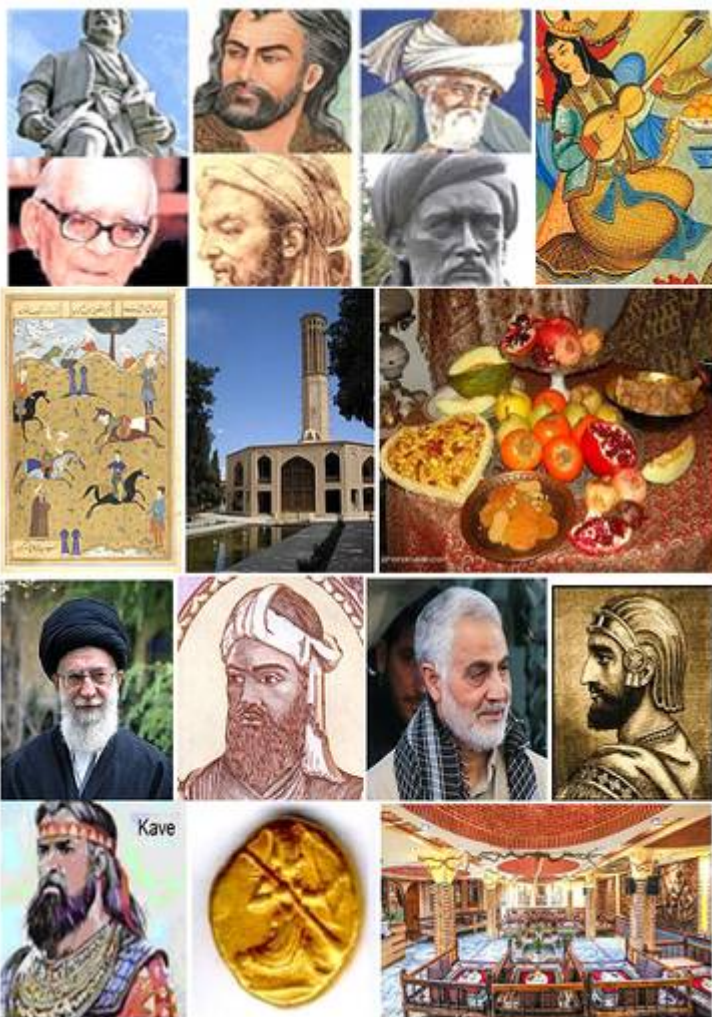


آریا بهرام

1400، ایران، کشور پدرم؛ روش ایرانی، راهی نو 5



حب الوطن من الايمان

ما در جنگ حس برادری و وطن دوستی را در نهاد یکایک مردمان بارور کردیم، ما در جنگ به مردم جهان و خصوصاً مردم منطقه نشان دادیم که علیه تمامی قدرتها و ابرقدرتها سالیان سال می‌توان مبارزه کرد،

آیت الله العظمی خمینی



تنها فراموش شده ها مرده اند
پیشکش به پدرم

پس از 42 سال زمان پوست اندازی جمهوری اسلامی ایران رسیده است
پس از 42 سال زمان مکتب نیاکان رسیده است . من آن را بنیان می گذارم
در آینده، تنها آنهایی به مکتب نیاکان تعلق ندارند که به گذشته تعلق دارند

سال 1400 سال گذشتن از خرافات و تنگ نظری های دینی و عادت های بد اجتماعی است

مکتب نیاکان بخش هویتی



سال 1442 اسلامی
 SAL E 2721 IRAN I

Majid Bahrambeiguy
 مجید بهرام بیگی
 (Arya Bāhram)

- لیست مطالب.....07
 المختار/ حجت الاسلام ابوالفضل هادی منش 10
 از دغدغه هویت ملی / رامین کامران.....12
 بررسی ملیت و قومیت ایرانیان و سرزمینهای حقیقی ما و ... / ارشام پارسی 15
 تبار نامه سلسله های قبل از اسلام 26

- آشنایی مختصراً تاریخ آذربایجان شمالی برای برقراری سیاستی درست.....30
 تاریخ آذربایجان.....30
 در زمان حکومت ساسانیان، اقوام ترک نژاد خزر به قفقاز وارد شدند.....31
 ورود اعراب به آذربایجان 32
 شروانشاهان.....33
 ورود قبایل ترک به آذربایجان.....33
 غزنویان و سلجوقیان.....34
 حمله مغول و تیمور.....34
 افشاریه و قاجاریه.....35
 سلطه تزارها بر آذربایجان.....35
 سقوط تزارها و استقلال آذربایجان (آذربایجان شمالی) 35
 استقلال مجدد جمهوری آذربایجان.....36
 فرهنگ مردم آذربایجان شمالی.....36
 ایستادگی بر هویت ایرانی.....40
 تحول تاریخ سازی در جمهوری آذربایجان / علی علی بابایی درمنی.....44

خلاء هویت در جمهوری آذربایجان با رویکرد ایران ستیزی حل نمی شود/ مردم آذربایجان به ایران به عنوان "سرزمین مادری" نگاه می کنند / علیرضا بیگدلی.....62

- سیری در کتاب جمهوری آذربایجان، 23 سال تکاپو برای دولت و ملت سازی/ یسناع دلاور.....66
 جمهوری آذربایجان؟ یک قرن موجودیت با هویت مجعول / ایساک یونانسیان.....74
 فرهنگ زدایی در جمهوری آذربایجان (آذربایجان شمالی) / آریا بهرام 80
 نویسندگان و هنرمندان بزرگ آذربایجان شمالی.....86

سُغ (ازبکستان)

- بسترهای نوین گسترش روابط ایران با سغد (ازبکستان).....146
 پیشینه تاریخی – فرهنگی سغد (ازبکستان) 149
 نامه به جناب پرزیدنت محترم شوکت میرامان اویچ میرزیائف / حکیم ربیم پور شهروند ازبکستان.....156
 ویژگی های فرهنگی کشور ازبکستان / جلیل ادیبان 164
 هویت از زبان نمادها، سغد (ازبکستان) / داریوش رجیبیان 174

- تاجیک‌های جمهوری ازبکستان از ریچارد فولتز / برگردان مانی پارسا.....178
جایگاه زبان پارسی در سغد (ازبکستان).....186

خوارزم (ترکمنستان)

- ایران و خوارزم (ترکمنستان)؛ امید به بازیابی روابط عمیق فرهنگی.....189
مهمان‌نوازی ایرانی‌ها، خاص و زیانزد است / آتا گلدی شاه مراداف 192
فهم روابط ایران و خوارزم (ترکمنستان) از منظر ارزش‌های ترکمنی / آراز محمد سارلی 194
ریشه تاریخی ایران و خوارزم (ترکمنستان) یکی است / آناگلدی قاراجایف 199
روایتی از سرزمین مردمان نجیب و اصیل 202

- بحران هویت ملی و شکاف دولت و ملت در عصر جهانی شدن: نقش زبان و مذهب در
بحث هویت ملی در تاجیکستان و قزاقستان / عبدالعلی قوام، ندا محمد دانش 207
نظریه حوزه‌ی تمدن ایرانی و بازتاب‌های منطقه‌ای آن / محمدعلی بهمنی‌قاجار.....228
شمار فارسی‌زبانان در سرزمین‌های خوارزم و فرارود 247
بخش کوتاهی از سفرنامه‌ی سُغ و خوارزم - عجب حس قریبی دارد این شهر/ پویان
تطهیری‌مقدم 248
نماد محبوبیت ایران در تاجیکستان.....256
تغییر نام مراکز تاجیکستان از روسی به فارسی 259
کوشش قهرمانانه برای نگهداشت هویت فرهنگی و تاریخی در افغانستان و تاجیکستان
.....259
هر کجا مرز کشیدند، شما پُل بزنید / نجیب بارور.....263
بعد از «اکو» نوبت بازار مشترک فلات ایران است / اسماعیل آبادی 266
ازبکستان، بر روی قبر تیمور گورکانی چه نوشته شده است 270
آسیای مرکزی، قلب ایران تاریخی / کریم جعفری 272
زبان و فرهنگ بلوچی در ترکمنستان / ویرایش و برگردان به فارسی: ابراهیم حسین بر
.....274

انسان ایرانی، هویت تعریف نشده / میزگرد با حضور جلال جلالی‌زاده، عبدالرحمن

دیه‌جی و میرمحمود یگانلی 281

- بنیان‌های فرهنگ و هویت ایرانی اسلامی / علیرضا مزروعی.....300
سازندگان هویت ایرانی کیستند؟ / تقی آزاد ارمکی.....304
نبرد همه جانبه دشمن و مبارزه رسانه‌ای / آیت الله خامنه‌ای.....312
هویت ایرانی، درختی تناورکه به تیغ این رشته را نتوان بریدن / بیژن صف‌سری 314
تعزیه، برشی از هویت ایرانی / سیدرضا شاکری 317
هویت ایرانی در شاهنامه / ابوالفضل خطیبی.....319
هویت ایرانی در گذرگاه تاریخ / شهرام اسلامی.....323
هویت ایرانی یا هویت اسلامی؟ / باشگاه اندیشه ایرانی.....332
مشکلات فرهنگی ما ایرانیان / حنیف بیات موحد.....334

- 366..... بحران هویت در ایران / جلیل عرفان منش
- 368..... جامعه شناسی تاریخی هویت ایرانی / دکتر شروین وکیلی
- 370..... چگونه اعتماد به نفس ملی را تقویت کنیم / ایرج نظامتی
- 371..... تقویت اعتماد به نفس / فاطمه آجرلو
- 373..... هویت ملی ایرانیان / سعید زاهد
- 381..... نگاهی به کتاب «خلفیات ما ایرانیان» نوشته محمد علی جمالزاده
- 388..... ثبت جهانی تنها پاسخگو نیست
- 389..... ایرانیها از دید ایرانیها
- 409..... ایرانیها از دید بیگانه ها
- 424..... زن مسلمان در تقابل با تفکرات مردود فمینیستی ؟؟؟ / آریا بهرام
- 425..... حجاب ایرانی چه می باشد ؟
- 436..... حجاب / آریا بهرام
- 440..... درباره ی هویت ملی و پروژه ی ملت سازی / استاد داریوش آشوری
- 450..... از توهم شاهانه تا انتقاد بنیادگرایانه / رضا خجسته رحیمی
- 455..... هویت ملی / آریا بهرام
- 470..... چرا امپراطوری ایران در برابر اسلام فرو ریخت ؟ / آریا بهرام
- 474..... نفرت راه حل نیست / آریا بهرام
- 475..... آنان که خواب نابودی ایران را دیدند / روزنامه شرق
- 477..... تا ثریا... نه تا آنته لیژان / احمد ایمانی
- 480..... بی حجابی خط قرمز ندارد / آریا بهرام
- 487..... علوم انسانی بومی ایرانی اسلامی / آریا بهرام
- 489..... در راه میهن مردن بهتر از جهاد است / آریا بهرام

- 491..... **مکتب نیاکان / آریا بهرام**
- 492..... **قانون اساسی نوین ایران (اتحاد سرزمینهای ایرانی) / آریا بهرام**
- 496..... **منابع**

توجه : نوشته های من خود را با خطی سیاه تر و کلفت تر از نوشته های دیگران جدا می کند. **پنجگانه** (پنج کتاب مکتب نیاکان) را تا آنجا که ممکن بوده است به زبان ساده و محاوره ای نوشتم و از زبان " دانشگاهی" پرهیز کردم تا برای قسمت عظیمی از مردم ایران آسان قابل فهم باشند زیرا که کتابهای سیاسی و فرهنگی و علمی اجتماعی از لغات علمی با معنای سنگین و در بعضی جاها از انگلیسی است که مشکل ایجاد میکند.

اگر در جایی اشتباهی لغتی پیدا کردید ببخشید زیرا نوشتن و تنظیم کردن کار آسانی نبود.



پرچم مکتب نیاکان و سازمان پاینده ایران

پندار نیک گفتار نیک کردار نیک
نگهبانی از وی نگهبانی از آب نگهبانی از زمین نگهبانی از آتش
پرهیز از لاشه خوری
پرهیز از خوی آورها

برای بهتر قضاوت کردن در باره وضع فرهنگی و هویت ایرانی شما را دعوت به خواندن چند مقاله میکنم.



«المختار»

حجت الاسلام ابوالفضل هادی منش

خبرگزاری فارس

گروه فرهنگی / حوزه ادبیات و کتاب

89/10/03 - 00:13

شماره: 8910020238

حجت الاسلام ابوالفضل هادی منش، نویسنده، مترجم، پژوهشگر و مدیر گروه علمی روش تحقیق و نویسندگی شورای عالی مدیریت حوزه علمیه قم است که پیش از این گفت و گوی مفصلی از وی درباره ترجمه اثری با عنوان «المختار» نوشته باقر شریف القرشی، از نویسندگان شیعه عراقی اهل نجف در فارس منتشر شده بود.

هادی منش اظهار داشت: در تاریخ آمده است که در اردوگاه مختار، دهها هزار نفر به زبان فارسی سخن می گفتند. اینها از نسل کسانی بودند که سالها، تبعیض در حکومت اسلامی را مشاهده کرده و کینه بسیاری از اعراب به دل گرفته بودند. وی درباره چرایی و ریشه این موضوع افزود: علت این بود که اگر جنگجوی عربی در طول سال در جنگها شرکت می کرد، بهره ای معادل 2 هزار درهم می برد. این مبلغ برای اعراب - که به دلیل کثرت جنگها درآمد خوبی کسب کرده بودند - زیاد نبود، اما ایرانیان، سهمی نابرابر با اعراب داشتند و همین مبلغ را به آنها نمی دادند. این پژوهشگر تاریخ اسلام اضافه کرد: اختصاص این مواجب نابرابر از خلیفه دوم شروع شد و در دوره معاویه به اوج رسید. به این شکل که ابتدا مواجب يك ایرانی، 15 درهم و در زمان معاویه، کلاً حذف شد. یعنی ایرانی ها بی جیره و مواجب باید در جنگها شرکت می کردند.

هادی منش با بیان اینکه علی (ع) به این بی عدالتی پایان داد، اظهار داشت: یکی از دلایل علاقه به امیر المومنین (ع) این بود که او بهره و مواجب ایرانیان و اعراب را یکسان و عدالت را برقرار کرد.

وي تأکید کرد: حضرت علي (ع) توانست تبعیض‌هاي مالي را بردارد، اما تبعیض‌هاي اجتماعي را نمي‌توانست از بين ببرد. اعراب از ایرانیان همسر انتخاب نمي‌کردند و نژادپرستانه، آنها را زیر دست خود کرده بودند.

مترجم کتاب «مختارنامه» گفت: امیرالمومنین در توصیه‌اي به ایرانیان فرمودند: «علیکم بالتجاره» آنها هم با این سفارش به سراغ علوم و فنون رفتند و در دوره عبدالملک مروان با يك جهش علمي، خودشان را از اعراب بالا کشیدند.

وي ادامه داد: به این شکل بود که اکثر حرفه‌ها و مشاغل علم و صنعت در تمام شاخه‌ها، حتي ادبیات عرب و صرف و نحو در اختیار ایرانیان قرار گرفت. جالب اینجاست که دانشمندان صرف و نحو عربي، ایرانی بودند و بهتر از خود عرب‌ها مي‌توانستند این علم را رواج دهند. افرادی مثل سیبوی‌ها که از بزرگان ادبیات عرب هستند، ایرانی‌اند.

هادي‌منش گفت: مقابله با تبعیض از سوي امیرمؤمنان، آنها را محب خاندان علي (ع) کرده بود و حالا بعد از يك دوره فترت طولاني، این مختار بود که به آنها اجازه مي‌داد سوار بر اسب بشوند. در حالي که قبلاً چنین اجازه‌اي نداشتند و به همین دلیل در جنگ‌ها تلفات زیادی مي‌دادند.

مدیر گروه علمي روش تحقیق و نویسندگی شوراي عالي مدیریت حوزه علمیه قم تصریح کرد: میرباقری با کنایه و اشاره‌هاي غیرمستقیم همین موارد را عنوان مي‌کند. متوجه است که چگونه این محبت را نشان دهد، اما در لفافه و پنهان دارد پیام مي‌دهد. بنابراین مختار از ظرفیت محبت و ارادت ایرانیان به خاندان عصمت و طهارت بهترین بهره‌ها را گرفت.

هادي‌منش، يکي دیگر از نقاط توجه نویسنده این مجموعه را دقت نظر روي موالیان دانست و گفت: ایرانیان یا همان عجم‌ها، اجازه نداشتند که در مقابل جنگجویان عرب سوار بر اسب شوند و همواره پیاده بودند. این در حالي بود که ایرانیان، سوارکاران بسیار ماهري بودند، اما حکام و خلفاي عرب اجازه این کار را به آنها نمي‌دادند تا عجم‌ها، همواره شهروند درجه چندم باشند.

وي ادامه داد: ما این قضیه را به خوبی حتي در زمان یزید مشاهده مي‌کنیم. اما مختار به ایرانیانی مانند «کیان» که به واسطه علاقه و محبت به اهل بیت (ع) در رکاب مختار بودند، به خوبی میدان مي‌دهد تا برای جنگاوري در مقابل آل ابی‌سفیان پرورش یابند.

فقط و هابیون با این داستان دشمني دارند

نویسنده کتاب «پیشوایان و پارسیان» با اشاره به فعالیت گسترده و هابیون افراطی علیه تشیع خاطر نشان کرد: کسانی مانند «عثمان الخمیس» با راه‌اندازی پایگاه‌هاي اینترنتی به زبان فارسي، دست به انتشار کتاب‌هايي مي‌زنند که به دلیل قدیمی بودن یا محدودیت شمارگان کتاب به هیچ وجه در بازار نشر یافت نمی‌شوند و حتي نمی‌شود پلي‌کپی‌اي از کتاب تهیه کرد، اما این افراد، کتاب‌هاي مورد نظر را با چند فرمت روي سایت خود مي‌گذارند تا اندیشه‌هاي وهابی را در برابر تفکرات شیعی مطرح کنند.

وي در پایان گفت: همین اندیشه‌هاي خطرناک، درصدد مقابله با نفوذ تفکر شیعه هستند و

مخالفت آنان با پخش «مختارنامه» به زبان عربی از شبکه‌های عرب زبان به همین دلیل است. یادآور می‌شود، حجت‌الاسلام هادی‌منش، امسال همزمان با روز وحدت حوزه و دانشگاه، به عنوان پژوهشگر برتر حوزوی برگزیده شد. از کتاب‌های وی می‌توان به «نسیم محرم؛ عاشوراییان، فرهنگ و بزم و چکامه»، «پاداش مهربانی»، «آیین ستایشگری در اصول و روش مداحی»، «چشم در چشم فرات؛ بررسی زندگانی و نقش الگویی حضرت عباس (ع)»، «آفتاب حسن؛ رویکردی تحلیلی به زندگانی امام حسن مجتبی (ع)»، «داستان‌های اخلاقی عالمان و بزرگان دین»، «سفیر صبح؛ پژوهشی تحلیلی در زندگانی و تلاش‌های سیاسی حضرت مسلم بن عقیل (ع)»، «سایه ماه؛ بررسی زندگانی و نقش الگویی حضرت رقیه (ع)»، «آفاق اندیشه با نگاهی به زندگانی امام محمدباقر (ع)» و ... اشاره کرد.



**از دغدغه هویت ملی
رامین کامران**

دلبستگی ایرانیان به ایران بسا اوقات با دغدغه هویت همراه است. همه ما می‌دانیم که حیاطمان مانند همه انسان‌ها دستخوش تحولات تاریخ است و در معرض تغییر داریم، و همگی در پی یافتن نقطه ثباتی هستیم تا با اتکای بدان هویت خود را تعریف کنیم و راه را بر هرگونه شکی بر ایرانی بودن خود ببندیم.

همین دلمشغولی و گاه دلهره ما را در معرض دل سپردن به گفتارهایی قرار می‌دهد که هر کدام بر بخشی از گذشته تاریخی ما اتکا دارد و از هویت ایرانی تعریفی مبتنی بر همین بخش محدود ارائه می‌دهد. این تقلیل هویت گاه فقط از سر بی‌دقتی صورت می‌پذیرد ولی اکثر اوقات معطوف به تحقق اهداف سیاسی است و به سودای تسلط یافتن بر امروز ایرانیان با در دست گرفتن اخبار گذشته‌شان انجام می‌یابد.

کسانی که به این گفتارهای رنگارنگ دل می‌دهند کمتر به این نکته توجه می‌کنند که هر تعریفی از هویت ایرانی در نهایت بر تعریفی از ایران متکی است و نمی‌توان فقط یکی از این دو را مد نظر قرار داد و از دیگری غافل شد. کفایت به دو سر رشته این پیوند نظر کنیم تا نادرستی این قبیل گفتارها روشن بشود.

ویژگی های هویت ایران

اگر ایرانی بودن را به سخن گفتن فارسی تعریف کنیم، ایران هم به حد یک زبان تقلیل خواهد یافت. اگر ایرانی بودن به پیروی از مذهب زرتشت یا فرضا اسلام شیعی ختم شود، ایران هم از حد یک مذهب فراتر نخواهد رفت. اگر ایرانی بودن را به زاده شدن بر خاکی معین تعریف کنیم و آدمیان را همچون گیاهان به زمین وابسته کنیم، ایران تکه ای خاک بیش نخواهد بود. اگر ایرانی بودن را برخاسته از نسب بشمریم که بیشتر برانزده جانوران است، ایران هم چیزی نخواهد بود جز یک رشته رابطه خویشاوندی.

مختصر دقتی کافیت تا به ما نشان دهد که چند هزار سال تاریخ را نه می توان به یک زبان نه به یک مذهب نه به یک تکه خاک و نه به یک گروه تباری محدود ساخت. همه اینها عناصری است که در ساختمان هویت ایرانی نقش بازی می کند اما هیچکدام مترادف این هویت نیست. آنچه این همه را در دل خود می پذیرد ولی به هیچکدامشان محدود نمی گردد و اساس هویت ایرانی است، پدیده ایست سیاسی که نه به فرهنگ ختم می شود، نه این ایرانی که چندین قرن پیش شکل گرفته و ایرانی بودن ما از آن به خاک و نه به خون بر می خیزد «کشور» ایران است، یکی از کهن ترین و دیرپاترین واحدهای سیاسی موجود در جهان. این واحد سیاسی است که توانسته طی قرن ها عناصر فرهنگی و جغرافیایی و انسانی پر شمار و گوناگون را که گاه به خودی خود هیچ دلبستگی وحتا شباهتی با یکدیگر ندارد، در مجموعه ای واحد گرد بیاورد و اسباب پیوستگی آنها را فراهم نماید.

حوزه سیاست با پیدایش دولت توانی برای گردآوردن و تحلیل بردن تفاوت ها و جادانشان در مجموعه ای یگانه پیدا می کند که با توان هیچ یک از دیگر حوزه های حیات انسانی، از جمله فرهنگ، قابل قیاس نیست. ایران قرن ها پیش این مرحله را طی کرده و صفت «ایرانی» به یمن این تحول شهرت جهانی یافته است.

ایران، یک واحد سیاسی

توجه به اینکه ایران اساسا پدیده ای سیاسی است و آن ایرانی که مایه شکل گیری هویت ماست کشوری است با تاریخ کهن، سه پیامد دارد که محل اعتناست: یکی بیم نداشتن از تفاوت های قومی و زبانی و مذهبی و... که در گستره جغرافیایی و تاریخی ایران به چشم می خورد. هیچکدام اینها، برخلاف آنچه برخی می کوشند وانمود سازند، اسباب سستی این کشور و این هویت نیست، چون در واحدی برتر که سیاسی است، تحلیل رفته است. همزیستی اینها گواه عظمت آن کشور و غنای هویت برخاسته از آن است.

دیگر نهرا سیدن از تحولات و تغییراتی که هویت ایرانی در طول تاریخ پیدا کرده است. این دگرگونی مدام از بدو پیدایش ایران شروع شده و تا وقتی ایرانی باشد برقرار خواهد بود. هویت ایرانی ریشه در گذشته دارد ولی بنده و دست بسته گذشته نبوده و نخواهد بود.

به دلیل همین پویایی بی وقفه است که امروز و فردای این هویت در تعریف آن همانقدر اهمیت دارد که دیروزش. آنچه که این سه را به هم پیوند می دهد ایده تاریخی ایران است که قرن ها پیش زاده شده، تصویری از این کشور که در قالب فارسی کهن و سپس فارسی نوین بیان شده، دست به دست گشته و بنیاد هویت یابی این کشور و مردمان آن است. سوم اینکه قالب سیاسی هویت ایرانی میدان وسیعی را در برابر تحولات آن گشوده که گستره اش قابل پیش بینی نیست. بهره برداری از امکاناتی که بدین ترتیب پدید آمده حق و بر عهده ایرانیان است و آزادی این مردم است که بدیشان مجال می دهد تا آنها را از قوه به فعل بیاورند. میزان این آزادی تابع نظام سیاسی ایران است و مرجعی که آزادی ایرانیان را سلب نماید نه فقط حق تعیین سرنوشت خود که اختیار تراش دادن هویت خویش را از آنها سلب کرده است.

اگر گذشته هویت ایرانی در طول تاریخ شکل گرفته و تغییری در آن متصور نیست، امروزش در دست ماست و آینده نامقدر آن در برابر ما گشوده است. در بند گذشته ماندن یعنی نادیده گرفتن این آزادی و بازگذاشتن دست کسانی که می خواهند به نام دیروز، امروز و فردای ما را رقم بزنند. نباید به هیچکس چنین اجازه ای داد.





ارشام یارسی بررسی ملیت و قومیت ایرانیان و سرزمینهای حقیقی ما و پروژه استعماری ملیت سازی انگلستان

واژه ملیت و قومیت (که میتوان به جای قومیت تیره ها یا اقوام هم گفت) متأسفانه در برخی افراد به اصطلاح روشنفکر ایرانی یکی خوانده می شود. این دو واژه به هیچ وجه به یک معنی نمی باشند و حتی جا انداختن این اشتباه بزرگ در میان افراد جامعه بسیار هولناک و غیر قابل گذشت می باشد. در برخی مکانهای عمومی مانند کانالهای اپوزیسیون خارج از کشور برای اقوام ایرانی به غرض یا از روی ناآگاهی ملیت به کار برده می شود. پروژه ملیت سازی برای اقوام ایرانی حربه ای قدیمی و استعماری برای کشور گسترده و اهورایی ایران زمین است. وحشت از به قدرت رسیدن ایران، کوتاه کردن دست بیگانگان از سرمایه های هنگفت ایران، متحد شدن تیره های ایرانی و تشکیل یک اتحادیه یا کنفدراسیون بزرگ با وجود تمامی اشتراک ادیان، باورها، فرهنگ و آداب و رسوم که در مناطق اطراف ایران جاری است و زنده کردن سرزمینهای کوروش بزرگ ابر مرد آزادی بخش گیتی و نام بزرگ ایران و ملت دلاور و فرهنگ پرورش در جهان از عوامل تفرقه و ساخت ملیت های جداگانه توسط بیگانگان برای ایران است. سرزمینهای حقیقی ایران بیش از سه برابر ایران کنونی ماست و با همین شیوه در گذشته های نچندان دور از بدنه اصلی ایران برای تضعیف آن و چپاول سرمایه هایش جدا شده است. متأسفانه همه این وقایع در زمانی رخ داده است که ملت ایران گریبانگیر

حکومت‌های فاسد، ناآگاه، وطن فروش، هرزه و بی دانش بوده است و خود ملت هم با واژه میهن و ایران به راستی بیگانه بوده اند. پس از جدا شدن هفده شهر قفقاز ایران هیچ صدای اعتراضی در ایران به گوش نمی رسد ولی امروز با کوچکترین تحرکات ضد ایرانی بیگانگان در فیلم سازی هایشان، اخبار هایشان و... ملت ایران برافروخته می شوند و صدای اعتراضات خود را به جهان می رسانند و آنان را مجبور به عذر خواهی میکنند. این خود نشان از آگاهی ملت ایران دارد و اینکه دیگر اجازه چنین حرکات اهریمنی را به آنان نمی دهند.

برای نمونه چند مورد از این تحرکات اهریمنی بیگانگان در چند سال اخیر و پاسخ ملت ایران را بررسی میکنیم:

1) جعل گسترده و سیاسی نام همیشه جاوید خلیج فارس توسط مؤسسه نشنال جنوگرافی آمریکا. تظاهرات ها و برگشت نقشه های این مؤسسه، نامه از تمامی نقاط جهان بر ضد این حرکت غیر قانونی و مجبور کردن آنان به نوشتن نام حقیقی آن در نقشه های جهان.

2) جعل نقشه تبریز ایران در سایت جهانی گوگل و وصل کردن آن به ایران شمالی (جمهوری آذربایجان). اعتراضات گسترده ایرانیان به گوگل و اصلاح آن.

3) ساخت فیلم موهن و ضد ایران 300 در جهت وحشی قلمداد کردن ایرانیان در تاریخ. سیل نامه ها، اعتراضات ایرانیان روانه سازمان یونسکو، کمپانی برادران وارنر، هالیوود و دولت آمریکا و بایکوت کردن این فیلم دروغین و سیاسی می شود.

4) مصادره کردن کتیبه های 2500 ساله ایران که برای رمز گشایی به دانشگاه شیکاگو امانت داده شده بود و آنان اقدام به حراج آن نمودند. شکایت ملت و دولت ایران بر ضد این حرکت غیر قانونی و غیر انسانی.

5) ایجاد یک نمایشگاه غیر واقعی از ایرانیان باستان تحت نام امپراتوری شیطانی که در انگلستان برپا شد. سیل نامه ها و اعتراضات از سوی ایرانیان روانه برپا کنندگان این شو سیاسی شد.

6) ادعاهای واهی مالکیت اعراب بر جزایر سه گانه ایران زمین. اعتراضات گسترده ملت ایران بر ضد اعراب.

7) اتحاد کشورهای عربی، انگلستان، آمریکا، فرانسه در جنگ با ایران در زمان صدام حسین گجستک و پاسخ ایرانیان در 8 سال نبرد نا برابر... دهها مورد دیگر که بر ضد این ملت و این سرزمین کهن اعمال شده است. پس این کشورها باید بدانند دوره ننگین قاجار به پایان رسیده است و ملت ایران نه تنها اجازه کوچکترین دست درازی به این سرزمین اهورایی را نمی دهند بلکه گروه های بسیاری در اندیشه متحد شدن شهرهای قفقاز و کردستانات خود هستند. حرکتی که باید روزی عملی شود و به همه نقشه های بیگانگان بر ضد ایران پایان داده شود. بیگانگان و در صدر همه آنان کشور اهریمنی انگلستان به راستی پرچم دار تفرقه در میان ملت ایران بوده است و امروزه هم تلاشهای گسترده ای برای به حقیقت پیوستن این تفکر فاشیستی در ایران می نماید. روس و آمریکا پس از انگلستان بزرگ ترین حامیان این تفرقه افکنی در میان ملت ایران بوده اند. این کشورها با ایجاد یک اندیشه عقب افتاده، قرون وسطی و قبیله پرستی در جامعه ایران برای رسیدن به آرزوهای خود گام بر می دارند. در برخی موارد مردم عوام و ناآگاه و

در برخی دیگر عوامل دست نشانده و نفوذی خود مسئول گسترش این اندیشه واپس گرا می شوند . چند نمونه از این گروه های ضد ایرانی بیگانه پرست و منفور ملت ایران که متأسفانه امروزه با وقاحت تمام خودنمایی میکنند به شرح زیر می باشند :



(انگشتان بالا برده نشان دهنده افراد متعلق به پان ترکیسم میباشد)

گروهک متحجر پان ترکیسم: پان ترکیسم بر پایه اندیشه ای واپس گرا , متحجر , شونیزم کودکانه و در دامان بیگانگان رفتن بنا گشته است که با حرکات نمایشی و جعل تاریخ برای رسیدن به اهداف خود گام بر می دارد . واژه پان ترکیسم تشکیل شده است از پان + ترکیسم به معنی طرفداران ترکستان رویایی و بزرگ است . آنها برای ایجاد یک کشور غیر واقعی با ترکمستان , آذربایجان قفقاز , آذربایجان ایران و ترکیه کوشش میکنند



گروهک تروریستی پان عربیسم: پان عربیسم گروهکی منحل شده و در حقیقت متلاشی شده است . پدر این اندیشه فاسد و واپسگرا صدام حسین گجستک بود که در سال 85 شاهد اعدامش بودیم . صدام حسین بنیان گذار اتحادیه کشورهای عرب با عراق بود . به همین روی با اتحاد آمریکا و انگلستان برای تصاحب خوزستان و منابع سرشار نفتی آنجا اقدام به حمله نظامی به ایران کرد که به راستی رشادتهای یک میلیون ایرانی شهید و

میلیونها جانباز و شیمایی راه گشایی ملت ایران شد و امروز هر چیزی که برای ما باقی مانده است حاصل ایمان و وطن پرستی آنان است. صدام حسین یکی دیگر از بنیان گذاران جعل نام دریای پارس ایران بود که تلاشهای گسترده ای برای به حقیقت پیوستن این امر نمود ولی همگی نقش بر آب شد. صدام حسین این اهریمن و دیکتاتوری بزرگ در واپسین لحظات زندگی ننگین اش پیش از رفتن به چوبه دار فریاد زد مرگ بر ایران و ایرانی. ولی او نیز مانند اسکندر و تیمور و چنگیز رفت و ایران و ایرانی باقی ماند. باقی مانده این گروه عقب افتاده به نام الاهوازی در خوزستان ایران با پشتوانه انگلستان هر چند سال یک بار دست به عملیات تروریستی می زند که نه تنها مردم خوزستان از آنها پشتیبانی نمی کنند بلکه دولت هم با برخورد جدی آنان را از کارهایشان مایوس میکند. بدون شک هر دولتی و هر نظامی در ایران روی کار باشد با پان ترکسم و پان عربیسم و دیگر گروه های ضد ایران برخورد جدی و کوبنده خواهد کرد. عده دیگر از کسانی که به همین اندیشه وابسته هستند امروزه در خوزستان مشغول به فعالیت های زیر زمینی هستند و با نام موهن جبهه دموکراتیک خلق عرب مشغول به ایجاد فتنه انگیزی های قومی و منطقه ای و عملیات تروریستی در خوزستان می باشد.



گروهک تروریستی جندالله: جند الله گروهکی وهابی افراطی قومی است که برای تفرقه میان ملت ایران و اندیشه های مذهبی (شیعه و سنی) کوشش میکند. جند الله بارها با پشتوانه انگلستان و کشور پاکستان در بلوچستان ایران دست به اقدامات تروریستی زده است. هدف اصلی و البته رویایی این گروه متلاشی کردن ایران و اتصال بلوچستان ایران به بلوچستان پاکستان یا کشوری به نام بلوچستان است. هدفی که انگلستان در 150 سال پیش دنبال می کرد و برای رسیدن به این هدف حتی مجبور به لشکر کشی به این منطقه شد و چند سالی هم خاکهای ایرانی بلوچستان به نام "بلوچستان انگلستان" نامیده می شد. در نهایت انگلستان موفق به جدا کردن بخش زیادی از خاک بلوچستان از ایران شد و کشوری غیر واقعی به نام پاکستان برپا شد. به همین جهت برای ادامه این نیت شوم خود امروزه در کوشش برای دست یافتن به ادامه اهداف ننگین خود است. ولی روزگار 150 سال پیش ایران و ملت ایران با امروز هرگز قابل مقایسه نیست و چنین رویایی هرگز برای انگلستان و فرزند پلیدش جندالله به واقعیت نخواهد پیوست. رهبری این گروهک منفور به دست شخصی به نام عبد المالک ریگی بود که رسماً در مصاحبه های تلوزیونی

وابسته بودن خود به انگلستان را اعلام کرده است. تصویر این انیرانی در بالا دیده می شود.



گروهک مجاهدین خلق: گروهک مجاهدین خلق که به منافقین نیز مشهور هستند پس از روی کار آمدن انقلاب 57 با دولت وقت بر سر اصول اساسی مشکل پیدا کردند و رسماً از دولت و حکومت بیرون رانده شدند. این افراد از یک سو در جنگ تحمیلی عراق بر ضد کشورمان به دامن دشمن ملت ایران پناه بردند و از صدامی که میلیون ها تن از هم میهنانشان را کشته و مجروح کرده بود و مرزهای غربی ایران را با خاک یکسان نمود بود حمایت کردند. از سوی دیگر در کشتار 180 هزار نفر از کردهای ایرانی نژاد ساکن شمال عراق با یاری صدام گجستک نقش اساسی ایفا نمودند و این ننگ تاریخی را با خود به یک می کشند. اینان با بمب گذاری و حرکات نظامی برای رسیدن به اهداف خود کوشش میکنند. مجاهدین امروزه از سوی کشور عربستان و آمریکا بر ضد ایران حمایت مالی می شوند.



یکپارچگی هزاران ساله ملت ایران (نقشه سیاسی و فرهنگی ایران)

ملت ایرانی در طول تاریخ نشان داده است که هرگز در جستجوی قومیت خود نبوده اند . تا پیش از توطئه های انگلستان و ایجاد گروههای ضد ایرانی جهت تفرقه و اغتشاش در میان تیره های ایرانی ، این امر به راحتی قابل بررسی است :

در آغاز حکومت قدرتمند اشکانیان توسط ارشک و تیرداد پارتی در سالهای حدود 250 قبل از میلاد نیز شاهد این امر هستیم . این دو سردار دلیر خود را پادشاه خراسان نمی دانند و خود را فرمانروایی سرزمینهای بزرگ ایران می شمارند و از این جهت که ایران را از حالت متلاشی دوره سلوکی بیرون آورند به خود می بالند . این امر در حکومت ساسانیان (آغاز 241 پس از میلاد) که از استان پارس بودند نیز صادق است .

در 500 سال گذشته، همهی سلسله‌های پادشاهی که هرکدام به قوم خاصی تعلق داشته‌اند، هرگز به فکر تشکیل دولت قومی-زبانی خاص خویش نیفتاده‌اند و همواره اولین هدفشان تأمین وحدت سرتاسری ایران و ایجاد دولت واحد ایران بوده است؟ دولت صفویه از ترک زبانان اردبیل به‌پای می‌خیزد و شاه اسماعیل تا پایش به تبریز می‌رسد خود را پادشاه ایران می‌خواند و نه پادشاه آذربایجان و اولین اقدام او جنگ با ترکان عثمانی می‌شود! و خود وی و جانشینانش به‌خاطر تمامیت ارضی و استقلال ایران با ازبک‌ها و باز با ترک‌های عثمانی به نبرد بر می‌خیزند !

چگونه است که صفویه‌ی آذری‌تبار، بدون دودلی، پایتخت خود را از اردبیل به تبریز و از آن‌جا به قزوین و سرانجام به اصفهان منتقل می‌کند و رفتار و هنجار قبایل افشارو قاجار نیز بر همین روال است. نادرشاه از خراسان و آغامحمدخان قاجار از استرآباد برخاستند و در تاریک‌ترین لحظات تاریخ ایران، تا دم مرگ در راه استقلال و برای حفظ تمامیت ارضی ایران جنگیدند و عجا که قاجار نیز تهران را پایتخت خود قرار می‌دهد و دچار وسوسه‌ی موهن و واپس‌گرایی محلی‌گری و قوم‌گرایی نمی‌شود! کریمخان زند لرتبار، پایتخت خود را شیراز قرار می‌دهد و نه بروجرد !!

خود را وکیل‌الرعایای ایران می‌خواند نه لرستان؟

پاسخ همهی آنان بی‌گمان، در بازتاب احساس تعلقشان به ملت ایران است.

مردان بزرگ ما، علی‌رغم عشق به هویت قومی و ایلی‌شان، خود را متعلق به ایران می‌دیدند و نه به یک قوم خاص و معین!

حال چه شده است که برخی افراد در آستانه قرن 21 که همه کشورها پیش به سوی اتحادی منطقه با یکدیگر می روند - بازچه سیاستهای انگلستان شده اند و دست به نوشتن مقالات قوم گرایانه و واپسگرا و زبان محوری می زنند . اینان افراد به دنبال جمع آوری مشاهیر برای شهر و قوم خود هستند نه برای کشورشان و نه برای منطقه شان . به زبان محلی خود می اندیشند نه به زبانی که 70 میلیون فقط در داخل ایران و میلیون ها نفر دیگر در فلات ایران به آن سخن می گویند . برخی از این افراد که در اجرای سیاستهای استعماری بیگانگان ناتوان مانده اند امروز سخن از فدرالیزم برای کشوری می زنند که هزاران سال است دوش تا دوش یکدیگر ایستاده اند ، جنگیده اند ، شادی و سوگواری کرده اند . این افراد حکومتهای فدرال آمریکا ، سوئیس و آلمان یا کانادا را برای توجیه اندیشه خود می آورند ولی هرگز نمی اندیشند که آلمان برای اتحاد آلمان شرقی و غربی حکومت فدرال تشکیل داد . آمریکا برای هزار و یک مللی که به خاک آمریکا مهاجرت کرده اند فدرالیزم

، را بنا کرد . سوئیس پس از پذیرفتن چندین ایالت منجمله : سن گال، مناطق گریزوفنر ، تسن و دوود و . . . فدرالیزم شد . کانادا یکی از کشورهای زیر نفوذ بریتانیای آرگویی کبیر است و به همین جهت با قوانین فدرالیزم اداره می شود .

سخن گفتن از ملیت برای اقوام ایران به راستی موجب شگفتی و تاسف در میان آگاهان تاریخ و فرهنگ و تمدن می شود . امروزه کشورهای که خود نام ملت را به پدک میکشند و هرگز از یک نژاد تاریخ و فرهنگ مشترک نیستند از این واژه ملل یا ملیتها برای کشور واحد خود استفاده نمی کنند . آمریکا کشور هزار و یک ملل نام دارد ولی هرگز نام ملل را برای ایالتهای خود به کار نمی برد . در قانون اساسی اش از ملت‌های آمریکا یاد نمی کند . به همین شکل فرانسه که میلیون ها عرب را در خود جای داده است و . . .

پس حال باید بررسی نماییم که به راستی معنی حقیقی ملیت و قومیت چیست ؟



هر ایرانی که معنی درست و حقیقی این دو واژه را درک کند بدون شک کوشش و تلاش‌های گسترده خود را معطوف ایران قدرتمند و مرزهای حقیقی ایران بزرگ خواهد کرد و دقیقاً عکس آن نیز صادق است . به صورتیکه اگر معنی درست قومیت و ملیت را نداند برای نابودی ایران و تمدن ایرانی کوشش میکند . امری که به ظاهر ممکن است به چشم مهم نیاید ولی نکته ای بسیار پرمعنی و مهم است . کوروش بزرگ به راستی می دانست که اگر در طول سالهای حیاتش دست روی دست بگذارد بدون شک بیگانگان از همه سوی بر کشورش یورش خواهد آورد . به همین روی اتحادیه بزرگ و شگفت

ABBA الفبا

انگیزی از سرزمینهای ایران بنا کرد و دست متجاوزانی که هر ساله ایران را مورد تاخت و تاز قرار می دادند کوتاه کرد. اتحادیه ای بر پایه انسان محوریت، بر پایه احترام بر ادیان هر منطقه، آزادی زبان و گویشهای برای هر منطقه و پیشرفت و ترقی روزافزون برای ملت ایران که متأسفانه امروز در قرن 21 کمتر شاهد آن هستیم. دست یافتن به اتحادیه و مرزهای ایران بزرگ در روزگار امروز غیر واقعی به نظر می رسد. ولی تشکیل اتحادیه اقوام ایرانی امری ضروری و ممکن است. پیش از تشریح این اتحادیه بزرگ اقوام ایرانی نیازمند بررسی واژه ملیت و قومیت هستیم تا برای این سخن سند ارائه دهیم: ناتوس به معنای تولد نیشن یا ناسیون به معنای ملت - از واژه لاتین گرفته شده است.

به این معنا که ملت به خاستگاه و ریشه های و به طور کلی تبار مشترکی دلالت دارد، ملت مجموعه افرادی به گونه ای که این تبار، از جمعی پراکنده، کالبدی واحد پدید می آورد. گفته می شوند که با یک پیشینه نژادی تشکیل یک کشور واحد می دهند. پس زبان، گویش، آداب و رسوم و نوع لباس پوشیدن هر منطقه هیچ ارتباطی با ملیت ندارد. هرزگامی در رسانه های ماهواره ای شنیده می شوند که به جای استفاده از واژه اقوام از ملت استفاده می شود. برخی از این افراد که با القاب استاد و دکتر و متخصص تاریخ چنین سخنانی می گویند یا فاقد هرگونه دانش کافی برای سخن گفتن هستند یا وسیله ای در دست بیگانه می باشند. برای مثال میگویند ملت آذربایجان، ملت خوزستان، ملت کردستان. واژه ملت برای کردستان امری غیر واقعی و حتی مضحک است. این افراد خواسته یا ناخواسته راهی را می روند که انگلستان در جستجوی آن بود تا برای اقوام ایرانی ملیت سازی کند و کشورهای جعلی و کوچک بسازد. کرد، فارس، لر، بلوچ، آذری و... همگی از دیدگاه پیشینه نژادی آریایی هستند. زبان ایرانی پهلوی در آذربایجان، کردستان، بلوچستان همگی در کتب تاریخی بارها و بارها ذکر شده است. نژاد آریایی اقوام ماد که امروزه کردستان و آذربایجان را تشکیل می دهد نشان از یکی بودن این اقوام ایرانی دارد. پس به کار بردن واژه ملیت برای این شهرها 100% غیر واقعی است. پیشینه نژادی همه این شهرها از نسل آریایی های کهن ایران زمین گرفته شده است.

اقوام: به مجموعه افرادی که در هر منطقه دارای اشتراک زبان (گویشها و لهجه های مختلف)، شیوه لباس پوشیدن و فرهنگ خاص منطقه ای هستند قومیت گفته می شود. قومیت های مختلف که دارای پیشینه نژادی یکسان باشند تشکیل ملت را میدهند. پس گویش خاص هر منطقه، شیوه لباس پوشیدن، آداب و رسوم همگی نشان از اشتراک قومیت آن منطقه دارد. در تمامی واژه نامه ها و فرهنگ نامه ها به راحتی می توان بر این ادعا پی برد. اقوام آریایی ایران که فلات گسترده ایران را برای مسکن خود انتخاب نمودند به دوازده قسمت عمده تقسیم شدند که نام برخی از آنان در اوستا آمده است:

- 1) مادها در شمال غربی ایران - شامل کلیه قسمتهای آتروپاتکان (آذربایجان) - آران و قفقاز (جمهوری آذربایجان) - کلیه شهرهای کرد نشین ترکیه و عراق و سوریه.
- 2) پارس ها در جنوب ایران

- 3) هیرکانیها در استرآباد (گرگان امروزی)
- 4) پارتها در سرزمین خراسان بزرگ
- 5) آریانها در مجاورت رود هریرود (آریوس)
- 6) درانگیان در شمال غربی افغانستان کنونی
- 7) آراخوتیان در ناحیه رود هلمند و شاخه های آن در اطراف قندهار در افغانستان کنونی
- 8) باکتریان در دامنه های شمالی هندوکش تا کنار جیحون که همان بلخ امروزی در افغانستان است

- 9) سغدیان در ناحیه کوهستانی میان جیحون و سیحون
- 10) خوارزمیان در گستره خیره
- 11) ماژگیان در کنار رود مارگوس یا مرغاب که بیشتر در گستره مرو واقع در ترکمنستان کنونی است .

12) ساگاژتیان واقع در زاگرس شرقی که در سرزمینهای پهناور شمال دریای مازندران (کاسپین) زندگی میکنند . در فرهنگ دهخدا آمده است آری یا آریا نام ایالات قدیم ایران بوده است و نام کرسی آن در قدیم آرتا کوآنا بوده است . اسکندر گجستک شهری به نام اسکندریه آره ایا در کنار رود هری رود بنا کرد . (در اطراف هرات امروزی) مولانای بلخی فیلسوف ایرانی و پدر عرفان جهان :

همزبانی خویشی و پیوندی است	مرد با نامحرممان چون بندی است
ای بسا هندو و ترک همزبان	ای بسا دو ترک چون بیگانگان
پس زبان محرمی خود دیگر است	همدلی از همزبانی خوشتر است

استاد شهریار پیرامون تفاوت گویشهای ایرانی چنین گفته است :

اختلاف لهجه ملیت نزاید بهر کس
ملتی با یک زبان کمتر به یاد آرد زمان
گر بدین منطق ترا گفتند ایرانی نئی
صبح را خواندند شام و آسمان را ریسمان
بی کس است ایران ، به حرف ناکسان از ره مرو
جان به قربان تو ای جانانه

اندر بایجان

هیچگاه تکلم به یک زبان ، از متکلمان به آن زبان ، «ملت» نساخته است این یک قانون کلی است و نمونهء روشن و مشهور آن زبان انگلیسی است که در 5 قارهء جهان در کشورهای گوناگون متشکل از ملت ها و اقوام و نژاد های گوناگون به آن تکلم می شود اما هیچ کس این انگلیسی زبانان را «ملت انگلیس» خطاب نمی کند . هندیان (که طی چندین قرن زبان رسمی شان فارسی بود و اکنون انگلیسی زبان شده اند) ، جزو ملت هندی و هنگامی هم که به فارسی سخن می گفتند هندی بودند و آفریقایی جنوبی ها از ملت آفریقایی جنوبی هستند و استرالیایی ها و کانادایی ها جزء ملت استرالیا یا کانادا به حساب می آیند . پس همین انگلیسی ها با ایجاد چنین گروه هایی (پان ترکسیم ، پان عربیسم و جندالله) برای خاورمیانه در تلاش برای غارت تاریخ و تمدن و سرمایه های ملی و مانع شدن از ایرانی

بزرگ و قدرتمند هستند. با نگاهی به 200 سال اخیر همگی پرسشهای گنگ در اذهان ملت ایران پیرامون این قضایا پاسخ داده می شود:

پس حال پریشی در ذهن هر ایرانی مطرح می شود که چرا امروزه اقوام ایرانی در ایران خود زندگی نمیکنند؟ پاسخ:

- 1) حمله انگلستان به بلوچستان ایران و اشغال این منطقه و سپس جدا کردن بلوچستان ایران و اتصال آن به پاکستان در حدود 150 سال پیش. جدا شدن بخش زیادی از اقوام آریایی بلوچ ایران توسط انگلیسی ها.
- 2) حمله انگلستان به هرات ایران در زمان ناصر الدین شاه قاجار و سپس اشغال این شهر همیشه ایرانی و اتصال آن به افغانستان.
- 3) تقسیم نمودن ایران به دو قسمت شمالی و جنوبی. قسمت شمالی در دست روس و قسمت جنوبی برای چپال نفت ایران در دست انگلستان.
- 4) حمله ترکان عثمانی به خاکهای ایران و سپس اشغال شهرهای همیشه ایرانی کردستان و سپس 3 تکه نمودن آن بین عراق و سوریه و ترکیه. که البته بیش از دوره قاجار عملی شد. امروزه نیز نفت بیکران کردستان عراق که از مرغوب ترین نفتهای جهان است توسط انگلستان و آمریکا به یغما می رود.
- 5) نیردهای گسترده ایران و روسهای اشغالگر و سپس تحمیل قرارداد ننگین ترکمانچای و گلستان و اشغال شهرهای آریایی ایران منجمله: سمرقند, بخارا, بلخ, تاجیکستان, ایروان, گنجه, باکو, ارمنستان, گرجستان, داغستان و مرو و ...
- 6) حمله اتحادیه عرب, انگلستان, آمریکا و فرانسه بر ضد ایران در نبرد نابرابر 8 ساله ایران و عراق برای تجزیه شهر مملو از نفت خوزستان ایران زمین. فروش اسلحه های پوسیده و قدیمی خود به ایران و عراق و سپس عقب نگه داشتن حداقل 20 ساله ایران که همیشه ابر قدرت منطقه خاورمیانه بوده است و درگیر نمودن ملت ما را با جنگ ویرانگر برای رها کردن پیشرفت و قدرت گرفتن دوباره.
- 7) آخرین این موارد استعماری نیرنگهای انگلستان برای جدا کردن بحرین ایران در حدود 40 سال پیش بود. انگلستان با هزاران فریب و نیرنگ و درخواست از جوامع بین المللی ایران را در تتگا قرار داد تا در نهایت جزیره مملو از ثروت بحرین از ایران جدا شود و انگلستان با خیالی آسوده به مروارید ها و نفتهای بیکران بحرین دست درازی نماید جزیره ای که همیشه ایرانیان و بخشی از اعراب در آنجا ساکن بودند و زبان پارسی نیز آنجا رونق بسیاری داشته است.

اگر سفری کوتاه به شهرهای ایرانی قفقاز و کردستان ترکیه و کردستان عراق و هرات داشته باشید یا کتابهای تاریخی را مطالعه نمایید به روشنی این ادعا بر شما ثابت می شود که همگی یک ملت هستیم. گذشته از آنکه این شهرها صدها سال است زیر یوغ ترکها, عربها و روسها بوده اند ولی امروزه به زیبایی تمام فرهنگ و آداب و رسوم ایرانی خود را حفظ کرده اند که این نیازمند یک اتحادیه ایرانی است. در تمامی شهرهای کردستان سوریه کردستان عراق, کردستان ترکیه, تاجیکستان, آذربایجان قفقاز, ارمنستان و ...

نوروز, سیزده بدر, چهارشنبه سوری, آتش افکنی های زرتشتی باستانی ایران و دیگر

مراسم ملی ما به زیبایی تمام برگزار می شوند و این امر را مایه افتخار آنان نیز می باشد. موسیقی سنتی و زیبای محلی این مناطق، فرهنگ، آداب و رسوم و... همگی به شیوه ایرانی و اقوام آریایی اجرا می شود. پس ما نیز باید از آنان حمایت کنیم تا بار دیگر یک ملت ایرانی اصیل شویم. تشکیل یک اتحادیه بزرگ در منطقه حقی است که در تمامی مراجع قانونی و دادگاهها بین المللی قانونی و طبیعی می باشد. گویی اینکه این کار نه نیازی به لشکر کشی و نه نیازی به حرکات نظامی دارد. بلکه فقط با جذب فرهنگی و تاریخی این مناطق و شناساندن هویت اصلی شان امکان پذیر است. ایجاد کلوبهای مشترک، جشنهای مشترک ملی و دینی، برداشتن مرزهای غیر واقعی با ایران از راهکارهای این اتحادیه ملی است.

در پایان سخن باید یادآور شد به کار بردن واژه جعلی "ملت فارس" یا "کشور پارسیان" به جای "ملت ایران" و یا "زبان پارسی" تنها شیوه انیران (ضد ایرانیان) است. گویی اینکه در روزگار باستان یونانیان ما را امپراتوری پارس مینامیدند ولی ایران نامی بسیار کهن تر از پرشیا یا پارس یونانیان است. در سایه نام ایران (سرزمین و خواستگاه آریایی ها) در قرن بیستم است که می توانیم روان کوروش بزرگ را شاد و زنده کنیم. ولی در سایه نام پارس فقط یک قوم آریایی را میتوانیم زنده نگه داریم نه کل خاکهای آریایی و ملت ایران را. نام پرشیا تا پایان دوره ننگین قاجار در نقشه های ایران جاری بود و پس از روی کار آمدن رضا شاه بزرگ فرمان تغییر نام از پرشیا به ایران در تمامی نقشه های دنیا صورت گرفت. پارس تنها یک قوم دلاور و غیور آریایی است که همیشه صحنه ساز بزرگی و مردانگی بوده است. پارسیان مانند دیگر اقوام آریایی (مادها، پارت ها، باکتریان و سغدیان و...) همگی بخشی از ایران آریایی و بزرگ هستند.

پارسی هم یک زبان فرامنطقه ای و گسترده در خاورمیانه است که حتی شاهنشاهان هخامنشی نیز از زبان پارسی باستانی استفاده میکردند. پس از حمله اعراب این زبان تغییرات بسیاری کرد و بار دیگر به همت فردوسی ابر مرد تاریخ جهان زنده شد و امروز زبان ملی ماست. دکتر غلامحسین ساعدی نویسنده بزرگ ایران که خود آذری بود و به زبان مادری خودش هم سخت علاقمند بود و در روزگاران نوجوانی، با فرقه دموکرات آذربایجان همکاری کرده بوده در باره زبان فارسی و اهمیتش در ایجاد همبستگی و نقش آن در وحدت ملی ما ایرانیان، طی مصاحبه ای با رادیو بی بی سی می گوید:

"زبان فارسی ستون فقرات یک ملت عظیم است. من می خواهم بارش بیاورم. هر چه که از بین برود، این زبان باید بماند"

الفبا شماره 7 ص. 10 چاپ پاریس، سال 1365

در طول قرن ها، سرزمین های ایران و هند و آسیای مرکزی و آسیای صغیر، از مرز چین گرفته تا کرانه های شرقی اروپا، گاهواره و میزبان و پناهگاه زبان فارسی بوده و طی دوران های متمادی و مستمر مردم بیشماری از اقوام و نژادهای گوناگون به زبان فارسی یا دری متکلم بوده اند و رفتار و روحیات و فرهنگشان با این زبان گره خورده و در این زبان تبلور یافته است. حتی حکیم نظامی گنجوی شاعر بزرگ ایرانی که در منطقه

آذربایجان زندگی می نموده یا مولانا و . . . همگی پارسی را بر دیگر زبانها ترجیح می دادند. حکیم نظامی گنجوی چنین سخن گفته است :

ترک صفتی بهای ما نیست ترکانه سخن سزای ما نیست
آن کو نسب بلند دارد او را سخن بلند ، باید

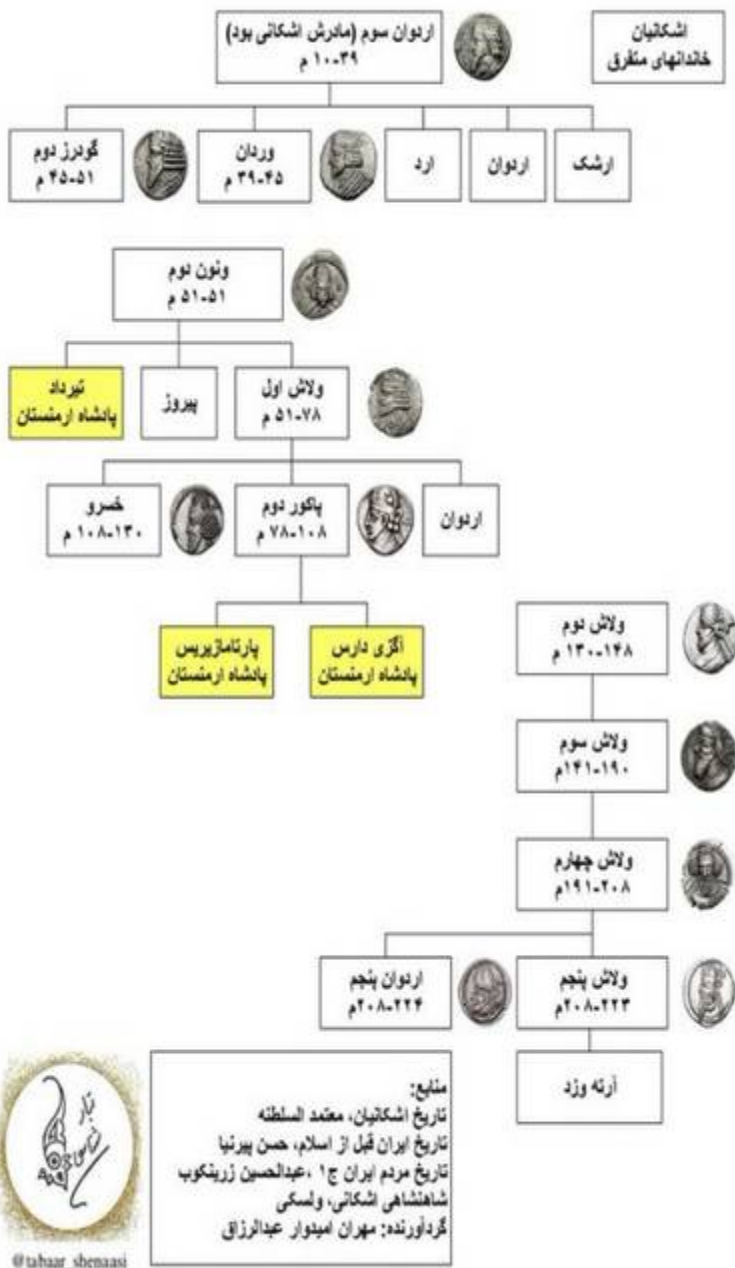
ذکر این سروده نظامی گنجوی بی احترامی به مردم آذری زبان ما نیست . گویی اینکه زبان ترکی آذربایجانی امروزی (غیر از زبان آذری پهلوی گذشته) زبانی غیر ایرانی است و طی قرون معاصر توسط حکام وقت به این سرزمین آورده شده است ولی به هر روی از دیدگاه ملت ایران زبان مادری هر منطقه ای شایسته احترام و آزادی کامل است . هم وطنان عزیز آذربادگانی ما با نگرشی به تاریخ می بینند که بسیاری از حکام ایران در پس از اسلام از این خطه آریای بوده اند (سلجوقیان ، قاجارها ، غزنویان ، صفوی ها . . .) برای ملت ایران گویشهای کردی ، آذری ، بلوچی و . . . همگی دارای اهمیتی بسیار است .

این مقاله پژوهشی بود پیرامون پروژه ملت سازی برای اقوام ایران و شیوه خنثی کردن آن . امری که بسیار قابل توجه است و بایستی است نه تنها مانع چنین رویاهای استعمارگرانه ای شویم بلکه باید بر ضد آن نیز اقدام نماییم . مهم ترین عامل در از بین بردن این فتنه انگیزی های ضد ایرانی تشکیل اتحادیه بزرگ اقوام ایرانی است که امید بسیار داریم با این رخ داد باردیگر ایران همچون زمان کوروش بزرگ متحد ترین کشور ، دموکرات ترین کشور ، برترین کشور آسیایی و حتی جهانی شود . این امر نیازمند یاری تک تک ما ایرانیان است .

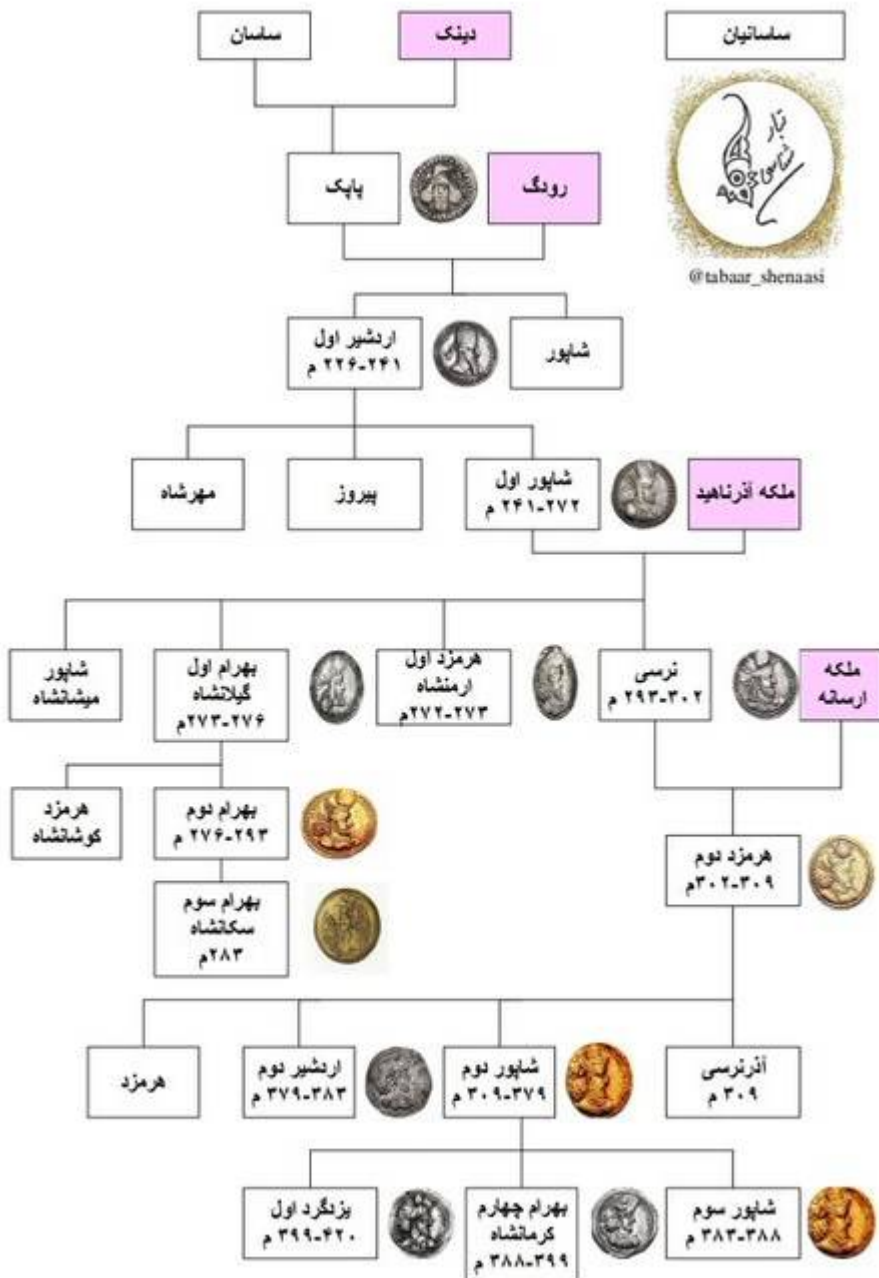
سال های حکومت	مدت حکومت	شاه
حدود ۷۰۰ تا ۶۴۷ پیش از میلاد	سال ۵۳	دیاکو
حدود ۶۴۷ تا ۶۲۵ پیش از میلاد	سال ۲۲	فرورتیش
حدود ۶۲۵ تا ۵۸۵ پیش از میلاد	سال ۴۰	هووخستره
حدود ۵۸۵ تا ۵۵۰ پیش از میلاد	سال ۳۵	ایشتوویگو

پدر دیاکو فراتیس بود

تبارنامه اشکانیان (پارت ها)



تبارنامه ساسانیها



آشنایی مختصر با آذربایجان شمالی (جمهوری!! آذربایجان)

درفارسی آذربایجان (آذربایجان شمالی) و پارسی میانه آتورپاتگان نام ایالتی از ایران که آن را آذر و آذرباد و آذربادگان و آذربادگان و آذربایجان و آذربایجان بر وزن عندلیبان (معجم البلدان) نیز نامند. به طور کلی به سرزمینی گفته می شود که از شمال به رود ارس، از جنوب به استان های کردستان و زنجان، از شرق به استان گیلان (کوه های تالش و مغان) و از غرب به مرزهای ترکیه و عراق محدود می شود و نزدیک به ۱۰۰،۰۰۰ کیلومتر مربع مساحت می دارد. در گذشته این نام به سرزمینی گفته می شده است که از شمال به اران، و از جنوب غربی به آشور و از مغرب به ارمنستان و کردستان ترکیه، محدود می شده است و پایتخت آن شهر گنجه بوده است در تخت سلیمان در جنوب شرقی مراغه و عرب آن را کزناو یونانیان گازا می نامیده اند.

نام آذربایجان

نام آذربایجان معرب آتورپاتگان (مکان آتروپات) است. آتروپات ساتراپ (والی) ایرانی بود که بخش های شمال ایران را در زمان حمله اسکندر از اشغال حفظ کرد. در قرن اخیر پس از ظهور اتحاد جماهیر شوروی، واژه «آذربایجان» نیز بعضاً استفاده شده است. البته عده ای معتقدند که این واژه غلط و دارای بار سیاسی است.

نام آذربایجان بر بخش بالایی رود ارس پیشینه تاریخی نمی دارد و هیچ گاه بخش بالایی و پایینی رود ارس به یک نام نامیده نشده اند. این نام در سال ۱۹۱۷ و طی کنفرانس حزب مساوات جایگزین نام اصلی و تاریخی قفقاز، اران و آلبانی شد. این نام گذاری با پشتیبانی روسیه تزاری (سپس شوروی) و عثمانی ها همدستی انگلیس با هدف اشغال آذربایجان ایران و پیوستن آن به خاک روسیه انجام شد. برای نمونه در هیچ یک از پیمان نامه های ترکمن چای و گلستان به بخش شمالی رود ارس نام آذربایجان داده نشده است.

تاریخ آذربایجان

پیش از آمدن مادها، میتوان به حکومت ماننایی ها اشاره کرد. زبان ماننایی ها روشن نیست اما بخشی از نامهای سرداران آنها آریایی است و در کل، زبان واحدی در بین ماننا حاکم نبود. اما، ماننایی ها بر تحت نفوذ ایرانی شدن قرار داشتند و نامهای ایرانی مانند دیاکو و بغدادتی و اودکی و از آ همگی نامهای ایرانی می باشند که در میان آنها دیده میشود. همچنین در این دوره، میتوان به حکومت اورارتویی اشاره کرد که اندکی از بخشهای آذربایجان غربی را شامل میشدند.

با آمدن اقوام آریایی مادها به فلات ایران، اقوام غیر آریایی با ایشان آمیخته شدند و در یک اتحاد، پادشاهی ماد را به وجود آوردند.

مادها که تأثیر عمیقی بر تاریخ منطقه آسیای غربی گذاشت که مهم ترین آن نابود کردن حکومت آشور بود.

ماد از دو بخش ماد کوچک و ماد بزرگ تشکیل می شد. که ماد کوچک آذربایجان امروزی است و ماد بزرگ شامل همدان، تهران، کرمانشاه و اصفهان می شود. پایتخت ماد هگمتانه

(همدان امروزی) بود که تلفظ آن به یونانی اکباتان نامیده می‌شد. مادها نخست دولت متمرکز و مقتدر را در فلات ایران پایه‌گذاری کردند و در داخل و خارج فلات ایران آغاز به گسترش قلمروی خویش کردند.

گسترش قلمرو ماد هم زمان شد با قدرت‌گیری پارسیان در جنوب غربی ایران. نیاکان هخامنشیان با پادشاهان ماد در ارتباط بودند و عقیده بر این است که فرمانبردار مادها بوده‌اند. به گونه‌ای که وقتی پادشاه ماد از اقدامهای کوروش بزرگ که نواده دختری او بود خبردار شد و او را به هکمتانه فراخواند، امتناع کوروش از رفتن به دربار ماد به عنوان عصیان وی برداشت شد. برخورد پارسیان و مادها در نهایت به سقوط پادشاهی ماد انجامید که البته نقش گروهی از درباریان ماد که با کوروش همکاری می‌کردند تأثیر فراوان در این رخداد داشت.

در زمان هخامنشیان، ماد کوچک (آذربایجان) به عنوان یکی از ساتراپ‌ها اداره می‌شد. در اوایل دولت هخامنشی، بعد از خودکشی کمبوجیه در مصر و آشوب در شاهنشاهی، ماد نیز شورش کرد. این شورش به سختی توسط داریوش سرکوب شد. در اواخر دوران هخامنشی و هم زمان با لشکرکشی اسکندر به ایران ساتراپ ماد کوچک فردی بود به نام آتورپات (آذرباد)، وی توانست ماد کوچک را از حمله اسکندر حفظ کند. بعد از آن ماد کوچک به نام او ماد آتورپاتن یا آتورپاتگان نامیده شد.

در زمان سلوکیان و اشکانیان آذربایجان خودمختاری نسبی داشت. که البته اساس کشورداری سلوکیان و پس از آن اشکانیان بر استقلال نسبی استان‌ها استوار بود. در زمان سلوکیان به نظر می‌رسد خاندان آتورپاتن هم چنان بر آذربایجان حکم می‌راندند.

در زمان اشکانیان وضعیت حکومت آذربایجان چندان روشن نیست ولی می‌توان حدس زد مانند دیگر نقاط ایران تحت سیطره خاندانهای زمیندار (فئودال) با نفوذ و مطیع اشکانیان اداره می‌شده‌است. مشکل آذربایجان در زمان اشکانیان یورشهای سهمگین آلانها و گرجیها از قفقاز بود. که باعث ویرانی و غارت فراوان می‌شدند. برای دفع ایشان شاهنشاهان اشکانی خود وارد کارزار می‌شدند.

در زمان ساسانیان آذربایجان اهمیت ویژه‌ای یافت. یکی از سه آتشکده معتبر ساسانیان، آتشکده آذرگشسب، در شیز واقع در آذربایجان قرار داشت. پادشاهان ساسانی در ایام سختی به زیارت آن می‌شتافتند و هدایای بسیار تقدیم می‌کردند. این آتشکده نشانه اتحاد دین و دولت بود و سمبل دولت ساسانی بشمار می‌رفت. در نیشاپور کازرون کتیبه‌ای وجود می‌دارد که نام خاندانهای فئودال اوایل حکومت ساسانیان در آن ثبت شده‌است. برای آذربایجان از خاندانی به نام وراز نامبرده شده‌است که گویا محل اقتدار ایشان آذربایجان، آران و ارمنستان بوده‌است.

در زمان حکومت ساسانیان، اقوام ترک نژاد خزر به قفقاز وارد شدند. قباد پدر

انوشیروان با تلاش فراوان ایشان را عقب راند و دژهای مستحکمی در دربند قفقاز برای جلوگیری از یورشهای آنها بنا کرد، رومیان نیز هر ساله مبالغی برای نگهداری این دژها به دولت ساسانی می‌پرداختند. از وقایع مهم آذربایجان در زمان ساسانیان جنگ سرنوشت ساز بهرام چوبین با خسرو پرویز در این استان بود که به شکست بهرام انجامید. دیگر

واقعه مهم وارد شدن هراکلیوس امپراتور روم به آذربایجان بود که منجر به ویرانی آتشکده آذرگشنسب شد.

باقوت حموی (درگذشته ۶۲۶ ق.) می‌نویسد: «ابن مقفع گفته‌است آذر به زبان پهلوی نام آتش است و بایگان، نگهدار آن که روی هم معنای آن آتشکده یا نگاهدارنده آتش می‌شود و این درست‌تر است زیرا آتشکده در این ناحیه بسیار بوده‌است ... مردم آن نیکوروی‌اند و گونه‌های ایشان به سرخی مایل است و پوستی لطیف میدارند. ایشان را زبان مخصوصی است که آذری گویند و جز خودشان کس آن را نمی‌فهمد.»

ورود اعراب به آذربایجان

ساسانیان پی در پی از اعراب شکست خوردند و در قادسیه رستم فرخزاد کشته شد. در ۶۲۲ میلادی در نهاوند (دروازه ماد آتورپاتن) پیروزان سردار ایرانی بار دیگر با عربها مقابل شد. جنگی سخت رخ داد، ولی شکست به ایرانیان افتاد. آنگاه ماد آتورپاتن (آذربایجان) در برابر حمله اعراب بی دفاع گشت و اثری از لشکر شاهنشاهی نماند. اعراب به آذربایجان نیز مانند دیگر نقاط ایران سرازیر شدند.

به نظر می‌آید در قرنهای اول و دوم هجری تعدادشان در آذربایجان زیاد بوده‌است. کسروی این امر را به دو دلیل دانسته یکی اینکه مردمان آذربایجان بسیار پایداری کردند به گونه‌ای که مسلمانان آذربایجان را به عنوان (الاراضی المفتوحة عنوه) یعنی «سرزمین‌های به زور گرفته شده» می‌شمردند که در فقه حکم خاص می‌دارد. و دوم سرسبزی این دیار. از عشیره‌های عرب که در قرون اول و دوم هجری به آذربایجان وارد شدند بنوتغلب، یمانیان و حمدانیان ثبت شده‌است. آذربایجان در قرنهای ابتدایی ورود اسلام به ایران از کانونهای عمده مقاومت و شورش ایرانیان در برابر اعراب و عمال خلیفه بود و مردمانش همه گاه در حال زد و خورد با تازیان بودند.

معروف‌ترین این قیامها، قیام خرمدینان در حدود آذربایجان و جبال است. بنیان‌گذار این قیام جاوید بن سهل بود که سپس توسط بابک خرمدین به اوج رسید. از دواج بابک با دختر واساک یکی از شاهزادگان ارمنی اتحاد عظیمی را در شمال بر ضد عباسیان ایجاد کرد. خرمدینان مدت طولانی توانستند در مقابل خلیفه و سرداران عرب مقاومت کنند و چهار بار سپاه بزرگ خلیفه را مغلوب کردند. در نهایت خلیفه سردار ایرانی‌تبار خود خیزر بن کاووس (افشین) شاهزاده اشروسنه (در شمال غرب تاجیکستان امروزی) را برای دفع بابک فرستاد. افشین با حيله به قلعه بابک دست یافت بابک به ارمنستان گریخت اما سهل این سنباط شاهزاده ارمنستان او را به دشمنان فروخت. بابک را به بغداد بردند. وی پس از شکنجه، کشته شد. کشف ارتباط و همدستان‌ی میان افشین، بابک و مازیار در نهایت به سقوط و مرگ افشین نیز منجر شد.

در زمان ظهور اسلام سلسله مسیحی مهران‌ها در آلبانیای قفقاز حاکم بودند. آنان همواره توسط ترکان خزر از شمال و اعراب از جنوب مورد تهدید واقع می‌شدند. اعراب مسلمان پس از شکست دادن رومیان و ساسانیان به سوی آذربایجان لشکرکشی کردند و پس از درهم شکستن مقاومت مسیحیان به رهبری جواتشیر در سال 667 میلادی بر این ناحیه حاکم شدند.

شروانشاهان

از اواخر قرن دوم شمسی شروانشاهان حکومت منطقه آذربایجان را در دست گرفتند. آنان با آمدن سلجوقیان نیز بر مسند قدرت باقی ماندند. چرا که به آنان خراج می‌دادند. این سلسله تا زمان انقراضش ۹۱۷ خورشیدی (۹۴۵ قمری) به دست شاه تهماسب یکم صفوی، در قسمتهایی از آذربایجان به‌ویژه ناحیه شمال شرقی این جمهوری به صورت حاکمان محلی حکمرانی می‌کردند.

در زمان حمله اعراب در مدارک رومی و ارمنی نام سپاهبد و شاهزاده آذربایجان رستم پسر فرخ هرمز آورده شده‌است. که البته با توجه به متن شاهنامه در بخش نامه رستم فرخزاد به برادرش به نظر می‌رسد درست باشد.

چو نامه بخوانی تو با مهتران برانداز و بر ساز لشکر بران
همی تاز تا آذربادگان دیار بزرگان و آزادگان
همیدون گله هرچه داری ز اسب بیر سوی گنجور آزرگشسب

ورود قبایل ترک به آذربایجان

در سده‌های نخستین اسلامی ترکان ماورای قفقاز - که ایرانیها به آنها خزر می‌گفتند - مجدد تلاش‌های خود را برای ورود به درون آران و آذربایجان (آذربایجان شمالی) از سر گرفتند، و چندین تلاش آنها توسط سپاهیان خلافت عربی عقب رانده شد. در سال ۱۷۸ خورشیدی یک جمع بزرگ از خزرها از گذرگاههای قفقاز به درون آران سرازیر شدند و دست به تخریب و کشتار زدند. خازم ابن خزیمه را هارون الرشید به منطقه فرستاد و او آنها را بیرون راند و دربندهای کومی باشندانی قفقاز را بازسازی کرد. این حمله را ناشی از تحریکات دولت بیزانس (روم شرقی) در جهت ایجاد دردسر برای خلیفه در مرزهای شمالی کشورش هم می‌دانند و آن را با تلاشهای رومیها برای بازپس گیری ارمنستان و بخش‌هایی از آناتولی که در اشغال عربهای مسلمان بود ارتباط می‌دهند.

نوشته تاریخ نویسان سده‌های چهارم و پنجم هجری مانند بیهقی و ابن اثیر نشان می‌دهد که ترکان غز در اواخر قرن چهارم در آذربایجان (آذربایجان شمالی) بوده‌اند. این گروه ترکان را سلطان محمود ابتدا از آنسوی سیحون به خراسان آورده بود و ابتدا هواداری وی می‌کردند و سپس سر به شورش و نافرمانی برداشتند.

گردیزی می‌نویسد: «ارسلان به سلطان گفت: این خطا بود که کردی، اکنون که آوردی همه را بکش و یا به من ده، انگشتهای نر ایشان را بپریم تا تیر نتوانند انداخت.» به هر روی ایشان از خراسان رانده شدند و پس از چند سال آوردگی در ایران و زد و خورد های فراوان در نواحی دیگر ایران به آذربایجان (آذربایجان شمالی) رسیدند **هم چنین جامعیان تاریخ نگار ارمنی درباره جنگی که بین ایلات غز و شهریاران محلی آذربایجان (آذربایجان شمالی) و واسپورگان در سالهای ۴۱۱ و ۴۱۲ هجری قمری در گرفته‌است می‌نویسد: «در این سال ترکان که همچون سیل به آذربایجان رسیده بودند روی به نواحی ارمنستان آورده به واسپورگان درآمدند دست به تاراج و تالان بگشاده بسیار جاها پایمال ساختند» دکتر محمد جواد مشکور درباره آمدن قبایل ترک به آذربایجان (آذربایجان**

شمالی) در کتاب می‌نویسد: حوادث متناوب یکی بعد از دیگری آذربایجان (آذربایجان شمالی) را آماج تهاجمات پیاپی قرار داد. بعد از سلجوقیان، دور سلسله جنبانی ترکان آتابای یا آتابکان آغاز و با نفوذ این اقوام و گسترش زبان ترکی، سیطره زبان آذری، محدود و رفته رفته رو به کاهش نهاد.

در زمان سلجوقیان ترک‌های بیشتری به آذربایجان (آذربایجان شمالی) روی آورده‌اند. با ادامه تسلط ترکان در دوران آتابکان باز هم عده ترک‌ها در آن سرزمین فزونی یافت و مآلاً زبان ترکی رونق بیشتری گرفت. حکومت ترکمانان آق قویونلو و قراقویونلو و اسکان آن‌ها در آذربایجان (آذربایجان شمالی) بیش از پیش موجب رونق ترکی و تضعیف زبان «آذری» شد. جنگ‌ها و عصیان‌هایی که در فاصله برافتادن و برخاستن صفویان، پیش آمد سربازان ترک بیشتری را به آذربایجان (آذربایجان شمالی) سرازیر کرد. وجود قزلباش‌های ترک نیز مزید بر علت شد و زبان ترکی را در آن سرزمین رونق بخشید.

غزنویان و سلجوقیان

در اوایل قرن پنجم شمسی غزنویان بر قسمتی از منطقه مسلط شدند. آنان اولین حکومت ترک تبار در منطقه بودند که در تغییر ترکیب جمعیتی آذربایجان (آذربایجان شمالی) نقش عمده‌ای داشتند. بدنبال غزنویان سلجوقیان که حکومتی ترک تبار بودند بر منطقه حاکم شدند. این دوران، دوران شکوفایی ادبیات فارسی در منطقه نیز می‌باشد. مشهورترین شاعران این دوران، نظامی گنجوی و خاقانی شروانی می‌باشند؛ (فراموش نشود این دو سلسله ترک زبان ایران آن زمان را تصرف کردند).

حمله مغول و تیمور

در قرون سیزده و چهارده میلادی با هجوم مغولها و تاتارها (تیمور لنگ) سلسله‌های محلی ور افتادند. در قرن پانزده میلادی خانان محلی تحت سلطه آق قویونلوها، تا به سلطنت رسیدن شاه اسماعیل صفوی به قسمت عمده اران، شروان و قره باغ تسلط داشتند. آران و شروان (جمهوری آذربایجان) جزو اولین مناطقی بود که شاه اسماعیل یکم صفوی تحت سلطه خود در آورد. بعد از جنگ تاریخی چالدران این منطقه به اشغال ترکان عثمانی درآمد تا دو باره هشتاد سال بعد ایرانیان (شاه عباس) موفق به بازپسگیری این منطقه شدند؛ (فراموش نشود که خاندان صفوی خاندانی ایرانی تبار بود).

افشاریه و قاجاریه

در قرون بعد تحت حکومت افشاریه و سپس این سرزمین در داخل حکومت قاجاریه قرار داشته که در نهایت در سالهای ۱۱۹۳ و ۱۲۰۷ خورشیدی در پی پیمانهای ننگین گلستان و ترکمانچای میان ایران و روسیه از ایران جدا و به ضمیمه روسیه تزاری شد.

سلطه تزارها بر آذربایجان

تزارها کنترل منطقه قفقاز را در دست گرفتند اما همچنان نفوذ فرهنگی و معنوی ایران و عثمانی در منطقه بیش از نفوذ روسیه بود. در این دوره روسها سرمایه گذاری بسیار کمی در این ناحیه می کردند. اما با استخراج نفت توجه به آذربایجان (آذربایجان شمالی) بیشتر گردید و اقتصاد محلی رونق گرفت. در این دوره جمعیت شهر باکو به طور فزاینده ای افزایش یافت و مهاجران روس یک سوم جمعیت شهر را تشکیل می دادند. ارامنه نیز به عنوان عمال روسها در دوایر رسمی مشغول بودند. اینگونه تضادهای اجتماعی باعث وقوع شورشهایی در سال ۱۹۰۵ میلادی شد.

سقوط تزارها و استقلال آذربایجان (آذربایجان شمالی)

محمدامین رسولزاده اولین رئیس جمهور و موسس جمهوری دموکراتیک آذربایجان در سال ۱۹۱۸ در آغاز قرن بیستم با رشد صنایع، تفکرات اصلاح طلبانه در آذربایجان (آذربایجان شمالی) شکل گرفت. در سال ۱۹۰۳ میلادی حزب چپگرای همت با هدف دفاع از زبان و فرهنگ آذربایجانی تشکیل شد. حزب کوچک بلشویک نیز وجود داشت که بیشتر تحت کنترل روسها و ارامنه بود.

در سال ۱۹۱۲ با انشعاب در حزب همت حزب مساوات شکل گرفت. به دنبال سقوط تزارها حزب بلشویک که متشکل از ارامنه و روسها بود سعی در تشکیل دولتی کمونیستی داشتند که با مخالفت مردم مسلمان و تشکیل ارتش اسلام این حرکت ناکام ماند سرانجام در روز ۱۸ می سال ۱۹۱۸ جمهوری آذربایجان (آذربایجان شمالی) با عنوان جمهوری دموکراتیک آذربایجان (آذربایجان شمالی) توسط محمدامین رسولزاده رهبر حزب مساوات اعلام استقلال خود اعلام کرد.

این حکومت اولین حکومت جمهوری در میان کشورهای مسلمان بود. تلاش جمهوری دموکراتیک آذربایجان (آذربایجان شمالی) برای آغاز گفتگوهای اتحاد با ایران با هجوم بلشویکها ناکام ماند و این کشور نوپیدا تنها دو سال پس از کسب استقلال تحت سلطه اتحاد جماهیر شوروی درآمد.

آذربایجان در اتحاد جماهیر شوروی

از سال ۱۹۲۰ با پیروزی بلشویکها جمهوری آذربایجان (آذربایجان شمالی) یکی از جمهوری های تشکیل دهنده اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی بود.

استقلال مجدد جمهوری آذربایجان

جمهوری آذربایجان (آذربایجان شمالی) در روز ۳۰ اوت ۱۹۹۱ در خلال فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی اعلام استقلال نمود.

فرهنگ مردم آذربایجان شمالی

آذربایجانیان بسیار به سایر ایرانیان قرابت میدارند، گرچه زبانشان ترکی است. مردم بومی منطقه تفاوتی ژنتیکی با دیگر نقاط ایران نمیدارند، و مذهب آنان نیز شیعه است که

آنان را از دیگر ترک‌زبانان که سنی می‌باشند متمایز می‌گرداند. علاوه بر این به همراه دیگر اقوام ایرانی نوروژ، سال نو ایرانی را با شکوه جشن می‌گیرند.

آذربایجان (آذربایجان شمالی) موسیقی متفاوتی با دیگر مناطق ایران می‌دارد، بسیاری از رقص‌ها و آوازهای محلی (رقص لزگی، ...) همچنان اجرا می‌شوند. اگرچه ترکی آذربایجانی زبان رسمی در ایران نیست ولی به آسانی در بسیاری از مکالمات از آن استفاده می‌شود.

بسیاری از شاعرانی که از آذربایجان برخاسته‌اند، اغلب هم به زبان ترکی و هم به زبان فارسی شعر سروده‌اند، مانند نسیمی، شهریار، فاضولی، شاه اسماعیل خطایی و غیره. ترکی آذربایجانی زبان دربار بسیاری از سلسله‌های ایرانی از آق‌قویونلو تا صفویان و قاجاریان بوده‌است. از آذربایجان به عنوان یکی از بخش‌های اصلی ایران، به مراتب در ادبیات فارسی به نیکی یاد شده‌است.

از ویس و رامین فخرالدین اسعد گرگانی :

گزیده هر چه در ایران بزرگان ز آذربایجان و ری و گرگان
نظامی گنجوی :

از آنجا بتدبیر آزادگان پیامد سوی آذربادگان

شاهنامه :

به یک ماه در آذربادگان ببودند شاهان و آزادگان
همه ویژه گردان آزادگان پیامد سوی آذربادگان

قبل از سال ۱۹۱۲ میلادی (۱۲۹۱) آذربایجان بیشتر به مناطق شمال غربی ایران و قسمت جنوبی ارس اطلاق می‌شد. ولی بعد از آن با فروپاشی روسیه تزاری در مناطق مسلمان نشین قفقاز جنوبی جمهوری دموکراتیک آذربایجان (آذربایجان شمالی) تشکیل شد و برای این منطقه نیز، نام آذربایجان (آذربایجان شمالی) به کار گرفته شد. قسمت عمده اراضی جمهوری آذربایجان (آذربایجان شمالی) کنونی قبل از تاریخ ذکر شده اران و شیروان نام داشت.

جای تاسف است که مسئولان سیاسی در آذربایجان (آذربایجان شمالی) جدا شده از ایران به جای بازگشت به کشور مادر و در آغوش کشیدن برادر و خواهران خود در این سوی مرز سعی بر دگرگون جلوه دادن حقایق برای مردم خود و جهان میدانند در حالیکه دنیای امروز جای اطلاعات بسیار وسیع و آزاد است و جایی برای دروغ وجود نمی‌دارد. آذربایجان (آذربایجان شمالی) چیزی نیست جز منطقه ای جدا شده از ایران که ترک‌گرایی شده است.

قوم آذربایجانی که اکثریت مردم این کشور را تشکیل می‌دهند مردمی عمدتاً شیعه‌مذهب، ترک‌زبان و با فرهنگ ایرانی هستند. به نوشته دایرةالمعارف بزرگ اسلامی «در این قوم، عنصر غالب ترک که پیامد مهاجرت اقوام ترک - به‌ویژه سلجوقیان آغاز در سده ۱۱ م/۵

ق - به این سرزمین است، با ساکنان کهن این سرزمین، یعنی ایرانیان و دیگر مردمانی که از روزگار باستان در ماوراء قفقاز می‌زیسته‌اند، ترکیب شده‌است». مطالعات ژنتیکی جدید نشان داده که آن‌ها هم از نظر میتوکندری دی‌ان‌ای، که نسب مادری را نشان می‌دهد و هم از نظر کروموزوم ایگرگ، که نسب پدری را می‌نمایند، به همسایگان جغرافیایی خود یعنی اقوام قفقازی (گویشوران به زبان‌های قفقازی) شبیه‌ترند تا به خویشان زبانی خود یعنی اقوام ترک‌تبار در نقاط دیگر دنیا. خصوصیات ژنتیکی قفقازی‌ها نیز در مجموع چیزی بین اروپائی‌ها و ساکنان خاورمیانه‌است که نسب مادری شباهت بیشتری را به اروپائی‌ها و نسب پدری شباهت بیشتری را به خاورمیانه‌ای‌ها نشان می‌دهد. این نتایج ایده جابجایی زبانی آذربایجانی‌ها را تقویت می‌کند و نشان می‌دهد که گروه‌های مهاجر آن قدر کوچک بوده‌اند که سهم ژنتیکی آن‌ها در جمعیت فعلی قابل مشاهده نیست

براساس سرشماری سال ۱۹۹۹، ۹۰٫۶ درصد از جمعیت جمهوری آذربایجان (آذربایجان شمالی) را آذربایجانی، ۲٫۲ درصد را لزگی (داغستانی)، ۱٫۸ درصد را روس و ۱٫۵ درصد را ارمنی تشکیل می‌دهند؛ البته تقریباً تمامی ارمنی‌ها در منطقه خودمختار قره‌باغ کوهستانی زندگی می‌کنند. براساس سرشماری سال ۱۹۸۹ شوروی، حدود ۲۶۲،۰۰۰ نفر غیرآذربایجانی از ۹ قومیت مختلف در این کشور زندگی می‌کرده‌اند که از این میان، ۱۷۱،۰۰۰ نفر لزگی و ۲۱،۰۰۰ نفر تالش بوده‌اند؛ اما تالش‌ها جمعیت خود را حدود ۲۰۰،۰۰۰ تا ۳۰۰،۰۰۰ نفر برآورد می‌کنند.

از جمعیت ۸،۲۳۸،۶۷۲ نفری جمهوری آذربایجان، ۵۱ درصد شهرنشین و ۴۹ درصد در روستاها زندگی می‌کنند. نرخ رشد جمعیت در این کشور ۰٫۷۶۲ درصد است. ۹۳٫۴ درصد از مردم جمهوری آذربایجان، مسلمان (۸۵ درصد شیعه)، ۲٫۵ درصد ارتدوکس روس و ۲٫۳ درصد ارمنی هستند. البته درصد اعتقاد به ادیان در این کشور صوری است؛ چراکه عده بسیار کمی از مردم عبادت کرده و واقعاً به دین خود وابستگی دارند.

جمهوری آذربایجان (آذربایجان شمالی) به همراه ایران، عراق و بحرین چهار کشوری می‌باشند که در آن شیعیان اکثریت جمعیت را تشکیل می‌دهند. پس از استقلال از شوروی تعصب اسلامی در این کشور رشد داشته‌است

اما آمارهای رسمی این کشور در مورد اقلیت‌های قومی مورد چالش پژوهشگران قرار گرفته‌است و در محافل خصوصی نیز خود آذربایجانی‌ها قبول دارند که تعداد لزگی‌ها، تالش‌ها و کردها بسیار بیشتر است.

هم اکنون دولت جمهوری آذربایجان (آذربایجان شمالی) سیاست سخت آسیمیله کردن اقلیت‌های قومی را پیگیری می‌کند و باعث گردیده‌است که بسیاری از لزگی‌ها، تالش‌ها و کردها در این صدها سال اخیر در قوم آذربایجانی ادغام شوند. این در حالیست که بر اساس قانون اساسی جمهوری آذربایجان (آذربایجان شمالی) تمام اقوام ساکن این کشور از حق آموزش به زبان مادری و حفظ فرهنگ بومی برخوردارند. اما این اصل قانون اساسی نیز در گزارش سال شورای اروپا کشور به درستی توسط دولت به اجرا در نیامده و ۲۰۰۹ خود تلاش دولت این کشور را برای حفظ تنوع فرهنگی و فرهنگ‌های قومی کم دانسته‌است.

لزگی‌ها

لزگی‌ها جزو اقوام بومی قفقازی می‌باشند که به یکی از زبان‌های خانواده قفقازی تکلم می‌کنند. برای نمونه پروفیسور سوانته کرنل می‌گوید: "این آمارها نشانگر نظرات رسمی دولت هست، ولی در واقعیت شمار لزگی‌ها روشن نیست. هرچند مقامات رسمی آن را صد و هشتاد هزار نفر ذکر می‌کنند اما منابع دیگری تعداد لزگی‌ها را بسیار بیشتر دانسته، حدود لزگی‌ها در **اتنولوگو** آن را در حدود هفتصد هزار نفر می‌دانند. همچنین در آمار جمهوری آذربایجان (آذربایجان شمالی) ۳۶۴,۰۰۰ نفر ذکر شده است برپایه آمار رسمی جمهوری آذربایجان (آذربایجان شمالی) جمعیت لزگی‌ها ۱۷۸۰۲۱ هزار نفر است

به قول پروفیسور کرنول، نریمان رضائیف یکی از رهبران سیاسی لزگی می‌گوید که هرچند بسیاری از تالش‌ها، تات‌ها و کردها زبانشان را به خاطر سیاست‌های آسیمیلیسیون باخته‌اند، ولی لزگی‌ها به خاطر روابط با داغستان (که سیاست آسیمیله شدن دولت جمهوری آذربایجان (آذربایجان شمالی) در آن وجود نمی‌دارد توانسته‌اند زبان و فرهنگ خود را بهتر حفظ کنند.

کردها

کردها یکی از اقوام ایرانی می‌باشند که زیر فشار سخت آسیمیله، شمار آن‌ها در دوران شوروی و پس از آن کاهش یافته است؛ به گونه‌ای که اگر یک فرد کرد به جای این‌که خود را یک آذربایجانی معرفی کند، بر هویت قومی خویش پافشاری می‌کرد، قادر به پیدا کردن شغل نبود.

پروفیسور کرنل در رابطه با جمعیت کردها می‌گوید: «آمار کردها بسیار است، برخی آن را حدود ده درصد از جمعیت کشور برشمرده‌اند». برخی از منابع کرد به وجود ۲۰۰,۰۰۰ نفر کرد در جمهوری آذربایجان (آذربایجان شمالی) اشاره می‌کنند؛ اما در آمار رسمی گفته شده که تنها ۱۲,۰۰۰ نفر کرد در این کشور زندگی می‌کنند؛ دلیل این امر آن است که پس از سال ۱۹۳۰ به تدریج منابع دولتی قومیت اکثر کردها را از روی عمد آذربایجانی عنوان کرده‌اند.

تالش‌ها

طبق دانشنامه ایران، بیشترین تراکم جمعیت روستاییان در این کشور در نواحی واقع در جنوب شرقی آن است که اکثریت این جمعیت را هم تالش‌ها (که آنها نیز ایرانی‌تبارند) تشکیل می‌دهند و بسیاری از آداب رسوم کهن خود را هم حفظ کرده‌اند. آمار سال ۱۹۲۶ شوروی، تعداد تالش‌ها را ۷۷,۰۳۹ نفر ذکر کرده است. آمار سال ۱۹۵۹ تالش‌ها را ذکر نکرده و آنها را جزو آذربایجانی‌ها شمرده است. سپس در سال ۱۹۹۹ (آمار رسمی جمهوری آذربایجان) تعداد تالش‌ها ۷۶,۸۰۰ نفر شمرده شده است (یعنی کمتر از سال ۱۹۲۶). امروزه نیز مقامات جمهوری آذربایجان (آذربایجان شمالی) تعداد تالش‌ها را همان ۷۶,۸۰۰ نفر برمی‌شمرند. اما از دیدگاه بسیاری از پژوهشگران تعداد تالش‌ها بسیار بیشتر از این می‌باشد و این ارقام تنها ناشی از کم‌شماری اقلیت‌های قومی توسط دولت است. پروفیسور وارتان گریگوریان این آمارسازی مقامات جمهوری آذربایجان (آذربایجان شمالی) را یک تحریف می‌داند.

همچنین پروفیسور کرنول می‌گوید که حداقل ۲۰۰,۰۰۰ تا ۴۰۰,۰۰۰ تالشی در جمهوری آذربایجان (آذربایجان شمالی) وجود می‌دارد. بر اساس آمار اتنولوگ در سال ۱۹۹۶ تعداد تالش‌ها در این کشور حدود ۸۰۰ هزار نفر، لزگی‌ها ۳۶۴ هزار نفر و کردها ۲۰ هزار نفر بوده‌است. پروفیسور وارتان گریگوریان (استاد دانشگاه و رئیس چند دانشگاه آمریکا) مقاله مفصلی در رابطه با آسیمیله کردن تالش‌ها به دست شوروی و مقامات جمهوری آذربایجان (آذربایجان شمالی) نوشته‌است. در کل دو علت برای کم شمردن تالش‌ها ذکر شده‌است: اول از همه فشار بر هویت تالش در دوران شوروی و دوم حساسیت برانگیختن از اینکه کسی خود را غیر آذربایجانی معرفی کند

تات‌ها

زبان تات‌های قفقاز فارسی است و آن که در ایران، تاتی نامیده می‌شود نیست. دولت جمهوری آذربایجان (آذربایجان شمالی) در سال ۱۹۹۹ میلادی، جمعیت تات‌های آذربایجان (آذربایجان شمالی) را تنها ۱۰,۹۲۲ نفر اعلام کرده‌است. این در حالی است که تا قرن بیستم تعداد تات‌زبان‌ها بسیار بیشتر بوده‌است. برای نمونه در آمار سال ۱۸۸۶، شمار تات‌ها ۱۲۰,۰۰۰ نفر ذکر شده‌است. اما پس از حکومت شوروی، در سال ۱۹۲۶، تعداد تات‌ها به ۲۸,۵۰۰ تقلیل یافت. بنابر نظر این منبع، تعداد تات‌ها به خاطر سیاست آسیمیله کاهش یافته‌است.

عباس قلیخان باکیخانوف (قرن نوزدهم) نیز زبان "مملکت باکو" به علاوه چند نقطه دیگر را نیز تاتی ذکر کرده‌است. در صفحه ۱۸ کتاب مذکور آمده‌است: هشت قریه در طبرسران که جلقان و روکال و مقاطیر و کماخ و زیدیان و حمیدی و مطاعی و بیلحدی باشد، در حوالی شهری که انوشیروان در محل متصل به دربند تعمیر کرده بود و آثار آن هنوز معلوم است، زبان تات دارند. ایضاً در صفحه ۱۹ کتاب یاد شده آمده‌است: محالات واقع در میان بلوکین‌شماخی و قدیال که حالا شهر قبه‌است، مثل حوض و لاهیج و قشونلو در شیروان و برمک و شش پاره و پایین بدوق در قبه و تمام مملکت باکو سوای شش قریه تراکمه، همین زبان تات را دارند... قسم قریه مملکت قبه سوای قریه خنالق که ربانی علی‌ده می‌دارد و ناحیه سموریه و کوره دو محال طبرسران که دره و احمدلو می‌باشند به اصطلاحات منطقه، زبان مخصوص دارند و اهالی ترک زبان را مغول می‌نامند.

20:30 - ۱۳۹۷/۴/۳ : تاریخ | 81377 : کد خبر



روند تاریخی سیاسی جمهوری تالش- مغان به بهانه سالگرد تاسیس اش بررسی می‌شود

ایستادگی بر هویت ایرانی

دولت آذربایجان با سرکوب جمهوری تالش-مغان و انکار و رد حضور قوم تالشی در قلمرو خود، حقوق این قومیت را نادیده گرفته است. تالش‌ها قومی ایرانی‌نژاد و فارسی‌زبان هستند که در آستانه خزر و در جلگه مغان زندگی می‌کنند. مورخان بر این باورند که بسیاری از شخصیت‌های مهم تاریخ ایران مانند زرتشت و بابک خرمین ریشه تالشی داشته‌اند. تالش‌های جمهوری آذربایجان، شیعه‌مذهب هستند. آن‌ها حتی پس از جنگ‌های ایران و روس نیز به ایران وفادار ماندند. چنین ارتباط عمیقی با زبان و نژاد ایرانی باعث شد تا در دوسده گذشته ایشان از سوی حکومت‌های دست‌نشانده مسکو به انزوا بروند. در دوره شوروی باوجود تمام ادعاها در خصوص آزادی فرهنگی قومیت‌ها و ملیت‌ها، مسکو دست جریان پان‌آدریسم را برای ایزوله‌سازی تالش‌ها باز گذاشت اما با فروپاشی شوروی دوران جدیدی در زندگی سیاسی تالش‌ها آغاز شد و به این وسیله «حرکت ملی تالشستان آزاد» متولد شد.

جمهوری خودمختار تالش-مغان

در سال 1993 میلادی، تالش‌ها توانستند در چارچوب حاکمیت آذربایجان «جمهوری خودمختار تالش-مغان» را تاسیس کنند. این نخستین تلاش برای خودمدریتی تالش‌ها بود. از نظر رهبران تالش پس از فروپاشی شوروی، این اعلام خودمختاری با حقوق بین‌الملل انطباق داشت: «در شرایطی که یک کشور بزرگ به سرحد فروپاشی رسیده و هریک از موزاییک‌ها و جماهیر تشکیل‌دهنده آن به سمت استقلال سیاسی حرکت کرده‌اند، درخواست خودمدریتی یا خودمختاری در چارچوب یکی از کشورهای جدید که خطوط خود را براساس «قومیت» مشخص کرده است، آرزوی بزرگی نیست». اما باید توجه داشت نیروهای نظامی تالشی حتی پس از برقراری جمهوری تالش-مغان در جبهه‌های جنگ حضور داشتند. جمهوری خودگردان تالش-مغان یک‌جمهوری خودگردان با عمری کوتاه به ریاست جمهوری علی‌اکرم همت‌زاده بود که از ژوئن تا آگوست سال ۱۹۹۳ میلادی (به مدت دو ماه) اداره «تالش گشتاسبی» را بر عهده داشت. این جمهوری خودمختار در جنوب شرقی جمهوری آذربایجان قرار داشت و نواحی آستارا، لریک، لنکران، ماساللی،

یاردیملی، جلیل‌آباد و بیل‌سوار را کنترل می‌کرد. این ناحیه شامل همه مناطق پایین دست رود ارس می‌شد. ژنرال صورت حسین‌اف و هلال محمداف از دیگر رهبران این جنبش بودند.

عمر این واحد خود مدیریتی، به سه‌ماه نرسید و بر اثر تهاجم گسترده نیروهای دولتی و خودداری علی اکرم همت‌اوف از درگیری، جمهوری خودمختار تالش - مغان سقوط کرد و همه رهبران آن زندانی یا متواری شدند. ناحیه تاریخی تالش گشتاسپی که در منابع جغرافیایی دوره اسلامی به‌صورت «گشتاسفی» ذکر شده، همان ناحیه‌ای است که امروز با عنوان تالشستان شناخته می‌شود. عبدا... مستوفی در کتاب نزّه‌القلوب، زبان اهالی زنجان، مراغه و گشتاسفی را، پهلوی ذکر می‌کند و می‌گوید «زبان‌شان پهلوی به جیلانی باز بسته است». مستوفی نقشه‌ای از این ناحیه را در سال 720 خورشیدی ترسیم کرده است. رهبران جمهوری تالش-مغان، اتهام تجزیه‌طلبی را به دو دلیل رد کرده‌اند. نخست آنکه نیروهای نظامی تالش تحت امر صورت حسین‌اف و همت‌زاده با وجود اعلام خودمختاری هنوز در جبهه‌های جنگی قراباغ کوهستانی حضور داشتند.

آن‌ها می‌توانستند با فراخواندن نیروهای خود به ناحیه تحت کنترل‌شان، در برابر قوای سرکوبگر تحت امر حیدر علی‌اف مقاومت جدی کرده و در نهایت به موفقیت برسند. درحالی‌که با وجود اعلام خودمختاری این نیروها هرگز به ناحیه خود فراخوانده نشدند، براساس تخمین، شمار این نیروهای نظامی به سه‌هزار تن با ادوات زرهی و توپخانه می‌رسید. از سوی دیگر نباید از یاد برد که دولت باکو براساس قانون اساسی، نه یک دولت «متمرکز» که یک دولت «ناحیه‌ای» بوده و وجود جمهوری خودمختار نخجوان در مرز ایران و ارمنستان، تابوی خودمختاری در عرف سیاسی این کشور را به‌کلی رد می‌کند.

سومین دلیل، این است که پس از فروپاشی شوروی و حق استقلال به واحدهای زیرمجموعه آن، این حق به سایر گروه‌های قومی نیز سرایت می‌کرد که بتوانند واحد سیاسی خود را چه در قالب استقلال و چه در قالب خودمختاری به دست آورند زیرا شوروی و کشورهای مشترک‌المنافع هنوز در حال گذار بوده و حاکمیت هیچ یک از جماهیر جدید، تثبیت نشده بود. جالب اینجاست که رهبران تالشی هیچ‌وابستگی به کشورهای خارجی حتی ایران نداشته و به‌صورت مستقل فعالیت می‌کردند. رهبران تالش بر این نکته تاکید دارند که قوم تالش هیچ‌گاه به جمهوری آذربایجان شوروی سابق خیانت نکرد اما دولت آذربایجان با سرکوب جمهوری تالش مغان و انکار و رد حضور قوم تالشی در قلمرو خود، حقوق این قومیت را نادیده گرفته است.

وضعیت فرهنگی تالش‌ها در جمهوری آذربایجان

گروه قومی تالش در جمهوری آذربایجان یکی از محروم‌ترین گروه‌ها به لحاظ اجازه بهرمندی از هویت دینی و فرهنگی خود است. رسانه‌های دولتی در حوزه رادیو و تلویزیون تمام برنامه‌های خود را به زبان رسمی پخش می‌کنند و هیچ آموزشگاه دولتی یا حتی خصوصی اجازه تدریس یا استفاده از زبان تالشی را ندارد. علاوه بر اینکه دولت

تمایلی به استفاده از زبان تالشی در رسانه‌های رسمی یا نیمه‌رسمی نشان نمی‌دهد، مهم‌تر از آن اجازه فعالیت از بخش خصوصی نیز در این حوزه سلب شده و به شدیدترین وجه ممکن با کسانی که به انتشار نشریه، کتاب یا سایت به زبان تالشی بپردازند، برخورد می‌شود. نشریه صدای تالشی (تولیشی صدو) با رویکرد فرهنگی در دهه 80 تنها دو شماره دوام داشت و پس از انتشار، تمام مسئولان و دست‌اندرکاران آن زندانی شده و نوروز محمد اف به همراه دو فرزندش تحت شکنجه رژیم باکو کشته شدند.

قرائن حاکم از هویت در جمهوری آذربایجان، تالش را مساوی با ایرانی دانسته و نمود کوچکی از برخورد و تنفر خود از ایرانی‌ها و فارسی‌زبانان را در برخورد با تالش‌های درون قلمرو، نشان می‌دهد. این رویکرد مورد حمایت و تایید ترکیه و رژیم صهیونیستی قرار دارد؛ به‌ویژه آنکه رژیم تل‌آویو نمی‌تواند وجود یک متحد طبیعی در نواحی پراهمیت جمهوری آذربایجان شوروی سابق را برای ایران نادیده بگیرد. از سوی دیگر روشنفکران و جوانان تالشی، مقاومت عمده‌ای در برابر ترکیز ایسیون و پیشبرد سیاست‌های رژیم صهیونیستی و همچنین پان‌ترکیسم نشان می‌دهند. تالش‌ها در کنار شیعیان آذری، مهم‌ترین جبهه مدنی مقاومت در برابر نفوذ خزنده رژیم اسرائیل هستند. بیداری ملی در تالشستان بیش از همه در بین جوانان قابل مشاهده است و صحنه بروز و ظهور آن در شبکه‌های اجتماعی و رسانه‌های مجازی قرار دارد. عمده دعوی تالش‌ها حمایت از مواضع ایران و حقانیت آن در عرصه منطقه‌ای و بین‌المللی است.

ویژگی‌های حرکت ملی تالش

جنبش سیاسی تالش یک جنبش هویت‌گراست که خواهان کسب خود مدیریتی در چارچوب جمهوری آذربایجان است. این مطالبات شامل حفظ هویت فرهنگی و فردی می‌شود. این نحوه از اداره، پیشینه‌های طولانی در این کشور داشته و تجربه جمهوری خودمختاری نخجوان را در پیشرو دارد. ویژگی دیگر این جنبش ایران‌گرایی و تمایل به ایران است. تالش‌ها خود را متحد طبیعی ایران می‌دانند و برای حفظ بقای خود با نفوذ «پان‌ترکیسم و صهیونیسم» مقابله می‌کنند. تشیع و علاقه به حفظ آیین‌های شیعی یکی دیگر از ویژگی‌های بسیار مهم این گروه جمعیتی است. از آنجایی که حکومت مرکزی در باکو به‌صورت هدفمند با مذهب شیعه خصومت می‌ورزد، تالش‌ها برای حفظ هویت خود به سنگر تشیع پناه برده‌اند. بزرگترین مراسم‌های عاشورایی در لنکران برگزار می‌شود که پایتخت معنوی تالش‌هاست. همه ساله صدها تن از شیعیان و فعالان تالش در لنکران و گنجه به اتهام برگزاری عزاداری حسینی دستگیر می‌شوند.

بی‌توجهی به جمهوری تالش-مغان

بی‌توجهی ایران به جنبش اصیل تالش-مغان در سال 1993 میلادی یکی از نقاط تامل‌برانگیز در تاریخ سیاست خارجی کشورمان است که شاید توافق زیادی با عقد قرارداد ترکمنچای نداشته باشد. در حالی که در سرحدات مرزی ایران حکومتی قانونی و خودمختار به دستور رئیس‌جمهور پیشین باکو تشکیل شده بود که خود را دوستدار ایران می‌دانست، سیاست خارجی کشور از کنار این رخداد کامل بی‌تفاوت گذشت. حیدر علی اف

پس از به قدرت رسیدن در حالی که یک‌به‌یک در حال از دست دادن استان‌های جمهوری آذربایجان در جنگ قراباغ بود به جای اینکه به فکر تمامیت ارضی کشور خود در غرب باشد، نیروهای نظامی خود را به جنوب شرق گسیل داشت تا به سرکوب تالش‌ها بپردازند که فرزندان آن‌ها در جبهه قراباغ می‌جنگیدند.

در این تاریخ حیدر علی‌اف روابط نزدیکی با ایران به ویژه رییس‌جمهور وقت، هاشمی رفسنجانی و علی اکبر ولایتی داشت. پرسش اینجاست که چرا دولت وقت برای تثبیت موقعیت قانونی تالش‌های ایرانی‌تبار با وجود چند میلیون دلار کمک مالی به باکو امتیازی دریافت نکرد؟ به‌ویژه اینکه جمهوری خودمختار تالش مغان توسط ابوالفضل ایلچی بیگ، رییس‌جمهور پیشین این کشور تثبیت شده و قانونی بود. نخبگان تالش از عدم حمایت دولت ایران از حرکت‌های سیاسی- فرهنگی آن‌ها و بی‌تفاوتی ایران به سرنوشت‌شان گل‌مند هستند. آیا تالش‌های شیعه حق ندارند از ایران انتظار داشته باشند که دست‌کم به اندازه سایر شیعیان جهان مورد حمایت قرار گیرند؟ آن‌ها بر این باورند که به دلیل وابستگی تباری و زبانی به ایران، مورد ستم قرار گرفته و سرکوب شده‌اند، به عبارتی دیگر هزینه ایرانی‌بودن را در سرحدات مرزی پرداخت کرده‌اند اما از جانب ایران حمایت معنوی لازم صورت نگرفته است.

جنبش ملی تالش که اکنون بیشتر رهبران آن در حالت تبعید و در روسیه به سر می‌برند در درجه اول صیانت از موجودیت فرهنگی تالش‌ها را هدف قرار داده است. رژیم باکو با انکار موجودیت تالش‌ها، آن‌ها را فقیر نگه داشته و نخبگان فرهنگی آن‌ها را به قتل می‌رساند. انتشار هر نوع نامه و مقاله به زبان تالش ممنوع است و حتی وب سایت‌های اینترنتی نیز به سرعت فیلتر می‌شوند و جالب اینکه دنیا در قبال این قتل عام فرهنگی و سیستماتیک سکوت اختیار کرده است. در این میان حرکت ملی تالش که اسماعیل شعبان‌اف یکی از رهبران آن است، در صف اول مقابله با جریان ویرانگری قرار گرفته که نابودی بنیان اقلیت تالش را در دستور کار قرار داده است.

سرنوشت غم بار یک دانشمند تالشی

نوروز علی محمد اف دانشمند و استاد دانشگاه باکو در سال 1940 در روستایی تالش نشین آستارای اتحاد شوروی دیده به جهان گشود. در

وی پس از بازگشت از همایش تالش نوروز شناسی در دانشگاه گیلان دستگیر و به 10 سال زندان محکوم شد اما در نهایت زیر شکنجه ماموران رژیم باکو جان باخت. مرگ وی پرسش‌های زیادی در خصوص سرنوشت قومیت‌های مختلف در جمهوری آذربایجان که بخش بزرگی از جامعه آن را تشکیل می‌دهد به‌وجود آورده است. وی رییس مرکز فرهنگ سرای تالش، سردبیر روزنامه تولیشی صدو (صدای تالش)، رییس بخش زبان‌های ژرمنی و زبان‌های رومی‌تبار (زبان‌های لاتین) انستیتو عمادالدین نسیمی و آکادمی علوم جمهوری آذربایجان بود. نوروز علی محمد اف که از سال 1967 در حوزه زبان شناسی فعالیت داشت، مولف بیش از 80 مقاله و آثار علمی درباره زبان‌های ژرمنی، فارسی، ترکی و لاتین بود.

نوروز علی محمد اف در دوم فوریه سال 2007 به اتهام جاسوسی به نفع جمهوری اسلامی ایران، توسط وزارت امنیت باکو بازداشت شد و در 17 آگوست سال 2009 به طرز مشکوکی در زندان از دنیا رفت. رژیم باکو به دلیل فعالیت محدود محمداف در حوزه زبان تالشی، فشار مضاعفی بر وی و اعضای خانواده اش وارد کرد؛ همچنین در 8 سپتامبر سال 2007 کامران محمداف، پسر وی که تحت بازداشت رژیم باکو بود از دنیا رفت. علاوه بر تمام این مصایب طبق گزارش هایی که در تاریخ 25 سپتامبر سال 2009 منتشر محمداف نیز در یک تصادف تصنعی کشته شد. به بهانه شد، پسر کوچک نوروز علی بازخوانی زندگی این اندیشمند تالشی، شایسته است که نگاهی به پیشینه این ایرانیان ساکن در جمهوری آذربایجان بیندازیم



تحول تاریخ سازی در جمهوری آذربایجان

علی علی بابایی درمنی

دوشنبه ۱۸ مرداد ۱۳۹۵ ساعت ۲۰:۴۰

تاریخ نگاری در میان کشورهای تازه استقلال یافته، سهم به سزایی در شکل دادن به هویت ملی انسان هایی دارد که اندک زمانیست زیستن در قالب یک ساختار سیاسی جدید را تجربه می کنند. در این مقاله با استفاده از متون کهن و همچنین پژوهش های نوین، تاریخ نگاری در یکی از کشورهای تازه استقلال یافته ی پیرامون ایران یعنی جمهوری آذربایجان را بررسی کرده ایم، و در نهایت به این نتیجه رسیدیم که به سبب نداشتن پشتوانه تاریخی دیرینه در مقایسه با کشورهای همجوار و همچنین سابقه ی اندک تأسیس حکومت، مورخان این کشور به تحریف تاریخ و یا در حقیقت به «تاریخ سازی» دست زدند و هویت ملی مردمان خود را بر اساس اغراض سیاسی کوتاه مدت تعریف کردند. بخشی از این اغراض سیاسی سبب شده تا هویت ملی در جمهوری آذربایجان بر مبنای تقابل با فرهنگ و تمدن ایران شکل بگیرد، بنابراین نخبگان فرهنگی ایرانی می توانند ضمن آگاهی از این روند تاریخ سازی با اتخاذ یک سیاست فرهنگی مناسب و گفتگو با نخبگان فرهنگی جمهوری آذربایجان، از تنش های سیاسی - فرهنگی میان دو کشور

جلوگیری کند.

جمهوری آذربایجان چه در زمانی که در قالب اتحاد جماهیر شوروی، «جمهوری سوسیالیستی شوروی آذربایجان» نامیده می شد و چه زمانی که پس از استقلال در سال 1992م، به عنوان کشوری مستقل تنها «جمهوری آذربایجان» نامیده شد، با انکار هویت ایرانی مردمان سرزمینش، راه هویت سازی و تاریخ سازی جعلی را برای این مردم پیش گرفت. به طور کلی تاریخ و هویت مردمان کشورهای پیرامونی ایران فرهنگی، در چارچوبی از تجربه های تاریخی ای شکل گرفته که آن مردمان به همراه تمامی اقوام ایرانی در آن سهیم بوده اند، این تجربه های تاریخی به ثمرات یکسانی در زمینه تشکیل حکومت سیاسی یعنی «حکومت ایرانی» منجر شده است، بنابراین با شکل گیری مرزهای جدید سیاسی، هویت سازان در این کشورها نیاز به هویت نوینی دارند، که در تقابل با هویت شکل گرفته در «ایران فرهنگی» باشد، زیرا در غیر این صورت، ناچارند تا خود را بخشی از ملت ایران دانسته و تاسیس کشور جدید را فراموش کنند. بنابراین به هویت سازی بر مبنای تقابل با فرهنگ ایرانی می پردازند. (علی بابایی، 1392: 921) در این میان «تاریخ سازی» بر اساس اقتضائات و اغراض سیاسی زودگذر به عنوان یکی از ارکان مهم هویت سازی نقش بسیار مهمی را در هویت سازی در جمهوری آذربایجان تشکیل می داد.

طبیعی است که تعریفی اینچنین از هویت و تاریخ ملی که بر اساس اقتضائات و اغراض سیاسی زودگذر به صورت تصنعی شکل گرفته باشد، با وزیدن نسیم تغییرات زودگذر سیاسی هرچند یک بار تغییر می کند، (2) و از آن می توان با عنوان «هویت یا تاریخ ملی متغیر» یا «هویت ملی دستوری» نام برد. البته تاریخ سازان در جمهوری سوسیالیستی شوروی آذربایجان، به سبب آنکه بخشی از ساختار دستگاه تاریخ سازی اتحاد جماهیر شوروی بودند، و با این تغییر دستوری تاریخ و هویت ملی کاملاً آشنایی داشته است، به راحتی پس از استقلال نیز از پس این سیاست برآمدند و آن را به خوبی اجرا کردند.

پرسش اصلی:

مورخان جمهوری آذربایجان قبل و پس از استقلال این جمهوری از اتحاد جماهیر شوروی هویت ملی مردمان جمهوری آذربایجان را چگونه تعریف می کردند؟

فرضیه اصلی:

به نظر می رسد که مورخان جمهوری آذربایجان در طول تاریخ 98 ساله ی این جمهوری (1918-2016م) «هویت ملی» مردم آذربایجان را یک هویت و تاریخ متغیر در نظر گرفته بودند، که هر زمان و بنا بر اقتضائات و اغراض سیاسی گوناگون این هویت ملی را تغییر می دادند.

روش پژوهش:

در این پژوهش از روش توصیفی - تحلیلی استفاده شده و منابع کتابخانه ای دست اول و پژوهش های نوین بررسی شده اند.

تاریخ سازی در اتحاد جماهیر شوروی

الف) چرخش های تاریخ نگاری در اتحاد جماهیر شوروی

هلم کارر دانکوس (زورایشویلی) از 5 چرخش کامل در تاریخ و هویت سازی اتحاد جماهیر شوروی از شکل گیری این اتحاد تا دوران خروشچف یاد می کند. این چرخش ها عمدتاً در ارتباط با موضع گیری های تاریخ سازان شوروی در مورد سیاست های تجاوزکارانه ی روسیه ی تزاری بوده است. مرحله ی اول، در دهه ی 1920 م، تحت تدابیر لنین بود که چندان هم به مذاق استالین خوش نمی آمد. در این مرحله سیاست ترویج و بسط فرهنگ قومی و ملی رواج داشت و کوشش می شد تا زبان های بومی به طور مساوی در میان تمامی ملت ها و گروه های نژادی رشد کند.

در این مرحله در جمهوری آذربایجان تاریخ نگاری سبک «پان ترکیسم» رواج داشت. در این دوره قیام های ملت های اتحاد جماهیر شوروی علیه روسیه ی تزاری، قیام های آزادی بخش به شمار می رفت. اما استالین بر این باور بود که فرهنگ ملی از نظر شکل یا ظرف که زبان مادری است، باید جنبه ی ملی داشته باشد ولی از نظر محتوی و مطروف باید سوسیالیستی باشد. در نتیجه در دوره استالین، پیرامون دهه ی 1930 م، تاریخ نگاران جمهوری آذربایجان، ضمن پیروی از الگوهای تاریخ نگاری مارکسیستی، از هرگونه شائبه ی پان ترکیستی تبری می جستند

در این دوران همچنین، استالین دستور داد تا تاریخ نویسان از نو نقش تاریخی و مثبت روسیه ی تزاری و شاهزادگان روس و کلیسای ارتودوکس را در به هم پیوند دادن سرزمین های روس ستایش کنند، بنابراین، دیگر قیام های پیشین ملت های اتحاد جماهیر شوروی علیه روسیه ی تزاری، قیام های آزادی بخش به شمار نمی رفت. دوره ی سوم در تاریخ نگاری شوروی با پیشروی های سریع آلمان نازی در خاک اتحاد جماهیر شوروی مرتبط است، در این زمان، این واقعیت مسلم گردید که ارزش ها و شعارهای کمونیستی برای بسیج مردم کافی نیست و استفاده از نام قهرمانان بزرگان تاریخی که در گذشته از سرزمین نیاکان خود دفاع کرده و به وطن پرستی شهرت داشته اند، به مراتب در تهییج مردم موثرتر است تا نام لنین و مارکس.

بنابر این استالین برای مدت کوتاهی به احساسات ملی ملت های شوروی میدان داد تا در برابر آلمان ها بایستد. (کارر دانکوس، 1365: 46-32) شنیرلمان نیز این نکته را تایید می کند: «با اینکه پیش از جنگ، «بابک» در چارچوب جنگ طبقاتی نماینده قشر روستایی در برابر فئودال ها بود، پس از آغاز جنگ، به نماد حرکت آزادی بخش علیه (Shnirelman, 2001: 106)». غاصبان عرب بدل گشت

چرخش چهارم هویت و تاریخ سازی در شوروی با پیروزی آنها در جنگ جهانی دوم مرتبط می باشد. در سال های جنگ، شوروی شاهد فوران احساسات ملی در میان ملت ها و اقوام آن سرزمین بود؛ ولی پس از پایان جنگ استالین پاسخ دندان شکنی به این ملت ها داد و برای مقابله با نهضت های ملی «روسی سازی» سریع جامعه ی شوروی را آغاز کرد. در این زمان بود که روس ها در شوروی تبدیل به «ملت برگزیده» شدند: «روس ها در آغاز انقلاب عامل به زنجیر کشیدن سایر ملت ها، و شر مطلق، سپس تبدیل به شر نسبی شدند و بعد از آن هم تبدیل به کمترین ضرر و سرانجام به «خیر

مطلق» بدل گشتند.» (کارر دانکوس، 1365: 57-53) اما پس از مرگ استالین باز هم اوضاع سیاسی در اتحاد جماهیر شوروی دگرگون شد و از مورخان خواسته شد تا بار دیگر تاریخ را به شیوه ی دهه ی 1920م بنویسند، ولی نه به آن شوری و جنایت های دوره ی استالین را مسکوت بگذارند. (همان، 57)

ب) تاریخ سازی بر اساس نیاکان ترک

در جمهوری سوسیالیستی شوروی آذربایجان نیز به عنوان یکی از جمهوری های شوروی، کمابیش هویت سازی و تاریخ سازی به مانند سایر جمهوری های شوروی وجود داشت، که حتی پس از استقلال آن جمهوری نیز این روند ادامه یافت. بر این اساس مولفه های این تاریخ سازی را در جمهوری آذربایجان می توانیم این گونه دسته بندی کنیم: الف) مولفه های تاریخ سازی که از دیدگاه رهبران حزب کمونیست شوروی مطلوب به شمار می رفت، این مولفه ها نیز خود به 2 بخش تقسیم می شدند: مولفه هایی که پس از استقلال جمهوری آذربایجان، در تاریخ سازی آن جمهوری نیز به کار رفت، و مولفه هایی که پس از استقلال کنار نهاده شد. ب) مولفه های خاص تاریخ سازی مورخان پان ترک جمهوری آذربایجان که پس از استقلال جمهوری آذربایجان از آنها استفاده می شد

همانطور که گفته شد، در سال های دهه ی 1920م، دوران آزادی های نسبی دوران لنین در جریان بود و در جمهوری آذربایجان نیز تاریخ نویسان آن جمهوری بدون هیچ واژه ای از حزب کمونیست شوروی، از سبک تاریخ سازی «پان ترکسیم» پیروی می کردند. اولین کتاب تاریخ آذربایجان که به قلم «رشید بیگ اسماعیلف» در سال 1923م در باکو منتشر شد، هیچ ربطی به نظریه ی مارکس در مورد جدال طبقاتی، به مثابه موتور محرک تکامل دوره های تاریخی نداشت و متأثر از روش تاریخ نگاری «پان ترکسیم» بود. در گزیده ی تاریخ دیگری که در این ایام در مورد تاریخ جمهوری آذربایجان در شوروی و در مجموعه ی «اتحاد ما» (3) به چاپ رسید، بومیان آذربایجان بر مان ضعیف و بدبختی به تصویر کشیده شدند که توسط ترک ها کشته و یا آسیمیله شدند (Shnirelman, 2001: 97)

تاریخ نگاری اینچنینی در جمهوری آذربایجان که نیاکان خود را به ترکانی منتسب کنند که در دوره ی میانه جانشین ساکنان بومی جمهوری آذربایجان شده بودند، از نظر سیاستگذاران حزب کمونیست شوروی 2 اشکال عمده داشت

1 با داشتن چنین نیاکانی که فاقد تبار قفقازی بودند، ارتباط فرهنگی- تاریخی ساکنان جمهوری آذربایجان (4) به طور کامل با گرجی ها و ارمنی ها گسسته می شد، و اتوپیای برادری که کمونیست ها در پی ایجاد آن در قفقاز بودند، فرو می پاشید؛ در توضیح باید گفته شود که پس از فرو پاشی حکومت روسیه ی تزاری در روز ۱۸ می سال ۱۹۱۸م جمهوری آذربایجان با عنوان جمهوری دمکراتیک آذربایجان توسط محمدامین رسولزاده رهبر حزب مساوات استقلال خود اعلام کرد. کشتار شوشی که به نسل کشی سی هزار ارمنی انجامید از وقایع مهم این دوره است. کشتار شوشی واقعه ای بود که در سال ۱۹۲۰ میلادی توسط سربازان جمهوری آذربایجان علیه مردم ارمنی تبار شهر شوش صورت

گرفت؛ برآورد می‌شود که نزدیک به ۳۰۰۰۰ نفر از مردم ارمنی این شهر توسط نیروهای جمهوری آذربایجان به قتل رسیده باشند.

به دستور خسرو بیگ سلطانف کشتار بیش از شش روز ادامه یافت و خانه‌ها در قسمت روس‌ها تمایلی به تکرار این (Verluse, 1988: 6). ارمنی نشین غارت و ویران شد و قایم نداشتند و ترجیح می‌دادند که با القاء نیاکان یکسان با سایر قفقازی‌ها از میزان نفرت میان ساکنان جمهوری آذربایجان و ارمنیان بکاهند. همچنین سبب می‌شود تا ارمنی‌ها و گرجی‌ها نیز نتوانند، ساکنان جمهوری آذربایجان را ترکانی بیابانگردی به شمار آورند که در سده‌های میانه به اران آمده‌اند و سرزمین بومیان منطقه را غصب کرده‌اند و هیچ چیزی به فرهنگ مردمان منطقه نیافزوده‌اند.

2 از سوی دیگر انتساب ساکنان جمهوری آذربایجان به ترکانی مانند سلجوقیان که در دوران میانه به جمهوری آذربایجان آمدند، موجب پیوستگی فرهنگی و تاریخی میان جمهوری آذربایجان و ترکیه می‌شد، زیرا که هر 2 از نیاکان یکسانی بهره‌مند بودند. با قدرت گرفتن بیشتر ژوزف استالین در حزب کمونیست شوروی، این زمامدار شوروی از برخی از سیاست‌های فدرالی دوره ی‌لنین عدول کرد. طی سالهای 1937-1938م، در اتحاد جماهیر شوروی اقداماتی بر علیه ترک‌های این کشور صورت گرفت، برخی از این ترک‌زبانان به همکاری با ترکیه محکوم شدند و میر جعفر باقروف، دبیر اول حزب جمهوری سوسیالیستی شوروی آذربایجان، در سال 1937م بر علیه ترکیه سخنرانی کرد و (Yilmaz, 2013:516). این کشور را به تحریک ترک‌های شوروی متهم کرد

ج) تاریخ‌سازی بر مبنای نیاکان ترکیبی

در نتیجه در این زمان تصمیم گرفته شد تا در اتحاد جماهیر شوروی سیاستی دستوری به منظور تاریخ‌سازی نه تنها در جمهوری آذربایجان، بلکه در تمامی جمهوری‌های شوروی اجرا شود، برای این منظور نظریه‌ی نیکلای مار (5) بسیار مفید بود. از نظر مار که تا اندازه‌ای تحت تأثیر مارکس بود، هویت امری اقتصادی و اجتماعی و تابع شرایط تولید بود. این آکادمسین شوروی ارزش‌چندانی برای خلوص نژادی و زبان در با نژادهای شکل‌گیری هویت قائل نبود، و معتقد بود که همه‌ی نژادها در طول تاریخ دیگر به طور متناوب ترکیب شده‌است. از دیگر سو، به آمیزش تمامی مردم قفقاز در (Yilmaz, 2013:521, 531). دوره‌ی باستان و نیاکان مشترک آنها باور داشت به هر رو، باقروف به تاریخ‌سازان آذربایجانی دستور داد تا (Shnirelman, 2001: 99) ساکنان جمهوری آذربایجان ساکنان بومی آذربایجان معرفی کنند و تمامی شبهات را در مورد تبار ترکی آنها از بین ببرند. اولین ویرایش تاریخ آذربایجان در بهار سال 1939م تهیه شد.

ایده‌ی اصلی آن، پیوستگی نژادی ساکنان جمهوری آذربایجان در طول تاریخ و همچنین در این کتاب، (Shnirelman, 2001: 104). پیوستگی آنها با ارمنی‌ها و گرجی‌ها بود

تاریخ سازان جمهوری آذربایجان دست به کار شدند و نیاکانی قفقازی و غیر قفقازی برای مردم جمهوری آذربایجان برگزیدند. نیاکانی چون ارانی ها، کاسپی ها در شمال رود ارس (البته چنانچه در آثار مورخان جمهوری آذربایجان دیده می شود، به منظور نیل به اغراض سیاسی، گاهی اوقات دامنه سکونت هریک از این اقوام مانند کاسپی ها به مناطق جنوبی ارس هم می رسد.) و نیاکانی چون مادها، ماناها، گوتی ها و لولوبی ها در جنوب (ibid: 105)

ارس برای تحکیم روابط دوستانه میان ساکنان جمهوری آذربایجان، ارمنی ها و گرجی ها و یا به عبارت بهتر تشکیل «اتوپای برادری» میان آنها، تاریخ سازان در جمهوری آذربایجان بر رویدادهای تاریخی تکیه می کردند که در این رویدادها همکاری میان ارانی ها، ارمنی ها و گرجی ها به چشم می خورد، برای نمونه می توانیم به هجوم رومی ها به قفقاز اشاره کنیم: «در سده ی نخست پیش از میلاد، دولت برده دار روم، در تلاش بود که قفقاز را به تصرف درآورد. رومی ها بارها به ارمنستان هجوم آوردند. ایبریا (گرجستان)، اران و آتروپاتن نیز در خطر افتادند. سپاهیان مسلح آتروپاتن و اران، جناح راست مدافعان پایتخت ارمنستان را تشکیل می دادند. (6)» (قلی اف، 1357: 20) در ماجرای قیام بابک خرمدین علیه خلفای عباسی نیز، تاریخ سازان جمهوری آذربایجان، از همکاری ارمنی ها و گرجی ها با او یاد می کنند: «بابک با سرکردگی شورشیان، نشان داد که رهبری بزرگ و تواناست. جنبش خرمدین تحت رهبری او همچون آتشی در مسیر باد، همه ی آذربایجان را در برگرفت. در گرجستان و ارمنستان هم مردم قیام کردند.» (همان: 49)

سیاست گزینش نیاکان قفقازی، ترکیبی و باستانی 2 فایده ی اساسی را برای سیاستگذاران فرهنگی اتحاد جماهیر شوروی تامین می کرد، اولاً با برگزیدن نیاکان قفقازی برای ساکنان جمهوری آذربایجان به نزدیکتر شدن آنها به سایر ساکنان قفقاز یاری می رساندند و از دروسهای احتمالی جدال میان آنها جلوگیری می کردند، و همچنین هر گونه شائبه ای را در مورد هم تبار بودن آنها با ترکان ترکیه چنانچه استالین و باقروف می خواستند، می زدود

از دیگر سو، بر شمردن نیاکانی در 2 سوی ارس می توانست توجیه خوبی برای حکومتی باشد، که در شمال ارس تشکیل شده بود، ولی نام جعلی آذربایجان را که سرزمینی در جنوب ارس بود را یدک می کشید. همچنین با اتخاذ این سیاست ساکنان جمهوری آذربایجان ساکنان باستانی این جمهوری به شمار می رفتند و ارمنی ها و گرجی ها دیگر نمی توانستند آنها را مهاجران تازه از راه رسیده ی بی فرهنگ و یا مهمانان ناخوانده ی قفقاز قلمداد کنند. با این حال تراشیدن نیاکان مادی ایرانی نژاد برای ساکنان شمال ارس، که از سکونت گاه های اصلی مادها نبود، این خطر را برای تاریخ سازان شوروی در بر داشت که ممکن بود جمهوری آذربایجان در قلمروی «ایران فرهنگی» قرار گیرد. آنها برای این مشکل هم راه حلی داشتند و جنگ میان پارس ها و مادها را سال های پایانی حکومت مادها (550 پ.م) نشانه ی دشمنی ابدی میان این 2 تیره ی مهم و متحد ایرانی (Yilmaz, 2015: 773). (7) به شمار آوردند

د) چرخش به سمت ماناها

اما روند تاریخ سازی در جمهوری آذربایجان به همین جا ختم نشد، و همانطور که گفتیم، هویت سازی در جمهوری آذربایجان، متغیری وابسته به اوضاع و احوال سیاسی بود. با مرگ استالین نگاه قیم مآبانه او در مورد تاریخ نگاری در جمهوری های شوروی هم مرد. در جمهوری آذربایجان تاریخ نویسان این جمهوری شروع به تجدید نظر در نوشته های تاریخی دوران استالین کردند. در سال 1954م، همایشی در آکادمی تاریخ جمهوری آذربایجان برگزار شد؛ در این همایش، تحریف تاریخ جمهوری آذربایجان به دستور باقروف محکوم شد. خصوصا در مورد هم تبار بودن ساکنان جمهوری آذربایجان و مادها تجدید نظرهایی به عمل آمد. این مسئله بسیار به موقع بود، زیرا با پژوهش های آکادمسین روس، ایگور دیکونوف (8)، بی اعتبار بودن ادعای مورخان جمهوری آذربایجان در (Shnirelman, 2001: 109) مورد هم تبار بودن ساکنان جمهوری آذربایجان و مادها آشکار شد

بنابراین تلاش تاریخ سازان جمهوری آذربایجان در راستای سیاست « هویت یا تاریخ ملی متغیر»، سبب شد تا آنها یکبار دیگر نیاکان خود را تغییر دهند. و این بار کوشش آنها به منظور از بین بردن شائبه ی ایرانی بودن ساکنان جمهوری آذربایجان موجب شد تا ماناها را که در سده های 8 تا 7 پیش از میلاد مسیح در جلگه ی جنوبی دریایچه ی ارومیه حکومت می کردند، به جای مادها نیاکان اصلی خود معرفی کنند. (با اینحال تاکید بر این نکته که ساکنان ماد آتروپاتن (ماد کوچک)، و نه ماد بزرگ بخشی از نیاکان ترکیبی آنها را تشکیل می دهند، تا به امروز نیز بخشی از ادعاهای آنها را تشکیل می دهد و لازمه ی انتساب نام جعلی آذربایجان به اران تاریخی است.) ماناها مزیت بسیاری برای این تاریخ سازان داشتند؛ اولاً حکومت آنها زودتر از حکومت مادها تاسیس شده بود و قدمت تاریخی بیشتری برای آنها به همراه داشت ثانیاً زبان آنها نیز در ارتباط با زبان های قفقازی بود. با اینحال چنانچه شنیرلمان اشاره می کند، معلوم نبود تاریخ سازان جمهوری آذربایجان چگونه می خواهند ماناها را به آتروپاتن و اران مرتبط کنند، که آنها را نیاکان خود به (ibid: 125) شمار می آورند

ه) نیاکان ارانی

یکی از چالش های عمده ی جمهوری آذربایجان از بدو تاسیس جدال آنها با ارمنی ها برای به دست آوردن منطقه ی «قراباغ کوهستانی» بود. کشتار شوشی در قراباغ به سال 1920م، تنها برگی از تاریخ پر فراز و نشیب و مالا مال از جنگ و آوارگی قراباغ است. در این میان دستگاه تاریخ سازی جمهوری آذربایجان نیز به این عرصه وارد شد و با این استدلال که آنها به مانند ساکنان باستانی قراباغ، تباری ارانی دارند، بر ادعای خود نسبت به در اختیار گرفتن قراباغ پای می فشردند در این زمان بود که تاریخ سازان جمهوری آذربایجان در «اتحادیه ی نیاکانشان» وزن بیشتری به اران دادند. تاریخ سازان جمهوری آذربایجان ساکنان باستانی قراباغ را ارانی هایی می دانستند. آنها بر این باور بودند که تنها

پس از رواج مسیحیت در آنجا، ارمنی ها نیز به آنجا مهاجرت کردند و ترکیب قومی منطقه را بر هم زدند: «هنگامی که این ولایت [قرباغ] به تصرف فرمانروایان ارمنی درآمد، کوچ مردم ارمنی بدانجا افزون شد، کوهستان های آرتساخ (9) پناهگاه خوبی برای این مردم بود. به تدریج زبان ارمنی با زبان بومیان ارانی جوش خورد و لهجه ی قرباغی زبان ارمنی به وجود آمد.» (قلی اف، 1357: 29)

تحریف آنها به اینجا ختم نشد و آنها «موسس داسخورانتسی» یا «موسس کالان کاتواتسی»، مورخ ارمنی کتاب «تاریخ اران» را که این کتاب را به زبان ارمنی به رشته ی تحریر درآورده است، ارانی به شمار آوردند تا ثابت کنند، ادبیات ارانی وجود خارجی داشته است.

در این میان ضیاء بنیادف از شاهکار تاریخ سازان (Shnirelman, 2001: 143) جمهوری آذربایجان رونمایی کرد و سایر نویسندگان و دانشمندان ارمنی زبان قرا باغ مانند مخیتار گوش (10)، کیراکوس گاندزاکتسی (11) و واناکان (12) را بخشی از بزرگان ادبی جمهوری آذربایجان به شمار آورد، و هیچ اشاره ای به این مورد نمی کند که آنها به ارمنی می نوشتند و هویت ملی خودشان را ارمنی می دانستند کار تحریف به اینجا هم ختم نشد، در ترجمه ی فارسی تاریخ دانشگاهی جمهوری آذربایجان حتی نام موسس کالان کاتواتسی (13) هم تغییر پیدا کرده است و به منظور اینکه خواننده را مجاب کنند که کالان کاتواتسی ارانی بوده و حتی یک رگ ترکی هم داشته است، نام او را «ترکیزه» کرده اند، و پسوند «اوقلو» به آن افزودند، به این صورت: «موسا کالان کایتوقلو» (قلی اف، 1357: 42) با این حال معلوم نیست که این شاهکار دست آورد مترجم (حسین محمد زاده صدیق) است و یا نویسنده (قلی اف)

و) تلاش در جهت اثبات اتحاد 2 سوی ارس

برگزیدن نیاکانی ترکیبی مطابق نظریه ی مار که هیچ ربطی به هم نداشتند، سبب شد تا تاریخ سازان جمهوری آذربایجان با جستجو در دوره های تاریخی شواهدی مبتنی بر یکپارچه بودن 2 سوی ارس بیابند. به طور کلی کمونیست ها به سبب اینکه قلمروی جمهوری آذربایجان 2 سوی ارس را در بگیرد، نیاکان ساکنان جمهوری آذربایجان را ترکیبی از ارانی ها، کاسپی ها، در شمال رود ارس و مادها و مانا ها در جنوب رود ارس یکی از مهره های اصلی این مرحله ی (Yilmaz, 2015: 773) در نظر گرفته بودند تاریخ سازی در جمهوری آذربایجان اقرار علی اف است. اقرار حبیب اوغلو علی اف از سال 1949 تا 1989 م، به مدت 40 سال رئیس دیارتمان تاریخ باستان انستیتو تاریخ باکو بوده است. او در حقیقت مجری اوامر نظریه پردازان حزب کمونیست شوروی بود، و از این طریق توانست در طی این مدت طولانی بر این مسند تکیه بزند.

این مورخ جمهوری آذربایجان تاکید ویژه ای بر سکونت کاسپی ها در 2 سوی ارس به منظور القای اتحاد نژادی دو سوی ارس داشت. او تخیلات خود را چنین بیان می کند: «از مجموع «فضایی» که در بالا به تصویر کشیده شد، این فرض را می توان نتیجه گرفت که

زمانی در اعماق تاریخ، در محدوده فلات ایران «یک زبان پایه کاسپی» وجود داشته است که با گذشت سده های متمادی (احتمالا هزار سال) زبان عیلامی، کاسی، لولوبی و برخی گروه های زبانی دیگر از آن اشتقاق یافته اند. این احتمال نیز وجود دارد که «زبان های قفقازی» و «اورال-آلتایی»، درآویدی و برخی زبان های دیگر نوعی ارتباط با این زبان اولیه کاسپی داشته اند.» (علی اف، 1388: 116) و در جایی دیگر علی اف بار دیگر بر تبار پیوندهای قفقازی کاسپی ها و ارتباط آنها با فلات ایران به منظور القا اتحاد اتنیکی 2 سوی ارس صحه می گذارد: «اقوام کاسپی در عهد باستان متاخر ظاهرا در منطقه ای میان مغان و میل و قره باغ سکونت داشتند... در اینکه عنصر کاسپی در تعیین خاستگاه قومی ساکنان ماد نقش نهایی ایفا کرده است، هیچ تردیدی نیست. کاسپیان سهم عمده ای در فرهنگ ساکنان ماد و حتی کل فلات ایران داشته اند.» (همان: 134-133)

لازم به ذکر است که این تلاش هایی از این دست که در جهت القا اتحاد نژادی 2 سوی ارس بودند، فاقد هر گونه شواهد تاریخی معتبر و مستدل می باشد، و تاریخ سازان در جمهوری آذربایجان تنها با اتکا به کمبود شواهد تاریخی در مورد برخی اقوامی که تنها نام آنها در تاریخ باقی مانده است، دست به جعل تاریخ می زنند. دلایل دیگر آنها نیز در مورد اتحاد 2 سوی ارس دست کمی از جعلیات پیشین آنها ندارد؛ برای مثال اینکه قلمروی ساسانیان هم آذربایجان در جنوب ارس و هم اران را در شمال ارس در بر می گرفته است را نمی توان دلیلی برای یکسان بودن مردمان 2 سوی ارس چه از لحاظ زبانی و چه از لحاظ ژنتیکی به شمار آورد. با اینحال تاریخ سازان جمهوری آذربایجان با آنکه ساسانیان را استیلاگر به شمار می آورند، این حکومت را برای نزدیک کردن مردم 2 سوی ارس سودمند به شمار می آورند: «آذربایجان بیش از 3 قرن جزئی از شاهنشاهی ساسانیان بود.

داخل شدن اران و آتروپاتن در ترکیبی دولتی واحد، باعث شد که برای مدت زمان طولانی، هر 2 بخش آذربایجان از نظر اقتصادی و فرهنگی، نزدیکی و همبستگی داشته باشند. (14) ولی در هر حال استیلای بیگانگان و هجوم دشمنان باری سنگین بود.» (قلی اف، 1357: 31) همچنین از نظر آنها تسلط اعراب را بر 2 سوی ارس با اینکه عملی ظالمانه به شمار می آمد، با اینحال به علت اینکه موجب اتحاد 2 سوی ارس شده بود، مزیت نسبی داشت: «در دوره فرمانروایی عربان، اران و آتروپاتن دگر باره به شکل دولتی واحد درآمدند و اقتصاد و فرهنگ ولایات شمالی و جنوبی کشور رشد و تکامل یافت.» (همان: 47)

قلی اف در مورد هجوم سلجوقیان به مناطق شمال غرب ایران چنین می گوید: «در سده ی 11 میلادی همزمان با حکومت سلجوقیان، هجوم خاندان های ترک باز هم بیشتر شد، به گفته ی یکی از مورخان آن عهد، ترکانی که از سوی سلطان سلجوقی به اران و مغان اعزام شدند، همچون ملخ در دشت ها، کوهستان ها و قلعه ها پراکنده شدند، شرایط اقلیمی اران و مغان برای زندگی چوپانان مناسب بود. چراه گاه های فراوان داشت و نیازهای زندگی عشایری را فراهم می کرد. در جنوب نیز، بیابانگردان در اطراف دریاچه ی ارومیه ساکن شدند. در چنین شرایطی نقش زبان ترکی در آذربایجان اهمیت یافت، و این زبان لهجه های پیشین را تحت فشار قرار داد. برای اهالی جنوبی سرزمین و

اهالی ولایات شمالی زبانی همگانی ایجاد شد که عبارت بود از زبان آذری از خانواده ی زبان های اورال- آلتایی.» (قلی اف، 1357: 66-65) حسین اف، از ویراستاران چاپ دوم تاریخ آذربایجان (1962-1958م) هم به همین ترتیب، هجوم سلجوقیان را به مناطق شمال غرب ایران، موجب یکسان شدن زبان شمال و جنوب ارس می داند. با این حال این تاریخ سازان توضیح نمی دهند که اگر در (Shnirelman, 2001: 111) آذربایجان و اران در میان سده های 11 تا 13 میلادی زبان همه ی مردم ترکی شده بود، (ibid: 143). چرا تمامی شاعران و نویسندگان آن دیار به فارسی و عربی می نوشتند؟؟!

ز) برآمدن ترک گرایان

به هر رو با باز تر شدن فضای سیاسی اتحاد جماهیر شوروی در دوران خروشچف، فضای فرهنگی نیز اندکی آزادتر شد و سخنانی که دوران استالین جرم محسوب می شد با شجاعت بیشتری بیان می شد. کم کم در فضای غیر رسمی تایخ سازی جمهوری سوسیالیستی شوروی آذربایجان، کوشش هایی به منظور آفرینش نیاکان باستانی ترک در قفقاز آغاز شد. یکی از مهمترین مهره های تاریخ سازی جمهوری آذربایجان در (ibid: 16) این روند هویت سازی، در دهه های 1950م و 1960م، یامپولسکی (16) بود این روند تا به امروز به انحاء گوناگون ادامه دارد. بر ساخته بودن و عدم ثبات و (114) قطعیت بنیان های تاریخ و هویت ملی در جمهوری آذربایجان، قابلیت شکل پذیری بسیار زیادی را به این هویت ساختگی داده است. این امر که چارچوب تاریخ نگاری در این جمهوری کاملاً متغیر و دلخواهی است، سبب شد تا راه کارهای متنوع و گوناگونی برای آفرینش نیاکان ترک این جمهوری وجود داشته باشد.

در این میان چنانچه شنیرلمان اشاره می کند، «نام جای» ها در قفقاز و آذربایجان ایران و همچنین نام قبایل، توسط مورخان ترک گرای جمهوری آذربایجان کاملاً دلخواهی معنی و تنها (ibid: 132). تفسیر می شود که با مطالعات زبان شناسانه ی آکادمیک نسبتی نداشت موردی را که این مورخان ملزم به اجرای آن بودند این بود که نیاکان ترک خود را از میان ترکان باستانی مورد ادعایشان برگزینند و نه از میان ترکان دوره های میانه مانند سلجوقیان که نیاکان ترکان آسیای صغیر بودند تا هیچ گونه شائبه ای در ارتباط با یکسان بودن نیاکان ترک زبانان جمهوری آذربایجان و ترکان ترکیه به وجود نیاید و خاطر رهبران حزب کمونیست را آزوده نسازد

داشتن نژاد بومی، پایه و اساس ادعای سرزمینی است. و یک زبان با ریشه ی باستانی، غرور ملی را در هر فرهنگی بر می انگیزد. از آنجا که زبان و نژاد ترکی نمی توانست قدمتی بیش از سده ی 11 م برای جمهوری آذربایجان ایجاد کند، و لذا قادر نبود تا هیچ گونه ادعایی را مبنی بر تعلق سرزمین اران را به ساکنان جمهوری آذربایجان، پیش از سده ی 11 م ثابت کند، و احساس غرور ملی را در ساکنان این جمهوری بیدار کند، بنابراین آفرینش نیاکان باستانی ترک به 2 طریق امکان داشت؛ یا بومیان منطقه را مانند ارانی ها و کاسپی ترک قلمداد کنند و یا اینکه ثابت کنند بیابانگردان ترک از هزاره ی نخست پیش از میلاد مسیح به قفقاز آمده اند (Shnirelman, 1996: 25- 26).

در این راستا چون در هزاره ی نخست پ. م بیابانگردان ترک در قفقاز یافت نمی شدند، پس باید ثابت می کردند که «سکاها» ترک هستند؛ به طور مثال یوسف اف، یک مورخ پان ترک بر این باور است که سکاها زبان ترکی و فارسی را بسیار روان صحبت می و مورخان دیگر پان ترک مانند ولی اف و (Shnirelman, 2001: 131-132) کرده اند، علی بی زاده در دهه ی 1980م، 3 مرحله ی زبان ترکی باستانی را در آذربایجان (ibid: 133). تشخیص داده اند: 1- سومری 2- سکایی 3- سایر ترک ها با اینحال نویسندگانی چون اقرار علی اف چنانچه پیشتر دیده شد، (علی اف، 1388: 116) کوشید تا کاسپی ها را به نوعی با «اورال- آلتایی ها» پیوند بزند و در جایی دیگر با تردستی و شعبده بازی و در راستای سیاست تاریخ نگاری «نیاکان ترکیبی» «اورال- آلتایی ها» را این بار با ایلامی ها و مادها مرتبط می کند: «بنابراین می توان نتیجه گرفت که زبان ایلامی نماینده ی خانواده ای از زبان های قدیمی دارای منشأ اورال- آلتایی و قفقازی است.

اما این سخن در بهترین حالت خود فقط یک فرضیه است، نه چیز بیشتر. (همان: 108) و در جایی دیگر می افزاید: «در واقع اگر این فرضیه را بپذیریم که زبان های مادی به زبان ایلامی نزدیک هستند، پس باید این نکته را نیز تایید کنیم که زبان ایلامی چندین نکته دستور زبانی و واژگانی مشابه زبان های اورال- آلتایی وجود دارد.» (همان: 140) با اینکه علی اف به عنوان یکی از آکادمسین های دوران شوروی نمی توانست به صراحت سخنی در مورد ترک بودن مادها و ایلامیان بیان کند ولی با این حال توان دل کندن از این فرضیه پوچ را نیز نداشت، زیرا یکی از ابزار او برای تحریف تاریخ بود به هر رو، نویسندگان «کتاب های رسمی» جمهوری آذربایجان از جمله «کتاب های درسی تاریخ» تا پایان دوره ی کمونیست ها، جانب احتیاط را رعایت می کردند و تلاشی در جهت ترک کردن اقوام باستانی قفقاز انجام نمی دادند و همچنین تا پایان این حکومت نه تنها سلجوقیان را نیاکان خود نمی دانستند، بلکه نظرشان هم در مورد آنها منفی بود: «استیلای دولت سلجوقی، ضربه ی بزرگی بر اقتصاد آذربایجان وارد آورد.

چرا که اینان هر چه پیش رو داشتند را غارت و ویران کردند. در نبردهای پی در پی خود، پیوسته دنبال غنائم بودند و آذربایجان را به مثابه ثروت و مکنت می نگریستند. مالیات های سنگین وضع کردند و مردم را از پای انداختند... می توان گفت که سلجوقیان کوچ نشین در حیات فرهنگی سرزمین های تحت استیلای خود، تحولی به وجود نیاوردند. و برعکس قبایلی که در اران و مغان و جاهای دیگر اسکان گزیده بودند، تحت تاثیر مدنیت مردم بومی قرار گرفتند، با بومیان جوش خوردند و زندگی شهری را آغاز کردند.» (قلی اف، 1357: 56-57) در جای دیگر تاثیر سلجوقیان را بر فرهنگ مردم بسیار کم تلقی می کند: «البته تغییر زبان [پس از هجوم سلجوقیان] در معنای نابودی تاریخی مردم بومی نبود است. سنت های تاریخی و مدنی بومیان در آمیزه ای با فرهنگ ترکی حفظ شد و مدنیت بدیع و نو ظهور آذری ظاهر گشت.» (همان: 66) نگاه منفی تاریخ رسمی جمهوری آذربایجان نه تنها ترکان سلجوقی را نشانه رفته بود، بلکه اخلاف آنها یعنی ترکان عثمانی نیز از گزند قلم این مورخان در امان نبودند،

شگفت آنکه در اتوپیای برادری اتحاد جماهیر شوروی، ساکنان جمهوری آذربایجان در سده ۱۸ میلادی دوشادوش برادران ارمنی شان در برابر استیلاگران عثمانی می ایستادند: «همه ی طبقات و اقشار مردم اران در راندن استیلاگران ترک شرکت داشتند. در سال ۱۶۰۱م در قوبا شورشی علیه ترکان درگرفت.

دسته های شورشیان در تیریز، اردویاد و شیروان ظاهر شدند. مردم باکو نیز به شورشیان پیوستند و بسیاری از ترک ها را کشتند و بقیه را اسیر کردند.» (همان: ۱۰۱) یا در جای دیگر: «اتحاد و وفاق میان مردمان گنجه، قراباغ، قافان، یروان و نواحی و شهرهای دیگر قفقاز در شکل گیری مبارزه علیه حکومت ترکان در قفقاز شکل گرفت و آنان یکجا و متحد بر علیه استیلاگران ترک قیام کردند. رهبر شورش در قراباغ، «داوید»، فرزند قهرمان ارمنی بود.» (همان: ۱۱۳) در این میان سلسله های ایرانی دوران میانه نیز که بر قفقاز مسلط بودند، از سوی دستگاه تاریخ سازی جمهوری آذربایجان، بیگانه قلمداد شدند. (همان: ۱۰۰، ۱۱۶)

تاریخ سازی در جمهوری آذربایجان پس از استقلال

الف) مقدمه

پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۱م، تاریخ سازان جمهوری آذربایجان که از سال ها پیش «چرخش به سمت نیاکان ترک» خود را آغاز کرده بودند، دیگر دلیلی برای انکار نسبت خود با ترکان سلجوقی و به تبع آن با ترکیه نداشتند و نظراتشان را به صراحت نه در نشریات بلکه در تاریخ نگاری رسمی و کتاب های درسی آن جمهوری ابراز می کردند. در این مرحله تاریخ سازی آنها در راستای «هویت یا تاریخ ملی متغیر» چنین بود: آنها بدون اینکه نسبت خود را با ترکان باستانی انکار کنند، از نقش مهم سلجوقیان در شکل دادن به نژاد و فرهنگ ساکنان جمهوری آذربایجان، در کنار ترکان باستانی اران سخن می گفتند.

آنها در ۷۰ سال گذشته قلم خود را در جهت رضایت روسای احزاب کمونیست شوروی و جمهوری آذربایجان شوروی به چرخش درآورده بودند، اما پس از استقلال از شوروی دیگر افکار ممنوعه ی خود را بی پروا بر روی کاغذ می آوردند و از یکپارچگی تمامی ترکان سخن می گفتند. پیش از استقلال میزان واهمه ی تاریخ سازان تا آنجا بود که وقتی «تیخوینسکی» (۱۷) دبیر دیپارتمان تاریخ آکادمی علوم شوروی در سال ۱۹۸۶م، تاریخ سازان جمهوری آذربایجان را به اتخاذ سیاست «پان ترکیزم» در تاریخ نویسی متهم کرد، ضیاء بنیادف تا آنجا پیش رفت که مدعی شد مردم شیروان در جانب راست رودخانه ی کورا تا زمان تسلط روسها بر منطقه (اوایل سده ی ۱۹ م) فارسی صحبت می کردند. (Shnirelman, 2001: 128)

با این حال پس از استقلال جمهوری آذربایجان در سال ۱۹۹۱م، در کتاب های درسی تاریخ جمهوری آذربایجان، مورخانی نظیر «محمودلو» اینچنین از نقش مثبت ترکان عثمانی در مناقشات قفقاز در سال ۱۹۲۰م تجلیل می کردند: «در این روزهای سنگین، قوای عثمانی به کمک آذربایجان آمدند. عثمانیها خود در شرایط سختی بودند.

دانشانها هم درصدد بودند ترکها را قتل عام کنند. با این حال، عثمانیها دست یاری به سوی ملت آذربایجان دراز کردند، برادر به فریاد برادر رسید. داوطلبان آذربایجانی که با قوای عثمانی متحد شده بودند از قلدران ارمنی انتقام میگرفتند. جلوی محو شدن خلق آذربایجان گرفته شد.» (محمودلو و دیگران، 2003: 204) که البته این گزارش گزارش موثقی نیست و هیچ اشارهای به توافق بلشویکهای روسی با خلیل پاشا، فرمانده سپاه عثمانی در منطقه، برای سقوط دولت جمهوری آذربایجان قفقاز در این زمان نمیشود. (احمدی، 1390: 182)

ب) چرخش به سمت ترکان مهاجر

پس از استقلال جمهوری آذربایجان سلجوقیان، ترکان کوچ رویی که در سده های میانه به قفقاز راه یافتند، دیگر کوچ نشینانی نبودند که در حیات فرهنگی سرزمین های تحت استیلای خود، تحولی به وجود نیاوردند، و در اقوام بومی آذربایجان حل شدند» سلجوقیان تحت فرمان طغرل بیک از نظر دین و نژاد با مردم ترک محلی خویشاوند بودند. ترک های بومی با ترکان سلجوقی دارای نزدیکی زبانی بودند.» (احمدی، 1382: 72) و یا در جایی دیگر: «ملت آذربایجان از ترکیب و آمیخته شدن اقوام ترکی که در این اراضی وسیع زندگی می کردند و طوایف دیگری که به زبان های ترکی زندگی می کردند و از سرزمین های همسایه آمده بودند، و در اینجا ساکن شده اند، به وجود آمده اند. (18) « (همان: 73) در اینجا تاریخ سازان از ساخته های خود در دوره ی شوروی دفاع می کنند و جمهوری آذربایجان را موطن ترکان باستانی قلمداد می کنند، فقط اینبار تاثیر ترکان سلجوقی را در فرهنگ و ترکیب نژادی جمهوری آذربایجان قابل ملاحظه به شمار می آورند

پس از استقلال ترکان و مغولان مهاجر دیگر غارتگرانی نبودند که حیات فرهنگی سرزمین های تحت استیلای خود، تحولی به وجود نیاوردند. بلکه سلجوقیان از شعرا، علما، معماران و صنعتگران برجسته حمایت کردند، و مساجد زیبا، ساختمان ها و بناهای تاریخی ساختند و شهرها را آباد کردند. همچنین در این کتاب تاریخ آمده است که تیمور لنگ کارهای عام المنفعه!! بسیاری انجام داد که از جمله به آبادانی بیلقان و احداث کانالی از رود ارس اشاره می شود. (همان: 74) از خزران نیز به سبب قتل عام مردم قفقاز به عنوان غارتگر یاد نمی شود، (قلی اف، 1357: 38-39) بلکه از مقاومت صد ساله ی آنها در برابر عرب ها تجلیل می شود. (احمدی، 1382: 74)

ج) اسلام ستیزی 19

همانطور که گفته شد، یکی از اثرات مهم فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سبک تاریخ نگاری جمهوری آذربایجان، سخن گفتن بی پروای مورخان آن جمهوری از همبستگی با ترکان ترکیه در کتاب های درسی بود ولی تحول مهم دیگری که در سبک تاریخ نگاری رسمی جمهوری آذربایجان، پس از استقلال رخ داد، ترویج «اسلام ستیزی»

از طریق نگارش مطالبی در این ارتباط در کتاب های درسی تاریخ در جمهوری آذربایجان بود. در دوران پس از استقلال ممانعت دستگاه های امنیتی شوروی از برگزاری مراسم و آیین های دینی و ملی برطرف شد و احساسات سرکوب شده ی دینی بار دیگر در جمهوری آذربایجان تبلور یافت و بیم آن می رفت که دلبستگی مردم جمهوری آذربایجان، به این آیین ها که مهمترین وجه اشتراک میان ایرانیان و مردم جمهوری آذربایجان بود و همچنین سایر پیوندهای تاریخی و فرهنگی با ایرانیان، موجب گرایش مردم آذربایجان به ایران شود، این امر چنانچه پیشتر به آن اشاره شد با اهداف بنیادین رهبران سیاسی جمهوری آذربایجان برای برپایی حکومت سیاسی تعارض جدی داشت، (علی بابایی، 1392: 921)

پس در نتیجه، آنها نه تنها پیوستگی های فرهنگی با ایرانیان را انکار می کردند، بلکه با اتخاذ سیاست «آذربایجان چیلیق»، و ادعای ارضی نسبت به خاک ایران خواستار الحاق آذربایجان ایران به جمهوری آذربایجان شدند و بر طبل دشمنی کوبیدند: «بر اساس «آذربایجان چیلیق»، ... بر زبان ترکی به عنوان عنصر وحدت تأکید میکردند و برای احیای سیاستهای قومی، باید با تفکر چند لایه ی ملیت ایرانی، که شامل زبان فارسی، تشیع، فرهنگ و آداب و رسوم مشترک میباشد، مبارزه می کردند.» (احمدی، 1390: 159) در نتیجه، مقامات سیاسی جمهوری آذربایجان با انکار پیوندهای تاریخی با ایرانیان و القاء دشمنی تاریخی با آنها حملات خود را متوجه مهمترین وجه اشتراکات مردم جمهوری آذربایجان و ایران یعنی علائق اسلامی یکسان و باورمندی به مذهب تشیع کردند.

کتاب های درسی جمهوری آذربایجان مآلما از نکات منفی در مورد اسلام و مذهب تشیع است، در یک مورد محمودلو اسلام را عامل نفاق میان ترکان شیعه و سنی می داند: «اسلام در دین مقدس ما نفاق انداخت. یاغیان خون آشام همدیگر را شیعه و سنی نام نهادند. دعوی مذهب برخاست. فرزندان یک پدر و مادر به عنوان برادران خونی به دعوا برخاستند. شاه اسماعیل با سلطان سلیم، تیمور با بایزید و ...» (محمودلو و دیگران، 2003: 10) و در جای دیگر می گوید: «اعلان مذهب تشیع، به عنوان دین رسمی در تاریخ آذربایجان و همه ترکها تأثیر منفی بسیاری گذاشت. بین برادرانی که از یک ریشه بودند تفرقه انداخت. دشمنان خلق همیشه از این استفاده کرده اند و حالا هم استفاده میکنند.» (محمودلو و دیگران، 2003: 116)

نتیجه

زامداران جمهوری آذربایجان در دوره ی کمونیستی و پس از استقلال، به منظور جدایی کامل سیاسی از ایران، درصدد تعریف هویت غیر ایرانی برای منطقه ای بودند که در طول تاریخ بخشی از خاک ایران بوده و خاندان های ایرانی تباری چون «مهرانیان» در آن فرمانروایی می کردند. انکار هویت حقیقی مردمان ساکن در جمهوری آذربایجان به عدم ثبات و قطعیت بنیان های تاریخ و هویت ملی در جمهوری آذربایجان انجامید. این روند قابلیت شکل پذیری بسیار زیادی را به این هویت ساختگی داده است.

این امر که چارچوب تاریخ نگاری در این جمهوری کاملاً متغیر و دلبخواهی است، سبب شد تا تاریخ سازان در جمهوری آذربایجان هر زمان بر اساس اقتضائات و اغراض سیاسی گوناگون، هویت و تاریخ متغیری برای ساکنان جمهوری آذربایجان در نظر بگیرند.

در این بین، از میان اقوام مادها، ماناها، ارانی ها و کاسپی ها و ترک ها، هریک به تناوب در طول این 100 سال سهم بیشتری در بنیان نهادن کشور جمهوری آذربایجان دارا بوده اند و به همین ترتیب نگارش تاریخ در جمهوری آذربایجان، بر اساس اینکه کدام یک از این اقوام نیاکان ساکنان جمهوری آذربایجان بوده اند، همچنین فشارهای سیاستگذاران سیاسی دیگر، با تنوع و تحولات بسیاری فرهنگی حزب کمونیست شوروی و اغراض روبرو بوده است. بخشی از این اغراض سیاسی سبب شده تا هویت ملی در جمهوری آذربایجان بر مبنای تقابل با فرهنگ و تمدن ایران شکل بگیرد، بنابراین نخبگان فرهنگی ایرانی می توانند با اتخاذ یک سیاست فرهنگی مناسب و گفتگو با نخبگان فرهنگی جمهوری آذربایجان، از تنش های سیاسی- فرهنگی میان دو کشور جلوگیری کنند.

یادداشت ها

- 1 در این مقاله منظور از جمهوری آذربایجان، در یک اطلاق عام، هم جمهوری سوسیالیستی شوروی آذربایجان و هم جمهوری آذربایجان پس از استقلال می باشد. از سال ۱۹۲۰م با پیروزی بلشویک ها، جمهوری آذربایجان به مدت ۷۱ سال تا سال ۱۹۹۱م، با نام جمهوری سوسیالیستی شوروی آذربایجان یکی از جمهوری های تشکیل دهنده ی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی بود. البته این جمهوری از سال ۱۹۲۲م تا ۱۹۳۶م، بخشی از جمهوری سوسیالیستی ماورای قفقاز شوروی بود؛ مانند گرجستان و ارمنستان. با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، در روز ۳۰ اوت ۱۹۹۱ اعلام استقلال کرده و به صورت کشوری مستقل درآمد، و جمهوری آذربایجان نامیده می شود.
- 2 در همین راستا چندی قبل «الهام علی اف» رئیس جمهور جمهوری آذربایجان سال 2016 م را سال «چند فرهنگ گرایی» اعلام کرد و بعید نیست در راستای همین سیاست «هویت یا تاریخ ملی متغیر» سال بعد را سال «تهاجم به اقلیت های دینی و قومی جمهوری آذربایجان» اعلام کند.

Our Onion 3

- 4 در این پژوهش برای نامیدن ساکنان جمهوری آذربایجان از اصطلاحات غلط و مجعولی چون «آذری ها»، «آذربایجانی ها» به هیچ وجه استفاده نشده است، که مخصوص نامیدن ساکنان ایران در جنوب ارس است. سرزمینی که اکنون «جمهوری آذربایجان» نامیده می (Ran) شود. در گذشته از سوی ایرانیان و عرب ها «اران» و از سوی گرجی ها «رن و یونانی ها به تقلید (Āghvān) نامیده می شده است. ارمنی ها این سرزمین را «آغوان نامیده اند، اکنون نیز می توان از نام درست (Ālbāniā) «از آنها این سرزمین را «آلبانیا» «اران» برای نامیدن آن سرزمین استفاده کرد.

Nikolai Marr 5

6 این ادعا یکی از مصادیق بارز دروغ پردازی و تاریخ سازی به سبک تاریخ سازان جمهوری آذربایجان است. در حمله ی «لوکولوس» به «تیگرانوکرات» پایتخت ارمنستان، آن چنان که پلوتارک اشاره می کند، «مادها» در بال چپ سپاهیان تیگران شاه ارمنستان بودند که شاید منظور پلوتارک، ساکنان ماد آتروپاتن باشد، ولی این مورخ هیچ اشاره ای به همکاری آنها با ارانی ها نمی کند. در بال راست نیز سپاهیان «آدیابن»-منطقه ای در شمال بین النهرین قرار داشتند که اشتباه گرفتن آنها نیز با ساکنان ماد آتروپاتن مضحک است. واضح است که تاریخ سازان به منظور نشان دادن اتحاد خیالی 2 سوی ارس، این 2 قوم را کنار یکدیگر نشانده اند: «تیگران با عجله حرکت کرد و شاه آدیابن را در جناح راست و فرمانروای ماد را در جناح چپ قرار داد. این سربازان درهم و بر هم، با اسلحه های متفاوت و مختلف، به مقابله به دشمن آزموده و متحدالسلح پرداختند.» (پلوتارک، 1336: ج 2 : 665)

7) برای بررسی روابط حسنه و اتحاد مادی- پارسی نگاه کنید به: (هینتس، 1388: 283)

Dyakonov, Igor, Istoriya Midii ot drevneyshikh vremen do kontsa 8 IV veka, Moscow, 1956

9 مترجم، حسین محمد زاده صدیق، از نامگذاری ارمنی ها تبعیت کرده و قرا باغ را بنامیده است Artsakh «آرتساخ»

Mkhitar Gosh 10

Vanakan 11

Kirakos Gandzaketsi 12

13 در زبان ارمنی به معنای «گر به ی لنگ» است Կարակն կարուն کالان کاتو

14 در این زمینه نیز تاریخ سازان جمهوری آذربایجان راه تحریف پیش گرفته اند. نخستین باری که اران و آذربایجان هر 2 در قلمروی سیاسی یک حکومت ایرانی قرار می گیرند، در دوره ی هخامنشی است، نه دوره ی ساسانی. چنانچه هردوت گزارش می دهد، اران در قالب شهربانی یازدهم و ماد (مشمول بر ماد بزرگ و ماد کوچک (آتروپاتن) در قالب شهربانی دهم هخامنشی قرار داشتند. (هردوت، 1389: ج 1: 400)

15 برخلاف نظر قلی اف، چنانچه زنده یاد محمد امین ریاحی شرح می دهد، زبان آذری از شاخه ی زبان های ایرانی است: «کسروی به گونه ای که در مقدمه ی رساله خود می نویسد، تحقیق خود را وقتی آغاز کرده که تازه کسانی با هدف های سیاسی معینی، نواحی شمالی ارس را که هیچ گاه نام آذربایجان نداشته و در قرون گذشته همیشه اران و در اواخر، قفقاز نامیده می شده آذربایجان نام نهاده بودند و زبان ترکی آذربایجان را زبان آذری می نامیدند که متأسفانه امروز هم نه تنها پیروان آن سیاستها، بلکه خودی های بی غرض اما بی اطلاع نیز، گاهی همان تعبیر را به کار می برند. او با دلیلهای محکم و به استناد منابع قدیم ثابت کرد که «زبان باستان آذربایجان» ترکی نبوده، بلکه یک زبان کاملاً ایرانی بوده است و تعبیر آذری برای ترکی امروز، جعلی و ساختگی است و منحصر

باید درباره ی آن زبان کهن ایرانی به کار رود.» (ریاحی خویی، 1381: 28)

Yampol'sky 16

Tikhvinsky -17

18 چنانچه زنده یاد ریاحی شرح می دهد، تغییر زبان مردم آذربایجان ایران به ویژه تبریز به ترکی، بیشتر مرتبط با کشتارهای سربازان عثمانی است: «بر پایه ی منابع معتبر می توان گفت که در تبریز، تا اواخر قرن دهم هنوز زبان پیشین تغییر نیافته بوده و احتمالاً دگر گشت زبان در تبریز را باید در همان سالهای جنگ و هراس و گریز و ویرانی، و بیشتر مقارن با اشغال بیست ساله تبریز از 993 تا 1012 ه.ق و کشتار عام مردم شهر به دست عثمانیها جستجو کرد.» (ریاحی، 1381: 34)

19 البته سیاست اسلام ستیزی در دوران پیش از استقلال جمهوری آذربایجان توسط مقامات اتحاد جماهیر شوروی دنبال می شد، ولی در دوران پس از استقلال، اسلام ستیزی در جمهوری آذربایجان ابعاد تازه تری یافت و به عنوان بخشی از پروژه ی «ایران ستیزی» مورد توجه قرار گرفت

منابع و مأخذ

الف) منابع فارسی

- احمدی، حسین، (1382)، نقدی بر کتاب تاریخ دانشگاهی جمهوری آذربایجان، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، شماره 75 و 76، تهران، خانه کتاب، صص 74-71
- ، بررسی کتاب های درسی جمهوری آذربایجان (با تاکید بر کتاب های (1390)، _____ تاریخی)، فصلنامه مطالعات ملی، شماره 46، سال دوازدهم، شماره 2، تهران، موسسه مطالعات ملی، صص 157-184
- پلوتارک، (1336)، حیات مردان نامی، ترجمه ی رضا مشایخی، تهران، 4 جلد، چاپ اول، بنگاه ترجمه و نشر کتاب
- ریاحی خویی، محمد امین، (1381)، ملاحظات در مورد زبان کهن آذربایجان، اطلاعات سیاسی- اقتصادی، شماره 181-182، تهران، موسسه اطلاعات، صص 35-26
- قلی اف، علی اوسط، (1357)، از پیدایی انسان تا رسایی فنودالیزم در [جمهوری] آذربایجان، ترجمه و اقتباس حسین محمدزاده صدیق، تهران، گوتنبرگ
- علی اف، اقرار حبیب اوغلو، (1388)، پادشاهی ماد، ترجمه کامبیز میربهاء، تهران، ققنوس
- علی بابایی درمنی، علی، (1392)، بررسی هویت سازی در کشورهای پیرامونی ایران فرهنگی بر مبنای تقابل با فرهنگ ایرانی، با بررسی هویت سازی در کتابهای تاریخی افغانستان به عنوان یک نمونه پژوهش، در مجموعه ی «چشم اندازهای ایران فرهنگی»، به کوشش حبیب الله اسماعیلی، تهران، خانه کتاب، صص 914-923
- محمودلو و دیگران، (2003)، آتایوردو (کتاب درسی تاریخ پایه ی پنجم جمهوری آذربایجان) (به زبات ترکی آذربایجانی)، باکو، تحصیل
- کارر دانکوس، هلن، (1364)، امپراتوری گسسته، ترجمه ی غلامعلی سیار، چاپ اول، نشر نو

هردوت، (1389)، تاریخ هردوت، ترجمه مرتضی ثاقب فر، 2 جلد، چاپ اول، تهران، نشر اساطیر
هینتس، والتر، (1388) داریوش و ایرانیان، ترجمه ی پرویز رجبی، چاپ اول، تهران، نشر ماهی

ب) منابع لاتین

Dyakonov, Igor,(1956), Istoriya Midii ot drevneyshikh vremen do kontsa IV veka, Moscow.
Shnirelman, Victor,(2001), The Value of the Past: Myths, Identity and Politics in Transcaucasia , Senri Ethnological Studies No.57, Osaka, National Museum of Ethnology.
___ (1996), Who Gets the Past? Competition For Ancestors among non-Russian Intellectuals in Russia , Washington DC, John Hopkins University Press.
Verluise , Pierre ,(1995), Armenia in Crisis: The 1988 Earthquake, Detroit, [Wayne State University Press](#).
Yilmaz ,Harun, (2013),The Soviet Union and the Construction of Azerbaijani National Identity in the 1930s, Iranian Studies, 46:4, London, Routledge, pp 511-533.
___ (2015), A Family Quarrel: Azerbaijani Historians against Soviet Iranologists, Iranian Studies, 48:5, London, Routledge, pp 769-783.

خلاء هویت در جمهوری آذربایجان با رویکرد ایران ستیزی حل نمی شود/ مردم آذربایجان به ایران به عنوان "سرزمین مادری" نگاه می کنند



سفیر سابق کشورمان در جمهوری آذربایجان گفت: کشورهای همسایه آذربایجان، مثل روسیه، ایران، گرجستان و ارمنستان نسبت به سیاست های قومی این کشور اعتراض جدی دارند

به گزارش خبرنگار سیاسی "مهر"، همایش بررسی کتب تاریخی جمهوری آذربایجان با هدف آسیب شناسی ادعاهای مطرح شده در این کتابها صبح امروز در محل دفتر موسسه پژوهشهای تاریخ معاصر ایران برگزار شد.

این جلسه با مدیریت "دکتر جواد منصوری" و "دکتر رضا شعبانی" برگزار شد.

نخستین سخنران این همایش، دکتر علیرضا بیگدلی، سفیر سابق کشورمان در جمهوری آذربایجان بود که به بررسی ریشه های سیاسی مساله پرداخت.



بیگدلی گفت: هدف ما از برگزاری این همایش، در حقیقت آسیب شناسی روابط ایران و جمهوری آذربایجان است، البته تدوین کتب درسی يك مساله داخلی است اما وقتی در کتب درسی يك کشور، ادعاهای ارضی نسبت به دیگر کشورها مطرح می شود، دیگر مساله، يك مساله داخلی نیست.

این کارشناس مسائل استراتژیک تصریح کرد: یکی از موانع گسترش روابط ایران و آذربایجان، همین ادعاهایی است که در کتب درسی و رسمی جمهوری آذربایجان درج شده است.

آموزش و پرورش در هر کشوری، عامل بنیادین شکل دهی "تفکر ملی" است و به خصوص دو درس "تاریخ و ادبیات" سازنده این تفکر ملی هستند وی گفت: آموزش و پرورش در هر کشوری، عامل بنیادین شکل دهی "تفکر ملی" است و به خصوص دو درس "تاریخ و ادبیات" سازنده این تفکر ملی هستند.

این استاد دانشگاه افزود: اشتراکات تاریخی، فرهنگی که بین ایران و آذربایجان وجود دارد، باید باعث رشد و گسترش روابط شود، اما در روابط ایران و آذربایجان متأسفانه چنین نیست

بیگدلی با طبیعی خواندن اختلافات ارضی و تاریخی بین کشورها، گفت: بسیاری از کشورها چنین اختلافات و خصومت‌هایی دارند، مثلاً در کتب درسی دوران صدام در عراق، عبارت خصومت آمیزی نسبت به ایران درج شده بود که از حکومت صدام تعجبی هم نداشت اما جمهوری آذربایجان با وجود این همه اشتراک تاریخ و فرهنگی که با ایران دارد، چنین ادعاهایی عجیب و تأسف برانگیز است

این دیپلمات سابق کشورمان در ادامه به بررسی سیاست کلان جمهوری اسلامی ایران نسبت به همسایگان ایران پرداخت و گفت: از منظر سیاست خارجی جمهوری اسلامی، ارتباط و دوستی با همسایگان یک سیاست راهبردی و کلان است و اولین حلقه ارتباط هرکشوری با جهان خارج، همسایگانش محسوب می‌شوند، مسائل جمهوری آذربایجان برای ایران بسیار مهم است

بیگدلی با تشریح روند تاریخ شکل‌گیری جمهوری آذربایجان و ریشه ادعاهای نادرست فعلی آذربایجان تصریح کرد: بعد از جدایی قفقاز از ایران، ایران همیشه برای ساکنان آن سویی ارس، حکم سرزمین مادری را داشته است و ایران همیشه آدرس و نشانه‌ای برای گذشته و هویت آنان بوده است، در سال 1989 در جریان وقایع فروپاشی شوروی، جمعی از مردم آذربایجان از رود ارس گذشتند و به ایران آمدند، آنها بین ترکیه و روسیه و ایران، ایران را انتخاب کردند که این نکته مهمی است

وی تأکید کرد: بعد از فروپاشی شوروی و استقلال آذربایجان، جریان‌ات ملی‌گرا و شخصی به نام "ایلچی بیگ" قدرت را به دست گرفتند و جریان ایران‌ستیزی در آذربایجان، شروع شد و ریشه پیدا کرد، دستمایه این تبلیغات و جریان، همان ایده‌های شرق‌شناسان شوروی با نگاه کمونیستی بود که سعی می‌کردند به هر قیمت بین ایران و مردم آذربایجان، خطوط پررنگی را ترسمی کنند تا علاقه‌ای به زندگی مشترک و دوستانه بین این دو ملت ایجاد نشود

به گزارش خبرنگار "مهر"، سفیر سابق کشورمان در آذربایجان سپس به تحلیل ادعای ضدایرانی مقامات این کشور از منظر دیگر پرداخت و گفت: رویکرد ایران‌ستیزی در آذربایجان وقتی شروع شد که آذربایجان سرخورده از بحران قره‌باغ بود و نگران قدرت گرفتن جریان‌ات مذهبی بود، بنابراین رویکرد "قومی" را انتخاب کرد، این رویکرد در حقیقت، تدافعی بود تا تهاجمی و برای دفاع از چارچوب‌های هویت خودشان به ایران جنگ زدند، چون می‌دانستند اندیشه پان‌ترکسیم به بن‌بست رسیده، بنابراین "پان‌آدریسم" را ساختند و تروج کردند

بیگدلی گفت: تفکیک هویت آذری از هویت ایرانی، هیچ فایده ای جز ایجاد حس پوچی و گسست تاریخی و هویتی ندارد، آذربایجانی ها دچار خلاء هویتی بودند، 70 سال "شهرود شوروی" بودند، و قبل از آن "روس"، الان در درون جمهوری آذربایجان قومیت های متعددی وجود دارند که سیاست قوم گرایانه مقامات آذربایجان، آنها را عصبانی و مساله دار کرده است و الان شاهد مقاومت های قومی در آذربایجان هستیم

سفیر سابق ایران در آذربایجان گفت: کشورهای همسایه آذربایجان، مثل روسیه و ایران و وی افزود: گرجستان و ارمنستان نسبت به سیاستهای این کشور اعتراض جدی دارند زمینه برای پذیرش "وطن آذری" در کشورهای اطراف وجود ندارد، سیاست های فعلی به ضرر کشورهای همسایه آذربایجان است و بر خلاف منافع ملی آنهاست

بیگدلی گفت: در کتب آذربایجان، ادعا شده است، 500 سال قبل کشوری بوده به نام آذربایجان که اردبیل و تبریز هم جزو آن بوده، در این کشورها ادعا شده است که ایران از زمان کوروش به آذربایجان تجاوز می کرده است! در آذربایجان، حدود 800 هزار نفر تالش هستند که ایرانی تبار هستند

در ادامه این همایش "دکتر حسین احمدی" به بیان سخنرانی پرداخت و به نقد تاریخی مدعای مقامات آذربایجان پرداخت و از جمله گفت: در این کتابها مزدک، کمونیست دانسته شده و از ازدواج با محارم به عنوان یک سنت بابکی، دفاع شده است، همچنین از دوره چنگیز و تیمور به عنوان دوران طلایی تاریخ یاد شده است

وی افزود: در این کتابها به 9 استان ایران ادعای ارضی شده است و حتی مازنداران و گیلان هم جزو آذربایجان محسوب شده است



احمدی تصریح کرد: در کتابهای جمهوری آذربایجان، حتی نسبت به مسیحیت هم موضع گیری شده است و از جمله عنوان شده است که دین مسیحی باعث شد وحدت نژادی آذری (!)ها بهم بخورد، چون ارمنی ها هم ترك بودند

به گزارش خبرنگار "مهر" در ادامه این همایش "امیر هوشنگ بختیاری" به بررسی کتب درسی و رسمی "هنر" در جمهوری آذربایجان پرداخت و گفت: در این کتابها، همه هنر ایران، آذری فرض و تعریف شده است، حتی شاعرانی مثل خاقانی و نظامی و خواجه نصیرالدین طوسی نیز ترك فرض شده اند. ضمن اینکه در این کتابها همواره از ایران با عنوان "آذربایجان جنوبی" یاد شده است، مفهوم "آذربایجان شمالی-جنوبی" از ساخته های دوران شوروی است

در بخش پایانی این همایش "کاوه بیات" محقق تاریخی به بیان مستندات در مورد تاریخ نگاری جعلی و غیرمنطقی جمهوری آذربایجان پرداخت، وی گفت: بخش آموزش شوروی اروپا در صدد برآمده است برای کاستن از تنشهای موجود در زمینه تاریخ، گروهی از مسئولان آموزش تاریخ کشورهای ارمنستان، گرجستان، آذربایجان و قدرسیون روسیه را گرد هم آورد تا برای حصول به نوعی دیدگاه مشترك از تاریخ منطقه به تفاهم برسند، این طرح که به "ابتکار عمل تفلیس" مشهور شد با وجود اینکه به تفاهم این کشورها منجر شده است اما با نادیده گرفتن حقوق تاریخی برخی کشورها، از جمله ایران همراه بوده است

در پایان این همایش، سخنرانان به سئوالات حاضران پاسخ دادند، از جمله دکتر بیگدلی، سفیر سابق کشورمان در جمهوری آذربایجان در خصوص دلایل عدم پاسخ قوی ایران به ادعاهای جمهوری آذربایجان، گفت: در شان ما نیست که وارد مجادله شویم، باید از برخورد احساسی دور باشیم، چون منطق تاریخی با ماست، دلیلی ندارد از این ادعاها واهمه داشته باشیم

سیری در کتاب جمهوری آذربایجان، 23 سال تکاپو برای دولت و ملت سازی **نویسنده: یسناخ دلاور**

نام کتاب: جمهوری آذربایجان، 23 سال تکاپو برای دولت و ملت سازی
به کوشش: حسین احمدی
ناشر: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر
تهران، 1393ش

کتاب حاضر مجموعه مقاله هایی است از چهارده نویسنده و پژوهشگر پیرامون جمهوری آذربایجان و رفتارهای این کشور در حوزه سیاست خارجی و داخلی، مسائل فرهنگی و

دیگر مسائل که با محوریت روابط و مناسبات جمهوری آذربایجان با ایران و در حقیقت سیاست‌های این کشور در قبال ایران در حوزه‌های گوناگون شکل گرفته است

در بیشتر مقاله‌های این کتاب، نویسندگان با تکیه بر سیاست‌های ضد ایرانی مقامات و دولت جمهوری آذربایجان - که با توجه به آنچه در کتاب‌های درسی آنان درباره ایران چاپ می‌شود یا در سخنرانی‌ها و مواضع رسمی سرمداران حکومت باکو گفته می‌شود دیگر سرسوزنی جای شک و تردید در این خصوص باقی نمی‌گذارد - نقطه‌نظرهای خویش را طرح کرده و به نقد دیدگاه‌ها و سیاست‌های مسئولان و دست‌اندرکاران جمهوری آذربایجان در حوزه‌های گوناگون پرداخته‌اند

از چهارده مقاله چاپ شده در این مجموعه تنها مقاله «سیاست هویت‌جویانه با تکیه بر ساخت دیاسپوریک در آذربایجان پساشوروی» ترجمه و سیزده مقاله دیگر تألیف است. از این سیزده مقاله نیز سه مقاله نوشته دکتر حسین احمدی، گردآورنده مجموعه و ده مقاله از نویسندگان دیگر است. تمامی مقاله‌های چاپ شده در این مجموعه دارای نکات جالب‌توجه و آگاهی‌های ارزشمندی هستند و از منظرهای گوناگون در خور توجه‌اند که در ادامه به چند مقاله از این مجموعه اشاره خواهیم داشت

در مقدمه فشرده و کوتاهی که حسین احمدی، گردآورنده کتاب، بر آن نوشته، درباره هدف گردآوری این مجموعه گفته است :

مجموعه مقالات پیشرو با رویکردی علمی و مستند ضمن آگاهی‌بخشی به مسئولین «کشور برای اتخاذ سیاست‌های ملی می‌تواند بخشی از خلأهای پژوهشی موجود در جامعه ایران را پر کند».¹

نخستین مقاله مجموعه به نام «بررسی کتاب‌های درسی جمهوری آذربایجان (نهادینه‌سازی تنفر از اسلام و ایران در میان دانش‌آموختگان)» نوشته حسین احمدی است. احمدی در نوشته خود با تکیه بر نقش کتاب‌های درسی و تأثیر آن بر اذهان دانش‌آموزان و دانشجویان، به ویژه در رشته علوم انسانی، به بررسی کتاب‌های تاریخی آذربایجان، در مقاطع مختلف تحصیلی، پرداخته و جنبه‌های ضدایرانی، ضداسلامی و نوشته‌های بی‌پایه و اساس آنها را مورد توجه قرار داده است

احمدی در پژوهش خود نه کتاب درسی، هشت کتاب تاریخ و یک کتاب جغرافیای تاریخی - سیاسی آذربایجان - تهیه شده برای مقاطع گوناگون تحصیلی از ابتدایی دبیرستان تا دانشگاهی - را بررسی کرده و به نتایج جالب‌توجهی دست یافته از جمله، ادعای ارضی آذربایجانی‌ها نسبت به بخش‌های گسترده‌ای از خاک ایران و جمهوری ارمنستان. او با استناد به یکی از کتاب‌های تاریخ آذربایجان آورده :

مرزهای آذربایجان از شمال به دربند و کوه‌های داغستان، از جنوب به زنجان، قزوین و همدان، در مرکز ایران و از غرب به گرجستان و ارمنستان و از شرق به دریای خزر ختم می‌شود».²

همچنین با اشاره به ادعاهای ارضی آذربایجان نسبت به ارمنستان با استناد به کتاب درسی دیگری آورده :

اراضی‌ای که امروز ارمنستان نامیده می‌شود زمانی جزو خاک آذربایجان بود. در قرن « هجدهم میلادی، در آنجا خان‌نشین ایروان وجود داشت که خاک غربی آذربایجان بود. این خان‌نشین شامل محال قیرخ بولاغ، زنگی باسار، ودی باسار، سردارآباد، گویچه، داراچیچک و غیره می‌شد. پانزده محال از این قبیل وجود داشت. مردم ساکن ایروان آذربایجانی بودند. ارمنیان بعدها به عنوان جنگ‌زده به این سرزمین پناه آوردند».³

صرف‌نظر از ادعاهای ارضی آذربایجان نسبت به خاک کشورهای چون ارمنستان و دیگر همسایگانش، دکتر احمدی در مقاله خود پاره‌ای از سخنان بی‌پایه و اساس آنان را نیز برشمرده :

مردم مسیحی آذربایجان، که به زبان‌های مختلف ترکی - فارسی صحبت می‌کردند، به « تدریج تحت فشار کلیسای گریگوریان در معرض فرایند ارمنی شدن قرار گرفتند»⁴

به احتمال زیاد منابع ارمنی قدیم، ترک‌های محلی را، که به حکومت ساسانیان تمایل نشان می‌دادند، فارس نامیده‌اند».⁵

از دیگر مواردی که نویسنده مورد توجه قرار داده است ایران‌ستیزی تهیه‌کنندگان کتاب‌های درسی تاریخ در جمهوری آذربایجان است که در سراسر کتاب‌ها به چشم می‌خورد و او به پاره‌ای از آنها اشاره کرده است :

اشغالگران ایرانی در خونریزی از جلادان تزار عقب نمی‌ماندند».⁶

بین ظلم تزار روسیه در آذربایجان شمالی با ظلم ایران در آذربایجان جنوبی چه « شباهت‌هایی وجود دارد».⁷

دو دولت دشمن [ایران و روسیه] چگونه وطن ما را تقسیم کردند».⁸

مصادره شخصیت‌ها نیز یکی دیگر از مواردی است که حسین احمدی در پژوهش خود به آن پرداخته و در این زمینه مطالبی درخصوص جوادخان گنجه‌ای، محمد حسین شهریار و شیخ محمد خیابانی، که هر سه ایرانی و ایران‌دوست بوده‌اند، آورده و به تلاش‌های

نویسندگان آذربایجانی در مصادره کردن این شخصیت‌ها به سود خود و آذربایجانی جلوه دادن آنان اشاره کرده است.⁹

جمهوری آذربایجان، تهدید امنیت ملی ایران» از دیگر مقاله‌های چاپ شده در این کتاب «است که مجتبی برزویی آن را نوشته است. نویسنده با مقدمه‌ای درباره همسایگان ایران به پیشینه تاریخی تشکیل این کشورها اشاره کرده و پیدایش برخی از این کشورها چون عراق، افغانستان، عربستان، پاکستان و آذربایجان را معلول دگرگونی‌های سیاسی سده نوزدهم میلادی دانسته و درواقع، بر این باور است که گروهی از این کشورها پیشینه تاریخی چندان کهنی ندارند.

نویسنده مقاله با مروری بر روابط میان عراق، ترکیه، عربستان و آذربایجان با ایران به این نتیجه رسیده که پان‌آریسم به دنبال وارد آوردن ضربه به ایران است. برزویی با برشمردن دلایلی مستند به اقدامات آذری‌ها علیه ایران اشاره کرده که از آن میان می‌توان روابط آنان را با اسرائیل و امکان دادن به آن کشور به منظور استفاده از خاک آذربایجان برای فعالیت‌های ضد ایرانی و پناه دادن به منافقین در خاک آذربایجان و آموزش آنها را به دست اسرائیلی‌ها برای انجام عملیات علیه ایران نام برد. او موارد دیگری مانند سیاست داخلی آذربایجان را نیز مورد توجه قرار داده و به نکاتی در این خصوص اشاره کرده است.

برای خاتمه دادن به مسئله آذربایجان» عنوان مقاله دیگری است از این مجموعه به قلم «کاوه بیات. این مقاله کوتاه اما پرمعنا و پربردار درباره نهادن نام «آذربایجان» بر اراک است. بیات با اشاره به روی کار آمدن حکومتی که به یاری عثمانی‌ها در قفقاز به قدرت رسید و بر آن سرزمین نام «آذربایجان» نهاد به اهداف و اندیشه‌های آنان درباره ایران پرداخته و به استفاده ابزاری ترکیه و شوروی از این حکومت علیه ایران در مقاطع مختلف تاریخی اشاره کرده است. بیات در بخشی از مقاله خود می‌نویسد:

مسئله آذربایجان پدیده‌ای است با افت و خیزهای خاص خود که اگرچه همواره مسئله «بوده اما در زمان‌های مقتضی شدت و ضعف داشته». 10

او می‌افزاید که مسئله آذربایجان پدیده نادری نیست و در بسیاری از نقاط جهان، به ویژه در سرزمین‌های پیرامون ایران، فروپاشی نظام‌های استعماری دستاوردهای مشابهی داشته است.

کاوه بیات مقاله خود را با این اشاره به پایان می‌رساند که دولت‌های ایران، پس از جنگ جهانی اول، به رغم تلاش گسترده برای توسعه روابط با حکومت باکو از شناسایی آن به نام «آذربایجان» خودداری کردند و پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی هم باید چنین روشی در پیش گرفته می‌شد که نشد. 11

سیاست هویت‌جویانه با تکیه بر ساخت دیاسپوریک در آذربایجان پسا شوروی» مقاله‌ای است از نویسنده‌ای به نام بایرام بالجی که کامروز خسروی جاوید آن را ترجمه کرده. بایرام بالجی، نویسنده مقاله، از شهروندان ترکیه است که از 2006 - 2010م مدیر پژوهشگاه فرانسوی مطالعات آسیای مرکزی بوده :

در بخش «درآمد»، در آغاز مقاله، به روند سیاسی (داخلی و خارجی) پیچیده‌ای که جمهوری آذربایجان پس از استقلال در پیش گرفته و یکی از محورهای اصلی آن نیز دولت‌سازی است اشاره شده و در این میان به نقش آذربایجانی‌های مقیم خارج از کشور، که به آنان هم‌تبار می‌گویند، توجه شده است

در بخش دیگری از مقاله، با عنوان «دیاسپورا: چارچوب نظری»، ضمن ارائه تعریفی از دیاسپورا به دیدگاه‌های میشل برونو و گابریل شفر در این زمینه اشاره شده است. پس از آن، اهمیت روزافزون دیاسپورای آذربایجان [برای دولت باکو] مورد بررسی قرار گرفته است. در این بخش، به دشواری ارتباط آذربایجانی‌ها با آذربایجانی‌های ایران، ترکیه و اروپا در دوران شوروی اشاره و سپس، به دگرگونی‌های دوران پروستریکا پرداخته شده است که در آن امکان ارتباط با هم‌میهنان ساکن در خارج از آذربایجان فراهم آمد و پس از فروپاشی شوروی گسترده‌تر شد. نویسنده همچنین اهمیت این جمعیت ساکن در خارج از مرزهای آذربایجان را برای دولت باکو، که بر روی آنان سرمایه‌گذاری کرده و چشم‌امید ویژه‌ای به آنان دارد، مورد توجه قرار داده. در ادامه مقاله، وضعیت آذربایجانی‌های ساکن روسیه، که شمار آنان افزون بر دو میلیون نفر است و نیز آذربایجانی‌های ساکن گرجستان، ترکیه و کشورهای غربی مانند فرانسه و آمریکا بررسی شده است

وضعیت خاص ایرانیان آذری» عنوان بخش دیگری از مقاله است که نویسنده در آن به «ویژگی‌های آذربایجانی‌های ایران اشاره کرده و به درستی تفاوت‌های این گروه را، که صد در صد ایرانی هستند و هیچ ارتباطی با قفقازی‌ها ندارند و در چارچوب دیاسپورای موردنظر نمی‌گنجد، برشمرده است. اما دولتمردان باکو، به ویژه پس از فروپاشی شوروی، با طرح شعارهای پوچ و توخالی، که هیچ‌گونه زمینه عینی نیز نداشت، به دنبال وحدت دو آذربایجان بودند و در این راه تلاش‌های بسیاری کردند که درواقع، «آب در هاون کوبیدن» بود

حسین دادپور در مقاله خود به نام «ثروت جمهوری آذربایجان در انحصار خانواده الهام علی‌اف» به دست‌اندازی الهام علی‌اف؛ همسرش، مهربان پاشا (علی‌اف)؛ فرزندانشان و دیگر اعضای خانواده و بستگان آنان به ثروت‌ها و منابع طبیعی آذربایجان و چپاول درآمدهای نفتی آن کشور اشاره کرده و ردپای آنان را در زد و بندهای اقتصادی در به دست آوردن ثروت نامشروع با استفاده از رانت نشان داده است. او در این مقاله به املاک و دارایی‌های پسر و دختران رئیس‌جمهور آذربایجان در داخل و خارج از کشور اشاره کرده است

ملی‌گرایان بدون ملت، نگاهی به فرایند ملت‌سازی در جمهوری آذربایجان»، نوشته «سالار سیف‌الدینی، یکی دیگر از مقاله‌های درخور توجه این مجموعه است. همان‌گونه که از نام مقاله پیداست سیف‌الدینی به فرایند ملت‌سازی در جمهوری آذربایجان در 23 سال عمر این جمهوری، پس از فروپاشی شوروی، توجه نموده و دیدگاه‌های خود را در این زمینه ارائه کرده است. او با مروری بر «مبانی نظری فرایند ملت‌سازی» به تاریخ ملت‌سازی‌ها در قرن نوزدهم میلادی گریزی زده و به استفاده گسترده از آن در دهه 1990م و به نقش دولت‌ها در ملت‌سازی نیز اشاره کرده است. او سپس به «واکاوی انتقادی گفتمان ملت‌سازی در جمهوری آذربایجان» پرداخته و آن را واکاویده است. وی در این میان به آرای نویسندگان و پژوهشگران ایرانی و غیر ایرانی نیز توجه کرده و برای تحکیم پایه‌های استدلال خود در این خصوص از آنها سود جسته است.

[12] سیف‌الدینی در ادامه به الگوها و نظریه‌های استین روکان، [13] اریک هابسبام، [14] آنتونی دی اسمیت [15] و میراسلاو هروش [16] در زمینه مورد بحث اشاره کرد. سپس، به بررسی «روند ملت‌سازی در جمهوری آذربایجان بر اساس الگوهای نظری» و تطبیق آن با الگوهای روکان، هابسبام، اسمیت و هروش دست زده است. او بر این باور است که:

آنچه ملت‌سازی را در جمهوری آذربایجان با معضل رو به رو می‌کند هویت ملی «ضعیف و نداشتن پیشینه تاریخی قابل استناد و معتبر است». 17

نویسنده در نتیجه‌گیری خود نوشته است که دولت آذربایجان در عمل ملی‌گرایی قومی را، که ملت را بر اساس پیوندهای تباری - خونی و افسانه نیاکان مشترک تعریف می‌کند، به منزله گفتمان سیاسی خود برگزیده و بر پایه این تعریف اقلیت‌های ساکن در آن جمهوری مانند تالش‌ها، لزگی‌ها، آوارها و کردها چنانچه بخواهند بر هویت تاریخی خویش پای بفشارند از دایره این تعریف بیرون می‌مانند. او همچنین این سیاست دولت باکو را علیه همسایگانش مانند ایران، ارمنستان، روسیه و گرجستان به شدت تهاجمی دانسته است.

از دیگر مقاله‌های این مجموعه می‌توان از «تبریز طوفانی یا تحریف خیزش خیابانی» نوشته مسعود عرفانیان نام برد که نقدی است بر کتاب تبریز طوفانی، قیام شیخ محمد خیابانی، اثر شوکت علی قیزی با ترجمه پرویز زارع شاهمرسی. این کتاب که بر پایه همان گرایش‌های میهن‌پرستانه افراطی (شوونیسم) نوشته شده است، به دنبال مصادره شیخ محمد خیابانی و جدا کردن جنبه‌های ایران‌گرایی جنبش این مرد بزرگ و تنها محدود کردن آن به آذربایجان است.

نویسنده در مقدمه، بر اساس یک تقسیم‌بندی، چهار دوره را در تاریخ‌نگاری آذربایجان برشمرده که دوره چهارم آن، «از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در 1991م تا کنون»، همان دوره مورد نظری است که در آن تاریخ‌نگاری ملی‌گرایانه گسترش یافت و به شدت مورد استفاده قرار گرفت. نویسنده اشاره می‌کند:

این روش تاریخ‌نگاری هیچ نسبت و سنجیتی با دیگر روش‌های علمی و آکادمیک «شناخته شده ندارد و کاملاً ابداعی، برساخته و نادرست است و نامی جز وارونه‌نگاری تاریخ نمی‌توان بر آن نهاد». 18

عرفانیان سپس با اشاره به علاقه و توجه آذربایجانی‌ها به شیخ محمد خیابانی به بررسی کتاب موردنظر پرداخته و دیدگاه‌های انتقادی خود را نسبت به نوشته‌های نویسنده درباره شیخ محمد خیابانی برشمرده و با استفاده از منابع و مأخذ معتبر و دست اول استدلال‌های خود را تحکیم کرده و بی‌اعتباری برخی آراء، نظرات و نوشته‌های نویسنده کتاب را درباره شیخ محمد خیابانی و جنبش او و مناسباتش با دیگر گروه‌ها و افراد در آن دوران برشمرده است.

او با یک معرفی کوتاه از کتاب در محورهایی که نویسنده کتاب در آنها به اظهارنظرهای بی‌پایه درباره شیخ محمد خیابانی پرداخته و برخی واقعیت‌ها را نادیده گرفته و یا مطالبی از خود بر آن افزوده نقد خود را دنبال می‌کند که از میان آنها می‌توان به «زندگی‌نامه شیخ محمد خیابانی»، «برجسته نمودن جنبه قومی خیزش خیابانی»، «تبدیل آزادیستان به آزادیستان»، «سرپوش نهادن بر جنایات ترکان عثمانی در آذربایجان»، «کسروی و داوری‌های نویسنده درباره او»، «اظهارنظرهای بی‌پایه» و «ارتباط خیزش خیابانی با رویدادهای بعدی» اشاره کرد.

پایان بخش مقاله «سخنی با مترجم کتاب و همچنین درباره کتاب» است که در آن عرفانیان با انتقاد از عملکرد مترجم نکاتی را یادآوری کرده است.

لاهیج، نماد آشنایی‌های ایران و جمهوری آذربایجان»، از رضا علی‌زاده نظیری، از دیگر مقاله‌های این مجموعه است که درباره لاهیج، یکی از نقاط گردشگری در جمهوری آذربایجان، است. نویسنده برای نوشتن این مقاله از تعدادی مقاله و کتاب درباره لاهیج و نیز مشاهدات خود در سفر به آنجا سود جسته است. در حقیقت، او از هر دو روش تحقیق کتابخانه‌ای و تحقیق میدانی استفاده کرده است. در این نوشته او به مشترکات فرهنگی، تاریخی و تمدنی بسیاری که میان لاهیجی‌ها و ایرانی‌ها وجود دارد اشاره کرده است.

آخرین مقاله‌ای که به آن خواهیم پرداخت نوشته‌ای است از سیاوش دادگر با نام «اقدامات ضداسلامی و ضدایرانی جمهوری آذربایجان (در چند سال اخیر)». نویسنده در این مقاله با اشاره به پیوند هویت مردم آذربایجان با ایران به لحاظ تاریخی و دینی پاره‌ای از اقدامات غیر معمول و ناهنجار آذربایجانی‌ها را مورد اشاره قرار داده است.

دادگر در مقاله خود با ذکر اقدامات ضداسلامی، اقدامات ضد ایرانی، کمک به تروریست‌های هسته‌ای، روابط با اسرائیل، اقدامات ضد ایرانی سفارت جمهوری آذربایجان در تهران و مواردی دیگر نمونه‌هایی را آورده است.

رویارویی با اسلام‌گرایان و سرکوب، دستگیری و زندانی کردن آنها؛ بی‌توجهی به اعتقادات مردم مسلمان آذربایجان؛ برگزاری مسابقات و رقابت‌هایی در میان زنان، که بی‌اعتنایی آشکار به اعتقادات مردم مسلمان آن کشور است؛ اهانت به مقدسات مسلمانان؛ سرکوب اعتراضات مردم در حمایت از حجاب؛ و مقابله با برگزاری آیین‌های دینی، که قدمت بسیار در آن کشور دارند، از نکاتی است که دادگر در بخش اقدامات ضد اسلامی دولت آذربایجان بر شمرده است

او سپس به اقدامات ضدایرانی مقامات آذربایجان پرداخته و به مواردی از مقابله‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی و اقدامات ناشایست مقامات آذربایجانی با دیپلمات‌ها و نمایندگان سیاسی ایران - مانند کنار گذاشتن شرکت ایرانی نیکو از طرح احداث خط لوله ترانس آناتولی، به حضور نپذیرفتن عباس عراقچی، معاون وزیر امور خارجه ایران از سوی الهام علی‌اف، که طبق قرار قبلی به آن کشور سفر کرده بود تا علی‌اف را به ایران دعوت کند؛ تعطیل کردن چند کارخانه بزرگ ایرانی در باکو مانند ایران خودرو و کارخانه تولید مواد شوینده در 2011م و موارد بسیار دیگری از این دست - اشاره کرده است.

سایر مقالات این مجموعه عبارت‌اند از

- «دلایل تیرگی روابط ایران و جمهوری آذربایجان»، نوشته حسین احمدی
- «دولت آذربایجان شکارچی آزادی بیان، در آذربایجان: جریان نفت آزادتر از جریان اطلاعات»، نوشته محسن حکمتی
- «آزادی وجدان در آذربایجان»، نوشته محمد سرحدچی
- «یورو ویژن، بهانه‌ای برای اعتراض»، نوشته المیرا کیانیپور
- «چرایی و چگونگی تغییر برخی اسامی ایرانی در جمهوری آذربایجان»، نوشته حسین احمدی
- «جستاری بر وضعیت نظامی جمهوری آذربایجان و نا بسامانی‌های آن»، نوشته یاور عیوضی
- در پایان یادآوری می‌شود که هریک از مقاله‌های این مجموعه در نوع خود جالب و خواندنی است و آگاهی‌های سودمند و با ارزشی از خواندن آنها نصیب خوانندگان علاقه‌مند به این پژوهش‌ها خواهد شد.

پی‌نوشت‌ها

- 1- حسین احمدی، جمهوری آذربایجان، 23 سال تکاپو برای دولت و ملت‌سازی (تهران: 1 مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر، 1393)، ص 10
2. - همان، ص 21
3. - همان، ص 22
4. - همان‌جا

5. - همان جا
6. - همان، ص 29
7. - همان جا
8. - همان جا
9. - برای اطلاعات بیشتر ر.ک: حسین احمدی، «بررسی کتاب‌های درسی جمهوری
10. آذربایجان با تأکید بر کتاب‌های تاریخی»، پیمان، ش 59 (بهار 1391): 41 - 76
- جمهوری آذربایجان، 23 سال تکاپو برای دولت و ملت‌سازی، ص 110
11. - همان، ص 112
12. - همان، ص 191 - 195
- Stein Rokkan 13

Eric John Ernest Hobsbawm 14

anthony D. Smith 15-

miroslav hroch 16

17. - همان، ص 212

18. - همان، ص 219

فصلنامه فرهنگی پیمان شماره 67

سال هجدهم | بهار 1393 | 240 صفحه

جمهوری آذربایجان؟ یک قرن موجودیت با هویت مجعول

نویسنده: ایساک یونانسیان

نزدیک به نیم قرن است که ادعاهای موهوم تاریخی در دستگاه تبلیغاتی جمهوری آذربایجان به منزله تثبیت آذربایجان بعنوان یک کشور تاریخی، در ادبیات رسمی، کتاب‌های درسی و تاریخ به چشم می‌خورند، جهت این تبلیغات ابتدا بسوی ارمنستان و حال نیز به سمت ایران یعنی دو کشور باستانی با تاریخی چند هزار ساله نشانه گرفته است. از این دست کتاب‌ها یکی «تاریخ معماری آذربایجان در دوره باستان و اوایل قرون وسطی» نوشته آخوندف است که به سفارش وزارت جهانگردی و دیگری کتابی با عنوان «نبرد علیه آذربایجان» نوشته کماله عمرانی به سفارش وزارت امور خارجه می‌باشد که هر دو خود جعل یک حقیقت است، زیرا آذربایجانی که در این کتابها مد نظر است و در شمال رود ارس جای گرفته، در دوران باستان یا اوایل قرون وسطی و حتی تا قرن نوزدهم وجود خارجی نداشته و نام آذربایجان متعلق به استانی در ایران بوده است.

این ادعاها و جعل تاریخ به حدی بارز و نمایان است که نسل امروز آذربایجان آنها را باور کرده و معتقدند که ایرانیان و ارمنیان مهاجرین به منطقه بوده و سرزمینهایشان را غصب کرده اند. بعنوان مثال مقامات آذری مدعی هستند که آذربایجانی‌ها میراث داران

ارانیان، که خود مسیحی بودند، هستند تا بتوانند ادعا کنند که یادگارهای تاریخی مسیحی متعدد این منطقه به دیگر فرهنگ‌ها، بالاخص ارمنیان تعلق نداشته و متعلق به ارانیان می‌باشد. تاریخدانان و سیاستمداران این کشور تازه تاسیس شده پارا از این هم فراتر گذاشته و خود را صاحب آذربایجان تاریخی می‌خوانند و مدعی یادگارهای ایرانی اسلامی هستند که پس از حملات اعراب، تاتارها و مغول‌ها به منطقه در این سرزمین ساخته شده‌اند.

پیشینه نام گذاری آذربایجان ایران

با توجه به سوابق و مستندات تاریخی، نام آذربایجان، برگرفته از نام سردار ایرانی، آتروپاد، است که توانست با شجاعت و از خود گذشتگی در مقابل لشکر اسکندر مقدونی ایستادگی کند و منطقه را از تاخت و تاز بیگانگان مصون نگه دارد. از این رو، منطقه سردار، آتروپاد نام مزبور که در جنوب رودخانه ارس قرار گرفته، برای قدردانی از این گرفت و به مرور زمان آذرباد، آذربیکان و در نهایت آذربایجان نامیده شد. آریان، مورخ سده دوم میلادی، به هنگام بحث پیرامون لشکرکشی اسکندر مقدونی به ایران، از آلبانیای قفقاز و آذربایجان جداگانه نام برده و آذربایجان را ماد آتروپاتن نامیده است.

در ۱۹۱۸م، سه کشور ارمنستان، گرجستان و آذربایجان به استقلال دست یافتند. ارمنستان و گرجستان با پیشینه چند هزار ساله و با نام تاریخی خود و جمهوری آذربایجان با یک نام غصبی

سرزمین‌هایی که در غرب دریای خزر، شمال رودخانه ارس و جنوب رشته کوه قفقاز قرار داشته (که از منظر تاریخی آلبانی قفقاز و به فارسی ایران نامیده می‌شود) و اکنون نام جمهوری آذربایجان به خود گرفته زمانی شامل قبایل و اقلیت‌های بسیاری مانند تاتار، ترک و تالش بود که مشخصاً تاتارهای قفقاز خوانده می‌شدند. بدنبال استقلال کشورهای یاد شده در سال ۱۹۱۸م نخست قرار بود، این سرزمین‌ها با نام ماورای قفقاز شرقی یا جنوبی نامیده شود، ولی نفوذ حزب ملی گرای مساوات به ریاست محمد امین رسول زاده و تحریکات ترک‌های جوان در حزب اتحاد و ترقی ترکیه، باعث تغییر نام، به آذربایجان و مردمان آن به "آذربایجانی" یا "آذری" گردید. و بدین سان نامی که به مدت بیش از دو هزار سال و به حق به منطقه‌ی تاریخی جنوب رودخانه ارس در داخل سرزمین ایران تعلق داشت برای تعریف هویت کشوری که تازه در شمال همان رود متولد شده بود بکار رفت.

مرحوم دکتر عنایت الله رضا در کتاب "آذربایجان و ایران" خود در خصوص علت این نامگذاری می‌نویسد:

گمان می‌رود گذاردن نام آذربایجان بر ایران و شیروان در قفقاز از آنجا ناشی می‌شده که ترکان چند بار به آذربایجان ایران حمله برده بودند و با وجود کشتار فراوان همواره مقاومت شدید مردم آذربایجان را در برابر خود مشاهده کرده بودند و نتوانسته بودند از

راههای مستقیم مردم آذربایجان را به خود متمایل گردانند. از این رو در صدد برآمدن نخست قفقاز و آذربایجان را زیر نام واحد، آذربایجان، متحد گردانند و پس آن گاه دو سرزمین نام برده را ضمیمه خاک خود کنند.

همچنین در خصوص ادعای تعلق این سرزمینها به ترکها می گوید :

بنابر اسناد و مدارک و نوشته های مورخان چینی، ایرانی، رومی، ارمنی و تازی معلوم و روشن است که کوچ ترکان به سرزمینهای بسیار دور دست آسیای میانه در سده ششم میلادی و در روزگار شاهنشاهی ساسانیان آغاز شد. با این همه ترکان حتی در نخستین سده های اسلامی نیز آسیای میانه را در اختیار نداشتند. بدین روال ادعای مورخان ترک و عثمانی، مبنی بر ترک بودن اقوام آسیای میانه در روزگار باستان، فاقد هر گونه دلیل و مدرک است.

دکتر عنایت الله رضا در اثبات ترک نبودن مردم ساکن سرزمین های آسیای میانه در روزگار باستان به نام های جغرافیایی هم استناد میکند: نامهای شهرها، کوهها و رودها همه از زبان مردم ساکن سرزمینها پدید آمده اند، نگاهی گذرا به اسم مکانها و نواحی مسکونی آسیای میانه نشان میدهد که مردم این سرزمین از نژاد ترکان نبودند و به زبان ترکی نیز سخن نمیگفتند بلکه تمام این نامها مؤید ایرانی یا ارمنی بودن آنهاست.

استفاده از نام آذربایجان ایران برای این جمهوری تازه تاسیس باعث تعجب و برانگیخته شدن احساسات بسیاری از سیاستمداران شاخص ایرانی چون شیخ محمد خیابانی، اسماعیل امیر خزری و احمد کسروی گردید و گفته شد این منطقه کوچک در قفقاز که مردمانش به چند زبان منجمله ترکی سخن می گویند نامی دیگر دارد و هیچگاه آذربایجان خوانده نمی شده است. در این بین اظهارات و بیانات برخی تاریخ نویسان آذری نیز در خصوص این نام گذاری شنیدنی است بعنوان مثال "آلکباروف" در مقاله خود در خصوص "قومیت آذربایجان" یاد آور می شود :

بیست سال پس از تشکیل جمهوری آذربایجان ساکنان بومی آن خود را تاتار می نامیدند. زیرا نام آذری به ایرانیان آذربایجان تعلق داشت و برای آنها نامی بیگانه بود.

و یا شرق شناس معروف روسی، ولادیمیر بارتولد، در سخنرانی خود در بخش شرق شناسی دانشگاه دولتی باکو در جمهوری آذربایجان، در سال ۱۹۲۴م، گفته است :

منطقه ای که هم اکنون جمهوری آذربایجان نامیده می شود، اران یا آلبانیا نام داشته و دادن « نام آذربایجان به آن، صرفاً به این هدف بوده است که با آذربایجان ایران به یک کشور «مستقل تبدیل شوند».

در گیلان نیز روزنامه جنگل در ابراز نگرانی از نام آذربایجان بر اران را این‌گونه به پرسش گرفته بود :

قفقازیه‌ی جنوبی، یعنی ولایات جنوبی قفقاز که هر يك از آن‌ها به شهادت تاریخ اسم معینی داشته و دارند، همه پارسی نژاد، همه ایرانی الاصل، غیر از زبانشان که فعلاً ترکی است، همه چیزشان ایرانی است، امروز اسم آذربایجان را به خود گذاشت. چرا؟ به چه جهت ؟

روزنامه‌ی جنگل آن‌گاه، پس از افشای برنامه‌ی پان‌ترکیست‌ها برای ترک‌سازی هویت مردم قفقاز و آذربایجان با هدف کشاندن این مناطق به زیر سلطه‌ی دولت ترکیه، می‌نویسد:

تسمیه به این اسم و عنوان آذربایجانی به خود دادن، بالاجبار خیال ما را متوجه به يك سری از اسرار مهمه‌ی سیاسی که مدت‌هاست مطلعیم می‌نماید که انصافاً نمی‌توان در قبال این نکته لاقید ماند.

آذربایجان در اطلس‌های جغرافیایی :

در نقشه‌ی تاریخی ابن خردادبه تاریخدان، جغرافیدان و موسیقی‌شناس ایرانی (خراسانی)، به زبان عربی چاپ شده، چنین آمده است :

آذربایجان منطقه‌ای در جنوب رودخانه ارس در خاک ایران است، در شمال آن، آلبانیا « (اران)، شکی، مغان، و طبرستان به چشم می‌خورند. سپس اراضی ارمنستان شروع می‌شود که تا سواحل دریایچه‌ی سوان ادامه دارد

ابواسحاق ابراهیم بن محمد الفارسی، ملقب به استخری، از جغرافیدانان و نقشه‌نگاران ایرانی قرن چهارم قمری است که طی سفر به مناطق دور و نزدیک کشورهای اسلامی، شرح کاملی از این کشورها را در کتابهایش آورده. وی در کتاب مسالک و الممالک نقشه‌ی جهان‌نمایی به زبان فارسی ترسیم و نام کشورهای مختلف آن زمان را در آن ذکر کرده و ضمن برشمردن نام مناطق مختلف ایران نام خلیج فارس و جزایر واقع در آن، همچون جزیره‌ی خارک، را نیز آورده. در قسمت پایین نقشه، که در واقع شمال جغرافیایی است، نام کشور روسیه و بالاتر از آن (جنوب جغرافیایی) نام دریای خزر را آورده. در کنار آن نیز کشور ارمنستان را به صورت ارمنیه و در جنوب آن منطقه‌ی آذربایجان را ذکر کرده است.

نقشه ای از آکادمی علوم باکو، شمال ارس= آران؛ جنوب ارس: آذربایجان

در کتاب مسالک و الممالک نقشه مناطق ارمنستان، آذربایجان ایران و آران به طور جداگانه وجود دارد. این نقشه اطلاعات کاملی در خصوص نام شهرها و مناطق مختلف آنها در قرن چهارم قمری در اختیار میگذارد. در سمت راست نقشه، دریای خزر (بحر الخزر) و در ساحل آن منطقه آران (بلاد الران)، در کنار رود کورا (نهرالکر)، ترسیم شده و در غربیترین نقطه آن نام شهر تفلیس (سلس) آمده است. در جنوب آران، رود ارس (نهرالرس) قرار دارد و در جنوب این رود منطقه آذربایجان (آدریجان) و ارمنستان (ارمنیه) ترسیم شده است. در منطقه آذربایجان دریاچه ارومیه (بحره اومیه) و تعدادی از شهرها همچون اردبیل و همچنین کوه سهند (جبل سنان) و در منطقه ارمنستان کوههای آرات بزرگ و کوچک و شهرهای آن همچون دوین (دبیل)، بیتلیس (بدلیس) و غیره (الروم) قرار دارد. در این نقشه نام ذکر شده است. در غرب ارمنستان نیز کشور روم (بلاد هیچ یک از کشورهای آذربایجان، عثمانی و گرجستان ذکر نشده زیرا تا آن زمان (سده چهارم قمری) هنوز این کشورها تشکیل نشده بودند.

نقشه جهان نمای استخری

استخری در نقشه دیگری، در کتاب آثار البلاد و اخبار العباد، محدوده منطقه نخجوان و کوههای آرات (ماسست بزرگ و کوچک) را تا شرق دریاچه وان (دریای ارمنیه) ارمنستان نامیده

مصطفی حاجی خلیفه، معروف به کاتب چلبی (۱۰۶۷-۱۰۱۷ق)، جغرافیدان و تاریخ نگار عثمانی، که به مدت سیزده سال در لشکرکشیهای عثمانی به شرق شرکت داشت، در کتاب جهان نمای خود، نوشته شده در ۱۶۵۷م به زبان ترکی، تنها از ارمنستان، گرجستان، اران و آذربایجان ایران نام برده است

نقشه چلبی

کاتب چلبی نقشه امپراتوری عثمانی و مناطق همجوار آن را ترسیم کرده و در ساحل شرقی دریای سیاه کشور گرجستان (کوردستان)، در شرق آن آران (اردون)، در جنوب گرجستان ارمنستان، در جنوب ارمنستان کوردستان (کوردستان) و در ساحل شرقی دریای ارومیه آذربایجان (آزریجان) را نشان داده و از ایران با نام (عجمستان) نام برده. وی مرزهای غربی ارمنستان را تا منطقه ارزنجان و سواحل دریای سیاه نشان داده است. پس از تغییر خط در ترکیه از عربی به لاتین، در قرن بیستم میلادی، این نقشه بار دیگر با حروف جدید چاپ اما در نقشه جدید نام ارمنستان حذف و آناتولی شرقی جایگزین آن شد.

حال ریشه جعلیات و اکاذیبی که اکنون از سوی دستگاه تبلیغاتی جمهوری آذربایجان بدست محققان و دانشگاهیان طراحی می شود و برخلاف منش آکادمیکشان می باشد، را می توان بازگشت به نظریه حزب مساوات و پانتورکیسم در تثبیت و هویت بخشیدن آذربایجان به منزله کشوری باستانی و تاریخی جستجو کرد. این جعل تاریخ با معرفی بناهای باستانی ارمنیان و بناهای تاریخی اسلامی ایرانیان، که در مناطق جلفا، نخجوان و قفقاز جنوبی یافت می شوند آغاز و اکنون نیز به ثبت جهانی تار ایرانی، گروگانبری هویتی نظامی گنجوی و ادعای مالکیت استانهای آذربایجان ایران ختم شده است.

فرهنگ زدایی در جمهوری آذربایجان (آذربایجان شمالی) آریا بهرام

فرهنگ مردم جمهوری آذربایجان (آذربایجان شمالی) بنا به موقعیت جغرافیایی و میراث تاریخی متأثر از فرهنگهای مختلف منطقه قفقاز و خاورمیانه از جمله فرهنگهای ایرانی، ترکی، روسی و اسلامی است. در سال ۲۰۰۹ باکو از طرف سازمانهای یونسکو به عنوان پایتخت فرهنگی جهان اسلام معرفی شد. و امروزه فرهنگ غربی با شدت بسیار رایج می گردد. بجز اکثریت آذربایجانی اقوام متفاوتی همچون ارمنی ها، کردها و تالشی ها در جنوب و شرق و لزگی ها و یهودی هاو تات ها در شمال به رنگارنگی زبانها و فرهنگ رایج افزوده اند. نرخ پاسوادی در این کشور ۹۸٪ ذکر شده است. برگزاری جشن نوروز و موسیقی مقام نشانه های نزدیکی و تأثیر ماندگار و تاریخی به فرهنگ ایرانی هستند ترک زبانهای آذربایجان (آذربایجان شمالی) جدا شده از ایران خود را دوست ایران می گویند ولی دولت آذربایجان شمالی قصد دزدیدن رجال ملی فرهنگی ما مانند گنجوی را دارند چون در آنجا دفن شده است !!

نوشته های فارسی از در و دیوار مقبره نظامی کننده می شود و این شاعر پرآوازه ایران . در افکار عمومی مردم آذربایجان (آذربایجان شمالی) و حتی مردم دنیا به عنوان یک شاعر آذربایجانی و یک فخر فرهنگی آذربایجانی معرفی می شود و حتی کار به آنجا می رسد که مجسمه این شاعر در شهر رم به عنوان نمادی از فرهنگ کشور آذربایجان، کشوری که تا همین یک قرن پیش بخشی از ایران بود، معرفی می شود بعدتر گام های بلندی هم برای تعمیق و نهادینه سازی این باور برداشته می شود مثل گزارش که

رسانه‌های جمهوری آذربایجان (آذربایجان شمالی) از تصاویر طرح اسکناس‌های جدید این کشور پخش کردند که قرار است در این کشور به چاپ برسد. بر اساس این اطلاعات، طرح اسکناس‌های رایج در جمهوری آذربایجان (آذربایجان شمالی) از ابتدای سال 2014 تغییر خواهد کرد و قرار است اسکناس‌های 5 مناتی منقش به تصویر شاعر پرآوازه ایرانی، نظامی گنجوی شود که البته جمهوری آذربایجان (آذربایجان شمالی) مدعی تعلق این شاعر به خود است !!





FARS NEWS AGENCY



FARS NEWS AGENCY



FARS NEWS AGENCY



FARS NEWS AGENCY



FARS NEWS AGENCY





سوال من از آنها این است اگر یک فرانسوی یا انگلیسی در کشور شما دفن شده بود هم آذربایجانی میشد؟؟ یا چون به ما و فرهنگ ایران زمین حسادت می کنید قصد دزدیدن آنها را دارید؟

اگر یک فرانسوی در انگلیس و یا انگلیسی در فرانسه دفن شود آن کشور آنها را فرانسوی یا انگلیسی و از آن خود میدانند و قصد دزدی فرهنگی می کنند؟؟

آیا ما ایرانیها چنین کاری را با رجال فرهنگ شما ترک زبانها می کنیم؟؟ آیا دوستی واقعی این نیست آنچه را که به ما تعلق می دارد یعنی گنجوی را به ایران برگردانید تا در کشور اجدادش آرام بگیرد؟

در تمامی کشورهای متمدن دنیا اگر کسی جایی دفن میشود در کنار در ورودی یک پلاک نصب می کنند که بر روی آن نام و نام خانوادگی و ملیت و شهرت و مقام فرد دفن شده را در آن محل ذکر می کنند؛ شماها حتی این کار را هم نکردید و خود را دوست ایران میدانید؟؟

خیر دروغ می گوئید و ما هم میدانیم دروغ می گوئید و به ایران حسادت می کنید دوست را با کردارش میتوان شناخت

خوب به این مطلب بیاندیشیم
آیا این منطقه میتوانست به ترکها تعلق داشته باشد ؟ خیر
 زیرا که اجداد ترکها به این منطقه تعلق نداشتند و از حوالی چین به این منطقه
 هجوم آوردند و این سرزمینها را تصرف کردند
آیا این منطقه میتوانست به روسها تعلق داشته باشد ؟ خیر
 زیرا که روسها هم به این منطقه هجوم آوردند و هیچ فرهنگ مشترک نیز با مردم این
 منطقه نداشتند
 تنها ایران می ماند که همیشه از لحاظ تاریخی و فرهنگی در این منطقه بوده و آنرا از
 خود می داند
 تنها با نگاهی به نامها و دین و مراکز توریستی و قدیمی و رسم و رسوها به ما میرساند
 که این سرزمین یعنی آذربایجان سرزمینی ایرانی است
 آنچه را که سران عربها و ترکها (عثمانیها) بر سر ملت ایران و دیگر ملتها آوردند حتی
 اسکندر مقدونی نیاورد ، او تنها چشم به زمین و ثروت کشورها داشت در حالیکه سران
 عربها و ترکها قصد نابودی فرهنگ ایرانی و دیگر فرهنگها را هم داشتند و این قصد را
 با عربگرایی خوزستان ترک گرایی سغد (ازبکستان) و خوارزم (ترکمنستان) کنونی و
 آذربایگان در ایران نیز به انجام رسانیدند و مراکش و تونس و مصر و لیبی را هم عربی
 کردند ؛ سرزمینهای ایرانی را تصرف و اشغال کردند و هنوز هم سیاستمداران ترک و
 عرب به اصطلاح همسایه دست از این دزدی ها بر نمیدارند.
 برای تحریف هویت ایرانی مولوی و گنجوی و زرتشت ایرانی را که حتی ترکی هم
 ننوشتند ترک مینامند و در آذربایجان شمالی ایران که اشغال شده تمامی کاشی نبشته‌های
 فارسی مقبره این شاعر پارسی‌گوی را تخریب میکنند سران عربها هم بگونه ای دیگر
 دزدی فرهنگی و علمی و ورزشی و هنری میکنند

عثمانها از ایرانی ها و عربها فرهنگ یاد گرفتند و حال میخواهند این ارزشها را به نام
 خود در جهان عرضه کنند البته انتظار زیادی هم نمیتوان از آنها داشت
سلطان هایی که حتی برادران خود را برای قدرت بکشند چه رحمی به ایرانی و ارمنی و
غیره می کنند ؟؟

اما ما این اجازه را به آنها نمی دهیم
 حتی نام غذاهای ایرانی را هم عوض میکنند تا آنها را از خود به جهان بشناسانند
 به این همسایه ها تا به این کارها ادامه میدهند بایس با چهار چشم نگاه کرد

نژاد پرستی براستی بد است ولی حقیقت را بایس گفت ؛ سخن من را قبول ندارید
 ؟ از خودتان بپرسید کدام کشور در جهان از ترکها خوب میگویند ؟ ایرانیها ؟ روسها ؟
 ارمنی ها ؟ گرجیها ؟ قبرسی ها ؟ یونانی ها ؟ عربها ؟ اروپاییها یا آمریکاییها ؟؟ این چه
 گونه است که این همه دشمن تراشی می کنند ؟ آیا همه دیگران بد می باشند؟

نژاد پرستی بد است ولی حقیقت گویی خوب است سخن من را قبول ندارید ؟ از
 خودتان بپرسید کدام کشور در جهان از عربها خوب میگویند ؟ ایرانیها ؟ روسها ؟ ارمنی

ها ؟ گرجیها ؟ قبرسی ها ؟ یونانی ها ؟ آفریقایی سیاه ؟ اروپاییها یا آمریکاییها ؟؟ این چه گونه است که این همه دشمن تراشی می کنند ؟ آیا همه دیگران بد می باشند؟ شاید بگویند خوب ایرانیها چه؟

از یک اروپایی و آمریکایی بپرسید که ترجیح میدهند همسایه شما یک عرب یا ترک باشد یا یک پارسی خواهید دید که ترجیح میدهند یک ایرانی همسایه آنها باشد تا یک ترک یا عرب.

بد و اشتباه فهمیده نشود ؛ بهترین دوستهای من ترک و مصری و صربی و بوسنی و آشوری می باشند و من فرهنگهای این دوستان را بسیار ارزش می نهم ؛ ولی خود آنها هم از این وضع خود در سطح جهان ناخشنود می باشند؛ من خود حتی ناراحت میشوم که سران سیاسی ترک بدنبال گدایی اروپایی شدن از اروپاییها میروند در حالیکه خود به خوبی میدانند اصلاً نه نژادی و تاریخی و فرهنگی هیچ اشتراکی با آنها ندارند و من ناراحت میشوم که عربها بدنبال آمریکاییها و انگلیسیها میروند در حالیکه اصلاً به آنها احتیاج ندارند ولی آیا نبایس حقیقت تلخ وقایع تاریخی و ناحقی که بر ایران وارد شده است را گفت ؟

من اصلاً اعتقادی به خالصی نژادی ندارم ولی اعتقاد عمیق به پاکیزگی فرهنگی دارم ؛ این پاکیزگی فرهنگی دنیا را به یک باغ با گلها و رنگها و بوهای مختلف تبدیل می کند و نباید مخلوط شود

همانگونه که نوشته شده بود پس از سلطه ترکها و روسها در آذربایجان شمالی جدا شده از ایران شروع به ترک گرایی و روسی گرایی شد. این را به خصوص در نامهای ایرانی اسلامی میبینیم که یک پسوند اوف یا یو یا یف گرفته اند تا ایرانی بودن این منطقه را از بین ببرند مثلاً چنگیز فرزالی میشود چنگیز فرزالی اف یا طاهر صلاحی میشود طاهر صلاحوف یا ترکها او غلو(پسر) را به نامها چسبانند .

در اینجا درست دیدم که نام عده ای از این بزرگان آذربایجان جدا شده از ایران عزیز را به ایرانیان فرهنگ دوست آشنا کنم . ضروری است که کتابهای این بزرگان به زبانهای مختلف در ایران (فارسی و کردی و بلوچی و.. ترجمه شوند)

نویسندگان و هنرمندان بزرگ آذربایجان شمالی

هنرمندان آذربایگان شمالی جدا شده از ایران

نام	هنر و پیشه	نام ترکی روسی شده
آذر رضایی	نوازنده ویولن و موسیقیدان و آهنگساز	Azər Hüseyn oğlu Rzayev
آقاخان عبدالله	نوازنده دف و موسیقی دان در شیوه موسیقی مقامی	Ağaxan Minaxan oğlu Abdullayev

هنرمندان آذربایگان شمالی جدا شده از ایران

نام	هنر و پیشه	نام ترکی روسی شده
آنار رضایی	نویسنده، سراینده، مترجم و فیلم نامه‌نویس	Anar Rəsul oğlu Rzayev
ابوالفضل قرایی	آهنگساز سمفونی	Gara Garayev
احمد اسماعیل حاجی	آهنگساز سمفونی	Ahmad Jovdat Ismayil oglu Hajiyev
استاد قنبرقره باغ	نقاشی	Usta Qəmbər Qarabağı
اسد بی	نویسنده	Məhəmməd Əsəd bəy
افسرجوان سیر	آهنگساز و معلم موسیقی	Afsər Cavansirov
البی رزاقولی	هنرهای تجسمی	Elbəy Rzaquliyev
امین ثابت	آهنگساز و معلم موسیقی	Emin Sabit oğlu Mahmudov
اکرم آیلیسی	نویسنده	Əkrəm Nəcəf oğlu Naibov
ایوب عباسی	شاعر و نمایشنامه نویس	Eyyub Abbasov
بیوک آقا میرزا زاده	تئاتر	Boyuk agha Mirzazade
تقی عزیز آقا	نقاش	Taghi Taghiyev
تورا آقابای	نقاش	Tura Aqabayev
جعفر جبارلی	نویسنده و شاعر و نمایشنامه نویس	Cəfər Cabbarlı
جهانگیر جهانگیری	آهنگساز	Cahangir Şirgəşt oğlu Cahangirov
چنگیز عبداللہی	نویسنده رمان های کاراگاهی	Çingiz Akif oğlu Abdullayev
چنگیز فرزالی	نقاش	Chingiz Farzaliyev
خورشید بانو ناتوان	غزل‌گوی	Xurşidbanu Natəvan
رستم محمد ابراهیمی	نمایش نامه‌نویسی، مدیر فیلم‌برداری، کارگردان	Rustam Mamed Ibrahimbekow
رستم مصطفایی	نقاش	Rustam Mustafayev
رنا افندی	عکاس و نویسنده	Rəna Əffəndi

هنرمندان آذربایگان شمالی جدا شده از ایران

نام	هنر و پیشه	نام ترکی روسی شده
سلیمان قنبری	نوازنده پیانو و آهنگساز	Salman Hüseyn oğlu Qəmbərov
سلیمان ممتاز	شاعر و ادبیات شناس	Salman Mammedamin oğlu Asgarov
سلیمان آخوندی	نمایشنامه نویس ، روزنامه نگار ، نویسنده	Süleyman Sani Axundov
طاهر صلاحی	نقاش	Tahir Salahov
عارف حسینی	نقاش	Aref Hosseinov
عاقف عسگری	مجسمه ساز	Akif Asgari
عباس قدسی	شاعر ، نویسنده ، تاریخ نگار ، خبرنگار ، زبان شناس	Abbasqulu ağa Bakıxanov Qüdsi
عباس مهدی زاده ((صحت	شاعر و نمایش نامه نویس	Mehdizadə Abbas Əliabbas oğlu
عبدالقاسم سلام زاده	نقاش	Salam Salazadə
عزیزه مصطفی زاده	نوازنده پیانو و خواننده و آهنگساز موسیقی جاز	Aziza Mustafazada
علی خان صمدی	نوازنده سازهای بادی سنتی	Alixan Səmədov
علیم قاسمی	نوازنده دف و موسیقی دان و خواننده	Alim Həməzə oğlu Qasımov
عمر الدار	مجسمه ساز	Omar Eldarov
عیسی صاحب ممدی	مجسمه ساز	Salhab Mammadov
فرانگیز علی زاده	نوازنده پیانو ، آهنگساز ، مربی موسیقی	Firəngiz Əlizadə
فرهاد خلیلی	نقاش	Fərhad Qurban Xəlilov
فلورا کریمی	خواننده و موسیقی دان سنتی و راک و جاز	Flora Ələkbər qızı Kərimova
فولاد بلبل	آهنگ ساز و خواننده	Polad Bülbül oğlu
فکرت امیری	آهنگساز سمفونی	Fikrət Əmirov
مارال رحمان زاده	نقاشی	qızı Rəhmanzadə
محمد مقامایی	خواننده آذری اپرا	Muslim Magomajew

هنرمندان آذربایگان شمالی جدا شده از ایران

نام	هنر و پیشه	نام ترکی روسی شده
ملا پناه واقف	معلم و عریضه‌نویس و شاعر	Molla Pənah Vaqif
میرزا شفیع واضح	روشنفکر، شاعر، ادیب، و نسخه‌نویس	Mirzə Şəfi Vazeh
میرزا قدیم ایروانی	نقاش	Mirzə Qədim İrəvani
میکائیل مشفق	شاعر	Mikayıl Müşfiq
میکائیل عبداللہی	نقاش	Mikayil Abdullayev
نریمان کریلایی نریمانی	نویسنده	Nəriman Kərbəlayi Nəcəf oğlu Nərimanov
نریمان بیگی	نقاش	Toğrul Fərman Nərimanbəyov
نوریدی آتشی	نویسنده و محقق آذربایجان باستانی	Nuridə Gadirova Atəşi
واقف مصطفی‌زاده	نوازنده پیانو و آهنگساز موسیقی جاز	Vaqif Mustafazadə
یعقوب نریمانی	نقاش	Vidadi Narimanbekov
یوسف وزیر چمن زمینی	سیاست‌مدار و نویسنده	Yusif Vəzir Çəmənzəminli



چنگیز فرزالی در 20 نوامبر 1943 در باکو متولد شد.

Çingiz Fərzəliyev آذری روسی شده

در سال 1973 وی از دانشکده نقاشی موسسه هنری آکادمیک دولتی مسکو به نام

VI Surikov فارغ التحصیل شد. وی، یک هنرمند و نقاش و استاد آذری است



طاهر صلاحی

(آذری روسی شده Tahir Teymur oğlu Salahov)
نقاش مشهور آذری و از پیشگامان سبک سخت در هنر نقاشی و نیز «هنر کمونیستی»
محسوب می‌شود
تولد در 29 نوامبر 1928 در باکو

میکائیل عبداللہی

Mikayıl Hüseyn oğlu Abdullayev آذری روسی شده



زاده 19 دسامبر 1921 در باکو
در گذشته 22 اوت 2002 در باکو
میکائیل عبداللہی ۱۲ دسامبر سال ۱۹۲۱ در شهر باکو چشم به جهان گشود. او
دانش‌آموخته مکتب نقاشی عظیم عظیم زاده در سال ۱۹۳۹ و مدرسه نقاشی،
مجسمه‌سازی و معماری مسکو در سال ۱۹۴۹ بود
نقاش آذری در سبک امپرسیونیسم



آذری روسی شده / Vidadi Yaqub-Fərman oğlu Nərimanbəyov
یعقوب نریمانی نقاش آذری در سال 1926 در کن متولد شد و در سال 2001 در باکو فوت کرد

میرزا قدیم ایروانی
نقاش آذری می‌باشد، که در قرن ۱۸ در شهر ایروان خانات ایروان زندگی کرده‌است
میرزا قدیم ایروانی در سال ۱۸۲۵ در شهر ایروان خانات ایروان چشم به دنیا گشود. پدر
وی استاد منبت‌کاری ماهر بود. میرزا قدیم پس از آنکه دوره راهنماییش را در ایروان
پشت سر گذاشت، وارد مدرسه «اصول جدید» شد



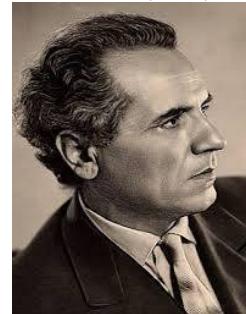
Mirzə Qədim İrəvani (آذری شده)
پس از فارغ‌التحصیل شدن در این مدرسه، راه تفلیس را در پیش گرفته و آنجا در دانش
سرایی به ادامه تحصیل پرداخت. وی در سال‌های ۱۸۴۰ به ایروان بازگشته و تا آخر
عمرش در کنار فعالیت‌های هنری به‌عنوان تلگرافچی نیز مشغول کار شد. آثار میرزا قدیم
ایروانی عبور از روش سنتی مشروطی به هنر واقع‌گرایانه تلقی می‌شود. وی در سال
۱۸۷۵ دار فانی را وداع گفت



تقی عزیز آقا نقاش
در سال 1917 در باکو بدنیا آمد و در ژوئن سال 1993 در سن 75 سالگی در باکو از دنیا رفت

Tağı Əzizağa oğlu Tağıyev روسی آذری شده
تقی عزیز آقا در 11 نوامبر 1917 در باکو به دنیا آمد. وی در سال 1931-1935 در دانشکده فنی هنر باکو تحصیل کرد بعداً در موسسه هنری سوریکوف مسکو در سالهای 1940-1941 تحصیل کرد. او نویسنده تصویر موضوعی، طبیعت بی جان، پرتره ها، مناظر و صحنه های خانه است. تقی عزیز آقا به عنوان استاد پرتره مشهورتر است. وی همچنین به عنوان یکی از خالقان نقاشی رئالیستی شناخته می شود. مضامین اصلی در آثار وی تاریخ و شخصیت های تاریخی، کارگران و ماهیت آنها است. تقی عزیز آقا در بسیاری از کشورها مانند ترکیه، یونان، ایتالیا، اسپانیا، فرانسه بوده است و نقاشی های زیادی درباره زندگی آنها ایجاد کرد. اولین نمایشگاه وی در سال 1962 در باکو برگزار شد. "خاطرات دوران کودکی"، "سریال آبشرون" و دیگر نقاشی های معروف این هنرمند در پراگ، پکین، داکار، بغداد و سایر شهرها به نمایش درآمد.

سلام سلام زاده



Salam Əbdülqasım oğlu Salamzadə آذری شده

سلام سلام زاده در 7 مارس 1908 در باکو متولد شد و در 12 می سال 1997 از دنیا رفت.
در سال 1929، او از دانشکده هنر آذربایجان فارغ التحصیل شد. سپس در سال 1932 از دانشگاه تعلیم و تربیت مسکو فارغ التحصیل شد



عمر الدار
Ömer Həsən oğlu Eldarov آذری روسی شده

عمر الدار مجسمه‌ساز معروف آذری متولد 21 دسامبر 1927 در دربند است
عمر الدار در ۲۱ دسامبر سال ۱۹۲۷ در شهر دربند جمهوری خودمختار داغستان زاده شد. پس از آنکه از رشته مجسمه‌سازی دانشگاه نقاشی آذربایجان دانش‌آموخته شد، برای ادامه تحصیلش راهسپار سن پترزبورگ و آنجا وارد رشته مجسمه‌سازی دانشکده رنگ کاری، مجسمه‌سازی و معماری ایلیا رپین گردید
از سال ۱۹۴۶، وی به‌طور مستمر در مسابقات مختلف سراسری کشور و نیز منطقه‌ای و بین‌المللی حضور پیدا کرد. شماری از مجسمه‌های او در برخی از موزه‌های جهان به نمایش گذاشته شده‌است

از آثار عمر الدار می‌توان مجسمه‌های خورشیدبانو ناتوان، محمد فضولی، ظریفه علیوا، دانشمند شهر آذربایجان در رشته چشم پزشکی، پروفیسور «احسان دوغراماجی» و نیز مجسمه‌های روی قبر حیدر علی‌اف، عزیر حاجی‌بیگف، ستار بهلول‌زاده، سلیمان رحیمف، ضیا بنیادف و غیره... را اسم برد. افزون بر این‌ها، وی مؤلف چند مجسمه کوچک دیگر نیز می‌باشد.

عمر الدار در کنار مجسمه‌سازی در امور اجتماعی و فرهنگی آذربایجان حضور فعالی دارد. در سال‌های ۱۹۵۸-۶۸ به عنوان دبیر اتحادیه نقاشان آذربایجان انتخاب شد. در سال ۱۹۷۰، به زمامداری کارگاه مجسمه‌سازی آکادمی نقاشی شوروی در باکو رسید. در سال‌های ۱۹۶۹-۱۹۷۳ به «شورای باکو» (مجلس ملی کنونی) راه یافت و آنجا تصدی کمیسیون امور آموزش و پرورش را عهده‌دار شد.



عیسی صاحب ممدی مجسمه ساز و هنرمند هنرهای زیبا در سال 1943 در شکی بدنیا آمد
Salhab isa oglu Mammadov روسی آذری شده

Rüstəm Məmməd oğlu Mustafayev روسی آذری شده



رستم مصطفایی نقاش آذری در سبک صحنه نگاری 25 فوریه 1910 در باکو بدنیا آمد و
19 ژوئیه 1940 در باکو از دنیا رفت

Müslüm Məhəmməd oğlu Maqomayev روسی آذری شده

محمد مقامایی خواننده آذری اپرا

در ۱۷ اوت ۱۹۴۲ در باکو بدنیا آمد و ۲۵ اکتبر ۲۰۰۸ در مسکو از دنیا رفت



Θzizə Mustafazadə آذری روسی شده



عزیزه مصطفی‌زاده

عزیزه مصطفی‌زاده (زاده ۱۹۶۹) خواننده و نوازنده پیانو و آهنگساز موسیقی جاز است. او از سن سه سالگی آواز خواندن را شروع کرد. سپس به فراگیری پیانو کلاسیک پرداخت. او از کودکی به همراه پدر خود به روی سن رفت و همراه با وی به اجرای قطعات تلفیقی جاز و موسیقی مقامی آذری پرداخته است. پدر او واقف مصطفی‌زاده خود نوازنده پیانو و آهنگساز و از مبتکران ترکیب موسیقی مقامی و جاز بود. عزیزه همراه مادرش الیزا که خواننده موسیقی کلاسیک است، در آلمان زندگی می‌کند.

روسی آذری شده Qara Əbülfəz oğlu Qarayev



ابوالفضل قرایی

زاده ۵ فوریه ۱۹۱۸ باکو مرگ ۱۳ مه ۱۹۸۲ مسکو

ابوالفضل قرایی آهنگسازی آنری بود. قرایی همزمان در دو رشته در کنسرواتوار موسیقی باکو پذیرفته شد. او پیانو را از پروفسور گئورگی شاریف و تئوری آهنگسازی را از پروفسور لئونید رادولف فرا گرفت. سپس در سال ۱۹۳۸ تا ۱۹۴۶ به کنسرواتوار دولتی مسکو رفت که در آنجا بیشتر وقتش را با دیمیتری شوستاکوویچ گذراند. در سال ۱۹۴۵ هنگامی که هنوز در حال تحصیل در کنسرواتوار دولتی مسکو بود، وی به همراه جودت حاجی‌یف برندهٔ جایزهٔ استالین برای اپرای وطن شد. قرایی در ۳۰ سالگی دوباره جایزه استالین را برای پوئم سمفونیک لیلی و مجنون خود که بر پایهٔ اشعار نظامی نوشته‌شده بود، بدست آورد. یک فیلم مستند در مورد زندگی وی در سال ۱۹۷۰ به کارگردانی اوکتای میرقازی موف ساخته شده‌است



Вагиф Азиз оглы Мустафа-заде

آنری Vagif Əziz oğlu Mustafazadə

واقف مصطفی‌زاده

زاده ۱۶ ماه مارس سال ۱۹۴۰ در باکو

تاریخ مرگ ۱۶ دسامبر سال ۱۹۷۹ (در سن ۳۹ سالگی)

سبک جاز، موسیقی سنتی‌ساز پیانو

وی در سال ۱۹۶۳ در کالج موسیقی به نام «آسف زینال‌لی» فارغ‌التحصیل و وارد آکادمی موسیقی باکو شده‌است. هنگام تحصیل در این آکادمی، وی با اجرای کنسرت‌های کوچک و حضور در کلوب‌ها اولین قدم‌هایش را در راستای یافتن شهرت برداشته‌است. در کلوب‌ها، وی عمدتاً جاز کلاسیک، بلوز و آهنگ‌های شاد می‌خواند.

وی از سال ۱۹۶۴، رهبر گروه هم‌نوازی «آررو»، گروه جازی سمفونه «قفقاز»، گروه‌های زنانه «لیلی» و «سویل» شده‌است. واقف مصطفی‌زاده برندهٔ برخی جشنواره‌ها و مسابقات موسیقی نیز شده‌است. در سال ۱۹۷۹، در «موناکو» فستیوالی با شرایط غیر عادی برگزار شد. بر پایهٔ شروط آن، نام مؤلف و خواننده اثر و نیز کشور متبوع آن اثر پنهان نگه داشته می‌شد. در میان صداها آوازخوان، از واقف مصطفی‌زاده نام برده شد و وی برندهٔ این جشنواره گردید.

وی مؤلف کنسرت برای پیانو و ارکستر سمفونیک، سمفونی تصنیف (نا تمام)، چند قطعه هنری جاز، نواخت می‌باشد. واقف مصطفی‌زاده بنیان‌گذار موسیقی جاز و آرم جدید جاز

در آذربایجان به‌شمار می‌رود. وی تلفیق موسیقی سنتی آذربایجانی- «مقام» از موسیقی جاز آمریکا را به وجود آورده‌است. آرم جدید وی «جاز- مقام» نام دارد. در سال ۱۹۷۹، وی نشان «هنرمند افتخار جمهوری سوسیالیستی شوروی» دریافت نموده‌است. در سال ۱۹۸۲ پس از فوتش، جایزه آذربایجان به نزدیکان وی اهدا شده‌است. وی در ۱۶ دسامبر سال ۱۹۷۹، در شهر تاشکند، هنگام اجرای کنسرت بر اثر سته قلبی درگذشته است.



فکرت امیری

Fikrət Əmirov روسی آذری شده
(۲۲ نوامبر ۱۹۲۲، گنجه - ۲۰ فوریه ۱۹۸۴، باکو آهنگساز آذربایجانی بود)
پدرش جمیل امیری خواننده و نوازنده تار آذری بود که این امر تأثیر بسیاری بر او گذاشت. وی پس از تحصیل موسیقی در گنجه به باکو رفت و در سال ۱۹۳۹ در آنجا به کنسرواتوار آذربایجان به سرپرستی پروفیسور ب. ی. زیدمان وارد شد.
امیری در سال ۱۹۴۷ سمفونی نظامی و در سال ۱۹۴۸ قطعات سمفونیک مقام شور، کرد افشاری و کاپریچو آذربایجان را نوشت که از مشهورترین آثار وی به شمار می‌روند.

عاقف عزت الله عسگری

روسی آذری شده Akif İzzətulla oğlu Əsgərov



تاریخ تولد ۱ مه ۱۹۴۰

زادگاه نخجوان آذربایجان

فعالیت مجسمه سازی تحصیلات موسسه هنری رپین مجسمه سازی
آثار این مجسمه ساز نمایشگاه های دائمی نه تنها در موزه های آذربایجان ، بلکه در موزه
های کشورهای مختلف را نیز تزئین می کند. آثار وی در مجموعه های خصوصی در
فرانسه ، آلمان ، ایالات متحده ، ترکیه و انگلستان نگهداری می شود
علاوه بر این ، عاقف عسگری نویسنده تندیس های "ابلیس" ، "توپال تیمور" ، "شیخ
صنعان" است

مجسمه های عاقف عسگری ، نویسنده بنای یادبود آکادمیسین یوسف ممدالی اف در باکو ،
نیز در ایران و ترکیه واقع شده اند.

نمایشگاه شخصی مجسمه ساز که در نمایشگاه های مختلفی شرکت کرده بود ، در سال
۱۹۹۷ در باکو برگزار شد

این نمایشگاه شامل آثار "بالرین" ، "بهار" این هنرمند است

در تاریخ ۲۷ مه ۲۰۱۸ به وی عنوان افتخاری هنرمند خلق آذربایجان اعطا شد.

فرمان نریمانبی



روسی آذری شده Toğrul Fərman oğlu Nərimanbəyov

زاده ۷ اوت ۱۹۳۰ باکو درگذشت ۲ ژوئن ۲۰۱۳ در سن ۸۲ سالگی پاریس

یکی از نقاشان برجسته و پرآوازه دوره مدرن آذربایجان بود. فرمان نریمانی ۷ اوت سال ۱۹۳۰ در باکو به دنیا آمد. پدرش اصالتاً اهل شوشا بود و در شهر تولوز کشور فرانسه درس خوانده بود. او در سال ۱۹۲۹ به آذربایجان برگشته و در ساخت نیروگاه برق‌آبی مینگچویر مشغول به کار شد؛ ولی در سال ۱۹۳۰ بازداشت و به زندان محکوم شد. همسر فرانسوی او، خانم «ایرما لاروده»، به کشور ازبکستان تبعید شد، که تا سال ۱۹۶۱ در آنجا به سر برد.

کارنامه

فرمان نریمانی دانش‌آموخته «مدرسه نقاشی عظیم عظیمزاده» آذربایجان در سال ۱۹۵۰، و نیز «مدرسه نقاشی ویلنوس» در کشور لیتوانی در سال ۱۹۵۵ بود. از دهه ۵۰ قرن ۲۰ میلادی کارنامه خود را به عنوان مصور آغاز نمود. از اولین آثارش می‌توان «منظره بایل»، «از طوفان هم شدیدتر»، «سعادت»، «نشاط»، «به خاطر زندگانی»، «برای آینده روشن» و غیره نام برد. آثاری که او در سبک و سیاق‌هایی نظیر چشم‌انداز، پرتره، نقاشی یادبود، تصویرسازی و نقاشی تئاتر و غهره... خلق نموده، از لحاظ کمال زیبایی‌شناسی و شیوه منحصر به فردی بسیار چشم‌نواز و متمایز می‌باشند. این هنرمند نقاشیهای خود را با اتکا بر هارمونی رنگی مخصوص به هنر تزئینی آذربایجانی و روندهای جدید هنر مدرن جهانی به تصویر کشیده‌است. از دیگر آثار معروف وی می‌شود به «در کارگاه»، «قعله دختر»، «در رشته کوه تالیش»، «در بیلاق»، «عید محصول»، «قهرمانخانه در باغ»، «بازار در باکو» و غهره... اشاره کرد.

فرمان نریمانی تا پایان عمرش در پاریس زندگی کرد. او معتقد بود، لازم است هنر به ریشه‌های فرهنگ ملی بازگردد. او خلاقیت خود را ترکیبی از هنرهای انتزاعی و تجسمی می‌خواند.

فرمان نریمانی ۲ ژوئن سال ۲۰۱۳، در سن ۸۲ سالگی درگذشت.

البی رَزاقولی



Elbəy oğlu Rzaquliyev روسی آذری

تولد ۱۷ ژوئن ۱۹۲۶، آذربایجان باکو

مرگ ۱۵ سپتامبر ۲۰۰۷ آذربایجان باکو کارگردان صحنه

در سال 1964 ، البی رزاقولی عنوان کارگر ممتاز هنری را به خود اختصاص داد. در سال 1977 به وی لقب هنرمند خلق آذربایجان اعطا شد و دبیر اتحادیه هنرمندان آذربایجان بود . در سال 1998 ، به خاطر شایستگی هایش در هنرهای تجسمی ، نشان شهرت آذربایجان را دریافت کرد



عارف شهبازحسینی

Arif Şahbaz oğlu Hüseyinov آذری روسی شده
هنرمند خلق جمهوری آذربایجان ، نقاش

عارف حسینی در سال 1943 در دهکده گالای باکو به دنیا آمد. در سالهای 1960 تا 62 ، از هنرستان عظیم عظیم زاده فارغ التحصیل شد و در سالهای 72 و 1965 در دانشگاه دولتی فرهنگ و هنر آذربایجان تحصیل کرد. آثار عارف حسینی در حال حاضر در موزه هنر آذربایجان ، موزه هنرهای شرقی مسکو ، و همچنین در مجموعه های شخصی نگهداری می شود

بیوک آقا مشهدی میرزا زاده



متولد 21 فوریه 1921 در باکو و وفات در 3 نوامبر 2007 در باکو

ترکی شده Böyükağa Məşədi oğlu Mirzəzadə

یک هنرمند برجسته آذربایجانی بود که در سال 1967 به عنوان هنرمند مردمی اتحاد جماهیر شوروی انتخاب شد.

در سال 1939 ، میرزا زاده از دانشکده فنی هنر باکو فارغ التحصیل شد ، جایی که عظیم عظیم زاده یکی از معلمان او بود. در سال 1940 ، میرزا زاده وارد انستیتوی هنرهای زیبا مسکو شد ، اما به دلیل آغاز جنگ بزرگ میهنی نتوانست تحصیلات خود را در آنجا به پایان برساند . بعدها ، میرزا زاده در دانشگاه فرهنگ و هنر آذربایجان تحصیل کرد . وی پس از فارغ التحصیلی در مدرسه فنی هنر به عنوان معلم و هنرمند کار کرد. میرزا

زاده رئیس دیپارتمان دانشگاه فرهنگ و هنر آذربایجان و استاد آکادمی هنرهای زیبای آذربایجان بود. آثار این هنرمند در موزه هنر آذربایجان، موزه ادبیات آذربایجانی نظامی گنجوی و موزه هنرهای مدرن باکو نگهداری و به نمایش گذاشته می شود. میرزا زاده به عنوان یک هنرمند تأثیر عالی شهرت یافت و نویسنده طراحی صحنه برای 20 نمایش است. میرزا زاده برنده جایزه آذربایجان بود. آثار این هنرمند بارها در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی شوروی و سایر کشورها به نمایش گذاشته شد.



فرهاد خلیلی

Fərhad Qurban oğlu Xəlilov روسی آذری شده

زاده ۲۶ اکتبر سال ۱۹۴۶ باکو، آذربایجان - وی سکندار اتحادیه نقاشان آذربایجان می باشد

فرهاد خلیلی در ۲۶ اکتبر سال ۱۹۴۶ زاده شد. وی تحصیلات اولیه خود را در مدرسه شماره ۲۳ در باکو به پایان رسانیده و بین سال های ۱۹۶۱ الی ۱۹۶۶، در مدرسه نقاشی آذربایجان به نام عظیم عظیمزاده به ادامه تحصیل دانش پرداخت. سپس، بعد از آنکه از مکتب نقاشی «استراکانف» دانش آموخته شد، در فاصله سال های ۱۹۶۹-۷۵، در دانشکده نقاشی مسکو آموزش حرفه ای عالی دید. انگیزه های آبشوران در نقاشی های فرهاد خلیلی از جایگاه ویژه ای برخوردار می باشند. از میان آنها می توان از سواحل و تصویرهای آبشوران و نیز مناطق مسکونی چون- نارداران، بوزوونا، زاغولبا، مشهدی آقا، مردکان و غیره... نام برد

در سال ۱۹۸۷، فرهاد خلیلی به زمامداری اتحادیه نقاشان آذربایجان رسید. از آن به بعد ریاست این اتحادیه را بر عهده دارد. نقاشی های این هنرمند آذربایجانی بارها در نمایشگاه های برگزار شده در کشورهای عضو شوروی سابق، اروپا و غیره... در معرض نمایش گذاشته شده است

فرهاد خلیلی از بدوی فعالیت نقاشی خود گرایش نوآورانه دارد. او همواره به نوآوری متوسل شده است

در سال ۲۰۰۶، در پاس خدمات خود در پیشرفت هنر آذربایجانی نشان «شهرت» را دریافت نمود. در سال ۲۰۱۷، نشان «ستاره اتحادیه» کشور های مستقل همسود به وی اعطاء گردید.

مارال رحمان زاده



آذری شده Maral Yusif qızı Rəhmanzadə

مارال رحمان زاده در 23 ژوئیه 1916 در شهرستان مردکان در نزدیکی باکو متولد شد. وی از سال 1930 تا 1933 در مدرسه فنی هنر آذربایجان تحصیل کرد و از 1934 تا 1940 تحصیلات خود را در انستیتوی هنرهای دولتی مسکو ادامه داد. بیشترین تولید او در گرافیک بود، به ویژه در لیتوگرافی و چاپهای رنگی. رحمان زاده در طول جنگ بزرگ میهنی مجموعه ای از نقاشی های سه پایه با محتوای میهنی را خلق کرد. یکی از این مجموعه ها به زنان شوروی در زمان جنگ اختصاص دارد، از جمله "سپاه داوطلبان مردم" و "زنان در صفوف"

استاد قنبر قره باغ نقاش

Usta Qəmbər Qarabağı آذری شده

متولد در شوشا 1830 قره باغ آذربایجان

فوت 1905 در شوشا قره باغ آذربایجان

سنت های ملی نقاشی دیواری، که با ارزش ترین میراث هنر آذربایجان است، جایگاه اصلی را در خلاقیت استاد قنبر قره باغ به خود اختصاص داد. تزئین تعقیب شده و غنای تفکیک پذیری ترکیب و رنگ را می توان در نقاشی ظریف گرافیکی وی از یک تزئین پیچیده گیاهی مشاهده کرد. این نقاش، تصاویر حیوانات و موجودات خارق العاده را بر روی تزئینات شاخه ای گل و گیاه ترسیم کرد. این نقاشی همچنین صافی دیوار را از بین نبرد، بلکه برعکس، جزئیات معماری سازنده آن را برجسته کرد. آثار بعدی استاد قنبر قره باغ، صرفه جویی در تسلط بر نقاشی های تزئینی باستان، برای رشد ویژگی های واقع گرایانه در تفسیر نقوش گرافیکی مجزا متمایز شده است. تصویری که توسط وی در خانه مهمانداروف در شهر شوش کشیده شده است، جایی که تصاویر گوزن و درخت انار به دلیل تفسیر آزاد و لطافت فرم ها متمایز شده است، مشهورترین تصویر این هنرمند است. این هنرمند هم بر اساس طرح های متعارف متقدم و مشاهدات فوری خلق شده است.

امین ثابت آهنگساز و معلم موسیقی آذربایجانی بود



روسی آذری شده Emin Sabit oğlu Mahmudov

متولد 2 نوامبر 1937 در باکو آذربایجان
فوت 18 نوامبر 2000 در باکو آذربایجان
پدر او رحمان ثابت (1910-1970) نویسنده و نمایشنامه نویس آذربایجانی بود

ابتدا ده سال در مدرسه موسیقی کنسرواتوار آذربایجان درس پیانو گرفت. در سن 13 سالگی او درس آهنگسازی گرفت و اولین ساخته های او نوشته شد. وی سپس وارد کلاس آهنگسازی کوآرا قوارایف در هنرستان آذربایجان شد. وی پس از دو سال تحصیل در سال 1957 از هنرستان چایکوفسکی در مسکو فارغ التحصیل شد و در آنجا در کلاس آهنگسازی یوری الکساندروویچ شاپورین شرکت کرد. وی در اینجا از 1957 تا 1961 تحصیل کرد. از 1961 تا 1967 وی سردبیر اصلی موسیقی استودیوی فیلم بود. وی در اینجا با چندین کارگردان آذربایجانی مانند آریف بابائف (1928-1983)، رامیز آلیایف (* 1938)، راسم اوکاقوف (1933-2006) و حسین سیدبایی (1920-1980) همکاری کرد. از سال 1961 وی عضو انجمن آهنگسازان آذربایجانی و شوروی بود. وی عضو هیئت مدیره انجمن آذربایجان بود. او از کودکی همسر اولش کامیلو را می شناخت و هر دو در هنرستان شرکت می کردند. آنها در سال 1962 ازدواج کردند. از سال 1962 وی به عنوان مدرس در هنرستان آذربایجان در باکو به تدریس پرداخت. در سال 1964، دختر آنها سیران محمودووا، بعداً موسیقی دان و استاد تاریخ و تئوری موسیقی محلی در آکادمی موسیقی باکو، متولد شد. از سال 1963 وی عضوی از اتحادیه فیلمسازان اتحاد جماهیر شوروی بود. وی از سال 1967 تا 1968 رئیس فیلامونیک آذربایجان بود. در سال 1968 به او جایزه لنین - کمسومول اعطا شد. از سال 1977 وی عضوی از انجمن تئاتر آذربایجان بود. وی در سال 1978 عنوان افتخاری هنرمند ممتاز اتحاد جماهیر شوروی را دریافت کرد. در همان سال به عنوان استاد هنرستان آذربایجان منصوب شد. در سال 1986 جایزه دولتی اتحاد جماهیر شوروی را دریافت کرد. در سال 1994 به عنوان استاد هنرستان، اکنون آکادمی موسیقی باکو منصوب شد

وی پس از طلاق از همسر اول خود کمیلی ، با یک خواننده ازدواج کرد . در سال 1994 او مانند بسیاری دیگر از موسیقی دانان آذربایجانی با همسر دوم خود به استانبول رفت . در اینجا وی تا زمان مرگ خود به عنوان استاد آهنگسازی در هنرستان دولتی ترکیه در دانشگاه فنی دیدار می کرد. او همچنین در اینجا تاریخ موسیقی و مطالعات ساز را تدریس می کرد . در تاریخ 28 اکتبر سال 2000 عنوان افتخاری هنرمند آذربایجان به وی اعطا شد . در 14 نوامبر 2000 ، او از استانبول به باکو پرواز کرد. در اینجا او قرار بود عنوان افتخاری هنرمند مردم را دریافت کند. در این زمینه ، یک مراسمی برای پدرش ، که تولد او نودمین بار بود ، برنامه ریزی شد. امین قبل از جشن در 18 نوامبر 2000 در باکو درگذشت. در سال 2001 پس از مرگ وی به درویش طلایی انجمن هنرمندان تئاتر آذربایجان اعطا شد



روسی آذری شده Əlixan Səmədov

علی خان صمدی نوازنده سازهای بادی سنتی مانند بالابان و زورنا و توتک او متولد در یک خانواده موسیقیدان است و بین سالهای 1971 تا 1979 در دبیرستان تحصیل کرد. وی بعداً موسیقی را در مدارس موسیقی آذربایجان تحصیل کرد ، جایی که از 1979 تا 1982 فارغ التحصیل شد. وی از سال 1986 تا 1990 به تدریس موسیقی در دانشگاه تعلیماتی آذربایجان پرداخت. در سال 1992 به ترکیه نقل مکان کرد و تا امروز در آنجا زندگی می کند. او در بسیاری از جشنواره های بین المللی شرکت کرد و کنسرت های زیادی در فرانسه ، سنگاپور ، لهستان و اسپانیا برگزار کرد. برای آخرین آلبوم خود ، موسیقی آذربایجان در تابستان 2001 ، در آذربایجان جایزه دریافت کرد . وی همچنین استاد شطرنج است و در مدرسه ارנקوی شطرنج تدریس می کند .

افسر جوان سیر/ آهنگساز ، معلم موسیقی و کارگردان گروه کر آذربایجانی

متولد 8 نوامبر 1930 در باکو

فوت 20 مه 2005 در باکو آذربایجان

روسی آذری شده əfsər Cəvansirov



افسر جوانسیر والدین خود را در سنین پایین از دست داد. پس از پایان دوره متوسطه در سال 1948، در باکو تحصیل کرد. وی در اینجا تار، ساز زهی را آموخت، مقامی را در کلاس احمد باکیخانوف (1892-1973) و تنوری موسیقی را نزد بوریس آیزاکوویچ سیدمن (1908-1981) فرا گرفت. پس از فارغ التحصیلی در سال 1952، در هنرستان آذربایجان در باکو تحصیل کرد. در اینجا او در کلاس آهنگسازی شرکت کرد و دو شعر سمفونیک، یک سوناتینا، یک کوارتت زهی و عاشقانه های مختلف ساخت. در سال 1958 فارغ التحصیل شد. از سال 1958 تا پایان زندگی خود گروه کر کودکان را هدایت کرد. تقریباً 50 سال به عنوان مدیر هنری گروه سرود، موسیقی گروه کر موسیقی بین المللی و موسیقی محلی فعالیت داشت. وی همچنین برای اجرای آثار آهنگسازان آذربایجانی فعالیت تبلیغاتی کرد که هنرمندان مهم آذربایجانی از گروه کر کودکان ظهور کردند. وی برای کار در زمینه آموزش موسیقی جایزه کمسومول را دریافت کرد. همچنین به او از طرف وزارت آموزش و پرورش لقب مربی برجسته اعطا شده است. افسر جوان سیر از سازمان دهندگان 4 جشنواره ترانه در آذربایجان بود. در جشنواره های آهنگ های او رهبر اصلی گروه کر و مدیر رویدادها بود. وی از سال 1967 عضو انجمن آهنگسازان آذربایجان بوده و در گروه موسیقی کودکان فعالیت دارد.



تورا آقابای

آذری شده Tora Aghabay

متولد 1979 در باکو آذربایجان نقاش

بیوگرافی

او از کودکی هنرهای زیبا را آموخت و این فرار بزرگی از واقعیت های اواخر شوروی و پس از شوروی بود

تورا که در دهه 90 دانشجوی هنر دانشگاه بود - به همراه برادرش و دوستش علی - در نمایش هایی شرکت می کردند که برای مردم خیلی "وحشی" قلمداد می شد ، اما به نوعی او همچنان از پس آن برمی آمد. سپس ، در سال 2002 ، تورا از آکادمی هنر با مدرک کارشناسی ارشد در نقاشی هنرهای زیبا فارغ التحصیل شد. در طول این مدت ، او همچنان با تولید ویدئوهای هنری به دنبال کنجکاوی رفت

در سال 2006 ، تورا به زندگی در شانگهای رفت و تمام زیبایی های او در اتحاد جماهیر شوروی و فرهنگ مصرف کننده سرمایه داری جهان جدید - همراه با لمس شدید شرق - به هم خورد و بنابراین نقاشی رئالیسم اجتماعی او آغاز شد. تورا در سال 2009 به باکو بازگشت و شروع به نقاشی کرد. آثار تورا در سطح بین المللی به نمایش گذاشته شد. در سال 2011 هنر در آذربایجان در حال انحصار و سانسور است. تورا که نتوانست این مسئله را بپذیرد ، هم صحنه هنر را در آنجا و هم کشور را ترک کرد

با این حال ، تورا توانست راه خود را به برلین به استودیوهای بتانیان که در آن دوباره نقاشی می کند ، پیدا کند



سلمان قنبری

Salman Hüseyin oğlu Qəmbərov روسی آذری شده

متولد 18 آوریل 1959 در باکو آذربایجان موسیقی شناس و نوازنده پیانو و آهنگساز مادرش ، خواننده اپرا ، از همان اوایل عشق به او عشق موسیقی را داد. سلمان در چهار سالگی پیانوی بزرگ نواخت. بعدها ، سلمان با تحصیل در یک مدرسه موسیقی تخصصی متوسطه به نام بلبل ، مردم را با رویکرد خاصی که به موسیقی داشت ، متحیر کرد

سالهای دانشجویی تفکر موسیقی او را شکل داد ، سبک و مهارتهای او را تعیین کرد ، و همچنین نشانه اصلی خلاقیت او - جای پای هنر موسیقی ، دانشگاهی و آوانگارد - را نشان داد. وی به عنوان پیانیست تحصیلات خود را در کنسرواتوار آذربایجان به نام اوزیر حاجی بیوف ادامه داد و از آنجا به عنوان تنورسین-موسیقی شناس (1978-1983) و آهنگساز (1986-1990) ، فارغ التحصیل شد. سلمان در دوران دانشجویی ، موسیقی جدی را توسط خودش آموخت. طبق گفته های وی: "جاز موسیقی است که همه چیز را در خود مقایسه می کند." سلمان با درک ضرورت آموزش جاز ، مهارت های کاملاً کاملی را در سبک ها و شیوه های مختلف جاز آغاز کرد

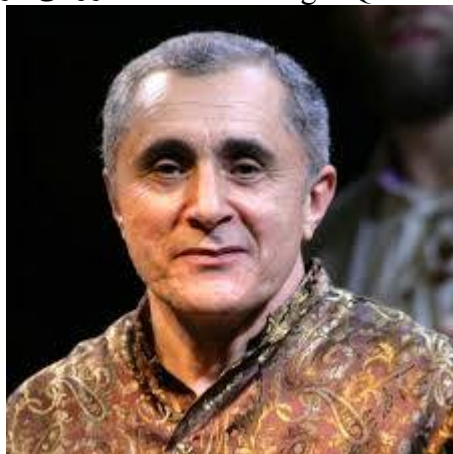
اولین ساخته سلمان قنبری اولین جایزه را در مسابقه آهنگسازان را 1987 در مسکو دریافت کرد

او در کلوب های جاز باکو ، اودسا ، تفلیس ، ورشو ، برلین ، شیکاگو ، بازل و مسکو برنامه اجرا کرد و همچنین به همراه نوازندگانی از روسیه ، هلند ، آلمان ، فرانسه ، انگلیس و ایالات متحده در کنسرت هایی شرکت کرد. او در جشنواره های نمایشی مختلف در آذربایجان و به دور از مرزهای آن شرکت کرد ، مانند (گرجستان) ، (آلمان) ، نووسیبیرسک روسیه ، "هنر بداهه پردازی" (اودسا ، اوکراین) ، "بازیابی ارتباطات آشفته" (اولان باتور ، مغولستان) ، "موسیقی جدید قرن گذشته" ، "جشنواره موسیقی مدرن (باکو ، آذربایجان) ، "ازدواج بداهه" (اوکراین) ، "جشنواره جاز و بلوز کاسپین" (باکو ، آذربایجان) ، "جشنواره بین المللی جاز باکو" (آذربایجان) ، جشنواره مسکو به نام واگیف مصطف زاده ، در آلمان ، قزاقستان ، سوئیس ، لیتوانی و جشنواره بتهوون (بن ، آلمان) ، چند صدایی قفقاز (سوچی ، روسیه)

سلمان قنبری فردی خلاق و بدون قاب های عادی است. جاز او رنگارنگ و خوب است. برای بسیاری جالب است ، اما برای همه قابل درک نیست ، زیرا سلمان با کف زدن با مردم بازی نمی کند. آرزوی او برای موسیقی جاز در موسیقی متن فیلم نوشته شده توسط فیلم به فیلم صامت "لطیف" و همچنین در "شرق یا غرب؟" پروژه موسیقی که در استودیوی لندن در سال 2000 نوشته شده است

علیم قاسمی
متولد 14 اوت 1957 نابور، شهرستان قیوستان در آذربایجان؛ موسیقی دان نوازنده دف و خواننده

Alim Həmzə oğlu Qasımov روسی آذری شده



علیم قاسمی خواننده و موسیقیدان آذربایجانی است. وی در سال ۱۹۹۹ جایزه ای ام سی یونسکو (که به جایزه نوبل موسیقی مشهور است) را به دلیل شناساندن موسیقی «مقامی» آذربایجان با عنوان بهترین خواننده، از آن خود کرد. جایزه ای که قبل از او به کسانی چون نصرت فاتح علیخان، فون کارایان، شوستاکوویچ، برنشتاین، راوی شانکار و ...

تعلق گرفته است. بسیاری از موسیقی شناسان جهان از تکنیک‌های بی نظیر او در آواز ابراز شگفتی نموده و او را یکی از افسانه‌های موسیقی شرق خوانده‌اند. علیم قاسمی تاکنون ۹ آلبوم موسیقی مقامی منتشر کرده و دارای دختر به نام فرغانه است که تاکنون با پدرش ۳ آلبوم مشترکاً به بازار عرضه نمودند. او تاکنون کنسرت‌هایی در کشورهای فرانسه، ایران، انگلیس، آلمان، اسپانیا، بلژیک، برزیل و ایالات متحده برگزار کرده است.

علیم قاسمی در سال ۱۹۵۷ میلادی در منطقه شاماخی از توابع شیروان در ۱۰۰ کیلومتری باکو در آذربایجان به دنیا آمد. خانواده اش در مزرعه ای اجاره ای متعلق به دولت شوروی کشاورزی می‌کردند. او در ایام جوانی دوش به دوش والدینش کار می‌کرد. انعکاس این زندگی و رشد همراه با فقر و تنگدستی به او کمک کرد که در زندگی آینده انسان فروتن و خاکی باشد. بعدها هیچ وقت سعی در انکار سرشت روستایی خود نکرد. پدرش خواننده ای با صدای خوبی بود ولی هیچ وقت به‌طور حرفه‌ای به دنبال خوانندگی نرفت. از سوی دیگر او از همان دوران کودکی علاقه شدید خود را نسبت به موسیقی نشان داده بود اما پول کافی برای خرید آلت موسیقی نداشت و با کمبود امکانات برای خود ساز می‌ساخته، والدین او به این علاقه فرزندشان پی برده بودند. از این رو پدرش با پوست بز دایره‌ای (قالال) برای فرزندش می‌سازد و مقدمه هنرنمایی این وی از همان دوران کودکی فراهم می‌شود.

با شروع آوازخوانی والدینش به او پیشنهاد می‌کنند که در یک مدرسه موسیقی تحصیل نماید. با توجه به اتفاقی که در سن ۱۴ سالگی برای وی رخ داده بود ثابت کردن توانایی و استعدادش به دیگران کمی دشوار بود. در هنگام اجرای کنسرت موسیقی محلی تماشاچسانی که در آنجا بودند فکر می‌کردند که علیم آلت موسیقی را به‌طور درست و به سبک سنتی در دست نگرفته است که خنده آن‌ها موجب فرار علیم از صحنه کنسرت شد. با وجود این عقب‌نشینی والدینش اصرار در ایستادگی وی داشتند و او با پشتکارش توانست در سن ۲۱ سالگی در مدرسه موسیقی شهر باکو ثبت نام کند.

مدت این دوره تحصیلی ۴ سال بود که شامل تکنیک‌های مخصوص صدا و مقام و مجموعه آهنگ‌های کلاسیک آذربایجانی بود. هنگامی که علیم آهنگ‌ها را با خودش می‌خواند اساتیدش آنقدر تحت تأثیر صدایش قرار گرفتند که علیم را تشویق کردند ۲ سال زودتر در امتحانات نهایی شرکت کند ولی او با نپذیرفتن این موضوع اظهار می‌کرد که برای کامل کردن توانایی‌هایش به زمان بیشتری نیاز دارد. علیم درک کرده بود که موسیقی برایش سرگرمی نیست بلکه یک ضرورت و نیاز برای بیان استعداد منحصر بفردش و عشق و علاقه شدیدش به موسیقی بود.

در سال‌های آخر تحصیلی علیم تکنیک صدایش را درست کرد و به آسانی امتحانات نهایی را پشت سر گذاشت اما بعدها او به این نتیجه رسید که کیفیت صدایش اهمیت بسیار بالایی در جایگاهش در موسیقی مقامی دارد و اعتقاد داشت که تا آن لحظه احساسات و درک عمیق‌تری از مقام را به‌طور کامل نفهمیده است.

علیم در سن ۲۲ سالگی نشان بزرگ خوانندگی را دریافت می‌کند و از محضر نوازندگان بزرگی همچون بهرام منصورف و حبیب بایرامف (نوازندگان مشهور تار) و نریمان علیف و آقا عبدالله‌اف نهایت استفاده را می‌برد. علیم قاسمی شاگرد حاجی بابا حسین اف بوده است.

فلورا علی اکبر کریمی

روسی آذری شده Flora Ələkbər qızı Kərimova



متولد 23 ژوئیه 1941 در باکو آذربایجان خواننده و موسیقی دان سنتی و راک و جاز - همکاری با جنبش آزادی ملی آذربایجان . زندگی‌نامه

فلورا کریمی در ۲۳ ژوئیه سال ۱۹۴۱، در شهر باکو، چشم به دنیا گشود. در سال ۱۹۶۴، از «کنسرواتوار آصف زینالی» و همچنین در سال ۱۹۷۱، از دانشگاه علوم پزشکی آذربایجان دانش‌آموخته شد. بعد به تحصیلات خود در کنسرواتوار آذربایجان ادامه داده و در سال ۱۹۷۷ از آنجا فارغ‌التحصیل گردید.

خوانندگی

فلورا کریمی در سن ۱۴ سالگی کارنامه آواز خوانی خود را با حضور در محافل داوطلبانه خوانندگی آغاز نمود. هنگامی که در دانشگاه علوم پزشکی آذربایجان دانشجو بود، در هیئت گروه موسیقی «چنار» حاضر می‌شد. در دهه ۱۹۶۰، در تالار فیلارمونیک آذربایجان روی صحنه می‌رفت. از سال ۱۹۸۳، در سازمان صدا و سیمای آذربایجان تک‌خوانی می‌کند.

وی خواننده ماهر در اپرای سنتی اروپا، اپرای ملی، آهنگ‌های محلی، ترانه‌ها، و موسیقی پاپ تلقی می‌گردد. فلورا کریمی بنیان‌گذار سبک موسیقی آذربایجانی پاپ و کلاسیک به حساب می‌آید. «الزا ابراهیم‌اوا» اپرای «آفت» را مخصوصاً برای اجرای فلورا کریمی ساخت. آوای شگفت‌آور او از صداهای بی‌نظیری در تاریخ بشر محسوب می‌شود، که از اکتاوای ۴ فراتر می‌روند. چیزی قابل توجه این است که صدای او تمامی درجه‌های اکتاوای ۴ (پایین، متوسط، بالا) را پوشش می‌دهد.

آقاخان عبدالله ، موسیقی دان در شیوه موسیقی مقامی نوازنده دف
 آذری روسی شده Ağaxan Minaxan oğlu Abdullayev



متولد 6 فوریه 1950 در باکو آذربایجان / فوت 25 دسامبر 2016
 او دوره متوسطه را در ۱۹۶۸ به پایان برد. در خلال سال‌های ۱۹۶۹-۱۹۷۳ به تحصیل
 در دانشکده موسیقی عاصف زینالی پرداخت.

آذری شده Firəngiz Əlizadə - فرانگیز علی‌زاده



متولد 28 مه 1947 در باکو آذربایجان
 نوازنده پیانو، آهنگساز، مربی موسیقی، استاد دانشگاه، پیانو، و موسیقی‌شناسی است. او
 مدیر جشنواره بین‌المللی جهان موسیقی مقامی است.

آذر حسین رضایی موسیقیدان و آهنگساز و نوازنده ویولن



Azər Hüseyn oğlu Rzayev آذری روسی شده

متولد 15 ژوئیه 1030 در باکو فوت 14 دسامبر 2015 در باکو

او تحصیلات موسیقی خود را در هنرستان آذربایجان در باکو فرا گرفت. او دروس ویولن را نزد اس. اس. برتانیسکی و الکساندر نائوموویچ آمیتون (1911-1969) گذراند و در کلاس آهنگسازی بوریس آیزاکوویچ سیدمن (1908-1981) شرکت کرد. در سال 1953 وی در رشته ویولن و آهنگسازی فارغ التحصیل شد. از آن پس وی به مدت ده سال در یک مدرسه موسیقی و مدیر کنسرت ارکستر هنرستان معلم ویولن بود. وی از سال 1954 عضو انجمن آهنگسازان آذربایجان و از سال 1957 در هیئت مدیره آن بود. در سال 1955 او در یک رقابت بین المللی آهنگسازی در ورشو بود.

در سال 1972 عنوان افتخاری هنرمند ممتاز اتحاد جماهیر شوروی را دریافت کرد. وی از سال 1972 تا 1987 مدیر تئاتر و اپرا و باله آذربایجان بود. وی در سال 1977 به عنوان استاد هنرستان آذربایجان و بعداً رئیس گروه سازهای زهی شد. وی همچنین مدیر هنری انجمن فیلارمونیک بود. در سال 1990 به وی لقب افتخاری هنرمند مردمی اتحاد جماهیر شوروی را دادند. وی عضوی از انجمن آهنگسازان شوروی بود.

در سال 2000 به او نشان احترام و در سال 2002 جایزه هومای اعطا شد. وی در هشتادمین سالگرد تولد خود به دلیل سهم خود در توسعه فرهنگ آذربایجان، دیپلم افتخار آذربایجان را دریافت کرد. در سال 1997 او ارکستر سمفونیک کودکان را تأسیس نویسنده و مجری مجموعه تلویزیونی دنیای موسیقی کرد و سالها رهبر و رهبر هنری و سریال رادیویی بود.



جهانگیر جهانگیری/ آهنگساز

متولد 20 ژوئن 1921 در باکو / فوت 25 مارس 1992 در باکو آذربایجان
روسی آذری شده Cahangir Şirgəşt oğlu Cahangirov

فولاد بلبل / خواننده و آهنگ ساز
آذری شده Polad Bülbüloğlu



متولد 4 فوریه 1945 در باکو

پولاد در مدرسه موسیقی پیانو را آموخت و سپس در آکادمی موسیقی باکو، زیر نظر گارا گارایف، به آهنگسازی پرداخت. وی در سن 17 سالگی چندین آهنگ ساخت که توسط متخصصان اجرا شد و همچنین ترانه هایی برای دوستش مسلم ماگومایف ساخته شد. استعداد آواز فولاد بلبل نیز در سفر با ماگومایف به مسکو کشف شد، جایی که فولاد بلبل آهنگ های خود را به زبان آذربایجانی ضبط کرد.

فولاد بلبل در حرفه خود سبک موسیقی مدرن را با موسیقی ملی آذری ترکیب کرد و جریان موسیقی جدیدی را در اتحاد جماهیر شوروی ایجاد کرد. وی در کل اتحاد جماهیر شوروی گشت و در سراسر جهان به اجرای برنامه پرداخت. در سال 1982، فولاد بلبل هنرمند ملی اتحاد جماهیر شوروی شد. او در برنامه تلویزیونی شوروی و جشنواره آواز سال شرکت کرد و چهار بار برنده جایزه اول شد. ترانه های او، در میان دیگران، توسط مسلمان ماگومایف، جوزف کوبزون و لولوشچنکو اجرا شد.

در سال 1969، فولاد بلبل به عضویت اتحادیه آهنگسازان اتحاد جماهیر شوروی و اتحادیه سینماگران اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی درآمد. او برای بیش از بیست فیلم سینمایی موسیقی ساخت و در چندین نقش اصلی را داشت. از جمله وی با کارگردان روسی ادوارد اسمولنی کار کرد. فولاد بلبل ستاره ای در میدان مجریان مسکو دارد که در سال 2000 افتتاح شد. وی دکترای تاریخ هنر را از آکادمی فرهنگ آذربایجان دریافت کرد و دارای استادی افتخاری در دانشگاه فرهنگ و هنر آذربایجان است. پسر فولاد بلبل، متولد 1975، نوازنده ارکستر سمفونیک چایکوفسکی رادیو مسکو و یک هنرمند شایسته فدراسیون روسیه است.

احمد اسماعیل حاجی آهنگساز (سمفونی)
 Ahmad Jovdat Ismayil oglu Hajiyeu آذری روسی شده
 متولد 18 ژوئن 1917 / فوت 18 ژانویه 2002 در باکو



وی پس از فراگیری آهنگسازی نزد دیمیتری شوستاکوویچ ، در کنسرواتوار باکو تدریس کرد ، وی با سمفونی شماره یک حرکت خود ، ساخته شده در سال 1936 ، نویسنده اولین سمفونی آذربایجان محسوب می شود وی همچنین یک باله ، پنج سمفونی ، سه شعر سمفونیک ، دو کوارتت زهی و قطعات پیانو ساخت



نوریده آتشی آذری شده Nurida Atashi

نوریدا گادیروا آتشی یا نوریدا آتشی متولد 22 آگوست 1965 در اوغوز ، آذربایجان است. او نویسنده پیش از تاریخ آذربایجانی است و از سال 1995 در برلین زندگی می کند نوریدی آتشی از 1982 تا 1985 در باکو در دانشگاه فرهنگ و آموزش اجتماعی تحصیل کرد . وی سپس از سال 1985 تا 1989 در "دانشگاه فرهنگ و هنر" در باکو تحصیل کرد و با مدرک دیپلم به عنوان یک دانشمند فرهنگ فارغ التحصیل شد. در سال 2001 او

در دانشگاه فرهنگ و هنر در مسکو در حرفه ای آموزش و پرورش دکترای بود. وی با انتصاب خود به عنوان یک مورخ واجد شرایط، پس از گذراندن آزمون دولتی در تاریخ در انستیتوی تاریخی آکادمی ملی علوم با مجوز تقدیر، جهت گیری حرفه ای و علمی خود را در تاریخ و باستان شناسی تغییر داد

او اوایل شعر می گفت. وی در سال 1983 برنده جایزه بزرگ برای 850مین سالگرد نظامی گنجوی (1141-1209) و در سال 1985 جایزه اول مسابقه کتابخوانی با آثاری از شاعر شد. جهت گیری آشکار و آزادانه وی با شعرهای فمینیستی و اروتیک و همچنین نظرات انتقادی اجتماعی منجر به ممنوعیت انتشار در جامعه سلسله مراتبی آذربایجان شد. او متون و شعرهایی را با نام مستعار آتشی ("آتشین") منتشر کرد. وضعیت زنان در آذربایجان، جهت گیری مردسالارانه سخت به سمت حاکمیت و قدرت، عدم آزادی فردی و درگیری بر سر قره باغ برای کارهای وی مهم است

او می نویسد، تحقیق و ترجمه می کند. آثار وی به زبانهای آذربایجانی، آلمانی، انگلیسی، فارسی، روسی و ترکی ظاهر شده است. نوریدی آتشی برای کارهای خود بالاترین جایزه رسانه های ادبی در آذربایجان، "قلم زرین" را دریافت کرد. وی تاکنون 18 کتاب منتشر کرده است. چندین شعر وی در گلچین آلمانی زبان "نثر و شعر زمان ما" (منتشر شده توسط کارین فیشر و رلاگ) گنجانده شده است. آثار وی توسط کتابخانه ملی لایپزیگ فهرست بندی شده است. نوریدی آتشی رئیس انستیتوی تحقیقات قفقاز است که در ابتدا تحت عنوان موسسه فرهنگ آذربایجان گنسوی در آلمان فعالیت می کند. وی از سال 2011 عضو انجمن بین المللی نویسندگان است

کار تحقیقاتی

آتشی به عنوان مدیر موسسه تحقیقات قفقاز، از سال 1996 در مورد قفقاز تحقیق کرده است. آتشی سفرهای تحقیقاتی از طریق قفقاز انجام داد، در حفاری ها شرکت کرد، تحقیقات میدانی انجام داد و در موزه ها، بایگانی ها و مجلات کار کرد. بسیاری از دانشمندان قفقاز و اروپا در مورد وجود آمازون های قفقاز تاکنون بدبین بوده اند.

از سال 2011 نوریدی آتشی به عنوان دانشجوی فوق دکترا در انستیتوی باستان شناسی و قوم شناسی آکادمی علوم آذربایجان در مورد تاریخ پیش از تاریخ و اوایل قفقاز جنوبی در اواخر عصر برنز و آهن آهین تحقیق می کند. پایان نامه او پس از دکترا به جایگاه زنان در تاریخ جنگجویان آذربایجان در هزاره دوم تا اول قبل از میلاد می پردازد که براساس یافته های باستان شناسی ارائه شده است. تمرکز وی بر فرهنگ مرکزی در قفقاز جنوبی، سرمایه های فرهنگی قفقاز در موزه های اروپا و تاریخ آلمان باستان شناسی در قفقاز است. از فوریه 2015 تاکنون مدرس و هماهنگ کننده روابط بین الملل در دانشگاه خزر باکو است

=====



رنا افندی

آذری شده Rəna Əffəndi

رنا افندی زاده ۲۶ آوریل ۱۹۷۷ در باکو عکاس و نویسنده اهل آذربایجان است. وی در دانشگاه زبان آذربایجان تحصیل کرد و عکاسی را از ۲۰۰۱ میلادی آغاز کرد اما از ۲۰۰۵ میلادی یک عکاس تمام وقت شد. افندی آثاری در زمینه فاجعه هسته‌ای سال ۱۹۸۶، مردمان تراجنسیتی در استانبول، زندگی روستایی در خینالیق، جنگ اوستیای جنوبی ۲۰۰۸ و زندگی جوانان در تهران، روسیه، قاهره و افغانستان خلق کرده‌است. آثار او در اینترنت‌نشال هرال د تربیون، نیوزویک، فایننشیل تایمز، تایم، نشنال جئوگرافیک، ماری کلر، لوموند و گ منتشر شده‌است. افندی در ۲۰۱۱ میلادی برنده جایزه پرنس کلاوس شد.

اوقتای آغایف



Oqtay Ağayev

تولد: نوامبر ۱۹۳۴، باکو - فوت: ۱۳ نوامبر ۲۰۰۶) از خوانندگان اهل آذربایجان بود وی در سال ۱۹۵۳ وارد مدرسه موسیقی آصف زینالی شد. در سال ۱۹۵۶ تکخوان ارکستر استرادی آذربایجان به رهبری رنوف حاجیف شد



جعفر جبارلی

آذری شده Cəfər Cabbarlı

تولد ۲۰ مارس سال ۱۸۹۹ شهرستان خیزی آذربایجان - مرگ ۳۱ دسامبر سال ۱۹۳۴
 باکو، آذربایجان نمایشنامه‌نویس، شاعر، فیلم‌نامه‌نویس، مترجم، خبرنگار، بازیگر و خادم
 هنر افتخاری آذربایجان (سال ۱۹۳۲) می‌باشد

در ابتدا، جعفر جبارلی برای یادگیری علوم دینی نزد ملای محله خود می‌رود و شروع به
 آموزش دینی و خواندن قرآن از وی می‌نماید. در این دوره که، وی هنوز بچه‌ای ۶-۷
 ساله بود، در کنار آموزش در امور مادرش هم به وی برای توزیع نان‌هایی را که، مادرش
 می‌پزد، به فروشگاه‌ها کمک می‌نماید؛ ولی پس از آنکه می‌بیند با این آموزش‌ها نمی‌تواند
 در زندگی پیشرفت کند، آن را نیمه تمام گذاشته و در سال ۱۹۰۵، وی در «مدرسه هفتم
 مسلمان و روس» به کلاس یکم پذیرفته می‌شود.

مدرس‌ان و نویسندگان برجسته وقت آذربایجانی همچون «سلیمان سانی آخوندف»، «عبدالله
 شائق»، «رحیم بیگ شیخ‌لینسکی»، «علی محمد مصطفی‌اف» از جمله اولین معلمان جعفر
 جبارلی بودند که، در پیدایش تمایل به ادبیات و نویسندگی در وجود وی نقش بسزایی ایفا
 نمودند

وی تحصیلات اولیه خود را در این مدرسه در سال ۱۹۰۸ پشت سر گذاشت و مدتی بعد
 در «سومین دبیرستان عالی» در باکو به تحصیل علم استمرار داد. در ۲ آوریل سال
 ۱۹۱۵، با فارغ‌التحصیل شدن در این دبیرستان، به رشته الکترومکانیک «مکتب
 پلیتکنیک باکو» قبول شد

در ۶ مه سال ۱۹۲۰، وی تحصیلات خود را در «مکتب پلیتکنیک باکو» به پایان رسانیده و وارد رشته پزشکی «دانشگاه دولتی آذربایجان» شد؛ ولی به خاطر عدم تمایل به این رشته، با درخواست خود از دانشگاه خارج و وارد رشته تاریخ دانشکده خاورشناسی شد. از ماه سپتامبر سال ۱۹۲۳ برای آشنایی هرچه نزدیک‌تر با صحنه و تاریخ تئاتر شروع به حضور در سخنرانی‌هایی در «تئاتر ترک باکو» نمود.

جعفر جبارلی در سن ۳۵ سالگی بر اثر سکتۀ قلبی چشم به این دنیا فرو بسته و در پارک مفاخر باکو تشییع گردید. یک استودیو فیلم‌سازی (آذرفیلم)، یک خیابان و یک ایستگاه مترو در باکو وامدار اسم این هنرمند آذربایجانی می‌باشد. در ۲۲ مه سال ۱۹۸۵، موزه یادبود جعفر جبارلی در خانه‌ای که، وی زندگی می‌نموده‌است، راه‌اندازی شد ادبیات، تئاتر و فیلم

جعفر جبارلی در دوران نوجوانی خود، شروع به نوشتن شعر نمود که، اشعار اولیه از آنها در روزنامه آذری‌زبان چاپ وقت باکو به نام «حقیقت افکار» در طول سال ۱۹۱۱ به انتشار می‌رسیده‌است. وی در سال‌های متعاقب بیش از بیست نمایش‌نامه، از جمله اشعار، مقالات، داستان‌های کوچک نوشت.

آثار وی تحت تأثیر تبلیغات شهرت کومونیستی سال‌های ۱۹۲۰ قرار گرفته و موضوعات مقتضی مانند مساوات، کار و زحمت‌کشی، آموزش و پرورش، جهان‌بینی، آزادی زنان، تغییرات فرهنگی و غیره ... را تجلیل کرد.

وی هملت نمایش‌نامه تراژیک اثر ویلیام شکسپیر را در سال ۱۹۲۵ از زبان انگلیسی به ترکی آذربایجانی ترجمه نموده و یک سال بعد آن را تئاتر درام ملی آکادمی دولت آذربایجان به نمایش درآورده‌است

جعفر جبارلی بنیان‌گذار زمینه فیلم‌نامه‌نویسی در آذربایجان به‌شمار می‌رود. بر پایه انگیزه‌های دو نمایش‌نامه‌های وی به‌نام‌های «سویل» و «آلماز» که هر دو در سال ۱۹۲۸ به تحریر درآمده‌بودند، به ترتیب در سال‌های ۱۹۲۹ و ۱۹۳۶ فیلم‌هایی ساخته شدند. سوزه هر دو فیلم بر موضوعاتی نقش زنان در جامعه، ظلم و فشار، مبارزه و در نهایت پیروزی بر روی سنت‌های فرسوده و استوار بر پدرسالاری متمرکز شده‌است.



میکائیل مشفق

آذری شده Mikayıl Müşfiq

میکائیل مشفق شاعر ترک زبان آذربایجانی در سال ۱۹۰۸ میلادی در باکو متولد شد. در سال ۱۹۳۱ از گروه زبان و ادبیات دانشگاه باکو فارغ التحصیل شده و کار حرفه‌ای خود را به عنوان معلم مدرسه آغاز کرد

اولین شعر او بیرگون (یک روز) در روزنامه فهله در سال ۱۹۲۶ منتشر شد. همراه با صمد وورغون و رسول رضا به یکی از بنیانگذاران سبک جدید شعر در آذربایجان تبدیل شد. او از مشوقان تبدیل خط عربی به خط لاتین بود که در سال ۱۹۲۷ اجرا شد. مقاومت او در مقابل قانون ممنوعیت تار آذربایجانی که در سال ۱۹۳۰ از طرف استالین اعمال شد با شعر بخوان تار، بخوان تار موجب دشمنی حکومت با او شد که در نهایت به دستگیری او به عنوان میهن پرست متعصب و شاعر بورژوا در سال ۱۹۳۷ انجامید که بدنبال آن در سال ۱۹۳۹ به جرم خیانت به کشور و دشمنی با حکومت در زندانی در باکو اعدام شد و جسدش را در خزر سر به نیست کردند



ایوب عباسی

روسی آنری شده Eyyub Abbasov
متولد سال 1905 و وفات در سال 1957
زندگی

ایوب عباسی در یک خانواده دهقانی متولد شد و در ابتدا کارگر مزرعه بود. وی در سال 1932 از انستیتوی آموزشی باکو فارغ التحصیل شد و در همان سال ضمن انتشار کار در روزنامه های مختلف، نخستین انتشارات خود را آغاز کرد. وی شعرهای کشتی زیر پرچم سرخ (1953) را که به کمک های شوروی در هند اختصاص داده شده است و یک کلمه از حقیقت (1953) را نوشت که در مورد سواستفاده های فعال اجتماعی برزیلی الیزا برانکو است. رمان او زنگزور (2 جلد، 57/1956) شرح مبارزات آذربایجانی ها و ارمنی ها برای اتحاد جماهیر شوروی است. او همچنین اشعار و نمایشنامه، برای کودکان نوشت.



چنگیز عبداللهی

Çingiz Akif oğlu Abdullayev آنری روسی شده

متولد 7 آوریل 1959 در باکو

نویسنده رمان های کارآگاهی

در سال ۱۹۸۵، چنگیز عبداللهی اولین رمان خود را نوشت؛ ولی به خاطر کشف اسرار ناروا در رمان، انتشار آن ممنوع شد. با این وجود، تا سال ۱۹۸۸ از اینکه شرایط سانسور در شوروی سابق تسهیل گردید، این رمان به انتشار رسید

معروفیت

وی بیشتر به رمان های کارآگاهی اش که، در سرتاسر شوروی اسبق محبوبیت داشت و هنوز هم نه تنها در کشورهای مستقل همسو، بلکه در سراسر جهان توجه خوانندگان را به خود جذب می کند، شهرت دارد.

رمان های چنگیز عبداللهی بیشتر از سایر نویسندگان اهل آذربایجان منتشر شده است. کتاب های او که، بیش از ۲۰ میلیون نسخه به فروش رسیده است، بیشتر حاوی رمان های پلیسی و داستان های کوتاه نوشته شده به زبان روسی می باشد. وی بیش از ۸۶ اثر، شامل رمان ها و داستان های کوتاهی نوشته است، که به ۱۷ زبان جهان در ۲۳ کشور از جمله کشورهای عضو اتحاد جماهیر شوروی سابق، فرانسه، اسرائیل، سوئد، نروژ، ترکیه، بلغارستان و غیره... ترجمه و چاپ شده است. رمان های کارآگاهی او که در فهرست صندوق طلایی ادبیات پلیسی جهانی ثبت شده اند، عبارتند از: «فرشتگان آبی رنگ»، «قانون تبهکاران»، «بودن مقدس بهتر است»، «سایه هرود» و «سه رنگ خون».

چنگیز عبداللهی

به جای اینکه از طریق سخنرانی در آذربایجان پول کسب کند، ترجیح می دهد، در آمدی را که می تواند اینجا به دست بیاورد، به آوارگان جنگ قرمباغ اهداء کند. وی همچنین در سال ۲۰۱۲، کمپین «توقف خشونت های مردان علیه زنان» را کلید زد

نشان‌ها و جوایز

نشان ستاره سرخ شوروی

نشان پرچم سرخ کار شوروی

نشان پرچم سرخ شوروی

(نام افتخاری «نویسنده مردم آذربایجان» (۱۲ ژوئیه سال ۲۰۰۵)

نشان «شهرت» آذربایجان (۷ آوریل سال ۲۰۰۹)



آنار رسول رضایی

ترکی روسی شده Anar Rəsul oğlu Rzayev

متولد ۱۴ مارس ۱۹۴۸

نویسنده، سراینده، مترجم و فیلم‌نامه‌نویس اهل آذربایجان و ساکنان اتحادیه نویسندگان آذربایجان می‌باشد.

آنار در ۱۴ مارس سال ۱۹۳۸ در باکو چشم به دنیا گشود. با آنکه در گذشته آنار به نگارش فیلم‌نامه‌ها پرداخته و در یک فیلم نیز ایفای نقش نموده، و لیکن عمدتاً به عنوان رمان‌نویس و نویسنده داستان‌های کوتاه آوازه دارد. پدرش رسول رضا و مادرش نگار رفیع‌بیگی نیز از نویسندگان بنام آذربایجانی هستند. پس از تکمیل تحصیل خود در مدرسه ده ساله موسیقی در باکو، وارد دانشکده فقه‌اللغه دانشگاه دولتی باکو گردید. بعد در رشته‌های فیلم‌نامه‌نویسی و فیلمسازی در مسکو به ادامه تحصیل پرداخت.

خلاقیت

آنار در دهه ۱۹۶۰ شروع به نویسندگی نمود. آثار وی حاوی «در حسرت عید»، «باران بند آمد»، «بندر سفید»، «آدم یک آدم»، «طبقه ششم ساختمان پنج طبقه» که بعد با الهام از انگیزه‌های آن فیلم ساخته شده، «مجال»، «به خاطر شما آمده‌ام»، «بدون شما»، «روزهای تابستانی شهر»، «اتاق هتل»، «من، تو، او و تلفن» و غیره... می‌باشد.

فیلمنامه‌هایی که وی برای ساخت فیلم‌های متنوعی نوشته‌است، «دریا، آتش و آسمان»، «روز گذشت» را شامل می‌شود. آثار فیلم‌نامه‌نویس و تهیه‌کننده فیلم «عمر عزیز» نیز بوده‌است

جوایز

جوایز مختلفی به آثار او ارزنده‌اش اهدا گردیده، که از اینها قرار است

خادم هنر افتخاری آذربایجان جایزه آذربایجان شاعر مردم آذربایجان
نشان شهرت و نشان شرف



سلیمان آخوندی

روسی ترکی شده Süleyman Sani Axundov

(زاده 3 اکتبر 1875 در شوشی، درگذشته 29 مارس 1939 در باکو) نماینده نویسنده، روزنامه نگار، نویسنده، نویسنده کتاب و مربی آذری بود.

او در 3 اکتبر 1875 در شوشا متولد شد. وی در کودکی پدر خود را از دست داد و نزد عمویش بزرگ شد. پس از تحصیل در کالج تربیت معلم گوری از سال 1885 تا 1894، معلم شد و خود را وقف آموزش و روزنامه نگاری کرد.

سلیمان آخوندی در سال 1906 به باکو دعوت شد و در اولین کنگره معلمان آذربایجان شرکت کرد. وی از 1920 تا 1921 به عنوان رئیس اداره آموزش و پرورش استان قره باغ و از سال 1922 تا 1930 به عنوان مدیر در باکو کار می‌کرد. در سال 1922 به عنوان اولین رئیس اتحادیه شعرای آذربایجان انتخاب شد. در سال 1932 به دلیل فعالیتهای ادبی و آموزشی عنوان قهرمان کار به وی اعطا شد

وی از سال 1921 تا 1930 عضو شورای شهر باکو ، کاندیدای کمیته اجرایی باکو و عضو کمیته اجرایی مرکزی آذربایجان بود. او نویسنده کتاب درسی سال دوم است . سلیمان آخوندی در 29 مارس 1939 در 63 سالگی درگذشت

خلافت

اولین کار ادبی او کمدی حریص بود . او در این کمدی سعی کرد عاداتها و سنتهای منسوخ شده را به سخره بگیرد ، و این امر را نشان دهد

کمدی های وی در خلیج دبیدات ، اتحادیه ترکیه ، که در سال 1907 نوشت ، به عنوان موضوعات سیاسی و اجتماعی در تئاتر آذربایجان ارزیابی شد. او نویسنده نمایشنامه های ، از تاریکی به نور ، شاخسمن و گلپری ، سعادت با سخت کوشی ، ملا ناصرالدین در باکو ، عشق و انتقام و دیگران است



اکرم نجف علیسی

روسی شده Ökrəm Nəcəf oğlu Naibov (Əylisli)

زاده ۱۲ ژانویه ۱۹۳۷ یک نویسنده اهل آذربایجان است که بسیار محبوب بود اما در سال ۲۰۱۲ و پس از انتشار داستان «رویاهاى سنگى» و انتقاد از آذری‌ها به دلیل کشتار دسته‌جمعی ارمنیان در سومقاییب و باکو مورد انتقاد شدید حکومت قرار گرفت. وی در رمان خود تصویری از زندگی ارمنیان و آذری‌های قریباغ را به تصویر کشیده‌است.



نریمان کربلایی نجف

آنری روسی شده Nəriman Kərbəlayi Nəcəf oğlu Nərimanov

نریمان کربلایی نجف (۲ آوریل ۱۸۷۰ در تفلیس – ۱۹ مارس ۱۹۲۵ در مسکو) نویسنده آذربایجانی، انقلابی بلشویک، روزنامه‌نگار، سیاستمدار و دولتمرد بود. در سال ۱۹۲۰ نریمانی رهبری دولت آذربایجان در ترکیب اتحاد جماهیر شوروی را به عهده گرفت و جانشین میرزا داود حسینی رئیس کمیته موقت انقلابی شد (۱۶ ماه مه سال ۱۹۲۰–۱۹ ماه مه سال ۱۹۲۱)، سپس او مدتی رئیس شورای کمیسرهای خلق (۱۹۲۱–۱۹۲۲) بود. در سال ۱۹۲۲، او به عنوان رئیس شورای اتحاد جماهیر شوروی ماوراء قفقاز انتخاب شد. او در نخستین جلسه کمیته اجرایی مرکزی اتحاد جماهیر شوروی در ۳۰ دسامبر ۱۹۲۲ یکی از چهار رئیس جلسه بود. نریمانی از آوریل ۱۹۲۳ تا آخر عمر عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه بود.

نریمان کربلایی در ۱۹ مارس سال ۱۹۲۵ به دنبال حمله قلبی درگذشت و در میدان سرخ مسکو دفن شد.

نریمان کربلایی همچنین دبیر باشگاه همت در باکو بود که در اوایل ۱۲۸۳ توسط گروهی از مهاجران ایرانی به منظور تشکیل دهی صد هزار کارگر ایرانی در باکو تأسیس شده بود و هسته مرکزی حزب اجتماعیون عامیون را تشکیل می‌داد. منطقه‌ای بزرگ در شهر باکو، دانشگاه علوم پزشکی و ایستگاه‌های مترو به یادبود او نام‌گذاری شده‌اند. در منطقه لنکران یک شهر به نریمان‌آباد به افتخار او وجود دارد. شهرستان‌های دیگری به نام وی در روسیه و بلاروس است

آثار ادبی

نریمان کربلایی تعداد زیادی نمایشنامه، داستان و رمان مانند بهادر و سونا (۱۸۹۶) را نوشت. او همچنین نویسنده کتاب‌های سه‌گانه تاریخی نادر شاه (۱۸۹۹) است.



عباس قدسی

آذری روسی شده Abbasqulu ağa Bakıxanov Qüdsi

شاعر، نویسنده، تاریخ‌نگار، خبرنگار، زبان‌شناس و فیلسوف اهل آذربایجان بود، که ۲۱ ژوئن سال ۱۷۹۴ در روستای امیرجان خانات باکو به دنیا آمده بود. او که از مهم‌ترین روشنفکران قرن ۱۹ آذربایجانی محسوب می‌شود، با اثر «گلستان ایرم» خود بنیان تاریخ‌نگاری را در این کشور گذاشت.

وی اشعاری نیز به زبان‌های فارسی و عربی سروده‌است. او همچنین یکی از بنیان‌گذاران محفلی ادبی- علمی موسوم به «گلستان» در قوبا (۱۸۳۵) بوده‌است. در دهه ۱۸۲۰ که در ارتش روسیه تزاری سربازی می‌کرد، در فرایند امضای عهدنامه‌های گلستان و ترکمنچای به عنوان مترجم حضور یافت.

عباس قدسی در ۲۱ ژوئن سال ۱۷۹۴ در خانواده‌ای ثروتمند در ده امیرجان باکو چشم به دنیا گشود. پدرش «محمد میرزا خان دوم» نماینده سلسله خانات باکو و مادرش خانم «سفیا» که به دین اسلام گراییده بود، اهل کشور گرجستان بود. عباس تا ۸ سالگی در باکو بزرگ شد؛ و لیکن در سال ۱۸۰۲، پس از آنکه پدرش مبارزه بر سر رسیدن به قدرت را به پسر عمیش «حسین‌قلی خان» باخت، وادار شد با خانواده اش، به روستای امسار قوبا که، روزگاری فتحعلی شاه به او اهدا کرده بود، منتقل گردد. عباس‌قلی آقا تا سال ۱۸۱۹ در این روستا به سر برده و به تحصیلات خود ادامه داد. آنجا به زبان‌های فارسی و عربی نیز تسلط پیدا کرد و آثار زیادی به این زبان‌ها مطالعه نمود. همزمان با یادگیری زبان‌های شرقی، در تلاش بود ادبیات، الهیات و فلسفه را نیز در سطح بالا یاد بگیرد.

در سال ۱۸۱۹، با دعوت الکسی یرمولوف، ژنرال ارتش شاهنشاهی روسیه در قفقاز راه تفلیس را در پیش گرفته و به عنوان مترجم زبان‌های شرقی در «اداره کل نظامی قفقاز» گماشته شد. وی در تفلیس با چهره‌های ادبی زیادی از کشورهای مختلفی آشنا شد. عباس قدسی در سال ۱۸۴۷ هنگام مسافرت از مکه به مدینه در جایی موسوم به «وادی فاطمه» بر آثار ابتلا به وبا زندگی را بدرود گفت و در آنجا به خاک سپرده شد.

خلاقیت ادبی

خلاقیت عباس قدسی از آثار ادبی و علمی رنگارنگی سرشار می‌باشد. از آثار ادبی اش می‌توان داستان‌های «ریاض القدس» و «میشکاة الانوار» و قصاید، غزل‌ها، رباعی‌ها، مثنوی‌ها، قصه‌های منظوم، حکایت‌ها و غیره... را برشمرد.

داستان‌ها

داستانهای «معراج خیال» و «مجلس فرنگ» که، وی هنگام اقامت در ورشو به سبک خوزندگی‌نامه به فارسی نوشته‌است، از اهمیت خاصی برخوردارند. این داستان‌ها از نظر سازه ادبی، بکارگیری لطافت‌های زبان و روش نوشتاری شباهت‌های زیادی با «شکایت‌نامه» هایی دارند، که در ابدیات سنتی خاورزمین بسیار متداول می‌باشند.

آثار علمی

عباس قدسی یکی از علمای بزرگ در تاریخ آذربایجان به حساب می‌آید. وی با تحریر آثار علمی چون «قانون قدسی»، «اسرار ملکوت»، «تهذیب الاخلاق»، «عین المیزان» و «گلستان ایرم» آوازه‌ بسزایی پیدا کرده‌است.

محتوی اثر «قانون قدسی» که وی در سال ۱۸۲۸ به نگارش درآورده و اولین اثر علمی اش تلقی می‌گردد، در خصوص دستور زبان فارسی است.

مرگ

در سال ۱۸۴۵، برای انجام مناسک حج رهسپار مکه شد. هنگام مسافرت به مکه شاه قاجار وی را به حضور پذیرفت و به او نشان افتخار شیر و خورشید اهدا نمود. عباس قدسی بعداً به شهرهای اصفهان، یزد، شیراز و کرمانشاه سفر کرد. در قسطنطنیه عباس قدسی با سلطان عثمانی که، علاقه خاصی به آثار وی، به ویژه به «اسرار ملکوت» داشت، دیدار و نسخه‌ای از این اثر به وی اعطاء کرد. بعد از اینجا او راهی مکه و مدینه گشت. در راه خود از مکه به مدینه، مبتلا به وبا شد و در ده کوچک «وادی فاطمه» در حجاز دار فانی را وداع گفت.

جوایز

نشان درجه دوم «آنای مقدس» (۱۸۲۸) نشان درجه چهارم «ولادیمیر مقدس» (۱۸۲۸) نشان «آنای مقدس» دوم با تاج امپراتور (۱۸۲۹) نشان درجه سوم «استانیسلاو مقدس» نشان افتخار شیر و خورشید آراسته به الماس و الماس درخشان



محمد اسدبی

آذری شده Məhəmməd Əsəd bəy

اسد بی (لو لو نصیم باوم) متولد 20 اکتبر 1905 در باکو ، امپراتوری روسیه ؛ † 27 اوت 1942 در پوزیتانو ، ایتالیا (نویسنده آلمانی زبان روسی تبار بود. وی همچنین آثار خود را با نامهای مستعار ، محمد منتشر کرد

زندگی

اسد بی در سال 1905 در باکو به عنوان تنها فرزند صنعتگر ثروتمند نفتی گرجستانی-یهودی ، آبراهام نصیمباوم و برتا اسلوتسکی ، روس-یهودی متولد شد. در سال 1911 مادر خودکشی کرد. از آن به بعد یک پرستار بچه آلمانی ، آلیس شولت ، مراقب کودک بود. لو نصیمباوم تا سال 1918 با وقفه در مدرسه دستور زبان باکو تحصیل کرد . در جریان تلاش های استقلال طلبانه کشور های قفقاز و درگیری های قومی ناشی از آن ، قیام ها و شورش ها در باکو آغاز شد. با وقوع انقلاب اکتبر و نزدیک شدن بلشویک ها ، پدر در سال 1918 تصمیم گرفت که از آن طرف دریای خزر فرار کند . وقتی اوضاع به طور موقت آرام شد ، خانواده برای آخرین بار به خانه بازگشتند. اما با تسخیر بلشویک در باکو در سال 1920 ، لو 15 ساله بدون پدر به مستعمره آلمان در هلندورف گریخت . از آنجا از طریق تفلیس و باتومی به استانبول نقل مکان کرد . پس از توقف های کوتاه در پاریس و رم ، در همان سال به برلین رسید ، و در آنجا دوباره با پدرش ملاقات کرد. خانواده در برلین-ویلمرزدورف اقامت گزیدند

در آگوست 1922 لو لو نصیمباوم به اسلام گروید ، از این پس خود را اسد بی نامید و بیشتر درگیر جامعه اسلامی برلین شد. در ترم زمستان سال 1922 در دانشگاه فریدریش-ویلهلمز در رشته های تاریخ ترکی ، عربی و اسلامی ثبت نام کرد. وی به دلیل علاقه به هنر و ادبیات ، ارتباط نزدیکی با صحنه ادبیات و روزنامه نگاران برلین داشت و در آنجا با الس لاسکر-شولر ، ولادیمیر نابوکوف و بوریس لئونیدویچ پاسترناک دیدار کرد . او به عنوان روزنامه نگار در روزنامه های مختلف آلمان کار می کرد .

فرید حافظ دانشمند سیاسی اتریشی، جهت گیری پان اسلامیتی تفکر اسد بی را در مقاله ای توصیف می کند. اولین کتاب اسد بی در سال 1929، رمان زندگینامه روغن و خون در مشرق زمین (چاپ جدید 2008) منتشر شد. اولین موفقیت او به شش زبان ترجمه شده است. به دنبال آن دو کتاب دیگر در مورد قفقاز به چاپ رسید که قطعاً انتشار آن نویسنده را به یکی از شناخته شده ترین کارشناسان مشرق زمین در دوران جمهوری ویمار تبدیل کرده است.

در همان زمان، اسد بی شروع به انتشار برخی از آثار منتقد اتحاد جماهیر شوروی کرد، از جمله زندگی نامه استالین (که ممکن است در جوانی با او ملاقات کرده باشد) و کتابی در مورد سرویس مخفی شوروی. وی در این مدت چند سخنرانی ضد کمونیستی نیز داشت. در سال 1932 با اریکا لوواندال، دختر تولید کننده یهودی تبار ازدواج کرد و وی را به سفری گسترده به آمریکا برد.

در همان سال وی زندگی نامه ای از حضرت محمد (ص) را با کپنهاور در برلین منتشر کرد که امروزه نیز به عنوان یک اثر استاندارد در نظر گرفته می شود. وقتی ناسیونال سوسیالیست ها به قدرت رسیدند ریشه های یهودی بیگ در حال حاضر شناخته نشده باقی مانده بود، نگرش او نسبت به کمونیسم کار دیگری انجام داد، به طوری که وی در حدود سال 1934 به عضویت پیوست و توانست به همراه هانس هاینز اوورز و ولفگانگ فون وایسل به انتشار در برلین ادامه دهد. در سال 1936 اسد بی برای همیشه آلمان را ترک کرد و به همراه همسرش به وین رفت. زن وی در سال 1935 با یکی از نزدیکترین دوستان اسد بی، نویسنده رنه فولپ میلر، رابطه برقرار کرده بود. این ازدواج به طلاق ختم شد، جدایی بسیار سخت به اسد بی ضربه زد و او مجبور شد به دنبال درمان پزشکی باشد. دوستان او را ترغیب کردند که به صحرای لیبی پرواز کند.

انتشار اسد بی در آلمان در سال 1936 ممنوع شد. در همان سال رمان علی و نینو در وین منتشر شد. نویسنده این داستان عاشقانه بین یک آنری مسلمان و یک مسیحی گرجی خود را قربان سعید نامیده است. اسد بیک نام این نام مستعار را با کمک بارونس اتریشی، که او نیز به دین اسلام گروید، استفاده کرد تا بتواند به انتشار رمان های خود در آلمان ادامه دهد. علی و نینو در آلمان و اتریش به موفقیت بزرگی دست یافت و هنوز هم شناخته شده ترین و موفق ترین کتاب اسد بی است (چاپ جدید در سال 2000 توسط اولشتاین، 2002 توسط لیست).

رمان بعد "دختری از شاخ ظلایی" نیز در آلمان در سال 1938 خوب فروخته شد. به دلیل مأموریت کاری در ایتالیا (احتمالاً برای نوشتن زندگی نامه موسولینی) اسد بیک در سال 1938 از طریق سوئیس به رم، میلان، ونیز و فلورانس سفر کرد. درد شدید پا همراه این سفر بود. در پوزیتانو، جنوب ایتالیا، سرانجام یک پزشک بیماری را رینودا تشخیص داد. درد شدید او را مجبور به خوابیدن کرد، او به مقدار زیادی مورفین نیاز داشت. در این شرایط، نوشتن به طور فزاینده ای برای او دشوار شد، فقط دایه سابق او

آلیس شولته با او بود و از او مراقبت می کرد. آخرین اثر اسد بی ، رمان «مردی که هیچ چیز از عشق را نمی فهمید» از نظر زندگینامه ای ، که در زمان بیماری با شدت کمتری نوشت ، هنوز منتشر نشده است

روزنامه نگار آمریکایی تام ریس در مورد زندگی لو نویسیمباوم (اسد بی) قربان سعید به تفصیل تحقیق کرده و زندگی نامه مستشرق را در نیویورک و لندن در سال 2005 منتشر کرده است . در سال 2008 در ترجمه جوتا برتهاور تحت عنوان شرق شناس در آلمان منتشر شد

عنوانها از اسد بی / آثار

Deutsche Allgemeine Zeitung، 25 1928 در: شش شهر زیرزمینی: کاوش های جدید در فلسطین ژوئیه 1928

، اشتوتگارت DVA 1929 . روغن و خون در مشرق زمین

انتشارات آلمان و سوئیس ، برلین 1930 . دوازده راز در قفقاز

باشگاه کتاب آلمانی ، برلین 1931 . کوه ها ، مردمان و تاریخ آن قفقاز

کپنهاور ، برلین 1931 . استالین

کپنهاور ، برلین 1932 . روسیه سفید

کپنهاور ، برلین 1932 . بیوگرافی محمد

اتوفن ، برلین 1932 . توطئه علیه جهان GPU

اتوفن ، برلین 1933 . روسیه در یک دوراهی

اتوفن ، برلین 1933 . مبارزه برای قدرت . طلای مایع

؛ هیچ نسخه Emilio Castellani ، میلان 1935 . (ترجمه ایتالیایی توسط Treves . لنین (آلمانی وجود ندارد)

هول ، برلین 1935 . نیکلاس دوم شکوه و سقوط آخرین تزار

رهگذر ، وین 1936 . ژنرال ، امپراطور ، مصلح . رضا شاه

انحطاط و ظهور جهان اسلام از عبدالحمید تا . الله بزرگ است : **ولفگانگ فون وایسل** با

رهگذر ، لایپزیگ 1936 . ابن سعود

همانطور که قربان گفت

، وین EP Tal 1937 . علی و نینو

زینن ، وین 1938 . دختری از شاخ طلایی

یوسف وزیر چمن زمینی



آذری شده Yusif Vəzir Çəmənzəminli

متولد ۱۸۸۷ در شوشی - درگذشت ۱۹۴۳ در نیژنی نووگورود) سیاستمدار و نویسنده معاصر آذربایجانی به شمار می‌رود.

زندگی

یوسف وزیر به سال ۱۸۸۷ در شهر شوشی زاده شد، پدر وی به موسیقی و ادبیات فارسی آشنا بود و اولین آموزگار یوسف در دوران کودکی بود که با توجه به علاقه وی به ادبیات، اشعار محمد فضولی، سعدی و حافظ را از پدرش آموخت. پس از طی تحصیلات مقدماتی در زادگاهش شوشی، راهسپار باکو شد و پس از اتمام تحصیلات خود در مکتبی در شهر باکو عازم دانشگاه کیف شد و در رشته حقوق تحصیل خود را شروع کرد. یوسف وزیر در تمام عمر خود رُمان‌ها، داستان‌های کوتاه، مقالات متعددی نوشته‌است. مقاله طنز "هدرن و بدمرن" نشریه ملانصرالدین را در سال ۱۹۰۷، مقاله "میر یوسف وزیروف" را نیز در همان مجله در شرح حال خود چاپ کرده‌بود، داستان‌ها و حکایات "ایکی حکایه ۱۹۱۱"، "ملک محمد ۱۹۱۱"، "دیوانه ۱۹۱۲"، "قانلی گوزیاشلاری ۱۹۱۳"، "حیات صحیفه‌لری ۱۹۱۳"، "آق ساققال ۱۹۱۳"، "جنتین قبضی ۱۹۱۳"، "آروا دلاریمیزین حالی ۱۹۱۳" را به صورت کتاب منتشر کرده‌بود. رُمان‌های "قان ایچینده" و "قیزلار بولاغی" از جمله آثار وی در زمینه رُمان‌نویسی می‌باشد. یوسف وزیر اشعاری نیز به زبان روسی سروده‌بود و به ادبیات کلاسیک روسی واقف بود. وی در سال ۱۹۴۳ در اردوگاه گولاگ نزدیکی نیژنی نووگورود به قتل رسید.



رستم محمد ابراهیمی

آذری روسی شده Rustam Mamed Ibrahimbekow

زاده ۵ فوریه ۱۹۳۹ در باکو) هنرمند فعال در زمینه نمایش‌نامه‌نویسی، مدیر فیلم‌برداریی، کارگردانی و فیلم‌نامه‌نویسی می‌باشد

شرح حال

مادرش فاطمه مشهدی بیگی و پدرش محمد ابراهیمی بود، پدر رستم از اساتید دانشگاه در زمینه تاریخ هنر و اصالتاً اهل شاماخی بود. وی برادر کوچک مقصود ابراهیم بیگی (نویسنده) است. وی تحصیلات اولیه عالییه خود را در رشته نفت و شیمی از آکادمی نفت آذربایجان به پایان رسانید. سپس برای تحصیل در رشته کارگردانی در موسسه سینمایی گراسیموف عازم مسکو شد. او نمایش‌نامه، فیلم‌نامه و بیش از ۴۰ فیلم و اسکرپت‌های تلویزیونی را نوشته و کارگردانی کرده، که اکثریت آنان به صورت فیلم تلویزیونی ساخته شده‌اند. او سال ۱۹۷۰ میلادی در ساخت فیلم و کارگردانی با نیکیتا میخالکوف همکاری می‌کند. فیلم شرق و غرب با همکاری سرگئی پاراجانف به کارگردانی رگیز وارگینز، نامزد جایزه اسکار در سال (۱۹۹۹) شده‌بود

اودر سال ۱۹۸۷، یکی از اعضای هیئت داوران در ۱۵مین جشنواره بین‌المللی فیلم مسکو بود. رستم محمد ابراهیمی علاوه بر فیلم‌نامه‌نویسی یک نویسنده نیز شناخته می‌شود. چندین آثار وی در روسیه، و خارج نیز منتشر شده‌است. وی در سال ۲۰۰۱ یک مرکز فرهنگی در باکو در زمینه تئاتر و نمایش‌نامه‌نویسی به زبان‌های ترکی آذربایجانی و روسی تأسیس کرد. و در سال ۱۹۹۹ "نشان شهرت" را از آذربایجان دریافت کرد.

او دبیر اتحادیه فیلمسازان روسی، عضو آکادمی فیلم اروپا و آکادمی علوم و هنرهای تصاویر متحرک می‌باشد. در حال حاضر علاوه بر سکونت در باکو و مسکو در سنتا مونیکی کالیفرنیا زندگی می‌کند

فیلم‌های شناخته شده

رستم محمد ابراهیمی، فیلم‌نامه و نمایش‌نامه‌های زیادی نوشته و فیلم‌های زیادی را کارگردانی کرده‌است، برخی از آثار مشهور وی در زمینه کارگردانی و فیلم‌نامه‌نویسی عبارتند از :

خورشید سفید از کویر ۱۹۷۰

بازجویی ۱۹۷۹

گارد من، طلسم من ۱۹۸۶

جایزه اسکار بهترین فیلم غیر انگلیسی‌زبان ← (۱۹۹۴) سوخته با خورشید

گران‌قیمت‌ترین فیلم اروپا ← آرایشگر سیبری ۱۹۹۷

نامزد جایزه اسکار ← شرق و غرب ۱۹۹۹

پل‌های شکسته ۲۰۰۴

خانه به دوش ۲۰۰۵/۰۷

سلمان ممتاز (سلمان محمد امین عسگری)

آنری شده Salman Mümtaz (azərbay. Salman Məmmədəmin oğlu Əsgərov)



(متولد 20 مه 1884 در شکی ؛ فوت 6 سپتامبر 1941 در اورجول) نام مستعار ، نام واقعی آسگرو و شاعر ادبیات آذربایجان بود زندگی

سلمان ممتاز در عشق آباد تحصیل می کرد و نه تنها به زبان آذربایجانی بلکه به فارسی ، عربی ، روسی ، ترکی و اردو نیز صحبت می کرد . وی از 1929 تا 1932 به عنوان دانشمند در انستیتوی ادبیات آکادمی علوم اتحاد جماهیر شوروی سابق کار کرد .

در 8 اکتبر 1937 ، وی در جریان ترور بزرگ دستگیر شد و در 6 سپتامبر 1941 در زندان تیرباران شد.

خورشید بانو ناتوان



آذری شده Xurşidbanu Natəvan

خورشید بانو ناتوان (متولد ۶ اوت ۱۸۳۲، شوشا - ۲ / فوت اکتبر ۱۸۹۷، شوشا) یکی از بهترین غزل‌گویان تاریخ آذربایجان است که بیشتر شعرهایش را به زبان آذری و فارسی سروده است. او دختر مهدیقلی خان جوانشیر، آخرین حاکم خانات قرمباغ (۱۷۴۸-۱۸۲۲) بود. خورشید بانو بیشتر بخاطر غزل سرایش مشهور است و او را ادامه دهنده راه فضولی میدانند. او در نقاشی نیز متبحر بود و در کنار اشعارش تصاویری را در ارتباط با شعر می‌کشید. الکساندر دوما (پدر) در سفرنامه خود به ملاقات خود با خورشید بانو در باکو اشاره کرده‌است.

خورشید بانو تقریباً بیست سال رهبری انجمن ادبی «مجلس انس» را به عهده داشت و اکثر شعرهایش بلافاصله بعد از سروده شدن از طرف ده‌ها شاعر بزرگ و سرشناس در مقیاس بی‌قیاس مورد استقبال قرار گرفته و انواع و اقسام نظیره‌ها و تضمین‌ها بر شعرهایش سروده می‌شد.

آغابیکم آغا از همسران فتحعلی شاه قاجار، عمه خورشیدبانو ناتوان بود. آغابیکم آغا نیز به فارسی و ترکی شعر می‌سرود.



مهدی زاده عباس علی عباسی (عباس صحت)
Mehdizadə Abbas Əliabbas oğlu (Abbas Səhhət) آذری شده

عباس مهدی زاده (صحت) (۱۸۷۴، شاماخی - ۱۱ ژوئیه ۱۹۱۸ گنجه) شاعر و نمایش‌نامه‌نویس اهل آذربایجان می‌باشد.

عباس صحت در یک خانواده روحانی در شهر شاماخی به دنیا آمد. پدر وی ملا عباس ملای یک مکتب بود، که صحت نخستین آموزه‌های تحصیلی را نزد پدرش فراگرفت. وی در ۱۶ سالگی علاقه شگرفی به ادبیات پیدا کرد، و یکی از موفق‌ترین مقلدان سروده‌های غزل حاجی سیدعظیم بود که برای تکمیل تحصیلات نزد شاعر نامی حاجی جبار ثابت رفت. وی به پیشنهاد حاجی جبار جهت ادامه تحصیلات در رشته طبابت به خراسان

عزیمت کرد و مشغول تحصیل در مدارس مشهد گردید. صحت به‌خاطر عدم رسیدن به خواسته‌هایش راهی تهران شد و در «مدرسه نظامی ناصریه» که از معروف‌ترین مدارس پزشکی دوران حکومتی ناصرالدین شاه بود، شش سال به تحصیل مشغول شد.

وی بعد از اتمام تحصیلات موفق به اخذ گواهینامه طبابت گردید. بعد از کار کردن در شهرهای مختلف ایران، در سرای یک خان به کار طبابت پرداخت. صحت در سرای این خان مدت مدیدی دوام نیاورد و به زادگاهش شاماخی برگشت. دیری نپایید به جهت جستجوی کار به امپراطوری روسیه رفت ولی مدرکی که از ایران گرفته‌بود از طرف روس‌ها مورد قبول واقع نشد. تا اینکه عباس صحت دوباره به زادگاهش شاماخی بازگشت و در «مکتب‌خانه رشديه» آموزگار ادبیات آذربایجانی شد.

فعالیت ادبی

عباس صحت دوباره آغاز زندگی حرفه‌ای خود را به عنوان یک شاعر و نمایشنامه‌نویس جستجو کرد، وی از فعالان انقلاب ادبی سال ۱۹۰۵ میلادی بود. در زمینه موضوعات اجتماعی، غزل، ادبیات مرثیه‌گری تلاش‌های فراوانی کرده‌است. صحت در تهران زبان روسی را آموخته‌بود و با ادبیات روسیه و فرانسه آشنایی نسبی داشت. روح ادبیات فرانسوی را به ادبیات آذربایجانی تزریق کرده‌بود. به‌گونه‌ای که روزنامه «حیات» از نخستین روزهای تأسیسش با صحت همکاری می‌کرد و اشعار وی را با عنوان «تازه شعر نئجه اولمالیدیر» چاپ می‌کرد. پس از این، سایر نشریات آذربایجان نظیر «دبستان» و «مکتب» نیز مقالات صحت را چاپ می‌کردند.

در سال ۱۹۱۲ میلادی دو مورد از آثار وی با عناوین «مغرب گونش‌لری» و «سینیق ساز» منتشر شد. صحت در زمینه ادبیات منثور نیز مهارت داشت به‌گونه‌ای که وی با اقتباس از ادبیات روسی آثاری نظیر «یوخسول‌لوق عیب دئییل» و «گارگونلو حلیمه» را در سال ۱۹۱۷ به مرحله چاپ رسانید. «وولگا سیاحتی» در ۱۵-۱۸ دفتر که یکی از معروف‌ترین رومان‌های صحت می‌باشد که جبرئیل بیگ در نقد رومان عباس صحت آن را از لحاظ مضمون و تأثیر بر خواننده اثری کم نظیر یاد کرده‌است. سبک اشعار صحت بر اشعار عاشقانه استوار بود. وی در سبک ادبی خود از مقلدان سبک شاعران کلاسیک مانند نظامی، حافظ و سعدی و شاعران معاصر به مانند توفیق فکرت بوده‌است.

نمونه آثار

عباس صحت در مقدمه کتاب «سینیق ساز» خود را در وصف حکیم نظامی عاجز شماره‌ده و بیتی به زبان فارسی در وصف نظامی گنجوی گفته‌است :

پیش و پس داشت صف کبریا

پس شعرا آمد و پیش انبیا

صحت در وصف یکی از هم‌کابانش به‌نام صابر گفته‌است :

صابر ای دوست داشتنتی ترین شاعر ما
شاعر توانمند و بانمک و خوش سخن ما
صابر ای ترجمان عالم و آدم
ای که هر لحظه دمامد زهرنوش

صابیر ائی ان سئوملی شاعریمیز
مقتدیر، دوزلو سوزلو شاعریمیز
صابیر ائی عالم خلقه ترجمان
ائی هر آندا کسه-کس زهر اودان

عباس صحت یک رمان با عنوان «علی و عایشه» به صورت نسخه خطی از خود به یادگار گذاشته بود. در طول اشغال شاماخی توسط فدراسیون انقلابی ارمنی در آوریل سال ۱۹۱۸ رمان وی به همراه خانه اش مورد هجوم قرار گرفت و ویران شد، خود شاعر به همراه خانواده اش به شهرستان کردامیر و بعد از آن به گنجه پناه برد تا جایی که او چند ماه بعد در تاریخ ۱۱ ژوئیه ۱۹۱۸ از سکتة مغزی درگذشت.

عباس صحت از حامیان بورژوازی لیبرالیسم بود و با توجه به تربیت آکادمیک در ایران از مخالفین توده سکولاریزاسیون به شمار می رفت، که به علت عقاید خود در اوایل قرن ۲۰م جایگاه ویژه ای در بین مردمان آذربایجانی پیدا کرده بود. طرز تفکر وی به ترویج به یک ایده متوسط در بین تمام مسلمانان غربی بدل شده بود. او برخی از بهترین قطعات شعر خود را به انقلاب مشروطه ایران اختصاص داده شده است، که در آن او خود را به عنوان یک شاعر واقع گرا ارائه کرده است.

ملا پناه واقف



آذری شده Molla Pənah Vəqif

تولد

ملاپناه واقف به سال ۱۰۹۶ هجری شمسی در دهکده قیراق صلاحی محال قازاخ، از ایالات شمالی آذربایجان، در خانه روستایی فقیری آقا مهدی نام چشم به جهان گشود

زندگی

هنوز چگونگی حیات دوران کودکی و جوانی او بر پژوهندگان ادبیات آذربایجانی پوشیده است. واقف‌شناسان با او از سال ۱۷۵۹ میلادی به بعد آشنا هستند که در نتیجه هجوم فرمانروای ایالت گرجستان شرقی، به همراه بسیاری از مردم زحمتکش زادگاهش، به قره باغ کوچ کرد و نزدیک ده سال در قره باغ در محله ترترباسار اقامت نمود و بعدها به شهر شوشا، مرکز علم و ادب آذربایجان در آن زمان، رفت و در محله ساعاتلی مکتبی گشود. وی در آن جا زندگی خود را با عریضه‌نویسی و تدریس به سر می‌آورد

آنچه از دیوانش به دست می‌آید، این است که در این سال‌ها، حیات مشقت بار و فقرآلودی داشته‌است، چنان‌که در ترجمه قوشمای معروف «عید آمد» می‌بینیم

عید آمد و هیچ می‌ندانم چکنم !

در خانه ما نیست پرآذوقه جوال

دیری‌ست برنج و روغن گشته تمام

از گوشت مگو، کشک بود خواب و خیال !

شناخته نیست که واقف از کی آغاز به سرودن شعر و اشتها به شاعری پیدا کرد. آنچه را که پژوهشگران ادبیات آذربایجان روشن کرده‌اند، این است که در این سال‌ها علاوه بر آن‌که، به سبب معلمی و عریضه‌نویسی، مورد احترام بود، به وسیله سرودن اشعاری معروف به قوشما نیز، که ملهم از گویش و زبان طبیعی مردم و در اوزان بومی هجایی است، در دل خلق راه یافت

به قراری که تحقیقات ادبی معلوم ساخته، واقف علاوه بر شاعری و معلمی، تیراندازی ماهر و معماری توانا بوده‌است و به نجوم، به ویژه مطالعه حرکت سیاره‌ها نیز علاقه داشته‌است

به نظر آدولف برگر، مستشرق آلمانی، ساختمان‌های بزرگ شهر شوشا زیر نظر واقف ساخته شده‌است، چنان‌که ملا ولی ودادی شاعر معاصرش نیز شعرهایی خطاب به او دارد که چنین استنباطی به دست می‌آید

ترجمه شعر

استخر حق را فنائی در پی نیست،
 اردکان و قوها از آن دور مباد!
 تا روز حشر قایم و استوار باد
 بنای مسجدی که تو معمار راستینش باشی

واقف در دربار ابراهیمخان
 زندگی واقف در شوشا مصادف با سالهایی است که ابراهیمخان به تشویق خادمان ادب و
 فرهنگ زمان میپرداخت و از هر سو شاعران، هنرمندان و مردان دوراندیش سیاسی را
 به دربار خود فرا میخواند
 معروف است که واقف گرفتگی ماه و زمین لرزه‌ای را پیش‌بینی کرده بود و خبر آن را به
 نزدیکترین دوست شاعر خود ملا ولی ودادی داده بود که اتفاقاً هر دو پیش‌بینی، صحیح
 از آب درمی‌آید و این خبر به گوش ابراهیمخان می‌رسد
 ابراهیمخان او را به دربار خود می‌کشاند. واقف در اندک زمان، چه در دربار و چه در
 میان توده‌های مردم، محبوبیت کسب می‌کند و در اثر کیاست، استعداد و دانش خود، از
 سمت وزیر تشریفات (انشیک آغاسی) تا درجه وزیر اعظم ارتقاء می‌یابد و به گفته
 ادبیات‌شناس معاصر آذربایجان، آراز داداش‌زاده:
 مانند رجل دولتی دوراندیش و عاقلی شهرت می‌یابد

اقدامات واقف در دربار
 واقف، وزیر اعظم دربار ابراهیمخان فرصت یافت که نیروهای تدافعی محلی را در برابر
 هجوم‌های توسعه‌طلبان و اشغالگران مستحکم‌تر کند و نیز در نشأت و تحول بخشیدن
 ادبیات مردم و غنای زبان ادبی، گام‌های مؤثری بردارد. او در چهره یک شاعر، روحیه
 مردم را نیرو بخشید و در سیمای یک سیاستمدار به اداره امور خان‌نشین پرداخت

واقف در اقدامات سیاسی و دیپلماتیک خان‌نشین قره باغ و مبادله سفرا و نامه‌ها میان شوشا
 و مراکز دول دیگر: پتربورگ، تفلیس، تهران، خان‌نشین‌های آذربایجان و دربار عثمانی،
 نقش مهمی را بازی کرد. گسیل سفیران و نامه‌ها و پیام‌ها، همه تحت نظر مستقیم او
 صورت می‌گرفت

واقف برای دست به یکی کردن و ایجاد وحدت و یگانگی بین خان‌نشین‌ها و فرمانروایان
 آذربایجان و دیگر سرزمین‌های قفقاز، کوشش و مجاهدت‌های فراوانی صرف کرد و در
 این امر تدبیر و سیاست مفیدی ظاهر ساخت

هواداری از اتحاد خان‌نشین‌های سرزمین‌های قفقاز و آذربایجان، اقدامات اساسی و
 اندیشه‌های دیپلماتیک در رفع اشغالگران و طرفداری از ایجاد روابط حسنه با دول
 خارجی برای دفع دشمن، جهات اصلی بینش مترقی سیاسی او می‌باشد که حکایت از
 دوراندیشی و سیاستمداری وی دارد. به گفته آراز داداش‌زاده:
 نظریات او درباره اداره خان‌نشین قره باغ برای زمان خود بسیار مترقی بود

بی‌جهت نیست که در همین سال‌ها - سال‌های نقشه‌چینی‌های سیاسی برای دفع دشمن - میهن‌پرستی واقف برجسته‌تر و بارزتر به چشم می‌خورد. در همین سال‌ها به دادن تصاویری جاندار از زندگی مردم ایالات مختلف آذربایجان می‌پردازد و از فقر و ناداری توده‌ها و خرابی‌ها و فلاکت، رنج می‌برد

ترجمه شعر
قشلاق قیراق باسان، زمستان و خزان
هم چشم آران است، تمامی جهان
از فرط صفاست راحت جسم و روان
صد حیف که آبادی زیبایش نیست



میرزا شفیع واضح

آذری شده Mirzə Şəfi Vazeh

میرزا شفیع واضح تبریزی یا میرزا شفیع گنجوی روشنفکر، شاعر، ادیب، و نسخه‌نویس بزرگ ایرانی و نامدارترین سراینده آذربایجانی زبان در اروپا می‌باشد. میرزا شفیع انسانی آزاده، ترقی‌خواه، و ستیزنده با تحجر و رسواکننده زاهدان ریایی و مفتیان پوچ‌پندار و منتقد عالمان بی‌عمل و از پیشگامان روشنفکری در ایران است و از شاعران دوزبانه که هم به فارسی و هم به آذربایجانی می‌سرود. او در ایران زاده شد و سپس زیست‌گاهش از ایران جدا شد، سرزمینی که امروز بخشی از جمهوری آذربایجان است

از شاگردان نامدار واضح می‌توان میرزا فتحعلی آخوندزاده و بوندشتدت را نام برد. او را دانای گنج نامیده‌اند. شعر می‌سرود و واضح تخلص می‌کرد. با ترجمه سروده‌هایش توسط بوندشتدت به اروپا و جهان معرفی شد و نامدار گشت، اما بین ایرانیان گمنام ماند. شاید جدایی منطقه گنجه و تفلیس از ایران و الحاق شدن آن سرزمین‌ها به روسیه مانع شناخته شدن بین هم‌میهنانش شد و شوربختانه زان پس او را آذربایجانی نامیدند، زیرا

سرزمین‌های تفلیس و گنجه و اران به مالکیت روسیه درآمده بود و آنان بخشی را گرجستان و بخشی را آذربایجان نامیدند

هاینریش بروگشن می‌نویسد: «اشعار او به ترجمهٔ بودنشتدت ولوله‌ای در غرب به پا کرده و سبک تازه‌ای از هنر شعر به وجود آورده ... هیچ ایرانی نیست که واضح را بشناسد مگر دارو فروشی آلمانی زبان که گاهی بودنشتدت را با او در داروخانه‌اش دیده‌است.»

زندگی‌نامه

به سال ۱۷۹۴ م/ ۱۱۷۲ ش در گنجه به دنیا آمد. پدرش کربلایی صادق معمار دربار جوادخان یا جواد قاجار - آخرین فرمانروای ایران در گنجه- و پدربزرگش محمد شفیع از سرشناسان گنجه بود. زندگی‌نامه نویسان شوروی پیشین او را زادهٔ گنجه دانسته‌اند، اما برخی منابع‌ها نیز آورده‌اند که او از تبریز یا شیراز به گنجه رفته‌است. حاجی عبدالله آموزگار او بود و انگیزهٔ آموختن را در او پروراند. در دوران مدرسه پدرش را از دست داد و حاجی عبدالله سرپرستی‌اش را پذیرفت و یک‌صد اشرفی طلا نیز برای میرزا به ارث گذاشت. ملا عبدالله میرزایی آزاداندیش بود که آدولف برژه خاورشناس هم‌روزگارش می‌نویسد: «از لحاظ هوش و فکر مرد برگزیده‌ای بود و خوی و منش عالی داشت.» او در مدرسهٔ متوسطهٔ گنجه زبان پارسی، زبان عربی، و علوم شرعی را آموزش می‌داد و میرزا نیز به نیکی می‌آموخت. آدولف برژه می‌نویسد:

«طلبه‌های گنجه وقتی به انقلاب فکر میرزاشفیعی پی‌می‌برند، از تدریس و تعلیم او امتناع می‌ورزند»، زیرا ملاها او را ملحد و کفرگو و سست‌دین دانسته و آزارش می‌دادند و او نیز علیه آنان چکامه‌های طنز می‌سرود. یکی از این بدگویان ملایی است از بغداد که خود را دانای بغداد می‌نامیده‌است و همیشه به‌دنبال سرزنش و نکوهش دانای گنجه بوده‌است. از این رو میرزا نتوانست آموزش خود را به پایان برساند و زبان عربی را نیز بایسته نیاموخت. پس از این خود به خواندن و یادگیری پرداخت و خواندن آثار سراینده‌گان و اندیشمندان شرقی را آغاز نمود و نوشته‌های فردوسی و سعدی و خیام و حافظ را به پارسی خواند

حاجی عبدالله برای کمک‌خرج او را مباشر املاک بسته خانم - دختر جواد خان- می‌کند و «میرزا» ی ایشان می‌شود و زین‌پس میرزاشفیعی آوازه می‌یابد

همچنین میرزا از دوست و استادی به‌نام عمر نام می‌برد که او را عمر افندی دانا می‌گوید.

نخستین دلدادگی میرزا

بودنشتدت بخش چهارم کتاب خویش را به دلدادگی میرزا از زبان خودش می‌پردازد. او دلباختهٔ زلیخا دختر ابراهیم خان، خان گنجه می‌شود و شش ماه روز و شب بدون آنکه بداند به دیدارش از دور می‌رفته و آوازه‌هایی در وصف عشق او می‌خوانده‌است. اما از

اینکه دارا نبوده و خان او را نمی‌پذیرفته، ترس داشته‌است. همچنین بنا بر این بوده که او را به احمد خان، خان آواریا بدهند

نه مقدورم که رویش را ببینم * نه از باغ وصالش گل بچینم
نه کس محرم درین اسرار بوده‌است * نه کس در غمخوری غمخوار بوده‌است

روزی فاطمه، ندیمه زلیخا، به پیش میرزا می‌رود و از دل‌باختگی بانویش به میرزا می‌گوید و قراری می‌گذارند که میرزا فردای آن روز از راه دور آوازی بخواند و اگر بانو زلیخا او را پذیرفت، برایش گل ببندازد و اگر نه، خار به پایش افکند. چنین می‌شود و میرزا عاشقانه‌ترین سروده خود را می‌خواند و غنچه‌ای از گل رز پاداش می‌گیرد

خان گنجه از نبرد با روس‌ها باز می‌گردد، آمد خان با کابین/جهاز زلیخا به همراه او، پس به پاس پیروزی جشن می‌گیرند و به پیشنهاد زلیخا مسابقه آوازخوانی راه می‌اندازند. میرزا آن مبارزه را می‌برد و نه از خوشی جایزه سیمین برنده را می‌گیرد و نه از سرمستی بادافره بازندگان می‌دهد: برنده می‌توانسته سازهای بازندگان را بشکند و خُرد نماید

شیانه به همدستی فاطمه و دوست ارمنی خود -آکیم- آماده شده و میرزا، زلیخا، فاطمه ی عاشق آکیم، و خود آکیم از گنجه می‌گریزند و تا به شروان بروند و سرانجام پس از سه روز سربازان خان دختران را پیدا کرده و به کاخ باز می‌گردانند و تنها دلشکستگی برای میرزا می‌ماند و سروده‌های سوزناک و شورانگیز، به‌گونه‌ای که بیشتر سروده‌های او یا برای زلیخا بوده و نام او را پیایی می‌آورد

جدایی گنجه از ایران

در سال ۱۸۳۶ جنگ ایران و روس آغاز شد، جنگی که پایانش واگذاری سرزمین‌های ایرانی به روسیه و عهدنامه ترکمانچای شد (شعبان ۱۲۴۳ق/ فوریه ۱۸۲۸م). در این بین بسته خانم همراه برادرش (او غورلو خان) به ایران باز می‌گردد و میرزا بیکار و تنگدست می‌شود و برای گریز از فشارهای مالی به آموزش خطاطی و نسخه‌برداری کتاب‌ها و آموزگاری می‌پردازد و موفقیت‌هایی به‌دست می‌آورد، تا جایی‌که اجازه می‌یابد در یکی از حجره‌های مسجد/مدرسه شاه عباس گنجه بنشیند و به کودکان نگارش نستعلیق بیاموزد که در این زمان آخوندزاده نیز شاگرد او شده و افزون بر خط حکمت و عرفان نیز آموخت و سرانجام میرزا شاعر و خطاط و آموزگاری توانا و نامور شد.

در ۱۸۴۰ م / ۱۲۵۵ ش به تقلیس می‌کوچد که آن روزها کانون اندیشه و ادب متری بود و جانشین آخوندزاده در مدرسه روسی تقلیس می‌شود و با پشتیبانی او آموزگار زبان و ادبیات زبان‌های فارسی و آذربایجانی در مدرسه قضا (ناحیه) می‌شود و دوران شکوفایی میرزا فرارسیده، روزگارش نیک و خوش و سرگرم آموزش و آموختن، چنان‌که به هنگام رفتن سروده «وداع با تقلیس» را در شکایت از روزگار می‌سراید. او شش سال آنجا می‌ماند و با سراینده‌گان و دانش‌وران آذربایجانی و روس و گرجی و ارمنی و اروپایی غربی آشنا و گاه همنشین می‌شود، کسانی چون عباسقلی باکیخانوف، آخوندزاده، خاچاطور

آبویان - بنیان‌گذار رئالیسم نوین ارمنستان - می‌شود و سروده‌ای از «و. ولتمان» با نام «چرا بامداد روشن را مه گرفت» را به فارسی برمی‌گرداند.

در ۱۸۴۶ به گنجه بازمی‌گردد و آموزگاری و شاعری می‌کند که از دوستانش در این دوران می‌توان شیخ ابراهیم ناصح و میرزا مهدی ناجی را نام برد. در سال ۱۸۵۰ به تفلیس بازگشته و در مدرسه عالی نجبا به آموزش زبان آذربایجانی می‌پردازد و سرانجام در شانزدهم نوامبر ۱۸۵۲ م/ بیست و ششم آبان ماه ۱۲۳۰ ش در تفلیس درگذشته و به خاک سپرده می‌شود. منطقه قفقاز در دوره پس از جدایی از ایران در منابع جمهوری آذربایجان، ارمنستان و گرجستان مورد توجه قرار گرفته است. در میان شخصیت‌های این دوره میرزا محمد علی کاظم‌بیک، عباس‌قلی آقاقلسی معروف به باکیخانوف، آخوندزاده، میرزا جعفر توپچی باشی، اسماعیل کوتکاشینلی، قاسم ذاکر، حاج زین‌العابدین شیروانی، میرزا آدگوزلبیک، میرزا جمال و کریم آقا فاتح از شمار افراد برجسته‌ای بودند که با نگارش کتاب‌ها، ترجمه و آموزش در مرکزهای علمی آن زمان، از جمله در تفلیس، در توسعه شرق‌شناسی و ایران‌شناسی تأثیرگذار بوده‌اند.

میرزا و بودنشتدت

فریدریش مارتین فون بودنشتدت در ۱۸۴۱ م برای آموزش زبان‌های بیگانه به فرزندان شاهزاده گالیتزین به روسیه رفته و پس از سه سال به دعوت ژنرال نیدتگرات فرماندار قفقاز - برای فراگیری زبان‌های شرقی به تفلیس می‌رود. او با میرزا شفیع آشنا شده و از او زبان فارسی می‌آموزد و میرزا را با آثار کلاسیک غرب آشنا می‌سازد. او می‌نویسد: «هر بار پس از پایان درس او را با آثار گوته، هاینه، شیلر، تامس مور، و بایرون آشنا می‌کردم. از بایرون بیشتر خوشش می‌آمد. هر مطلبی می‌خواندم احتیاج به تفسیر نداشت، میرزا همه را بدون شرح می‌فهمید.»

در سال ۱۸۴۴ میرزا شفیع دست‌نوشته‌های خویش را به بودنشتدت می‌دهد که بودنشتدت آن را هدیه دوستی میرزا در برابر سوغاتی‌ای می‌داند که برایش از بیرون برده بود. او می‌افزاید که میرزا با خط خودش و برای او در آغاز دست‌نویس‌ها نگاشته و آن نوشته‌ها را «مفتاح العقول» نام نهاده بود که دربرگیرنده سخنان حکیمانه و فیلسوفانه آموزگارش بود: «به سبب رجا و التماس مکرر شاگرد و دوستم نشنتدت افندی، من میرزا شفیع این مجموعه را که عبارت از قصاید، غزلیات، مربع، مقطعات و مثنویات خودم است، به او هدیه می‌کنم.»

او آثار میرزا شفیع را در سال ۱۸۴۶ با خود به آلمان برده و گزیده‌ای از آن‌ها را به آلمانی برگردانده و در برلن چاپ می‌کند و در باره این ترجمه می‌نویسد: «... آنجا که می‌توان اندیشه شاعر را عین ترجمه کرد، من گفته‌های او را به زیور زبان آلمانی آراستم. بیشتر این ترانه‌ها در حضور من و جلوی چشم من آفریده شده‌اند. از این رو، شان نزول آنهایی را که در خاطر من مانده را آوردم.»

او سال‌ها بعد کتاب «هزار و یک روز در مشرق زمین» را چاپ می‌کند و بخشی از این ترجمه‌ها را در آن آورده و از چگونگی زندگی و نوآوری‌های میرزا سخن می‌راند و او را به عنوان سراینده چنین چکامه‌هایی می‌ستاید و می‌نویسد: «... وعده‌های تو به ثمر رسید، سرودهای تو در قلب زنان و دختران ما بهترین ماوا پیدا کرد، اکنون نام تو در باختر با احترام و افتخار یاد می‌شود.»

سپس او کتاب کم‌حجم و پرآوازه «ترانه‌های میرزا شفیع» را به زبان آلمانی چاپ می‌کند که به‌زودی برای خیام‌وار بودن آن و اشتیاق اروپاییان به فرهنگ مشرق‌زمین در آن روزگار به زبان‌های انگلیسی، فرانسه، ایتالیایی، روسی، نروژی، هلندی، دانمارکی، لهستانی، چک، و حتی به زبان یهودی باستان ترجمه شده و فراگیر می‌شود. از جمله میخاییل لاریونوویچ میخاییلف نیز در مجموعه شعری که در سال ۱۸۶۲ به زبان روسی در برلن چاپ می‌کند سروده‌ای از میرزا شفیع رو می‌آورد. سروده‌ای نیز در مجموعه «روسکایا استارینا» به سال ۱۸۸۷ در سن‌پترزبورگ چاپ می‌کند و سروده دیگری از میرزا شفیع را در خود می‌گنجاند. پس از میخاییلف دیگران شاعران روس مانند و. مارکف، ر. رامشف، ن. ایفرت و دیگران نیز سروده‌های میرزا شفیع را در مجموعه‌های گوناگون ترجمه و چاپ کردند تا سرانجام ایفرت در سال ۱۸۸۰ ترجمه دیوان میرزا شفیع را به روسی در مسکو چاپ کرد.

بودنشدت پس از فراگیری و نام‌آوری سروده‌های میرزا شفیع در سال ۱۸۷۳ ادعا نمود سراینده شعرها خود اوست و کسی به نام میرزا شفیع وجود خارجی ندارد!! این ادعا با تأیید برزّه همراه می‌شود که به گفته‌های ملا احمد سلیمانی - شیخ‌الاسلام قفقاز - استناد کرده و میرزا شفیع را شاعر ندانسته بود! این ادعای سلیمانی ادامه درگیری‌های شیخ‌ها و روحانیون با میرزا شفیع بود و اگر می‌توانستند وجود او را نیز نفی می‌کردند. ادعاهای بودنشدت باعث شد تا سال‌ها "ترانه‌های میرزا شفیع فراموش شود و ترانه‌ها را "ترانه‌های بودنشدت" بنامند.

بودنشدت در ترجمه شعرها امین نبوده و به سلیقه خود افزون و کاستی‌هایی داشته‌است و بنابراین همه سروده‌های «ترانه‌های میرزا شفیع» از آن میرزا شفیع واضح نمی‌باشد. سروده‌هایی که به گفته حسین محمدزاده صدیق با رنگ و بوی آذربایجانی بیگانه است و حال و هوای آلمانی و اندیشه‌های کانت و کانت‌گرایان را به یاد می‌آورد.

اگر سلمان ممتاز در ۱۹۲۶ م سروده‌های میرزا شفیع را گردآوری و چاپ نکرده بود، چه بسا نام میرزا به فراموشی می‌گرایید و دست‌کم دیگر او را سراینده و شاعر نمی‌دانستند.

میرزا در سروده‌ای او را عاقل و بالغ و دارای ذهنی جستجوگر می‌داند که روحش را آزاد گردانید: «او بالغ بود به کودکی ... می‌شد از او کار سترگی را امید داشت

دیوان عقل

میرزا شفیع گنجوی به سال ۱۸۴۴ در تفلیس دیوان عقل یا دیوان حکمت را با گرایش و شعار عقل بنیان نهاد که دوستان و شاگردانش شرکت‌کنندگان آن بودند. در این نشست‌ها آخوندزاده، بوندشددت و چند شاعر و متفکر مسلمان و ارمنی و روس و گرجی آشنا به زبان و ادبیات شرق، زبان‌شناس و باستانشناسی آلمانی که بوندشددت او را «ر» می‌نامد، حتی توریست‌ها نیز شرکت می‌کرده‌اند و درباره‌ی شاعران بزرگ ایران گفتگو می‌کردند و میرزا شفیع هم سروده‌هایش در انتقاد و طعن‌زدن به اهل دین و دولت را آنجا می‌خواند.

از آنجا که آموزگار میرزا فتحعلی آخوندزاده بوده می‌توان او را از بنیانگذاران و پیشگامان جنبش ترقی‌خواهی در ایران نامید. گاهی نیز او را روحانی ستیز و رئیس انجمن فراماسونری نامیده‌اند اما فریدون آدمیت به بررسی این ادعا پرداخته و منبع معتبری بر این ادعا نیافته و کار او را بیشتر آگاه کردن و باسواد نمودن مردم دانسته‌است.

مرده ریگ

تولستوی میرزا شفیع را ستوده و در نامه‌ای به آ. فت - شاعر هم‌روزگار خویش - گفته که «این شعرها سرشار از زیبایی است.»

او به سال ۱۸۴۰ در مدرسه روسی تفلیس آموزگار بود و نخستین کتاب درسی به زبان مادری منطقه آذری زبان قفقاز و قره‌باغ را تهیه نمود. از آنجا که آموزش زبان فارسی و آذری آزاد بود و کتابی هم برای آموزش در دسترس نبود، همراه با ای. گریگوروف - آموزگار زبان‌های شرقی آن مدرسه - به نگارش "منتخبات درسی" به زبان آذری همت نمود، که نخستین آن "فرهنگ آذری به روسی" در ۱۸۵۱ چاپ شد و به سبب دشواری‌هایی پخش نشد و دومین بخش کتاب که خود شامل دو بخش برای دبستان و دبیرستان بود پس از مرگش در ۱۸۵۵ در تبریز چاپ شد.

منتخبات به جز واژه‌نامه سه بخش اصلی داشت که متن‌ها و منظومه‌ها و سروده‌هایی از زبان‌های فارسی و عربی ترجمه شده و عبارت بودند از :

- اندرزنامه‌های اخلاقی و گزیده مفصلی از روضة الصفا نوشته میرخواند -
- «نمونه‌هایی از کتاب‌هایی مانند "قرباغ‌نامه" و «در بندنامه» -
- «نمونه‌هایی از قصیده‌های محمد فضولی و مثنوی «لیلی و مجنون» -

بوندشددت پس از «هزار و یک روز در مشرق زمین» دو کتاب به نام او چاپ کرد. نخستین به نام «ترانه‌های میرزا شفیع» در سال ۱۸۵۱ و دیگری به نام «باقی میراث میرزا شفیع» در سال ۱۸۷۳.

در «ترانه‌های میرزا شفیع» زندگی ارزشمند است و چکیده آن سه چیز است: ۱. آزادی ۲. بهره‌وری از خوشی‌ها و لذت‌های این جهانی ۳. طنز و انتقاد از زهد و ریا

سروده‌ها و درون‌مایه آن
 نوشته‌های میرزا را شاعری بنام سلمان ممتاز به سال ۱۹۲۶ م و در ۸۱ مصرع
 گردآوری نمود و از نابودی آن‌ها جلوگیری نمود
 اکنون از آن همه سروده تنها سه غزل و یک نوشته به زبان فارسی و یک غزل، یک
 مخمس، یک قطعه، سه تک‌بیت به زبان آذری و نیز چند رباعی برجای مانده‌است

درون‌مایه سروده‌ها دوستی پاک و بی‌آلایش عاشق نسبت به معشوق است و برتری عشق:
 «تنها مرهم و راز دل من اوست». او از حسن مطلق دم می‌زند، گونه‌ای از باورهای
 «وحدت وجود» ی، نیز از خرافات بیزار است. گویند به حافظ ارادت می‌ورزید.

مخمس او ردیف "سوسنی" دارد که گویا از دختری ارمنی به نام "سوساننا" می‌گوید و او
 را زیباتر از همه پری‌چهران می‌داند
 خورشید هر بامدادان سر به آستان می‌ساید
 اندام تو را سرو اگر در باغ ببند، به رفتار آید
 غنچه در برابر دهانت گردن خم می‌کند
 ای کافر! انجام عشقت به جایی رسیده که
 اگر واضح را مسلمان خوانند، بهتان زده‌اند، سوسنا

در این مخمس اندرونه "اهل درد، ناکامی در عشق، گلایه معشوق و شکوه از هجران با
 تعبیرهای مجازی مجسم شده‌است

غزل آذری زبان آن که سلمان ممتاز شاعر آن را نخستین بار منتشر کرد اینگونه آغاز
 می‌گردد:

نه قدر کیم فلکین ثابت و سیاره‌سی‌وار،
 اول قدر سینه‌ده غمزن اوخونون یاره‌سی‌وار
 زخم تیر غمزه تو بر سینه من گویا به شماره ثابت‌ها سیاره‌های فلک است)

او در یک رباعی می‌سراید:
 آمل و خیال من بر او باد نثار
 جان و تن من فدای یک بوسه یار
 شیدا منم و به هجر او زار و نزار
 عاشق منم و به عشق او در غم و درد

آنتون روبینشتاین بر روی سروده‌های وی آهنگ گذاشت.

نثر میرزا شفیع
 حسب حال
 مه نو سفرم!
 داری

رفتی ز نظر، دیده ز دل اشک روان کرد رسمی است پی نویسران آب فشان کرد

و اللیل اذا یغشی! هلاک عاشق شب فراق است؛ و النهار اذا تجلی! سرمایه عمر روز وصال... وداع دوستان رسمی است قدیم، و اطوار یاران خلقی است کریم. پس از چه جهت آن مبدل به لاف شد و این متغیر به خلاف؟

ای شهره شهر، از چه شدی شهر به شهری؟ کل بدری اذا سیرته فسیرته که هلالی دور از تو اگر دیده چنین خون جگر ریخت ما تنظر قد وجهک الا بخیالی

کدام خاک راه به تقبیل گرد لعل سمندت سر به چرخ برین است؛ و کدامین سرمنزل ز نسیم طره مشکینت رشک صحرای چین؟

در خانه زین جلومکنان، عربدهجویان هر جا که، بدین شکل و شمایل بخرامی
از رشک شود چرخ برین حلقه بگوشت وز عجز نهد ره به جبین داغ غلامی
هر جا که اشراقات قلبی است، چه دعا، چه سلام؟ و آنجا که برید محبت است چه قاصد،
چه پیام؟

صدر حرم وصل تو را راه صبا کو؟

یارای گذشتن نکند پیک خیالم

بازای، بازای که، بی تو دیده را نور نیست و دل را سرور نی

نه چاره خنده، نه مجال گفتار نه زهره نشست، نه یارای رفتار

نه قدرت صبر، نه قوت آه جان در کف و چشم بر راه

بازای، بازای، خورشید طلعت بنما. پرده از جمال بگشا. مجلس حریفان بیارا. چه جای
قطعاً ایدیهین؟

دست از ترنج عجب نیست نشناختن، بریدن در تار هر کمندت صد سر بریده داری

طنز میرزا شفیع

او در بسیار از سروده ها زهد و شیخ الاسلام ها و زاهدان و مفتی ها را به چالش کشیده و با
چاشنی طنز و کنایه آنان را به سخره می گیرد و کاستی های زندگی را برمی شمارد، به
ویژه در منظومه های «تیمور»، «درویش»، «سعدی و شاه»، «پرسش و پاسخ». در یکی
از آن ها می گوید :

نادان را باش که دنیا را به خود تنگ می گیرد

و به امید حوری ها و قصرها می نشیند

ما را از آتش دوزخ مترسان

خرمند را از سخن پوچ باکی نیست

مفتی را بگویند هرچه خواهد افسون کند

بودنشدت در کتاب «هزار و یک روز در مشرق زمین» می گوید: روزی میرزا شفیع را
خشمگین دیدم که می گفت از من بازی خرس می خواهند و در توضیح آن گفت چنان که
دندان های خرس را درمی آورند و خودش را نیز به زنجیر می کشند و می گردانند. مرا نیز
خواهند که دهان بریندم و به ساز آنان برقضم. به من می گویند که با شعرهای لامذهب خود
جوانان را از راه بدمر می کنی !!

بسترهای نوین گسترش روابط ایران با سغد (ازبکستان)**روابط گذشته**

ایران در سال ۱۳۷۰ جمهوری ازبکستان را به رسمیت شناخت. این دو کشور در سال‌های بعد، نخستین نماینده‌گان سیاسی خود را به تاشکند و تهران فرستادند، ولی روابط در طول دو و نیم دهه چندان پیشرفت خاصی نداشت و حتا رو به کاهش بود. در این بین متغیرهایی چون نظام سیاسی متفاوت دو کشور، بدبینی به نیات ایران، ترس از فعالیت گروه‌ها و احزاب سیاسی اسلامی، هراس از نفوذ ایران در منطقه و ازبکستان، وجود اقلیت تاجیک و فارسی‌زبان در ازبکستان، روابط خوب ایران با تاجیکستان و مشکلات دامنه‌دار دو همسایه یعنی تاجیکستان و ازبکستان در کنار عوامل ژئوپولیتیکی چون نبود مرز مشترک دو کشور و نقش بازیگران خارجی دیگر موجب توسعه نیافتن روابط دو کشور شده بود. در این بین نوشتار زیر به بسترها و دلایل توجه به گسترش روابط ایران با ازبکستان پرداخته است.

بسترهای نوین همکاری‌های اقتصادی:

در راهبرد ۵ ساله توسعه سال‌های ۲۰۱۷ تا ۲۰۲۱ در ازبکستان نوین، نوسازی در بخش مدیریت دولتی، افزایش سیستم قضایی، آزادسازی اقتصادی و انجام اصلاحات در بخش‌های مختلف اجتماعی از دیگر بخش‌های برنامه رشد تاشکند است. در این شرایط افزایش کیفیت محصولات، کاهش تورم و تلاش برای فاصله گرفتن از اقتصاد تک‌محصولی در دو عرصه کشاورزی و انرژی در دستور کار رهبران نوین ازبکستان با هدف نوسازی و دگرگونی‌های اقتصادی در همه بخش‌ها است. در این میان هر چند ایران و ازبکستان در دو و نیم دهه گذشته همکاری‌هایی اقتصادی با هم داشته‌اند و بیش از ۵۹ اسناد امضا شده و کمیسیون‌های مشترک بین دولتی تشکیل شده است. در همین راستا در سال ۲۰۱۵ در شهر تاشکند یازدهمین نشست کمیسیون مشترک ازبکستان و ایران برگزار

شده و در سال ۲۰۱۴، حجم مبادلات تجارتي بين دو طرف ۳۷۴،۹ ميليون دلار بوده و تاکنون با مشارکت سرمايه‌گذاري ايران، بيش از ۱۱۶ کارخانه در اين کشور فعال شده است، اما واقعيت آن است که بسترهای همکاری‌های اقتصادی دو کشور بسيار گسترده‌تر است.

در اين ميان اقتصاد، مهم‌ترين دليل و انگيزه گسترش روابط دو کشور در وضعيت کنونی است. در واقع با توجه به توجه ازبکستان به گسترش روابط و مبادلات دو کشور به ويژه در حوزه بازرگانی از يک‌سو می‌توان بخش راه‌آهن و ترانزيت را با توجه به نياز و محصور در خشکی بودن ازبکستان گسترش بسيار داد و با رویکردهایی چون راه‌اندازی قطار مسافرتی ايران- ازبکستان، افزايش تعداد کشورهای قرارداد عشق‌آباد و بنيان دالان ازبکستان- ترکمنستان- ايران- عُمان، افزايش روابط حمل‌ونقلی با ايران، تلاش و کوشش دوسويه در بهره‌برداري از پروژه خط آهن سراسري افغانستان به نفع هر سه کشور (ايران، ازبکستان و افغانستان) همکاری‌ها را توسعه داد.

در بعد ديگری، با در نظر داشت علاقه‌مندی ازبکستان به خريداري نفت از ايران و توليد کم نفت ازبکستان، صادرات نفت ايران به ازبکستان، صادرات نفت به اين کشور از راه خشکی و راه‌آهن در کنار توجه به همکاری‌های گازی (ازبکستان يازدهمین توليدکننده گاز دنيا است.) را مد نظر قرارداد. در بعد ديگری، بايد توجه داشت که با برگزاری کمیسیون مشترک همکاری‌های همه‌جانبه دو کشور، مذاکرات تعرفه ترجیحي، حضور و فعاليت کارآفرينان و سرمايه‌گذاران خصوصي دو کشور در يک‌ديگر و جلب‌توجه تاشکند به چابهار به‌عنوان نزديک‌ترين مسیر دست‌یابی بازرگانان ازبکستاني به آب‌های آزاد، تقويت ارتباطات بانکی به‌عنوان زیربنای تبادلات اقتصادی، می‌توان حجم مبادلات تجارتي بين ايران و ازبکستان با ساليانه حدود ۴۲۰ ميليون دلار کنونی را نخست به ساليانه يک ميليارد دلار و در ميان‌مدت گسترش بسياری بخشيد.

امنيت و مقابله با تندروی

تهدیدها، چالش‌ها و مشکلات پيش روی ازبکستان بعد از کريم‌اف در شرايط حضور الگوی لانیسم و سکولاریسم به‌عنوان نوع نظام سياسی در شرايطی است که خلاء دینی و اعتقادی موجود در جامعه برجای‌مانده از دوران حاکميت کمونیسم در مقابل وجود گروه‌های راديکال در فرغانه (کانون گسترش تفکرات و جريانات سلفی تکفیری شامل يک استان ازبکستان) و ديگر مناطق قرار گرفته و حضور و رشد گروه‌های افراطي و تکفیری در ازبکستان جدی‌تر از ساير کشورهای آسیای مرکزی است. در اين شرايط اگر در گذشته هراس ناشی از سرایت انقلاب اسلامی ايران به ازبکستان، در نتیجه اغراق مد نظر رهبران ازبک بود، اينک اسلام‌گرایی از نوع بنيادگرا به‌عنوان مهم‌ترين تهديد جدی عليه حاکميت و امنيت مطرح شده و جدا از جنبش اسلامی ازبکستان يا جنبش اسلامی ترکستان با هدف سرنگونی دولت ازبکستان و برپایی دولتی اسلامی، اتحادیه‌ی جهاد اسلامی و متحدان و پیروان داعش نیز به‌شدت تحت نظر می‌باشند.

در اين ميان بايد گفت طبق برخی برآوردها خطر بازگشت حدود هزار نفر از جنگ‌جویان

از یک حاضر در عراق و سوریه از راه، افغانستان و گشایش جبهه‌ی نوی به نام آسیای مرکزی برای داعش، با توجه به مرز ازبکستان با افغانستان در کنار خطر قدرت‌گیری داعش در افغانستان و مرز با کشورهای منطقه با توجه به موقعیت مهم ژئوپولیتیک افغانستان و شمال افغانستان (به عنوان پایگاه برای گسترش حضور در آسیای مرکزی) اکنون مد نظر رهبران تاشکند است. در این میان با در نظر داشت مسأله تروریسم و افراطگرایی به عنوان دغدغه‌ی مشترک تهران و تاشکند و هراس تاشکند از خطر نفوذ و بهره‌گیری بازیگران غیر منطقه‌ای از گروه‌های تروریستی در آسیای مرکزی و تجهیز آن‌ها، این امر می‌تواند بستری مناسب برای توجه به همکاری‌های مناسب در عرصه امنیت آفرینی به نفع امنیت ازبکستان باشد.

فرهنگی و علمی

هرچند ازبکستان، شمار باشندگان تاجیک این کشور را پیرامون پنج درصد کل جمعیت اعلام کرده است، اما نخبه‌گان تاجیک به حضور ۷۰ درصد سمرقند، ۹۰ درصد مردم بخارا و بخش‌هایی چون شمال شرقی تاشکند، بخش‌هایی از دره فرغانه، ولایت‌هایی چون سرخاندریا و کشکهدریا و... تاجیکان با جمعیت ۶ تا ۷ میلیون یا ۲۵ تا ۳۰ درصد کشور اشاره می‌کنند. در این بین، هرچند ازبکستان در گذشته به ملی‌گرایی تاجیکی همانند خطری با بنیادگرایی اسلامی می‌نگریست و با انکار هویت تاجیکی در ازبکستان، در مقابل تمایل تاجیک‌های ازبکستان و گرایش به همسایه‌گان فارسی‌زبان‌شان در تاجیکستان، افغانستان و ایران نگاه می‌کرد. در همین راستا همین امر موجب شده بود تاشکند همواره به خطر حضور ایران و نقش آن در احیای ناسیونالیسم تاجیکی را مد نظر قرار دهد، اما بی‌گمان با گسترش روابط دوشنبه و تاشکند و گذار از روابط بد دوران کریم‌اف، نگاه تاشکند به حضور فرهنگی ایران نیز با دوران کریم‌اف تغییر کرده است.

در همین حال باید توجه داشت که با در نظر داشت تلاش «ازبکستان» برای احیای صنعت گردشگری می‌توان با بنیان کنسولگری در سمرقند یا بخارا، کمک به آسان‌سازی در صدور گذرنامه سفر به ازبکستان و بالعکس، گسترش و توسعه انجمن دوستی ایران و ازبکستان و... در جهت افزایش همکاری‌های فرهنگی دو کشور گام برداشت. علاوه بر این نیز در حوزه‌ی عملی با توجه به نیاز دو کشور می‌توان در حوزه‌های مختلف نانو تکنولوژی، بیوتکنولوژی، سلول‌های بنیادی، توسعه روابط علمی و فن‌آوری کمیسیون، توسعه همکاری‌های دانشگاهی و تربیت نیروی مهندس و متخصص از ایران به همکاری‌های علمی دو کشور کمک کرد.

تغییر سیاست خارجی تاشکند

هرچند پس از استقلال ازبکستان از شوروی تاشکند کوشیده است تا با توجه به توانایی‌ها و موانع داخلی و منطقه‌ای سیاست خارجی خود را تنظیم و با خصوصیتی کاملاً عمل‌گرایانه ازبکستان در فضای اختلافات بین روسیه و آمریکا برای تأمین منافع خود حرکت کند و با در نظر گرفتن عواملی همچون موقعیت منطقه‌ای خود و نیازهای اقتصادی و سیاسی خود، بازی پیچیده‌ای را آغاز و در رقابت با قزاقستان برای به دست گرفتن زمام رهبری منطقه

باشد. اما در وضعیت نوین و پساکریماف دولت نوین ازبکستان با تدوین برنامه و راهبرد توسعه این کشور برای سال‌های ۲۰۱۷ تا ۲۰۲۱ سیاست خارجی را در اولویت برنامه توسعه ازبکستان قرار داده است. در این راستا تاشکند در صدد استفاده از همه ظرفیت‌ها برای افزایش جایگاه ازبکستان در عرصه معادلات سیاسی برآمده و با بازتعریف سیاست خارجی ازبکستان، سیاست خارجی نوین و مستقل ازبکستان را با فاصله‌گرفتن از رفتار پاندولی پیشین نقش‌آفرینی اثرگذارتری در منطقه و ارتباطگیری با بسیاری از کشورهای منطقه را مد نظر قرار داده است. در همین راستا، در یک سال گذشته جدا از نشست معاونین وزیران خارجه ایران و ازبکستان در تاشکند که پس از هفت سال وقفه، «شوکت میر ضیایف»، رئیس‌جمهور ازبکستان در حاشیه نشست سران کشورهای عضو سازمان همکاری اسلامی در قزاقستان با حسن روحانی خواستار گسترش مناسبات همه‌جانبه با ایران شده است.

آنچه مشخص است روابط دو کشور به‌رغم عضویت ایران و ازبکستان در سازمان همکاری اقتصادی اکو و حضور ایران به‌عنوان عضو ناظر در سازمان شانگهای می‌تواند از رشد مناسبی برخوردار شود. در این بین با در نظر داشت متغیرهایی چون حمایت تاشکند از عضویت ایران در سازمان همکاری شانگهای برخلاف برخی دوره‌ها، دعوت از رئیس‌جمهور ایران برای سفر رسمی به ازبکستان، اعلام آمادگی برای بسط روابط دوجانبه در حوزه‌های مورد علاقه دو سو، جایگاه و موقعیت جغرافیایی و ژئوپلیتیک کشور ازبکستان در منطقه (در میان کشورهای همسود، از نظر پهناوری پنجم و از لحاظ جمعیت سوم است) جمعیت ۳۰ میلیونی، مساحتی نیم میلیون کیلومتر مربعی، توان اثربخشی و حل‌وفصل مسایل کلیدی منطقه، تلاش تاشکند برای رسیدن به هژمونی منطقه‌ای، نیروی نظامی قدرتمند و برتر در آسیای مرکزی، موقعیت ممتاز ژئوپلیتیکی و.... ایران باید از بهبود روابط با این کشور مهم کشورهای آسیای مرکزی استقبال کند. در این بین باید توجه داشت که جدا از رفتار سیاست خارجی تاجیکستان در قبال ایران طی دو سال اخیر، تهران باید در رویکرد «نگاه به شرق» به‌عنوان محور سیاست خارجی ایران توجه به اهمیت دیگر بازیگران مهم در آسیای مرکزی را دوباره مد نظر قرار دهد و پیوندها میان تهران و این کشور مهم را تحکیم و تثبیت کند.

پیشینه تاریخی - فرهنگی سغد (ازبکستان)

<http://ahmadimanesh.blogfa.com/post/95>

اما چنین نیست که آنچه مردم و ضیائی‌ان (روشنفکران) می‌فهمند، سیاستمداران و قدرتمندان نیز همان را بفهمند. آنها از این دوستی‌ها و همدلی‌ها، تعبیرهای دیگری می‌کنند و دغدغه‌ها از همین جا آغاز می‌شود. در این صورت، معلوم است که حضور فرهنگی ایران و پیوندهای عمیق ایرانیان و تاجیکان و تبلیغ معارف و مشاهیر ایرانی، اندکی بر شانه‌های دولت میزبان سنگینی نماید. این ناگواری‌ها تا حدودی طبیعی می‌نماید. اگر دولت‌ها بدانند که پشت فعالیت‌های فرهنگی، اهداف دیگری خوابیده نیست، با خاطری بالیده و آرام از آن استقبال نیز می‌کنند. مشکل از آنجا بر می‌خیزد که خواسته شود خاک

تخلیط در قدح صافی این و آن ریخته شود. دولت‌های نوپا که دوران تأسیس را تجربه می‌کنند و هنوز آن ثبات و استقرار لازم را پیدا نکرده‌اند، به طور طبیعی دچار اضطراب و هراس هستند و گمان می‌کنند انتشار مطلبی یا طرح سخنی، صحن و صفحه‌ی اقتدارشان را بر می‌آشوبد و حوزه‌ی نفوذشان را تنگ و محدود می‌سازد. در حالی که همیشه چنین نیست. در روابط فرهنگی، اصل بر انتقال مفاهیم انسانی است نه بر آشفتن عواطف ملی یا مجروح کردن احساسات انسانی یا مخدوش کردن هویت تاریخی ملت‌ها. اینکه چرا از يك‌ها با هم‌هی خویشاوندی فرهنگی بالایران، از فعالیت‌های فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، احساس نگرانی می‌کنند تا اندازه‌ای قابل درک است.

چرا از پیام‌های معنوی باید ترسید. ملت‌ها و دولت‌ها در تعاملی سازنده با هم رشد می‌کنند. حوزه‌های فرهنگی، جزیره‌هایی جدا از هم نیستند که ارتباطی با هم نداشته باشند. خاصه، و خاطره‌هایی مشابه دارند. ملت ایران و ملت ازبکستان – از این نظر – در چنین جایگاهی هستند. بنابر این، ملی که انگیزه‌هایی مشترک و اهمه‌های موهم باید به کناری نهاده شود تا گورهای ناشناخته و مجهول‌القدر و گمنام دو ملت، از دل تاریخ – به شایستگی بیرون کشیده شوند و به نسل‌های امروزی معرفی شوند. اگر این حادثه‌ی مبارک رخ ندهد، بزرگان معنوی دو ملت در زاویه‌ی انزوا و گمنامی در سرای سکوت تا ابد می‌مانند و کسی به ارزش‌های آنها پی نمی‌برد. اکنون به‌یمن این ارتباطات فرهنگی است که «امیرعلیشیرنوايي» یا «صوفي الشیيار» در ایران شناخته شده‌اند و یا در وزانی بالاتر نشسته‌اند.

در حالی که وجدان فرهنگی ایرانیان، سابقاً با این نام‌ها کمتر آشنا بود. متقابلاً می‌بینیم که «سهراب سپهری» و «فروغ فرخزاد» و «شهریار» و... در ازبکستان مطرح شده‌اند. از برکت همین روابط است که فرهنگ‌های لغت‌طور و حجیمی، مشحون از لغات و اصطلاحات و ترکیبات و ویژگی‌های زبانی دو ملت متمم دو سوی آمو دریا، صورت وجود یافته‌است و استادان ادب و هنر دو کشور در سایه‌ی اعتمادی متقابل به سفرهای علمی می‌پردازند و آنچه را که در کتاب‌ها پیرامون بزرگان‌شان خوانده‌اند، در چشم اندازی واقعی به رأی العین می‌بینند و درمی‌یابند و یا با تدارک کنگره‌ای شایسته به غبارزدایی از چهره‌ای محبوب و بازخوانی اندیشه‌ای مهجور ولی ذیقیمت دست می‌یازند.

انعکاس «نوروز» ازبکان در مطبوعات ایران و رسانه‌های جمعی دیگر، این معنا را القا نمود که مردمان آسیای میانه نیز همچون ایرانیان، بهایی بایسته به نوروز می‌دهند و آن را به عنوان جشنی ملی ارج می‌نهند. آیا در دوره‌ی «دیوار آهنین» و «مشت آهنین» زمان استالین تا سال‌های استقلال، مردم دربند این نواحی، می‌توانستند به راحتی از مفاهیر قومی و ملی خود حرف بزنند، در باره‌ی آنها کتاب بنویسند و یا از همه خطرناکتر، افکار آنها را نشر بدهند و زندگی معنوی خویش را بر چنان الگوهای بنا کنند؟ فضای ترس و تهدید، کاری کرده بود که انکار ارزش‌های قومی و تاریخی مُد شده بود و چنانچه شاعر یا نویسندمدیا کارگردان سینما – فی‌المثل – چهره‌ای محبوب را تخطئه و تخریب می‌کرد، پاداش گراف می‌گرفت و به نوبه‌ی خود این بی‌فراستی و بی‌شرمی را تبلیغ می‌کرد!

این بود ارمغان آن دوران سیاه و تیره کمونیسم. اکنون دریچه‌ها به مدد درک ملت‌ها به سویی هم گشوده شده است و دور از صلاح و صواب است که این فرصت‌های ناب و عزیز را مغفول نهیم و آن قهرمانان ارجمند را مسکوت گذاریم.

اکنون در کجای جهان ایستاده ایم؟ و به کدام جغرافیای فرهنگی تعلق داریم؟ و جهان، ما را چگونه می‌بیند و چطور ارزیابی می‌کند؟ ایران در معادلات جهانی چه نقشی دارد؟ در عرصه‌های فرهنگ بین الملل چه حرف‌هایی برای گفتن دارد؟ و در عصر جهانی شدن، مستظهر به کدام پشته‌های فرهنگی است؟ ازبکستان تازه استقلال یافته در تحولات منطقه ای چه موقعیتی دارد؟ در فرار از سیطره‌ی فرهنگ روسی در آغوش کدام ارزش‌ها آرام می‌گیرد؟ و در برابر هجوم فرهنگ سرمایه داری و اقتصاد آزاد و دور باطل مصرف و روزمرگی ملال آور دوره‌ی انتقال و دگرگونی سیستم حکومت و زندگی چه طرحی دارد؟ هویت شرقانه‌ی دو کشور چه الزام‌هایی را اقتضا می‌کند؟ و زیستن در بلوک کشورهای اسلامی، چه وظایفی را بر شانه‌های این دو ملت بار می‌کند؟

ازبکستان، پس از کسب استقلال، جهش چشمگیری را در عرصه‌های فرهنگی شاهد بوده است. این پیشرفت، بیشتر محصول نشاط و شادابی مردمی است که از چنبره‌ی اقتضانات ایدئولوژیک رها شده اند. فهم نوین از زندگی و سریر کردن از زیر بار سنگین هفتاد سال تسلیم و تحقیر، توانی مضاعف به ملتی بخشید که حتی در آمار نفوس به حساب نمی‌آمدند. آنها به تاریخ خودشان مراجعه کردند و دیدند «ملت» ی بوده اند و «افتخار» هابی داشته اند و می‌توانند اکنون در ابتدای هزاره‌ی سوم میلادی بر پایه‌ی آن میراث‌های عزیز، شخصیت «ی نوین بسازند و در برابر دیگران به نمایش بگذارند. اولین عنصر فرهنگی که ازبکان از فردای استقلال در دامن او آویختند «دین» بود که در چشم آنها مجموعه‌ی اخلاق و آداب و سنت‌ها و آیین‌ها و رسوم اجدادی بوده است.

نمازهای جمعه‌ی باشکوهی فراوان برگزار گردید و اعیاد مذهبی مثل عید رمضان (فطر) و عید اضحی (قربان) با شور و حال بیشتری جشن گرفته شد و مراسم عزا و عروسی با ترتیبی اسلامی پیش رفت. دانشگاه اسلامی تأسیس شد و کتب دینی پیرامون تصوف عرفان، مذهب و آداب شریعت چاپ گردید. نسخ خطی اسلامی از گوشه‌ی گرد گرفته‌ی کتابخانه‌ها و صندوق خانه‌های قدیمی بیرون آورده شد و با معرفی و تصحیحی انتقادی چاپ و منتشر گردید. مساجد در هیئتی نوین از حالت مخروبه خارج شدند و اقبال مردم روز به روز به این پناهگاه‌های معنوی بیشتر شد. تعداد حاجیان اعزامی به عربستان تا چند برابر فزونی یافت و سازمان دینی مسلمانان ازبکستان (اداره‌ی مفتیات) در ذیل نهاد ریاست جمهوری شکل گرفت و کارها نظم و نسقی پیدا کرد.

مجلات دینی رشدی چشمگیر یافت و مخاطباتی عموماً از طبقه‌ی جوان برای خود پیدا کرد. حجاب سنتی زنان مسلمان ازبک، از احترام بیشتری برخوردار شد و بعدها حجاب اسلامی با الگوی ترکیه طرفداران بیشتری یافت که هنوز هم به چشم می‌خورد. جشن‌های مولود النبّی با اجتماعات مردم در مساجد به زیبایی برگزار گشت و مقابر اکابر آنچنان که

شایسته ای شأنتشان بود، مرمت گردید و به روی مشتاقان گشوده شد. مردان منبر و محراب، اعتبار ویژه ای یافتند و دین بی آنکه مزاحم زندگی مردم شود به جلوه در آمد. حکومت نیز که فهمید مردم از بک، عمیقاً مردمی دیندار هستند و دین، مقوم وحدت اجتماعی و نظم سیاسی و انتظام امور است، به تبلیغ ارزش‌های مذهبی همراه با احتیاطی زیرکانه پرداخت. امروزه ازبکستان در کلونی‌های اسلامی عضویت دارد و مخصوصاً در حلّ منازعات منطقه ای، نقشی فعال ایفا می‌نماید.

با همه‌ی احتیاط و دوراندیشی که حکومت به خرج می‌دهد تا دین، دستاویز آشوب و توطئه و ناآرامی نگردد، باز در نواحی شرقی مجاور خاک تاجیکستان و قرقیزستان (که موسوم به دره (واحه) ی فرغانه است، شورش‌هایی بر پایه‌ی خواسته‌های اسلامی رخ داد که البته به شکلی قاطعانه سرکوب شد. دولت فعلی با همه‌ی اقتداری که دارد، باز از وقوع حوادثی مشابه قرقیزستان که به «انقلاب نارنجی» شهرت یافت، واهمه دارد و به همین خاطر، سخت مراقب اوضاع است و کانون‌های اسلامی را کنترل بیشتری می‌نماید.

دومین منبع خودشناسی ملی ازبکان، «تاریخ» آنها بود. این تاریخ بارها و بارها از سوی کمونیست‌ها عمداً مورد غفلت و انکار قرار گرفت. آنها می‌گفتند قوم ازبک، قومی بیابانگرد و جنگجو و دور از مدنیت بوده و فاقد هرگونه خاطره‌ی قومی است. اما از سپیده دم استقلال، بزرگان قوم دست به تکاپوهای تاریخی زدند و دریافتند که «تاریخ» روشنی دارند و اتفاقاً از نظر سرمایه‌های تاریخی فقیر نیستند. «تیمور» جهانگشا که در ایران به «تیمور گرگان» و «تیمور لنگ» معروف است، مردی از مردمان این سرزمین بوده است و سلسله‌ی طولانی «تیموریان» که از حسن تصادف، پادشاهان خردمند و دانش پرور و مردم دوستی نیز داشته است، کانون مرکزی قدرت در سمرقند بوده است.

خدمات حاکمان تیموری به علم و فرهنگ و هنر، برجسته گردید و به زوایای تاریخ این بخش از تاریخ پرتو افکنی شد. مشاهیر این دوره و دوره‌های بعدی به خوبی معرفی شدند و برمبنای زندگی آن بزرگان، رُمان‌هایی نوشته شد و فیلم‌هایی تهیه گردید. حقاری‌های باستان‌شناسی در نقاط تاریخی صورت گرفت و صفحات شناسنامه‌ی مفقود شده از نو نوشته شد. نسل جوان امروز ازبک، آیا می‌داند وارث و وامدار چه تاریخی است؟ سومین منبع بازشناسی هویت قومی ازبکان، «فرهنگ» بوده است. ازبک‌ها شاعران بزرگی داشته‌اند که سیاست روز که از مسکو بخشنامه می‌شد، آنها را به رسمیت نمی‌شناخت. در چشم پیروان سوسیالیسم، شاعرانی مثل رودکی و فردوسی و جامی و علیشیر نوایی و..... دشمنان مردم و آزادی شمرده می‌شدند و می‌بایست بایکوت شوند تا ماکسیم گورکی‌ها بیشتر بدرخشند!

ادبیات سوسیالیستی مُد روز بود و به ویژه رئالیسم سوسیالیستی بر بام سرای زندگی خلق‌های محروم آسیای میانه و قفقاز، سایه انداخته بود. شعر، رمان، نمایشنامه، فیلمنامه، ناول، داستان، ترجمه و.... همه می‌بایست در راستای حقانیت کذایی بهشت موعود سوسیالیسم به کار گرفته می‌شد! بسا می‌شد که نویسنده‌ای را به دلیل تکیه بر زبان و

فرهنگ و سنن اجدادی به اتهام بی پایه‌ی دفاع از فاشیسم، سال‌های زیادی در سیاه چال زندان نگاه می‌داشتند و یا سر به نیست می‌کردند و طنز تاریخ را که سال‌ها بعد، پرونده‌ی همان قربانی اهل قلم را بررسی می‌نمودند و در دادگاهی! تشریفاتی تبرئه‌اش می‌کردند! و اینها همه، عوارض تلخ حکومت ایدئولوژیک بود که مصالح خود را بر روح و جان ملت‌های دیگر تحمیل می‌کرد.

کار به جایی کشیده شده بود که رگمارغم تقدیس کار و کارگر و شیوع عام ادبیات پرولتاریایی، دهقان زاده‌ی طوس را شاعری درباری معرفی کرده بودند، چیزی مثل متشاعر مدّاحی در حاشیه‌ی تزار روس – پطر کبیر! وقتی با فردوسی چنین می‌کردند، تکلیف شاعران و نویسندگان دیگر که مرتبه و منزلت حکیم طوس را نداشتند، پیدا بود. این بود که به محض وزیدن نسیم آزادی و رهایی، ازبکان به بزرگداشت شاعران و نویسندگان شان همت گماشتند. کنگره‌ها و سمینارها برای تجلیل از شخصیت آنها بر پا نمودند و شرح زندگی افتخار آمیز آنان را همراه با معرفی آثارشان در کتابهای درسی همه‌ی مقاطع تحصیل جا می‌دادند.

موسیقی ملی را که (جایگاهی دلنشین و مناسب در دل‌ها داشت رونق شایسته بخشیدند.) شش مقام بخاری را که تحریر دشواری دارد و حنجره‌ای قوی می‌طلبد، رونقی به سزا دادند. چهره‌های درخشان موسیقی را ارج نهادند و راه را برای نسل‌های جوانتر باز کردند. تئاتر سوسیالیستی را که همیشه قهرمانانی کلّیسه‌ای داشت، به سمت وسوی تئاتر معنوی و ملی سوق دادند و بزرگان این رشته مانند: محمود خواجه بهبودی، مئان اویغور و.... را در سطوح ملی تبلیغ می‌کردند. نقاشان وطنی را نیز پس از استقلال پرو بال دادند و مضامین کارهایشان را ستودند. هنرمندان نیز موضوع‌های موردعلاقه‌ی دوره‌ی استقلال را در برنامه‌هایشان گنجانند و همراه با عواطف مردمی و موج‌های ملی پیش رفتند.

دانشگاه‌ها نیز که کانون جوشان افکار نو بود، به سطح مقبولی از پیشرفت کمی و کیفی رسید. رشته‌های جدیدی افتتاح شد و زبان و ادبیات از یکی در همه‌ی سطوح تدریس گردید. محافل ادبی، جایی شد برای بیرون دادن عقده‌های فروخورده و طرح ایمان دیروز و آرمان‌های امروز. شاعران جوان، برای کشور از بند رسته و مستقل خود، شعرها سرودند و چکامه‌ها خواندند بی آنکه سطری به اجبار و بندی به اکراه بر صفحه‌ی کاغذ بیاورند و با ذهن و ضمیرشان را به خوشایند روزگار آلوده نمایند. ادبیات، دوره‌ی بیداری خود را پس از استقلال تجربه نمود. در ساخت شعر و ادب، آرمان‌های ملی- انعکاس زیباتر و هیجان انگیزتری می‌یابد، از این رو صفحه‌های ادبی روزنامه‌ها و مجله‌ها، مشحون از احساسات میهن دویستانه و استقلال خواهانه گردید.

فرهنگ بومی مبلغان خویش را پیدا کرد و راه برای طرح ایده‌های ناسیونالیستی و حتی شوونیستی باز شد که با درایت بزرگان قوم و سرجنابانان، آسیبی از این ناحیه – متوجه ملت‌های همسایه نشد در حالی که زمینه برای پیش کشیدن دعای تاریخی و کینه کشی‌های

قومی - البته با تحریکات خارجی - کاملاً مهیا بود. ازبکان از این گردنه نیز به سلامت گذشتند و وارد هزاره‌ی سوم میلادی شدند. آسایش‌های اخیر را می‌توان دوران استقرار حاکمیت جدید به معنی درست کلمه دانست؟

جمهوری ازبکستان، کشوری بختیار است که الگوی همزیستی مسالمت آمیز و تز گفتگوی فرهنگ و تمدن‌ها را اگر چه بافراز و فرود، اما موفق تجربه کرده و می‌کند. زیستن طولانی مدت با اقوام تاجیک و قرقیز و قزاق و ترکمن و قره‌قالپاق و اقلیت محدود کره‌ای - به ویژه همزیستی دوستانه با تاجیکان - که منسوب به فرهنگ و تمدن و زبان و نژاد دیگری هستند، از آستانه‌ی بلند خردمندی دولتمردان ازبک و فرهیختگان دانشمند آن خبر می‌دهد. این، از نکات روشن زندگی مردم ازبک است که با ملت‌ها و اقوام دیگری که در محدوده‌ی مرزهایش زندگی می‌کنند، برخوردی احترام آمیز داشته و دارد. در سایه‌ی احترام متقابل اقوام ساکن در ازبکستان، این جمهوری بدون کمترین تنش قومی، راه پیشرفت و اعتلای خویش را پیش گرفته است و در این راستا، استفاده از فرهنگ و ارزش‌های اخلاقی و انسانی بالاترین بسامد را داشته است.

جمهوری اسلامی ایران از اولین کشورهایی بود که استقلال ازبکستان را به رسمیت شناخت و نمایندگی سیاسی اش را در تاشکند - پایتخت ازبکستان - دایر نمود. این جمهوری به دلیل همان واهمه‌های موهوم که ذکرش رفت، بر خلاف رویه‌ی سیاسی سایر جمهوری‌های آسیای مرکزی و قفقاز که در کنار توافقنامه‌های سیاسی و دیپلماتیک، به امضای موافقت‌نامه‌های فرهنگی نیز تن در می‌دادند تا باب روابط را گسترده‌تر و عمیق‌تر نمایند، تاکنون زیر بار امضای توافقنامه فرهنگی با جمهوری اسلامی ایران نرفت و از این بابت، البته فرصت‌هایی از دست رفت و نا کامی‌هایی در عرصه‌ی روابط فرهنگی صورت گرفت. دیدار عالی‌ترین مقام دولتی جمهوری اسلامی ایران - رئیس‌جمهور سابق سید محمد خاتمی - از تاشکند، این امید را دامن زده بود که دولت ازبکستان ضرورت و رسمیت فعالیت‌های فرهنگی ایران را خواهدپذیرفت.

چنین نشد و نهایتاً نمایندگی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در ذیل عنوان بخش فرهنگی سفارت، اقدام‌های فرهنگی اش را ادامه داد که با فراز و فرودهایی همراه بوده است. اینکه با غنی‌ترین کشور منطقه از نظر فرهنگی، ارتباطات تعریف شده و قانونمندی (به جهت فقدان موافقت‌نامه‌ی فرهنگی) نداریم، بسیار جای تأسف است. بخشی از عقبه فرهنگ و تمدن ایران در این سامان (ماوراء النهر) صورت وجود یافت و منطقاً تقدیر تاریخی این سرزمین‌های متحد المرام و مشترک المنافع (دروجه فرهنگی کلمه) ارتباط معقول و تنگاتنگ با همدیگر است.

اشاره :

ازبکستان در قلب آسیای مرکزی و در تقاطع عبور غرب به آسیا واقع شده است و پل ارتباطی بین روسیه از شمال و جهان اسلام در جنوب می‌باشد. این کشور تنها جمهوری در منطقه‌ی آسیای مرکزی و قفقاز است که تمدنی با پیشینه‌ی 2500 سال دارد. دیگر کشورهای همجوار آن سابقه‌ی تاریخی کمتری دارند.

موقعیت مرکزی و جمعیت این کشور (نیمی از جمعیت آسیای مرکزی در ازبکستان ساکنند) سبب شده است که این جمهوری نقطه‌ی ارتباطی مناسبی برای کل آسیای مرکزی باشد. این جمهوری از لحاظ مذهبی از زمان شوروی سابق مرکزیت داشته است و مدارس علوم دینی در این کشور متمرکز گردیده بودند و مفتی‌های کشورهای آسیای مرکزی و بسیاری از دیگر جمهوری‌ها از مدارس دینی این کشور فارغ التحصیل شده‌اند. مردم ازبکستان با فرهنگ اسلامی پیوندهای دیرینه دارند و در واقع هویت خود را از اسلام گرفته‌اند.

تاشکند از سوی ایسکو به عنوان پایتخت فرهنگی جهان اسلام در سال 2007 معرفی شد.

در پی درخواست سفیر جمهوری ازبکستان در تهران جناب آقای الهام اکرام اف برای ملاقات با رئیس محترم سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی جناب آقای محمود محمدی عراقی در تاریخ 8/خرداد/1386 جلسه‌ای با حضور آقایان بختیار دبیر دوم سفارت جمهوری ازبکستان

مهم‌ترین موارد مطرح شده از طرف سفیر ازبکستان به شرح زیر است:

- دعوت از آقای محمدی عراقی برای شرکت در جشن 2750 امین سالگی سمرقند که 14-15 اوت 2007 جشن گرفته خواهد شد.

- درخواست ارسال پیام تبریک به مناسبت جشن 2750 امین سالگرد تأسیس سمرقند به همتای ازبک (وزیر فرهنگ ازبکستان و نیز مصاحبه‌ی تلویزیونی به همین مناسبت

- ارسال عکس‌های قدیمی سمرقند که در موزه‌های کشورمان موجود است.

- نام‌گذاری خیابانی به نام امیرعلیشیر نوایی و نصب تندیس ایشان و دیگر شخصیت‌ها در میدان‌های شهر تهران

- ارائه‌ی نمونه‌ای از موافقت‌نامه‌های فرهنگی امضا شده بین ایران و کشورهای آسیای مرکزی به منظور پیگیری امضای موافقت‌نامه‌ی فرهنگی بین دو کشور

- چاپ ترجمه‌ی کتاب‌های رئیس جمهوری ازبکستان

مهم‌ترین موارد مطرح شده طرف ایرانی:

- پذیرش دعوت طرف ازبکی برای شرکت در جشن 2750 امین سال مانابی سمرقند.

- آمادگی کشورمان برای همکاری در برگزاری هفته‌ی فرهنگی ازبکستان در تهران، اصفهان، شیراز و یا مشهد و نیز برگزاری هفته‌ی فرهنگی ایران در ازبکستان

- امضای موافقت‌نامه‌ی فرهنگی بین دو کشور.

- تأسیس مرکز پژوهش و تحقیقات ایران و ازبکستان در تاشکند یا سمرقند.

- آمادگی سازمان برای ایجاد صفحه‌ای در سایت سازمان با عنوان «تاشکند پایتخت فرهنگی جهان اسلام» و نیز چاپ مقاله‌های در معرفی فرهنگ و تمدن ازبکستان در نشریه‌های چشم‌انداز و سخن عشق

- پیشنهاد دعوت از شخصیت‌های فرهنگی، استادان دانشگاه و محققان کشورمان برای شرکت در جشن 2750 امین سالگی سمرقند.

- پیشنهاد برگزاری نمایشگاهی از آثار نسخ خطی به مناسبت 2750 امین سالگی سمرقند
 - ایجاد کمیته‌ی مشترک حفظ و مرمت آثار تاریخی
 - 1- به رغم پیگیری‌های مکرر کشور از طرف ازبکی هنوز موافقت نامهی فرهنگی بین دو کشور امضاء نشده است. ازبک‌ها تمایل چندانی به امضای موافقت‌نامهی فرهنگی نشان نمی‌دهند و بیش‌تر به دنبال روابط اقتصادی و ترانزیت کالا از مسیر کشورمان به آب‌های آزاد می‌باشند.
- نوشته شده در یکشنبه بیست و یکم خرداد ۱۳۹۱ ساعت 11:10 توسط
ahmadimanesh |



جناب پیرزیدنت محترم شوکت میرامان‌اویچ میرزیانف! حکیم ربیم یور شهروند ازبکستان

من همچون فرزند ملت تاجیک، زاده شهر سمرقند و شهروند ازبکستان به شما مراجعت می‌نمایم! در طول هزارساله‌ها ملت تاجیک در این سرزمین، در قطار قوم و ملت‌های دیگر چندین دولت را اساس گذاشته است. گذشتگان ملت ما برای شکل‌گیری تمدن نه تنها در منطقه ورارود (ماوراءالنهر)، بلکه عموماً در حدود ایران‌زمین تأریخی نقش اساسی و جاودانی بازیده است. یعنی تاجیکان در تشکل و رونق شاهگیری‌های سامانیان، خوارزمشاهیان، قراخانیان، غزنویان، سلجوقیان، شیبنیان، اشترخانیان، و منغتیان حصه

ارزنده خود را گذاشته‌اند. هزارها نماینده این ملت در ساحه‌های سیاست، فرهنگ، اقتصاد، علم و معارف، کشاورزی، دین و آیین و هنرمندی نه تنها برای ملت خویش، بلکه برای کل انسانیت خدمت نموده، شهرت جهان گردیده‌اند. دست‌آوردهای فرزندان فرزانه تاجیک، امروز هم باعث افتخار و مورد بهربرداری هستند. از زمان سامانیان تا دوران حکومت شوروی، قریب هزار سال، زبان کارگزاری این دولت‌ها پارسی – تاجیکی و اندکی ترکی هم بوده است. اینچنین در منطقه، ملت‌های گوناگون بی ممانعت با زبان مادری خود کارگزاری می‌کردند، آثار ادبی ایجاد می‌کردند. هرگز تفرقه‌گزاری و فشارآوری بر بالای ملت و قوم و زبان دیگری وجود نداشت

شوربختانه، بعد از سرنگون شدن خانگري‌های خبوه و خوقند و امارت بخارا و به سر حکومت آمدن بلشویکان روسیه که مقصدشان سرنگون کردن زبان و فرهنگ قدیم پارس و تاجیک بود، کارهایی برای از میان برداشتن این فرهنگ و تمدن آغاز یافتند. بی‌گمان، پاسداران این تمدن بزرگ، قشر اساسی ضیائیان و دانشمندان بودند و امکان داشت که این طایفه سد راه سیاست‌های ضد تاجیکانه این نظام مستبد شوند. از این روی، حکومت شوروی اولاً روشنفکران را بر حاشیه راندند و برای رسیدن به مرام خود به تاتار و باشقران و ترکان اسیرافتاده، جدیدان در ترکیه تحصیل کرده که همه آن‌ها شامل حرکت پان‌ترک‌ها بودند، تکیه کرده، بر ضد زبان پارسی – تاجیکی و هستی ملت تاجیک برخاستند.

آن‌ها مردم عوام را به تاجیک‌بدبینی (تتفر از تاجیکان) تحریک کرده، جدایی را تلقین می‌کردند. آن‌ها پیوسته ترغیب می‌کردند که تاجیک نام ملتی نیست و این همه مردم پارسی‌زبان اصالتاً ترکان زبان‌گم کرده و یا از ایران آمده هستند. آن‌ها تأکید می‌کردند که توران وطن ترکان است. در نتیجه این تشویقات ناعادلانه سال ۱۹۲۴، بلشویکان و پان‌ترکیستان قسماً به مقصد خود رسیدند. هنگام تقسیم‌بندی‌های مرزی آسیای میانه در هیئت کمیسیون نمایندگانی از ازبکان، ترکمن‌ها، قزاق‌ها و قرغیزها عمل می‌کردند، ولی هیچ نماینده از مردم بومی این سرزمین – تاجیکان به هیئت کمیسیون راه نیافت. تنها با تلاش و جان‌فدایی فرزندان شریف این ملت، تاجیکان به کمیسیون ازبکان همچون زیرکمیسیون داخل کرده شدند. این بود که تاجیکستان همچون جمهوری خودمختار به هیئت ازبکستان همراه کرده شد

کار این طور شد که صاحبان نو جمهوری‌ها که دولت به نام آن‌ها ثبت شده بود، تمام اولویت، حکومت و امتیازهای هنگفت را به دست درآوردند و حق و حقوق دیگر ملت‌ها و زبان و فرهنگشان را قریب به نیستی کشاندند، از جمله تاجیکان که سیرشمارترین ملت و شهروندان کامل‌حقوق دو خانگري و امارت مذکور بودند، در شناسنامه‌هایشان از یک ثبت نام شدند. آن‌ها مردم تاجیک را مجبور می‌کردند که فرزندان‌شان را به مکتب‌های ازبکی فرستند. می‌گفتند که اینجا ازبکستان است، همه باید خود را ازبک نام‌نویسی کنند، ازبکی تحصیل ببند و حرف زند. در عکس حال، به جمهوری نو تشکیل تاجیکستان بدرقه می‌شوند ... و یا کسی منسوب و وظیفه نمی‌گیرد

مرا این اندیشه آرام نمی‌گذارد: کجا شد آن دوستی و برادری که جامی و نوایی اساس گذاشتند و در همه معرکه‌های خرد و بزرگ تأکید می‌شود؟ چرا تمام امتیازها در سطح دولتی به ازبکان تعلق دارد؟ بر چه اساس تفرقه بین شهروندان یک مملکت از زمین تا به ثریاست؟ چرا در این کشور یک برادر بر برادر دیگر اولویت دارد؟ چرا یک تاجیک اگر می‌خواهد صاحب‌منصب شود یا مرتبه یابد، مجبور است خود را در شناسنامه ازبک ثبت کند؟ مثلاً یک صاحب‌استعداد تاجیک برای به منبر رادیو تلویزیون و یا صحنه کلان راه یافتن، حتماً باید سرودهای ازبکی سراید یا آهنگ‌های معروف تاجیکی را به متن‌های ازبکی پیشکش کند.

چرا فرهنگ و تمدن این ملت و دست‌آوردهای مردم تاجیک به نام ازبکان نام‌نویس می‌شوند و به تمام دنیا به عنوان مال ازبکان نام برده می‌شود؟ آیا تحریف تاریخ گناه نیست؟ ما که را گول می‌زنیم، در حالی که این دست‌آوردهای تاریخی و جهانی را تمام جهانیان می‌دانند؟ مگر از روی عدالت است که برادر با پایمال کردن حقوق برادر خود، پست زدن زبان، فرهنگ، تاریخ، تمدن و شرف او آبرو یابد؟ ما حالا تقریباً به طور کامل از تمام ارزش‌های کمونیست‌ها، بلشویکان و امپراطوری روسیه دست کشیدیم. چرا ما از ارزش و عقیده‌های تعصب‌آمیز پان‌ترکیستان دست نکشیم که ساخته ترکیه و بلشویکان بوده است و مقصدشان به نابودی رساندن و انکار زبان، فرهنگ و عموماً هستی تاجیکان بود. آن‌ها هنوز در آغاز قرن ۲۰ با شعارهای شونیستی برخاسته، ما را از هم جدا و ضد یکدیگر کردند. متأسفانه، این روند تا حالا دوام دارد.

نباید فراموش کرد که هنگام تقسیم‌بندی مرزها بسیار تاجیکان به کمسیون ازبکان داخل شده، برای تشکیل شدن جمهوری ازبکستان جانبازی کردند. باید مؤی را از خمیر کشیده توانیم. برخی از آن‌ها زیر تأثیر عقیده‌های پان‌ترکیستی مانده باشند، بعضی‌اشان واقعاً بی‌غرضانه فکر می‌کردند که ما برادر هستیم و هیچ گاه حقوق ما را برادران ازبکمان پایمال نمی‌کنند. دو زبان، طوری که در خانگری‌های خیوه، خوقند و امارت بخارا بود، ادامه می‌یابد، ولی در عمل فکر و اندیشه تاجیکان خطا برآمد و حالا آن‌ها برای ما ملت‌فروش نام گرفتند. گرچندی اکثریت این طایفه خطای خود را فهمیده، بعداً در تاجیکستان کار و فعالیت کرده‌اند، اما بعضی‌اشان از همان عقیده پان‌ترکیستی پس نگشتند.

خُص، در شعور تاجیکان عقیده پهن‌کرده پان‌ترکیستان چنان جای گرفت که تا حال مجبورند با فهمیده و نفهمیده با نام ازبک در ازبکستان به همه ساحه‌های دولت خدمت‌های ارزنده می‌کنند که این انکارپذیر نیست. مادام که چنین است، برای این از خود گذشتن‌ها به تاجیکان ازبکستان تشکر باید گفت و متباعد در زمان استقلال حق و حقوقشان را رسمی و قانونی کرد. در این میان از فروپاشی اتحاد شوروی سه ده‌ساله گذشت و اگر واقعاً منصفانه حق به‌حق برسد، آن گاه ما مردم ترک و تاجیک ازبکستان در حقیقت برادر می‌شدیم.

ذکرش بمورد است که تا زمان بازسازی میخائیل گورباچف، تاجیکان از تحصیل دیدن در آموزشگاه، انستتوهای مخصوص تاجیکی، کارگزاری با زبان مادری، نشان دادن هویت و خودشناسی ملی، آموختن تاریخ و تمدن خویش، شنیدن و دیدن رادیو تلویزیون سراسری هرروزه به زبان تاجیکی، چاپ کتاب‌های درسی و بدیعی و علمی... که هر یک ملت بومی نیاز دارد، بی‌بهره بوده‌اند و وضعیتشان حزن‌انگیز و طاقت‌فرسا بود که عاقبت مردم از زبان و فرهنگ خود دور و بی‌تفاوت شده‌اند.

در بعضی محل و شهرها صنف‌ها یا مکتب تاجیکی بودند که در آن مکتب‌ها طلبگان (دانش‌آموزان) به مقدار خیلی کم بودند و غیر از دانشکده دولتی آموزگاری سمرقند که فاکولته زبان و ادبیات تاجیک داشت و دانشگاه دولتی سمرقند که در نزد فاکولته زبان و ادبیات از یک شعبه تاجیکی نیز عمل می‌کرد، دیگر در دانشکده‌های هیچ ولایتی از بخش‌های تاجیکی نام و نشان نبود. در تمام جمهوری برای چند میلیون تاجیک تنها یک روزنامه «حقیقت ازبکستان» (حالا «آواز تاجیک») چاپ می‌شد که در اصل برای مشکلات و آرمان‌های تاجیکان جوابگو نبود.

بعد از آغاز بازسازی و آزادی بیان و اصلاحات گورباچف فدائیان این ملت خواهش‌ها و حق خود را از حکومت اتحاد جمهوری‌های شوروی سوسیالیستی، جمهوری شوروی سوسیالیستی ازبکستان و ولایت‌ها همه‌طرفه طلب کردند که در نتیجه در مکتب‌ها، صنف‌ها و آموزشگاه و دانشکده‌ها گروه‌های تاجیکی اندکی باشند هم گشاده شدند. در سه ولایت، روزنامه‌های ولایتی و در ۹ ناحیه روزنامه‌های ناحیوی با زبان تاجیکی به کار شروع کردند؛ همچون هفته‌ای یک مراتبه برنامه فرهنگی «رنگین‌کمان» از تلویزیون مرکزی ازبکستان و بخش تاجیکی استودیوی تلویزیونی سمرقند به کار شروع کردند. در بعضی جای‌های شهر و ناحیه‌ها، شعارهای تاجیکی نوشته شدند و رامشگران را اجازت شد که با زبان مادری‌شان هنرنمایی کنند.

راستی، این همه در آن سال‌ها برای ما، تاجیکان، ارزشی داشت. ما سربلند کرده بودیم و خود را همچون شهروند کامل‌حقوق این سرزمین احساس می‌کردیم. بندریج حس خودشناسی مردم شهر و دهات بیدار می‌شد.

دردا که پس از پاش خوردن اتحاد شوروی و به استقلال رسیدن جمهوری ازبکستان، آهسته آهسته آن دست‌آوردهایی که ما در این ۴-۵ سال به آن نایل شدیم، یکی پس هم به نیستی رفتند، صنف و مکتب‌های تاجیکی قریب به نیستی رفتند، یگانه دانشگاه آموزگاری سمرقند که قریب برای تمام فن‌ها آموزگار طیار (آماده) می‌کرد، بسته شد. فاکولته فیلولوژی تاجیک دانشگاه سمرقند که عالمان زیردست داشت و تنها فخر تمام تاجیکان ازبکستان بود، برهم خورده، به شعبه فاکولته زبان‌ها تبدیل یافت. این بخش تاجیکی حالا دور از بنای اساسی دانشگاه، در یک گوشه نظرناگیر شهر فعالیت دارد. به ریاست شعبه افرادی آمده‌اند که دور از علم و وابسته خدمات امنیتی و مایل به فساد می‌باشند.

آیا در این حالت، دانشجو دانش کامل گرفته می‌تواند؟ دیگر در تمام شعبه‌های تاجیکی دانشکده‌های ولایت‌ها و روزنامه‌ها، غیر از سمرقند و سرخاندریا بسته شده‌اند. رابطه با تاجیکستان به دلیل جنگ شهروندی و سردی مناسبت بین حکومت‌های دو جمهوری به حد خیلی پایین رسید و نظام روادید جاری شد. این بود که از روابط فرهنگی، ادبی و علمی و اجتماعی بی‌بهره ماندیم. تاجیکان از بکستان خود را مثل یتیمان بی‌پر و بال، پریشان حال و بی‌امید و بی‌آینده احساس کردند.

برای دوام دادن تحصیل، برای ختم‌کنندگان مکتب‌های تاجیکی کالج تاجیکی نیست؛ در دانشگاه‌ها غیر از گروه زبان و ادبیات که خیلی کم دانشجو قبول می‌کند، فاکولته‌ها برای دیگر فن‌ها (علوم) وجود ندارند. پس جوانان کجا رفته خوانند؟ ۱۸ مارس سال ۱۹۹۱، با امضاء ده‌ها هزار، ما اتحادیه اجتماعی و فرهنگی سمرقند و مرکز فرهنگی تاجیکان سمرقند و با دستگیری تمام تاجیکان کشورمان به خاطر حل مشکلی‌های موجود و دوا یافتن به درد و داغ‌هایی که تمام قشر جامعه تاجیکان کشور از بکستان را فرا گرفته است، به عنوان پرزیدنت سابق کشورمان مکتوب سرگشاده نوشتیم که تا حال ماهیت خود را گم نکرده است و در آرشیو مکتبه رئیس‌جمهور هست.

اما چه کنیم که هیچ واکنش و کار و عملی ندیدیم. هرچند بارها به پرزیدنت، سروزیر، مجلس عالی مراجعت کردیم، اما شوربختانه بالا گوش شنوا نداشت. مجبور شدیم به سازمان ملل متحد، (OSCE) سازمان‌های حقوق بشر، سازمان امنیت و همکاری اروپا و اتحادیه اروپا و ایالات متحده آمریکا و (Human Rights Watch) دیدبان حقوق بشر نهاد‌های بشردوستانه آن‌ها مراجعت کنیم. در نوبت خود، آن‌ها به حکومت کشور ما مراجعت کرده باشند هم، مشکلات ما چون معما روی کاغذ ماند. برعکس، فشار و زورآوری، از کار سبکدوش کردن فعالان و فدائیان، ترساندن اهل خانواده به برهم زدن دو تشکیلات اجتماعی و فرهنگی‌ایمان انجامید که فعالیت رسمی‌ایمان غیرممکن شد. با وجود این همه فشارها، ما به طور غیررسمی جمع می‌شدیم و به نهاد‌های حکومتی و بین‌المللی مراجعت‌ها می‌کردیم و کارهای فرهنگی انجام می‌دادیم.

البته مرکزهای فرهنگی‌ای که از قید وزارت عدلیه گذشته بودند، کار می‌کردند، ولی افراد لیبیک‌گویی و وابسته به حکومت و واحدهای قدرتی آن سر کار بودند که غیر از خودشان و دو سه هم‌مسلكشان، کسی عضو آن مرکز نبود. دایره فعالیت آن‌ها از دایره تنبک زدن در جشن و مراسم‌ها یا آمدن کمیسون‌ها فراتر نبود. باری هم معمای تاجیکان را به حکومت محلی و جمهوری برای بررسی پیشنهاد نکرده و برعکس، ضد فعالان و فدائیان که موافق قانون کشور کار می‌کردند، طلب هم می‌کردند، برآمده، مردم و حکومت را گول می‌زدند که گویا آن‌ها ملت‌چی و تندرو هستند و به مناسبت‌های برادری دو ملت رخنه می‌زنند. در نتیجه، در سمرقند فضایی به وجود آمد که هزارها متخصص و مردم تاجیک بومی برای فعالیت و زندگی آزاد به خارج کشور برآمده رفتند که این برای رونق اقتصاد و علم و فرهنگ کشورمان بی‌تأثیر نماند.

طوری که می‌دانید، بعد پاش خوری اتحاد جمهوری‌های شوروی سوسیالیستی و استقلال یافتن ازبکستان، سمرقندیان یکی از اولین‌ها شده، ساحه خصوصی و صاحب‌کاری را به راه مانده، صدها کارخانه و اتحادیه به وجود آوردند، هزارها نفر صاحب کار شدند. همین طریق خزینه مملکتان و نفوذ آن را بالا برداشتند که این فخر تمام ما می‌باشد، ولی آهسته آهسته کارچلان‌های (افرادی که به هر وسیله کارشان را به انجام می‌رسانند) روستایی که نو به شهر کوچیده آمده‌اند، با همدستی بعضی کارمندان حکومتی و قدرتی با هر گونه بهانه و گناه‌های بافته و دروغین، کارخانه و مؤسسه‌ها را از دست آن‌ها کشیده گرفتند

اما بعد اندک وقتش، اکثریت کارخانه‌ها را به مفلسی رسانیدند، چونکه چشم کاردان نداشتند. در نتیجه، آدمان زیاد بی‌کار ماند و دولت ضرر دید. اکثریت شخصان صاحب‌کاری که به چنین بی‌عدالتی رو به رو شدند، تاجیک بودند. آن‌ها مجبور شدند که به خارج رفته، فعالیت برند. حالا خزینه آن مملکت‌ها را پر می‌کنند و خیلی آبرومند هم می‌باشند. آیا ملت‌چیان و حامیان آن‌ها درک نمی‌کنند که این ضربه به خود آن‌ها و پیش از همه به کشور عزیز ما می‌باشد؟

ببینید، حالا سمرقندیان و دیگر تاجیکان ازبکستان که در مملکت‌های مختلف آسیا، اروپا و امریکا در ساحه‌های علم و فرهنگ، اقتصاد، تکنولوژی و سودا به کامیابی‌های کلان نایل شده‌اند، دست‌آوردشان را از نام ازبکستان و ملت ازبک معرفی می‌کنند. پس بگویید که در جهان دیگر چنین ملت دست و دل‌گشاد دیگری را دیده‌اید؟ مگر این را شما باخت ملت و کشور ازبکستان نمی‌شمارید؟ بی‌قدر کردن شهروند این مرز و بوم نمی‌حسابید؟

طوری که می‌بینید، معما و مشکلات حیات تاجیکان سراسر کشور بی‌شمارند، ولی من تنها در مثال بخارا و خصوصاً سمرقند می‌گویم که این دو شهر عظیم در گذشته و حالا ماهیت مرکز فرهنگی تاجیکان را از دست نداده‌اند. بلی، این حقیقت است! حقیقت تأریخ است! حالا یک گروه دایره‌های ملت‌گرا و پان‌ترکیست که از حامیان خارجی‌اشان سبق می‌گیرند، می‌خواهند ریشه تاجیک و زبان و تأریخ و فرهنگ آن را در سمرقند و بخارا که هستی تمام تاجیکان از این شهر منشاء می‌گیرد، برکنند. چنین کار در دیگر شهر و ناحیه‌های تاجیک‌نشین جمهوری نیز دیده می‌شود.

این دو گهواره تمدن ما هستند که طول هزارساله‌ها به ذهنیت و شعور مردمش تمدن‌آفری را جا نموده است! به این تفکر بلند صیقل‌یافته و بی‌همتا اهل عالم مفتون گردیده و حالا باعث افتخار ازبکان هم هست. اگر مردم این شهرها همه به خارجه برآمده روند یا زبان و شعورشان ازبکانیده شود، آیا این باخت همه ما نیست؟ مگر شکستن روح این ملت و غلام‌طبیعت شدن آن‌ها به نفع ملت و دولت بوده می‌تواند؟ مگر سمرقند و بخارا بدون مردم اصلی و باهنرش سزاوار نامشان می‌شوند؟ آخر نه تنها یادگاری‌های معماری قدیمه و قصر و کوشک‌های این شهرهای بزرگ که نیاکانمان بر ایمان میراث گذاشته‌اند، بلکه طرز ویژه زندگی، عقل و ادراک تمدن‌آفر مردم از قدیم شهرنشین هم یک قسمت بخارا و سمرقند است! آیا ملت‌چیان پیامد بد آن را درک می‌کرده باشند؟ بی‌سمرقندی و بخارایی

حال زار این شهرها را تصور کردن دشوار است. برای اهل تمام دنیا عیان است که شکوه و شهرت این دو شهر بی واسطه مردم اصلی هستند!

بعد فروپاشی اتحاد شوروی، چون روس و روس‌زبان کوچ بستند، خیلی از بکان روستایی ساکن شهر سمرقند شدند. البته در قشلاق‌ها جای کار کمتر است، مهاجرت، شهرهای بزرگ، میل شهرنشینی و دیگر و دیگر عامل‌ها هم کم و بیش باعث این روند می‌شوند، ولی عقل سالم درک می‌کند که این کار را مخصوص هم کرده ایستاده‌اند، تا نفوذ یکی از دیگر مردم مقیمی زیاد کرده گویند که این شهر ماست و شما مهمانید... حالا راهبران و کارمندان تمام نهادهای دولتی، دانشگاه‌ها و شعبه‌های معارف، مؤسسه‌های قدرتی، طبی، کارخانه‌جات و دیگر ساحه‌ها را اساساً از بکان تشکیل می‌دهند.

کدام در اداره یا مؤسسه را گشایید، همان حالت؛ احیاناً تاجیک را و اخورید (ملاقات کنید)، آنجا متخصص همان ساحه از ازبکان نمی‌رسیده است و از روی ناعلاجی تاجیک را به آن درگاه قبول کرده‌اند. کس حیران می‌شود که از بکانیدن اهالی و تأریخ را به نام خود نام‌نویس کردن به که چه شهرتی و مقامی می‌دهد؟ برای این کار مثلاً سازمان‌های پولی جهانی مبلغ می‌دهند یا گروهی یگان منفعت عقلانی می‌گیرد؟ مگر چنین حق‌ناشناسی ضد قانون‌های بشری و قانون اساسی ازبکستان نیست که گفته شده است، حق و حقوق هیچ ملتی پامال نمی‌شود و دولت برای این کار وظیفه‌دار است؟

من هیچ ملتی را که در کشورمان زندگی می‌کند، پست زدن یا تحقیر کردنی نیستم، لیکن تاجیکان را که ملت بومی این سرزمین می‌باشند، هنگام حل و فصل مسأله‌ها نباید در قطار دیگر قوم و قبیله‌های کم‌شمار که ریشه‌شان از دیگر جای‌هاست مقایسه و برابر کنیم. حق تاجیکان است که زیانشان در ازبکستان چنان که از قدیم بود، رسماً زبان دوم دولتی اعلام کرده شود. اگر چنین شود، این برد زبان ازبکی هم می‌شود، چونکه اساس فرهنگ و هویت‌مان با گذشت زمان از یک منبع سرچشمه می‌گیرد

جناب پرزیدنت محترم! بعد از انتخاب شدن شما به مقام پرزیدنتی، در مملکت اصلاحات جاری شد که تمام قشر جامعه را فرا می‌گیرد و آزادی بیان نیز از آن جمله است. این است که کمی باشد هم آواز ما را می‌شنوید. سرحداتی ازبکستان و تاجیکستان گشاده شدند، مردم دو جمهوری از شما خیلی و خیلی منت‌دارند که بعد ۲۵ سال بیگانه گرفتن‌ها باز این دو ملت یکدیگر را به آغوش کشیدند. روزهای فرهنگی دو ملت برگزار گردید، رابطه‌های اقتصادی و فرهنگی و معارف کمی فعال شدند که ما هم امید از آینده پیدا کرده، خرسند شدیم.

مرکزهای فرهنگی از نو کار خود را شروع کردند، ولی در بعضی مرکزهای تاجیکان همان نخبگان کهنه که با کمک حکومت محلی یا نهادهای قدرتی سر کار آمدند، باز همان سیاست و کارداری کهنه را پیشه کردند و قریب فعالیت نمی‌کنند. شخصان کاردان و

فدائیان را با هر گونه بهانه و تهمت‌ها کنار گذاشتند که این به سیاست مردم‌پرور دولت راست نمی‌آید و خلاف قانون بوده، به آبرو و مقام آن رخنه می‌زند. در این مدت، در شهر و دهات که تاجیکان زندگی می‌کنند، ۵-۶ صنف تاجیکی گشاده شدند که خیلی ناچیز می‌باشند. برای بیشتر شدن صنف و مکتب‌های تاجیکی غیررسمی از طرف مأموریت مکتب و شعبه معارف‌ها و بعضی شخصان ملت‌چی ممانعت‌ها وجود دارند. همان ملت‌چیان سد راه پدر و مادران می‌شوند که اگر فرزندان از یکی نخوانند، آینده‌اشان خوب نمی‌شود و دیگر مشکلی‌های ساخته و بافته.

اگر ما در حقیقت خواهیم که زبان و فرهنگ تاجیک رشد کند، مکتب و صنف‌ها، کالج و لیسه‌ها و دانشکده و دانشگاه‌ها و شعبه‌های تاجیکی آن گشاده شوند، باید آن را در نوبت اول بر اساس قانون رسمی کنانیم و به قانون اساسی و ماده‌های مربوط آن وارد کنیم که هر کس و ناکس و یک کاردار و عمل‌دار و ملت‌چی سد راه نشود، مردم باور کند که حق و حقوق او از طرف دولت حمایت کرده می‌شود. در این حالت، دانش‌آموزی که مکتب را ختم کرد، باید انتخاب تحصیل در گروه و فاکولته‌های تاجیکی در کالج، لیسه، دانشکده و دانشگاه‌ها را داشته باشد (البته دانش‌آموزان زبان دولتی را هم عمیق آموختنشان در کار است).

وقت آن آمده است که دانشکده آموزگاری سمرقند که در اصل برای تاجیکان پیش‌بینی شده بود، احیاء گردد و شعبه‌های آن در تمام ولایت‌ها که تاجیکان و مکتب‌های تاجیکی هستند، به طور علیحده یا مستقل گشاده شوند. در سمرقند و بخارا هرچه زودتر گشادن تأثیر تاجیکی ضرور است. برای این متخصصان هستند که زمانی دانشکده صنعت (هنر) تاجیکستان را ختم کرده بودند. فاجعه بخارا آن است که در وقتش بلشویکان و پان‌ترکیستان ضربه اساسی را بر ضد زبان و فرهنگ تاجیکان روانه کرده بودند. این است که حالا زبان تاجیکی در حال مرگ است و محکوم به نیست‌شوی است.

ما باید راه نجات را، راه حل این معما و مشکلات را یابیم، تا از بخارا مثل بوعلی سینا، البخاری، بهاء‌الدین نقشبند و صدرالدین عینی بزرگان روی کار آیند و دوباره به شهرت کشورمان افزایند. در شبکه اساسی رادیو و تلویزیون جمهوری باید بخش تاجیکی گشاده شود که در آن تمام برنامه‌های خبری، اجتماعی، هنری، فرهنگی و موسیقی و دیگرها که مردم نیاز دارند، پخش گردند. این اقدام در شهر و ولایت‌ها هم باید دستگیری یابد. برنامه‌ریزی و گشادن مجله ادبی و فرهنگی و اجتماعی، اینچنین روزنامه‌های مستقل در ولایت‌ها و ناحیه‌های تاجیک‌نشین موافق مقصد می‌بود.

اگر این کارها اجراء شوند، تاجیکان ازبکستان در حقیقت خود را شهروندان کامل‌حقوق وطنشان می‌حسابند که تا حال چنین نبوده است و به ذهنیت و شعور و خودشناسی‌اشان تأثیر منفی رسانده است. در عکس حال، ما از کدام دولت و ملت افتخار کنیم؟ ما هم می‌خواهیم از وطن و ملت خود با نام خودمان که دولت به قدرمان رسیده و رسماً تن گرفته است، فخر کنیم.

حالا که کشورمان در تشویش برطرف کردن کروناویروس است، شاید ظاهراً وقت این مراجعت نباشد. اما ما از آن در تشویشیم که چند مدت آخر، یک گروه از عالمان و محققان ملتگرا و شونیست از قبیل شایسته اولجه‌اوا و انور شکوراف و ودیگران بر ضد تاجیکان و خصوصاً مردم تاجیک‌زبان سمرقند و بخارا پی هم مقاله‌های مغرضانه نوشته، شأن و مقام ملت ما را پست زده، «از ناکجا آمدگان باید نیست شوند» برین حرف‌های ناجا می‌زنند و با این رفتارشان بر ریشه برادری و دوست ما تیشه می‌زنند. از این رو، امکان دارد میان جامعه عکس‌العملی را به میان آورد که به ناهمی و کینه و عداوت مردم آورده رساند

معلوم است که با قرار حکومت ازبکستان از ۱ ژوئیه سال ۲۰۲۰، برنامه دولتی گسترش زبان ازبکی و بررسی دیگر باره قانون زبان دولتی، برنامه‌ریزی می‌شود. می‌خواهیم در این قانون مقام زبان تاجیکی نیز همچون زبان رسمی در نظر گرفته شود از جناب پرزیدنت احترامانه درخواست داریم که برای قانونی شدن مقام زبان تاجیکی در ازبکستان مساعدت نمایند و این طلب و خواهش ما را به عمل بیاورند. آرزوی شهروند کامل‌حقوق بودن را داشتن آرزویی است که در کشور های حقوق‌بنیاد و واقعاً دموکراتی به عمل می‌آید.

ویژگی های فرهنگی کشور ازبکستان.

تهیه کننده : جلیل ادیبیان

کشور ازبکستان: یکی از جمهوری های تازه استقلال یافته بعد از فروپاشی شوروی سابق است که در آسیای مرکزی قرار گرفته است. جمهوری ازبکستان که گستردگی آن در جهت شرقی – غربی است به دلیل دارا بودن موقعیت مرکزی در میان جمهوری های آسیای مرکزی از نظر زمین از اهمیت خاصی برخوردار است وسعت ازبکستان در حال حاضر 447400 کیلو متر مربع است اطراف جمهوری ازبکستان را کشورهای آسیای مرکزی احاطه کرده است فقط در بخشی از جنوب خود با افغانستان مرز مشترک دارد که رودخانه ی آمودریا مرز طبیعی بین افغانستان و ازبکستان را تشکیل می دهد جمهوری ازبکستان از شمال و شمال غرب با جمهوری قزاقستان و از جنوب با کشورهای ترکمنستان و از شرق با تاجیکستان و و از شمال شرقی با قرقیزستان محدود می شود.

ازبکستان از نظر آب و هوایی مشابه سایر کشورهای آسیای مرکزی دارای آب و هوای گرم و خشک است به همین دلیل تابستان های گرم با هوای خشک در مدت زیادی از سال کشور را تحت تاثیر قرار می دهد زمستان های نسبتاً کوتاه مدت با هوای ملایم گاهی اوقات سرمای شدیدی را به همراه می آورد دو فصل بهار و پائیز که هوا مطلوب و معتدل است دوام چندانی ندارد

پیشینه تاریخی :

اکتشافات باستان شناسی که محدوده کنونی ازبکستان از دوران ماقبل تاریخ سکونتگاه انسان بوده و از آن زمان تاکنون تمدن ها و فرهنگ های متعدد و متنوعی را به خود دیده است

از گذشته این سرزمین تا قرن ششم پیش از میلاد اطلاعات دقیق و مستندی در دست نیست در آن زمان این سرزمین برای نخستین بار تحت حاکمیت ایرانیان قرار گرفت و به عنوان بخشی از قلمرو ایران قلمداد شد . با حمله اسکندر مقدونی در سال 329 قبل از میلاد حکومت یونانی باکتریا در ناحیه شکل گرفت در قرن اول میلادی نخست «سکاییان» و سپس کوشانیان ناحیه را تصرف کردند و ضمیمه قلمرو خود شامل افغانستان ، تاجیکستان ، ترکمنستان و شمال خراسان کردند

در قرن پنجم میلادی هون ها یا هیالنیان بر ناحیه حاکم شدند و بنابراین برای نخستین بار حکومت ترکها برقرار شد که تا زمان ورود اعراب مسلمان به ناحیه ادامه یافت با گسترش فتوحات مسلمانان و ورود آن ها به ناحیه در نیمه دوم قرن هفتم میلادی زمینه لازم برای تشکیل حکومت های اسلامی فراهم شد . اسماعیل سامانی در سال 873 میلادی ماوراء النهر و خوارزم را به تصرف در آورد و سلسله ی سامانیان را در بخارا پایه گذاری کرد قراختاییان که از غز های ترک مسلمان بودند سامانیان را بر انداخته و خود پس از چندی حکومت از سلجوقیان شکست خوردند .

سلجوقیان در اواخر سده دهم میلادی وارد ماوراءالنهر شدند و تا قرن دوازدهم میلادی سراسر محدوده ی فعلی ازبکستان را تسخیر نمودند در اواسط همین قرن قراختاییان آنان را شکست دادند و ازبکستان را تصرف کردند . چندی نگذشت که در اواخر همان سده خوارزمشاهیان متحدان اولیه قراختاییان آن ها را از حکومت به زیر افکندند . اما فرمانروایی اینان نیز چندان نپایید و با حمله مغول از قدرت بر کنار شدند .

جمعیت:

ازبکستان در میان کشورهای آسیای مرکزی بالاترین رقم جمعیت را داراست آمار موجود نشان می دهد که جمعیت این کشور در طی 66 سال تقریباً 4 برابر شده است در حال حاضر جمعیت ازبکستان بالغ بر 35 میلیون نفر است مشابه تمام کشورهای آسیای مرکزی پایین بودن رشد جمعیت در نیمه اول قرن بیستم ناشی از حاکمیت روس ها و اجرای سیاست های اقتصادی و اجتماعی و بروز جنگ جهانی دوم بوده است در حالی که در نیمه دوم قرن بیستم تثبیت وضعیت سیاسی کشور و افزایش مولید و کاهش مرگ و میر و مهاجرت های خارجی و افزایش وسعت کشور رشد بالایی جمعیت را به دنبال داشته است

نامتعادل بودن تراکم جمعیت در سطح کشور ازبکستان به علت نامساعد بودن شرایط طبیعی و اقلیمی بخش وسیعی از سرزمین ازبکستان است . ازبکستان در ردیف کشورهای جوان محسوب می شود آمار موجود نشان دهنده ی رقم بالای جمعیت در گروه سنی کودکان و نوجوانان است به دلیل آن که اقتصاد ازبکستان متکی بر کشاورزی و تولید

محصولات زراعی و دامی است و این گونه فعالیت ها در فضاهاى روستایى انجام می شوند بیش از نیمی از جمعیت کشور در روستاها سکونت دارند .

ترکیب قومی :

نام ازبکستان گویای برتری ازبک ها در این سرزمین است کلمه ازبک به سال 1296 شمسی در روسیه معرف گروه های کوچرو و نیمه کوچرو و ترک بودند تحرک این افراد که نتیجه شیوه اقتصادی گذران زندگی آن ها بود محدودیت مرزی را از بین می برد و یکی از دلایل پراکندگی ازبک ها در ناحیه همین شیوه معیشت آنها بوده است

ازبکستان کنونی تا پیش از انقلاب بلشویکی بخشی از ماوراء النهر بود و ازبک ها نیز در بخشی از آن سکونت داشتند در آن زمان ماوراء النهر سکونتگاه جوامع قومی گوناگون بود که هویت آن ها پیش از آن که متکی بر قومیتشان باشد بر اساس محل سکونتشان مشخص می شد مانند سمرقندی ، بخارایی . با اجرای سیاست های استالین وحدت و یکپارچگی ماوراء النهر و پیوند های میان ساکنان آن جا از هم گسیخت و به تدریج تقسیمات سیاسی به شکل یک واقعیت سیاسی آشکار شد و حتی مقابله و رویارویی اقوام ساکن هر محدوده سیاسی را موجب شد .

در ازبکستان با وجود آن که بیش از 110 ملیت زندگی می کنند اکثریت جامعه را ازبک ها تشکیل می دهند . روسها ، تاجیک ها ، قزاق ها و تاتارها به ترتیب بعد از ازبک ها بیشترین تعداد جمعیت را در ازبکستان دارند . حدود 85% مجموع ازبک ها در ازبکستان ساکنند و شمار زیاد ازبک ها نسبت به سایر اقوام آسیای مرکزی نوعی حس برتری طلبی را در میان آن ها به وجود آورده است .

این خصلت که از گذشته در میان آن ها وجود داشت در ایام حکومت کمونیست ها تشویق شد و ازبکستان نقش رهبری را در آسیای مرکزی به عهده گرفت و بسیاری از مراکز مهم علمی ، فرهنگی و مذهبی ناحیه در این کشور تاسیس شد . این رویکرد ضمن آنکه سبب پیشرفت فرهنگی ازبکستان شد داعیه برتری ازبکستان بر سایر کشورهای ناحیه را قوت بخشید به طوری که پس از استقلال نیز ازبک ها فعالیت های گوناگونی برای حفظ قدرت خود در ناحیه انجام دادند و تا حدود زیادی نیز موفق بوده اند

زبان های رایج :

ازبک ها به زبان ازبکی که از گروه ترکی شرقی است سخن می گویند این زبان از دو گویش عمده تشکیل شده است . گروه اول گویش های شرق ازبکستان و گروه دوم گویش های شمال غربی و جنوب را در بر می گیرند . واژگان زبان ازبکی ترکی است اما در طی زمان واژه هایی از زبان فارسی و عربی به آن وارد شده است . تاپیش از استقلال زبان روسی زبان رسمی بود و زبان ازبکی در کنار آن به کار می رفت و مشابه تمام کشور های ناحیه در امور اداری و سیاسی ازبکستان از زبان روسی استفاده می شد

پس از کسب استقلال زبان ازبکی زبان رسمی و زبان روسی به عنوان زبان دوم معرفی شد

در حال حاضر خط رسمی این کشور «کیریل» است و طبق مصوبه شورای عالی جمهوری ازبکستان در تاریخ 20 سپتامبر 1993 از سال 2000 میلادی خط لاتین به جای خط کیریل مورد استفاده قرار گرفت. هم چنین بر اساس مصوبه یازدهمین اجلاس شورای عالی ازبکستان در سال 1989 زبان رسمی این کشور به زبان ازبکی تغییر یافت. در مصوبه مذکور تصریح شده است که از سال 1997 استفاده از زبان ازبکی در کلیه محاورات رسمی الزامی است و لذا افرادی که از سال 1997 به زبان ازبکی آشنایی نداشته باشند خواهند توانست به پست دولتی دست یابند. قابل ذکر است که در بین سالهای 1865-1923 خط عربی با تعدیل مختصری در ازبکستان مورد استفاده قرار می گرفته است. در سالهای 1923-30 تعدیل مجددی در خط عربی به عمل آمد. در سالهای 40-1934 خط لاتین در این کشور به عنوان الفبای دوم و از سال 1940 خط کیریل (روسی) به عنوان تنها خط رسمی مورد استفاده قرار گرفت. در سال 1956 در خط کیریل نیز تعدیل هایی به عمل آمد

مذهب :

دین بیشتر مردم ازبکستان اسلام است به نظر می رسد نخستین بار مسلمانان در اواسط قرن اول هجری به این ناحیه وارد شده اند زیرا در سنگ قبر قاسم ابن عباس « پسر عموی پیامبر اسلام در محل نشاء زند » در سمرقند سال فوت وی 56 هجری قمری حک شده است . اسناد و مدارک تاریخی علت سفر وی را به ناحیه ، تبلیغ اصول اسلامی ذکر کرده اند و علت شهادت یا فوت وی را مبارزه با کفار نوشته اند .

گسترش اسلام در ماوراءالنهر عمدتاً در قرن دوم رخ داد و با گذشت زمان بر تعداد مسلمانان افزوده شد در این هنگام شهر های سمرقند و بخارا از مراکز مهم علمی جهان اسلام شهرت جهانی یافتند در طی قرون متمادی تا پیش از تسلط روس ها بر این ناحیه شهر هایی که اکنون در قلمرو ازبکستان قرار دارند در پیشبرد اصول اسلامی و پایبندی به احکام الهی در جهان اسلام زبانزد بوده اند

مردم آسیای مرکزی وارث تمدنهای کهن هستند که برخی از آنها قبل از اسلام بوده اند. اما این دین اسلام است که طی هزار سال در گستره ای عظیم، زندگی روزمره مردم آسیای مرکزی و به ویژه ازبکستان را هدایت کرده است. از اواسط قرن 10 تا پایان قرن 16م، اسلام بعنوان مهمترین دین در این منطقه شناخته شد و آسیای مرکزی به یکی از معتبر ترین کانونهای فرهنگی جهان اسلام تبدیل شد. شهر های بخارا و سمرقند از قرن 3 هجری به بعد بعنوان دو مرکز مهم تدریس علوم اسلامی شناخته شد و علمای مسلمان از نقاط مختلف گیتی جهت کسب تازه ترین برداشتها از اسلام به آن دیار شتافتند

در طول این 6 قرن بخارا مهد اسلام نامیده می شد. با توجه به همین ویژگی و علمای اسلامی که ساکن این شهر بوده اند، در حال حاضر این شهر را «بخارای شریف» می نامند. از همان ابتدای اشاعه اسلام در این خطه، تصوف در ازبکستان رو به شکوفایی نهاد. بخارا و خیوه که دو مرکز از مهمترین مراکز تعلیمات صوفیه در قرون وسطی به شمار می رفتند، در ازبکستان کنونی واقع شده اند. هر دوی این مراکز در اشاعه مکاتب

تصوف در کل جهان اسلام از اهمیت شایانی برخوردار بودند. نجم الدین کبری (1221-1145م) در خبوه به تعلیم طریقتی پرداخت که به «کبرویه» معروف شد. بهاءالدین نقشبند در بخارا مسلک نقشبندیه معروف به طریقت خواجگان را اشاعه داد. این دو به ویژه نقشبندیه نفوذ ریشه داری یافت و در سراسر آسیای مرکزی، قفقاز و نواحی ولگا، اناتولی، کردستان و هند منتشر شد.

اکنون نیز بزرگترین فرقه تصوف است و همچنان پیروانی را در خاور و باختر به خود جذب می کند. همچنین «یسویه» در تمام ناحیه «قادریه» در فرغانه و «چشتیه» در خوقند پیروان زیادی دارند. مدفن بهاءالدین نقشبند درست در کنار بخارا است که در 1543 م امیر عبد العزیز خان مرقدی بر مزارش ساخت. حتی امروزه هم بهاءالدین از چنان حرمت و نفوذی برخوردار است که بسیاری تصور می کنند اگر دو یا سه بار به زیارت مرقدش بروند گویی به زیارت کعبه نایل شده اند.

مساجد و مدارس و بناهای تاریخی که در طی حکومت اسلامی در ازبکستان کنونی ساخته شده اند امروزه از مفاخر ملی این جمهوری به شمار می آید با حاکمیت کمونیست ها رهبران کمونیست ها سعی زیادی کردند که افکار و اعتقادات کمونیستی را جایگزین اصول اسلامی نمایند و اقدامات متعدد و متنوع تنبیهی و تشویقی برای نیل به اهداف خود انجام دادند اما مسلمانان ازبکستان با حفظ و حراست از اعتقادات خود پس از کسب استقلال با روحیه ای تازه به فعالیت پرداختند. بسیاری از مساجد بازسازی شدند مانند مسجد طلا شیخ و مسجد جامع یکه سرا در تاشکند

اعیاد مذهبی رمضان و فطر رسمیت یافتند و فقط طی 4 سال اولیه استقلال 28 مدرسه علمیه تاسیس شده است شایان ذکر است که بیش از 90 درصد از سکنه ازبکستان پیرو کیش حضرت محمد (ص) می باشند. مسلمانان ازبکستان سنی مذهب و پیرو مکتب حنفی هستند.

بهداشت عمومی:

امور درمانی در ازبکستان زیر نظر وزارت بهداشت انجام می شود. امروزه در ازبکستان 1334 بیمارستان و 3041 درمانگاه فعالیت می کنند. تعداد کل مؤسسات پزشکی و داروخانه 2902 است. در ازبکستان نرخ مرگ و میر در بین کودکان بالا است. بخصوص در منطقه آرال که فقط 5/58٪ از بیمارستانها و 5/66٪ از درمانگاهها در وضعیت نسبتاً مناسب قرار دارند. این در حالی است که مناطق روستایی در وضع بدتری قرار دارند. دلایل اصلی مرگ و میر در ازبکستان، 1/42٪ بیماری های واگیر دار و 5/16٪ بیماری های تنفسی است. کیفیت پایین آب آشامیدنی، عدم رعایت اصول بهداشتی و مراقیتهای پزشکی نا کافی دلایل اصلی مرگ و میر در نقاط روستایی به شمار می آیند

رسانه های گروهی:

مطبوعات ازبکستان به زبان های گوناگونی منتشر می شوند اما به دلیل کثرت ازبک ها بیشتر نشریات به زبان ازبکی منتشر می شوند. نخستین روزنامه ازبکی در سال 1870 م مصادف با 1249 شمسی در شهر تاشکند به چاپ رسید این روزنامه تا سال 1872

میلادی مصادف با 1251 شمسی به ضمیمه روزنامه روس زبان اخبار ترکستان منتشر می شد اما از سال 1883 میلادی مصادف با 1262 شمسی به صورت رسمی و مستقل و با نام ایالت ترکستان اجازه انتشار یافت بعد ها روزنامه های دیگری با نام های آیین و اولوق ترکستان توران ، خورشید و صدای ترکستان وارد بازار شدند .

رادیو و تلویزیون ازبکستان نیز به زبان های گوناگونی برنامه تولید و پخش می کنند بیشتر برنامه ها به زبان هایی است که برای اقوام ساکن در ازبکستان قابل استفاده است . بدیهی است که برنامه های تولیدی به زبان ازبکی و روسی بیشتر از سایر برنامه ها باشد . از اواسط دهه 1970 میلادی رادیوی این کشور برای کشور های همجوار نیز برنامه تهیه و پخش می کرد پس از استقلال بر تعداد برنامه های خارجی و همچنین تنوع زبانی آن ها افزوده شد . تلویزیون ازبکستان چندین کانال دارد که به زبان های ازبکی ، روسی ، قزاقی و ... برنامه پخش می کنند . در سال های اخیر پخش برنامه های ماهواره و همچنین برخی برنامه های تلویزیونی ترکیه نیز آغاز شده است

تقسیمات کشوری: ازبکستان متشکل از یک جمهوری خود مختار و دوازده استان است بسیاری از نواحی و شهر های مهم آسیای مرکزی که سابقه طولانی تاریخی دارند و از مراکز مهم سیاسی و فرهنگی آن بوده اند در محدوده سیاسی کنونی کشور ازبکستان واقع هستند . خوارزم ، خیوه ، اورگنج ، بخارا ، سمرقند و ... شماری از آن ها هستند . بسیاری از این نقاط اکنون نیز در ردیف شهر های مهم و مراکز استان های ازبکستان به شمار می روند

در میان شهر های ازبکستان تاشکند پایتخت کشور با بیش از 2 میلیون نفر جمعیت بزرگترین و مهم ترین شهر کشور و پر جمعیت ترین شهر آسیای مرکزی می باشد

روابط خارجی:

از ابتدای استقلال ازبکستان این کشور در برقراری و گسترش روابط اقتصادی ، سیاسی و فرهنگی با بسیاری از کشور های جهان تلاش فراوانی کرده است . همزمان با آن شماری از کشور ها برای بهره برداری از موقعیت جغرافیایی ممتاز ، توان اقتصادی نسبتا مناسب و بازار مصرف پر جمعیت این کشور در مقایسه با سایر جمهوری های آسیای مرکزی فعالیت گسترده ای را برای نفوذ در ازبکستان آغاز کرده اند

مقامات بلند پایه ازبکستان با وجود بروز مشکلاتی در روابط تجاری با روسیه این کشور را به عنوان بزرگترین و مهمترین شریک خود اعلام کردند و با تاکید بر تداوم روابط گسترده با مسکو به برقراری روابط متقابل با سایر کشور های مشترک المنافع به ویژه جمهوری های آسیای مرکزی اقدام کردند تشکیل اتحادیه ای متشکل از ازبکستان ، قزاقستان و قرقیزستان نمود عینی تلاش ازبکستان بود و ازبک ها در توسعه روابطشان با کشور های جهان بیشتر به روابط اقتصادی توجه داشتند و خود نیز برای جلب مشارکت اقتصادی آن ها اقدام زیادی در اصلاح و بهبود ساختار اقتصادی کشور و قوانین حاکم بر آن انجام دادند

روابط با ایران :

وجوه مشترک تاریخی ، فرهنگی و مذهبی شرایط و زمینه مناسب لازم را برای اشتراک مساعی و برقراری روابط پایدار و گسترش مبادلات فرهنگی و اقتصادی بین دو کشور فراهم نموده است حضور حدود 200 هزار ایرانی تبار در سمرقند و بخارا که از اعقاب بازرگانان و مهاجران خراسان هستند شاهی است بر سابقه طولانی روابط میان دو کشور . این افراد حدود یک قرن قبل در دو شهر مذکور تجارت و کسب داشتند و تاکنون آداب و رسوم خود را زنده نگه داشته اند و تا حدودی زبان و هویت خود را حفظ کرده اند . تبادل کالاهای تولیدی دو کشور و استفاده از خطوط ترانزیت ایران مهمترین جنبه های روابط تجاری دو کشور است . خرید پنبه تولیدی ازبکستان و همچنین انتقال این کالا به کشورهای مصرف کننده از طریق ایران در سال های اخیر مهمترین زمینه تجاری دو کشور بوده است

فرهنگ :

فرهنگ مردم ازبکستان یکی از زیباترین و اصیل ترین فرهنگ های مشرق زمین به شمار می آید. فرهنگ زیبایی که شامل موسیقی ، رقص ، نقاشی ، خوراکی های لذیذ و لباس مخصوص به خود می باشد

موسیقی : موسیقی ملی ازبکستان با همه جانبه بودن موضوعات و تنوع ژانرهای مختلف شناخته می شود. سازهای منحصر به فرد، ترانه های فولکوریک که بر گرفته از داستان ها و افسانه های قومی است و دستگاه های موسیقی محلی ، به این رشته هنری در ازبکستان ارزش صد چندان بخشیده است

ترانه ها و نمایش نامه ها را بر حسب موضوع و شکل آن می توان به دو گروه اصلی تقسیم کرد: موسیقی و تئاتری که در وقت و شرایط معین مانند اعیاد و سالگردها اجرا می شود و موسیقی و تئاتری که در هر زمانی قابل اجرا است. ترانه های مربوط به رسوم ، کار ، مراسم مختلف ، نمایش های تئاتری ، بازی ها ، در ازبکستان بسیار دیده و شنیده می شود

مردم ازبکستان با آهنگ های خود معروف و مشهور می باشند. قوشیق یا همان ترانه زندگی با آهنگ های کوتاه نواخته می شود و در بر گیرنده یک و یا دو قطعه متن منظوم می باشد. لاپار و یال له نیز از ترانه های معروف ازبک می باشند که خصوصیات مشترک زیادی با آهنگ قوشیق دارند ولی برجسته رقص آنها تاکید بیشتری شده است. در استان خوارزم ترانه توسط یک آوازخوان محلی و با همراهی دسته جمعی خوانده می شود

در موسیقی ازبکی از اشعار شاعران مشرق زمین استفاده زیادی می گردد که به صورت شفاهی نسل به نسل و سینه به سینه منتقل شده اند. داستان های حماسی عاشقانه و پهلوانی مقام خاصی در موسیقی ازبکی احراز می کنند. دستگاههای موسیقی کلاسیک نقش بسیاری در موسیقی حرفه ای ازبکی بازی می کنند

هنر نقاشی هم در این کشور از خیلی قبل شروع شده است. در قرنهای 17-18 در بخارا و کشورهای مرکزی ازبکستان هنر خطاطی و صحافی پیشرفت کرده است. تزئین هنری

منوسکرپیتا خوش خطی را در بر می گیرد و نوشتن با رنگهای گوناگون مثل رنگهای آبی پیشرفت چشمگیری کرده است. همچنین در سمرقند نقاشی و مینیاتور توسعه زیادی پیدا کرده است. در این بخش چند نوع از رشته ها هم به وجود آمده که یکی از این رشته مربوط به رسم بهزاد است

لباس: ویژگی های لباس مردم بومی از قدیم الایام توسط شرایط اقلیمی، معیشتی و سنن قبیله ای مشخص می شد. تا قرن 19 میلادی لباس مردم از یک خصوصیات خود را به همان شکل قدیمی حفظ کرده بود: عریض، دراز، دارای برشی در کنار و آزادانه بودن آن که شکل بدن انسان را می پوشاند. لباس های زمستانی و تابستانی، مردانه، زنانه و کودکانه از لحاظ شکل و برش تفاوت چندانی نداشتند

لباس مردانه ملی سنتی از خلعت بافته شده گرم، کلاه توپی و همچنین چکمه ساخته شده از چرم نازک تشکیل می شد. مردها پیراهن هایی با دوخت مستقیم، لباس زیر و رو می پوشیدند. خلعت می توانست سبک و یا گرم، بافته شده از پنبه باشد. خلعت مردانه چاک هایی در پهلو برای راحتی در رفت و آمد و نشستن روی کف داشت. لباس ملی از یک ها برای جشن ها، با لباس روزانه آنها تفاوت داشت. این لباس از پارچه های مرغوب و گران قیمت تهیه می شد و دارای گلدوزی های زیبا بود

پوشاک ملی زنانه از خلعت، لباس دوخته شده از اطلس و شلوار نازک عریض که در قسمت تحتانی تنگ می گردید تشکیل می شد. کلاه زنان متشکل از سه عنصر اساسی: کلاه، روسری و عمامه بود. کت و شلوار زنانه که برای جشن ها دوخته می شد با لباس عادی تفاوت داشت و از پارچه های مرغوب و گران بها تهیه میشد. پوشاک کودکان، اشکال لباس بزرگ سالان را تکرار می کرد که تنها در اندازه تفاوت میکرد. لباس هر منطقه و یا قبیله توسط پارچه ها، شکل دوخت مورد استفاده و نقش و نگار های خاص خود تفاوت می کرد

توپی، این کلاه سخت و یا نرم آستردار همیشه یکی از محبوب ترین و معمول ترین کلاه ها در ازبکستان بوده است. توپی بصورت جزء جدا ناپذیر لباس ملی ازبکی درآمد و داخل زندگی و سنن مردم ازبک گردید. معمول ترین شکل توپی ازبکی، چهار گوش و کمی مخروطی شکل است. توپی را از دو و یا چندین لایه پارچه که توسط نخ ابریشمی و یا پنبه ای بسته و محکم می شد، می ساختند. توپی ساخته شده توسط نخ ابریشمی، با پولک های طلایی و یا نقره ای گلدوزی می شد.

اصولاً زنان از قدیم الایام مهارت گلدوزی این نوع کلاه را بخوبی می دانستند. نماد گل و بادام - نشانه زندگی و حاصلخیزی می باشد که به وفور در توپی های ازبکی خود را تکرار می کند. نقش و نگار «ایلان یزی» (اثر پای مار) که علامت محافظت از شخص است از معمول ترین نقش و نگار ها در آرایش توپی می باشد ولی نقش و نگار هندسی از

محبوبیت کمتری برخوردار می باشد. تویی های ساخته شده در مناطق مختلف از حیث شکل، نقش و نگار و رنگ با یکدیگر تفاوت دارند. تویی های ساخت چوست در بسیاری از مناطق ازبکستان از محبوبیت زیاد برخوردار می باشد. تویی، معمول ترین نوع کلاه شهر چوست بوده و با زمینه سیاه و نقش و نگار سفید بشکل چهار دارفلل «قلمپیر» دوخته می شود. لبه آن توسط رواق قرار داشته در یک ردیف گلدوزی میشود.

غذای ملی:

خوراک های ازبکی از متنوع ترین غذاهای خاورزمین است. برخی از قواعد تهیه خوراک های ازبکی تاریخ هزاران ساله دارند. هر نوع خوراک، مراسم سنتی و طرز تهیه مخصوص به خود را دارد. در حدود 1000 نوع مختلف خوراک، نوشیدنی و شیرینیجات در ازبکستان موجود می باشد.

ازبک پلو - مشهورترین خوراک ازبکستان به شمار می رود. ازبک پلو خوراک همیشگی و رسمی ازبک ها می باشد. هیچ مجلس عروسی، شب نشینی و روز تولد بدون ازبک پلو برگزار نمی شود. برنج، گوشت، هویچ، پیاز و غیره از اجزای اساسی پلو می باشند. نان برای مردم ازبک مقدس است. طبق سنن، زمانی که کسی برای مدت طولانی خانه را ترک می گوید، باید تکه ای کوچک از نان کامل را گاز بزند.

این نان تا زمانی که مسافر بر نگردد و آنرا نخورد، حفظ خواهد شد. سنت بردن سبد نان در سر به نشانه احترام به نان و روی سر گذاشتن آن هنوز در ازبکستان مرسوم است. در طی قرون متمادی نانوایان، نان را در تنور های گلی (کوره گلی) می پزند که باعث می شود تا نان بسیار خوشمزه گردد. دو نوع نان معروف در ازبکستان موجود است - معمولی (آبی نان) و جشنی (پتیر). نان معمولی در آب مخلوط می گردد و توسط سده پوشیده می شود. پتیر از خمیر لایه ای با افزودن چربی گوسفند تهیه می شود. شیشلیک و سمبوسه (پیراشکی ملی از خمیر لایه ای که در تنور پخته می شود) از خوراک های ازبکی خیلی مشهور می باشند.

سوپ ها در میان خوراک های ملی ازبکستان مقام مهمی ایفا می کنند. خوراک های مذکور با انواع سبزیجات مانند هویچ، چغندر و همچنین پیاز و سبزی تهیه می گردند. ماستاوه و شوروا از محبوب ترین سوپ ها به شمار می روند. حلوا - این خوراک لذیذ شرقی، در ازبکستان از آرد گندم، قند با گردو و یا سده تهیه می شود. در ازبکستان حدود 50 نوع مختلف حلوا موجود است.

علاوه بر آن، ازبکستان با آب میوه های خوشمزه خویش که از میوه جات، انگور، خربزه و هندوانه تهیه می شود، مشهور است. همچنین انواع مختلف میوه جات خشک شده، گردها و بادام های مختلف در ازبکستان موجود است. چنانچه قصد دارید از ازبکستان دیدن نمایید، حتماً خوراک های ملی را امتحان کنید. هرگز پشیمان نمی شوید.

سطح علمی و فرهنگی جامعه :

از ویژگی های سیستم آموزش و پرورش در شوروی فراگیر بودن و يك دستي سطح آن بود که ازبکستان نیز ناچار یکی از وارثان سیستم مذکور است. بی سوادى در این کشور تقریباً ریشه کن شده و در علوم ریاضی فیزیک، انرژی و زمین شناسی پیشرفت خوبی به عمل آمده است. اما یک سطحی بودن تحصیلات به سطح علمی دانشمندان و تحصیل کرده گان لطمه زده است. از دیگر ویژگی های سیستم آموزشی در شوروی نگاه به مسائل مختلف از دریچه ایدئولوژی کمونیستی بود که ویژگی مذکور هنوز در طرز تفکر دانشمندان به چشم می خورد.

سیستم آموزش و نظام آموزشی :

قبل از اشغال ازبکستان توسط روسیه تزاری عمدتاً مدارس دینی (مکتب) قاری خانه و مدرسه وجود داشت. بر طبق عرف رایج در شرق، زنان از تحصیل بی بهره بودند مگر بطور استثنائی آن هم دختران اشراف در مدارس مذهبی. پس از اشغال ازبکستان توسط روسیه مراکز آموزشی لائیک شروع به کار کرد. تا سال 1876 مدرسه روسی در ترکستان افتتاح شده بود. روسیه تزاری با توجه به سیاست روسی سازی در ترکستان تلاش زیادی برای سواد آموزی اهالی می کرد. در تعلیم زبان و فرهنگ روس بعد از 1905 در بخارا و برخی شهرهای دیگر ازبکستان، مدارس به سبک نوین تشکیل شد. در این مدارس تدریس به زبان محلی صورت می گرفت.

در سال 1918 کمیته مرکزی حزب کمونیست جمهوری ترکستان مصوبه ای را در خصوص سازماندهی امور آموزش و پرورش در ازبکستان و نیز اعلامیه ای را در مورد آموزش رایگان به زبان محلی و جدا کردن مدارس به سبک جدید از مدارس قدیمی تصویب کرد. تا قبل از این دوران، مدارس تحت نظارت مساجد و کلیساها فعالیت می کردند. در 1920 دانشگاه تاشکند تأسیس شد که این دانشگاه در تربیت کادر محلی کمک شایانی کرد. در دهه 1920 سیاست روسی سازی، مبارزه با بیسوادی را در دستور کار خود قرار داد که در نتیجه آن تا سال 1926 میلادی 11/6% مردان و 7/3% زنان و تا سال 1939 میلادی 83/6% مردان و 73/3% زنان باسواد شدند. در سالهای پس از جنگ جهانی دوم، تدریس اجباری به مدت 7 سال تعیین شد که از سال 1959 مدت آن به 8 سال افزایش یافت.

نظام آموزشی :

سیستم آموزشی ازبکستان تا سال 1990 بر طبق مدل شوروی ارائه می شد ولی از این سال به بعد تغییراتی بخصوص در دروس مربوط به تاریخ و ادبیات ازبکستان به عمل آمد و ساعت آموزش آنها افزایش یافته، از ساعات تدریس زبان روسی کاسته شد. البته اخذ دکترا در 2 مرحله انجام می پذیرد. بدین ترتیب که ابتدا باید نامزدی علوم را اخذ کرده، سپس اخذ دکترا امکانپذیر است که معمولاً افراد در 45-50 سالگی موفق به اخذ آن میشوند.

سیستم آموزش و پرورش از سه سطح تشکیل می شود

:

آموزش ابتدایی شامل کلاسهای اول الی چهارم
آموزش دوره راهنمایی شامل کلاسهای پنجم الی نهم
آموزش متوسطه شامل کلاسهای دهم الی دوازدهم

بر اساس آموزش دولتی، کودکان از 7 سالگی به مدرسه می روند و آموزش تا پایان دوره راهنمایی (تا پایان کلاس نهم) اجباری است. مدارس از 2 سپتامبر تا 25 می فعال هستند. طبق ماده 4 قانون اساسی زبان دولتی ازبکی است و تدریس به زبان ازبکی انجام می شود ولی صرف نظر از این مطلب، به زبانهای ملیتهای مختلف ازبکستان احترام گذاشته می شود. تدریس در مدارس به 7 زبان انجام می شود از جمله ازبکی، روسی، قزاقی، قراقالپاقی، قرقیزی، تاجیکی و ترکمنی. در کنار این زبانها، زبانهای خارجی چون: فارسی، عربی، هندی، چینی، انگلیسی، فرانسه، آلمانی و... در ازبکستان تدریس می شود

آکادمی علوم:

آکادمی علوم ازبکستان در تاریخ 4 نوامبر 1943 به عنوان شعبه آکادمی علوم اتحاد شوروی تأسیس شد و در بدو تأسیس دارای 19 انستیتوی پژوهشی و 23 مرکز علمی 11 موزه و 6 موسسه کوچک بود

کتابخانه ها: برخی از کتابخانه های ازبکستان از شهرت بالایی برخوردار هستند به عنوان مثال می توان به کتابخانه علی شیر نوایی اشاره کرد. در سال 1870 کتابخانه مذکور با عنوان ترکستان افتتاح شد که از سال 1919 کتابخانه مردمی نامیده شد و در نهایت از سال 1925 به کتابخانه علی شیر نوایی مرسوم گردید. کتابخانه مذکور بزرگترین کتابخانه ازبکستان است و در آن حدود 5 میلیون کتاب نگهداری می شود. علاوه بر آن باید به نسخ خطی متعدد که در کتابخانه های مختلف در پایتخت و استانها محفوظ است اشاره کرد. از جمله در مخزن نسخ خطی مؤسسه خاور شناسی آکادمی علوم ازبکستان 40 هزار رساله در 18 هزار جلد نسخه خطی محفوظ است. بطور کلی در 10 کتابخانه ازبکستان حدود 200000 جلد کتاب نسخه خطی و کتابهای نادر محفوظ است که مقدار زیادی از نسخ خطی فوق الذکر به خط و زبان فارسی نگاشته شده است

هویت از زبان نمادها

داریوش رجبیان ۰۸ سپتامبر ۲۰۱۱ - ۱۷ شهریور ۱۳۹۰



سال‌ها پیش، شاید پانزده یا شانزده سال پیش، در راه اصفهان به شیراز مترجم یک آکادمیسین از یک بودم. کولر خودرو شیک و راحت "بنز" روشن بود و گرمای تابستان را از ما می‌راند و مجال می‌داد که به صحبت‌های "احمدعلی عسکرف"، عضو فرهنگستان علوم از بکستان، با حوصله تمام گوش دهم. چیزهایی که می‌گفت، برایم تازگی داشت؛ یعنی نه این که خبر تازه‌ای باشد، بلکه رویدادهای تاریخی معلوم را به نحوی غیرمتعارف برایم تعریف می‌کرد تا ثابت کند که "تاجیک‌ها" آمیزه‌ای از "اقوام بومی ترک آسیای میانه و مهاجمان آمده ایرانی" بوده‌اند و این که منظور از "تورانیان" در طول تاریخ همواره ترک‌ها بوده‌اند. آقای عسکرف کوچک‌ترین شناختی از من نداشت؛ فکر می‌کرد یک مترجم محلی‌ام و به گوشه ذهنش هم خطور نکرده بود که شاید من هم تاجیک باشم. خلاصه، پنج شش ساعتی در راه با هم گپ‌وگفتی مفصل داشتیم، بدون این که آکادمیسین از یک از هویت تاجیکی من آگاه شود؛ وگرنه به احتمال زیاد از مصاحبتش بی‌بهره می‌ماندم.



دیدگاه آکادمیسین عسکرف را به انحاء مختلف و با استناد به نوشته‌های واسیلی بارتولد و باباجان غفورف، از بزرگترین خاورشناسان شوروی، به چالش کشیدم و او را به دقایقی از سکوت و تأمل واداشتم. اما خودم هنوز نفهمیده بودم که دچار تفسیر رسمی از بکستان از تاریخ منطقه شده‌ام. این موضوع بعدها برایم روشن شد. زمانی که در همه میدان‌های اصلی از بکستان تندیس تیمورلنگ گورکانی (با نام "امیر تیمور") قد علم کرد و در تاجیکستان تندیس‌های اسماعیل سامانی جایگزین لنین‌های متعدد شد. نوعی پرخاش بود؛ پرخاش هویتی میان دو پاره از منطقه‌ای که هم‌امیزی فرهنگی شگرفی دارند، به گونه‌ای که موسیقی سنتی هر دو کشور را "شش‌مقام" نامند، غذای اصلی مردمان هر دو کشور "پلو" است و "رستم" و "تهمینه" و "سهراب" و "منیژه" از رایج‌ترین نام‌های موجود در هر دو کشور است.

اما نمادهای این دو کشور نوپا گویی به منظور آزار متقابل انتخاب شده بودند: تیمورلنگ را در تاجیکستان از جلادان دهر می‌دانند، و سامانیان را دیدگاه رسمی از بکستان از سلسله‌های کم‌رنگ و درجه دوم سرزمین خودش به شمار می‌آورد. از بکستان سال ۱۹۹۶ ششصد و شصت‌سالگی تیمور را جشن گرفت و سه سال بعد از آن جشن‌های باشکوه هزار و صدسالگی سامانیان در تاجیکستان راه افتاد؛ جشن‌هایی که در چارچوب برنامه‌های سازمان ملل برگزار شد و روابط میان تاجیکستان و از بکستان را تیره‌تر کرد.

طی سال‌های پسا شوروی این دو ملت در جستجوی ریشه‌ها و هویت نوین همواره مزاحم یکدیگر بوده‌اند و در این مسیر بارها با هم سرب‌س‌آمده‌اند؛ چون اشتراکات هر چه بیشتر است، تقسیم و مرزبندی میان آنها به همان اندازه سخت‌تر. در نتیجه این بگومگوها اکنون پیوند میان مردمان تاجیکستان و ازبکستان به‌شدت آسیب دیده و میان این دو کشور همسایه ارتباط هوایی وجود ندارد.

موضوع این نوشته اما نمادهایی است که در تاجیکستان جایگزین استالین و لنین شدند و هدف از ذکر آن یادواره اشاره به سرآغاز شوروی‌زدایی در منطقه بود که با شور و هیجانی عظیم در کشورهای نوپا، از جمله تاجیکستان، جریان گرفت. شاید هم به ویژه تاجیکستان که پیشتر و بیشتر از اقوام دیگر شوروی بوی خوش آشنایی را از فراسوی مرزهایش شنیده بود و نگاه امیدواری به پهنه دورافتاده هم‌تبارانش دوخته بود. در پی تلاش‌های هویت‌خواهانه روشن‌فکران تاجیکستان بود که این جمهوری سال ۱۹۸۹ به عنوان نخستین جمهوری شوروی به زبان مردم محلی مقام رسمی داد و نام اصیل این زبان (فارسی) را به متن قانون اساسی‌اش برگرداند. و یکی از نخستین موردهای سرنگونی مجسمه لنین هم سال ۱۹۹۱ در تاجیکستان شوروی اتفاق افتاد.

اما استقلال به‌ناگاه آمد. استقلالی نبود که برایش جان‌بازی‌ها کرده باشند یا حتا انتظارش را داشته باشند. خواستارانی داشت، اما جان‌سپارانی ندید. استقلال ناگهانی رهبران وقت را در همه جمهوری‌های شوروی پیشین دست‌وپاچه کرده بود. اکثر آنها کوشیدند که به گونه‌ای این جمهوری‌ها را در چارچوب اتحاد یا جرگه‌ای دیگر گرد هم آورند، اما زمان گذشته بود و هوای استقلال پهنه شوروی را فرا گرفته بود. تاجیکستان هم به مانند دیگر جمهوری‌ها درگیر هویت‌سازی شد تا در عرصه بین‌المللی جایگاهی برای خودش فراهم کند. فراخوان روشن‌فکران به بازگشت به خط فارسی و اتحاد با کشورهای فارسی‌زبان بلندتر صدا می‌داد. ابوالقاسم فردوسی به نماد هویت ملت تبدیل شد و در میدان مرکزی پایتخت تندیس او جای لنین را گرفت و بسیاری آن را چیرگی ادب بر سیاست و خشونت عنوان کردند.

تکثر و گونه‌گونی اندیشه‌ها در مطبوعات از بند گسیخته خیرمکننده بود. دوره‌ای بود که امروز هم بسیاری به عنوان "مردم‌سالاری راستین" از آن یاد می‌کنند و شماری هم به عنوان "دوره هرج و مرج". اعتراضات خیابانی سیاست‌های دولت را رقم می‌زد. دولت، با احساس ضعفی که داشت، به‌ناچار تسلیم خواسته‌های معترضان می‌شد. با فریاد "استعفا!" مردم مقامی برکنار می‌شد و دیگری به جایش می‌نشست.

اما این شور و شوق استقلال، دیر نپایید. سال ۱۹۹۲ تاجیکستان غرق جنگ داخلی شد و طی پنج سال حدود پنجاه هزار کشته داد و ده‌ها هزار نفر دیگر کشور را ترک کردند. با پادرمیانی سازمان ملل و روسیه و ایران و با تکیه به شعار "ما همه تاجیکیم" طرف‌های درگیر با هم کنار آمدند و یکی از موارد نادر پایان دادن به جنگ داخلی را ثبت تاریخ کردند. هویت تاجیکی یا تعلق به سرزمین تاجیکستان از عنصرهای کلیدی پایان دادن به

آن جنگ بود. اما پیامدهای آن جنگ، به ویژه مهاجرت و آوارگی صدها هزار تاجیک، تا کنون از عوامل رفتاری‌های اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی تاجیکستان ارزیابی می‌شود.

ماشین هویت‌سازی اما فعال بود و در حال شکل و نما دادن به هویت کشوری که هرگز با این نام وجود نداشته. دولت نوپا برای ایجاد هویتی ویژه نام "فارسی" را دوباره از متن قانون حذف کرد و زبان رسمی کشور را "تاجیکی" نامید. نوشته‌ها به خط فارسی از روی در و دیوار زده شدند و برنامه "بازگشت به خط فارسی" تا سال ۱۹۹۵ لغو شد. با وجود کارزار گسترده‌ای که برای مقابله با بازگشت تاجیکان به رسم الخط فارسی انجام گرفته و علی‌رغم تصمیم مقامات به پایبندی به خط سیریلیک، این تمایل روشن‌فکران جامعه تا کنون در رسانه‌های کشور موج می‌زند.

برای تحکیم هویت تاجیکی دولت تاریخ‌دانان را به کار گماشت تا سلسله سامانیان (-۸۱۹ ۹۹۹ میلادی) را به عنوان بنیان‌گذار نخستین دولت تاجیکی جا بیندازند، با این استدلال که واژه "تاجیک" به مفهوم قومیت ایرانیان فرارود در همان دوره رایج شده بود. سال ۱۹۹۹ تندیس ابوالقاسم فردوسی را از مرکز پایتخت به حاشیه شهر بردند و به جای آن تندیس اسماعیل سامانی را نصب کردند. بلندترین چکاد اتحاد شوروی پیشین (کمونیسم) واقع در منطقه پامیر تاجیکستان هم به "اسماعیل سامانی" تغییر نام کرد. خیابان‌های اصلی شهرهای تاجیکستان هم که غالباً نام "لنین" را داشتند، "اسماعیل سامانی" نام گرفتند و ارز ملی تاجیکستان را هم "سامانی" نامیدند. بدین گونه دولت نوپای تاجیکستان خود را با دودمان سامانیان پیوند داد تا وارث آنان شناخته شود.

سرود ملی تاجیکستان هم طبعاً باید عوض می‌شد. سرود ملی تاجیکستان شوروی را ابوالقاسم لاهوتی سال ۱۹۴۶ در تمجید از ملت روس نوشته بود که مطلع آن چنین بود: "چو دست روس مدد نمود / برادری خلق ساویت استوار شد / ستاره حیات ما شرار مبار شد". مؤلف سرود ملی تاجیکستان مستقل "گل‌نظر کلدی" است که آن را به ستایش از تاجیکستان اختصاص داده: "دیار ارجمند ما / به بخت ما سر عزیز تو بلند باد / سعادت تو، دولت تو بی‌گزند باد / ز دوری زمانه‌ها رسیده‌ایم / به زیر پرچم تو صف کشیده‌ایم / زنده باش، ای وطن، تاجیکستان آزاد من!"

جستجوی هویت، نشان و نمادهای رسمی تاجیکستان را هم به‌کلی دگرگون کرد. آرم دولتی تاجیکستان در بدو استقلال شیر و کوه و پرتو خورشید بود که بر فراز آن تاج و هفت اختر زرین می‌درخشید. در پایان سال ۱۹۹۳ تصویر خورشید طالع برجسته شد، تاج و هفت ستاره در کانون آرم قرار گرفت، شیر ناپدید شد و تصویر یک کتاب باز افزوده شد. و به رسم آرم‌های شوروی دور همه این تصاویر را یک شاخه پنبه و چند خوشه گندم فرا گرفت. در تفسیر بسیاری از این نمادها نهادهای رسمی به ریشه‌های مزدیسنی یا زرتشتی آنها اشاره کردند؛ از جمله هفت ستاره را نماد هفت امشاسپند یا فرشته زرتشتی و پرتو خورشید را نماد فر ایزدی زرتشتی عنوان کردند. تکیه به نمادهای زرتشتی به ماهیت

جنبش‌های استقلال‌خواه او آخر دوره شوروی و تلاش‌های دولت پس از کسب استقلال برمی‌گردد. دولت تاجیکستان در آغاز تلاش می‌کرد با برجسته کردن عنصر مزدیسنی در پیشینه تاجیک‌ها به مصاف اسلام‌گرایی برود و به این منظور جشن‌های بزرگداشت زرتشت و اوستا را برگزار کرد و سال ۲۰۰۶ را سال "تمدن آریایی" نامید. اما گرایش بیش از پیش مردم به اسلام در پی فترت ایدئولوژی کمونیستی باعث شد که این رویکرد دولت تغییر جهت دهد و سال ۲۰۰۹ را به نشان گرامیداشت امام ابوحنیفه نعمان بن ثابت، "سال امام اعظم" عنوان کند.

جشن‌های امسال تاجیکستان اما باشکوه‌تر است: روز نهم سپتامبر این کشور بیستمین سالروز استقلالش را تجلیل می‌کند. در آستانه این جشن بلندترین ساختمان شهر دوشنبه و بلندترین پرچم جهان افتتاح شد و در روز استقلال، ۳۰۰۰ نفر در زرتترین پرچم جهان را در خیابان‌های مرکزی شهر دوشنبه حمل خواهند کرد. بزرگترین کتابخانه تاجیکستان هم افتتاح می‌شود که یک ساختمان عظیم نه‌طبقه است و بنا به گزارش‌ها، از ملت تقاضا شده که به کتابخانه جدید کتاب تقدیم کنند تا قفسه‌های خالی آن پر شود. در رسانه‌های مستقل و مجازی بسیاری از رکوردگرایی دولت انتقاد کرده‌اند و خواسته‌اند که بهتر بود این بزرگ‌گرایی را در زمینه آموزش و پرورش به خرج می‌داد و به انتشار کتاب‌های تازه علمی و دانشی مساعدت می‌کرد.

و اما فرآیند جستجوی هویت در تاجیکستان هنوز به فرجام نرسیده‌است، با این که کیش شخصیت اسماعیل سامانی در سراسر کشور محسوس است. ولی طی این سال‌ها شور و شوقی که با شنیدن نام اسماعیل سامانی در میان تاجیک‌ها احساس می‌شد، تا حد زیادی فروکش کرده‌است که آن هم می‌تواند ناشی از تبلیغ بی‌اندازه حکومتی از یک سو و گرایش‌های تازه‌نفس مذهبی از سوی دیگر باشد.

اما نصب مجسمه‌های اسماعیل سامانی در سراسر تاجیکستان همچنان ادامه دارد. بهار گذشته یکی از آخرین مجسمه‌های لنین در تاجیکستان را هم در مرکز شهر خجند به زیر کشیدند که بلندترین تندیس لنین در آسیای میانه بود. و اخیراً در آستانه بیستمین سالروز استقلال کشور، تندیس نوساخته اسماعیل سامانی به جای لنین نشست که گزارش مصور این صفحه، ساخته قمر احرار، به این رویداد اختصاص دارد. منصور حاجی‌بایف، سازنده تندیس اسماعیل سامانی در خجند، که توضیحاتش عکس‌های این گزارش را همراهی می‌کند، در نصب تندیس کمال خجندی در شهر تیریز هم دست داشته‌است.

تاجیک‌های جمهوری ازبکستان

ریچارد فولتز

برگردان از انگلیسی: مانی یارسا

نمایش از شنبه، 26 شهریور 1390 13:36

برگرفته از فصلنامه فروش شماره دوم، بهار 1388، رویه 72 تا 75

ازبکستان* از جمهوری‌های تازه‌بنیاد آسیای مرکزی است که پس از فروپاشی شوروی به استقلال رسید. این جمهوری در دوره‌ی استالین طوری مرزبندی شد که بخش اعظم آن را مناطق تاجیک‌نشین و پارسی‌زبان تشکیل می‌دادند. این، بخشی از سیاست تفرقه‌انداز میان اقوام بومی و مهاجر منطقه‌ی آسیای مرکزی بود که از دوره‌ی تزاری توسط سیاست‌مداران روس دنبال می‌شد. به این ترتیب دو شهر مهم خراسان بزرگ، سمرقند و بخارا، به دولت ازبکستان رسید.

در این سال‌ها نیز حاکمان ازبک، به‌پیروی روس‌ها، یکسان‌سازی و از بین بردن فرهنگ ایرانی و زبان پارسی را در دستور کار قرار دادند. به‌این ترتیب، حوزه‌ی ایران فرهنگی و جهان ایرانی در آسیای مرکزی که تا چندین دهه پیش بخشی از مرزهای سیاسی چند هزارساله‌ی ایران را تشکیل می‌داد، هم‌اکنون شاهد تاریخ‌سازی و هویت ساختن مجازی و زدودن فرهنگ ناب ایرانی است. کاری که در چند سال اخیر از پشتوانه‌ی دولت‌های منطقه‌ای یا فرمانطقه‌ای دیگر نیز برخوردار شده است. امید است ایرانیان و دولت ایران بتوانند با حضور و برخوردی سازنده از شدت چنین حرکت‌هایی بکاهند تا بار دیگر بتوان در سایه‌ی صلحی پایدار، کل منطقه را به پیشرفتی در خور رساند.

گزارش زیر با عنوان تاجیک‌های جمهوری ازبکستان بخشی از دیده‌ها و شنیده‌های مسافری است که به مناطق تاجیک‌نشین ازبکستان سفر کرده و مشاهدات خود را در زمینه‌ی قوم‌گرایی افراطی نشان داده است. این گزارش، از فضای مجازی، و به نقل از گاهنامه‌ی بررسی‌های آسیای میانه برداشته شده است

(سال ۱۹۹۶ میلادی، شماره (۲) ۱۵، رویه‌های ۲۱۳ تا ۲۱۶). گزارش‌گر، ریچارد فولتز، از اعضای مرکز مطالعات خاورمیانه‌ی دانشگاه هاروارد است که این پژوهش را در خلال سال‌های ۱۹۹۴-۹۵ با پشتیبانی مالی «هیأت پژوهش‌ها و تعویض‌های میان کشوری فرهنگستان برای پیشرفت آموزش» انجام داده است

در چارچوب عقیدتی شوروی، گذشته‌ی اسلامی ازبک‌ها همچون قلمرویی تاریک از واپس‌ماندگی ارباب - رعیتی ترسیم می‌گشت. اکنون که دانش‌آموختگان ازبک به تازگی از زنجیر این طرز باور رسته‌اند، سرگرم بازنویسی تاریخ خود شده و کوشش در تعریف و پافشاری بر هویت و کیستی ازبکی دارند. هویتی که بتوان به آن بالید

با وجود این‌که هسته‌ی اصلی آموزه‌های مارکس و لنین‌گرایانه به ظاهر کنار گذاشته شده ولی بسیاری از آثار آن هنوز پابرجاست. به‌ویژه آن‌چه که به درک ملّیت به شیوه شوروی‌ها مربوط می‌شود. اکنون سیاست رسمی ازبک‌ها این شده که می‌خواهند ادعا کنند همه‌چیز و همه‌کس در درون مرزهای‌شان بدون توجه به زمان، از آن‌ها بوده و برای نمونه به پیشانی چهره‌های تاریخی مانند تیمور لنگ، ال‌غنیگ، ظهیرالدین بابر و حتا پورسینا برچسب «قهرمانان ازبک» می‌چسبانند. در چنین وضعی برای جامعه‌ی

دانش‌پژوه دارای اهمیت است تا روی‌کردی انتقادی و باپروا نسبت به مسایل چیستی و ملیت از یک به‌خود بگیرد.

نقشه خراسان بزرگ

از قربانیان اصلی جنبش‌های هویت ملی معمولاً مردم اقلیت هر کشور هستند و تاجیکان ازبکستان از این روند جدا نیستند. جوّ کنونی چیره بر ازبکستان، جوّ دهه‌ی ۱۹۲۰ را هم‌خوانی و تداعی می‌کند، زمانی که جمهوری، تازه به‌دست بلشویک‌ها بنیاد شده بود و گزارش‌های سرشماری مردم تا اندازه‌ای به بی‌راهه کشیده شده بود که به مرز بی‌ربط بودن می‌رسید و علت آن، آمیزه‌ای بود از سرگردانی درباره‌ی به‌کار بردن نام‌ها و گرایش افراد به نام‌گذاری ملیت خود به هر طریقی که سودمندتر به چشم می‌آمد.

سیاست رسمی کنونی دولت ازبکستان در قبال جمعیت تاجیک خود را می‌توان به‌خوبی در نمونه‌هایی مانند بستن بنیاد نوپای آموزش زبان پارسی تاجیکی سمرقند در سال ۱۹۹۲ میلادی و حجم بسیار کم مطبوعات پارسی تاجیکی حتا در سامان‌هایی که بیشتر مردم تاجیک‌اند، مشاهده کرد.

نمایه‌های رسمی سرشماری کشور ازبکستان، شمار تاجیکان این کشور را پیرامون پنج درصد کل جمعیت اعلام کرده‌اند و این نمایه‌ها به همین شکل و بدون چون و چرا از سوی بیش‌تر غربیان دانش‌گاهی، روزنامه‌نگار و نویسندگان راهنماهای مسافرتی، تکرار شده‌اند. در همین حال تاجیک‌ها در سراسر ازبکستان بر این پافشاری دارند که این نمایه بیش‌تر به ۲۵ تا ۳۰ درصد نزدیک است و بر این‌که تاجیک‌ها ۷۰ درصد باشندگان (جمعیت) سمرقند، پایتخت پیشین و دومین شهر بزرگ ازبکستان و بیش از ۹۰ درصد

مردم بخارا را تشکیل می‌دهند، تأکید می‌کنند. همچنین، بیش‌تر مردم منطقه‌ی کوهستانی شمال خاوری تاشکند، آن‌سوی سد چورووک، همچنین مردم بخش‌هایی از درّه‌ی قرغانه، استان جیزْخ، سرخان‌دریا و کشکهدریا تاجیکند. استادان دانشگاه دولتی سمرقند کل جمعیت تاجیک ازبکستان را ۶ تا ۷ میلیون نفر برآورد می‌کنند. این شمار، دو برابر یا بیش از دو برابر جمعیت تاجیکان در جمهوری تاجیکستان است.

1

با این وجود، این‌گونه که پیداست هیچ راه موثقی برای دستیابی به آمار درست در دست نیست. تنها سفر کردن در این‌جا و آن‌جای این کشور بسنده است تا دست‌کم به نادرستی گزاف آمار دولتی پی ببریم. سمرقند و بخارا و چه در ایستگاه‌های اتوبوس روستایی در کوه‌ها، در چه در خیابان‌های بسیاری از بخش‌های ازبکستان، زبان ازبکی بسیار کم یا هیچ به گوش نمی‌رسد. بسیاری از تاجیک‌ها هنگامی که با یک بیگانه به روسی یا ازبکی گفت‌وگو می‌کنند، نخست خود را از یک معرفی می‌کنند، سپس اگر همان پرسش را به پارسی تاجیکی تکرار کنید، گفته‌شان را عوض می‌کنند و می‌گویند که آن‌ها تاجیک‌اند. ایشان برای پوزش، کارت شناسایی خود را که در آن ازبک نوشته شده به شما نشان می‌دهند. حتا اگر بپذیریم که هیچ راهی برای دانستن شمار راستین تاجیکان ازبکستان نیست بایستی تصدیق کرد که عنصر تاجیک، سزاوار توجهی جدی از سوی پژوهش‌گران درباره‌ی ازبکستان نو است. توجهی شاید بیش از آنچه تاکنون دریافت کرده است

از آن‌جا که زبان پارسی تاجیکی به گستردگی در ازبکستان صحبت می‌شود و حتا در بیشتر کشور، زبان نخست است و با نگرش به این‌که شمار بسیار زیادی از باشندگان ازبکستان تاریخ و فرهنگ خود را تاریخ و فرهنگ تاجیکی می‌دانند، این احساس به شخص دست می‌دهد که امروز ازبکستان روا می‌دارد تا بخشی بسیار پرمایه از مردمریگ خود، ناشناخته و ناشنیده برجا ماند

موضوع‌های پیونددار با تاجیک بودن از نقشی بسیار کلیدی در مطالعه‌ی ازبکستان برخوردارند زیرا که این مسایل تا اندازه‌ی زیادی پنهان مانده‌اند. برخی ایران‌شناسان جهان از این هراس دارند که در پی همانندسازی، زبان و فرهنگ پارسی تاجیکی در آینده‌ای نه چندان دور از پهنه‌ی آسیای مرکزی ناپدید شود. اما اگر در نظر بگیریم که پارسی‌زبانان آسیای مرکزی نزدیک به پانصد سال است که زیر سلطه‌ی ازبک‌ها زندگی کرده‌اند، بایستی از ترس خود بکاهیم

ولی از سوی دیگر گویش‌های پارسی تاجیکی ازبکستان به‌طور فزاینده‌ای از پارسی تاجیکی تاجیکستان و پارسی معیار و امی‌گرایند. برای نمونه، گویش امروزی سمرقند نسبت به گویش دوشنبه، بیش‌تر از ترکی رخنه پذیرفته است. به گونه‌ای که خیلی مواقع برای دیگر پارسی‌زبان‌ها فهم‌پذیر نیست هر چند که هنوز آشکارا تاجیکی است

2.

این‌گونه نایک‌سانی‌ها میان گویش‌وران دانش‌آموخته که بیش‌تر با ادبیات سر و کار داشته‌اند، کمتر دیده می‌شود. بسیاری از تاجیک‌ها این واگرایی در زبان گفتاری در دو

سوی مرزهای سیاسی را روی هم رفته از پایان دهه‌ی ۱۹۲۰ میلادی می‌دانند، زمانی که ایدئولوژی جمهوری‌های ملی جداگانه در شوروی، قزاقستان، پیاپیاده شد. از آنجا که کشورهای کنونی آسیای مرکزی به دنباله‌گیری این ایدئولوژی گرایش دارند، واگرایی زبانی میان تاجیک‌ها در ازبکستان و تاجیکستان همچنان ادامه خواهد یافت

گویش‌های پارسی تاجیکی ازبکستان به‌طور فزاینده‌ای از پارسی تاجیکی تاجیکستان و پارسی معیار و امی‌گرایند تاجیک‌ها این واگرایی در زبان گفتاری در دو سوی مرزهای سیاسی از زمانی می‌دانند که ایدئولوژی جمهوری‌های ملی در شوروی پیاده شد

گرچه برخی از تاجیکان از دید فرهنگی گرایش شدیدی نسبت به همسایگان پارسی‌زبان‌شان در تاجیکستان، افغانستان و ایران نشان می‌دهند، بسیاری دیگر امروز چندان از سرشت میراث ایرانی خود و بستگی زبانی با افغانستان و ایران باخبر نیستند. هنگام برخورد با یک ایرانی، تاجیک‌های کم‌سوادتر (برای نمونه، بازاریان و مغازه‌داران) اغلب می‌پرسند که در ایران به چه زبانی صحبت می‌شود و از این‌که یک خارجی، زبان «ایشان» را صحبت می‌کند شگفت‌زده می‌شوند

3.

این‌گونه که پیداست، کوشش‌های آغازین شوروی در زمینه‌ی تلقین این موضوع به تاجیک‌ها که زبان و فرهنگ ایشان چیزی یکتا و جدا از همه‌جاست در لایه‌های ویژه‌ای از جامعه کارساز بوده، البته نه در میان تاجیک‌هایی که آموزش عالی دیده‌اند. دانش‌آموختگان تاجیک هنوز با غرور، چامه‌های کهن پارسی را بازگو می‌کنند و در دانش‌گاه تاجیکی، دانشجویان با علاقه‌ی فراوان به نوارهای وارده‌ی خوانندگان ایرانی

مقیم کشورهای غربی از جمله آمریکا و دیگر خوانندگان موسیقی مردمپسند ایرانی گوش فرا می‌دهند

گذشته از مسایل حس تعلق به فرهنگ ایرانی، بر خلاف همه‌ی فشار تبلیغاتی دولت، با این حال پای‌بندی سرسختانه‌ای به زبان در میان تاجیک‌های ازبکستان به عنوان سرچشمه‌ی کیستی و پیوستگی اجتماعی‌شان، در سطح گسترده‌ای، دیده می‌شود. دانش‌کده‌ی زبان‌شناسی تاجیک در دانش‌گاه دولتی سمرقند همچنان کانونی کوشا برای پژوهش در ادب کهن پارسی بوده و هست و نوشتارهایی دانش‌مندانه به پارسی تاجیکی به چاپ و پخش می‌رساند. این دانش‌کده گاه‌به‌گاه همایش‌هایی را نیز برگزار می‌کند. دبستان‌هایی که در آن‌ها به زبان پارسی تاجیکی آموزانده می‌شود، در برخی سامان‌های کشور کار خود را دنبال می‌کنند

در شهر تاشکند که شمار فراوانی از پارسی‌زبانان تاجیک به‌طور پراکنده زندگی می‌کنند و زیاد به چشم نمی‌آیند، دستیابی به روزنامه‌ی تاجیکی «آواز تاجیک» که دو بار در هفته چاپ می‌شود غیرممکن است. کتاب‌های پارسی تاجیکی نیز در هیچ‌یک از کتاب‌فروشی‌ها دیده نمی‌شود. در سمرقند که بیشتر مردم پارسی‌زبانان تاجیک‌اند، «آواز سمرقند» (همچنین دو بار در هفته) کمی بیش‌تر یافت می‌شود و شماری از کتاب‌فروشی‌ها، یک بخش پارسی تاجیکی نیز دارند. حتی یک کتاب‌فروشی تماماً پارسی - تاجیکی نیز در کنار مزگت بی‌بی‌خانم وجود دارد. اگر چه شبکه‌ی سیمای تاجیکی چند سال پیش تعطیل گشت، روزنامه‌ی «آواز سمرقند» پیوسته نوشتارهایی را درباره‌ی زبان، فرهنگ و تاریخ پارسی تاجیکی به چاپ می‌رساند.

یک روزنامه‌نگار سرشناس وابسته به روزنامه‌ی اصلی روسی‌زبان سمرقند با اطمینان، وجود «اندکی کشمکش پنهان میان تاجیکان و ازبک‌ها» را خاطر نشان می‌کند. وی «آواز سمرقند» را «بیش از اندازه میهن‌پرستانه» دانسته و از این رو آن را فاقد ارزش خواندن می‌داند.

4 از سوی دیگر گرداننده‌ی پیشین انجمن فرهنگی تاجیک در سمرقند از این گلایه دارد که تاجیک‌ها در ازبکستان عملاً فاقد حس هویت خودی و افتخار به میراث ایرانی‌شان هستند. او برای نمونه توضیح می‌دهد که چگونه سازمانش از فعالیت خود دست کشید و علت آن این بود که با پیشنهاد این سازمان مبنی بر این‌که همه‌ی تاجیکان ازبکستان کارت‌های شناسایی خود را عوض کرده و از این پس خود را به‌جای ازبک، تاجیک معرفی کنند، موافقت نشد

این آشکار می‌سازد که امروزه نیز درست همانند دوره‌ی آغازین شوروی، بسیاری از پارسی‌زبانان تاجیک در ازبک نامیدن خود امتیازاتی می‌بینند و شاید هم از تبعیضات ضدتاجیکی هراس دارند.

5 برآورد کردن درصد باسوادی در زبان پارسی در ازبکستان دشوار است، زیرا که امروزه، خواندن در میان هیچ‌یک از اقوام ازبکستان رواج ندارد. چندی از کتاب‌فروشی‌های سمرقند کتاب‌های تازه‌چاپی را از تاجیکستان وارد کرده‌اند و حتی اندکی

کتاب از نویسندگان محلی تاجیک را که در سمرقند منتشر شده است نیز در موجودی خود گنجانده‌اند

هرچند همان‌گونه که در مورد کتاب‌های ازبکی نیز - تا اندازه‌ای کمتر - صدق می‌کند عملاً هیچ تدوینی در عناوین کتاب‌ها از یک کتابفروشی به کتابفروشی دیگر وجود ندارد. عنوان‌های در دسترس، چندان کم‌اند که کسی که به خواندن علاقه دارد (اگر چنین کسی وجود داشته باشد)، بایستی به خواندن چند رساله درباره‌ی اسلام، آثار ادبی کهن پارسی که به خط روسی چاپ شده‌اند، چاه‌های کهن و نو و رمان‌های جنایی بسنده کند و حتا در این حالت هم به‌زودی دیگر کتابی برای خواندن باقی نمی‌ماند.

6

یکی از ایستگاه‌های سیمای محلی سمرقند برخی شب‌ها در هفته ۲۰ تا ۳۰ دقیقه برنامه‌ی تاجیکی پخش می‌کند، هر چند این برنامه‌ها معمولاً تنها قطعات موسیقی هستند. به هنگام یک شام رسمی به میزبانی کریم‌اف، رییس‌جمهور ازبکستان، در اکتبر ۱۹۹۴ میلادی در میان‌سرای مدرسه شیردار، یکی از برگزارکنندگان برجسته‌ی برنامه خواننده‌ای از سمرقند بود که آوازهایی به پارسی تاجیکی می‌خواند. در خلال همان شام رییس‌جمهور که تبار خانوادگی‌اش از سمرقند است اعلام کرد که او در نظر دارد تا پایتخت را از تاشکند به سمرقند منتقل کند. این‌که جایگاهی پایتخت تازه‌ی ازبک‌ها به یک شهر کاملاً تاجیکی چه پی‌آمدهایی می‌تواند داشته باشد، دیدنی خواهد بود

7.

دولت ازبکستان به‌طور سنتی، به ملی‌گرایی تاجیکی چونان خطری در هم‌بافته با بنیادگرایی اسلامی می‌نگرد. هر دو جنبه‌ی این خطر مورد نظر دولت، احتمالاً اغراق شده است، گرچه برآورد سطح کنونی مبارزه‌ی عملی ملی‌گرایان تاجیکی در ازبکستان دشوار است. سازمانی به نام «کانون ملی فرهنگی تاجیکان و مردم تاجیک‌زبان»، مستقر در سمرقند نامه‌هایی سرگشاده به سازمان ملل متحد و سفارت‌های دولت‌های غربی در تاشکند و به حکومت ازبکستان فرستاده است و در آن از تبعیض رسمی اعمال‌شده بر ضد و این‌که این دنباله‌گیری سیاستی است که در «دوران چیرگی کمونیسم تاجیکان ازبکستان و باورهای پان‌ترکیستی» (یعنی دهه‌ی ۱۹۲۰ میلادی) شکل گرفته بود، ابراز شکایت کرده است. رهبران اصلی این سازمان (بیشتر استادان دانشگاهی) از کار خود برکنار شده و از سال ۱۹۹۲ میلادی از سفر به همایش سالانه‌ی جهانی تاجیکان در دوشنبه‌ی تاجیکستان محروم شدند

چنان‌چه سیاست رسمی ازبکستان نسبت به اقلیت تاجیک آن کشور، به هر اندازه، تنش‌ی اجتماعی در آن‌جا پدید آورده باشد، باز می‌توان از بدتر شدن اوضاع جلوگیری کرد. پیاده کردن ایدیولوژی شوروی‌ها نسبت به مقوله‌ی ملیت در آسیای مرکزی، اندوهنامه‌ای بزرگ را در پی‌داشت و آن در پی‌نپذیرفتن این واقعیت بود که آمیزه‌ی مردم‌شناختی این سامان، آمیزه‌ای درهم‌شده و ناگشودنی است و میراث پرمایه و کهن فرهنگ‌های گوناگون را نمی‌بایستی نادیده گرفت. امروزه با نگرش به این‌که بسیاری از تاجیکان ازبکستان همانند روس‌های آن کشور حاضر به از کف دادن هویت خود نیستند، بهترین راه برای دستیابی

به آینده‌ای آشتی‌آمیز و روشن، پذیرش رسمی چندگونه‌گی تباری جمهوری و پدید آمدن یک حس افتخار مشترک در فرهنگ‌ها و دست‌آوردهای گروه‌های تشکیل‌دهنده‌ی آن کشور است.

پی‌نوشت‌ها

1. شمار کل مردم ازبکستان هم اکنون نزدیک به ۲۲ میلیون است.
2. سامانه‌ی واجی و آهنگ کوبشی گویش تاجیکی ازبکستان به آن آوایی همانند ازبکی می‌بخشد. در میان دیگر نشانه‌های رایج نفوذ زبان ترکی در این زبان، آشکارترین آن‌ها به‌کار بردن وند پرسشی «می» است.
3. در خلال ماندن ما در ازبکستان چنین پرسش‌هایی به‌طور پیاپی از همسر من که ایرانی است، می‌شد. آن‌ها همچنین به‌طور کاملاً جدی از او می‌پرسیدند که آیا ایران، سیب، گاو و غیره هم دارد؟
4. گفت‌وگوی شخصی.
5. این که پارسی تاجیکی، زبان کولی‌های آسیای میانه نیز هست، شاید در این پیش‌دوری‌ها مؤثر باشد.
6. کانون انتشاراتی به زبان پارسی تاجیکی به‌نام «سُغدیان»، مستقر در سمرقند، هم‌اکنون فهرستی با هشت عنوان دارد: «چهار حکایت» به قلم بالته آرتیق‌زاده، «بازگشت» نوشته‌ی آ. شکورف، «سمر و قند» نوشته‌ی نصر احمد و فروغ کابلی، «روایت‌ها عاید سمرقند» از ناصر یعقوب‌اف، «فصل گل» و «خاطرات عینی» از م. محمد قُلاف، «نام‌نامه» از آ. مختارف و م. سمیع‌بایف، و «گوشت آدم» نوشته‌ی ن. آستان‌زاده.
- پروفسور تورج اتابکی از دانشگاه اوترخت (هلند) به من آگاهی دادند که کانون انتشاراتی دیگری نیز به زبان پارسی تاجیکی در تاشکند وجود دارد، اما من چاپخش‌های آن را در هیچ‌جا ندیده‌ام. در دسترس بودن کتاب‌هایی به پارسی تاجیکی درباره جُستارهای شیعی (مانند داستان‌های علی) نشان‌دهنده‌ی حضور سرمایه‌گذاری پنهانی ایران است. «کانون فرهنگی ایران» در سمرقند درون مسجدی قرار دارد که با پول ایران بازسازی شده است.
7. طی سخنرانی جمال میرسعیداف در همایش برای امنیت و همکاری در اروپا، گردهمایی امنیت منطقه‌ای: تاشکند، ۲۸ سپتامبر ۱۹۹۴. سخنران، برای (CSCE) دستیابی به فهرستی از موارد ویژه، شنوندگان را به گزارش سال ۱۹۹۳ دیدهبانی ارجاع می‌دهد. ر. مسوف بر این باور است که «یک (Helsinki Watch) هلسینکی روند نسل‌کشی در مورد مردم تاجیک» در پی تراشیدن «جمهوری‌های ملی» به‌دست شوروی‌ها آغاز شد، که در آن دو سوم منطقه‌ی محل سکونت تاجیک‌ها به جمهوری تازمساز ازبکستان اعطا شد (ر. مسوف، تاریخ یک مرکزکشی خشن، شهر دوشنبه، سال ۱۹۹۱)، صص. ۱۱-۱۲.

[R.Masov, Istoriia Topornogo Razdeleniia]

برگرفته از گاه‌نامه‌ی بررسی‌های آسیای میانه، سال ۱۹۹۶ میلادی، شماره (۲) ۱۵، رویه‌های ۲۱۳ تا ۲۱۶.

* The Tajiks of Uzbekistan, Central Asian Survey (1996), 15(2), 213-16.

، از اعضای مرکز مطالعات خاورمیانه‌ای، دانشگاه هاروارد Richard Foltz**

جایگاه زبان پارسی در سغد (ازبکستان)

زبان فارسی در بین بسیاری از مردم ازبکستان بویژه در شهرهای (ایرانی) سمرقند، بخارا و استانهای سرخان دریا و قشقه دریا ازجایگاه تاریخی، فرهنگی و علمی ویژه‌ای برخوردار است.

این جایگاه به گونه‌ای است که به گفته پروفیسور "نوربای جباراف" رئیس دانشکده زبان و ادبیات ازبکی دانشگاه ملی ازبکستان، بدون فراگیری زبان فارسی نمی‌توان تاریخ و ادبیات ازبکی را مطالعه کرد.

این درحالیست که بسیاری از مردم شهرهای بخارا و سمرقند و برخی مناطق استانهای همجوار ازبکستان با تاجیکستان به زبان فارسی صحبت می‌کنند ولی سلطه ۷۰ساله شوروی سابق براین منطقه باعث فراموشی الفبای فارسی در بین آنان شده است. کتابهای زیادی به زبانهای فارسی و ازبکی با الفبای فارسی در این کشور وجود دارد که فراگیری این زبان در بین فرهنگ‌شناسان، مورخان، ادبا و فرهیختگان و اساتید زبان و ادبیات ازبکی و تاریخ را ضروری کرده است.

آثار بجای مانده از شعرا و کتابهای اندیشمندان اسلامی به زبانهای فارسی و ازبکی و کتیبه‌های فارسی سردر ساختمانهای تاریخی و باستانی شهرهای تاشکند، سمرقند، بخارا و خیوه در ازبکستان، بیانگر جایگاه زبان فارسی در فرهنگ و تاریخ گذشته این دیار است. زبان فارسی اکنون در بین بسیاری از اساتید، دانش پژوهان و دانشجویان دانشگاههای این کشور از جایگاه و منزلت خاصی برخوردار است. با این حال گذر زمان نتوانسته است پیوند کامل زبانهای فارسی و ترکی ازبکی را از هم بگسلد.

به گفته "شیرعلی عوض متف" نویسنده کتاب "واژه‌های فارسی در زبان ازبکی" بیش از چهار هزار واژه فارسی در زبان ازبکی مورد استفاده قرار می‌گیرد. وی می‌گوید: گویش برخی از این واژه‌ها در زبان ازبکی نسبت به زبان فارسی، کمی تفاوت دارد ولی بسیاری از آنها عین کلمات فارسی به کار می‌رود. او می‌افزاید: برای مثال، در ازبکستان به "اردوگاه" محل اردوی دانش آموزان "آرامگاه"، به "آب و هوا"، "آب و خوا" و به "خیابان"، "کوچه" می‌گویند که برای هرشنونده فارسی زبان قابل درک است.

عوض متف ادامه می‌دهد: بیشتر کتابهای قدیمی و تاریخی ازبکستان نیز به فارسی و یا به زبان ازبکی با استفاده از حروف فارسی نگاشته شده که در کتابخانه‌ها و موزه‌های این کشور به نمایش گذاشته شده است.

وي تصريح کرد: بیش از دو میلیون نفر از جمعیت ۲۷ میلیونی ازبکستان را تاجیکها تشکیل می‌دهند که باعث رونق زبان فارسی در این کشور شده‌اند. محمد حسین عابدینی سرپرست رایزنی فرهنگی سفارت ایران در ازبکستان نیز در این زمینه به ایرنا گفت: اتفاق ایران برای تدریس زبان فارسی در ۱۴ دانشگاه و لیسه (مرکز پیش دانشگاهی) ازبکستان دایر شده است که در دو ماه آینده این تعداد به ۱۶ مرکز افزایش خواهد یافت.

به گفته وي ، بسیاری از دانشگاهها نیز خواستار ایجاد اتاق زبان و ادبیات فارسی ازسوي این رایزنی در آن دانشگاهها هستند.

عابدینی افزود: در زمان حاضر حدود ۵۰۰ دانشجوی در دانشکده خاورشناسی ازسوي ۱۸ استاد مشغول تحصیل زبان و ادبیات فارسی به عنوان زبان اول و یا دوم هستند.

وي با اشاره به اینکه در دانشگاه ملي ازبکستان نیز دو اتاق ایران دایر است، تاکید کرد: بیشتر اتاقهای زبان و ادبیات فارسی (ایران) دانشگاهها و مراکز علمی ازبکستان به رایانه، ویدئو، ماهواره، تلویزیون، کتابخانه و دیگر تجهیزات آموزشی مجهز هستند. سرپرست رایزنی فرهنگی ایران در ازبکستان گفت: اتفاق ایران در دانشکده خاورشناسی به شبکه رایانه‌ای با ۱۰ رایانه مجهز است که در اختیار دانشجویان زبان و ادبیات فارسی قرار دارد.

وي اعتبار و امکانات رایزنی فرهنگی برای توسعه فعالیت اتاقهای ایران در مراکز علمی و دانشگاهی ازبکستان را ناکافی دانست و خواستار همکاری بیش از پیش مراکز ترویج ایرانشناسی فعال در ایران برای توسعه زبان و ادبیات فارسی در ازبکستان شد. به گفته وي، در زمان حاضر بیش از ۱۰ مرکز از جمله مرکز گسترش زبان فارسی سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی، شورای گسترش زبان فارسی وزارت ارشاد، موسسه علمی دهخدا و بنیاد ایرانشناسی فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی بطور تخصصی در جهت ترویج، آموزش و گسترش زبان فارسی و ایرانشناسی در کشورمان فعالیت می‌کنند که می‌توانند در خصوص رفع برخی مشکلات به رایزنی‌های فرهنگی برای اشاعه زبان فارسی کمک کنند.

وي نبود حداقل سه مدرس زبان و ادبیات فارسی ایرانی در ازبکستان را یکی از مشکلات این رایزنی در ترویج این زبان عنوان کرد و گفت: از سوي دیگر اساتید و دانشجویان زبان فارسی ازبکستان نیز خواهان اعزام به ایران و شرکت در دوره‌های کوتاه مدت دانش افزایی زبان فارسی هستند که سهمیه در نظر گرفته شده این نیاز را برآورده نمی‌کند.

عابدینی اعطای بورس تحصیلی به دانشجویان زبان فارسی را نیز از دیگر راههای گسترش این رشته در ازبکستان دانست و ابراز امیدواری کرد که در این زمینه نیز اقدام موثری از سوي دولت انجام شود.

سرپرست رایزنی فرهنگی ایران در ازبکستان اشتراکات تاریخی، فرهنگی و همچنین همکاریهای فرهنگی دو کشور را از ویژگیهای توجه دولت و ملت ازبکستان به زبان فارسی در این کشور دانست.

پروفسور "نوربای جباراف" رییس دانشکده زبان و ادبیات ازبکی دانشگاه ملی ازبکستان نیز گفت: بدون فراگیری زبان و ادبیات فارسی، نمی توان تاریخ و ادبیات ازبکی را مطالعه کرد.

وی افزود: به همین دلیل زبان و ادبیات فارسی در ازبکستان از جایگاه و منزلت خاصی برخوردار است و دانش پژوهان و دانشجویان بسیاری در حال فراگیری این زبان هستند.

او تصریح کرد: با مراجعه به تاریخ می بینیم که زبانهای فارسی و ازبکی (ترکی) از قدیم ارتباط نزدیک باهم داشته اند و اکثر شاعران پیشین به هر دو زبان فارسی و ازبکی تسلط کامل داشته اند.

پروفسور جباراف افزود: دانشمندان برجسته و معروف این دو زبان با هم همکاری داشته و همزمان با این دو زبان آثار خود را تألیف کرده اند، بطور مثال "جامی" شاعر فارسی زبان و "امیر علی شیر نوایی" شاعر ترک زبان ازبکی همکاری خوبی داشته اند.

به گفته رییس دانشکده زبان و ادبیات ازبکی دانشگاه ملی ازبکستان، امروز در بین روشنفکران ازبکی کسی را نمی توان یافت که سعدی، حافظ، رومی، رودکی، جامی و دیگر شاعران فارسی زبان را نشناسد و یا آثاری از آنان را نخوانده باشد.

وی با اشاره به همکاریهای سفارت ایران در این زمینه در تاشکند گفت: اتاق زبان و ادبیات فارسی این دانشکده در ماه اکتبر سال ۲۰۰۵ میلادی ازسوی رایزنی فرهنگی سفارت ایران افتتاح و در مراسم گشایش آن "محمد فتحعلی" سفیر ایران در تاشکند نیز حضور داشت.

به گفته وی، زبان فارسی در این دانشکده به عنوان زبان دوم تدریس می شود و قرار است به زودی اتاق دیگر فارسی نیز ازسوی رایزنی فرهنگی سفارت ایران تجهیز و راه اندازی شود.

دکتر "گوزل عظیم آوا" استاد زبان فارسی و مسوول اتاق زبان فارسی دانشگاه ملی ازبکستان نیز با اشاره به جایگاه مخصوص زبان فارسی در زبان ازبکی گفت: بیشتر نسخه های خطی و ادبیات قبل از انقلاب شوروی در این کشور به زبان فارسی تألیف شده است.

وی آموزش زبان و ادبیات فارسی در دانشکده های این کشور را امری ضروری و لازم دانست.

"بهزاد حلیماف" دانشجوی سال چهارم زبان فارسی دانشکده زبان و ادبیات دانشگاه ملی ازبکستان نیز گفت: من به عنوان یک دانشجوی ادبیات معتقدم که آشنا نبودن به زبان فارسی مانند بی بهره ماندن از سرچشمه زبان و ادبیات ازبکی است.

وي افزود: " قطب خوارزمي " داستان " خسرو و شیرین " را به تاسی از داستان " شیرین و فرهاد " شاعر فارسی زبان " نظامی گنجوی " نوشته است.
همچنین بسیاری از کتاب‌های دیگر ازبکی با الگوبرداری از شاعران فارسی زبان نوشته شده است.

این دانشجوی زبان و ادبیات فارسی گفت: "امیرعلیشیر نوایی" نیز از آثار " فریدالدین عطار نیشابوری "، " نظامی گنجوی "، " سعدی " و " حافظ " الهام گرفته و آنها را استاد خود دانسته است، به همین دلیل ما نیازمند فراگیری زبان فارسی هستیم.
وي تاکید کرد: با مراجعه به تاریخ می‌بینیم که در نیمه دوم قرن نوزدهم و نیمه اول قرن بیستم شاعران فارسی به زبان ترکی و شاعران ترکی به زبان فارسی تسلط داشته‌اند و در کنار همدیگر آثار خود را تالیف کرده‌اند.
به گفته حلیم اف، در گذشته بین این دو زبان مرزی وجود نداشته و امروز نیز نباید چنین موردی وجود داشته باشد.

وي تاکید کرد: برای یادگیری زبان فارسی کتاب‌های درسی لازم، نوار و روزنامه و مجله ایرانی در اختیار نداریم و آرزو داریم که همانند زبان‌های انگلیسی و آلمانی، دوره‌های آموزشی زبان فارسی نیز با اهمیت تلقی شود.
این دانشجوی ازبک معتقد است که بدون حضور اساتید ایرانی و شرکت نکردن در دوره‌های دانش افزایی، یادگیری زبان فارسی در دانشگاه‌های ازبکستان آسان نخواهد بود.

خبرگزاری جمهوری اسلامی، پایگاه اتحادیه کشورهای وارث تمدن ایران گردآوری ایران و

www.Ariarman.org

به بهانه هفته فرهنگی خوارزم (ترکمنستان) در ایران
ایران و خوارزم (ترکمنستان)؛ امید به بازیابی روابط عمیق فرهنگی



به گزارش خبرنگار فرهنگی خبرگزاری شبستان، امروزه تبادلات فرهنگی میان کشورها خصوصا کشورهای همسایه از جمله مهم ترین وجوه ارتباط و تعامل کشورهاست. «ایران» به عنوان کشوری با سابقه تمدنی چند هزار ساله پتانسیل بسیار بالایی برای گسترش روابط فرهنگی با جهان دارد. موقعیت استراتژیک ایران و نقشی که به عنوان پل میان شرق و غرب ایفا می کند هم، بر این اهمیت افزوده است.

از سوی دیگر حوزه نفوذ فرهنگی کشورمان چنان گسترده است که هنوز هم می توان از ایران فرهنگی با وسعتی بیش از ایران جغرافیایی سخن گفت.

گرچه اتفاقات سیاسی صد پنجاه سال گذشته در منطقه، کشورهای حوزه نفوذ ایران فرهنگی را به شدت تحت تاثیر قرار داده اما همچنان می توان به باززنده سازی ریشه های فرهنگی در این مناطق امیدوار بود.

کشور «ترکمنستان» از جمله همسایگان ایران است که اتفاقا در گذشته در حوزه نفوذ ایران فرهنگی جای می گرفته است اما در دهه های گذشته با تلاش هایی برای تغییر این رویکرد فرهنگی و جایگزینی ارزش های دیگر از سوی نظام شوروی سابق مواجه بوده است. پس از استقلال اما ساختار جدید قدرت در ترکمنستان، مسیر دیگری را پیمود.

«محمدجواد ابوالقاسمی»، رایزن فرهنگی پیشین ایران در ترکمنستان، پیش تر به خبرنگار فرهنگی شبستان گفته بود: «ترکمنستان سالها تحت نفوذ کمونیست ها بوده و فرهنگ روس بر آنجا حاکم بوده است. بعد از استقلال، اساس را بر قومیت ترکمن گذاشتند و برای خود زبان ترکمنی را احیا کردند.»

حال بر اساس آن چه گفته شد، پرسش این است که «میزان وابستگی و درک مشترک فرهنگی میان مردم ایران و ترکمنستان» امروز به چه شکل است؟ ابوالقاسمی در این باره می گوید: «خط و نوشته ترکمنستان قبل از دوره کمونیست ها با خط عربی فارسی ما یکی بود. در دوره جدید این خط را انتخاب نکردند و آموزش خط آنجا را لاتین انتخاب کردند که مثل خط ترکی است البته یک سری آواها دارد که در زبان انگلیسی نیست، اما هرچه به هویت ترکمنی و هویت قومی برگشت می کنیم، متوجه می شویم که فرهنگ ایران و ترکمنستان به یکدیگر نزدیک است.»

اما یکی از راه های آشنایی دوباره مردم ایران و ترکمنستان، افزایش تعاملات فرهنگی است که از طرق مختلف محقق می شود. یکی از این راهکارها برپایی هفته های فرهنگی است تا از این رهگذر مردم دو کشور با فرهنگ، رسم و رسوم، هنر و حتی غذاهای محلی هم آشنا شوند و مجالی برای گفتگو در میان آن ها پدیدار شود.

روزهایی که گذشت (۲۶ تا ۲۸ خردادماه) هفته فرهنگی ترکمنستان در ایران برپا بود. رویدادی که به گفته «ابوذر ابراهیمی ترکمان» رییس سازمان فرهنگ و ارتباطات

اسلامی، در پی سفر سال گذشته حسن روحانی به ترکمنستان و امضای تفاهم نامه همکاری فرهنگی میان دو کشور محقق شد. بر این اساس قرار است «هفته فرهنگی ایران و ترکمنستان، یک سال در میان، بین دو کشور برگزار شود». همچنین قرار است «هفته فرهنگی ایران در ترکمنستان در ماه فوریه و همزمان با ایام دهه فجر» در این کشور برپا شود.

رئیس سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی در مراسم آغازین هفته فرهنگی ترکمنستان در تالار وحدت با اشاره به این که «ترکمنستان در میان ۱۵ همسایه ایران جایگاه بسیار مهمی دارد»، گفت: «ما بیش از ۱۰۰۰ کیلومتر مرز مشترک با یکدیگر داریم. پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی روابط ایران و ترکمنستان یک روابط فرهنگی خوبی بوده است.»

ترکمن همچنین با اشاره به برنامه های مشترک فرهنگی دو کشور در دوسال گذشته و ایده های پیش رو گفت: «برنامه های فرهنگی متعددی در طی این دو سال بین دو کشور برگزار شده است که از جمله آن اجلاس جاده ابریشم و برنامه نوروزی گاهی در نقطه صفر مرزی و شرکت هنرمندان در فستیوال کیش است. همچنین در نظر داریم هزارمین سالگرد درگذشت ابوسعید ابوالخیر را به صورت مشترک بین دو کشور برگزار کنیم.»

اما آیا در پی افزایش برنامه های فرهنگی می توان به دستیابی دوباره به مشترکات فرهنگی امیدوار بود. رایزن فرهنگی پیشین ایران در ترکمنستان در این زمینه معتقد است: بیش از ۶۰ درصد ریشه مشترک زبانی میان فارسی و ترکمنی وجود دارد. این می تواند چشم انداز روشنی باشد. هر چقدر بتوانیم ریشه های زبان ترکمنی را در ایران مشخص کنیم و همینطور ریشه های زبان فارسی را در ترکمنستان مشخص کنیم، این می تواند در مشخص کردن مشترکات این دو زبان موثر باشد. ترکمن ها علاقه زیادی دارند که زبان فارسی را یاد بگیرند، برای همین بخش عمده فعالیت های ما در ترکمنستان آموزش زبان فارسی است. زبان فارسی مجموعه ای از معارف است. اگر آنها نیز بتوانند متقابلاً مردم ما را با زبان ترکمنی آشنا کنند، این باعث نزدیکی ما و ترکمن ها می شود.

نکته ای که اتفاقاً «آتاگل مرادف» وزیر فرهنگ جمهوری ترکمنستان نیز در افتتاحیه هفته فرهنگی این کشور بدان اشاره کرد. او با بیان این که امضای تفاهم نامه فرهنگی موجب بهبود سطح روابط فرهنگی دو کشور شده و می تواند زمینه ساز گسترش روابط اقتصادی باشد، گفت: «ما دو ملت برادر و همسایه هستیم که مرزهای ما مرزهای صلح است. برای استحکام و تداوم روابط بین دو کشور باید بر روی روابط فرهنگی کار کنیم. ما برای تمام برنامه های فرهنگی بین ایران و ترکمنستان اعلام آمادگی می کنیم چرا که فرهنگ ما خیلی به یکدیگر نزدیک است و تلاش داریم که این روابط فرهنگی بیشتر گسترش پیدا کند. یکی از وظایف ما شناساندن شخصیت های بزرگ دو کشور با یکدیگر است.»

شخصیت های فرهنگی تاریخ هر کشور نه تنها برای مردم آن کشور عنصری به حساب می آیند بلکه در هنگام تعاملات فرهنگی با دیگر کشور ها مثل یک سرمایه به میدان می آیند تا مایه مباحثات آن کشور باشند. ما ایرانی ها در هنگام گفتگو با مردم دیگر کشور ها از شاعرانی چون حافظ و سعدی و مولانا یاد می کنیم تا خود و فرهنگمان را به وسیله این بزرگان معرفی کنیم.

«مخدوم قلی فراغی» هم شاعر شناخته شده ترکمن هاست که در مناسبت های مختلف از اشعار و افکارش یاد می شود. ابوالقاسمی درباره مخدوم قلی می گوید: مخدوم قلی به نوعی پدر معنوی ترکمنستان است. او یک شخصیت مصلح، عالم و بزرگ بود که حدود 200 سال پیش زندگی می کرده است. مخدوم قلی شعرهایی گفته که بخش عظیمی از آن ریشه های زبان فارسی دارد. وقتی عرب ها حاکم شدند، خط تمام این خطه عربی شد. هر مقدار به عقب برمی گردیم، می بینیم که اصطلاحات و زبان ایرانی و ترکمنی به یکدیگر نزدیک است.

آتا گلدی شاه مراداف، وزیر فرهنگ جمهوری ترکمنستان : مهمان نوازی ایرانی ها،

خاص و زیانزد است

برای ثبت مشترکات فرهنگی و هنری ایران و ترکمنستان در یونسکو هیچ کاری انجام نشده است.



ترکمنستان از جمله کشورهای همسایه ایران است که مرزهای طولانی و مشترکی با ایران دارد و با توجه به گذشته و تاریخی که در ایران فرهنگی شاهد هستیم، در بسیاری از موارد از فرهنگ گرفته تا صنایع دستی و موسیقی مشترکات بسیار بین دو کشور وجود دارد. حتی زمانی که کشور ترکمنستان استقلال خود را اعلام کرد، ایران نخستین کشوری بود که استقلال ترکمنستان را به رسمیت شناخت و درصدد توسعه و گسترش مشارکت های فرهنگی بین دو کشور برآمد.

هرچند پیش از تصرف مناطق مختلف کشور ترکمنستان توسط شوروی، بخش های وسیعی از مردمان این سرزمین به زبان فارسی سخن می گفتند، اما این روزها زبان ترکمنی (شاخه ای از زبان های ترکی تبار) به عنوان زبان رسمی این کشور شناخته شده. با این وجود کرسی های آموزش زبان فارسی همچنان در دانشگاه های ترکمنستان فعال هستند.

آتا گلدی شاه مراداف، وزیر فرهنگ جمهوری ترکمنستان در خصوص چگونگی وضعیت زبان فارسی در این کشور، گفت: ترکمنستان از زمانی که مستقل شد و به استقلال رسید سیاستی را اخذ کرد که با همه کشورها روابط دوستانه داشته باشد. ما باید این روابط دوستانه را حفظ کنیم و در راستا حفظ این روابط دوستانه قدم برمی‌داریم.

او ادامه داد: از آنجا که تصمیم ما آن بود که یک کشور بی‌طرف باشیم و در جنگ‌ها شرکت نداشته باشیم و به روابط دوستانه خود را ادامه دهیم، از این رو تصمیم گرفتیم زبان همه کشورهای دوست را در کشورمان داشته باشیم و تدریس کنیم. اکنون نیز در بیشتر دانشگاه‌های ترکمنستان، زبان فارسی، روسی، چینی و عربی تدریس می‌شود. کسانی که مشتاق یادگیری این زبان‌ها هستند، می‌توانند در کرسی‌های این زبان‌ها که در دانشگاه تعریف شده است به تحصیل بپردازند و آن زبان را یاد بگیرند.

شاه مراداف همچنین با اشاره به اشتراکاتی که بین ایران و ترکمنستان در حوزه موسیقی و صنایع دستی وجود دارد، در خصوص فعالیت‌های مشترک این دو کشور برای ثبت این آثار در فهرست میراث جهانی یونسکو، اظهار کرد: برای آن‌که بتوانیم بسیاری از آثار و فرهنگ غنی خود را در یونسکو ثبت کنیم تلاش‌های بسیاری انجام داده‌ایم چنان‌که توانستیم فرش ترکمن را به ثبت جهانی برسانیم. اما در حوزه ثبت اشتراکات فرهنگی و هنری ایران و ترکمنستان نیازمند ایجاد تعامل و هماهنگی بین دو کشور هستیم که تاکنون فعالیت خاصی در این خصوص انجام نشده. اما امیدوار هستیم در آینده نزدیک این هماهنگی‌ها انجام شود و بتوانیم با همکاری یکدیگر آثاری را در یونسکو ثبت کنیم.

وزیر فرهنگ جمهوری ترکمنستان در ادامه در پاسخ به این سؤال که با توجه به اینکه ایران و ترکمنستان، دو سرزمین کلیدی در مسیر جاده ابریشم محسوب می‌شوند، آیا امکان دارد که این مسیر، به محل جدیدی برای افزایش تبادلات فرهنگی و صنایع دستی دو کشور بدل شود؟ گفت: سال گذشته، رئیس‌جمهور ترکمنستان شعار سال را ترکمنستان، قلب جاده ابریشم اعلام کرد؛ نظرشان در خصوص انتخاب این شعار این مهم بود که قلب، دوستی‌ها را به یکدیگر پیوند می‌دهد. همچنین در راستای شعار انتخابی سال، هماهنگی‌های بسیار زیادی انجام شد و شاهد برگزاری کنفرانس‌های علمی و فرهنگی متعددی بودیم. در این راستا افراد زیادی از کشور ایران و سایر کشورها برای شرکت در این کنفرانس‌ها حضور پیدا کردند و شاهد تبادل فرهنگی و اطلاعاتی بسیار زیادی در این راستا بودیم.

او با اشاره به مهمان‌نوازی ایرانی گفت: مهمان‌نوازی ایرانی‌ها بسیار خاص است و به واسطه این مهمان‌نوازی در برگزاری هفته فرهنگی ترکمنستان در ایران، از آن‌ها سپاسگزارم. امیدوارم روابط دوستانه و برادرانه را ادامه دهیم و همسایگان خوبی برای هم باشیم و این روابط خوب سال‌ها ادامه یابد و دوام داشته باشد و روز به روز مستحکم‌تر شود.

فهم روابط ایران و ترکمنستان از منظر ارزش‌های ترکمنی

گفتگوی ایران شرقی با «آراز محمد سارلی» استاد دانشگاه و پژوهشگر مسائل آسیای مرکزی

مطالعات ایران و اوراسیا (ایراس)

دوشنبه ۴ آذر ۱۳۹۸ ساعت ۱۳:۵۳ : تاریخ انتشار



مبادلات محدود ایران و ترکمنستان جوابگوی نیازهای مطالعاتی، واقعیات تاریخی، وسعت و ابعاد اشتراکات بین دو کشور نمی باشد. بلکه می باید زمینه های بیشتری جهت حضور اندیشمندان دو کشور در همایشها و مطالعات طولانی تر فی مابین مهیا گردد. باید اذعان نمود که برخی از ابعاد تفاهم نامه فرهنگی و آموزشی بین دو کشور هنوز اجرایی نشده است و لازم است از ظرفیت های معاهدات فی مابین به طور کامل استفاده شود. به نظر می رسد در شرایط سخت تحریم ایران توسط آمریکا، دستگاه دیپلماسی و بالتبع بخش بازرگانی ما باید فعالتر ورود نماید تا از ظرفیتهای حداکثری کشورهای همسایه از جمله ترکمنستان بهره مند گرد

روابط ایران و ترکمنستان بهرغم سادگی در ظاهر، از پیچیدگی های خاصی برخوردار است. این پیچیدگی ها ریشه در ژئوپلیتیک، لایه های قومی و بازی بازیگران فرامنطقه ای دارد. با این حال، براین روابط، روند نسبتا پایداری را با فراز و نشیب های جزئی طی کرده است. بنابراین، فهم سیر این روابط و مولفه های تاثیرگذار بر آن، نیازمند نگاهی عینی، میدانی و با نگاه به ارزش های جامعه ترکمنی است. این موضوع با توجه ساختار تصمیم گیری سیاست خارجی ایران و نظام متمرکز ترکمنستان، تاکنون به سختی امکان پذیر بوده است. با این حال، همچنان ظرفیت هایی برای ارائه یک دیدگاه جدید، واقع گرایانه تر و با فهم عمیق تر لایه های مغفول وجود دارد

مصاحبه ای را با دکتر «آراز محمد سارلی»، استاد دانشگاه و پژوهشگر در همین زمینه، مسائل آسیای مرکزی ترتیب داده ایم. دکتر سارلی خود از ایرانیان ترکمن در استان گلستان بوده و علاوه بر مطالعه و پژوهش های گسترده در زمینه مسائل مربوط به ترکمن ها و ترکمنستان، از تجربه زندگی در کشور ترکمنستان نیز برخوردار است. ایشان، نویسنده

آثاری مانند «تاریخ ترکستان» (امیرکبیر، 1364)، «تاریخ ترکمنستان» (دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، 1373) و مقاله «زمینه‌های اسلام خواهی در جمهوری ترکمنستان» (کیهان فرهنگی، 1371) می‌باشند. همچنین، مدیر مسئولی فصلنامه بین‌المللی فراغی نیز بر عهده ایشان است. در ادامه پاسخ‌های ایشان به سوالات موسسه ایران شرقی را می‌خوانیم:

ایران شرقی: کشور ترکمنستان، یکی از بخشهای مهم حوزه تمدن تاریخی اسلامی-ایرانی و دروازه ارتباط زمینی ایران با آسیای مرکزی است. از ابتدای استقلال این کشور و در دهه 1990 روابط دوجانبه تهران و عشق‌آباد، دوره‌ای طلایی را تجربه کرده و در سالهای اخیر نیز، علیرغم برخی اختلافات کوچک، روابط دو کشور همچنان بر مسیر دوستی و حسن همجواری استوار است. به نظر شما، مهم‌ترین فرصت‌ها و مؤثرترین چالش‌های روابط ایران و ترکمنستان، به ویژه در دهه اخیر و از منظر سیاسی-اقتصادی چه بوده است؟

سارلی: روابط ج. ا. ایران و ترکمنستان از ابتدای استقلال این کشور قابل توجه بوده و سنگ بنای روابط دهه بعدی را تشکیل می‌دهد. نیمه اول دهه نخست استقلال بیشترین آمد و شد مقامات بلندپایه دو کشور رقم خورد. در نتیجه موجب انعقاد ده‌ها تفاهمنامه گردید. به موجب این تفاهم‌ها، نهادهای دولتی و شرکت‌های خصوصی وارد ترکمنستان شده، متولی اجرای پروژه‌های خرد و کلان گردیدند. در کنار آن تجار ایرانی نیز با ولع خاصی بدون آموزش‌های لازم خود را به بازار تجارت رسانیدند. آنان با ریسک ناشی از عدم آشنایی با ماهیت فعالیت تجاری مواجه گشته و برخی با ارسال کالاهای نامرغوب موجبات بدبینی را فراهم آوردند. در نتیجه برخی با شکست فاحش مواجه گردیدند.

در ابتدا نه تنها ترکمنستان بلکه کل آسیای مرکزی و قفقاز فرصت‌های طلایی برای ورود ایران بود. اما باید گفت در واقعیت روی زمین همیشه ترک‌ها کارشان پیش بود. مثلاً، راحت‌تر از ایران برنده پروژه‌ها می‌شدند و ارتباط‌های نزدیک‌تری با رئیس‌جمهور نیازاف و وزراء ترکمنستان برقرار کرده بودند. احمد چالیق تاجر بزرگ ترک که تقریباً نمایندگی دولت ترکیه را بر عهده داشت، همواره پیش‌رئیس‌جمهور ظاهر می‌شد. خوب، با این وضع همیشه ترک‌ها برنده فضای اقتصادی و سیاسی ترکمنستان بودند و تجار و شرکت‌های ایرانی پشت سر ترک‌ها قرار داشتند. در مواردی هم، برای برنده اول پروژه‌ها، یعنی ترک‌ها، کار می‌کردند. تقریباً در سیاست هم ترکیه مقدم بر سایر کشورها بود.

این وضعیت برتر ترک‌ها البته بعد از پایان دوره صفرمراد نیازاف، بنابر دلایل سیاسی به سر رسید. فعالیت بسیاری از شرکت‌های ترکیه‌ای حداقل برای مدتی، کم رونق گشت. لیکن شعار معروف شرکت‌های ترک که «همیشه دولت ترکیه پشت سر آنان است»، موجب بازگشت آنان شد. لذا در یک جمع‌بندی می‌توان گفت که ترک‌ها با تجربه‌تر عمل کرده‌اند و به کمک سیاست، میدان‌دار صحنه اقتصاد هم بوده‌اند.

علت چالش‌های شرکت‌های ایرانی از عوامل متعددی متأثر است. از جمله وقتی که بنده در عشق آباد زندگی می‌کردم، متوجه مشکلات عدیده تجار و پیمانکاران ایرانی شدم. به علت نبود ضمانت‌های لازم بانکی و عدم آشنایی به قوانین حقوقی، تجار ایرانی نتوانستند مطالبات خود را وصول نمایند. لذا با طرف‌های ترکمنستانی خود به مشکل خورده و مجبور به اقامت ناخواسته در این کشور شدند. آنان از طرف ترکمنستانی کلی طلب داشتند و به فروشندگان کالاهای ایرانی نیز بدهکار بودند. نه راه پیش داشتند و نه راه پس. خلاصه اوضاع نامطلوبی برای تجار پیش آمده بود.

در آن شرایط وجود بخش حقوقی سفارت ج. ا. ایران در ترکمنستان بسیار لازم بود. اما گویا کسی در وزارت امور خارجه به این مهم اعتنای کافی نداشت. اگر این بخش به طور فعال، مسئولانه و تخصصی وارد معضلات و مشکلات تاجران ایرانی می شد و مشاوره های حقوقی می داد، گشایش محسوسی در گره های نفس گیر و یأس آور تجار و شرکت های ایرانی رخ می داد. تاجران ایرانی می گفتند چرا ترکیه از اتباع خود با تشکیل واحد حقوقی حمایت می کند و کارشان را پیش می برد، اما ما ایرانی ها به حال خود رها شده ایم. این مسائل مربوط به دو دهه پیش است. اما الان نمی دانم این تمهیدات لازم و ضروری در وزارت امور خارجه دیده شده یا نه؟

در مجموع باید گفت که در دوره قربانقلی بردی محمداف آمد و شد هیات‌های تجاری از جمله شرکت در همایش‌ها و نمایشگاه‌های دو کشور افزایش چشمگیری پیدا کرده است. به طور مثال هر ساله شرکت‌های ایرانی در نمایشگاه آوازه شرکت می‌کنند. اما از این‌که منجر به قرار داد‌های تجاری با طرف‌های ترکمنستان شده باشد و یا ارزش آنها به چه میزان باشد، اطلاع دقیقی وجود ندارد.

ایران شرقی: هر ساله، مناسبت‌های فرهنگی مختلفی مانند روزهای گرامیداشت مخطومقلی فراغی و روزهای فرهنگی ترکمنستان در ایران برگزار می‌شود. برگزاری روزهای فرهنگی ایران در عشق‌آباد نیز سابقه‌ای چندین ساله دارد. علاوه بر آن، وجود اشتراکات قومی و فرهنگی میان ترکمنستان و حوزه ترکمنی ایران به عنوان یکی از مؤلفه‌های اصلی روابط دوجانبه تهران و عشق‌آباد شناخته می‌شود. از نگاه شما، مهم‌ترین دستاورد این ویژگی‌های فرهنگی در سال‌های گذشته چه بوده است و اصلی‌ترین ظرفیت‌های مرتبط با این حوزه برای تقویت بیش از پیش روابط دو کشور کدام است؟

سارلی: روابط فرهنگی ج. ا. ایران و ترکمنستان، بر مبنای تفاهم‌نامه فرهنگی دو کشور شکل گرفت. طی آن می‌باید اتفاق‌های بسیاری رخ می‌داد. از جمله تبادل استاد و دانشجو، تاسیس مرکز فرهنگی_آموزشی متقابل، ایجاد کنسول‌گری در مناطقی که اتباع بیشتری در گمانم تبادل هیات- کشور متبوع وجود داشته باشد و بسیاری از موارد دیگر. در این بین، به های هنری بیشتری نمود را داشته است. وجه بارز آن برگزاری هفته فرهنگی ج. ا. ایران در عشق آباد و بالعکس در تهران است.

در اجرای تبادل هیات‌های علمی، هیأت تاریخ‌دانان ترکمنستان که بنده مسئولیتی در آن داشتم عرض می‌کنم که افراد برجسته علمی آن زمان ترکمنستان، به مدت دو هفته به ایران آمدند و جهت مطالعات تاریخی به مراکز علمی ایران رفته و مذاکرات مفیدی انجام دادند و منابع تدوین تاریخ ترکمن را تهیه نمودند. از آن طرف، اساتید ایرانی در مرکز نسخ خطی ترکمنستان طی مطالعاتی به استخراج نسخ خطی فارسی و عربی مبادرت نمودند

طبعاً این مبادلات محدود جوابگوی نیازهای مطالعاتی، واقعیت تاریخی، وسعت و ابعاد اشتراکات بین دو کشور نمی‌باشد. بلکه می‌باید زمینه‌های بیشتری جهت حضور اندیشمندان دو کشور در همایش‌ها و مطالعات طولانی‌تر فی‌مابین مهیا گردد

سالانه مثل روز ملی ترکمنستان، هفته فرهنگی دو کشور و شرکت در نمایشگاه- مراسم های بین‌المللی مانند کتاب، گام‌های ارزشمندی است که عمدتاً رایزنی فرهنگی ج. ا. ایران در عشق آباد و سفارت ترکمنستان در تهران ترتیب داده‌اند و قطعاً تأثیرات مثبتی بر جای گذاشته و خواهد گذاشت. لیکن باید اذعان نمود که برخی از ابعاد این تفاهنامه فرهنگی و طور آموزشی هنوز اجرایی نشده است و لازم است از ظرفیت‌های معاهدات فی‌مابین به کامل استفاده شود

ایران شرقی- اکثریت مردم ترکمنستان، مسلمان هستند. به نظر می‌رسد، با وجود سلطه 70 ساله نظام کمونیستی بر ترکمنستان، مردم این کشور همچنان هویت اسلامی خود را حفظ کرده‌اند و کماکان می‌توان نشانه‌های بارزی از آداب و رسوم اسلامی را در حیات فردی و اجتماعی آنان تشخیص داد. نظر شما در این باره چیست؟ اساساً جایگاه اسلام و آموزه‌های دینی در جامعه ترکمنستان چگونه است؟

سارلی: می‌دانیم که ساختار حاکمیت ترکمنستان مطابق قانون اساسی این کشور غیردینی و سکولار است. لیکن در این کشور اجرای مراسم دینی آزاد است. مسلمانان در مساجد به مراسم عبادی می‌پردازند. نمازهای پنج‌گانه خوانده می‌شود. نماز جمعه هم برقرار است. این آزادی برای پیروان ادیان دیگر مثل مسیحیت نیز تضمین شده است. لیکن معبد بهائیان در ابتدای استقلال، به جهت این‌که این فرقه جزو ادیان رسمی نبود، در خیابان مختوم‌قلی عشق آباد برچیده شد

مسئله مذهب در ترکمنستان، تحت کنترل دولت است اما راه آموزش دینی و اجرای وظایف مذهبی بسته نیست. علاوه بر تأسیس مساجد جدید پس از استقلال، انجام مناسک حج تمتع نیز جاری می‌باشد. کتاب‌های آموزش احکام دینی با مجوز «نشریات قول‌لیغی (خدمات انتشار)» به چاپ می‌رسد. برخی حوزه‌های علمی دینی مطابق مجوز دولت به تربیت روحانیون جهت تأمین امام جماعت، مؤذن و خطیب می‌پردازند. این وضع، چشم- انداز رسمی مجوز حضور مذهب در ترکمنستان است.

اما در اجتماع نیز نموده‌هایی وجود دارد. بخشی کمابیش مهم از روحانیون طراز اول ترکمن صحرای ایران هستند که مبلغ روش های مسالمت آمیز و عرفانی از مذهب شناخته می شوند. شخصیت هایی نظیر مرحوم حاج آخوند عابدی کر و مرحوم یارمحمد آخوند نظری چهره های شناخته شده ای در بین این قشر به شمار می رود. دولت ترکمنستان نیز با این اشخاص دینی، رویه اغماض را پیش گرفته است. به گونه ای که هر دو شخصیت فوق الذکر به ترکمنستان سفر کرده و با طرفداران خود دیدار نموده اند.

در اواخر دوره صفرمراد نیازاف گروه تندروی مذهبی، نوعا معتقدین وهابیت، به خیابان آمده و مشغول نبرد در خیابان های عشق آباد شدند. این حادثه نشان داد که وهابیت، زیرپوستی به جذب نیرو پرداخته است. لذا دولت ترکمنستان برخورد با وهابیت را تشدید نمود و در مقابل با جریان های عرفانی که عمدتا از درون ترکمنستان و گاها از پیروان روحانیون عرفانی ترکمن صحرای ایران نشأت می گرفت، رویه مسامحه پیش گرفته شد. چرا که ممکن است این دسته در مقایسه با جریانات تندرو و یا تکفیری، کم خطرتر تلقی شده باشد

ایران شرقی در ساختار امروز سیاست بین الملل، بر خلاف نظام دوقطبی قرن بیستم، هر دولتی در برقراری ارتباط و تنظیم روابط خود با سایر دولت ها، به طور مستقل و بر اساس تشخیص منافع ملی خود عمل می کند. با وجود این، برخی شرایط فرهنگی، سیاسی و ژئوپلیتیک بر چندوچون این ارتباطات تأثیر تعیین کننده ای دارد. بر این اساس، وضعیت روابط کشور ترکمنستان را با قدرت های فرامنطقه ای و بازیگران منطقه ای مانند ایالات متحده، روسیه و اتحادیه اروپا را از یک سو و با ترکیه، عربستان و رژیم صهیونیستی، از سوی دیگر، چگونه ارزیابی می کنید؟

سارلی: باید بدانیم که ترکمنستان یک کشور مستقل است و روابط خود را بر اساس منافع ملی خود تنظیم می نماید. از طرفی این کشور در سال ۱۹۹۵ میلادی، اعلام بی طرفی نمود. پس از آن ترکمنستان کوشید تا در منازعات بین المللی شرکت نکند. بدین ترتیب در مناقشات جاری در اطراف و اکناف، فاصله خود را حفظ نمود

در هر حال ترکمنستان، روابطش را با کشورهای مختلف بر مبنای منافع ملی تنظیم می نماید. ترکمنستان با کشورهای ابرقدرت مثل روسیه، آمریکا و کشورهای همسایه مثل ایران و افغانستان و کشورهای شوروی سابق و نیز ترکیه روابط متناسب با استراتژی ملی خود برقرار نموده است. به نظر می رسد در شرایط سخت تحریم ایران توسط آمریکا، دستگاه دیپلماسی و بالتبع بخش بازرگانی ما باید فعال تر ورود نماید تا از ظرفیت های حداکثری کشورهای همسایه از جمله ترکمنستان بهره مند گردد

منبع: <http://easterniran.com/fa/doc/interview/2111/>

آناگلدی قاراجایف وزیر فرهنگ ترکمنستان: ریشه تاریخی ایران و ترکمنستان یکی است

آناگلدی قاراجایف در دیدار رییس سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی، گفت: وقتی با آثار فرهنگی مختلف ایران آشنایی پیدا می‌کنم، این اطمینان را می‌یابم که ریشه تاریخی دو کشور یکی است

به نقل از اداره کل روابط عمومی و اطلاع‌رسانی سازمان **خبرگزاری مهر** به گزارش فرهنگ و ارتباطات اسلامی، ابوزر ابراهیمی‌ترکمان، رییس این سازمان که به منظور شرکت در هفته فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در ترکمنستان به این کشور سفر کرده است، پیش از ظهر امروز (دوشنبه ۱۸ بهمن) با آناگلدی قاراجایف، وزیر فرهنگ ترکمنستان دیدار و گفت‌وگو کرد

ابراهیمی‌ترکمان در آغاز این دیدار با قدردانی از دولت ترکمنستان برای ایجاد بسترهای لازم به منظور برگزاری هفته فرهنگی ایران در این کشور، از برگزاری هفته فرهنگ ترکمنستان در تهران که سال قبل برگزار شد، به نیکی یاد کرد و از آمادگی سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی برای برگزاری مجدد هفته فرهنگی ترکمنستان در ایران خبر داد.

وی در ادامه با بیان اینکه پدران ما در قرون گذشته و بدون بهره بردن از امکانات کنونی، روابط فرهنگی مستحکمی را بین دو کشور ایجاد کردند، گفت: سفیر ترکمنستان در تهران از هر فرصتی برای توسعه روابط دوجانبه استفاده می‌کند. من هم به مانند وی در هر

جلسه‌ای که حاضر می‌شوم، اهمیت رشد بیش از پیش روابط با ترکمنستان را یادآوری و بر آن تأکید می‌کنم.

رییس سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی همچنین تأکید کرد: نزدیکی دو کشور ایران و ترکمنستان ساختگی نیست و طبیعی و فطری است.

ابراهیمی‌ترکمان در ادامه پیشنهاداتی را برای توسعه روابط فرهنگی دو کشور ارایه داد که عبارتند از: انجام فعالیت‌های مشترک فرهنگی، برگزاری همایش‌های بین‌المللی با محوریت شخصیت‌ها و مشاهیر مشترک مانند خواجه یوسف همدانی، ابوالفضل سرخسی، نجم‌الدین کبری و انوری‌ابیوردی، برگزاری همایش مشترک مختوم‌قلی فراغی، گسترش بیش از گذشته همکاری‌ها و همچنین همکاری در حوزه‌های کتابخانه، موزه و میراث فرهنگی.

عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی در بخش دیگری از سخنان خود با تأکید بر اینکه روابط فرهنگی ایران و ترکمنستان، صمیمی و دوستانه است و خوشبختانه به روابط اقتصادی و دیگر روابط گره نخورده است، خواستار همکاری ترکمنستان برای برگزاری جشنواره بین‌المللی امام رضا (ع) در شهر تاریخی مرو در این کشور شد.

مشارکت قابل توجه دو کشور در بحث برگزاری برنامه‌های نوروز، علاقمندی مردم ایران به فرهنگ ترکمنستان، بارز بودن نقش اخلاق و هویت معنوی در خانواده‌های ایرانی و ترکمن، قرابت آداب و رسوم فرهنگی دو کشور، نزدیک بودن موسیقی خراسانی و ترکمنی، تأکید بر اشتراکات فرهنگی مانند آثار کتابخانه‌ای، مشاهیر مشترک و ... از دیگر مباحث مطرح شده از سوی رییس سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی در این دیدار بود.

در ادامه این دیدار نیز آنالگدی قاراجایف، وزیر فرهنگ ترکمنستان هم با شرح برخی تجربیات ماندگار خود از بازدید از نمایشگاه‌های فرهنگی و هنری ایران، از همکاری سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی برای برگزاری هفته فرهنگی ترکمنستان در تهران، قدردانی کرد و ابقای ابودر ابراهیمی‌ترکمان بر ریاست این سازمان برای دوره سه ساله دیگر را تبریک گفت.

وی در ادامه با برادر خواندن دو ملت ایران و ترکمنستان، برای تحکیم بیشتر روابط و نتیجه‌بخش آن ابراز امیدواری کرد. قاراجایف افزود: اردیبهشت سال آینده کنفرانس موسیقی سنتی در عشق‌آباد (پایتخت) برگزار می‌شود و در همین جا از ایران برای شرکت گسترده در این کنفرانس دعوت می‌کنم.

وزیر فرهنگ ترکمنستان در پایان این دیدار با قدردانی از برگزاری هفته فرهنگی ایران در ترکمنستان، گفت: شهرهای تاریخی ما یکی است. وقتی که با آثار فرهنگی و هنری شهرهای مختلف ایران آشنایی پیدا می‌کنم، این اطمینان را می‌یابم که ریشه تاریخی ما یکی است.

بنا بر اعلام این خبر، هفته فرهنگی جمهوری اسلامی ایران طی روزهای ۱۸ تا ۲۰ بهمن‌ماه برابر با (۶ تا ۸ فوریه) با حضور ابوذر ابراهیمی‌ترکمان، رییس سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی به همت رایزنی فرهنگی کشورمان در عشق‌آباد برگزار می‌شود.

در این رویداد فرهنگی، انواع صنایع دستی از جمله آثار معرق‌کاری، میناکاری، خاتم‌کاری، مجسمه‌سازی، زیورآلات، شیشه و بلور، لباس‌های محلی و ملی و آثار هنرهای خوشنویسی، نقاشی، نگارگری، عکس و پوسترهای ایران‌شناسی و همچنین جشنواره غذاهای ایرانی و ترکمنی در معرض دید عموم علاقمندان قرار گرفته است.

همچنین، دو گروه هنری موسیقی سنتی و فولکلور از استان‌های فارس و آذربایجان شرقی در هفته فرهنگی ایران حضور یافته‌اند و ضمن هنرنمایی در برنامه‌های جنبی نمایشگاه، به اجرای کنسرت موسیقی مشترک با هنرمندان موسیقی ترکمنستان خواهند پرداخت.

در این ایام، تعدادی فیلم سینمایی ایرانی با دوبله روسی و ترکمنی در سینماهای پایتخت به نمایش درمی‌آید. حضور تعدادی از هنرمندان برجسته کشورمان در رشته‌های گوناگون هنری و اصیل ایرانی و برپایی کارگاه‌های زنده هنری، زینت‌بخش این نمایشگاه است.

هفته فرهنگی ایران با مشارکت وزارت فرهنگ ترکمنستان و دستگاه‌های فرهنگی و هنری استان فارس و با هماهنگی ادارمکل همکاری‌های فرهنگی و هنری سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی برگزار می‌شود و ابوذر ابراهیمی‌ترکمان، رییس سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی و عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی جمهوری اسلامی ایران بنا به دعوت رسمی وزیر فرهنگ ترکمنستان در این برنامه‌ها حضور دارد.

===== 3898879 کد خبر =====

روایتی از سرزمین مردمان نجیب و اصیل

مصاحبه و گفتگو

تاریخ انتشار : 28/3/1398

مصاحبه شونده : خاتیان

منبع : farsnews.com

دو کشور ایران و ترکمنستان از نظر زیست و طبیعت و آب و هوا و همچنین عادات و آداب و سنن بسیار به هم نزدیک هستند؛ به گونه ای که نه ترکمن در ایران احساس غربت

می کند و نه ایرانی در ترکمنستان و این ارتباط به اندازه ای است که رهبر معظم انقلاب اسلامی حضرت آیت الله خامنه ای در دیدار با رئیس جمهور ترکمنستان، آقای قربانقلی بردی محمداف به این پیوند تاریخی و عاطفی اشاره کرده و فرمودند: ما و مردم ترکمنستان بالاتر از همسایه، بلکه خویشاوند هستیم

دو کشور ایران و ترکمنستان از نظر فرهنگ و زبان دارای مشترکات فراوانی هستند؛ به گونه ای که شاید بتوان گفت بیش از ۵۰ درصد از کلمات فارسی و ترکمنی اصیل، ریشه مشترک دارند. علاوه بر این، ترکمن ها در هر دو کشور برای شخصیت هایی چون مختومقلی فراغی، ابوسعید ابوالخیر، نجم الدین کبری، خواجه یوسف همدانی، ابوعلی الدقاق، فریدالدین عطار، خیام، فردوسی، نسابی، زمخشری و... احترام فوق العاده ای قائل هستند که البته امام رضا (ع) در این بین جایگاه متمیزی دارد

با رضا خانیان رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در این کشور گفت وگو کردیم که مشروح آن در ادامه می آید

علاقه ترکمنستانی ها به فراگیری زبان فارسی

طبیعتاً یکی از فعالیت های رایزن های فرهنگی کشورمان آموزش زبان و ادبیات فارسی است. این آموزش ها در کشور ترکمنستان به چه سطحی رسیده است؟

در ترکمنستان ما تنها کشوری هستیم که خارج از سفارت، رایزنی فرهنگی داریم؛ یعنی خارج از آن، یک ساختمان مستقل داریم و اصلی ترین فعالیت ما علاوه بر فعالیت های فرهنگی که بر اساس برنامه مبادلات فرهنگی بین دو کشور و کاملاً با هماهنگی وزارت فرهنگ ترکمنستان انجام می شود، آموزش زبان فارسی است. در این زمینه کلاس های متعدد در سطوح مختلف برگزار می شود. نکته خاص این است که کسانی که در سال های قبل در رایزنی فرهنگی، زبان فارسی را فرا گرفته اند، اکنون با یک مقداربازآموزی و آموزش، به تدریس زبان فارسی مشغول هستند

البته در مورد زبان فارسی در ترکمنستان نکته ای که خیلی برجسته است و من آن را از نزدیک دیده ام، استعداد فراگیری زبان نزد دختران و پسران ترکمنی است. در واقع در رایزنی فرهنگی وقتی با این فارسی آموزان روبرو می شویم، اغلب می بینیم آن ها به سه تا چهار زبان مسلط هستند و زبان فارسی یکی از زبان هایی است که بسیار علاقه مند هستند آن را فرا بگیرند. بنا براین آمار فارسی آموزان در آنجا بسیار مطلوب است. البته شیوه های آموزشی که در ترکمنستان استفاده می کنیم بر اساس شیوه های آموزشی بنیاد سعدی است و این بنیاد کتاب و منابع آموزشی ما را تأمین می کند. کلاس ها در چهار ترم بهار، تابستان، پاییز و زمستان دایر است و پدران و مادران این فارسی آموزان هم از شیوه آموزش و از مواجهه، برخورد و پذیرش ما راضی هستند و اظهار رضایت می کنند

با توجه به تشابه فرهنگی که میان ادبیات ایران و ترکمنستان مخصوصاً در ادبیات داستانی وجود دارد، آیا تلاش شده که این اشتراکات در ادبیات معاصر منتقل شود؟

ترکمنستان چندین نشریه از جمله یک ماهنامه به نام «ادبیات جهان» دارد. به جهت اینکه قبلاً این بخش از فعالیت فرهنگی یک مقدار مغفول بوده است، با نهادهای مرتبط صحبت کردیم و در این رابطه کتاب هایی از ادبیات معاصر و داستان های کوتاه ایران را به آن ها معرفی کردیم و در حال بررسی هستند که این داستان ها را در این ماهنامه به چاپ برسانند. همچنین پیشنهاد کردیم نویسندگان معاصرمان در ترکمنستان حضور پیدا کنند و در آنجا کارگاه هایی را به عنوان کارگاه ادبی تشکیل دهیم که در صورت موافقت دولت ترکمنستان حتماً این فعالیت را خواهیم داشت

در این زمینه از نویسندگان ترکمن کشورمان هم بهره می برید؟

در حوزه ادبیات فعلاً روابط مان بر این اساس است که کار عمیقی را با محوریت دیوان تطبیقی مختومقلی فراغی انجام دهیم. در برنامه های فرهنگی گروه های هنری ترکمن صحرا را دعوت می کنیم که در ترکمنستان اجرای برنامه داشته باشند. ولی در حوزه ادبیات داستانی هنوز ورود نکرده ایم؛ یعنی شاید زمینه فعالیتش فراهم نبوده. تلاش می کنیم این ارتباط هم در صورت علاقه مندی طرفین برقرار شود

مختوم قلی فراغی فراتر از خیلی از شخصیت ها نزد ملت های دیگر است/

انس ترکمن ها به یک شاعر

الان شاعر یا نویسنده ایرانی که خیلی شاخص باشد و ترکمن ها او را بشناسند، چه

کسی است؟

شاعر شاخص ادبیات سنتی و کلاسیک ترکمنستان، حکیم بزرگ مختوم قلی فراغی است. او فراتر از خیلی از شخصیت ها نزد ملت های دیگر است و می توان جایگاه وی را با حافظ در میان مردم کشورمان مقایسه کرد. یک ترکمن در خانه اش امکان دارد کتاب های مختلفی را نداشته باشد، اما امکان ندارد دیوان مختوم قلی فراغی در خانه اش نباشد چون ترکمن ها با اشعار مختوم قلی زندگی می کنند و در تمام ایام حتی صبح و شب به مناسبت های مختلف، اشعار مختوم قلی را هم به یاد طرف مقابل می آورند و هم خودشان می خوانند. آن ها در میان شاعران ایرانی به فردوسی، حافظ و سعدی و به ویژه شهریار علاقه مند هستند. رایزنی فرهنگی به خاطر این علاقه مندی بوستان و گلستان سعدی و نیز اشعار استاد شهریار را به ترکمنی ترجمه و چاپ کرده است

آیا تاکنون تلاش شده فیلم مشترک بین ایران و ترکمنستان ساخته شود؟

این مهم از برنامه های آینده ما در رایزنی فرهنگی و سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی است. وزارت فرهنگ ترکمنستان اظهار تمایل کرده که در زمینه ساخت فیلم های مشترک چه مستند و چه سینمایی با کشورمان همکاری داشته باشد و ما نیز زمینه آشنایی فیلم سازان ایرانی را با ترکمنستانی فراهم کنیم و اکنون هم داریم از طریق معاونت فرهنگی سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی پیگیری می کنیم که حتماً این ارتباط فراهم شود.

عشق آباد هفت سالن سینمای مدرن داردالان وضعیت فیلم سازی چطور است؟

در ترکمنستان، در شهر عشق آباد حداقل هفت سالن سینمای مدرن وجود دارد و در تمام شهرهای مراکز استان های ترکمنستان نیز این امکان وجود دارد. صنعت سینمای ترکمنستان با توجه به گذشت سال های اندک از استقلال این کشور جوان است و دولت برای تقویت آن تلاش و برنامه ریزی کرده است. بنابراین اغلب فیلم هایی که در این سینماها به نمایش در می آید، هندی، روسی یا آمریکایی است.

یعنی بیشتر در آنجا فیلم های بالیوودی و هالیوودی به نمایش گذاشته می شود؟
عمدتاً فیلم های هندی و برخی اوقات فیلم های روز آمریکایی در آنجا عرضه می شود
سینمای ایران مهمان ترکمنستانی ها می شود

بهای بلیت شان چقدر است؟

وقتی نمایش فیلم های آمریکایی از سوی سفارت آمریکا باشد، رایگان است؛ چون در چارچوب روابط فرهنگی با آمریکا است. البته با توجه به هماهنگی های انجام شده و با اعلام آمادگی مقامات وزارت فرهنگ ترکمنستان فیلم های سینمایی ایران هم در آنجا نمایش داده خواهد شد. برنامه داریم که فیلم -های سینمایی ایرانی را در آنجا نمایش دهیم. و این جزو برنامه های آتی ما است

راز علاقه ترکمنستانی ها به ایرانآیا در ترکمنستان هم با واژه ایران هراسی روبرو هستیم؟ مردم ترکمنستان راجع بهایران چه می اندیشند؟

مردم ترکمنستان بسیار اصیل و نجیب هستند و در برخوردهایی هم که ما با آن ها داریم کاملاً اصالت، نجابت و هم اعتماد و علاقه آن ها به ایرانیان کاملاً مشهود است. آن ها به کشور ایران هم علاقه مند هستند؛ چون جمهوری اسلامی ایران نخستین کشوری بوده که استقلال ترکمنستان را به رسمیت شناخته است و در برهه ها و مشکلات مختلف به ترکمنستان کمک کرده است. ترکمنستانی ها به خاطر نجابتی که دارند همیشه این موضوع را مد نظر قرار می دهند و در روابط فرهنگی آن ها به میراث فرهنگی مشترک فیما بین اشاره می کنند و از ما هم می خواهند که روابطی را شکل بدهیم که این میراث مشترک نزد نسل های جدید ترکمن و نسل های جدید ایران به چشم بیاید

چرا بی عدم شکل گیری گروه های تکفیری در ترکمنستانآسیای میانه به نوعی درگیر تفکر تکفیری افراطی شد و بعضی افراد به سمت سوریه وعراق هم کشیده شدند. آیا این گرایش در ترکمن ها هم بوده است؟

ترکمن ها کاملاً روی این موضوع حساس هستند و تمام توان شان را برای درگیر نشدن در این موضوع گذاشته اند. آن ها نمی خواهند مشکلی که برای جهان اسلام و برای کل کشورهای خاورمیانه، آسیای مرکزی و کشورهای دیگر وجود دارد، به هیچ وجه در ترکمنستان نمود داشته باشد و کلاً هم در این زمینه موفق بوده اند

کدام یک از مذاهب اسلامی در ترکمنستان از نفوذ بیش تری برخوردارند؟

اکثر مردم ترکمنستان اهل تسنن و حنفی مذهب هستند. ولی نظام سیاسی ترکمنستان نظام لائیک است

اسلام تا چه حد در عرصه اداری ترکمنستان ورود دارد؟

همه مذاهب در ترکمنستان برای برپایی شعائر خودشان آزاد هستند، ولی اسلام به آن معنا که در امور سیاسی باشد، حضور ندارد و ترکمنستان براساس اصول لائیک اداره می شود.

اگر بخواهید به شاخصه های پیشرفت این کشور در سال های اخیر اشاره کنید، چه**مقوله هایی را مدنظر دارید؟**

بعد از گذشت ۲۷ سال از استقلال این کشور، وقتی به ترکمنستان سفر می کنید از پایتخت تا تمامی شهرها، تحرک و توسعه و رشد کاملاً مشهود است. شاید رشد اقتصادی ضعیف، کند و یا شدید باشد، ولی مهم این است که مسیری را که انتخاب کرده اند و بر اساس آن پیش می روند، مسیر مشخصی است. این مسیر مشخص در همه امور خودش را نشان می دهد. توسعه سیستم حمل و نقل، به کارگیری معماری زیبا، احترام به قوانین راهنمایی و رانندگی، پاکیزه بودن معابر در شهرها و روستاها و حتی در راه های بین شهری به وضوح قابل رویت است.

جایگاه رسانه و نوع سطح آموزش عمومی آن ها چگونه است؟

شبکه تلویزیونی در ترکمنستان وجود دارد و همچنین روزنامه های مختلف با موضوعات گوناگون، مانند ادبیات معاصر جهان یا ترکمنستان بی طرف که اخبار داخلی و کمی بین المللی در این روزنامه ها و رسانه ها انعکاس پیدا می کند.

رفتار زنان ترکمن بسیار سنگین، با وقار و متشخص است**بیاوان در این کشور چه جایگاهی دارند؟**

نکته جالبی که در بدو ورود به ترکمنستان برای همه کاملاً مشهود است، جایگاه زن در این کشور است. زنان و دختران در ترکمنستان از جایگاه بسیار خاصی برخوردار هستند. رفتار زنان و دختران ترکمن بسیار سنگین، با وقار و متشخص است. این رفتار در سطح خیابان کاملاً دیده می شود. رئیس جمهور ترکمنستان آقای قربانقلی بردی محمدف درباره زنان و دختران واقعاً به عنوان ناموس ترکمن ها، حساسیت خاصی دارد و هر کس وارد ترکمنستان بشود، این حساسیت رئیس جمهور را نسبت به زنان و دختران کاملاً درک می کند. در روز جهانی زن (۸ مارس) از سوی رئیس جمهور به کل زنان و دختران کشور ترکمنستان هدیه نقدی داده می شود.

با این اوصاف نقش زنان در کل ترکمنستان در فعالیت های اجتماعی و بخش های مختلف کاملاً مشهود است. معاون بین الملل وزارت فرهنگ ترکمنستان یک زن است. معاون رئیس جمهور در امور فرهنگی هم یک خانم است. یکی از معاونین رئیس جمهور نیز خانم است و رئیس مجلس نیز از زنان سیاستمدار این کشور است.

ترکمنستان سیاست بی طرفی را اعلام کرده است**مواجهه دولت ترکمنستان با فضای مجازی چگونه است و موضوع فیلترینگ چقدر در****آن جا جاری است؟**

دولت ترکمنستان در بحث رسانه ای به خاطر شرایط کشور، نظارتی بر فضای مجازی دارد. چون به هر صورت این کاملاً پذیرفته است که ترکمنستان با افغانستان هم مرز

است و به نحوی با بحران های اجتماعی و گروه های تفکیری که در آسیای میانه فعال هستند، مرز مشترک دارد. برای همین بسیار مراقبت می کند که فضای اطراف ترکمنستان از آن نواحی، مزاحمتی برای رشد و توسعه ترکمنستان ایجاد نکند. چون ترکمنستان سیاست بی طرفی را اعلام کرده و دارد مسیر بی طرفی را پیش می برد، دوست ندارد نوسازی کشور پس از استقلال توسط بعضی مسائل خدشه ببیند. اینکه زیرساخت ها کاملاً ساخته شود، خطوط راه آهن ایجاد شود، شخص رئیس جمهور روی کشاورزی و معماری در تمام مراکز استان های ترکمنستان نظارت می کند و نتیجه آن این است که شما در شهری در کنار رود جیحون در ترکمن آباد سالن، مرکز فرهنگی و کتابخانه ای می بینید که عیناً مانند همان چیزی که در عشق آباد وجود دارد، ساخته شده است.

امام طلایی ترکمنستانی ها/ جشنواره امام رضا (ع) تیرماه در مرو برگزار می شود ایرانی ها چگونه می توانند با ترکمنستان تعامل فرهنگی داشته باشند؟

این تعامل، قوانین خاص خودش را دارد. الان روزانه مراجعه به سفارت جمهوری اسلامی ایران برای دریافت ویزا زیاد است. ترکمن ها برای مقاصد مختلفی به ایران سفر می کنند؛ از تجارت گرفته تا زیارت امام رضا (ع) که به عنوان امام طلایی نزد ترکمن ها مشهور است و امام رضا (ع) بسیار احترام خاصی نزد ترکمن ها دارد. بنا داریم که جشنواره امام رضا (ع) را در تیر ماه در مرو برگزار کنیم. از سوی دیگر مزار مختومقلی فراغی و پدر این شاعر بزرگ دولت محمد آزادی در ایران است و اکنون هر ساله در سالروز گرامیداشت مختومقلی، ما میزبان فرهیختگان ترکمن هستیم. اینها اندکی از مشترکات فرهنگی ماست و با گسترش آن ها می توانیم تعامل فرهنگی بیشتری داشته باشیم.

وضعیت مساجد ترکمنستان چگونه است و امامان جماعت مساجد در آنجا به چه شکلی انتخاب می شوند؟

امام مسجد در ترکمنستان یک مرتبت دینی است و ائمه جماعات با اشراف و شناختی که از شخصیت های دینی در شهرها وجود دارد، توسط شورای دینی ترکمنستان انتخاب می شوند. نماز در پنج نوبت در مساجد خوانده می شود. نماز جمعه نیز بسیار باشکوه برگزار می شود. البته اجتماع دینی بزرگی به مناسبت اعیاد فطر و قربان هم شکل می گیرد "بیلاق نوروز" مکانی برای پاسداشت این عید بین المللی است. گویا جشن های ملی در ترکمنستان نسبت به سایر کشورهای آسیای میانه از رونق بیش تری برخوردار است.

یکی از باشکوه ترین جشن های آن ها، جشن نوروز است. عید نوروز نزد ترکمن ها خیلی باشکوه برگزار می شود. در تمام شهرهای ترکمنستان، مکانی به نام «بیلاق نوروز» وجود دارد. این بیلاق نوروز در عشق آباد در منطقه ای است که با حضور رئیس جمهور - در بعضی سال ها که به صورت بین المللی - برگزار می شود، گروه های هنری از کشورهای حوزه نوروز در آنجا شرکت می کنند. در بیلاق نوروز تمام آلاچیق های نوروزی برپا می شود. در این آلاچیق ها نمایشگاه صنایع دستی از جمله فرش های ترکمن و آثار و صنایع دستی این کشور به نمایش گذاشته می شود و مردم در کنار هم نوروز را جشن می گیرند.

همه مردم ترکمنستان با اسب مانوس هستندترکمن ایران را با اسبش می شناسند، آنجا هم همین گونه است؟

دقیقاً! آنجا اسب، جایگاه بسیار خاصی دارد و چون به اسب نژاد «آخال» به عنوان یک میراث فرهنگی نگاه می کنند، خیلی به آن احترام می گذارند و همه مردم این کشور با اسب مانوس هستند. مسابقات باشکوهی برگزار می شود. از نظر ترکمن ها در روزی زمین، اسب آن ها را همراهی کرده و موجب شده است تا بتوانند در برابر دشمنان شان مقاومت کرده و بتوانند هویت ترکمنی را حفظ کنند. برای همین هم احترام خاصی برای اسب قائل هستند. اسب های ترکمنی و نژاد آخال تکه هم خیلی زیبا هستند

رایزن فرهنگی معمولاً رابط بین کشور خودش و کشور مقصد است. نمی شود جایی رابه عنوان مرکز پیوند ترکمن های ایران و ترکمنستان داشته باشیم؟

ترکمنستان نهادی به نام «اتحادیه ترکمن های جهان» دارد. این اتحادیه به صورت دوره ای در آنجا اجلاسی برگزار می کند و از ترکمن های ایران هم در آنجا شرکت می کنند. ما هم زمینه آن را فراهم می کنیم که این ترکمن ها در آنجا همدیگر را ببینند

ترکمنستان سرزمین مردمان نجیب و اصیل استاگر بخواهید ترکمنستان را در چند واژه معرفی کنید و خلاصه ای از این گفت وگو ارائهدهید، چه می گوئید؟

ترکمنستان سرزمین مردمان نجیب و اصیلی است که برای بنده به عنوان رایزن فرهنگی در ترکمنستان کار کردن با دولت و ملت این کشور به خاطر نظامی که در کارها دارند، بسیار لذت بخش است

بحران هویت ملی و شکاف دولت و ملت در عصر جهانی شدن: نقش زبان و مذهب دربحث هویت ملی در تاجیکستان و قزاقستاننویسندگان1 عبدالعلی قوام استاد دانشگاه شهید بهشتی، گروه علوم سیاسی2 ندا محمد دانش آموخته کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی

مقدمه

هویت بخش جدا نشدنی و به نوعی معرف موجودیت و کیستی و چیستی انسان است. از طریق هویت است که هر فرد می تواند خود را شناسایی کرده و به دیگران شناساند و در واقع هویت وجه تمایز هر فرد از افراد دیگر است. اگر این تعریف را به یک جمع کثیری چون ملت تعمیم دهیم در واقع هویت ملی نیز معرف خصایص یک ملت و وجه تمایز آن با سایر ملل است. امروز با بحث جهانی شدن بسیاری بر این اعتقادند که مفاهیمی چون هویت که مشخص کننده یک امر خاص است دیگر معنا ندارد. این گروه هویتها را سیال و بی حد و مرز می دانند. همچنین معتقدند که دولت و ملت نیز مفاهیمی کلی و انتزاعی هستند که رنگ باخته و بنابر این هویت ملی به عنوان نماد ویژگی های خاص یک ملت

نیز بی معناست. از سوی دیگر عده ای بر این باورند که جریان جهانی شدن موج جدیدی از امپریالیسم برای استثمار بیشتر جهان سوم است.

اینان معتقدند که غرب سعی دارد از طریق گسترش ارتباطات، رسانه ها، اینترنت و غیره فرهنگ ملل جهان سوم را هدف قرار داده و آنرا مورد تهاجم قرار دهند و در این حال فرهنگ ملل جهان سوم استثمار می شود (قاسمی، 1383: 157-160). به تعبیر دیوید هلد نظم بین المللی در حال حاضر به واسطه دولت و ساختارهای متکثر مشخص می شود. در این وضع این پرسش مطرح است که آیا این نظام دوچهره راه حلی برای مسائل بنیادین تفکر سیاسی مثل اساس نظم و مدارا، دموکراسی و مسئولیت پذیری و حکومت مشروع دارد؟ (Held، 1991: 72-138).

در این راستا مانوئل کاستلز می گوید که آنچه واقعا اهمیت دارد این است که نظام نوین قدرت بر اساس تکثر منابع قدرت مشخص می شود و دولت ملی فقط یکی از این منابع است. از نظر وی دولتهای ملی فاقد موضوعیت شده یا از بین خواهند رفت. دولتهایی که در این دوره تاریخی هنوز قدرتمند باقی مانده مثل کره جنوبی و ژاپن از طریق یکپارچگی اجتماعی و هویت فرهنگی بدین امر نائل شده اند. اجتماع گرایی ارادی در واقع دولتها را در جامعه به تازگی جهانی شده بر می سازد اما طی این فرایند به طور قطع دولت ملی را تضعیف کرده و شاید خود مفهوم دولت ملی را از طریق مسخر ساختن آن به دست هویت های معین زیر سوال می برد (کاستلز، 1380: ج 2 / 363-365).

با این تعاریف برخی از دولتها در کشورهای مذکور پیش فرضهایی را در ذهن خود ایجاد کرده، با پیش فرضهای برساخته خود اقدام به ایجاد هویت ملی می نمایند تا بتواند در مقابل موج مذکور مقاومت کند. به عبارتی دولتها سعی می کنند برای مقابله با جریان جهانی شدن تعریفی از خود ارائه داده تا نمایانگر ایستادگی، ثبات و نظم هویتی آنها باشد. اینان مولفه های هویتی خود را بر اساس تفکرات و منش خود انتخاب کرده و در این حال حق انتخاب و اختیار را از بخشی از ملت خود دریغ می کنند در حالی که امروز هویتها امکان ایستایی و عدم تحرک ندارند. این نوع هویت در دنیای سنت قابل طرح بوده اما با ورود به دنیای مدرن و سر برآوردن هویت های تازه، هویت های قبلی خدشه دار شد و با ورود به دنیای الکترونیک و جامعه شبکه ای، تکثرگرایی و نسبیت گرایی سر بر آورد و همین امر ما را در معرض تغییراتی پرشتاب قرار می دهد و هویت های پیشین را از ما گرفته و به جای آن نه تنها هویت تازه ای به ما نمی دهد بلکه ما را به سمت وضعیت ناپایداری سوق می دهد که آن را به عنوان هویت های متکثر، دیجیتالی، ناپایدار و یا فراهویت تعبیر کرده اند (علیخانی، 1386: 21-22). در این شرایط بحث مشروعیت دولت مطرح می گردد.

دولت، قدرت یا هیئت حاکمه همان ساختار پیچیده سیاسی است که بشر برای ایجاد امنیت خود اقدام به تاسیس آن کرده است یا به خودی خود با پیدایش جوامع انسانی بوجود آمده است. مهمترین مقوله ای که در این راستا مطرح می شود رابطه فرد با دولت یا قدرت است. مشروعیت یعنی توجیه حضور و پیروی از دولت از سوی اعضای ملت به شرط وجود نظم اجتماعی در سطح کلان از یک سو و حداکثر همنوایی افراد جامعه با هنجارها،

ارزشها و قوانین و کارکردهای مطلوب نهادهای اجتماعی از سوی دیگر می باشد (کریمی، 1388: 14-15).

حال بر خلاف نظر عده ای که معتقدند مفاهیمی چون ملت و هویت بی معنا هستند، اگر موج جهانی شدن چنان گسترش یابد که نقش کنترل گر دولت را به شدت کاهش دهد، این ملت در تضاد آیا می توانند به حیات خود به عنوان یک ملت واحد ادامه دهند؟ آیا آنقدر آگاهی دارند که بتوانند در کنار تبدیل شدن به شهروند جهانی در حفظ خاطره و تاریخ خود، هویت خود و چیستی و کیستی خود تلاش کنند؟ دنیای بدون هویت دنیای هرج و مرج و نامعلوم است و می توان گفت خطرناکتر از وضع آنارشی است (قوام، 1386: 225). همانطور که ذکر شد انسان بدون هویت نمی تواند موجودیت داشته باشد. در مباحث روانشناختی فردی که هویت خود را از دست داده و دچار بحران هویتی شده به عنوان فردی بیمار تلقی می شود. حال اگر ملتی هویت نداشته و نتواند از خود تعریفی دهد، ملتی بیمار نیست؟

آنچه در این مقاله مورد بررسی قرار می گیرد بحث شکاف دولت و ملت بر اساس گفتمان و تعریف متفاوت از هویت ملی است که می تواند در گام اول منجر به تنشهای هویتی و در گام بعد بحران هویتی شود. همانطور که ذکر شد هویت پیش شرط هر نوع عمل بویژه عمل اجتماعی و شرط لازم توسعه است (علیخانی، 1386: 20). لئونارد بایندر معتقد است برای رسیدن به رشد و توسعه باید از پنج بحران گذشت (بحران هویت، مشارکت، نفوذ، مشروعیت و توزیع). کشورهای توسعه یافته به بهترین نحو از بحرانهای مذکور بویژه هویت و مشروعیت گذشته اند اما تلاش کشورهای توسعه نیافته در بازسازی اسطوره های بومی و تلاش برای باز پروری سنتها نمایانگر شکست نخبگان جوامع مذکور در این زمینه است.

بحرانهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مزمن در بسیاری از این کشورها ناشی از همین امر است زیرا مشروعیت دولتها که جایگاه نخبگان سیاسی است از آنجا ناشی می شود که بتوانند خدمات مورد علاقه مردم را تهیه کنند (زواری، 1383: 20-21) نه ایده آل های یک اقلیت صاحب نفوذ و قدرت را. سوال اصلی مطرح در این مقاله این است که آیا بین مشروعیت و پذیرش هویت ملی از سوی ملت ارتباطی وجود دارد یا به عبارتی آیا هویت ملی که دولت طبق مولفه های خاص به عنوان هویت کلان ملت خود تعریف می کند در صورتی که با مولفه های هویتی مد نظر مردم و شرایط در حال گذار بین المللی متفاوت باشد می تواند عامل ایجاد تنش هویت ملی شده و در نهایت بحران هویت ملی برخاسته از این تنش عامل شکاف دولت و ملت شود؟ آیا این امر بیشتر در جوامع یکپارچه به لحاظ فرهنگی، قومی، زبانی، مذهبی و... آثار منفی به جا می گذارد یا جوامع چند پاره ؟

آسیای مرکزی

پنج کشور آسیای مرکزی - قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان، ترکمنستان و ازبکستان - در اوایل قرن بیستم تحت کنترل اتحاد جماهیر شوروی تشکیل شده و نام آنها بر اساس گروه های نژادی ساکن در این دولتها انتخاب شده است. این کشورها بعد از سقوط

شوروی در سال 1991 به استقلال رسیدند. با رسیدن به استقلال پرسشهایی در زمینه های هویت ملی، منطقه ای و مذهبی در مقابل قدرت سیاسی و نحوه کنترل اجتماعی و اقتصادی آنها مطرح شد. در دوره ای که شوروی کنترل خود را در این کشورها حفظ کرده و در کنار آن سالهای طولانی نفوذ روسها مشکلات مهمی در تشکیلات سیاسی و اجتماعی این دولتهاست.

در دوره نفوذ شوروی، واقع شدن این کشورها در منطقه استراتژیک، تاریخ غنی، منابع طبیعی گسترده نفت و گاز توجه غرب و همچنین چین را به خود جلب کرد. به هنگام استقلال نظرات زیادی در منطقه و خارج از آن در خصوص تأثیر احتمالی عامل اسلام در سیاست و جامعه بیان شد. در تاجیکستان دولت و گروه های اسلامی، به رهبری حزب نهضت اسلامی، به زودی در مناقشه ای درگیر شدند که به وقوع جنگ داخلی در اواسط 1992 منجر گردید. این رویداد موجب شد تا عده ای آن را به منزله تأثیر مثبتی بر جریان موجی از بنیادگرایی اسلامی در منطقه تلقی کنند.

بی تردید اسلام یکی از عوامل این مناقشه بوده ولی علت اصلی آن نبوده و در جریان کشمکش بر سر تفوق ملی که به دنبال ضعف سلطه مسکو میان گروه های مختلف منطقه ای بروز کرد، اهمیت خود را نشان داد. این کشمکش به مدت 5 سال و به طور پراکنده ادامه یافت و سرانجام در پی امضای پیمان صلح میان گروه های مبارز در ژوئن 1997 رسماً به پایان رسید. نگرانی مربوط به امکان سرایت تنشهای داخلی تاجیکستان به کشورهای همسایه تحقق نیافته، با این حال این نظریه عامل اسلامی کلید سیاست های آسیای مرکزی بوده و هنوز پا بر جاست. با پیچیده تر شدن موضوع اسلام و آثار آن در آسیای مرکزی، اغلب محققان به نتایج متفاوتی رسیده اند. با در نظر گرفتن این مشکلات، داشتن دیدگاهی وسیع از این وضعیت، تقریباً غیر ممکن به نظر می رسد.

این دسته از محققان تحولات گرایش های پدید آمده در دهه 1980 را در قالب سه دسته بندی نشان می دهند: اسلام سنتی، اسلام مورد حمایت دولت و اسلام تندرو. مسئله دیگر بحث فعالیتهای بلشویکها بر علیه اسلام و نقش موثر آن بر زندگی سیاسی این کشورها است که به تأثیر خود بر سیاستها و استراتژیهای رهبران سیاسی شوروی در کشورهای آسیای مرکزی ادامه داد. بلافاصله بعد از استقلال، رهبران این کشورها اقدام به اتخاذ سیاستها و راهکارهایی کردند که مربوط به بحث هویت ملی بود و از جمله این سیاستها می توان به بحث مذهب بویژه اسلام اشاره کرد. آنها همچنین شاهد فعالیت گروه های مذهبی با عنوان "مانیفست بنیادگرایی دینی" یا به عبارتی "وهابیت" بودند (Zelkina, 1999: 355) که این امر باعث شد تا این دولتها چنین فعالیتهایی را تهدیدی بر علیه امنیت ملی و سیاسی خود تلقی کنند.

این پنج دولت آسیای مرکزی کاملاً در محاصره ویژگی های جغرافیایی هستند و به طور استراتژیکی بین چین در شرق، پاکستان، افغانستان و ایران در جنوب، روسیه در شمال و دریای مازندران در غرب قرار دارند. به لحاظ تاریخی این منطقه مرکز شهرنشینی، کشاورزی و مسیر تجاری مشهور به جاده ابریشم بین اروپا و چین و همچنین جنوبی ترین

مسیر برای مرتبط ساختن خاورمیانه به هند محسوب می شد. این منطقه همچنین تحت تأثیر سنتهای پارسی - اسلامی در خاورمیانه و هجوم مغولها است.

به علاوه تنوعات جغرافیایی مثل ارتفاعات و کوهستانها، کویر و دشتهای سرسبز بر نوع زندگی در این منطقه تأثیر به سزایی داشته است. رودخانه بزرگ آن آمودریا، سیردریا و رودخانه حاری که از دریای آرال و مازندران تغذیه می شوند، به عنوان مرزهای سیاسی، جغرافیایی و فرهنگی در طول تاریخ محسوب می شوند. به عنوان نمونه آمودریا بخش ترکی و سلطنت مغول را در آسیای مرکزی از سلطنت ایران در جنوب جدا می ساخت (Rashid, 2002: 16). بنابراین محیط های جغرافیایی گوناگون باعث شکل گیری تنوعات زیستی، کوچ نشینی، کشاورزی و تنوعات روانی و شخصیتی بسیاری شده است.

از هفتم تا ششم قبل از میلاد منطقه مذکور متعلق به اقوام ایرانی بوده است. سنتها و قومیت های ایرانی و ترکی زمینه توسعه و گسترش گروه های کنونی ساکن در آسیای مرکزی را ایجاد کرده که از جمله آنها می توان به تاجیک ها، ترکمن ها، قرقیزها و قزاق ها اشاره کرد (Malashenko, 2008: 4-5 & Polonskaya). به علاوه اسلاوها نیز در طول دوران حکومت روسها وارد این منطقه شدند (Gunn, 2003: 394). زبانهایی که اکنون در این منطقه مورد استفاده است فارسی، روسی، تاجیک و... است اما عموماً زبان محاوره ای روسی است که زبان نخبه ها و افراد برجسته محسوب می شود.

به علاوه در حالیکه نامهای کنونی کشورهای آسیای مرکزی عموماً تحت تأثیر گروه های قومی متنوع و گسترده است می توان دید که این گروه ها در هر یک از این کشورها پخش شده و متعلق به یک مرز خاص نیستند (ibid: 394). ویلیام او. بیمن در مقاله خود تحت عنوان "چالشهای هویت در جمهوری سابق تاجیکستان" معتقد است که تمام دولت های جدید التاسیس مذکور با این شرایط با چالش ایجاد هویت ملی رو به رو بوده اند.

به عنوان نمونه تاجیکستان با عامل هایی نظیر دین، سنت، زبان و ثبات منطقه ای درگیر بوده است. معمای پیچیده هویتی به قول لیوید فالرز در دو دهه اخیر ناشی از رقابتهای ملی حول مباحث اقتصادی، سیاسی و امنیتی نبوده بلکه این رقابتهای به طور ناملموس تحت تأثیر نمادها بوده اند. این نمادها الهام بخش ثبات، احساسات شخصی مثل غرور، افتخار و اخلاق در زمینه مشارکت جمعی ملی، سیاسی و فعالیت نهادهای اجتماعی و اقتصادی هستند. حال مشکل زمانی بروز پیدا می کند که ملت دارای نمادهای گوناگون سنتی، مذهبی، زبانی، قومی و نژادی باشد و این چالش بزرگی در ساختن هویت ملی ایجاد می کند. این ملتها خود انتخاب نمی کنند که چند فرهنگی باشند بلکه تحت فشار این چند فرهنگی بودن می باید بین نمادهای گوناگون در تجلی هویت جمعی انتخاب خود را انجام دهند.

همانگونه که ذکر شد این منطقه به علت گزر جاده ابریشم از مرکز آن دارای موقعیت استراتژیک مهمی بوده است. اولین زمانی که روسها کنترل این منطقه را در اختیار گرفتند در قرن 18 بوده و قزاقستان کنونی و دیگر دولتها بین 1864-1884 تسخیر شدند (Soucek, 2000: 200). شوروی نیز این کنترل را در 1917 به ارث برد و هفده سال حکومتش عهده دار مسئولیت کنترل سیاسی و اجتماعی این منطقه بود.

در این زمان بود که شوروی "مرز دولتهای آسیای مرکزی را طراحی کرد به گونه ای که گروه های قومی از هم تفکیک شده و تبدیل به رقیب یکدیگر شدند" (Johnson, 2007: 22). در 1924 نقشه سیاسی موقتی برای آسیای مرکزی طراحی شد که امروز نیز به همان شکل باقی مانده و به گونه ای است که گروه های قومی در مرزهای متفاوت تفکیک شده و یک هویت ملی که قبل از آن وجود نداشت به آنها تحمیل شد اما قبل از در دوران روسها و شوروی مردم این منطقه هویت خود را ترکیبی از دین، قبیله، منطقه، نوع زندگی یا جامعه خود تعریف می کردند (Bernard, 2004: 325).

از سوی دیگر رابطه مردم چادر نشین دامنه کوه های شمال و کشاورزان یک جا نشین در جنوب نیز دارای اهمیت بوده است. در حالی که ایندو از هم مستقل بودند کششی نیز در بین کوچ نشینان برای ایجاد یک جامعه ثابت به چشم می خورد (Levi, 200: 16). به علاوه ساختار اجتماعی مردم مختلف تحت تاثیر موقعیت جغرافیایی آنها نیز بوده است. در دامنه های شمالی تاتارها، ازبکها، قزاقها، قرقیزها، اویغورها و دیگر قومیتها تبدیل به یک خانواده واحد و متحد شدند در حالیکه در مناطق یکجانشین در دره فرقانا و دیگر مناطق کشاورزی دولتی ایجاد شد که بخشی از آنها مسلمان و بخش دیگر را فرهنگهای دیگر پوشش می دادند (Lapidus, 2002: 355). در واقع مردم این ناحیه خود را در مقابل طایفه ها و قبایل و تفاوتهای فرهنگی و زبانی متمایز ساختند (Luong, 2004: 7).

اسلام نیز به عنوان یک حس مشترک بین مردم این ناحیه خود تبدیل به شاخه ها و انواع مختلف شد. قبل از ورود اسلام ادیان گوناگونی چون زرتشتی، بودیسم و مانیسم در کنار طبیعت پرستی در این منطقه وجود داشت که به خوبی در دیدگاه، ویژگی های روانی، نوع زندگی و اخلاق مردم تاثیر می گذاشت

(Malashenko, 2008: 4-19 & Polonskaya). ارتش توسعه طلب اعراب، اسلام را در قرن 17 به این منطقه وارد کردند و در طی دو قرن بعدی جمعیت محلی به اسلام گرویدند (ICG, 2003: 1). به علاوه ویژگیهای جغرافیایی منطقه باعث شد تا اسلام به سه شاخه تبدیل شود. در بین قزاقها اسلام بخش مهمی از هویت و باور مردم شد اما زیرساخت اساسی جامعه نبود. در بین مردم قبایل و جوامع کوچ نشین مثل کشگار و صوفیان به خوبی ساختار بندی شدند. در جوامع بزرگ سازمان یافته، جوامع دولت سازی شده اسلامی از نوع خاورمیانه ای شکل گرفتند (Lapidus, 2002: 338). این نکات مهم در بحث تاجیکستان و قزاقستان مورد بررسی قرار می گیرد.

در نهایت آنچه در اینجا مورد بحث و بررسی قرار گرفت خلاصه ای از تاریخچه شکل گیری کشورهای آسیای میانه و بررسی تاثیر زبان، قومیت، نژاد و مذهب و ویژگی های جغرافیایی در بخش بندی ها و مرزبندی های آنهاست و مشخص شد که سیاستهای شوروی باعث شده تا مردمانی که تا قبل از این دوره به عنوان یک ملت در کنار هم قرار گرفته بدون مد نظر قرار دادن تمایل و ویژگی های زبانی، قومی و نژادی در مرزهایی مجزا قرار گرفته و از هم تجزیه شوند. در بخش بعدی به طور خاص بر دو مورد تاجیکستان و قزاقستان در این زمینه تمرکز می نمایم.

قزاقستان و تاجیکستان

در بین کشور های آسیای مرکزی قزاقستان و تاجیکستان دارای شباهتهای بسیاری با یکدیگر هستند. اولاً هر دو دارای دولتهای سکولار می باشند. ماده یک قانون اساسی جمهوری قزاقستان در 1995 دولت خود را "یک دولت دموکراتیک، سکولار، قانونی و اجتماعی" می داند و ماده یک قانون اساسی تاجیکستان نیز دولت خود را " دارای حاکمیت، دموکراتیک، قانونی، سکولار و متحد " معرفی می کند و در ماده هشت می نویسد که " هیچ ایدئولوژی، چه مذهبی و غیره به عنوان ایدئولوژی غالب دولت مد نظر قرار نمی گیرد ". البته تفاوت های جغرافیایی دو کشور و الگوی زندگی مردم در نوع پذیرش اسلام در این کشور ها موثر است. به علاوه از زمان استقلال تفاوت هایی نیز در توسعه اسلام در بعد سیاسی و سطوح برجسته قابل مشاهده است.

در بین پنج کشور ذکر شده قزاقستان شمالی ترین کشور و بزرگترین آنهاست و دارای چشمه های آب معدنی بزرگ و پتانسیل اقتصادی چشمگیری است. محیط جغرافیایی آن متنوع و دارای مناطق کوهستانی پر جمعیت از نواحی شرقی تا کوهپایه های غنی از انرژی غربی است. آب و هوای آن نیز متنوع است. دارای آب و هوای سیبری در مناطق صنعتی شمالی می باشد تا دشتهای خالی از سکنه و خشک مرکزی و جنوب حاصلخیز. مرز های آن با روسیه در شمال، چین در شرق و ترکمنستان، ازبکستان و قرقیزستان در جنوب و دریای مازندران در غرب مشترک است. در طول سطره شوروی قزاقستان از دیگر دولتهای منطقه متمایز بود و در 1993 رسماً جزو کشور های آسیای مرکزی محسوب شد. به دلیل داشتن طولانی ترین مرز های مشترک با روسیه بیشترین تاثیر را از این کشور پذیرفته و در سال 1999 درصد جمعیتی مشتمل بود بر 53% قزاق، 30% روس و باقی اکرایی، ازبک، آلمانی، تاتار، اوغور و دیگر قبایل در کل تنها 16.6% جمعیت را پوشش می دادند. به علاوه بین قزاق ها و جوامع اروپایی با قزاقها در بخش جنوبی کشور و همچنین اسلاوها در شمال مرز های مشخص جغرافیایی وجود دارد (Dannreuther, 1994: 42).

تاجیکستان نیز جنوبی ترین کشور آسیای مرکزی و کوچکترین آنها نیز می باشد. جمعیت آن حدود 7 میلیون نفر است. در واقع می توان گفت که تصنیف ترین دولت آسیای مرکزی که توسط شوروی تشکیل شد، ازبکستان است که بخشی از سیاست " محدود سازی قلمرو قومیتی از سوی استالین " (Dannreuther 1994, 25) محسوب می شود. در واقع هدف از تشکیل آن ایجاد خط حائل بین مردم فارسی زبان بود اما نتیجه آن جدایی گروه های قومی از هم، ازبکهای ترک زبان و تاجیکهای فارسی زبان که از ابتدا در یک منطقه ساکن بودند، و تبدیل شدن به دو کشور تاجیکستان و ازبکستان شد.

محدود سازی قومیتی سال 1924 نه تنها به مناطق تاریخی مثل خیوه، تاشکند، سمرقند و بخارا تخصیص داده شد بلکه اکثر جمعیت این منطقه را نیز در بر گرفت. آثار آن بر تاجیکستان تبدیل شدن آن به فقیرترین و کوهستانی ترین منطقه بود که شرایطی را ایجاد کرد که باعث شود تاجیکها نسبت به ازبکها – فرهنگی ترین سرزمینهای آسیای مرکزی – نفرت پیدا کنند (ibid, 1994: 27). به علاوه این محدود سازی قلمرویی تبدیل به عاملی برای رقابت بر سر توسعه در درون سیستم شوروی گشت (Atkin, 1994: 128) و تمام

این امور در نهایت منجر به شکل گیری جنگ داخلی در تاجیکستان بین سالهای 1992 تا 1997 شد. تاجیکستان به لحاظ جغرافیایی دارای کوهستانهای بلند و آتشفشانی است که باعث تفکیک قومیت‌های ازبک، عرب، یهودیان، قرقیز ها و روسها و اسلاوها از هم می شود در حالی که بخش اصلی جمعیت تاجیکستان اصالتا ایرانی هستند (Uehling, 2007: 129).

در واقع معمای جغرافیایی تاجیکستان این است که کوهستانهای مذکور این سرزمین را به 3 بخش مجزا تقسیم کرده و سفر از طریق جاده ها تقریباً نا ممکن است. به علاوه یکی از این مناطق به نام پامیر یا منطقه گرنو بدخشان است که 95% جمعیت آن مسلمان اسماعیلی هستند که ریشه آنها به آقاخان بر می گردد. در حالی که سایر مناطق دارای مذهب سنی یا مذاهب دیگر هستند. این منطقه به مدت مدیدی تحت سیطره شوروی بوده و پس از فروپاشی شوروی به تاجیکستان پیوسته است. در منطقه بدخشان زبان اصلی روس یا تاجیک که زبانهای محلی هستند مورد استفاده نیست بلکه زبان مورد استفاده اینها زبانهای هندواروپایی است. می توان گفت که تاجیکستان کوچکترین و منزوی ترین کشور در بین کشور های آسیای مرکزی است و عملاً فاقد کشاورزی و به نوعی فقیرترین کشور منطقه محسوب می شود.

ساختار جمعیتی این کشور مشتمل است بر 55% تاجیک، 23% ازبک، 10% روس و 2% باقی قومیتها. تاجیکها همچنین در کشورهای همسایه نیز بویژه در ازبکستان در شهرهای تاجیک نشینی مثل سمرقند، بخارا و مناطق اطراف آن ساکن هستند. واقعیت قابل ذکر در مورد ترکیب قومی تاجیکستان این است که این کشور در واقع یک جزیره آریایی در میان دریای ترکهاست (Beeman: 2) و اکثر کشورهای همسایه آن ترک زبان هستند. تفاوت دیگر بین دو کشور مذکور را می توان در بحث اسلام مورد بررسی قرار داد. اکثر قزاقها سنی مذهب هستند و اسلام بیشتر "یک پدیده فرهنگی است تا یک مذهب و ارتباط نزدیکی با ویژگی های هویت قومی دارد". (Trisko, 2005: 377) این امر به این دلیل است که زمانی که برای اولین بار اسلام در قرن 9 و اوایل قرن 10 با تسخیر جنوب قزاقستان توسط اعراب به این سرزمین وارد شد و مردم محلی به اسلام گرویدند، باقی کشور بین قرن 13 تا اوایل قرن 19 به اسلام گرایش پیدا کردند. از سوی دیگر زندگی کوچ نشینی بخش اعظمی از جمعیت مانع از ساخت بناهایی ثابت و مشخص برای مساجد می شد و بنابراین اکثر قزاقها نوع بومی اسلام مثل باورهای خرافی، موهوم پرستی و ریشه های فرهنگی نشأت گرفته از ماقبل اسلام را ترجیح می دادند (Karagiannis, 2007: 298). بعدها در طول هفت دهه سیطره شوروی زمینه توسعه اسلام در این کشور ایجاد شد. پس از اینکه اسلام به عنوان دین غالب در تاجیکستان پذیرفته شد، اکثر جمعیت مسلمین را سنی ها حدود 93% و شیعیان حدود 7% تشکیل می دادند.

به علاوه اکثر تاجیکها به اسلام اهمیت زیادی می دهند اما نوع برداشت از آن بدین ترتیب است که "اسلام بخش مهمی از هویت ملی، غرور ملی، نوع زندگی و سیستم فعال ارزشها برای بی اعتبار ساختن مارکسیسم - لنینیسم قلمداد می شود" (Atkin, 1994: 138). با این وصف تاجیکها از قزاقها در این زمینه که اسلام بیشتر مرتبط با هویت قومی

است تا هویت ملی متفاوت است. در دوران گورباچف فرصتی برای مردم کشورهای آسیای مرکزی ایجاد شد تا تمایلی "به زبان، سنتها و مذهب گذشته خود" (Altoma, 1994: 166) نشان دهند. در قزاقستان این امر منوط بر احیاء زبان قزاق از طریق ادبیات و تاریخ و در مناطق مذهبی علاقه و توجه به سنن اسلامی مثل ساختن مساجد، ترجمه قرآن به زبان قزاقی و روسی قابل مشاهده بود. به علاوه تلاش شد تا اسلام ملی شده و نوعی اقتدار مذهبی برای مسلمین قزاق از سال 1990 تا کنون شکل گرفت (Ibid: 172-173). در تاجیکستان نیز تلاش برای تجدید فرهنگ تاجیک از طریق تمرکز بر تمدن ماقبل اسلامی مثل زرتشتی گری به عنوان بخشی از فرهنگ تاجیک صورت گرفت (Atkin, 1994: 136).

تمایل به فرهنگ ایرانی خود در گذشته نیز باعث شد تا برخی از ناسیونالیستهای تاجیک به ایران توجه کنند و این البته به معنی علاقه به ادغام در ایران نبود بلکه در پی آن بودند که با "قرض گرفتن حداقلی از فرهنگ و سنتها از یک محیط وسیعتر اقدام به افزایش قدرت هویت فرهنگی خود بعد از پایان نفوذ شوروی" (Ibid: 141) نمایند. توجه به هویت ملی در تاجیکستان ریشه در علل جنگ داخلی بین سالهای 1992 - 97 دارد. بسیاری از دلایل این تنش های ناگهانی نشأت گرفته از اصول لیبرالیسم، دموکراسی و آزادی مذهب بوده است (Dannreuther, 1994: 30-31) که در دوره گورباچف رخ داد. حذب ناسیونال - دموکرات اصلی حزب رستاخیز و حزب دموکراتیک تاجیک و حزب اسلامی اصلی حزب رنسانس اسلامی بودند. زمانی که تنشها ایدئولوژیک شدند در مقابل ایدئولوژی کمونیسم این احزاب قد علم کردند اما واقعیت جنگ بر سر قدرت منطقه ای بود نه مباحث ایدئولوژیک مذهبی و ملی.

حول این تنش مسئله منازعه بر سر مشروعیت ریاست جمهوری سابق حزب کمونیست - رحمان نیبوف - که به عنوان رئیس جمهور انتخاب شده، مطرح شد. درگیری بین حامیان رئیس جمهور و گروه های مخالف منجر به جنگ داخلی شد که پنج سال به طول انجامید و سرانجام با میانجی گری سازمان ملل در 1997 اساسنامه صلح و آشتی ملی منتج به نشستی سیاسی و نظامی در زمینه محاسبه تقسیم قدرت بین آنها گشت. از نظر یوهلینگ این تنش نشأت گرفته از رقابت گروه های ذینفعی که به دنبال در دست گرفتن و کنترل دولت و منابع آن و نفوذ بر ایده ها و اصولی بود که اندیشه دولت تازه به استقلال رسیده را شامل می شد، خواه این اصول سکولار بود یا اسلامی و یا دموکراتیک بود یا اقتدار طلب (Uehling, 2007: 129). این گروه های متفاوت شامل گروه های ناسیونال - دموکرات، گروه های اسلامی و گروه های سنتی بود.

همانگونه که قبلا ذکر شد، ساختار تاجیکستان به عنوان یک قلمرو واحد در دوران سیطره شوروی مشتمل بود بر گروه های قومی متفاوتی که نسلها در کنار هم همزیستی مسالمت آمیز داشته و در دوران شوروی از هم تفکیک و تبدیل به قلمروهای مجزایی شدند. بنابراین مسئله هویت ملی جزو مسائل تنش را برای دولت و مردم تاجیکستان در دوران استقلال بود (Dannreuther, 1994: 31).

تاریخچه شکل‌گیری دو کشور تاجیکستان و قزاقستان به ما نشان می‌دهد که مباحثی چون اسلام، زبان‌های بومی و قومیت‌ها از سویی عاملی برای شکل‌گیری تنش‌های داخلی و منطقه‌ای و از سوی دیگر مانعی برای شکل‌گیری یک هویت ملی مشخص است. به عنوان نمونه زمانی که تاجیک‌های فارسی‌زبان در انتخاب بین زبان‌های روسی، تاجیک و فارسی دچار مشکل هستند و یا بحث تنوعات مذهبی چه اسلامی و چه غیر اسلامی مطرح می‌شود به نوعی می‌توان مشکلی که بر سر راه شکل‌گیری هویت ملی باقی است را درک کرد. در مبحث بعدی به بررسی نقش اسلام و دیدگاه متفاوت دولت و ملت در دو کشور مذکور می‌پردازیم.

اسلام، دولت و ملت در تاجیکستان و قزاقستان

همانطور که ذکر شد پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، در اواخر دهه 1980 میلادی، اغلب مردم آسیای مرکزی، هنوز غیر مذهبی به نظر می‌رسیدند که این امر، میراث 70 سال حاکمیت کمونیستی بوده است. با این همه، در همه سطوح، انگیزه‌هایی برای افزایش نقش اسلام در جامعه وجود داشت. در دهه 1990 پس از فروپاشی شوروی، این فشارها، متأثر از تحولات داخلی و خارجی افزایش یافت. بسیج تشکل‌هایی با برنامه‌های سیاسی متفاوت و بینش‌های مختلف از اسلام، مجموعه پویایی از کنش‌ها و واکنش‌ها را به حرکت درآورد. افزون بر این، با پیوستن کشورهای آسیای مرکزی به جامعه بین‌المللی، واکنش آنان نسبت به اسلام، با آنچه در سایر نقاط جهان، به ویژه خاور میانه وجود داشت، شباهت می‌یافت. خصوصیات مشترک آنها شامل پذیرش و کنترل اسلام توسط نخبگان حاکم و مخالفت گروه‌های اسلامی تندرو با چنین رژیم‌هایی است.

بنابراین نوع نگرش اسلامی بین دولت و ملت در این دو کشور متفاوت است. برای عامه مردم در دو کشور – همانگونه که برای اکثر مسلمین کشورهای آسیای مرکزی – اسلام "روشی برای زندگی است که به صورت فرهنگی کلیه شرایط زندگی یک فرد مومن را در بر می‌گیرد" (Haghighy, 1995: 39). از سوی دیگر نوع ادراک اسلامی نیز بین آنها متفاوت است. برای قزاق‌ها با توجه به وابستگی زیاد آنها به روس‌ها و همزیستی با اسلاوها "دیدگاه مسلمینشان دیدگاهی به شدت سکولار است" (Hassan, 2008: 96). بنابراین اسلام یک عنصر فرهنگی مهم است اما نقش عمده‌ای در زندگی اکثر قزاق‌ها بازی نمی‌کند. باور مذهبی تاجیک‌ها هم تا آن حدی محافظه کارانه است که تمایلی به فعالیت‌های سیاسی از خود نشان نمی‌دهند (ICG, 2003: 13). از سوی دیگر برای رهبران سیاسی دیدگاهی دوگانه در زمینه اسلام به چشم می‌خورد. بدین صورت که اسلام عنصر بسیار مهمی برای هویت ملی قلمداد می‌شود و همزمان مذهب می‌تواند تهدیدی بالقوه برای قدرت و اقتدار آنها در صورتی که دستمایه‌ای برای گروه‌های اسلامی مخالف باشد، محسوب شود. در دوران سیطره شوروی اسلام برای رهبران سیاسی به گونه‌ای بود که توسط دولت کنترل و تنظیم می‌شد که در این شرایط می‌بایست با شرایط یک دولت سکولار و دموکراتیک هماهنگی داشته باشد.

بنابراین سطحی که برای فعالیت‌های مربوط به اسلام از سوی دولت اتخاذ می‌گشت با سطح مدیریت مذهبی شوروی بویژه از زمانی که کنترل این کشورها در اختیار شوروی قرار

گرفت، یکسان بود. بعد از استقلال نیز قدرت در دستان رهبران کمونیست سابق که توانسته بودند جایگاهی در احزاب کمونیست و گروه های مشابه به دست آورند، باقی ماند (Malashenko, 2008: 142 & Polanskaya). نظربائف که اولین نماینده رسمی حزب کمونیست در 1989 در قزاقستان بود، در سال 1989 به ریاست جمهوری رسید. وی توانست بعد از فروپاشی شوروی نیز در سالهای 1989 و 2005 دوباره به مقام ریاست جمهوری دست پیدا کند (BBC News 2009). امومیل رخمون در تاجیکستان نیز یکی از فعالان کمونیست که به دنبال سرکوب شورشیهای اسلامی در دوشنبه در اوایل دهه 90 بود، به عنوان رئیس مجلس سنای تاجیکستان در 1992 بعد از فروپاشی شوروی برگزیده شد.

وی به عنوان رئیس جمهور در سال 1994 انتخاب گشت و پس از آن مجددا در سال 1999 به ریاست جمهوری برگزیده شد و در سال 2006 نیز توانست مقام ریاست جمهوری هفت ساله بعدی را به دست آورد (BBC News 2009). هر دو اینها توانستند به عنوان نمایندگان ملت خود و نمادی از اسلام باقی بمانند. نظربائف رئیس جمهور قزاقستان توجه خود را به هویت اسلامی در قبال مردم قزاق توسط انجام اعمال حج، حضور در مراسم مذهبی و ساختن مساجد نشان می دهد (Zelkina, 1999: 365-366). دولت قزاقستان همچنین این تمایل خود را با برقرار ساختن ارتباطات نزدیکتر با کشورهای اسلامی نمایش داد هرچند که در برقرار ساختن این ارتباطات می بایست به تعادل روابط خود با دولتهای غیر اسلامی دیگر نیز توجه می نمود (Altoma, 1994: 171). دولت تاجیکستان اسلام را به صورت سمبولیک به عنوان ابزاری مشروعیت بخش مورد استفاده و نمادهای تاریخی را به عنوان مبنای اصلی هویت ملی خود بیش از مباحث اسلامی مد نظر قرار داد.

(ICG, 2003: 14). در این رابطه می توان به شباهت این حرکت به فعالیت ناسیونالیستهای تاجیک در دوران سیطره شوروی اشاره کرد که این دولت سعی کرد تا از میراث ایرانی خود برای تجدید هویت ملت از هم گسیخته اش یاری طلبد (Atkin, 1994: 136). در هر حال رهبران سیاسی هر دو کشور در حال حاضر فعالیت های اسلامی خود را به نمایش می گذارند اما هر دو هنوز الگوهای متنوعی از فرهنگ شوروی را در تنظیم دیدگاه اسلامی خود به کار می گیرند. در این زمینه می توان به تعداد قوانین و قواعد مربوط به کنترل مذهب، پروژه "اسلام رسمی"، جلوگیری از مخالفان - بویژه گروه های اسلام گرا اشاره نمود (Gunn, 2003: 403). همانگونه که قبلا گفته شد ساختار هر دو کشور مخالف فعالیت های حزابی هستند که اساس مذهبی دارند. در ماده 5: 1 قانون اساسی قزاقستان در این زمینه می خوانیم "تشکیل تجمعات عمومی که هدف یا فعالیتی در زمینه تغییرات خشونت آمیز بر علیه نظام را دارند، خشونت بر علیه جمهوری، به خطر انداختن امنیت دولت، تحریک اجتماعی، نژادی، ملی، مذهبی، طبقاتی و قومی ممنوع می باشد".

میزان توجه دو دولت به اسلام و فعالیت‌های مذهبی آنها نیز با یکدیگر متفاوت است. در قزاقستان مجمع مخصوص مسلمین DUMK در سال 1990 تشکیل شد که مرکز اصلی برای تنظیم تجمعات و اعمال مذهبی و اعلام عمومی نمازهای جمعه و دیگر مراسم است. هرچند که دولت سعی دارد تا حداقل مداخله را در مسائل مذهبی داشته باشد زیرا مذهب را بزرگترین تهدید برای امنیت ملی می‌داند (ICG, 2003: 32). تاجیکستان برعکس قزاقستان هیچ مجمع خاص و مشخص مذهبی ندارد اما تمام نهادهای مذهبی حاضر در تاجیکستان زیر مجموعه دولت تلقی می‌شوند (Khalid, 2007: 186). از سوی دیگر حوزه های علمیه و دیگر نهادهای اسلامی در تاجیکستان جزو نهادهای آموزشی کشور محسوب می‌شوند.

کمبود مدرسین کارآمد در آموزش مذهبی نیز باعث شده تا بخش عمده ای از مسلمین تاجیک برای ادامه تحصیل به خارج از کشور بویژه عربستان سعودی، مصر و پاکستان مهاجرت کنند و این امر منجر به ایجاد احساس ناامنی از خطر ورود معلمین رادیکال اسلامی از این کشورها به تاجیکستان شده است (ICG, 2003: 32). نکته دیگر در این زمینه بحث گروه های مذهبی زیر زمینی است که از اوایل سال 2000 و با حزب التحریر الاسلامیه آغاز به فعالیت کردند که بزرگترین گروه رادیکال اسلامی است که در بین مردم به شهرت رسید. حزب التحریر توانست مورد توجه مردم عامه در هر سطحی قرار گیرد.

مردمی که با شرایط نامتعادل اجتماعی - اقتصادی اند، افزایش بیکاری، فساد، مواد مخدر و الکل و افزایش جمعیت در کشور رو به رو بوده و دولت را در حل چنین معضلاتی ناکارآمد می‌دانستند. برای آنانی که از جنگ داخلی و کمبود دموکراسی در کشور آسیب دیده بودند حزب التحریر راه حلی غیر خشونت آمیز برای مقابله محسوب می‌شد. برای مردم دموکراسی بی اعتبار شده زیرا در حالی که رژیم به دنبال رسیدن به دموکراسی، کشور در حال بازگشت به دوران اقتدارگرایی بود (Karagiannis, 2006: 13-14). ناتوانی دولت در حل مشکلات اجتماعی - اقتصادی به رقبا فرصت داد تا " ارزشهای اسلامی " مثل چند همسری، افزایش تعداد زنان با حجاب و ممانعت از محدودیت حکومتی شرکت زنان در مساجد برای اعمال مذهبی چون نماز را راس فعالیت‌های خود قرار دهند (Karagiannis, 2006: 14).

در قزاقستان گروه های اسلامی بیشتر تلاش خود را برای کسب قدرت صرف می‌کردند و حضور و فعالیت آنها در حوزه اجتماعی بسیار کم‌رنگ بوده است. در دوران استقلال نارضایتی بخش اعظمی از جمعیت که معتقد بودند از بیشتر ثروت حاصل از نفت و گاز محروم هستند عامل رشد حزب التحریر بویژه در جنوب قزاقستان شد، (Karagiannis, 2007: 318). بنابراین هر دو دولت نتوانستند به طور موثر معضلات و نگرانی های مردم را حل و فصل نمایند.

در دوران استقلال دولتها با چالشهای جدی در زمینه دولت سازی - ملت سازی روبه رو بوده اند و زیربناهای اساسی اقتصادی و سیاسی نتوانست به درستی شکل بگیرد. آنچه از این پس رخ داد تلاش دولتهای مذکور برای رسیدن به دموکراسی و سکولاریزه شدن نتیجه معکوسی را در برداشت و اقتدارگرایی بیش از پیش خودنمایی کرد و ابزار قانون

توانست عاملی برای سرکوب فعالیتهایی باشد که ثبات کشور را تهدید می کردند (Trisko, 2005: 380). در دوره پس از 11 سپتامبر محیط امنیتی و جنگهای آمریکا بر علیه تروریسم به دولت های مذکور فرصت داده شد تا برای احیاء قدرت خود گروه های اسلامی را تهدیدی بر علیه امنیت ملی خود معرفی کرده و از قدرتهای خارجی برای افزایش توان نظامی آنها برای مقابله با چنین تهدیدهایی کمک طلبیدند (ibid: 380). بنابراین توانستند کمک آمریکا را در زمینه اقتصادی و نظامی برای سرکوب چنین گروه های به دست آورند.

به عنوان نمونه قزاقستان به نیروهای هوایی و دریایی و پایگاه های نظامی آمریکایی اجازه استفاده از خاکش را در دوران حمله به افغانستان داد و از این طریق توانست پرستیژ بین المللی خود را افزایش دهد (ibid: 381). در پس اندیشه تهدید گروه های اسلامی از سوی دولت به نام امنیت ملی نگرانی حفظ قدرت سیاسی نهفته است. هر دو رئیس جمهور یعنی نظربائف و رخمان از سال 1989 تا 1992 با قدرت سر و کار داشته و عناصر کلیدی در سالهای آخر سیطره شوروی محسوب می شدند. " آنها قدرت زیادی برای حکومت توسط قدرت قانون به دست آوردند " (Kubicek 1998: 29) و در قانونی بودن اینکه توسط انتخابات دموکراتیک به قدرت رسیده باشند، شک است. به عنوان نمونه در دوران انتخابات سال 2004 نظربائف کلیه نیروهای مخالف را بوسیله تهدید، اجبار و ارباب تضعیف کرد (Trisko 2005, 383). این امر علامت سواالی در مقابل اندیشه دموکراتیک شدن دولتهای مذکور قرار می دهد.

در قزاقستان گروه های اسلامی نقشی در کنترل قدرت سیاسی ندارند و نظربائف بیشتر بر افزایش قدرت خود و سیستم قیمومیت توجه دارد تا به نتیجه رساندن تقاضا برای اصلاحات دموکراتیک

(Khalid 2007: 198). تاجیکستان هرچند اجازه حضور یک حزب اسلامی را در سیستم سیاسی خود داده ولی چندان وضع بهتری از قزاقستان ندارد. به علاوه سیاست سکولار مرکز اصلی سیستم سیاسی محسوب می شود و این امر باعث می شود تا احزاب سکولار آزادی بیشتری نسبت به احزاب مذهبی داشته باشند.

در اینجا نقش اسلام در تعیین و شکل گیری هویت ملی به طور کامل مورد بررسی قرار گرفت. این بحث به ما نشان داد که مذهب یکی از عوامل عمده فاصله گرفتن دولت و ملت در قزاقستان و تاجیکستان است. بدین گونه که اسلام از یک سو ابزاری برای مشروعیت بخشی به عملکرد دولت محسوب می شود و از سوی دیگر زمانی که از سوی گروه های اسلامی مخالف اتخاذ شده تهدید محسوب می گردد. همچنین اسلام در این دو کشور از مولفه های مهم هویت ملی است اما هرگز تبدیل به یک ایدئولوژی نشده و تنها عاملی برای تعدیل شکاف بین دولت و ملت است.

تاجیکستان و هویت ملی

همانطور که ذکر شد، جغرافیای تاجیکستان عملاً یک معماست و به نوعی یک جزیره آریایی در دریای ترکها محسوب می شود. همچنین تاجیکستان از بحران جنگهای داخلی

که ده سال به طول انجامید نیز صدمه خورده است. این بحران شامل درگیری گروه‌های مختلف نیز می‌شود. به عنوان نمونه گروه شمالی‌ها با جنوبی‌ها درگیر بوده اما به دلیل ترکیب متحدان منطقه‌ای این امر نیز به طور کامل رخ نداده است. این بحران در دوران استقلال رخ داده، زمانی که گروه‌های فاقد قدرت از زمان سیطره شوروی بر منطقه، شورش کردند. این گروه‌های صاحب قدرت تاریخی در انتخابات زمان خود پیروز شدند ولی از استفاده از پست خود ممانعت کرده و خواهان باز پس‌گیری قدرت سابق خود در شوروی شدند (Bushkov, 1997). البته این بحران به نظر امروز پایان گرفته است. از سوی دیگر رابطه بین بحران طالبان و اپوزیسیون در افغانستان نیز عامل مهمی در برقراری صلح در تاجیکستان بوده است.

با برقراری صلح اکنون تاجیک‌ها می‌توانند به مسئله مهم دولت – ملت سازی بازگردند. بر اساس اطلاعات منتشر شده کشورهای آسیای میانه به شدت از نیروهای جهانی شدن و نوسازی عقب مانده‌اند و بنابراین منطقاً ملت سازی در آسیای میانه، با توجه به پایداری هویت‌های سنتی و ناتوانی مردم برای تحمل تغییرات هستی‌شناختی که برای "انگاره مفهوم ملت" لازم هستند، غیر ممکن است (دلیر پور، 1388: 271). به نظر می‌رسد خود آگاهی جمعی مردم آسیای مرکزی به طور همزمان فروملی و فراملی باشد، به عبارت دیگر آنها در یک زمان مشابه خود را به عنوان تکی، لاقی یا منفیت (این را برای یادآوری برخی از گروه‌های قومی و قبایل منطقه عنوان کردیم)؛ به عنوان ازبک، قرقیز و ترکمن؛ به عنوان آسیای میانه‌ای یا (به استثنای تاجیک‌ها)؛ به عنوان "ترک"... می‌شناسند اگرچه این قبایل ظاهراً در بسترهای مختلف اجتماعی و سطوح مختلفی به لحاظ همگرایی اجتماعی به سر می‌برند. به علاوه مولفه اسلامی به جنبه اساسی همه گرایش‌های ملی‌گرا یا خودآگاهی‌های ملی آسیای میانه به عنوان بخشی از میراث ملی آنها – تبدیل شده بدون آنکه الزاماً بر رویه مذهبی آنها دلالت داشته باشد (Y.Ro'I, 1990: 54-59).

با این تعریف وضعیت تاجیک‌ها از نظر ویلیام. او.بیمن استاد مردم‌شناسی دانشگاه براون تا حدی شبیه به مستعمره‌های آفریقایی است. تاجیک‌ها توانسته‌اند بخشی از یک سرزمین را با جمعیتی تجزیه شده به دست آورند و به اجبار از درون این ملت تجزیه شده اقدام به ملت سازی کردند. به نظر وی رهبران شوروی تأکید داشتند که تاجیک‌ها باید راه خود را در پیش گیرند و به آنها اجازه داده شد تا مراکز فرهنگی قدیمی خود مثل بخارا و سمرقند را در اختیار داشته باشند اما هنوز ملت سازی آنها نیازمند برخی هسته‌های نمادین است. تاجیک‌ها با گزینش‌های زیادی در این رابطه رو به رو هستند که می‌توان آنها را به قرار ذیل تقسیم بندی نمود:

هویت مذهبی: بحران جنگ‌های داخلی در واقع دارای مبانی رقابت منطقه‌ای است که تاریخ آن به قرن 19 بازمی‌گردد. به هر حال بحران شوروی رقابتی بین نیروهای سکولار و مذهبی ایجاد کرده است و آشتی دادن این دو نیرو بر سر مسئله انتخابات یعنی دولت سکولار و اپوزیسیون مسلمان تقریباً ناممکن به نظر می‌رسد. بررسی تاریخ اخیر دیگر ملتها مثل ترکیه، پاکستان و لیبی نشان می‌دهد که قدرت تا حدی

ناموفق عمل کرده است. ریشه های منطقه ای بحران در تاجیکستان و بحث مشارکت نمایندگان اسلامی با قدرت سیاسی به عنوان یک مسئله بی پاسخ باقی مانده است. به گونه ای که از یک سو دولتهای اسلامی دیگر آنها را برای داشتن یک حکومت اسلامی حمایت می کنند و در داخل نیز دارای طرفدارانی هستند و از سوی دیگر دولت سکولار بسیاری از حامیان مسلمان خود را حفظ کرده است (Beeman: 6-7)

اگر تاجیکستان به صورت هسته یک گروه بندی قومی منطقه ای در آید، سیاست این کشور نسبت به اسلام احتمالاً در کشور های همسایه نیز تجلی خواهد یافت؛ چنانچه قادر به تحکیم چنین موقعیتی نباشد، اسلام ممکن است به عنوان ابزار و عامل جدا کننده مورد استفاده قرار گیرد و دیگر کشور های آسیای مرکزی را قادر سازد تا با اتخاذ سیاست های متفاوت در خصوص نقش مذهب در جامعه، از تاجیکستان فاصله بگیرند. استنباط های کلی روشن و قطعی درباره تاثیر عامل اسلامی بر روابط خارجی این کشور ها وجود دارد.

اسلام عامل اصلی نیست؛ ولی نفوذی مشخص را برای خود حفظ می کند. عامل اسلامی نخست در سیاست داخلی و دوم در همسایگان بلا فصل نقش دارد. نخبگان فعلی، ممکن است ادعا کنند که آنها موضع غیر دینی خود را با توجه به شکل دولت و سیاست خارجی اتخاذ کرده اند ولی این امکان که شاید جانشینان آنها بخواهند به معیار های اسلامی باز گردند و این امر می تواند بر روابط خارجی آنها تاثیر می گذارد. مشارکت آینده اسلام گرایان معتدل در ائتلافات حاکم سناریویی است که غرب را نگران می کند ولی این مانعی غیر قابل عبور در روابط میان آسیای مرکزی و جهان غرب به نظر نمی رسد.

هویت زبانی: انتخاب یک زبان رسمی با توجه به نظام نوشتاری برای تاجیکستان یک امر مهم بوده است. گرایش ملی گرایان استفاده از زبان تاجیک به عنوان زبان رسمی بوده و بسیاری از سخنرانی های نمایندگان حکومتی و گروه های اپوزیسیون نیز به همین زبان بوده است. هر چند در عمل ما شاهد تمایل بیشتری برای استفاده از زبان روسی به عنوان زبان رسمی بوده ایم. در تاجیکستان تحت سیطره شوروی حکومت، قانونی را مطرح کرد که طی آن استفاده از زبان تاجیک در مدارس اجباری شد.

هر چند موانعی داشت ؛ برای نمونه می توان گفت که هنوز تعداد زیادی از مردم در این کشور نمی توانند به خوبی به زبان تاجیک صحبت کنند در حالی که زبان روسی زبانی است که معمولاً همه می توانند از آن استفاده کنند. از سویی امکانات کافی برای قانون مذکور در اختیار دولت وجود نداشت تا بتواند کلیه مقاطع تحصیلی از دبستان تا دانشگاه را به طور یکپارچه موظف به استفاده از زبان تاجیک کند. مشکل استفاده عمومی از زبان روسی نیز این است که از دوران جنگهای داخلی آموزش

زبان روسی متوقف شد و در نتیجه بسیاری از نسل جوان جمعیت در حال رشد توانایی روسی صحبت کردن را ندارند. رسانه های عمومی نیز به طور کلی دو زبانه هستند.

روزنامه ها به دو زبان روسی – تاجیک نوشته و برنامه های تلویزیونی نیز به دو زبان پخش می شوند. از طرف دیگر مسئله استفاده از زبان ازبک نیز به این معضل دامن زده است. این زبان عموماً در شمال کشور مورد استفاده است و تحصیلات در این دوره به سه زبان روسی، تاجیک و ازبک صورت می گیرد و مشکلات یا فواید این امر نیز بی شک بسیار زیاد است. (Beeman: 8-9) زبان فارسی نیز که در چند قرن پیش در پهنایی گسترده از هند تا بیزانس یا روم شرقی و از دریای آرال تا خلیج فارس به عنوان زبان رسمی به کار می رفت، اکنون در برخی از مراکز اصلی فرهنگ ایرانی، بخصوص ورزرودان (یا ماورالنهر)، به دلیل بی توجهی صاحب زبانان نفوذ و منزلت خود را از دست داده است.

در تاجیکستان که بیشتر ادعای به بزرگداشت تمدن فرهنگ آریایی می زند، سخن و سخنوری به زبان ناب فارسی از میان رفته و اکنون شمار عمده ای از دانشمندان که باید زبان مادری خود را بهتر بلد باشند، نمی توانند بدون لکنت و اشتباه به این زبان سخن گویند. نه تنها شمار واژه و لغاتی که یک صاحب زبان در تاجیکستان همه روزه به کار می برد، اندک است، بلکه نحوه بیان اندیشه و احساساتش نیز شاید اصلاً به دلیل نداشتن همین اندیشه و احساسات در هم ریخته و در آستانه نیستی قرار دارد.

از این وضع برمی آید که زبان فارسی در تاجیکستان با بحرانی عمیق گرفتار است. در زبان شناسی برای شناسایی یک لهجه از یک زبان مستقل از چهار معیار کمک گرفته می شود: تفاهم – همانندی ساختاری – پیوند یا تداوم شیوه های تاریخ فرهنگی مشترک. بر اساس این چهار معیار هیچ بهانه علمی برای جدا و مستقل دانستن زبان تاجیکی از فارسی وجود ندارد. یک تاجیکستانی و یک ایرانی همدیگر را با اندکی کوشش به آسانی می فهمند، تفاوت زیادی در ترکیب گفتار این دو نیز وجود ندارد، شیوه های مختلف فارسی از خجند تا شیراز به وسیله همانندی هایی به هم ارتباط یافته و در مجموع زنجیره ای از شیوه ها را تشکیل می کنند و در نهایت تاریخ مشترک فارسی زبانان را کسی نمی تواند انکار کند. پیش آوردن هر گونه معیار دیگری برای جدا ساختن زبان تاجیکی از فارسی از نظر زبان شناسی و هر فن دیگری بی پایه و غیر منطقی است. اکنون زمان سیاست بازی های استعماری هم گذشته و نباید بازی های سیاسی تازه در پیرامون زبان ره انداخت. سیاست برهان قاطع و حقیقت روشن برای هیچ مسئله علمی به دست نمی دهد و در این زمینه اهل سیاست هم گزینه دیگری ندارند، جز این که حقانیت علمی را بپذیرند.

با این حال، سیاست بازیهای داخلی و خارجی در پاره پاره ساختن زبان فارسی و پارسیگویان تا این زمان نقش مؤثری داشته است. در این راه، اگر بازیگران خارجی بیشتر به جدایی و درهم شکستگی فرهنگ و ملیت ایرانی کوشیده باشند، پس بازیگران داخلی همواره به خودکشی و منفعت تلاشیهایی بیهوده مشغول بوده اند. اکنون زمانی است که پاسخ روشن و درستی به سیاستهای تبعیض آمیز حزب کمونیست شوروی داده و تحریفات رایج شده در آن دوران اصلاح شود.

هویت منطقه ای: شکی نیست که فرهنگ تاجیکها با فرهنگ غنی ایرانی گره خورده است. تا آنجا که ریشه های تاریخی ایرانی برای این ملت شناخته شده این تاریخ و فرهنگ برای ملت تاجیک قابل احترام است اما در بین تاجیکها نسبت به ایران مدرن و بویژه بعد از انقلاب اسلامی ایران شبیه های زیادی وجود دارد. در دوران باستان تاجیکستان، افغانستان، ترکمنستان و ازبکستان جزو نواحی شمال ایران بودند و به همین دلیل این منطقه از دیرباز به لحاظ فرهنگی دارای شباهت هایی با یکدیگر هستند و از جمله می توان به نمادهای فرهنگی مشترک مثل عید نوروز، زرتشتی گرایی و... اشاره کرد. مشکل اصلی تاجیکها در بحث هویت سازی در ایران بحث مذهب است. از قرن 16 تا کنون دولت مذهبی ایران شیعه اثنی عشری بوده و بعد از انقلاب نیز دولت ایران با آموزه ولایت فقیه از سوی روحانیون تاجیکستان مورد قبول واقع نشد. بنابراین تاجیکها رابطه نزدیکی با هویت تاریخی و باستانی ایران دارند اما با مذهب و گرایشات اسلامی ایران هماهنگ نیستند (Ibid: 9-10).

در کل تاجیکستان برای ایجاد یک هویت ملی تعریف شده برای جامعه چند پاره خود سعی در گزینش بین نمادهایی کرده است که از تمدن باستانی، مذهب و نمادهای ادبی، فرهنگی، سنتی و... همچون جشنها، مراسم مذهبی و... به عاریت گرفته می شوند. یکی از نمادهایی که تاجیکستان به عنوان معرف هویتی خود به کار می گیرد جشن سامانی می باشد. این جشن بسیاری از مشکلات هویتی تاجیکستان را حل کرده است. سامانی ها سبمل فرهنگی تمدن تاجیک جلوه داده شده اند. اینها دارای مذهب سنی بودند و نوع فعالیتهای فرهنگی، باورهای مذهبی و تمدن در بخشهای وسیعی از مناطق تاجیک نشین به چشم می خورد. از سوی دیگر سنت های کهن از طریق اموری چون بازسازی چایخانه ها در شمال دره فرقانای اسفراء توسط دولت و بازسازی مساجدتاریخی برای جشنها و کنفرانسهای مذهبی از سوی اوپوزیسیون مسلمان تجدید حیات می شوند. در این حال فرهنگ روسی و فرهنگ ایران مدرن غایب است. می توان گفت تاجیکستان به نوعی به دنبال بازسازی گذشته برای ایجاد تاجیکستان مدرن است (Ibid: 10).

ویژگی های جغرافیایی معما گونه، جنگ داخلی چند ساله، تاثیر بحران افغانستان و طالبان بر شکل گیری صلح در تاجیکستان در این بحث مورد بررسی قرار گرفت و از سوی دیگر تاثیر این عوامل، بن بست های نشأت گرفته از مسائل زبانی، قومی، مذهبی و نژادی از سوی دیگر به ما نشان داد که تا چه حد این عوامل در شکل گیری یا از شکل انداختن

یک هویت ملی کلان و در نتیجه افزایش یا کاهش شکاف بین دولت و ملت در تاجیکستان نقش داشته اند.

نتیجه‌گیری

در این مقاله به بررسی بحران هویت و بویژه نقش مذهب و زبان در شکل‌گیری یا از شکل انداختن هویت ملی در قزاقستان و تاجیکستان پرداخته شد. برای عامه مردم اسلام بخشی از سنت فرهنگی و عنصر مهم هویتی آنها است. برای دولتهای مذکور تجدید منافع اسلامی از سوی مردم منجر به دیدگاهی دوگانه در این زمینه گشته است. از یک سو اسلام ابزاری برای مشروعیت‌سازی قدرت دولت و از بین بردن شکاف بین دولت و ملت و تعدیل بحران هویت ملی و از سوی دیگر فعالیت گروه‌های اسلامی و اوپوزیسیونهای مذهبی تهدیدی برای دولت محسوب می‌شود. در پاسخ به سوالات اینکه آیا بین مشروعیت و پذیرش هویت ملی از سوی ملت ارتباطی وجود دارد یا به عبارتی آیا هویت ملی که دولت طبق مولفه‌های خاص به عنوان هویت کلان ملت خود تعریف می‌کند در صورتی که با مولفه‌های هویتی مد نظر مردم و شرایط در حال گذار بین المللی متفاوت باشد می‌تواند عامل ایجاد تنش هویت ملی شده و در نهایت بحران هویت ملی برخاسته از این تنش عامل شکاف دولت و ملت شود؟ آیا این امر بیشتر در جوامع یکپارچه به لحاظ فرهنگی، قومی، زبانی، مذهبی و... آثار منفی به جا می‌گذارد یا جوامع چند پاره ؟ باید گفت که سه عامل در شکل‌گیری شکاف دولت و ملت موثر است:

- (1) سرشت استبدادی حکومت،
- (2) بی‌ثباتی‌های سیاسی پی‌در پی که ایندو مانع از شکل‌گیری سنتهای مدنی و سیاسی بین اقشار مختلف جامعه می‌شود
- (3) چندگانگی‌ها و گسیختگی‌هایی که در هویت و گروه‌بندی‌های اجتماعی وجود دارد. اگر سیاستهای کنونی دولتهای مذکور ادامه یابد، فرصتهایی برای رسیدن به هویت نمادین ملی در تاجیکستان بوجود خواهد آمد. این امور در کوتاه مدت در واقع ادامه فعالیت دولت سکولار در هماهنگی با مذهب است. اگر فعالان مذهبی در تلاش برای ایجاد یک حکومت اسلامی باشند مسلماً دولت حاضر در تاجیکستان به روسیه در بعد نظامی و اقتصادی بیشتر وابسته خواهد شد. به علاوه رهبران این کشور به شدت از وقوع یک انقلاب اسلامی می‌ترسند و هر اقدامی انجام می‌دهند تا این کشور در مقابل چنین تهدیدی در امان باشد. در زمینه زبان برخی بر این اعتقادند که پیش از همه باید هویت اصلی زبان فارسی در تاجیکستان به رسمیت شناخته و پرده از روی تحریف و انحرافات گذشته برداشته شود. از سوی دیگر زبان تاجیک در کنار زبان روسی مورد استفاده قرار می‌گیرد اما در برخی زمینه‌ها مردم تاجیک معتقدند زبان روسی زبان محاوره‌ای مفیدی در برقراری ارتباطات منطقه‌ای است.

در بعد روابط منطقه‌ای رابطه تاجیکستان با ایران و افغانستان تا زمانی که وجود این دولتها تهدیدی برای حیات دولت سکولار محسوب نشود، ادامه خواهد داشت. پیوندهای فرهنگی بین اینها ادامه پیدا می‌کند هر چند تاجیکها در پی کسب جایگاه بیشتری در تاریخ

ایران هستند. در قبال تهدید فعالان اسلامی دولت اصول سکولاریسم را مطرح کرده که از زمان استقلال بر آن اصول شکل گرفت. در کل اصول سکولار در بین ملت‌های گوناگون متفاوت است. سکولاریسم زمانی رخ می‌دهد که دولت نسبت به آموزه و عمل مذهبی بی‌طرف باشد. در قزاقستان و تاجیکستان سکولاریسم در مقابل تهدید فعالیت رادیکال‌های مذهبی و خطر انقلاب اسلامی از سوی دولت اتخاذ می‌شود و هدف از آن حفظ ثبات و نظم در کشور است. در این حال اگر دولت به نیازها و خواسته‌های مردم در زمینه‌های اجتماعی - اقتصادی توجهی نکند، امکان دارد فعالیت‌های اسلامگرایان از تهدید به واقعیت تبدیل شود. به علاوه در محیط امنیتی دوره پس از 11 سپتامبر دولتها نیازمند ایجاد فضایی برای مردم هستند تا آنها بتوانند نیازهای خود را بدون ترس از مجازات به گوش دولتمردان برسانند و در این حال اصول سکولاریسم و دموکراسی می‌تواند پاسخگو باشد. اسلامگرایان تلاش‌های جدی برای حمایت مردم در این زمینه بدون اعمال خشونت انجام داده و در این حال هیچ تلاشی برای جلب حامیان انجام نمی‌دهند بلکه فعالیت‌های دولت صرفاً می‌تواند مردم را به سمت آنها سوق دهد و شکاف بین دولت و ملت را تعمیق دهد. حال باید دید آیا دولت‌های سکولار مذکور می‌توانند با ادعای دموکراسی و آزادی همه‌جانبه‌زبانی و مذهبی از گرایش هر چه بیشتر مردم به گروه‌های اسلامی مخالف دولت جلوگیری نمایند یا خیر؟

منابع

1. احمدی، حمید. (1381) "جهانی شدن: هویت قومی یا هویت ملی"، فصلنامه مطالعات ملی، سال سوم، شماره 11
2. اسپریگنز، توماس. (1380) "فهم نظریه‌های سیاسی"، ترجمه فرهنگ رجایی. تهران، آگاه
3. تاجیک، محمدرضا. (1384) "روایت غیریت و هویت در میان افغانستانی‌ان". تهران، فرهنگ گفت‌وگو
4. چلی، مسعود. (1387) "هویت قومی و رابطه آن با هویت ملی". (امور اجتماعی وزارت کشور)
5. زواری، سید عبدالمجید. (13 فروردین 1383) "هابرماس و بحران هویت". (پایگاه اطلاع رسانی اقتصاد)
6. سروش، عبدالکریم. (شماره 30) "ذهنیت مشوش، هویت مشوش". (کیان)
7. شرفی، محمدرضا. (1380) "جوان و بحران هویت". (تهران، نشر سروش)
8. صفورایی پاریزی، محمد مهدی. (شماره 27) "مجله دیدار آشنا".
9. عبدالحی، محمد. (1374) "بحران هویت دینامیسم و مکانیسم تحول هویت جمعی در افغانستان". (نامه انجمن جامعه‌شناسی، دفتر اول)
10. علیخانی، علی اکبر. (1386) "هویت و بحران هویت". (تهران، جهاددانشگاهی)
11. فی، براین. (1384) "فلسفه امروزی علوم اجتماعی". ترجمه خشیار دیهیمی، (تهران، نشر طرح نو)

12. قوام، عبدالعلی. (1386) "روابط بین الملل/نظریه ها و رویکرد ها". (تهران، سمت)
13. کاستلز، امانوئل. (1380) "عصر اطلاعات / قدرت هویت". مترجم حسن چاووشیان. (طرح نو. ج 2)
14. کریمی، وهاب. (1388) "جمعیت و امنیت اجتماعی". (معاونت پژوهشی دانشگاه آزاد، تهران)
15. گیدنز، آنتونی. (1387) "تجدد و تشخص". ترجمه ناصر موفقیان. (تهران، نشر نی)
16. لطف آبادی، حسین. (1381) "روانشناسی رشد(2)". (تهران، سمت)
17. لوزیک، دانیل. (1383) "نگرشی نو در تحلیل مسائل اجتماعی". ترجمه سعید معیدفر. (تهران، نشر امیرکبیر)
18. مقصودی، مجتبی. "تحولات قومی در افغانستان". (مؤسسه مطالعات ملی)
19. هودشتیان، عطا. (1381) "مدرنیته، جهانی شدن و افغانستان". (تهران، چاپخش، چاپ اول)
20. یوسفی، نریمان. (1383) "شکاف بین نسل ها". (تهران، نشر جهاددانشگاهی)

1. Reef 1994 "The Influence of Islam in Post-Soviet 'Altoma in Central Asia (.Beatrice F. (ed 'Kazakhstan" in Manz Boulder: Westview Press .Historical Perspective
2. Islam and the Secular State: " (AA (2008 'An-Na'im "Cambridge." Negotiating the Future of Shari'a .England: HarvardUniversity Press 'London & Massachussetts
3. 'Atkin Muriel (1994) "Tajiks and the Persian World" in Manz .in Historical Perspective Central Asia (.Beatrice F. (ed .Boulder: Westview Press
4. BBC News 2009 "Country Profile: Kazakhstan" URL: http://news.bbc.co.uk/2/hi/asia-pacific/country_profiles/1298071.stm (accessed 29/6/2009
5. BBC News (2009) "Country Profile: Tajikistan". URL: http://news.bbc.co.uk/2/hi/asia-pacific/country_profiles/1296639.stm (accessed 29/6/2009
6. Cheryl (2004) "Central Asia: 'Apocalypse Soon' or 'Benard The Muslim World in Rand Corporation 'Eccentric Survival URL: http://www.rand.org/pubs/monographs/2004/RAND_MG246.pdf (accessed 8/6/2009
7. P.(1984) "Distinction: A Social Critique of the 'Bourdieu .London: Routledge 'Judgement of Taste"

8. Theory and 'P (1991) " Ethnicity and Nationalism 'Brass
"Sage Publications 'Comparision
9. R.J. and Turner J.C (1981) "Interpersonal and 'Brown
Oxford 'intergroup behaviour"
10. The Central " (Charles Clark (2001 & Chereese 'Cartlidge
.San Diego: Lucent Books Inc ."Asian States
11. Elizabeth A. 2007 "Practical Consequences of 'Constantine
Soviet Policy and Ideology for Gender in Central Asia and
Russell Zanca & Jeff 'Contemporary Reversal" in Sahadeo
.Everyday Life in Central Asia: Past and Present (.eds
.Indianapolis: IndianaUniversity Press & Bloomington
12. Constitution of the Republic of Kazakhstan: [http: //www.ifescentralasia.kg/Kazakhstan/ENG/conste_kaz.html](http://www.ifescentralasia.kg/Kazakhstan/ENG/conste_kaz.html)
((accessed 20/7/2009
13. Constitution of the Republic of Tajikistan: [http: //www.unhcr.org/refworld/type](http://www.unhcr.org/refworld/type)
'TJK' 'LEGISLATION' '0.html (accessed 20/7/2009'3ae6b50910
14. Creating New States in Central " (Roland (1994 'Dannreuther
Asia: The strategic implications of the collapse of Soviet
.Adelphi paper 288UK: Brassey's ."power in Central Asia
/farhangistan.net
15. T. Jeremy (2003) "Shaping an Islamic Identity: 'Gunn
Sociology ."and the State in Central Asia 'Islamism ' Religion
.issue 3 'vol. 64 'of Religion
17. Islam and Politics in Central " (Mehrdad (1995 'Haghayeghi
.NY: St. Martin's Press ."Asia
[hawzah.net/Hawzah/Magazines/NumberList.aspx?LanguageID=18](http://hawzah.net/Hawzah/Magazines/NumberList.aspx?LanguageID=18&MagazineID=3814)
MagazineID=3814&=1
19. the nation-state and the 'David. (1991) "democracy 'Held
(20(2'economy and society 'global system"
20. Islam and the :Central Asia" (ICG (International Crisis Group
'ICG Asia Report No. 59. Osh/Brussels ."State
21. Allan (1997) "The Blackwell Dictionary of 'Johnson
.Blackwell publishers 'Sociology"
22. Islam and Conflict: Central Asia 'Oil" (Rob (2007 'Johnson
.London: Reakton Books Ltd ."since 1945

- Emmanuel (2007) "The Rise of Political Islam in 'Karagiannis .23
Nationalism and "Kazakhstan: Hizb Ut-Tahrir al-Islami
.Vol. 13 'Ethnic Politics
Emmanuel (2006) "The Challenge of Radical 'Karagiannis .24
Nationalities "Islam in Tajikistan: Hizb ut-Tahrir al-Islami
.Issue 1 'Vol. 34 'Papers
Islam after Communism: Religion " (Adeeb (2007 'Khalid .25
Berkeley: University of "and Politics in Central Asia
California Press

نظریه ی حوزه ی تمدن ایرانی و بازتاب های منطقه ای آن
محمد علی بهمنی قاجار

نمایش از دوشنبه، 28 شهریور 1390 19:50

برگرفته از فصل نامه فروزش شماره دوم، بهار 1388، رویه 76 تا 85



بدون تردید از هنگامی که مفاهیمی چون «ایران»، «ایران زمین» و «ایران شهر» مطرح شدند، دغدغه ی پاسداری از این ایران، مرزهایش و حتا هویت فرهنگی و ارزش های تمثلی آن نیز شکل گرفتند. نوشته هایی همچون: «یادگار زیران»، «شاهنامه» ها و حتا اسناد رسمی دولتی نشانه ای از این ادعا هستند و البته فراتر از استوره ها و تاریخ، این واقعیت که ایرانی هزاران سال است میراثی همچون نوروز و انبوهی از دیگر مظاهر فرهنگی دیرینه ی خود را حفظ کرده است، دلیلی آشکار بر اراده ی مردمان این سرزمین به نگهداری از تمدن و فرهنگ خود است

اما از حدود دویست سال پیش تاکنون که سرزمین‌هایی همچون بخش‌های شرقی خراسان و افغانستان، ماوراءالنهر، آران و دیگر بخش‌های قفقاز، بین‌النهرین و بحرین از قلمرو سیاسی ایران جدا شدند، به تدریج این موضوع مطرح شد، حال که چنین جدایی‌ای صورت گرفته یک چنین سرزمین‌هایی با نشان و هویت ایرانی که اینک در واحدهای سیاسی جداگانه‌ای قرار دارند بایستی در آتیه چگونه با یکدیگر - کنار هم و در یک منطقه - ولی در چارچوب‌های سیاسی گوناگون به سر ببرند

در برابر موضوع یادشده نگرش‌های متفاوتی وجود داشته است. یک دیدگاه خواستار ادغام سرزمین‌های ایرانی با هم و پدیدآوردن دگرباره‌ی یک واحد سیاسی که تمامی سرزمین‌های مزبور را در بر بگیرد، است. این دیدگاه، بیش‌تر در ایران مطرح است و طبیعتاً به بروز واکنش‌هایی منجر شده است. حتا در مجموع می‌توان گفت که دیدگاه یادشده به محافل ایران‌گریز در سرزمین‌های خارج از جغرافیای سیاسی ایران این فرصت را داده است تا به بهانه‌ی حفظ استقلال کشورشان به نمادهای فرهنگ و تمدن ایرانی یورش برده و موجی از ایران‌ستیزی به راه اندازند.

در کنار این دیدگاه که خواستار نوعی وحدت سیاسی سرزمین‌های موصوف است دیدگاهی دیگر نیز وجود دارد که با تأکید بر منافع ملی ایران در چارچوب جغرافیای سیاسی کشور و منافع دولت - ملت ایران، میان کشورهای هم‌تمدن و دیگر کشورها قائل به تفاوتی نیست و به آن‌ها یک‌سان نگاه می‌کند. در این چارچوب دیگر مجالی برای اندیشیدن در مورد ضرورت بهره‌برداری از پیوندهای تمدنی در جهان سیاست وجود ندارد.

در مجموع تا نیمه‌های سده‌ی خورشیدی حاضر، در مورد سرزمین‌های ایرانی همین دیدگاه‌هایی که بیان شد مطرح بودند ولی از اواخر دهه‌ی 1370 با توجه به فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و سر بر آوردن سرزمین‌هایی مستقل در آن حوزه که برخی از آن‌ها هم چون تاجیکستان به صورتی واضح و آشکار هویت ایرانی خود را اذعان داشتند و برخی دیگر نیز آن را کتمان می‌کردند و همچنین نظر به روی‌دادهای افغانستان، زمینه‌ی لازم برای مطرح شدن دیدگاهی تازه در مورد سرزمین‌هایی که پیشینه و فرهنگ ایرانی دارند، فراهم شد. در یک چنین چارچوبی بود که چنگیز پهلوان، نظریه‌ی حوزه‌ی تمدن ایرانی را ارایه داد و راهبردی جدید را در مورد مناسبات ایران و حوزه‌ی تمدنی‌اش، از جمله کشورهای نواحی از مدنیت ایرانی معرفی کرد

اگر چه از سال‌ها پیش از طرح نظریه‌ی حوزه‌ی تمدنی، شخصیت‌هایی همچون دکتر محمود افشاریزدی، پرویز ناتل خانلری و... در عرصه‌ی تاریخ و فرهنگ و پاره‌ای از گروه‌های سیاسی همانند پان‌ایرانیست‌ها در راستای نزدیک‌سازی کشورهای برخاسته از فرهنگ ایرانی کوشش‌ها کرده و دست‌آوردهایی نیز داشته‌اند، اما اعتبار اصلی چنگیز پهلوان در مطرح کردن نظریه‌ی حوزه‌ی تمدن ایرانی در آن است که وی توانست در جامعه‌ی فرهنگی کم‌وبیش بی‌تفاوت ایران به نحوی مؤثر ابعادی از این نظریه را مطرح

کند که حتا در جامعه‌ی دانش‌گامی و در میان دولت‌مردان ایرانی نیز نفوذ کرده و به عنوان آرمانی اجراپذیر و عملی مورد نظر قرار گیرد.

پس از مروری بر ابعاد کلی این بحث، بازتاب نظریه‌ی حوزه‌ی تمدن ایرانی در دو کانون اصلی این تمدن یعنی در ایران و افغانستان مورد بررسی قرار خواهد گرفت. گزینش ایران و افغانستان از آنجاست که توجه ویژه‌ی پهلوان نیز به این دو کانون بوده و اندیشه‌های وی نیز بیش‌تر در این دو سرزمین و به‌ویژه در افغانستان بازتاب یافته است.

ابعاد نظریه‌ی حوزه‌ی تمدنی

به باور چنگیز پهلوان، نظریه‌ی حوزه‌ی تمدنی، مفهومی است متفاوت از کوشش‌های ادیبان، جهان‌ذهنی پان‌ایرانیست‌ها و نگرش‌های سیاسی دولت‌مردان او پس از بررسی نگرش‌های موجود در ایران در مورد سرزمین‌های واقع در جغرافیای تمدنی ایران نتیجه‌گیری می‌کند که تا کنون دیدگاهی منسجم در مورد بازسازی و احیای گستره‌ی تمدنی ایران در کنار حفظ واحدهای سیاسی موجود ارایه نشده است. چنین خلایی در شرایطی است که به نظر پهلوان نگرشی تمدنی که به همکاری‌های تمدنی بینجامد ضروری به حساب می‌آید. وی بر این باور است که همکاری تمدنی، مانع گسترش امپریالیسم تمدنی می‌گردد که وجه غالب امپریالیسم آینده است.

از دیدگاه پهلوان همکاری‌های منطقه‌ای باید به گونه‌ای طراحی شوند که به حفظ و پایداری یک مجموعه، یعنی تمدن خاصی مدد برسانند. به باور وی، مجموعه‌ی مناطق، مردم و قومیت‌های این منطقه، همه متعلق به یک تمدن بزرگ‌تر در طول تاریخ بوده‌اند که همه‌ی این عناصر در ایجاد، شکل‌گیری، ثمربخشی و باروری آن به درجات مختلف سهیم بوده‌اند. این تمدن - به هر نامی که نامیده شود - یکی از بارزترین و دموکرات‌ترین تمدن‌های جهان بوده است. قوم‌ها و تیره‌ها، دین‌ها و زبان‌ها به یک‌سان در آن حق حیات و

سهم‌دهی و سهم‌گیری داشته‌اند و هیچ‌گاه مزیت نژادی، زبانی، دینی و... موجب تبعیض بین آن‌ها نشده است.

با وجود چنین مزیت‌هایی، واقعیت‌های جهان امروز به گونه‌ای است که اگر وضع به همین صورت ادامه پیدا کند تمدن غرب، مردم منطقه‌ی ما را تبدیل به کارگران فرآورده‌های مورد نیاز خود خواهد کرد. پهلوان پس از این مقدمه به این نتیجه می‌رسد که «واقعیت این است که در حوزه‌ی تمدنی ما مجموعه‌ی دانش و فن بسیار اندک است و نیروی انسانی لازم برای غلبه بر دشواری‌ها به اندازه‌ی کافی در اختیار نیست. آنچه هم که وجود دارد در سراسر منطقه پراکنده است و در ارتباط با هم قرار ندارد. با در نظر گرفتن این واقعیت که انباشت میزان معینی از دانش و نیروی انسانی ماهر می‌تواند ما - یعنی همه‌ی مردم این منطقه - را از توانایی اقتصادی و علمی برخوردار سازد، ضرورت دارد که در جست‌وجوی شکل‌های مناسبی برای همکاری و هم‌گامی در منطقه برآییم، به جای آن‌که نیروی جدایی‌خواهی را به هر عنوان که باشد، بی‌روانیم»

با توجه به ضرورت دست یافتن به یک‌چنین نگرشی در مورد گستره‌ی تمدن ایرانی است که چنگیز پهلوان نظریه‌ی تمدنی خود را ارایه می‌دهد. این نظریه نه‌صرفاً به ادبیات بسنده می‌کند، و نه خواهان آن است که سرزمین‌های دیگر را به ایران کنونی ملحق ساخته و یا فقط رونق اقتصادی کشور کنونی ایران را پی بگیرد. نظریه‌ی تمدنی به عناصری چون تاریخ، فرهنگ مشترک، اشکال پایدار نحوه‌ی زیست، جهان استوره‌ای و امکانات واقعی تقریب در جهان معاصر علاقه نشان داده و سعی دارد که فاصله‌ی خود را از آرمان‌خواهی عاطفی ناسیونالیستی نگهدارد

نظریه‌ی حوزه‌ی تمدنی ابعاد گوناگونی دارد که در ذیل هر یک از آن‌ها جداگانه مورد بررسی قرار می‌گیرند

1- چنگانگی سیاسی در کنار یگانگی تمدن

همان‌گونه که پیش‌تر بیان شد نظریه‌ی حوزه‌ی تمدنی از اساس در صدد بازسازی یک واحد سیاسی که سرتاسر سرزمین‌های ایرانی را در بر بگیرد، نیست. پهلوان، ادغام دولت‌های واقع در گستره‌ی تمدنی ایران را در یک چارچوب سیاسی نشدنی می‌داند، و نه ضرورتی که باید در صدد دستیابی به آن بود. به باور پهلوان، تشکیل یک جغرافیای سیاسی که سرتاسر کشورهای واقع در حوزه‌ی تمدنی ایران را در بر بگیرد غیرعملی است. وی در این‌باره می‌نویسد: «... این کشورها از نظر ساختار قومی و میزان استقلال سیاسی از هم متمایزند و در مقوله‌ی سیاسی واحدی نمی‌گنجند. بنابراین کسانی که از ایجاد یک «فدراسیون ایرانی» سخن می‌رانند، جز بدفهمی چیزی به بار نمی‌آورند. میل به استقلال و برپایی هویتی ملی در بسیاری از این کشورها روز به روز نیرومندتر می‌شود و در برابر اندیشه‌های جذب یا ادغام، مقاومت به خرج می‌دهد»

پهلوان در ادامه، ادغام سیاسی را حتا مطلوب نیز ندانسته و چنگانگی سیاسی را نه تنها

از روی مصلحت بلکه به عنوان واقعیتی به سود تمدن مشترک پذیرا می‌گردد و در این باره بیان می‌دارد: «نظریه‌ی تمدنی خواستار یکپارچه‌سازی سیاسی نیست؛ به عنصر تنوع، نه فقط از زاویه‌ی فرهنگ، که از زاویه‌ی سیاست هم توجه می‌کند. حضور کشورهای مختلف در بستر مشترک تمدنی، امکانات بیشتری در جهت پایداری فراهم می‌آورد. چنانچه بخشی از این تمدن آسیب‌پذیر شود، قسمت‌های دیگر خواهند توانست به حیات خود ادامه دهند و خصوصیات مشترک را زنده نگاه دارند. از این رو می‌توان با صراحت گفت که استقلال واحدهای سیاسی تمدنی یکی از توانایی‌های تمدن مشترک به حساب می‌آید. پس نباید با خام‌اندیشی در جست‌وجوی وحدتی کاذب برآمد»

گفتنی است که نظریه‌ی پهلوان در مورد پذیرش چندگانگی سیاسی در کنار یگانگی تمدنی با گذشته‌ی تاریخی ایران نیز همخوانی دارد. از زمان اشکانیان در کنار شاهنشاهی اشکانی، در خاور گستره‌ی تمدنی ایران، پادشاهی مستقل کوشانی وجود داشت و یا در عصر صفوی در کنار دولت صفویه در گوشه‌ای از جهان ایرانی، پادشاهی گورکانی هند بود که بر سند، پنجاب و کابلستان فرمانروایی می‌کرد، اما با وجود این چندگانگی سیاسی، مدنیت و فرهنگ ایرانی در اوج بود

2- محوریت زبان فارسی

پهلوان به زبان فارسی به عنوان زبان میانجی در ایران و افغانستان و نیز زبان اصلی و عامل محوری هویت‌بخش در دیگر کانون حوزه‌ی تمدنی ایران یعنی تاجیکستان می‌نگرد. بقای این زبان و نیرومند ساختن آن را نه تنها به نفع فارسی‌زبانان بلکه به سود غیر فارسی‌زبانانی هم می‌داند که در حوزه‌ی تمدنی ایرانی زندگی می‌کنند. برای نمونه در مورد همزیستی دو زبان پشتو و فارسی می‌نویسد: «... زبان پشتو بیش‌ترین بخت را در کنار زبان خویشاوند خود یعنی دری دارد نه در کنار مجموعه‌های مخلوط و بیگانه با خود. خصومت سیاست‌مداران پشتون‌نیم با زبان فارسی یک‌سره بی‌منطق و بی‌اساس است. به سود منافع کشورهای قدرت‌مداری است که می‌کوشند ریشه را بخشکانند»

به باور پهلوان، کمربندی از زبان فارسی در منطقه‌ی ما وجود دارد که این کمربند مورد دشمنی آمریکا قرار دارد و آمریکا در صدد نابود کردن این کمربند است. وی در این باره می‌گوید: «زبان رایج در شمال [افغانستان] فارسی است و بس. همان چیزی که امریکاییان نمی‌خواهند. خطی که از چین می‌آید و افغانستان را به ایران متصل می‌کند در اساس خطی فارسی‌زبان است. همان خطی است که امریکاییان آن را کمربند فارسی نام نهاده‌اند. این ناحیه به انضمام تاجیکستان محور زبان فارسی در این منطقه است»

پهلوان معتقد است که فارسی هم‌اینک هدف یورش‌های زیادی قرار گرفته، قلمرو آن محدود شده و باید از آن دفاع کرد وگرنه با منطقه‌ای بدون سابقه‌ی تاریخی رویارو خواهیم شد. او تأکید می‌کند: «کسانی که امروز فکر می‌کنند توجه به زبان فارسی تبدیل می‌شود به «چماقی» برای غیرفارسی‌زبانان، از یاد می‌برند که زبان فارسی به خصوص در قرن کنونی همواره در وضعیت دفاعی قرار داشته است. این زبان به طور طبیعی در منطقه در

میان مردم رواج داشته است و هیچ مورد یا سند تاریخی مشخصی وجود ندارد که نشان دهد در جایی زبان فارسی را به زور و جبر جا انداخته باشند. در قرن اخیر به دنبال سیاست‌های فارسی‌زدایی انگلیسیان در شبه‌قاره‌ی هند، بلشویسم نیز همین روش را در آسیای مرکزی در پیش گرفت. اگر فارسی از بین برود، در منطقه با تعدادی اقوام سر و کار خواهیم داشت که تازه شهرنشین شده‌اند، سابقه‌ی تاریخی چندانی ندارند، جایگاه ویژه‌ای در تمدن بشری به خود اختصاص نداده‌اند و سرانجام آن‌که در برابر قدرت روسیه گردن‌کشی نخواهند کرد»

پهلوان همزمان با پافشاری بر محور بودن زبان فارسی به تنوع زبانی نیز احترام گذاشته و در این باره می‌گوید: «... کسی با احترام گذاشتن به زبان‌های دیگر مخالف نیست. یعنی من هیچ‌گاه جریان فرهنگی جدی و پایداری در میان فارسی‌زبانان ندیده‌ام که بخواهد به حذف زبان‌ها و فرهنگ‌های دیگر دست بزند»

پهلوان در موارد دیگر نیز بر تنوع قومی و نیز احترام به زبان‌های منطقه اشاره می‌کند و حتا در جایی پیشنهاد ایجاد یک دانشگاه منطقه‌ای را در ایران ارایه می‌دهد که در این دانشگاه در کنار زبان فارسی، سایر زبان‌های منطقه همچون ترکی، پشتو و اردو نیز آموزش داده شود.

با این وجود پهلوان همواره بر نقش محوری زبان فارسی تأکید دارد و می‌نویسد: «ما به هر حال نمی‌توانیم از میراث بزرگی چون زبان فارسی یا با شرمندگی یاد کنیم یا با سکوت از کنار آن بگذریم، یا اگر افراد معینی با افراطی‌گری از آن یاد می‌کنند، ما به خاطر مصلحت از دیدگاه اصولی خود چشم‌پوشیم و مهر سکوت بر لب بزنیم»

- 3 نگرش تمدنی به اسلام

اسلام به عنوان دینی که در شکل دادن به زندگی و تمدن در منطقه نقشی مهم ایفا کرده است عامل اشتراک مهمی در میان مردم حوزه‌ی تمدنی ایران به شمار می‌آید. اما تجربه‌ی تاریخ نشان داده است که هر گاه پاره‌ای از مسایل مذهبی پُررنگ گردند - همانند اختلاف شیعه و سنی - به‌سان نیروی بزرگی مانع از پیوند در گستره‌ی تمدن ایرانی می‌گردند، از این‌رو از دیرباز آنان که به وحدت سرزمین‌های ایرانی می‌اندیشیدند درصدد کاستن از این اختلاف بوده‌اند

به نظر می‌رسد ساکنان سرزمین‌های واقع در قلمرو مدنیت ایرانی با وجود اختلاف مذهبی، به دلیل این‌که نگاه‌شان به دین از مدنیت ایرانی تأثیر گرفته و از خصلت‌های عارفانه به دور نیست، برداشتی نزدیک به هم از دین دارند

بر پایه‌ی این واقعیت‌ها، چنگیز پهلوان نیز برای نزدیک ساختن سرزمین‌های برخاسته از تمدن ایرانی، لزوم نیرومند ساختن نگرش مدنی به اسلام را گوش‌زد می‌نماید. به نوشته‌ی او: «درست به سبب فقدان همین نگرش تمدنی، از ارزیابی درست ابعاد دینی زندگی در

این منطقه نیز غفلت ورزیده‌ایم. نگاه تمدنی در حوزه‌ی مسایل دینی با نگرش فقهی در این زمینه تفاوت‌هایی جدی دارد که آسان می‌تواند کشور را در بسیاری از مقاطع تصمیم‌گیری به راهی انحرافی سوق دهد. طرح دید تمدنی به هیچ روی به معنای نفی نگرش فقهی نیست.

هر یک از این نگرش‌ها مقام و منزلت خود را دارد و در جای خود به کار می‌آید. برخی تصور کرده‌اند که نگاه تمدنی فقط در حوزه‌ی سیاست خارجی کاربرد دارد و از همین زاویه به بررسی آن پرداخته‌اند در حالی که نگرش تمدنی ابعاد وسیعی از زندگی اجتماعی را در بر می‌گیرد؛ نه تنها در حوزه‌ی زندگی مشترک فرهنگی، امکانات گسترده‌ای برای تفاهم میان مردم این منطقه می‌آفریند بلکه در ضمن - و این نیز سخت مهم است - در رفتار دینی ما نسبت به فرقه‌های اسلامی و مذاهب دیگر تأثیر می‌گذارد و در درون و برون جامعه، مدارای دینی را نیرومند و مستحکم می‌سازد. نگرش فرهنگی نسبت به دین در واقع اساس و پایه‌ای استوار در جهت رشد و پیشرفت نگرش دموکراتیک در حیات مذهبی مردمان به شمار می‌رود»

موضوع ضرورت نگرش تمدنی به اسلام، در سال‌های گذشته به‌ویژه در افغانستان مورد بررسی قرار گرفته است، این موضوع می‌تواند به نزدیکی مذهبی مردم در سرتاسر گستره‌ی تمدنی ایران یاری برساند

4. نفی انحصارطلبی

بدون تردید تمدن ایرانی و تمامی دست‌آوردهای آن متعلق به همه‌ی مردمان سرزمین‌های ایرانی است و نمی‌توان آن را به سرزمینی خاص محدود و منحصر دانست. از این رو نسبت به میراثی همچون نوروز و یا در مورد مفاخری مانند رودکی، مولوی، سنایی، فردوسی، حافظ، سعدی و نظامی... بایستی دیدگاهی تمدنی داشت. میراث مدنی و یا مفاخر فرهنگی برخاسته از قدرتی سیاسی نبوده و نیستند و از این رو نمی‌توان آن‌ها را به واحدهایی سیاسی همانند ایران، افغانستان، تاجیکستان، ازبکستان و... مربوط دانست. اما چه در ایران و چه در افغانستان و نیز در سایر کشورها نوعی انحصارطلبی در مورد میراث مدنی و یا مفاخر فرهنگی به وجود آمده است.

برخی نوروز را جشنی گردي، عده‌ای دیگر آن را ترکی و شماری نیز آن را تاجیک و افغانستانی عنوان می‌کنند و به این ترتیب، میراثی که می‌تواند یکی از پایه‌های وحدت مدنی باشد به عاملی برای اختلاف تبدیل می‌شود. همین دیدگاه نسبت به مفاخر فرهنگی وجود دارد؛ در افغانستان، مولوی و سنایی را افغانی و در ایران، آن‌ها را ایرانی می‌دانند و این سخن را به گونه‌ای بیان می‌کنند که گویا این بزرگان به جغرافیای سیاسی ایران امروز مربوط هستند. دلیل این ادعا نیز آن است که مولوی در بلخ و سنایی در غزنین زاده شده و بلخ و غزنین جزئی از ایران بوده‌اند. در حقیقت هیچ‌کدام از بزرگان تمدن ایرانی از رودکی سمرقندی تا مولوی بلخی و از حافظ شیرازی تا نظامی گنجوی را نمی‌توان منحصرأ از افتخارهای فرهنگی یکی از واحدهای سیاسی امروزی به شمار آورد. آنان

دست‌آورد مدنیت ایرانی بوده و از دل تمدن ایرانی به جهان معرفی شده‌اند. از این‌رو بزرگان فرهنگ ایرانی که شخصیت‌هایی متعلق به تمام جهان به شمار می‌آیند

دست‌آوردهای ارایه‌شده از طرف مدنیت ایرانی به تمدن بشری هستند و تمامی مردمان سرزمین‌های ایرانی در تاجیکستان، افغانستان، ایران، قفقاز، بخش‌هایی از آناتولی، بین‌النهرین و... می‌توانند این بزرگان را زاینده‌ی تمدن مشترک خود محسوب نمایند. چنگیز پهلوان نیز به این واقعیت واقف است و در نوشته‌های خود نگاه انحصاری به دست‌آوردهای تمدنی و مفاخر فرهنگی را نکوهش می‌کند و نکوهش وی هنگامی شدیدتر می‌شود که چنین انحصارطلبی‌ای از سوی مردم جغرافیای سیاسی ایران عنوان گردد.

چنانچه در جایی می‌نویسد: «عده‌ای از فرهنگیان ایران در سطح بالا، همواره از رفتار فرهنگیان و دولت‌مردان افغانستان گله‌مند بودند و شکوه می‌کردند که اندیشه‌گران و شاعران ایرانی را از آن خود می‌کنند و در مجامع بین‌المللی بر تعلق آنان به افغانستان تأکید می‌نهند. کسی نمی‌خواست بپذیرد که بسیاری از بزرگان فرهنگ و ادب و سیاست در این منطقه به همه‌ی کشور‌های وابسته به تمدن مشترک تعلق دارند، نه به یک کشور معین. درست به همین سبب است که ما می‌گوییم تنها راه چاره در سیاست خارجی و همکاری‌های منطقه‌ای، اتخاذ سیاستی تمدنی است»

بحث نگاه انحصاری از جمله مباحثی است که توجهی به مراتب گسترده‌تر از این اشاره‌ها را می‌طلبد، چرا که موضوعی است دو سویه که هم در ایران و هم در افغانستان رواج داشته و مانعی مهم بر سر راه یک نگرش تمدنی است.

5- بازسازی تمدنی به جای تمدن‌ستیزی

در کنار برشمردن موارد یادشده پهلوان به نیرویی که مخالف بازسازی تمدنی است نیز توجه دارد. می‌توان گفت که به باور او مجموعه‌ای از عوامل خارجی و داخلی، هر دو مانعی برای بازسازی حوزه‌ی تمدنی ایرانی به شمار می‌آیند. وی در موارد گوناگون به نقش انگلستان و اتحاد جماهیر شوروی در تضعیف حوزه‌ی تمدنی ایران اشاره کرده و همچنین معتقد است که آمریکا نیز با این حوزه‌ی تمدنی سر ناسازگاری دارد. پهلوان در اشاره به عوامل داخلی و سیاست‌های تمدن‌ستیز، به ویژه از مقوله‌ی «تاریخ‌سازی» شکایت دارد و آن را به عنوان تهدیدی علیه حوزه‌ی تمدنی می‌نگرد. برای مثال او در اشاره به مقوله‌ی «تاریخ‌سازی» در افغانستان ابراز می‌دارد:

تاریخ‌نویسی در افغانستان با توسل به سبکی تصنعی در تمام این دوران به نوعی «تاریخ‌سازی انجامیده است تا بتواند تاریخی مستقل از منطقه برای این کشور از دوران باستان دست‌وپا کند بی‌آن‌که بداند چنین کاری به فقر فرهنگی میدان خواهد داد و فهم دست‌آوردهای فرهنگی و تمدن مشترک را ناممکن خواهد ساخت»

پهلوان، جریان‌های پشتونیزم، پان‌ترکیسم و پان‌ازبکیسم را به همراه جریان‌های چپ مارکسیستی مهم‌ترین تحرکات تمدن‌ستیز در منطقه می‌خواند. در مورد پشتونیزم معتقد است که این طیف فکری با تمام قوت می‌کوشد با نفی تمامی تمدن مشترک منطقه‌ای، آیین تمدن‌گرایی را به گونه‌ای بی‌همتا در حوزه تمدن ایرانی ترویج دهد.

پهلوان در تحلیل خود از سیاست‌های تمدن‌گریز در افغانستان، اوج‌گیری این سیاست‌ها را مربوط به دوران تسلط کمونیست‌ها در افغانستان می‌داند و در این مورد تصریح می‌کند: «شاید بتوان گفت که خصومت با ایران هیچ‌گاه به اندازه‌ی دورانی نبوده که کمونیست‌ها به مدد یک ایدئولوژی منسجم به دشمنی و جدایی‌پروری با ایران دامن می‌زنند»

پهلوان به جریان‌های تمدن‌گریز در جغرافیای سیاسی ایران نیز توجه دارد و می‌گوید، تفکرات تمدن‌گریز در ایران نیز کم نبوده است. وی بر این پایه، نخبه‌گان سیاسی ایران در سال‌های پیش از انقلاب اسلامی را مورد انتقاد قرار می‌دهد و ابراز می‌دارد: «هیچ‌کس در ایران به فکر مردم تاجیک و شیعه‌ی افغانستان نبود، نه جریان روشن‌فکری که در اساس غرب‌گرا و «امریکای لاتین» زده بود و به کشورهای عقب‌مانده‌ی سوسیالیستی دل می‌بست و الگوبرداری می‌کرد، نه حکومت که همه فکر و ذکر کارگزارانش متوجه غرب بود و از این نواحی «عقب‌افتاده» مانند افغانستان می‌گریخت. ایران فاقد یک سیاست تمدنی بود»

پهلوان، نگرش روشن‌فکران ایرانی را نسبت به افغانستان در دوران پس از انقلاب اسلامی نیز نقد کرده و می‌نویسد: «در همه‌ی این دوران، حضرات روشن‌فکری و مجموعه‌ی اپوزیسیون از این هم‌فرهنگان ما می‌گریختند و کسی را که جرأت می‌کرد نامی از افغانستان و جهاد آن علیه روسیان ببرد، متهم به وابستگی به آمریکا می‌کردند»

6- تأکید بر تنوع قومی

یکی دیگر از ابعاد نظریه‌ی حوزه‌ی تمدنی تأکید بر تکثر در عین وحدت است. در حالی که روحی یگانه در سرتاسر گستره‌ی تمدنی ایران وجود دارد که ریشه در پیشینه و باورهای مشترک مردمان این گستره دارد، تنوع قومی، نژادی، زبانی و فرهنگی نیز در حوزه‌ی تمدنی ایران و حتا در هر یک از واحدهای سیاسی این گستره به ویژه در ایران و افغانستان واقعیتهای انکارناپذیر است. چنگیز پهلوان نه تنها تنوع قومی را نادیده نمی‌گیرد بلکه این موضوع را فرصتی مطلوب برای ایران و تمدن ایرانی دانسته و در این مورد می‌گوید

:

برای ایران، حفظ اقوام و فرهنگ‌ها و ادیان گوناگون، به ویژه شیعیان و اسماعیلیان و «سنیان از لحاظ تمدنی اهمیت فراوانی دارد. از این گذشته ایران باید بکوشد مذهب اهل تسنن را از آلودگی از بیرون، به خصوص وهابیت حراست کند. سنیان در حوزه‌ی تمدن ایرانی از فرهنگ و تمدن ایرانی این منطقه تأثیر پذیرفته و دین خود را آراسته‌اند، پس با نگرش تمدنی حتا معنای تقریب مذاهب تغییر می‌یابد. سیاست تنوع قومی، امکانات خاصی برای ایران به وجود می‌آورد که هیچ کشور دیگری در منطقه از چنین موقعیتی برخوردار نیست. ایران است که می‌تواند با پشتونان و تاجیکان و هزاره‌ها و ازبکان و بلوچان و دیگر اقوام، ارتباطی مستمر و برادرانه و فرهنگی و پایدار برقرار سازد. ایران خواستار نابودی هیچ یک از این اقوام نیست. همه به حوزه‌ی تمدن ایرانی وابسته‌اند و حفظ تمامی آن‌ها برای ما ارزشمند است»

او در جایی دیگر نیز تأکید می‌کند: «حق آن است که به اقوام ایرانی نشان بدهیم که بقای آن‌ها فقط در درون یک بستر تمدنی نیرومند ممکن می‌گردد»

7- سیاست خارجی تمدنی

اگر چه نظریه‌ی حوزه‌ی تمدنی تنها در سیاست خارجی کاربرد ندارد و می‌تواند در شکل‌دهی به جامعه، سیاست، اقتصاد و فرهنگ نیز تأثیرگذار باشد، اما این چند جانبه‌بودن به معنای کم‌توجهی به تأثیر خاص نظریه‌ی حوزه‌ی تمدنی بر سیاست خارجی نیست.

نظریه‌ی حوزه‌ی تمدنی به سیاست خارجی تمدنی می‌انجامد. پهلوان بر این باور است که چنین سیاستی به این معنا خواهد بود که اصول سیاست خارجی ایران نه باید بر پایه‌ی فهمی سنتی از منافع ملی باشد و نه بر پایه‌ی تمدن اسلامی، که از دید او راهی مبهم و غیرقابل سنجش است، بلکه بایستی بر محوریت حوزه‌ی تمدنی ایران استوار گردد. به نوشته‌ی او: «سیاست خارجی تمدنی یعنی سیاستی که به ایران کنونی محدود نشود، بلکه به همه‌ی اجزای این تمدن، حتا آن‌هایی که در واحدهای سیاسی خارج از ایران به نحوی حیات دارند، دل‌بستگی نشان دهد»

هر چند که وی در عین حال این نکته را نیز خاطر نشان می‌کند: «سیاست خارجی تمدنی یعنی اولویت بخشیدن به حوزه‌ی تمدن ایرانی... نباید ما را از عنایت به عناصر دیگر مانند همکاری و همگامی با کشورها و تمدن‌های خارج از این حوزه باز بدارد»

در مجموع نظریه‌ی حوزه‌ی تمدن ایرانی را می‌توان به این معنا دانست که کشورهایی که دارای پیوندهای مادی و معنوی مستحکمی با یکدیگر بوده و پیشینه، فرهنگ، ارزش‌ها و منافع مشترکی با هم دارند برای این‌که در برابر معادلات جهانی و سیاست قدرت مسلط تمدن غرب یکسره منفعل نبوده و از خود هویتی مجزا را نشان بدهند باید بر محور مدنیت مشترکی که به آن تعلق دارند، با یکدیگر همکاری نمایند

این دیدگاه بازتاب وسیعی یافت که در ادامه، در دو حوزه‌ی ایران و افغانستان بخشی از آن مورد بررسی قرار خواهد گرفت و سپس با اشاره به برخی از موارد طرح‌شده، نکاتی چند مطرح می‌شود

استقبال از نظریه‌ی حوزه‌ی تمدنی

هم در ایران و هم در افغانستان در سال‌های اخیر تلاش‌هایی برای شناخت بهتر حوزه‌ی تمدنی ایران و نزدیکی ایران و افغانستان به عنوان دو کانون اصلی این حوزه‌ی تمدنی به عمل آمده است. این تلاش‌ها گاه با اشاره‌ی مستقیم به مقوله‌ی حوزه‌ی تمدنی بوده و گاه نیز بدون اشاره‌ی مشخص به آن، ولی با ابراز نظرانی که در عمل می‌تواند به نیرومند شدن نظریه‌ی حوزه‌ی تمدن ایرانی یاری برساند.

- نظریه‌ی حوزه‌ی تمدنی در ایران 1

در چند سال اخیر در ایران فعالیت برای هر چه مستحکم‌تر ساختن پیوند میان مردمان کشورهای واقع در گستره‌ی تمدن ایرانی رو به افزایش بوده است. برای نمونه در فضای مجازی (اینترنت)، پایگاه‌های زیادی برای نزدیک ساختن کشورهای ایرانی ایجاد شده است. از جمله می‌توان به وبلاگ کشورهای پارسی‌زبان (سه‌گانه‌ی پارسی) و یا وبلاگ «اتحادیه‌ی کشورهای وارث تمدن ایرانی» اشاره کرد.

مؤسس این وبلاگ - حسین رمضانی - در سال 1382 طرح ایجاد یک اتحادیه میان کشورهای واقع در گستره‌ی تمدنی ایرانی را ارایه داد و دو سال بعد نیز در وبلاگ خود به شدت از طرح فخرالدین خال‌بیک، روزنامه‌نویس تاجیک، در مورد بررسی اتحاد سه کشور فارسی‌زبان استقبال کرده و در این مورد یک طرح نظرسنجی انجام داد.

گفتنی است که طرح «خال‌بیک» در 26 مرداد 1384 با عنوان «مثلث پارسی‌زبان: آیا اتحاد سه کشور فارسی‌زبان ممکن است؟» در پایگاه اینترنتی بی‌بی‌سی فارسی انتشار یافت و اکثریت قاطع کاربران بی‌بی‌سی که نظر خود را در این مورد در پایگاه بی‌بی‌سی درج کردند از این طرح استقبال کردند. البته استقبال از این طرح در میان کاربران افغانستانی و تاجیک به مراتب بیش‌تر از کاربران ایرانی بود.

اما جدای از فضای مجازی در جامعه‌ی دانشگاهی نیز نظریه‌ی حوزه‌ی تمدنی ایران مورد توجه بوده است. برای نمونه دکتر ارمکی، عضو هیأت علمی دانش‌کده‌ی علوم اجتماعی دانشگاه تهران در سخنانی در این مورد خاطر نشان ساخت که: «... من از ایران به عنوان حوزه‌ی تمدنی سخن می‌گویم تا یک دولت یا نظام سیاسی خاص. لذا وقتی من می‌گویم ایران، یعنی مجموعه‌ی ملت‌ها و فرهنگ‌ها و دولت‌های آمده و رفته، در این‌جا موقعیت‌های سرزمینی متفاوت نیز مورد نظر من است؛ یک ایران بسیار بزرگ و یک ایران بسیار کوچک، لذا نگاه تمدنی به ایران داشتن به معنای یک نگاه استقلالی است و نه انفعالی. چرا؟ چون ایران با دولت‌هایی چون کویت که در عصر مدرن تولید شده‌اند و دنیا می‌تواند آن‌ها را نادیده بگیرد کاملاً متمایز است. جامعه‌ی ایرانی، جامعه‌ای نیست که زمانی نبوده و بعد ایجاد شده و اکنون نیز می‌تواند نباشد. زیرا ایران یک حوزه‌ی تمدنی است و دولت‌ها معادل جامعه نیستند، بلکه نظام‌های سیاسی بخشی از حوزه‌ی تمدنی ایران به شمار می‌روند»

دیگر نهادهای فرهنگی نیز در رسیدگی به اجزایی از محورهای اصلی نظریه‌ی تمدن ایرانی و به ویژه زبان فارسی نیز فعالیت داشته‌اند؛ مثلاً از طرح دانش‌نامه‌ی زبان و ادب فارسی می‌توان یاد کرد که با همکاری تعداد زیادی از پژوهش‌گران ایرانی، افغانستانی، تاجیکستانی و پاکستانی صورتی مدوّن یافته و در چند جلد منتشر شده است. جلد سوّم این دانش‌نامه به افغانستان اختصاص دارد. ضرورت از میان برداشتن نگرش انحصارطلبانه نسبت به تمدن ایرانی نیز که همان‌گونه که بیان شد از موانع نزدیکی میان کشورهای ایرانی به شمار می‌آید، در این مجموعه مدّ نظر بوده است. به عنوان مثال، آقای حسن انوشه، مجری طرح مزبور خاطر نشان می‌کند: «ما وقتی می‌گوییم ایرانی، منظورمان نه افغانستان است، نه ایران است، هم افغانستان و هم ایران است و هم تاجیکستان است. منظور ما از گفتن جهان ایرانی، جهانی است که در آن‌جا فرهنگ ایرانی حضور دارد. بنابراین ما وقتی می‌گوییم ایرانی، نه به این منظور است که ما به او تابعیت ایرانی بدهیم و ملیت ایرانی بدهیم. یعنی مولوی مال جهان ایرانی است، مال تمدن ایرانی است»

افزون بر جامعه‌ی دانش‌گاهی، برخی از دست‌اندرکاران سیاست خارجی ایران نیز بر نمونه در نگرش تمدنی سیاست خارجی توجه داشته‌اند؛ هر چند از نگاهی ثانوی. برای مقاله‌ای که تحت عنوان «اولویت‌های منطقه‌ای ایران در سند چشم‌انداز بیست‌ساله» در روزنامه‌ی کیهان منتشر شده است اولویت دوم سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در بیست سال آینده، منطقه‌ی قفقاز و آسیای میانه دانسته شده و در توجیهی برای این اولویت ابراز شده است که: «از نظر فرهنگی و تمدنی این کشورها در حوزه‌ی تمدنی ایران قرار دارند و حتا تاجیکستان دارای اشتراک زبانی با ایران است»

پاره‌ای از سیاستمداران ارشد جمهوری اسلامی نیز لااقل در عرصه‌ی نظر، بر ضرورت اولویت‌بخشی به حوزه‌ی تمدنی ایران در سیاست خارجی ایران تأکید کرده‌اند. به عنوان مثال محسن رضایی، فرماندهی سابق سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و دبیر مجمع تشخیص مصلحت نظام، کتابی در سال 1384 منتشر کرد با عنوان «ایران منطقه‌ای» و با نگرشی تقریباً مشابهی آرای ارایه‌شده در چارچوب نظریه‌ی تمدنی. او ابتدا موضوّه اولویت جهان اسلام در سیاست خارجی جمهوری اسلامی را به این دلیل که چنین مفهومی، نادقیق و مبهم است، نقد کرده و سپس بر لزوم اولویت‌بخشی به حوزه‌ی تمدنی ایرانی تأکید ورزیده و در این‌باره بیان می‌کند: «حوزه‌ی تمدنی ایرانی، شامل منطقه‌ی جغرافیایی وسیعی است که از درون چین می‌آید و کشمیر و فلات پامیر را در بر می‌گیرد و به آسیای مرکزی کنونی می‌رسد؛ کشورهای این حوزه را به انضمام افغانستان و پاکستان شامل می‌شود؛ ایران فعلی را در خود جای می‌دهد؛ از اقیانوس هند و دریای عمان و خلیج فارس و نواحی ساحلی آن در هر دو سو، خود را به قفقاز تا دریای سیاه و مدیترانه می‌رساند. در این حوزه‌ی تمدنی، زبان فارسی اهمیت وافر دارد، چرا که حوزه‌ی تمدنی ایرانی را به هم پیوند می‌زند». رضایی در جایی دیگر ابراز می‌دارد: «حوزه‌ی تمدنی ایران، صرفاً اسلامی یا صرفاً ایرانی نیست، بلکه هر دو ظرفیت در منطقه وجود دارد»

توجه نظری به حوزه‌ی تمدنی در میان سیاستمداران جمهوری اسلامی تنها به محسن رضایی محدود نمانده، بلکه حتا در سطح ریاست‌جمهوری نیز مورد توجه بوده است. چنانچه محمد خاتمی، رئیس‌جمهور پیشین، نیز در سخنرانی‌های خود در هنگام دیدار از تاجیکستان بر موضوع حوزه‌ی تمدنی تأکید ویژه‌ای ابراز داشت و گفت: «حوزه‌ی تمدنی ما حلقه‌ی واسط خرد فلسفی غرب و اشراق شرق است. در این حوزه، این دو میراث بزرگ بشری به هم گره می‌خورند. از این پیوند، ثمره‌ی مبارکی حاصل می‌شود که وجه ممتاز و ممیز سرمایه‌های فرهنگی و تمدنی ماست. آنچه به داشته‌های حوزه‌ی تمدنی ما طنین جهانی بخشیده، همین است و آنچه می‌تواند آفاق تازه به روی توانایی ما بگشاید نیز همین است. جای جای این سامان، این آیین و این زبان در تاجیکستان و افغانستان و ایران و هند سرشار از چنین زاینده‌گی و آفرینندگی است. این کانون‌ها اگر هم دور از هم باشند، با هم‌اند»

به باور او: «حوزه‌ی تمدنی، زبانی و آیینی مشترک ما، تنها قوام‌دهنده‌ی سرشت و سرنوشت و خاطره‌ی تاریخی مشترک نیست، بلکه زمینه‌ساز تلاش هم‌دلانه‌ی ما برای ساختن امروز و فردای بهتر نیز هست...»
و در ادامه ابراز امیدواری کرد که: «... جهان همچنان از اندیشه و فرهنگ مشترک ما، در این حوزه‌ی تمدنی برخوردار باشد. سرزمین افغانستان نیز برای هر دو کشور ایران و تاجیکستان، کشوری عزیز و خویشاوندی نزدیک است»

به باور دکتر پهلوان، مجموعه‌ی مناطق، مردم و قومیت‌های حوزه‌ی تمدنی ایران، همه متعلق به یک تمدن بزرگ‌تر در طول تاریخ بوده‌اند که همه‌ی این عناصر در ایجاد، شکل‌گیری، ثمربخشی و باروری آن سهیم بوده‌اند و هیچ‌گاه مزیت نژادی، زبانی، دینی و... موجب تبعیض بین آن‌ها نشده است

۲- بازتاب نظریه‌ی حوزه‌ی تمدنی در افغانستان

تلاش برای نزدیک ساختن افغانستان و ایران، و نیز شناخت هر چه بیش‌تر از حوزه‌ی تمدن ایرانی و بهرمندی از این حوزه در مسایل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در سال‌های اخیر در افغانستان نیز رو به افزایش بوده است. ریاست‌جمهوری افغانستان، حامد کرزای بر تلاش برای نزدیکی ایران و افغانستان و تاجیکستان تأکید ویژه‌ای داشته و در این مورد بیان کرده است: «سه کشور باید علاوه بر تقویت مبادلات اقتصادی و تجاری خود بر محور پیوند مستحکم فرهنگی سه کشور که مظهر آن رودکی، فردوسی و سعدی هستند، هر چه بیشتر تلاش کنند». اشاره‌ی کرزای به رودکی، فردوسی و سعدی به عنوان نمادهای پیوند تاجیکستان، افغانستان و ایران، اشاره‌ی معناداری است؛ رودکی پدر شعر فارسی و مظهر زبان و ادبیات فارسی، فردوسی استوره‌ی هویت‌خواهی همگی مردمان متعلق به مدنیت ایرانی و سعدی نیز نمودی از انسان‌دوستی این مردمان است. احساس تعلق و وابستگی به فرهنگ، تمدن و پیشینه‌ی مشترک تنها به سخنرانی‌های رسمی دولتی محدود نمانده است. توجه به نمادهای یگانه‌ی افغانستان و ایران و به ویژه استوره‌های مشترک همواره رو به فزونی بوده است. سیاوش، سهراب، زرتشت و رستم در نوشته‌های گوناگون به عنوان نماد ماندگاری افغانستان در جهان پر آشوب امروز مورد توجه بوده‌اند. تکیه بر پیشینه‌ی تاریخی و تمدنی مشترک در شعر شاعران و داستان‌های نویسندگان افغانستانی نیز بازتاب یافته است. برخی از نویسندگان افغانستانی از توجه بر نمادهای تمدن مشترک فراتر رفته و تلاش کرده‌اند تا به ویژه بر محور زبان و ادبیات فارسی به نزدیکی ایران و افغانستان یاری برسانند. محمد کاظم کاظمی شاعر و نویسنده‌ی هراتی که در گستره‌ی ادبیات فارسی پر تلاش بوده است در کتابی به نام «هم‌زبانی و بی‌زبانی» سعی کرده تا در عین توجه به موضوع یگانگی زبان مورد استفاده در ایران و افغانستان، بی‌زبانی، یعنی دشواری‌های پیش روی این هم‌زبانی را نیز مورد توجه قرار دهد.

استاد یونس طغیان، استاد دانش‌کده‌های ادبیات کابل و مزارشریف نیز یکی از دیگر شخصیت‌های ادبی و فرهنگی افغانستان است که تلاش زیادی برای وحدت فرهنگی ایران و افغانستان انجام داده است. وی که عشق و شور اصلی‌اش به شاهنامه بوده و پژوهش‌هایی همچون: «خاندان‌های گودرز و پیران، علم‌برداران ایران و توران» را انجام داده است در این باره در گفت‌وگویی با سیدابوطالب مظفری، سردبیر مجله‌ی دُرّ نری (خط سوم) می‌گوید: «به هر صورت، با مرزهایی که میان سرزمین‌های فارسی‌زبانان کشیده شده است، نباید ادبیات خویش را به چند دسته تقسیم کنیم. این فرهنگ واحد و ادبیات واحد است...» و در ادامه می‌افزاید: «... می‌گویند باری دانش‌مند بزرگ ایران، مرحوم

خانلری، به کابل آمده بود و در سخنرانی که در دانشگاه کابل داشت، گفته بود ادبیات فارسی به یک تابلو بسیار زیبا می‌ماند که اگر ما آن را به چند حصه تقسیم کنیم، ارزش خود را از دست می‌دهد. ادبیات فارسی نباید چندین تقسیم شود با پیش‌آمدهای سیاسی که شاید گذراست. ما تلاش می‌کنیم که ادبیات مشترک فارسی‌زبانان دنیا را داشته باشیم. تاجیکستان، آسیای میانه، هندوستان، ایران و افغانستان، باید ادبیات مشترک داشته باشند و به جهت ایجاد پیوندهای نزدیک با هم تلاش بکنیم»

بدون تردید تمدن ایرانی و تمامی دست‌آوردهای آن متعلق به همه‌ی مردمان سرزمین‌های ایرانی است و نمی‌توان آن را به سرزمینی خاص محدود و منحصر دانست. از این رو نسبت به میراثی هم‌چون نوروز و یا در مورد مفاخری مانند رودکی، مولوی، سنایی، فردوسی، حافظ، نظامی... بایستی دیدگاهی تمدنی داشت

جنبش هم‌گرایی تمدنی در افغانستان از ابراز علاقه در مورد نزدیکی بر محور زبان فارسی ابعادی گسترده‌تر یافته است. برخی از فرهنگیان افغانستان بر موضوع محور قرارگرفتن تمدن و فرهنگ مشترک به عنوان وجه بارز هویت افغانستان تأکید داشته‌اند. از جمله‌ی این فرهنگیان دکتر سیدعسگر موسوی، دانش‌مند هزاره و استاد انسان‌شناسی دانشگاه آکسفورد است. وی در گفت‌وگویی با نشریه‌ی دُرّ دری در مورد اهمیت شناسایی هویتی اصیل بر مبنای تمدن کهن پارسی می‌گوید: «بهتر شاید این باشد که به یک

خودسازی برسیم، به کشف دوباره‌ی خودی برسیم که خود ما چی هستیم، خود ما افغانی هستیم؟ این کلمه‌ی افغان را که شصت سال پیش کسی نمی‌گفت. کلمه‌ی پشتون را شصت سال پیش کسی نمی‌گفت. کلمه‌ی هزاره را نیز در هیچ متنی نداریم. بزرگان ما در گذشته با این چیزها بیگانه بودند. حافظ به خاطر هزاره و پشتو شعر نگفت. خود برگشت به خود ما، برگشت به یک فرهنگ بسیار جهانی است و آن فرهنگ، فرهنگ امپراتوری بود اما نه امپراتوری سیاسی و نظامی که امپراتوری فرهنگی و آن با فرهنگ‌های دیگر جنگ نداشت، فرهنگ‌های دیگر هم با آن جنگ نداشتند. فرهنگ بزرگ فارسی بالاتر از یک زبان است... زبان فارسی جزو کوچکی از این کل بزرگ است»

در مقاله‌ای به قلم مظفر درمصفوی به عنوان «جُستاری در نسبت دین و آزادی» که در نشریه‌ی پیام مجاهد، ارگان جمعیت اسلامی افغانستان (حزبی که مسؤول آن، استاد ربانی، رئیس‌جمهور پیشین افغانستان است) به چاپ رسید، در مورد حوزه‌ی تمدنی می‌خوانیم: «افغانستان با خیلی از کشورهای پیرامونی در حوزه‌ی تمدنی مشترکی قرار دارد و این حوزه، سه فرهنگ را در خود جا داده است، فرهنگ کهن قبل از تولد و استیلای اسلام در این حوزه که دارای ویژگی‌های خاص خود است و زبان فارسی از مشترکات این حوزه‌ی تمدنی است، با ظهور اسلام و رسوخ آن در این دیار، این فرهنگ نه تنها خود را در برابر هجوم فرهنگ اسلامی عربی نباخته است که با آن در یک داد و ستد متقابل پرداخته است...»

دیپلمات‌های افغانستانی نیز به موضوع حوزه‌ی تمدنی و ضرورت بهره‌برداری از حوزه‌ی

تمدنی مشترک توجه داشته و این موضوع را مورد تأکید قرار داده‌اند. از جمله آقای دکتر عبدالغفور آرزو، کاردار سفارت افغانستان در تهران که از ادیبان صاحب‌نام افغانستان به شمار می‌آید در سخنانی به ضرورت تطبیق منافع ملی کشورهای فارسی‌زبان با منافع تمدنی‌شان اشاره کرده و در مصاحبه‌ای با خبرگزاری مهر می‌گوید: «باید سیاستی را اتخاذ کرد تا در کشورهای فارسی‌زبان، منافع ملی با منافع تمدنی هماهنگ شود. به این معنی که زمانی حوزه‌ی تمدنی ما بسیار بزرگ بود و مرزهای جغرافیایی شباهتی با امروز نداشت اما امروز ایران، افغانستان و تاجیکستان هر کدام دولت و هویت مستقلی دارند. در واقع این کشورها از هویت و ریشه‌ی مشترکی برخوردارند و نیز هر یک منافع و هویت‌های خاص خود را به پیش می‌برند». وی در بخشی دیگر از سخنان خود ابراز می‌دارد: «باید بدانیم که اگر هویت‌های تمدنی مشترک را فراموش کنیم، دستیابی به اشتراک‌های سیاسی نیز بسیار دشوار خواهد بود.

بزرگان و مسؤولان رده‌بالای نظام‌های این سه کشور (ایران، افغانستان و تاجیکستان) می‌توانند زبان و فرهنگ را جدی‌تر از همیشه تلقی کنند تا این هدف یعنی تعادل و تطبیق منافع ملی با منافع تمدنی به دست بیاید. این تعادل، پشته‌ای می‌شود تا سطح اقتصادی کشورها نیز به توازن برسد».

فرامرز تمنا، معاون فرهنگی سفارت افغانستان نیز در مصاحبه‌ای با خبرگزاری مهر، ضمن تأکید بر مشترکات سه کشور افغانستان، ایران و تاجیکستان که به نوشته‌ی او، «... حوزه‌ی تمدنی آریانا یا ایران کبیر را تشکیل می‌دهند [که] از طریق تقویت زبان و نقاط مشترک می‌توانند در بستری قوی‌تر و برانده‌تر به تعامل با جهان روی بیاورند»، با طرح پرسش‌هایی چند، از جمله آن‌که «... چرا با وجود این‌که ایران دست به این ابتکار بزرگ زد موفقیت زیادی در این باره حاصل نکرد؟ آیا منظور آقای خاتمی از این گفت‌وگو، تمدن ایرانی بوده است یا تمدن اسلامی؟...»، از نگاه انحصارطلبانه در ایران نسبت به تمدن ایرانی نیز انتقاد کرده و آن را مانعی برای ایجاد گفت‌وگوی درون‌تمدنی: میان ایران و افغانستان می‌داند. او در این باره تصریح می‌کند

متأسفانه کشورهای ایران، افغانستان و تاجیکستان که وارثان اصلی تمدن آریانا محسوب می‌شوند هم‌دیگر را در یک سطح نمی‌بینند. ایران همیشه خود را مادر و وارث اصیل این تمدن قلمداد می‌کرده که این، گاه برای این دو کشور قابل پذیرش نبوده است».



مخالفت‌ها با حوزه‌ی تمدن ایرانی

مخالفت‌ها با نظریه‌ی حوزه‌ی تمدن ایرانی و دیدگاه چنگیز پهلوان در این باب، بیشتر از طرف چپ‌گرایان، اعم از ایرانی و افغانستانی، پان‌ترک‌ها، پشتونیست‌ها و حتا برخی از گروه‌های اسلام‌گرا بوده است. مخالفان ایرانی نظریه‌ی حوزه‌ی تمدنی، بیش‌تر پهلوان را به «شوونیسم فارس» متهم می‌کنند. آن‌ها بدون این‌که برای این اتهام دلایلی ارایه کنند صرف اشاره به تأکید پهلوان در مورد نقش محوری زبان فارسی را کافی می‌دانند. مخالفان افغانستانی نظریه‌ی حوزه‌ی تمدنی در کنار مقوله‌ی «شوینیسم فارسی»، از او با تعدادی از شخصیت‌های سیاسی افغانستان انتقاد می‌کنند. مثلاً پشتیبانی پیوندهای پهلوان از احمدشاه مسعود و مناسبات نزدیک وی با سران شورای نظار (گروه تشکیل‌شده به وسیله‌ی مسعود) همچون «یونس قانونی و دکتر عبدالله» را مد نظر دارند. در اشاره به مخالفت گروه‌های اسلام‌گرا به عنوان نمونه به مقدمه‌ی «اداره‌ی دارالنشر افغانستان» می‌توان اشاره کرد که بر بازچاپ کتاب «عصر مجاهدین و برآمدن طالبان در افغانستان» (1378) افزوده شده است. در این مقدمه، در کنار یک انتقاد تند و شدید از کتاب که توضیح نمی‌دهد که چرا با این همه عیب و ایراد، آن را شایسته‌ی بازچاپ دانسته‌اند، از این شکایت کرده‌اند که چرا در این کتاب به «... قضایا، از دیدگاه‌های ناسیونالیستی و نژادی...» نگاه شده است.

در مجموع، در مورد حوزه‌ی تمدن ایرانی و دیدگاه چنگیز پهلوان در مورد این نظریه، نقد منصفانه‌ای صورت نگرفته است. مخالفت‌هایی که در مورد این نظریه مطرح شده است نیز بیشتر جنبه‌ی غرولند دارد تا نقدی جدی

در قرن اخیر به دنبال سیاست‌های فارسی‌زدایی انگلیسیان در شبه‌قاره‌ی هند، بلشویسم نیز همین روش را در آسیای مرکزی در پیش گرفت. اگر فارسی از بین برود، در منطقه با تعدادی اقوام سر و کار خواهیم داشت که تازه شهرنشین شده‌اند، سابقه‌ی تاریخی چندانی ندارند

امروزه با گذشت بیش از یک دهه از طرح نظریه‌ی تمدن ایرانی و بازتر شدن جوانبی از آن، به نکات و مضامینی چند می‌توان اشاره کرد؛ در وهله‌ی اول از حوزه‌ی تمدن ایرانی سخن رانده شده است بدون این که قلمرو دقیق و یا حنا نسبی این حوزه‌ی تمدنی مشخص شود. هر از گاه سخن از ایران، افغانستان، تاجیکستان، اران، ارمنستان، گرجستان و سرزمین‌های کردنشین می‌رود ولی شاید لازم باشد که تا قلمرویی دقیق‌تر این حوزه ترسیم شود

یکی از دیگر نکاتی که در این زمینه می‌توان مطرح کرد نوعی تاجیک‌محوری است. پهلوان بر تنوع قومی در افغانستان تأکید می‌کند و از نقش ازبک، پشتو، هزاره و ترکمن در این سرزمین سخن می‌راند اما تمرکز اصلی او بر تاجیک‌هاست. اگر از جهت فرهنگی تاجیک‌ها در افغانستان نقش محوری را داشته‌اند، اما بدون تردید چه از نظر جمعیتی و چه از لحاظ اهمیت تاریخی و سیاسی نقش محوری را در این سرزمین، پشتون‌ها داشته و دارند. حوزه‌ی تمدنی ایرانی نیز جز آن که در آن نقشی اساسی برای پشتون‌ها در نظر گرفته شود، معنایی واقعی پیدا نمی‌کند.

نزدیکی میان ایران و افغانستان هم بدون بهبود نگرش پشتون‌ها به ایران میسر نخواهد بود. این واقعیت را بزرگان تاریخ ایران نیز دریافته بودند. فرمان‌روایی چون نادرشاه به نبردهای خونین پشتون‌ها و قزلباش‌ها پایان داده و پشتون‌ها را به سروری در سرتاسر ایران‌زمین رساند تا آن‌جا که از قفقاز تا بغداد و از آن‌جا تا هند و فرارود (ماوراءالنهر) این پشتون‌ها بودند که در نگرهانی از ایران‌زمین نقشی اساسی ایفا کردند. محمدشاه قاجار نیز سیاست نادرشاه را تعقیب کرد، با پشتون‌ها مناسباتی نزدیک برقرار ساخت، برای از میان بردن اختلاف مذهبی پشتون‌ها با قزلباش‌ها کوشش کرد و تعدادی از سرداران پشتون همانند کهنل‌خان و یارمحمدخان را به سرداران بزرگ قشون ایران تبدیل کرد و حتی به آنان القاب سلطنتی اعطا کرد

هم‌اکنون نیز نزدیکی ایران و افغانستان و همچنین فراهم آوردن زمینه‌های شکل‌گیری نظریه‌ی حوزه‌ی تمدن ایرانی در گرو همکاری و هم‌دلی پشتون‌هاست و بدیهی است که به تلاشی جدی‌تر برای از میان بردن سوءتفاهم‌های میان مردمان جغرافیای سیاسی ایران و پشتون‌ها نیاز هست؛ پشتون‌ها تعصبشان به آریانای کهن، کم از دیگر اقوام ایرانی نیست

=====

شمار فارسی زبانان در سرزمین‌های خوارزم و فرارود

نمایش از پنج شنبه 16 تیر 1390 06:06

برگرفته از فر ایران

الف. جمهوری ازبکستان

در این سرزمین حدود هشت میلیون تن به زبان فارسی گفت‌وگو می‌کنند. بیش‌تر فارسی زبانان ازبکستان در استان‌ها، شهرستان‌ها و شهرهای زیر بودوباش دارند:

استان، شهرستان و شهر سمرقند و شهر اورگوت، حدود یک میلیون تن
استان و شهر بخارا و شهرستان‌های غزدوان، وایکند، پیشکو، رامتین و شافرکام، حدود 930 هزار تن

استان سرخان دریا، شهر ترمذ، شهرستان‌های ده نو، سرآسیا، بایسون (بسوند)، اوزون، جرگگان و ... حدود یک میلیون و یکصد هزار تن

استان قشقه دریا (کیش رود): شهرستان دهقان آباد و شهر سبز، شهرستان و شهرکد آب، غزار، کاسان و ... حدود 740 هزار تن

استان جزخ (دیزک) و شهرستان‌های فارش، نوراتا، خواس، بیگ‌آباد و ... حدود 350 هزار تن

استان سیردریا: در مجموع، حدود 500 هزار تن

استان و شهر تاشکند (چاچ - چاچ کند) و شهرستان‌های برج ملا، بوستان لیک، چرچیک (پرک) بالا، چرچیک (پرک) پایین، فرکت و شهرهای آهنگران، انگران، شهرستان

چمگان، پیش کند، بوکه، چناس و ... حدود یک میلیون و دویست هزار تن

استان و شهر فرغانه، حدود 550 هزار تن

استان و شهر نمگان، حدود 600 هزار تن

استان اندیجان، حدود 180 هزار تن

ب. جمهوری قرقیزستان

جمعیت فارسی زبانان این جمهوری حدود 180 هزار تن است

پ. جمهوری قزاقستان

ت. جمهوری تاجیکستان

زبان رییس جمهوری تاجیکستان فارسی (دری) است و شمار جمعیت این جمهوری بیش از پنج میلیون تن می‌باشد

در جمهوری ازبکستان که بیش‌ترین تعداد فارسی زبانان آسیای مرکزی را در خودجای داده است. محدودیت بسیار برای آموزش به زبان فارسی وجود دارد و آموزش در این

زمان با شیوه‌های قدیمی و فاقد کارآیی و بیش‌تر به صورت مکتب‌خانه‌ای انجام می‌گیرد. تعداد بسیاری از فارسی زبانان این جمهوری، چه در دوران حکومت شوروی و چه

امروز، تحت فشارهایی که وجود داشته و دارد، مجبور شده‌اند در شناسنامه‌ها، ملیت خود را «ازبک» اعلام کنند

بخش کوتاهی از سفرنامه‌ی سُغ و خوارزم - عجب حس قریبی دارد این شهر

پویان تظہیری مقدم

نمایش از سه شنبه، 05 شهریور 1392 20:50

برگرفته از فصلنامه فروزش، شماره پنجم، زمستان 1391، رویه 86 تا 89

روز سوم: یکشنبه دوم فروردین 88
عجب حس قریبی دارد این شهر، انگار نه انگار که در کشوری دیگر با صدها کیلومتر فاصله با ایران امروزمان حرکت می‌کنیم. تصور این که 200 سال پیش این‌جا پایتخت خراسان بوده؛ تصور این که زمانی در این‌جا، مانند نیشابور، یک میلیون نفر ایرانی زندگی می‌کرده‌اند که مغولان قتل‌عام‌شان کرده‌اند؛ تاریخ کشورمان را به یادمان می‌آورد. وابستگی ما ایرانی‌ها در اطراف ایران‌زمین! راستی این مرزهای سیاسی آیا می‌توانند هویت ما ایرانی‌ها را محدود کنند... که گفته «مرو» ایرانی نیست؟



هوا بسیار لطیف است، ابری در آسمان گسترده شده، هر چند دقیقه، قطره‌هایی از باران به صورت‌مان می‌خورد ولی خیس نمی‌شویم. شهر ویران، ما را در خود می‌بلعد، هر کجایش را که نگاه می‌کنی، هجوم داستان‌های فروخته بر تو می‌تازد. حیف که آوار، زبان ندارند تا سخن‌شان را با صدا، برایت تعریف کنند. نمی‌دانم شما هم تا به‌حال این حس را داشته‌اید! مکان‌های باستانی، چه شهرها و چه عبادت‌گاه‌ها، روح دارند، با دیگر فضاها متفاوت‌اند، این‌جا معنی دارد و تو را از خود، بی‌خود می‌کند.

همین‌طور که می‌رویم، از دور گله‌ی بزرگ شتری را می‌بینیم که در حال گذر از جاده است. سردسته‌های‌شان، در باروی خرابه‌ای تپه‌مانند در مشرق جاده گم می‌شوند. به سمت‌شان می‌رویم. از باروی خراب که بالا می‌رویم، قسمت محصورى از شهر در برابرمان گسترانیده می‌شود. شاید این‌جا ارگ حکومتی بوده. به گله که می‌رسیم تقریباً همه‌شان جاده را رد کرده‌اند و فقط چند بچه‌شتر و مادرشان نزدیک‌مان هستند. مرد شتربان به‌نسبت جوانی با چهره‌ای آفتاب‌سوخته و کمی چاق و سه پسر بچه‌ی تقریباً 12 - 10 ساله در پی گله در حرکت‌اند و دو تا سگ گله هم دارند.

از شترها عکس‌برداری می‌کنیم و با شتربان و بچه‌ها چاق سلامتی. چهره‌شان مهربان است. خداحافظی می‌کنیم و دور می‌شویم. 100 متر آن طرف‌تر پشت دیوار خرابه‌ای، آب انارمان را به سلامتی اتحاد ایران زمین می‌نوشتیم (راستی باید اعتراف کنم، نوشیدنی رسمی این سفرمان آب انار بود، و چقدر خوش‌طعم بود این آب‌انارهای شیشه‌ای‌شان!)



ساعت حدود 10 است و ما صبحانه نخورده‌ایم. هوا همچنان دل‌انگیز است که دل‌کنند از این‌جا ممکن نیست. تصمیم می‌گیریم در همین‌جا بساط صبحانه را علم کنیم. در همین فکر و ذکر هستیم که کم‌کم شتربانان هم نزدیک‌مان می‌شوند. شروین کمی خرما تعارف‌شان می‌کند، و دوباره با هم به گپ زدن مشغول می‌شویم. دعوت‌مان می‌کنند که با هم صبحانه بخوریم. می‌پذیریم. نام مرد جوان 31 ساله «دولت» است. این‌جا در بین ترکمن‌ها دولت

نام رایجی است. پسر ها هم محمد و مقصد و دولت نام دارند. محمد، با چشم‌های روشن و قیافه‌ی زیرک، زودتر ارتباط برقرار می‌کند. مقصد و دولت بزرگ و دولت کوچک هم مهربانی‌شان را با درست کردن آتش و پهن کردن کاپشن‌های‌شان به عنوان زیرانداز برای نشستن ما نشان می‌دهند. چقدر این‌ها صمیمیت دارند. بغض گلیم را گرفته، چقدر این مردم دوست‌داشتنی هستند؛ لذت حقیقی که می‌گویند همین است، دمی با این آدم‌ها بودن. آدم‌هایی که برای تو گ و نماد نشان نمی‌دهند، اعتبار و پول و مقام‌شان را به رخت نمی‌کشند، خودشان را ارایه می‌کنند، آدم‌هایی که دغل‌بازی یاد نگرفته‌اند، در طبیعت بزرگ شده‌اند و هر چه دارند طبیعی است

آنچه در بین ما رد و بدل می‌شود کلام نیست، زبانی فراتر از کلام است. پس این که ما فارسی حرف می‌زنیم و آن‌ها ترکمنی چندان مهم نیست. یاد صحبت امیرحسین، دوست خوب ادیب‌مان، افتادم. چند روز قبل از سفر با هم صحبت می‌کردیم. پرسیدم برای مردمی که در سفر می‌بینیم، چه چیزی سوغات ببرم، هم برای سفر آسیای میانه و هم برای چین. گفت خود واقعی‌ات را سوغات ببر. راستی چقدر این جمله کلیدی است. این شتربازان ترکمن خود واقعی‌شان را به ما نشان دادند. ما در دنیای کدگذاری‌شده و ماشینی امروز، تشنه‌ی دیدن خود واقعی آدم‌ها هستیم. جالب است که خود واقعی انسان‌ها فرودست و فرادست نمی‌شناسد. نه از طرف ما و نه از طرف دوستان ترکمن‌مان، حسی از رفتار پایین به بالا نبود، چیزی مربوط به گذشته و آینده نبود، هر چه هست همین لحظه است، هر چه هست هجوم انکشاف است. کشف است که بین ما جاری است. نه ما اعتبار و مدنیت‌مان را به میدان آورده‌ایم و نه آن‌ها مشغله و گرفتاری‌شان را! به همین دلیل آن شد که یک‌ه و یگانه بود و هست و خواهد بود و دیگر تکرار نمی‌شود



این که پژمان می‌گوید، «همسفرگی، همدلی می‌آورد» راست است. وقتی با دیگری، همسفره شدیم، همدل هم می‌شویم

انگار سال‌هاست که ما همدیگر را می‌شناسیم و دوباره داریم یکدیگر را می‌بینیم. صبحانه‌مان در هوای خنک و در کنار آتش گرم صرف شد. ترکیبی از قارچ کبابی‌شده و چای سبز که در ابریق دم کشیده بود، و خوراکی از ترکیب سیب‌زمینی و چربی کوهان

شتر و گوشت شتر نمک سود شده - که در شیشه‌های شبیه شیشه‌ی سس مهرام قرار داشت - و خوب در کنار هم عمل آورده شده بودند، به همراه نان‌های محلی سبزی‌دار خیلی خوش‌مزه. مربای خانگی هم داشتند

چای را در پیاله‌های چینی صرف می‌کنیم. جالب است که حتی شروین هم چای می‌نوشد. ساعتی با هم هستیم، که متأسفانه زبان از توصیف لذتی که بردیم، ناتوان است. امیدوارم شما هم اگر به سفری می‌روید، هستی را به یاری بطلیب که اجازه دهد کشفش کنید، چون تنها کشف کردن است که سفر را لذت‌بخش می‌کند. امیدوارم گرچه سفرهای‌تان را برنامه‌ریزی می‌کنید، ولی خود را در چارچوب برنامه‌های‌تان محصور نکنید، چون هستی خیلی فراتر از چارچوب برنامه‌های ماست و گرچه این بزرگی و هیبت ممکن است ناامن! به نظر برسد، ولی در عوض پاداشش خیلی بزرگتر است بعد از این صبحانه‌ی شاهانه - که بی‌شک بهترین صبحانه‌ی عمرم بود - از بین باروهای شمالی ارگ خارج شدیم

طبق نقشه در یک کیلومتری شمال غرب مقبره‌ی یوسف همدانی قرار دارد، که از صوفیان قرن پنجم است. به نظر بنای جدیدی می‌آید، ولی تصمیم می‌گیریم به آن سمت حرکت کنیم، به جاده و بعد هم ورودی آن محوطه وارد می‌شویم. انگار این‌جا هم یکی از چندین ورودی سایت باستانی شهر مرو است، چون پارکینگ بزرگی دارد و در کنار پارکینگ دورمگردها بساط کرده‌اند و خنزرپنزر می‌فروشند. گیره‌ی سر، کلاه، مجسمه‌های گلی، روبان و جواهرات بدلی و چیزهایی از این دست. جداً این تعداد زیاد بچه‌ها در خانواده‌های ترکمن جالب توجه است. فکر کنم سه چهارم جمعیتی که ما دیدیم سن‌شان زیر 20 سال است

دخترها با لباس‌های محلی می‌گردند و پسرها با بلوز و شلوار معمولی. انتهای پارکینگ که می‌رسیم، محوطه سنگفرش می‌شود. بعد از چند پله، به محوطه‌ی سنگفرش دیگری می‌رسیم. بعد از آن مهمان‌نوازی گرم ساریان‌های ترکمن، گاردمان کاملاً باز شده، به همه با شور و شوق سلام می‌کنم و آن‌ها هم تحویل می‌گیرند. از این که دعوت‌شان می‌کنیم با ما عکس بگیرند، خوشحال می‌شوند

در محوطه‌ی سنگفرش به سمت غرب که حرکت می‌کنی، دست راست، اول به مسجد قدیمی می‌رسی با نمای آجری و بعد بنایی مربع شکل به ابعاد پنج متر در پنج متر، ایوان‌مانند با مصالح آجری که اطرافش باز و کفش یک متری بالاتر از کف سنگفرش است. درونش مقبره‌ی خواجه ابویعقوب یوسف پسر ایوب همدانی، سرسلسله‌ی خواجگان یا فرقه‌ی نقش‌بنديه است. سقف مقبره، طاق ضربی و آجری است. پشت این مقبره، بنای کوچک گنبدداری است با فضایی پیچ در پیچ. احتمالاً فضاهایی برای چله نشستن بوده



سمت غرب همین مقبره هم مناری است که درونش پله می‌خورد و 10 متری ارتفاع دارد. از فراز آن شهر مرو به تمامی در زیر پایت گسترده است به بالایش می‌رویم و همراه ما گروه بچه‌ها و جوانان ترکمن هم بالا می‌آیند. بر فراز منار قرار می‌گیریم. از بالای منار، خانواده‌ی بزرگی از ترکمن‌ها را می‌بینیم که وارد محوطه‌ی سنگفرش می‌شوند. ریش‌سفیدان خانواده که دو تن هستند با لباسی نیلی و کلاهی هم‌رنگ در پیش، برای زیارت می‌آیند. حدود 30 نفری می‌شوند. ظاهراً این دو پیرمرد، پیر و مرشدشان هستند. بچه‌ها، چه پسر و چه دختر، لباس‌های پلوخوری‌شان را پوشیده‌اند و تمیزی‌شان حسابی توی چشم می‌زند، همه خیلی مرتب با موهای شانه‌کرده و قیافه‌های ترگل ورگل، بقعه را طواف می‌کنند و دعا می‌خوانند و بعد سمت شمالش می‌روند و مانند صف نمازگزاران روی زیراندازی که انگار برای همین منظور پهن شده می‌نشینند و مرشدان‌شان در پیش و همه دست به دعا برمی‌دارند و ذکر می‌گویند. 10 دقیقه‌ای به این حالت ادامه دارد. ما هم از منار به زیر می‌آییم

وقتی روی منار بودیم، چند پسر بچه‌ی نوجوان، حدود 10 یا 12 ساله، دورمان جمع می‌شوند و با چند کلمه‌ی انگلیسی که می‌دانند، سعی می‌کنند با ما ارتباط برقرار کنند. به کمک ترکی پدرام و نقشه‌ای که داریم، حالی‌مان می‌کنند که در جنوب غربی این شهر باستانی مرو، چند کیلومتر پایین‌تر از آرامگاه سلطان سنجر ساختمانی است مخروبه به نام کیزکالا (احتمالاً قیزقلعه) که ظاهراً بزرگ و قابل توجه است و دالانی زیرزمینی دارد و دوست دارند ما را به آنجا راهنمایی کنند. ما که هنوز یاد نگرفته‌ایم به این بچه‌ها می‌شود

اعتماد کرد، اول سعی می‌کنیم دست به سرشان کنیم، پس بعد از چرخیدن در اطراف مقبره‌ی خواجه یوسف همدانی، به سمت جنوب محوطه که جویباری روان است و برخی از مردم محلی هم می‌روند، می‌رویم. ظاهراً داریم از محوطه دور می‌شویم و انتظار نداریم چیز جالبی ببینیم

بچه‌ها همراهان می‌آیند، کمی جلوتر در وسط راه لحافی گلی انداخته‌اند و پای زنی از زیر آن بیرون است. از بچه‌ها می‌پرسیم این چیست، می‌گویند، چاهی است که زن‌ها با سر بردن زیر لحاف و نگاه کردن در چاه و دخیل بستن بر روی میله‌های چاه، حاجت‌شان را طلب می‌کنند. اولین کشف جالب بود. بعد به پلی می‌رسیم باریک که بر روی نهر آب زده‌اند، یک نفر، یک نفر می‌توانیم گذر کنیم. در پشت‌مان آن خانواده‌ی 30 نفره که کنار مقبره در حال دعا بودند و مرشدان‌شان، در حال نزدیک شدن به ما هستند. ما و بچه‌ها از پل رد می‌شویم. جای جالبی است. مثل قبرستان می‌ماند ولی خوب که نگاه می‌کنیم می‌بینیم، انگار آدم‌ها در مسیر مشخصی قدم بر می‌دارند و هر از چند گاهی روی زمین کلوخ‌هایی هست که به‌صورت عدد هشت به هم تکیه داده شده‌اند.

هر وقت می‌خواهیم از مسیر خارج شویم بچه‌ها به ما یادآوری می‌کنند که باید در راه قدم برداریم، با فاصله‌ی کمی بعد از پل به محوطه‌ای می‌رسیم که یک درخت کهن‌سال وجود دارد. معلوم است که درخت مقدسی است، چون کلی دخیل به آن بسته شده. درخت بیش‌تر از آن که بلند باشد، پهن است؛ مثل درختان مناطق کویری است، برگ‌هایی نیمه‌سوزنی دارد و شاخ‌ویرگ پیچ‌وتاب‌خورده‌ی خوابیده روی زمین. ارتفاعش در حدود 4 متر است و در شعاعی حدود 6 متر، پخش شده. خوب که نگاه می‌کنیم از این گونه درخت، چند تایی کنار هم روییده و انگار این مجموعه مقدس است

زوار، گرداگرد درخت می‌چرخند و دخیل می‌بندند و گاهی می‌نشینند و دعا می‌خوانند و بعد دست‌شان را به صورت‌شان می‌کشند. کنار درخت قبرهایی وجود دارد که به‌جای سنگ قبر بر روی‌شان به شکل گرده‌ی ماهی با آجر طاقی کوتاه زده‌اند مثل قطعی از توپ بیس‌بال که از زمین بیرون آمده باشد. طولش 2 متر و عرضش در وسط یک متر و ارتفاعش در وسط نیم متر و در محیط قبر یک دیوار حایل حدود نیم متری به ابعاد 2/5 در 1/5 متر کشیده‌اند که کسی وارد محوطه نشود. درخت را دور می‌زنیم و خانواده‌ی یادشده با نظم و ترتیب زیارت‌شان را انجام می‌دهند و می‌روند. مرشدها که پیرمردان خوش‌رویی هستند، با ما عکس می‌گیرند

این که آدم‌ها متعصب نیستند برایم جالب است. این‌جا هم مثل نپال - سفری که قبلاً با شروین رفته بودم - در بسته‌ای نمی‌بینیم. مردم، با این که مذهبی هستند، ولی با روی گشاده از تو در مکان‌های مقدس‌شان پذیرایی می‌کنند. کم‌کم به بچه‌های همراهان هم خو می‌گیریم. می‌فهمیم که طینت‌شان پاک است و واقعاً توریستی نشده‌اند. شاید امروز همچون نوروز است. خانواده‌ها برای ادای احترام به نیاکان آمده‌اند. هنگام برگشت از کنار درخت مقدس به سمت پل، بچه‌ها توضیح می‌دهند که کلوخ‌هایی که به شکل 8 قرار داده شده نمایش نذری است که آدم‌ها می‌کنند و نباید آن‌ها را خراب کرد تا نذرشان برآورده شود. به

همین دلیل مسیر حرکت منحصر به فرد است، ما هم برای احترام به این رسم، نیت می‌کنیم و دعایی کلوخی می‌سازیم !!

هنگام برگشت، چون سر چاه خلوت است، لحاف گل‌گلی را کنار می‌زنیم تا بهتر ببینیم، چاهی است که در عمق 4 متری آب دارد با دهنه‌ای به قطر حدود 60 سانتی‌متر و درپوش‌اش از شبکه‌ی میل‌گرد با چشمه‌هایی حدود 15 سانتی‌متری است. دوباره به محوطه‌ی سنگفرش می‌رسیم. دیگر متقاعد شده‌ایم که همراه بچه‌ها برویم. ساعت یک بعد از ظهر است ولی صبحانه‌ی قوی‌ای که خورديم چنان بود که شکممان سیر باشد پس، می‌رویم. راه، نسبتاً طولانی است ولی حضور بچه‌ها سرخوش‌مان کرده. نام یکی‌شان شرف است و سردهسته‌ی بقیه. نام بقیه را فراموش کردم ولی این شرف و یکی دیگر خیلی خوب ارتباط می‌گیرند و ترجمه‌ی پدرام هم کمک بزرگی است. هر چه می‌گویند پدرام ترجمه می‌کند و آن‌ها هم فارسی‌اش را یاد می‌گیرند. شاید، اگر یک ماه به این منوال سر کنیم، ما ترکمنی یاد بگیریم و بچه‌ها فارسی. در میانه‌ی راه آواز می‌خوانیم و سرخوشانه رامپیمایی می‌کنیم و هر کدام از اتوبوس‌های قراضه‌ی رنگارنگ که از کنارمان می‌گذرد، برایش دست تکان می‌دهیم. جو خوبی شکل گرفته. کم کم بر تعداد رامپیمایان افزوده می‌شود. شاید جمعیتی بالغ بر 30 نفر در حال رامپیمایی‌اند. چند دختر جوان هم همراهمان شده‌اند

یک جایی شرف از من پرسید با خودت سکه‌ی ایرانی داری. پدرام هم سکه‌ای 50 تومانی داشت و من و شروین هم 200 تومانی داشتیم. پول‌ها را بین بچه‌ها تقسیم کردیم و بعد یک واکنش غیرقابل پیش‌بینی که برایم خیلی آموزنده بود؛ بچه‌ها بی‌درنگ چند سکه منات به عنوان یادگاری به ما هدیه دادند. هر چه بیش‌تر با بچه‌ها اُخت می‌شدیم، بیش‌تر به فرهنگشان پی می‌بردیم. این‌ها واقعاً اخلاق دارند و این نشانه‌ی خوبی است، شاید چون هنوز در ترکمنستان صنعت توریست وارد نشده. مردم این‌جا سنتی زندگی می‌کنند. هیچ کس «ای‌میل» ندارد، اینترنت این‌جا مفهوم ندارد. مردم آن‌قدر پیچیده نیستند که نشود آدم‌ها را شناخت، حتا آن‌ها که کمی جنس‌شان شیشه‌خورده دارد، به راحتی قابل شناسایی‌اند. به خوبی می‌فهمی که رابط‌ها را تا کجا باید ادامه دهی، تا چه حد می‌شود اعتماد کرد بدون آن‌که گاردت را ببندی

به همراه بچه‌ها کیلومترها راه آمده را برگشتیم، و گروه‌مان بزرگ و بزرگ‌تر شد. کم کم برای مردم محلی آشنا می‌شدیم. خیلی از ماشین‌هایی که قبلاً ما را دیده بودند، این بار آن‌ها برایمان دست تکان می‌دادند. از چند بنای قدیمی آرام‌گاهی بازدید کردیم و بالاخره به ورودی «کیز کالا» رسیدیم. جمعیت زیادی در انتظارند. احتمالاً از همان‌هایی هستند که با ماشین و اتوبوس از کنارمان گذشته‌اند و ما برایشان دست تکان داده‌ایم. مرد میان‌سالی با اصرار ما را به وسط میدان می‌برد و دخترهایش را کنار ما می‌ایستاند تا با آن‌ها عکس بگیریم. این دیگر از عجیب‌ترین رفتارهای این ترکمن‌هاست! چون خودشان دوربین ندارند و عکس‌ها را ما با دوربین خودمان می‌گیریم و هیچ امکان مبادله‌ی عکس هم

نداریم، ولی آن‌ها خوشحالند که ما با آن‌ها عکس گرفته‌ایم. چنین نمایشی بارها در ترکمنستان برای‌مان تکرار شد. باور کنید !!

وارد کیزکالا می‌شویم. بنایی بزرگ و خشت‌وگلی است که از بیرون دیوارش به صورت نیم‌استوانه‌هایی تزیین‌شده سقفش فرو ریخته، گویا قصری بوده، چند طبقه. وسعتش 100 متر در 100 متر است و به بالایش که می‌رویم، ما را به مهرابی که به زیرزمین می‌رود هدایت می‌کنند. چراغ قوه‌ها را روشن می‌کنیم. دالانی است زیرزمینی که چندمتری عمق دارد و در انتها با آوار بسته شده. این‌جا هم مثل بناهای تاریخی ایران، این قصه رایج است، که فلان راه زیرزمینی کیلومترها ادامه دارد و از فلان چاه یا دالان دیگر سر بر می‌آورد!

چراغ سربندهای‌مان برای‌شان خیلی جالب است. برمی‌گردیم در میانه‌ی بنا. با دوستان ترکمن‌مان عکس یادگاری می‌گیریم و برای برگشت آماده می‌شویم. شرف می‌گویید برای رسیدن به ایستگاه اتوبوس می‌توان از میان مزارع میان‌بر رفت. پس دوباره اعتماد می‌کنیم و می‌رویم. هم‌چنان با فاصله، جمعیتی از دختر و پسر در پی‌مان می‌آیند، دو نفر جوان 16 ساله به جمع‌مان اضافه شده‌اند که معلوم است الكل مصرف می‌کنند. بوهای عجیبی می‌دهند. قیافه‌های‌شان هم غلط انداز است. بچه‌ها تکتک هر کدام‌مان را یواشکی می‌خوانند و به زبان ایما و اشاره حالی‌مان می‌کنند که این‌ها خلاف‌کارند و همراهی‌شان نکنیم. گرچه خودمان هم فهمیده بودیم ولی این که بچه‌ها نسبت به ما احساس مسؤولیت می‌کردند، خیلی خوش‌آیند بود! به جاده که رسیدیم، چند دقیقه‌ای می‌ایستیم تا دو خلاف‌کار (!) از ما دور شوند و دوباره راه می‌افتیم.



نماد محبوبیت ایران در تاجیکستان

در میان خودروهایی که در خیابانهای شهر دوشنبه پایتخت تاجیکستان تردد می‌کنند، خودروهای پلاک قرمز «دو صفر یک» (001) مشهور است و محبوبیت خاصی بین تاجیکان دارد. شماره ای که نشانه روابط عمیق دو ملت است به گزارش ایرنا دو صفر یک نخستین سری از شماره خودروهای سیاسی در تاریخ استقلال تاجیکستان بود که مقامات تاجیک بعد از استقلال کشورشان به خودروهای یک

کشور خارجی اختصاص دادند، شماره ای که با وجود رایزنی ها و رقابت کشورهای مثل روسیه، چین و آمریکا برای بدست آوردن آن، به ایران اختصاص یافت. موضوعی که به گفته کارشناسان، نشان از وابستگی و روابط عمیق دو ملت دارد

دیپلمات های ایرانی که زمان استقلال تاجیکستان را به یاد دارند می گویند، بعد از استقلال این کشور، مقامهای سیاسی کشورهای روسیه، آمریکا چین و ترکیه برای بدست آوردن نخستین پلاک خودروهای دیپلماتیک کشور تازه به استقلال رسیده تاجیکستان، تلاشها و رایزنیهای فراوانی انجام دادند اما تاجیکان، ایران برادر بزرگتر و کشور هم زبان و هم فرهنگ خود را برای این عنوان پرافتخار سیاسی کشورشان برگزیدند. تاجیکان ایران را برادر بزرگ خود می دانند و برخی از شعرا و عارفان تاجیک می گویند ایران برای آنها بوی مادر هم می دهد مادری که در سالهای سخت تاجیکستان فرزندش را تنها نگذاشت

تاجیکستان در شماره گذاری خودروهای سیاسی کشورها بدین ترتیب عمل کرد که 001 به ایران، 002 به روسیه، 003 به ترکیه، 004 به آمریکا، 005 به چین و 006 ، 007 و 008. نیز به کشورهای پاکستان، آلمان و افغانستان اختصاص داد. امروزه نیروهای پلیس شهر دوشنبه احترام خاصی برای خودروهای دوصفر یک قائل هستند و هر زمان که با پلاک های قرمز دوصفر یک مواجه می شوند با احترام و بدون دستور توقف، به آنها اجازه تردد در خیابانها را می دهند. تاکسی های زرد رنگ سمند ایرانی نیز خیابان های شهر دوشنبه را مزین به 'دوستی و روابط عمیق' دو ملت فارسی زبان کرده اند مسافران و شهروندان ایرانی که پای به دوشنبه می گذارند با دیدن سمندهای زرد ایرانی گویی در خیابانهای تهران قدم برمی دارند

به گفته مقامات تاجیک یک هزار دستگاه سمند ایرانی سالهای گذشته به تاجیکستان انتقال داده شد و هم اکنون در سطح خیابانهای شهر دوشنبه و برخی دیگر از شهرهای تاجیکستان برای تردد مسافران در گردش هستند. روابط تهران - دوشنبه از ابتدای استقلال تاجیکستان در سال 1991 درحال رشد بوده است، برسمیت شناختن استقلال تاجیکستان از سوی ایران به عنوان اولین کشور در جهان دلیلی بر این مدعاست

در جریان ناآرامی های سال های 1992-1997 تاجیکستان، ایران برای رفع این ناآرامی ها پا پیش گذاشت و میزبانی چندین دور از مذاکرات صلح تاجیک ها را بر عهده گرفت به طوری که یکی از طرف های اصلی مذاکرات صلح به شمار می رفت. حضور پررنگ ایران در بازسازی تاجیکستان از جمله در صحنه های اقتصادی این کشور هم بر روابط تنگاتنگ دو کشور افزود

رئیس انجمن دوستی ایران و تاجیکستان که اولین سفیر جمهوری اسلامی ایران طی سال های 71 تا 76 در سخت ترین زمانهای حیات سیاسی تاجیکستان بود، گفت: ایران برادر

کوچک خود را در سالهای جنگ شهروندی و داخلی تنها نگذاشت زمانی که حتی یک دیپلمات خارجی در تاجیکستان حاضر نبود و همه به خاطر ترس از جنگ به کشورشان گریخته بودند سفارت ایران فعال بود و سفیر و دیپلماتهای ایران در آن شرایط سخت مردم هم فرهنگ و هم زبان خود را یاری کردند از این رو این اختصاص نخستین پلاک خودروهای دیپلماتیک به ایران نتیجه اعتمادی بود که به ایران پیدا کرده بودند. علی اشرف مجتهد شبستری 'روز سه شنبه در گفت و گو با ایرنا افزود: نخستین کشوری که استقلال تاجیکستان را به رسمیت شناخت، ایران بود و مجوز تاسیس نخستین سفارت کشور خارجی نیز به ایران داده شد

وی یادآور شد: شب یکی از روزهای ماه ژانویه سال 1992 در سردترین فصل سال که ایران سفارت خود را تاجیکستان افتتاح کرد ماندگارترین روز در تاریخ ایران و تاجیکستان شد

وی گفت: آن روز و شب تاجیکان استقبال با شکوهی از افتتاح سفارت جمهوری اسلامی ایران کردند روزی که شب آن به شب شعر تبدیل شد، هیئتهای ایرانی شامل شخصیتهای فرهنگی و شعرا به همراه بسیاری از شعرای تاجیک هم حضور داشتند و آن شب تاریخی به 'شب دیپلماتی شعر و ادب ایران و تاجیکستان' مبدل شد

مجتهد شبستری گفت: در میان روابط کشورها با ایران، تاجیکستان یک وضعیت کاملاً استثنایی دارد بطوری که می توان گفت هیچ کشور جایگاه تاجیکستان را برای ما ندارد و با بیان اینکه به عنوان دیپلمات ایران در بیش از 70 کشور جهان مسافرت کرده و مدتی نیز حضور داشته است، افزود: هیچ کشوری به اندازه تاجیکستان به ایران نزدیکی و وابستگی ندارد و علتش هم نزدیکی از نظر نژادی، تاریخی، فرهنگی، دینی و زبانی است

وی اظهار داشت: تاجیکستان تنها کشور کاملاً فارسی زبان است و نه تنها امروز یک کشور کاملاً راهبردی برای ماست بلکه در آینده این جایگاه مهم برای ایران با اهمیت تر و روشنتر خواهد شد

مجتهد شبستری تصریح کرد: ما باید قدر تاجیکان هم خون و هم زبان را بدانیم آنها در شرایط سخت و سالهای طولانی که زیر سطره نظام شوروی سابق بودند، بسختی از دین و فرهنگ و تاریخ ایران زمین دفاع و محافظت کردند و اکنون که مستقل شده اند دل به ما داده اند و وظیفه ما ایرانیان است که بخوبی آنها را بپذیریم و حمایت کنیم رئیس انجمن دوستی ایران و تاجیکستان اظهار داشت: بین دو کشور یک رابطه معمولی نیست بلکه رابطه بین عاشق و معشوق است، تاجیکان اینطور ما را می بینند که ایران برای آنها بوی مادر می دهد و این عبارت بارها در اشعار و صحبت های شعرا و شخصیت های فرهنگی تاجیک آمده است

مجتهد شبستری افزود: تاجیکستان اکنون وضعیت خاصی دارد کشورهایی مثل روسیه، آمریکا و چین توجه خاصی را به این کشور به عنوان قلب آسیای مرکزی دارند.

وی تصریح کرد: دشمنان از رابطه و نزدیکی دو کشور فارسی زبان راضی نبوده در همین راستا هم ساکت نیستند و ما باید توجه خاص در این مورد داشته باشیم و تدبیرهایی را بیندیشیم. سخنگوی وزرات خارجه تاجیکستان نیز در مورد اهمیت روابط دو کشور با ذکر خاطراتی از سالهایی که در ایران به عنوان یک مقام دیپلماتیک حضور داشته است، به ایرنا گفت: در طول اقامت در این کشور برادر هیچگاه احساس نکردم که در یک کشور خارجی هستم و خاطرات شیرین و فراموش نشدنی از زندگی در ایران دارم

عبدالفیض عطایف افزود: مردم تاجیکستان زمانی که در سیطره شوروی سابق بودند، 70 سال با روسها زندگی کردند اما به جرات می توان گفت که شاید حتی یک نفر مرد یا زن تاجیکی با یک مرد یا زن روسی ازدواج نکرد اما طی 20 سال استقلال از شوروی سابق و نزدیک شدن به کشور برادر خود ایران، حدود سه تا چهار هزار نفر از جوانان زن و مرد ایرانی و تاجیکی با هم وصلت کرده و تشکیل زندگی مشترک داده اند وی گفت: حضور ایران در تاجیکستان پررنگ است اما انتظار می رود که این نقش افزایش یابد.

سید محمود صدری سرپرست سفارت ایران در تاجیکستان نیز تعبیر زیبایی مقام معظم رهبری درخصوص روابط خویشاوندی دو کشور را یادآور شد و گفت: جمهوری اسلامی ایران برای روابط خود با تاجیکستان اهمیت بسیار زیادی قائل بوده و به این دلیل بود که تهران به عنوان اولین کشور، استقلال تاجیکستان را به رسمیت شناخت و اقدام به افتتاح سفارت در این کشور کرد.

وی گفت: قربات و پیوند دیرینه فرهنگی، دینی و تاریخی میان ملت های این دو کشور، بستری مناسب برای توسعه و تعمیق روابط دوجانبه در زمینه های مختلف است محمد حسن صنعتی رایزن فرهنگی ایران در تاجیکستان نیز گفت: تاجیکستان در سیاستگذاریهای نظام جمهوری اسلامی ایران یکی از کشورهایی است که با بالاترین اولویت تلقی می شود.

وی افزود: تاجیکستان برای ما مهم است و اهمیتش هم متأثر از مشترکات عیدیه ای است که بین ایران و تاجیکستان وجود دارد.

وی تصریح کرد: تاجیکها و ایرانیها وقتی با همدیگر رو به رو می شوند تعجب می کنند، چه طور ممکن است یک کسی در هزاران کیلومتر فاصله به زبان او سخن بگوید، به کیش او اعتقاد داشته باشد و از مبانی مشترک فرهنگی حرف بزند صنعتی گفت: با توجه به ماموریت هایی که در حوزه علم و فرهنگ بر عهده ما قرار گرفته است امیدواریم که فضای مناسبی برای گسترش روابط ایران و تاجیکستان به وجود آید.

سرزمین در گذشته و حال با تاجیکستان وی افزود: ما مشترکات و علائق بسیاری با این داریم و به این کشور که مسیر استقلال را طی می کند برای ما مهم است که بتوانیم ظرفیتهای خبگان را شناسایی و هدایت کنیم.

تغییر نام مراکز تاجیکستان از روسی به فارسی**نمایش از یکشنبه، 24 خرداد 1394 09:30**

رئیس جمهور تاجیکستان در راستای سیاست تقویت فرهنگ ملی و بنا به پیشنهاد نمایندگان برخی از شهرستانها و استانها در مجلس این کشور دستور داد تا نام محله ها و مراکز تاجیکستان از زبان های بیگانه (روسی و ...) به فارسی تغییر کند.

به گزارش ایرنا، این دستور امام علی رحمان روز شنبه در رسانه های تاجیکستان بازتاب وسیعی داشت.

رئیس جمهور تاجیکستان در این دستور همچنین از نمایندگان مجلس این کشور خواسته است که این موضوع را بررسی و تأیید نمایند.

امام علی رحمان که سالها پیش پسوند روسی را از شهرت خود حذف کرد بارها و به مناسبت های مختلف بر ضرورت بازگشت به فرهنگ ملی و فارسی تأکید کرده و علیرغم برخی مخالفت ها این روند را تسهیل ساخته است.

نام خانوادگی امام علی رحمان قبلا رحمان اف بود.

تغییر نام خانوادگی در تاجیکستان از سال 2015 به بعد شدت بیشتری گرفت و در حال حاضر بسیاری از مسئولین پسوند «اف» را از شهرت خانوادگی خود حذف کرده اند.

کوشش قهرمانانه برای نگهداشت هویت فرهنگی و تاریخی در افغانستان و تاجیکستان**نمایش از دوشنبه، 30 شهریور 1394 13:17**

برگرفته ماهنامه خواندنی شماره 87، سال سیزدهم، تیر و امرداد 1394، رویه 34 تا 35



در شرایطی که باشندگان در جغرافیای سیاسی کنونی ایران، چنان که بایسته این روزگار است، به مسایل فرهنگی و تاریخی خویش بها نمی دهند، و شعر فخیم فارسی آماج نامجویی های دروغین «متشاعران جیغ بنفشی» شده است، در افغانستان و تاجیکستان، در ادامه پایداری دیرین در برابر سیاست هویت زدایی استعمار کهن و نوی روسیه و انگلیس، کوشش های شایان ارج گذاری و قهرمانانه ای برای حفظ هویت فرهنگی، تاریخی و تباری مردمان این سر زمینها جریان دارد.

می‌توان نمادها و نشانه‌های گوناگونی را در این زمینه پیش رو گذاشت؛ اما، ما در این جا تنها به کوششهای فرهنگی باشندگان کنونی در این سرزمینها اشارهای گذرا میکنیم. (کسانی که بخواهند به گستره و ژرفای این کوششها پی ببرند، می‌توانند با گشت و گذار در شبکه‌های اجتماعی در یابند که هم‌تباران و هم‌خانمان ما در افغانستان و فرارود، چگونه با کمترین امکانات، زبان فارسی و هویت ایرانی خود را پاس می‌دارند)

نماد این کوششها را در شعر کنونی فارسی در سر زمینهای یاد شده به راحتی می‌توان باز یابی کرد. در جای‌جای افغانستان، تاجیکستان و دیگر سرزمینهای فرارودان شاعران اندیشمند، فرهیخته و نازک اندیشه، شعرهای فخمی می‌سرایند که در بسیاری از آنها مضمون اصلی، پیامی به نیا خاک و فرهنگ و تاریخ ایرانی است. (بگذریم از انجمنهای ادبی و فرهنگی بسیاری که در این سر زمینها دایر شده اند و با دست خالی و تنها با استفاده از شبکه‌های اجتماعی، تاریخ، فرهنگ و تبار مشترک با ایرانیان باشند در جغرافیای سیاسی ایران کنونی را فریاد می‌زنند)

برای نشان دادن این کوشش‌ها، چند شعر از شاعران کنونی افغانستان و تاجیکستان را در زیر می‌آوریم تا تلنگری باشد برای آن که ما را از خواب زدگی و از خویش بیگانگی به در آورد:

جغرافیای پارسی سروده نجیب بارور از افغانستان از کتاب: نام دیگر کابل

از بخارایم، اصیلاً تاجکستانیم
شهروند مشهد و شیراز، ایرانیستم
رستم و سهراب و فردوسی، منم کاخ بلند
رودکی‌ام، جامی‌ام، اشعار خاقانیستم
مادر بومسلم و زاینده‌ی کاووس و کی
مخفایم، فرزانه و سیمین، کاشانیستم
مرز را بردار: آقا، آشنای سابقم!
«بوی جوی مولیانم» صلح و پیمانیم
دردهایت، دردهایم، رنجهایت، رنجهایم
سرخ‌تر از خون تو، لعل بدخشانیستم
خانه‌ام تقسیم در جغرافیای پارسیست
کابل و کولاب و تهرانم، خراسانیستم

وطنم کجاست سروده رستم عجمی از تاجیکستان

وطنم کجاست ای نقشه؟! دوشنبه یا سمرقند؟
وطن یگانه یا چند شناسنامه تا چند؟
ستمی که من کشیدم، نشنیدم و ندیدم
که کسی کند به خویش پدری کند به فرزند
پدرا! چرا غریبانه مرا ز خویش راندی؟!...!
پدرا! چگونه طفلان تو را ز تو گرفتند؟!

چه خریده‌ای غریبی، به بهای خودفریبی...
 تو جزیره بودی از بین دو رود تا فرارود
 تو فراخ بودی از ساحل کرخه تا به هلمند
 آرست چرا نزارَد؟ که ز ابر خون ببارد
 که بدین نَمَط بیارد، برساندش به اروند
 نه که بی رگ است پامیر و رگش تهیست از خون
 نه در خائش است و بیکیینه که یخ زده دماوند
 به امید دیدن خاطرهای مه گرفته‌ست
 که سرک کشده البرز و سرک کشیده الوند
 چه نسیم داغ و تلخی! ز دمشق یا ز بلخی؟!
 به کجا رسیده نوروژ، و که دود کرده اسپند...؟!

بر مزار پیر توسی سروده فردوس اعظم از تاجیکستان

از دیار رودکی بر ملک ایران آدمم
 سوی ایران از کنار آل سامان آدمم
 بر مزار پیر توسی، با هزاران پیک نو
 از دوشنبه، خجند و رشت و ختلان آدمم
 هموطن باز آ به استقبال این هم‌میمنت
 چند روزی بهر دیدارت چو مهمان آدمم
 تاجیک و افغان و ایرانی همه از یک تبار
 از دوشنبه من به کابل سوی تهران آدمم
 آدمم تا خویش را در خویشتن پیدا کنم
 چون نشان آل سامان بر خراسان آدمم

چکامه ناز سروده ظفر صوفی از ازبکستان (مقیم تاجیکستان)

زاده بلخ و بخارا و سمنگانم، رفیق
 هم ز شیراز و سمرقند و نمنگانم، رفیق
 از NSF، از کیش و کابل از خجند و اصفهان
 هم ز چاچ و مرو و خوارزم و زرافشانم، رفیق
 زابلی، فرغانه‌ای، تبریزی یا تهرانی‌ام
 از هراتم یا ز ترمز و بدخشانم، رفیق
 هم ز پنج و ونج و درواز و هم از وشت و رشت
 هم ز هند و کاشغر، از اوش و گیلانم، رفیق
 هم ز یزد و یازکاشان، هم ز توسم یا ز شوش
 هم ز خاک پاک رستم خیز سیستانم، رفیق
 بادگار بی ستون و تخت جمشید از من است
 گرز دیزک یا کهندز یا ز ختلانم، رفیق
 قصه کوتاه، گرز خاک آریانای قدیم
 گرز ایرانم، اگر از تاجکستانم، رفیق

شیعه یا سنی و از هر مشربی، یا مکتبی
دهری ام، زردشتی ام، یا که مسلمانم، رفیق
ملت من تاجیک و باشد زبانم پارسی
پاسدار ننگ و ناموس نیاکانم، رفیق

هویت سوده نجیب بارور از افغانستان

بویی بیاورید که از جوی مولیان
یادی بیاورید که از یار مهربان
من تشنه‌ام، صراحی حافظ بیاورید
تا سرکشم به وسعت یک جرعه آسمان
فردوسی‌ام، نماد خراسان من چه شد؟
«دی شیخ با چراغ» نه انسان من چه شد؟
از درد می‌نویسم و همدرد نیستید
ای کاوه‌ها، مگر چه شده، مرد نیستید؟
فر و شکوه تاج خراسانمان چه شد؟
کاخ بلند و رستم دستانمان چه شد؟
سروی بیاورید که بستانم آرزوست
تصویرهایمان ز چه افتاده مختلف؟
در قباب واحدانه، خراسانم آرزوست
تهرانی و خجندی و افغانی از چه شد؟
«از دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست»
از بلخ تا به قونیه آواز می‌کشم
بالی بیاورید که پرواز میکشم
در تابلوی کابل زیبا، کنار هم
نقش دوشنبه، نقشه‌ی شیراز می‌کشم
«بویی عجیب میرسد از جوی مولیان»
یادی عجیب می‌دهد از یار مهربان
با شعر خود به شهر سمرقند می‌روم
با این پیام و شاخه‌ی لبخند می‌رویم
از نقشه‌های کهنه بخارا بیاورید
هویت حقیقی ما را بیاورید
دیروز از تمدن خود، تاج داشتیم
دریای علم و جنبش امواج داشتیم
سر را به پای هیچکسی خم نمیشدیم
بر دار ترس گردن حلاج داشتیم
ای کاوه‌ها مگر چه شده، مرد نیستید؟
من درد می‌نویسم و همدرد نیستید !!!

هر کجا مرز کشیدند، شما یل بزید / نجیب بارور
نمایش از دوشنبه 06 مهر 1394 07:58

نجیب بارور شاعر جوان افغانستانی در سال‌های اخیر به واسطه اشعارش در میان فارسی‌زبانان محبوبیت قابل توجهی پیدا کرده است. هر چند نجیب بارور تحصیلات دانشگاهی خود را در کارشناسی علوم سیاسی انجام داده، اما زمینه فعالیت او در حوزه شعر و ادبیات فارسی است و هم اکنون مسئولیت فرهنگی بنیاد مارشال فهیم کابل را برعهده دارد. از او تاکنون یک کتاب زیر عنوان «نام دیگر کابل» به چاپ رسیده که در سال ۹۳ چاپ دوم آن منتشر شد. وی کتاب دیگری با عنوان «سه عکس جدا افتاده» زیر چاپ دارد. نجیب که زاده و ساکن شهر کابل است، به همگرایی زبانی و فرهنگی در میان مردم کشورهای ایران، تاجیکستان و افغانستان تاکید دارد و اشعارش برگرفته از همین اندیشه است. روشنک آسترکی همکار کیهان لندن در یک گفتگوی اختصاصی پای صحبت نجیب بارور پیرامون وضعیت زبان فارسی در افغانستان نشسته است.

بنا به نظر تعدادی از شاعران و نویسندگان افغانستانی، زبان فارسی در سال‌های گذشته در افغانستان مهجور مانده. چرا؟

شاید یک متخصص زبان به این پرسش پاسخ بهتری دهد ولی باور من این است که پس از شکست طالبان از افغانستان، جریان‌هایی فعالیت‌هایی را آغاز کرده‌اند که به نظر من مؤثر خواهند بود. انجمن‌های ادبی، مراکز فرهنگی و فعالیت‌های هنری بیشتری روز به روز جان می‌گیرند. من امیدواری‌های زیادی را در شعر امروز افغانستان می‌بینم که بی‌تأثیر بر زبان پارسی هم نیست. البته این نکته را فراموش نکنیم که زبان پارسی در افغانستان، در پهلوی موانع دیگر، با یک سد سیاسی هم در طول تاریخ در کشاکش بوده است. شما می‌دانید که زبان رسمی در افغانستان پارسی و پښتو [پشتو] است.

از آنجایی که غالباً محور سیاسی افغانستان در دست پښتون‌ها بوده، همواره پارسی‌ستیزی نیز جزء پالیسی‌های فرهنگی سیاسیون بوده است. البته پارسی‌ستیزی در افغانستان که توسط حلقه معینی صورت می‌گیرد، هراس آنان را برای انزوا رفتن زبان پښتو نشان می‌دهد. فراگیری زبان پارسی در افغانستان، گروه‌های فاشیستی زبان پښتو را وادار به تقابل کرده است. هرچند هر نوع تقابل دور از منطق خواهد بود چرا که زبان‌ها با کاربرد داشتن و منابع زنده می‌مانند. کسانی که در افغانستان به نحوی می‌خواهند زبان پښتو را تحمیل بر دیگران زنده نگه دارند، بهتر می‌بود تا برای زنده ماندن زبان پښتو راه‌های منطقی‌تری را در پیش می‌گرفتند. این تقابل هرچند روح پارسی‌گرایی را در وجود پارسی‌گویان افغانستان هم زنده کرده است با آن هم جنجال‌برانگیز بوده است. مثلاً ما را گفتند، به‌جای دانشگاه، «پوهنتون» بگویید. این باعث شد که، اگر ما از روی عادت – عرف گویشی – در گذشته دانشگاه را «پوهنتون» می‌گفتیم، کوشیدیم در مقابل «دانشگاه»

بگوییم. البته اگر مراد سؤال شما رشد پارسی در تناسب با ایران باشد، بدون شک زبان پارسی در افغانستان به آن سان رشد نکرده است

یکی از مباحث مهمی که پیرامون مردم افغانستان مورد توجه کارشناسان است، همین پروژه ملت‌سازی و حذف زبان فارسی و جایگزینی پشتو از سوی حکومت بوده که شما هم به آن اشاره کردید. در مقابل این سیاست‌های فارسی‌ستیزانه چه روندی شکل گرفته است؟

در پاسخ اولین پرسش شما به این موضوع اشاره کردم؛ این مسئله واقعاً هم خنده‌آور است و هم شرم‌آور. به آن می‌ماند که در مسابقه دو به کسی که از تو پیشی گرفته است بگویی، بایست که من می‌خواهم از تو پیش‌تر بدم. واقعاً مسخره است! یکی از پالیسی‌های همیشگی حکومت‌های پنبتونی همین مسئله است. با آن که تا این دم ناکام بوده‌اند، ولی هموار به‌عنوان یک سد در برابر زبان پارسی قرار داشته‌اند. کسانی که به نمایندگی از پارسی‌گویان در دولت بوده‌اند و یا هستند به رشد و یا رها کردن زبان پارسی از چنین سدی، علاقه‌مندی نشان نداده‌اند. از سیاسیون پارسی‌زبان، تنها احمدشاه مسعود به فرهنگ و زبان علاقه داشت که حتا در سنگر هم بحث از ادبیات و فرهنگ می‌کرد و در جایی، مبارزه در برابر طالب و القاعده را برای پاسداری از زبان و ادبیات و فرهنگ عنوان کرده بود.

بی توجهی سیاسیون پارسی‌گوی- از آنجا که امکانات دارند- مشکل دیگری است که ما با آن مواجه هستیم. به همان میزان که دیگران به پنبتو فکر می‌کنند، دولت‌مردان ما از زبان پارسی بی خبر هستند. من امیدوار هستم این مسئله جدی گرفته شود. و کارهای بنیادی با حمایت سیاسیون فارسی‌گوی روی دست گرفته شود. ولی اطمینان دارم که زبان پارسی با تقابل، از بستر سیاسی- اجتماعی افغانستان حذف چه، که حتا کم رنگ هم نخواهد شد. شاید با موانع‌های سلیقه‌ای روبرو شود، ولی بالاخره راهش را خواهد یافت و فراگیر خواهد شد. در قرن حاضر، هیچ چیزی را نمی‌شود با سلیقه بر دیگران تحمیل کرد. با همین امیدواری، ما پارسی را پاس خواهیم داشت

من می‌بینم شاعرانی مانند شما و غفران بدخشانی که از شاعران جوان و بنام - افغانستانی هستید، در شعرهایتان بر اشتراکات فرهنگی و ادبی میان ایران و افغانستان و تاجیکستان دست می‌گذارید. این تأکید و یادآوری برای چیست؟

البته دور از انصاف خواهد بود که به مرزهای سیاسی باور داشته باشیم. مرزها پیش از آن که جداکننده مردمان پارسی‌گو باشند، نقطه وصل آنان در شرایط فعلی می‌باشند. چون مرزها بودند که ما را متوجه ساختند که از هم دور شده‌ایم. باور من این است که همگرایی فرهنگی و یادآوری از شکوه پارس، ما را به اصل خودمان باز می‌گرداند. اصلی که فرقی میان رودکی، حافظ و مولانا نبود، اصلی که ما همه یک مردم بودیم و زبان و فرهنگ مشترک داشتیم. اصلی که تمدن داشتیم و بزرگترین دانشمندان را به جهان تقدیم کردیم. البته توجه داشته باشیم، در شرایط فعلی که بازی‌های سیاسی در سطح جهان رو به تحول است و کشورهایی برای بقای سیاسی‌شان می‌خواهند در خاورمیانه بازی‌هایی را به اجرا بگذارند، این همگرایی فرهنگی در میان کشورهای هم‌زبان، هم‌فرهنگ و هم‌تمدن، باعث

می‌شود که از هر نوع خطر احتمالی در امان بمانند. ما با پدیده‌های چون طالب و القاعده و داعش مواجه هستیم.

در حال حاضر چند روزنامه و مجله به زبان فارسی در افغانستان منتشر می‌شود؟ -
 بسیار زیاد. اکثر روزنامه‌های افغانستان به زبان پارسی نشر می‌شوند. اگر از هر کدام - اسم بیرم شاید از حوصله این گفت و گو فراتر برود. مجله هم فراوان منتشر می‌شود به زبان پارسی. اگر مرادتان از روزنامه‌ها و مجلاتی است که در مورد زبان و ادبیات پارسی می‌پردازد، اینها هم کم نیستند.

آیا به وضوح مقابله یا تبلیغات منفی علیه زبان فارسی در افغانستان صورت می‌گیرد؟
 بله! وقتی ما را اجازه نمی‌دهند «پوهنتون» را «دانشگاه» بگوییم، وقتی اجازه نمی‌دهند در نامه‌های رسمی ادارات و اژه‌های اصیل پارسی به کار برده شوند و آنان را متعلق می‌سازند به ایران، وقتی دانشگاه گفتن باعث می‌شود که جنگ و درگیری میان طرفداران زبان پارسی و طرفداران زبان پښتو رخ دهد اینها نمایانگر مقابله آشکار بعضی از فاشیست‌های قومی در برابر زبان پارسی است.

راهکارها برای رفع موانع و مشکلات فارسی‌زبانان در افغانستان چیست؟
 راهکار مناسب این می‌بود که سیاسیون ما نسبت به زبان و فرهنگ خود احساس مسئولیت می‌کردند. شایسته‌ترین راهکار این است که در چوکات فعالیت‌های مدنی، کارهای فرهنگی بیشتری صورت بگیرد. ما از پشتوانه غنی ادبی برخورداریم. ما مثنوی مولوی در دست، شهنامه فردوسی را در گام و شعر حافظ را در سینه داریم. باید جنگ بز نیم به اینها و زبان و فرهنگ پارسی را بیشتر از پیش زنده کنیم، این را می‌توانیم با تعهد و رسالت هر کدام ما تحقق ببخشیم. به وجود آمدن نهادهای معتبر فرهنگی که اساساً بر همین رویکرد به میان آمده باشند نیز می‌تواند موثر باشد، نهادهایی که مراودات فرهنگی را در میان کشورهای تاجیکستان و ایران گسترش بدهد و از مجرای قانونی دست به تولید و تکثیر داشته‌های زبان پارسی بزنند.

مردم افغانستان در دهه‌های گذشته با رنج و مصیبت‌های زیادی روبرو بودند. از جنگ تا فقر و حضور طالبان. فکر می‌کنید این یادآوری در مورد اصل و ریشه چقدر می‌تواند برای ایجاد انگیزه و اعتماد به نفس در میان مردم راهکار باشد؟

کسی که هر روز روی خود را سیاه در آینه می‌بیند، اگر روزی با چهره پاک و منزّه با - آینه مقابل شود، بی‌گمان تکان خواهد خورد. مردمان ما در واقع هر روز در آینه روزگار چهره‌های سیاه خود را دیده‌اند. جنگ، جهل، ترور، وحشت، دهشت، نقض حقوق زنان، تجاوز، ... وقتی به این مردم گفته می‌شود که شما فرزندان مولانا استید، شما دختران رابعه استید، شما فرزندان فردوسی استید، شما فرزندان رودکی استید، شما فرزندان ابومسلم استید، شما فرزندان بوعلی سینا استید، شما فرزندان ابوریحان بیرونی استید، مطمئناً اگر به‌خود نیابند، تکانی می‌خورند. مولانا می‌گوید «هرکسی کو دور ماند از

اصل خویش/ بازجوید روزگار وصل خویش». امیدوار هستم به اصل خود بازگردیم و این لکه‌های ننگین را از چهره‌هایمان بزداییم

فکر می‌کنید زبان فارسی بتواند نقشی برای ایجاد وحدت ملی در افغانستان ایفا کند؟
یکی از نقاط وصل پارسی‌زبانان افغانستان همین زبان پارسی و فرهنگ پُربار پارسی است. ولی از آنجایی که سؤال شما مرتبط به وحدت ملی یا وحدت همگانی است، من به این باور نیستم. زبان پارسی، زبان یک بخشی از مردم افغانستان است. موجودیت اقوام مختلف دیگر و زبان‌های مختلف دیگر باعث می‌شوند که ما مولفه‌های دیگری را برای رشد وحدت ملی در افغانستان بشماریم. پارسی‌ستیزی پنبتون‌ها و پالیسی‌های سیاسی در برابر این زبان، پیش از آن که این زبان در امر وحدت ملی کاری بکند، سبب واگرایی‌هایی هم خواهد شد.

برخی معتقدند باید سه کشور ایران، افغانستان و تاجیکستان با برنامه‌های مشترک – برای حفظ زبان فارسی کوشش کنند، من در اشعار شما مانند این بیت: «سه جدا افتاده و سه یک‌دگر افتاده را/ متصل با هم به یک شیرازه باید ساختن» هم ردی از این عقیده را می‌بینم. نظرتان در این زمینه چیست؟

من پیش از این که در سروده‌های این‌چنینی‌ام به دنبال حفظ زبان پارسی باشم، به دنبال همگرایی فرهنگی نیز هستم. بله! من به مرزهای سیاسی که به وسیله کشور‌های استعماری در میان کشور‌هایمان کشیده شده است، باور ندارم. تمام پارسی‌گویان جهان هموطنان من هستند و ایرانی و تاجیکی و سمرقندی و بخارایی برای من فرق ندارند. یکی از راه‌های مبارزه با بی‌شعوری، بی‌فرهنگی و بی‌عدالتی، حفظ زبان پارسی و همگرایی پارسی‌زبانان است. این داعیه تنها از من نیست و دوستان زیادی در آن طرف مرزها نیز به این همگرایی‌ها باور دارند و روز تا روز این پیوند را گسترش می‌دهند
با سیاست از شما که وقت خود را در اختیار کیهان لندن گذاشتید

اسماعیل آبادی

بعد از «اکو» نوبت بازار مشترک فلات ایران است

نمایش از شنبه 30 مرداد 1395 18:45

برگرفته از ماهنامه گزارش، شماره 108، بهمن‌ماه 1378

در قرن بیستم و آغاز قرن بیست و یکم که تلاش پی‌گیر و جدال پایان ناپذیر انسان‌های سرزمین‌های مستعمره، برای کسب استقلال و نجات از چنگ استعمار بود، احساس و اندیشه «یکی شدن» نیز رشد و توسعه می‌یافت. در نتیجه، در نقاط مختلف گیتی، کشور‌های تازه به استقلال رسیده بنای تشکیل اتحادیه‌های منطقه‌ای را گذاشتند و با توجه به موقعیت جغرافیایی (به ویژه جغرافیای سیاسی، مصالح و منافع اقتصادی، گرایشهای فرهنگی و انسانی) این «وحدت طلبی» را تا امروز نیز تعقیب کرده‌اند.

بر همین اساس، در فلات ایران نیز همه سرزمین‌هایی که به شکلی با قهر، زور، نیرنگ و یا بر اساس معاهدات سیاسی، از هم جدا شده اند، در قرن بیست و یکم به گونه‌ای به هم پیوند و گره می‌خورند

یکی شدن برای رشد کافی، برای افزایش درآمد سرانه، برای پایان یافتن توسعه نیافتگی، برای سرازیر شدن همه امکانات کشورهای همسایه و هم‌فرهنگ در جهت افزایش اعتبار و استفاده از برتری های نسبی یکدیگر در راستای رشد و تأمین امنیت اقتصادی جوامع به هم پیوسته، امری الزامی است

واقعیت این است که همه مردمانی که در فلات ایران زندگی می‌کنند با گویش های مختلف، یک ریشه مشترک دارند و آن فرهنگ و تمدن سرزمین ایران است. مردم این کشورها همه، ریشه در خاک اصلی وطن دارند، مردم خوارزم و بخارا، سمرقند و مرو، تاجیک ها، آرانی‌ها، ازبک‌ها، ترکمن‌ها، افغانستانی‌ها، همه به یکی شدن در سیاست های اقتصادی و همکاری های فنی نیاز دارند

اکنون که صلح بر همه سرزمین های جدا شده از شوروی سابق سایه انداخته و اختلافات محلی و قومی در حال فروکش کردن است، لزوم هماهنگ بودن، قدرت داشتن و قدرت اقتصادی بودن بیش از هر زمان دیگر احساس می‌شود

نام کشور	وسعت : کیلومتر مربع	جمعیت
1 – جمهوری آذربایجان (اران)	86600	10139000
2 – ازبکستان	448978	31576400
3 – افغانستان	652230	38054754
4 – تاجیکستان	143100	9515000
5 – ترکمنستان	491210	5171943
6 – بحرین	778	1450814
جمع	1.822.894	95.907.911

کشورهای جدا شده از سرزمین اصلی، قدرت واحدی نیستند. آن‌ها پراکنده و جدا از هم، گرفتار مسایل سیاسی، اقتصادی بین المللی و درگیر مسایل اجتماعی و فرهنگی داخلی هستند. بیش‌تر این جوامع که نزدیک به دو قرن در حیطه هجوم فرهنگ، زبان و رفتار از پیش تعیین شده بودند، اینک که نفسی به آسودگی می‌کشند، نیاز به اتحادی هماهنگ دارند تا در آن به یک سیستم اقتصادی قوی تبدیل شوند

فلات ایران، شامل سرزمین‌هایی است که در جدول یک، جمعیت و مساحت آن‌ها را ذکر کرده ایم :

هدف اصلی این کشورها در شرایط کنونی باید رسیدن به یک اتحاد با احترام گذاشتن به

حاکمیت و تمامیت ارضی یکدیگر، عدم دخالت در امور داخلی دیگر کشورها و تمایل به همکاری دوستانه در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی باشد

از میان 15 کشوری که پس از سقوط نظام شوروی به استقلال رسیدند، 5 کشور آسیای مرکزی (ترکمنستان، تاجیکستان، ازبکستان، قرقیزستان، و قزاقستان) در شرق دریای مازندران و سه کشور منطقه قفقاز (آذربایجان، گرجستان و ارمنستان) در غرب آن و سرزمین پهنای روسیه در شمال دریای مازندران از نظر ایران حائز اهمیت هستند، زیرا علاوه بر دارا بودن مرزهای مشترک آبی و خاکی با بیش‌تر آن‌ها، پیوند و علاقه‌های معنوی بسیاری ما بین این جامعه وسیع وجود دارد. از جمله این پیوندها می‌توان به دین، میراث فرهنگی مشترک، یکی از ارکان عمده تمدن بشری، یعنی زبان مشترک (فارسی) به عنوان زبان نیاکان در بخش‌هایی از منطقه و نیز تاریخ مشترک (با قدمتی چند هزار ساله) نام برد

اینک زمان آن است که این محدوده عظیم که با هم پیوندهای مشترک بسیاری دارند و گروهی فراوان از خانواده‌های جدآمانده از یکدیگر در این سرزمین‌ها زندگی می‌کنند، به اتحادی مجدد در زمینه گسترش فعالیت فرهنگی و اقتصادی روی آورد. زبان پارسی در گستره‌ی این فلات نقش عمده‌ای دارد. در نگاهی به گویش‌های محلی و قومی که پایه گرفته از زبان پارسی است، می‌توان به عمق فرهنگ یکنواخت ایرانی در این سرزمین‌ها پی‌برد. در زیر به دامنه نفوذ زبان فارسی در تعدادی از این کشورها اشاره‌ای گذرا می‌کنیم

الف: جمهوری ازبکستان - در این جمهوری، حدود هشت میلیون تن به زبان فارسی گفت و گو می‌کنند و بیش‌تر فارسی زبانان ازبکستان ساکن استان‌ها و شهرستان‌ها و شهرهای زیر هستند

شهرستان و شهر سمرقند و شهر اورگوت حدود یک میلیون تن
استان و شهر بخارا و شهرستان‌های غژدوان و ابکنر، بیشکوه، رامتین و شافرکام حدود 930 هزار تن
- استان سرخان دریا، شهر ترند، شهرستانهای ده نو، سرآسیا، بایون اوزون، جرگران، حدود یک میلیون و یکصد هزار تن
- استان قشقه دریا (کیش رود): شهرستان دهقان آباد و شهر سبز، شهرستان و شهر کدآب، غزار و کاسان حدود 740 هزار تن
- استان جرح (دیزک) و شهرستان‌های فارش، نوراتا، خواس، بیک آباد حدود 350 هزار تن

- استان سیر دریا در مجموع حدود 500 هزار تن
- استان و شهر تاشکند (چاچ - چاچ کند) و شهرستان‌های برج‌ملا، بوستان لیک، چرچیک پرک بالا، چرچیک و... حدود یک میلیون و دویست هزار تن
- استان و شهر فرغانه حدود 550 هزار تن
- استان و شهر نمکان حدود 600 هزار تن

۱۸۰ هزار تن

ب - جمهوری قرقیزستان

جمعیت فارسی زبان این جمهوری حدود ۱۸۰ هزار تن است

پ - جمهوری قزاقستان

شمار فارسی زبانان این جمهوری هم کمی بیش از ۱۵۰ هزار تن است

مردم تاجیکستان، افغانستان نیز به زبان فارسی سخن می‌گویند. در قفقاز نیز زبان فارسی

رایج است و به دلیل اشتراک گویش با سوی جنوب رودخانه ارس، گویش آذری مردم آذربایجان که ریشه در زبان «اوستایی» و «مادی» دارد ارتباط کلامی بسیار پیوسته‌ای وجود دارد که با یکدیگر هم‌خانواده می‌باشند

به طور کلی همان‌گونه که اشاره شد، سرزمین‌های شمالی ایران که بعد از فروپاشی اتحاد جاهیر شوروی به استقلال رسیدند، چون در طول تاریخ، سرزمین یا تبار مشترک با ایرانی‌ها داشته‌اند، امروز نیز، فرهنگ زندگی، آداب و رسوم، مراسم مذهبی و اعیاد مشترکی با ایرانی‌ها دارند

در جنوب ایران نیز بحرین خود پایگاه ایرانی است. زبان فارسی تقریباً رایج است و درصد بیش‌تری از مردم تبار ایرانی دارند. آنها جامعه‌ای جدا مانده از ایران نیستند بلکه ارتباط تجاری، خانوادگی و روابط فرهنگی و مذهبی گسترده با سرزمین ایران، به این کشور رنگ ایرانی داده است

روابط اقتصادی

در شمال ایران مجموعه ۵ کشور آسیای مرکزی وسعتی معادل حدود ۴ میلیون کیلومتر مربع دارند و با جمعیتی بیش از ۵۵ میلیون نفر، حدود ۲۰۰۰ کیلومتر از نزدیک‌ترین دریاها آزاد، مانند دریای سیاه، خلیج فارس و دریای کارا (در شمال روسیه) دورند. دوری آنان از اقیانوس آرام نیز به ۵ هزار کیلومتر می‌رسد. در گذشته، این کشورها که زیر بنای اقتصاد آن‌ها بر پایه تولید مواد خام استوار بود و نسبت به سایر جمهوری‌های شوروی سابق، وابستگی بیشتری به مسکو داشتند از فروپاشی شوروی، ضربه‌های سنگین‌تری را متحمل شدند

بعد از چین، روسیه و کشورهای شرق آسیا، بازار مشترک فلات ایران می‌تواند به

صورت چهارمین قدرت اقتصادی آسیا در قرن بیست و یکم درآید

در آغاز استقلال در این کشورها نیروی کارآمد و آموزش دیده اندکی وجود داشت. هر چند متخصصان و کارشناسان اقتصادی، حقوقی و بانکی در این کشور فعال هستند؛ اما متأسفانه به دلیل محدود بودن تجربیات آنها که نمی‌توانند در سطح جهانی، در این زمینه فعالیت‌ها، موثر باشند، این کشورها را با مشکلاتی روبرو کرده است

مزیت‌های غیر قابل انکار

به هر صورت عدم دسترسی به دریاها آزاد، کشورهای آسیای مرکزی را با مشکلات جدی در تجارت بین الملل و مبادلات اقتصادی با سایر دولت‌ها مواجه کرده و مسأله وابستگی، انزوا و هزینه‌های سنگین ترانزیت صادرات و واردات از طریق کشورهای دیگر را موجب شده است

شرایط خاص جغرافیایی منطقه و محصور بودن کشورهای آسیای مرکزی در خشکی، موقعیت ویژه ای را برای ایران در قبال این کشورها پدید آورده است. در زمینه مبادلات کالا ممکن است در کوتاه مدت، جهش یا پیشرفت چشمگیری در حجم مبادلات اقتصادی ایران و برخی از کشورهای آسیای مرکزی دیده شده باشد؛ اما آنچه نصیب طرفین (ما و آنها) شده ناچیز است. به همین جهت و با توجه به موقعیت استراتژیکی و جغرافیایی ایران که امکانات بندری گسترده‌ای را در خلیج فارس و دریای عمان هم در اختیار دارد، می‌توان آینده بسیار روشنی را برای روابط اقتصادی ایران با این کشورها در بلند مدت پیش بینی کرد.

تشکیل بازار مشترک فلات ایران، بهبود وضع راه‌های ارتباطی و توسعه شبکه حمل و نقل ایران، مهمترین محور توسعه همکاری های اقتصادی است. وجود امنیت بالا در مسیرهای حمل کالا تا بنادر خلیج فارس و استفاده از راه‌های ترانزیت کالا با هزینه‌ای به مراتب کمتر، مناسبترین شرایط را برای صادرات و واردات کالا و مواد خام به منطقه فراهم می‌آورد.

در این بین گسترش شبکه راه آهن، در مقایسه با راه‌های شوسه از بسیاری جهات مقرون به صرفه است. وجود شرایط جوی نامساعد در زمستان، استفاده از راه های شوسه را در این مناطق با مشکلاتی روبرو می کند؛ اما توسعه شبکه راه آهن و اتصال آن به بندر هرمزگان، شاهراه حیاتی توسعه اقتصادی این جامعه را برای تمام سال قابل استفاده کرده است.

گسترش شبکه‌ی راه‌آهن از بندر انزلی به زنجان و اتصال آن به شبکه راه آهن سرتاسری ایران، موجب خواهد شد که کشورهای آسیای میانه با بنادر خرمشهر و هرمزگان، در دو سوی خلیج فارس ارتباط مستقیمی پیدا کنند.

از سوی دیگر، انتقال تجربه‌های ایران که طی سالیان طولانی با سیستم اقتصادی مبتنی بر بازار و روابط بین المللی تجاری آشنا شده است، می‌تواند در افزایش توان مبادلاتی این کشورها مؤثر باشد.

ازبکستان، بر روی قبر تیمور گورکانی چه نوشته شده است؟

مزار فردی به نام "میر سید برکه" که از عرفا بوده در بالای قبر تیمور قرار دارد و ظاهراً امیر گورکانی خود وصیت کرده که قبر او زیر پای این پیر عارف باشد. در پائین قبر تیمور شاه رخ و الغ بیگ، پسر و نوه تیمور مدفون هستند. روی قبر تیمور هم سنگ نبشته ای به زبان فارسی است که در آن از تیمور به عنوان مرید علی ابن ابیطالب (ع) یاد شده و این امر احتمال شیعه بودن تیمور را مطرح نموده است.

یکی از آثار تاریخی سمرقند بنای "گور امیر" است که به دلیل قرار داشتن مقبره تیمور گورکانی به این نام موسوم شده است. این بنا در سال 807 هجری توسط یک معمار شهیر ایرانی به نام عبدالله بن محمد بن محمود بناء اصفهانی احداث شده و گنبد و بارگاه آن با کاشیکاری ایرانی مزین است.

ازبکستان بعد از استقلال خود به تیمور بسیار توجه کرد و به او یک نماد هویتی داد. در سال 1996 نیز ششصدمین و شصتمین سالروز تولد امیر تیمور در ازبکستان برگزار گردید. امروز مجسمه های او را در تمام شهرهای این کشور می توان دید و به همین دلیل ازبکستان به سرزمین تیمور معروف شده است. در میدان امیر تیمور در مرکز تاشکند نیز یک مجسمه تیمور گورکانی، سوار بر اسب بر فراز سکویی بلند و سنگی، خودنمایی می کند. گورکان به معنی داماد است و تیمور را از این جهت گورکانی نامیده اند که دختران سرزمین های متصرفه را به همسری گرفت و گورکان یا داماد شد.

تیمور در خانواده ای از قبایل ترک ماوراءالنهر و در شهر "کش" - از توابع سمرقند در سال 1335 میلادی (736 قمری) دیده به جهان گشود و خیلی زود در سوارکاری و تیر اندازی مهارت یافت. تیمور توانست با زیرکی و سیاست، از همان آغاز کار، و با اظهار طاعت نسبت به مهاجمان، شهر کش را از قتل و غارت نجات دهد و پس از مدتی در بلخ به فرمانروایی برسد. وی در بلخ خود را صاحبقران خواند و پس از آن به ماوراءالنهر رفت و سمرقند را پایتخت خویش ساخت. تیمور در جنگ با والی سیستان چند زخم برداشت، دو انگشت دست راستش قطع شد و پای راستش چنان صدمه دید که تا پایان عمر می لنگید و به این دلیل به "تیمور لنگ" شهرت یافت. "گور امیر" را تیمور لنگ برای نوه خود محمد سلطان، ساخت و بعد خود وی هم در همین قبرستان دفن شد.

در بازدیدی که از سمرقند داشتیم مدیر گور امیر وقتی فهمید از سفارت ایران هستیم درب سرداب زیرین مجموعه که محل دفن تیمور بود را برای ما باز کرد و مستقیم به کنار قبر وی رفتیم. مزار فردی به نام "امیر سید برکه" که از عرفا بوده در بالای قبر تیمور قرار دارد و ظاهراً امیر گورکانی خود وصیت کرده که قبر او زیر پای این پیر عارف باشد. در پائین قبر تیمور شاهرخ و الغ بیگ، پسر و نوه تیمور مدفون هستند. روی قبر تیمور هم سنگ نبشته ای به زبان فارسی است که در آن از تیمور به عنوان مرید علی ابن ابیطالب (ع) یاد شده و این امر احتمال شیعه بودن تیمور را مطرح نموده است. معروف است که نادر شاه بعد از لشکر کشی به سمرقند، سنگ اصلی قبر سابق مقبره تیمور را به انتقام کشتار مردم اصفهان و شیراز توسط وی، از جای کند و بر دم اسب بست و به ایران آورد.

تیمور گورکانی علیرغم روحیه جهانگشائی، به شدت تحت تأثیر فرهنگ و تمدن ایران بود و به همین دلیل به مباحث علمی از جمله علم نجوم علاقمند شد و از این رو اخترشناسان و منجمان شرق از جمله غیاث الدین جمشید کاشانی را به سمرقند آورد. رصد خانه الغ بیگ که هنوز آثار و بقایای آن در سمرقند وجود دارد، یکی از آثار علاقه تیموریان به علم نجوم می باشد. این رصد خانه در سال 841 به دستور الغ بیگ نوه امیر تیمور و پسر شاهرخ ساخته شده و منجمان بزرگی چون قاضی زاده رومی و غیاث الدین جمشید کاشانی از این مکان به رصد ستارگان پرداخته اند.

سال 785 هجری بود که تیمور فارس را مسخر ساخت و خواجه حافظ هنوز در قید حیات بود. تیمور احضارش نمود و گفت خواجه شیراز من به ضرب شمشیر آیدار، هزاران ولایات را ویران کردم تا سمرقند و بخارا را آبادان سازم، تو در بیت " اگر آن ترک شیرازی به دست آرد دل ما را " به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا " به یک خال هندوی ترک شیرازی سمرقند و بخارای ما را ارزان می‌بخشی؟ خواجه حافظ که در آن زمان مفلس و فقیر بود، زمین خدمت را بوسه داد و خطاب به تیمور گفت: " ای سلطان عالم، من بخاطر همین بخشندگی ها است که بدین روز فقر و فاقه افتاده‌ام". تیمور را این لطیفه خوش آمد و او را بخشید.

<https://www.khabaronline.ir/news/>

منبع: چهار سال در سرزمین تیمور، خاطرات سفیر ایران در ازبکستان، محسن پاک آیین، نشر فرهنگ سبز، 1389، تهران

آسیای مرکزی، قلب ایران تاریخی

کریم جعفری

آسیای مرکزی، قلب تپنده ایران تاریخی و فرهنگی به‌شمار می‌رود. آسیای مرکزی که اکنون شامل پنج کشور ترکمنستان، قزاقستان، تاجیکستان، ازبکستان و قرقیزستان می‌شود، روابط تاریخی و فرهنگی کهنی با ساکنان نجد ایران داشته و بخش بزرگی از هویت ملی، فرهنگی و داشته‌های تاریخی آنها مرهون این روابط با ایرانیان است. آسیای مرکزی پس از دولت تیموری، عملاً از ایران جدا شد و به‌جز در یک دوره محدود در دوره صفویان و یک دوره هم نادر و سرانجام قاجاری، عملاً روابط سیاسی چندانی با ایران امروزی نداشت. آخرین تلاش‌ها برای جداسازی این منطقه راهبردی مهم با وطن اصلی با امضای معاهده آخال در سال 1982 با روسیه تزاری بر باد رفت و این منطقه پس از یک قرن حضور خزنده روس‌ها، به حوزه نفوذ آنها تبدیل شد. نیازی به گفتن تاریخ نیست، اما با فروپاشی شوروی، کشورهای پنج‌گانه بر اساس هویت قومی خود شکل گرفتند. کشورهایی که هر یک میراث‌دار تقسیم‌بندهای شیطانی استالینی شده بودند و با خود نیز دچار مشکلات عیدیه‌ای بودند.

با استقلال این کشورها، آنها به‌سرعت به سمت ایرانی آمدند که تنها سه سال بود از جنگی هشت‌ساله رها شده بود و چیزی برای عرضه کردن نداشت، با این حال بی‌تدبیری در حوزه روابط خارجی که معمولاً در کشور ما کمتر از روابط داخلی است، در آسیای مرکزی بیشتر خود را نشان داد. شاید موفق‌ترین حضور ما در این حوزه پایان دادن به جنگ داخلی در تاجیکستان بود.

با ترکمنستان و قزاقستان در مورد دریای مازندران اختلاف نظر وجود دارد، اما این اختلاف‌نظرها بسیار کمتر از کشوری بنام ازبکستان بود که به دلیل تاثیرپذیری از آنکارا

و همچنین اعتماد بیش از پیش به غرب و روابط گسترده ایران و تاجیکستان پیچیده می‌نمود. با این حال، تهران پس از عبور از بحران‌های مختلف تلاش کرد تا روابط خود را با کشورهای حاضر در این منطقه که در یک بعد عضو پیمان اکو و در بعد دیگر در پیمان مهم و راهبردی شانگهای حضور دارند، گسترش دهد. در این میان موانع بسیار مهم و پیچیده‌ای وجود دارد که تنها در صورت اراده طرفینی و جمعی می‌توان بر آن غلبه کرد.

نیاز کشورهای این منطقه برای دسترسی به آب‌های آزاد جهت تجارت با جهان خارج، نیاز آنها به کالاهای تولیدی و همچنین سرمایه‌گذاری در حوزه‌های گوناگون، همکاری در مساله مهم و راهبردی مبارزه با تروریسم و جریان‌های تکفیری که این کشورها را به شدت آلوده کرده است – رئیس نیروهای ویژه پلیس تاجیکستان اکنون وزیر دفاع داعش است – باعث شده تا ایران و کشورهای آسیای مرکزی نیاز متقابل به هم داشته باشند. تجربه موفق سوآپ نفت و همچنین خرید گاز از ترکمنستان، سرمایه‌گذاری در حوزه برق‌آبی تاجیکستان می‌تواند نمونه‌های خوب همکاری باشد.

سفر رئیس‌جمهور به دو کشور قرقیزستان و قزاقستان که با امضای چند تفاهمنامه همراه بود، می‌توان مقدمه‌ای برای همکاری‌های گسترده‌تر باشد. از یک‌ها هم باید سیاست عجیب و دور از واقعیت خود را کنار گذاشته و جهت تامین منافع و امنیت جمعی بازی در میان همسایگان را انتخاب کنند. البته این کشورها هنوز هم سایه سنگین و اشنگن را روی سر خود احساس می‌کنند و از سوی دیگر نباید اجازه دهند مانند جمهوری آذربایجان به محملی برای فعالیت سازمان‌های جاسوسی رژیم صهیونیستی تبدیل شوند. برای همکاری دو و چند جانبه باید منابع مشترک را در نظر گرفت.

زبان و فرهنگ بلوچی در ترکمنستان ویرایش و برگردان به فارسی: ابراهیم حسین بر



بلوچ‌های ترکمنستان

بنظر می‌رسد اولین گروه‌های مهاجر بلوچی به روسیه در مناطق "ماری" ترکمنستان سکنی گزیده باشند، سپس آن‌ها بخشی از قلمرویی که امروزه به جمهوری ترکمنستان تعلق دارد شناخته شدند

بر اساس گزارش‌های آماری بین سال‌های 1917 تا 1920 حدود 936 بلوچ در منطقه بایرام علی سکونت داشته‌اند. بلوچ‌های ترکمنستان عمدتاً از منطقه چخانسور واقع در استان نیمروز افغانستان بدینجا آمده‌اند، همچنین گروه کوچکی از بلوچ‌های ترکمنستان به منطقه خراسان ایران تعلق دارند، در این بین تیره‌هایی از براهویی که هویت مشترک بلوچی دارند نیز شناخته شده است

در سال 1920 گروه‌هایی از بلوچ‌ها که متعلق به اقوام مختلف بودند توسط کریم خان متحد شدند. این فرمانده بلوچ شخصیت فوق‌العاده‌ای بود. او ابتدا چوپانی فقیر بود، اما سپس به فرماندهای مشهور و حتی شخصیتی افسانه‌ای در میان بلوچ‌های ترکمنستان تبدیل شد. بلوچ‌های ترکمنستان در سایه پرچم ملی این کشور متحد هستند، آن‌ها در دوران شوروی، رزمندگان شجاعی برای این امپراطوری قدرتمند بودند، بلوچ‌ها به اتحاد جماهیر شوروی برای مبارزه بر علیه شورش باسماچی‌ها (جنبش ضد انقلابی در ترکستان که فعالانه از سال 1920 تا اواسط 1930 به طول انجامید) کمک‌های بسیاری کردند

در اواخر سال 1920 میلادی، کریم خان بدلیل اختلاف نظر با مقامات شوروی به همراه اکثریت مردم خود، ترکمنستان را به مقصد ایران و افغانستان ترک کردند. هیچکس نمی‌داند او به کجا رفت. ما سعی نمودیم وی را در طول سفرهایمان به ترکمنستان بیابیم، اما نتیجه‌ای در پی نداشت. می‌بایست کریم خان را در خارج از ترکمنستان جستجو نمود، چه در ایران و یا افغانستان. در اینصورت به این موضوع پی خواهیم برد که به او و مردمانش پس از ترک آن کشور چه گذشته است

در حال حاضر بلوچ‌های ترکمنستان اکثراً در مناطق "بایرام علی" و "لولوتان" استان ماری زندگی می‌کنند. با توجه به داده‌های سرشماری سال 1959 در اتحاد جماهیر شوروی سابق حدود 7800 بلوچ در جمهوری سوسیالیستی ترکمنستان سکونت داشته‌اند، در "دره مرغاب"، "منطقه بایرام علی"، "ترکمن کلا" و "لولوتان". بیش از 94/9

درصد آنان فرهنگ و زبان مادری خود را حفظ کرده‌اند. آمار فوق در سال 1970 به 12,600 نفر رسیده است، در حالیکه 91/8 درصد آنان به زبان بلوچی سخن می‌گفته‌اند. همچنین بر اساس آمارهای سرشماری، جمعیت بلوچ‌های ترکمنستان در سال 1979 حدود 18997 نفر بوده که 98/1 درصد آنان دارای زبان بلوچی بوده‌اند

در سال 1997 حدود 38 الی 40 هزار نفر بلوچ در ترکمنستان می‌زیسته‌اند، اگرچه برخی این آمار را 50 هزار نفر و حتی بالاتر برآورد می‌کنند. وفاداری و تعهد جامعه بلوچی ترکمنستان به فرهنگ و زبان خود بسیار قابل توجه است، این علاقه مردم بلوچ را حتی در زندگی روستایی آنان می‌توان مشاهده نمود. تحقیقات کامل از شرایط اجتماعی و اقتصادی مردم بلوچ جهت بیان میزان وابستگی آن‌ها به زبان بلوچی می‌تواند بسیار جالب و قابل تأمل باشد

بلوچ‌های ترکمنستان خود را یکی از اقوام بزرگ این سرزمین بر می‌شمارند، هرچند که آن‌ها مدت‌های طولانی بوسیله "پرده آهنین" از سایر بلوچ‌های سرزمین مادری خود جدا بوده و عملاً هیچگونه ارتباطی با دیگر مردم بلوچ در جهان نداشته‌اند. از آنجمله می‌توان این مورد را ذکر کرد که در سال 1934 مرزهای میان شوروی با ایران و افغانستان مسدود شد و این رویداد منبع حوادث غم بار و فجایع انسانی بسیاری گردید. آن یک واقعه غیر منتظره بود، زیرا برای کسانی که به ایران و یا افغانستان برای دیدن اقوام خود سفر کرد بودند، بازگشت به خانواده‌هایشان غیرممکن شد، بنابراین بسیاری از پدران و مادران از فرزندانشان و همین‌طور برخی از والدینشان بطور ناخواسته و اجباری جدا شدند

برای آن‌ها غیرممکن گردید تا باردیگر همدیگر را ببینند و تنها دلیل، "پرده آهنین" در امتداد مرزهای شوروی بود. البته این محدودیت تنها تا پایان 1980 میلادی ادامه داشت و با آغاز اصلاحات میخائیل گورباچف و بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، برای بسیاری از بلوچ‌های ترکمنستان این فرصت فراهم گردید تا پس از سال‌های طولانی جدایی، برای جستجوی بستگان خود به ایران و افغانستان سفر کنند. تاریخ مردمان بلوچ، یادآور تاریخ مهاجرت پیوسته آنان به سرزمین‌های وسیع و دوردست است، هرچند فقدان ادبیات و تاریخ مکتوب و نبود منابع کافی، مطالعه در مورد آن‌ها را دشوار ساخته است. این نه یک اغراق بلکه واقعیتی از تاریخ مردم بلوچ است که آن‌ها هرگز به شکل رسمی، یک حکومت مستقل مختص خودشان نداشته‌اند

حکومت نیمه رسمی کلات را نمی‌توان یک دولت مستقل واقعی برای بلوچ‌ها دانست. علیرغم اینکه حکومت کلات توانست برخی از قبایل بلوچی را متحد کند، با این حال دوام چندانی نیافت و گذشته از آن نیز نتوانست نقش مهمی در حفظ و احیای فرهنگ و زبان بلوچی ایفا نماید.

از نقطه نظر سیاسی، بلوچ‌ها در طول تاریخ همواره بخشی از امپراطوری‌های بزرگ بوده و نقش مهمی در حفظ قدرت آن‌ها داشته‌اند، هرچند به طور معمول حکومت‌های مرکزی توجهی به زبان و فرهنگ مردم بلوچ نشان نداده‌اند.

به هر حال، علیرغم پیچیدگی‌ها و وضعیت نسبتاً بغرنج گره خورده با سرنوشت مردم بلوچ، آن‌ها نه تنها موفق به خلق فرهنگی منحصر بفرد و بسیار زیبا، غنی و اصیل شده‌اند، بلکه از جهات متعدد، نمونه‌های بسیار جالب و ناب ادبی در زندگی فرهنگی آن‌ها جاریست. اما با تاسف عمیق باید گفت این هویت بطور شایسته مورد بررسی و مطالعه قرار نگرفته است.

شاهکارهای ادبیات بلوچی تقریباً به هیچکدام از زبان‌های زنده دنیا ترجمه نشده‌اند و با این تفسیر، فرهنگ و ادب بلوچی برای اکثر مردم دنیا امری ناشناخته است. ازین لحاظ، بلوچ‌های ترکمنستان یک استثنا نیستند، شاید بتوان گفت حتی آن‌ها در موقعیت بدتری نسبت به سایر هم‌نوعانشان قرار دارند.

مطالعات بسیار اندکی در رابطه با زبان و فرهنگ بلوچی انجام شده، از جمله برخی مطالعات که در مسکو و لنینگراد (سن پترزبورگ امروزی) در دوره اتحاد جماهیر شوروی صورت گرفته است. هنگامیکه به ادبیات شفاهی بلوچ‌های ترکمنستان رجوع و تعدادی از داستان‌های عامیانه بلوچی به زبان I. I. Zarubin می‌کنیم، بطور مثال روسی منتشر شده است، با این حال بسیار جای تاسف است که در قرن بیستم کتاب و رسالاتی که به معرفی فرهنگ مردم بلوچ بپردازد، در ترکمنستان بسیار اندک است به یقین باید گفت که فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی برای اقلیت بلوچ، آزادی، شادی و دستاوردهایی بویژه در زمینه‌هایی مانند آموزش و پرورش، فرهنگ و علوم به ارمغان آورد.

مسکو برای بلوچ‌های ترکمنستان همواره نیرویی الهام‌بخش برای ایستادگی در برابر سلطه ترکمن‌ها بوده است و به رغم تمامی مشکلات، مردم بلوچ فرصت‌های مناسبی برای توسعه آموزش و فرهنگ خود داشته‌اند.

بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی نفوذ مسکو در ترکمنستان کاهش یافت و امروزه دولت مرکزی ترکمن توجه چندانی به اقلیت‌ها نشان نمی‌دهد (علاوه بر بلوچ‌ها حدود یکصد هزار کرد در ترکمنستان زندگی می‌کنند)

تلاش برای توسعه زبان بلوچی در ترکمنستان

نخستین الفبایی که مورد استفاده بلوچ‌های ترکمنستان قرار گرفت، مبتنی بر خط رومی بود. تلاش‌های بیشتر برای تبدیل بلوچی به یک زبان نوشتاری در سال 1930 میلادی انجام گرفت، در آن زمان تعدادی کتاب و روزنامه بلوچی به خط رومی در ماری و عشق آباد انتشار یافت.

در گذشته برنامه‌ای برای آموزش زبان مادری برای بلوچ‌های ترکمنستان وجود داشت، اما بعد از تغییر خط اقلیت‌های زبانی ترکمنستان به خط سیریلیک، با توجه به سیاست ملی در قبال اقلیت‌ها، مشکلات مالی و تغییر آموزش تمام سطوح آموزشی به زبان روسی و ترکمنی، بلوچی نتوانست تا حد یک زبان نوشتاری توسعه پیدا کند. در طول سفرهایمان به ترکمنستان توانستیم تعدادی از مردانی را ملاقات کنیم که هنوز از خط رومی رایج در دهه 40 میلادی برای نوشتن بلوچی استفاده می‌کنند.

در پایان سال 1980 میلادی، یک علاقمند به زبان مادری خود، معلم مقطع متوسطه بنام "محمد شیردل" به منظور ابداع خط سیریلیک برای زبان بلوچی تلاش‌هایی را آغاز نمود. وی موفق به انتشار تعدادی کتاب به زبان بلوچی برای مقاطع ابتدایی و اخذ مجوز برای آغاز آموزش زبان بلوچی در چند مدرسه گردید. علاوه بر این محمد شیردل و یکی از همکارانش بنام "سعیدقلی محمد نور" موفق شدند صفحه‌ای اختصاصی به زبان بلوچی در زندگی تازه انتشار دهند. Taze Durmush (روزنامه ترکمنستانی)

این تلاش‌ها همزمان با دوره اصلاحات و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی بود و از آن پس نظام سیاسی جدید و مستقل جمهوری ترکمنستان در صحنه سیاسی منطقه ظهور کرد. این حادثه در واقع شروع زندگی جدیدی برای بلوچ‌های ترکمنستان نیز بود. اما این سرنوشت جدید با غفلت از زبان و فرهنگ آنان رقم خورد. همچنانکه جامعه بلوچ ترکمنستان هرگز تالکون، نهاد سیاسی، اجتماعی و حتی فرهنگی که بتواند از حقوق آن‌ها دفاع و یا نظر مقامات دولت را برای تامین نیازهایشان جلب نماید نداشته‌اند. به نظر می‌آید بلوچ‌های ترکمنستان نیاز فراوانی به کمک مجامع جهانی و همکاری سازمان‌های علمی و فرهنگی بلوچی در دیگر کشورها دارند، هرچند که امروز هیچگونه

ارتباطی در سطح رسمی و بین سازمانی وجود ندارد. تا آنجا که ذکر شده تنها یک مورد در گذشته برای ایجاد ارتباط میان بلوچ‌های ترکمنستان و پاکستان انجام شده است. زمانی که در اواسط 1980 میلادی یک انجمن فرهنگی از اتحاد جماهیر شوروی برای برقراری روابط فرهنگی با کشورهای خارجی، سخنگوی دولت ایالتی بلوچستان پاکستان؛ میرمحمد اکرم بلوچ را به مسکو دعوت نمود.

به این ترتیب هیئت فرهنگی بلوچستان پاکستان به ترکمنستان سفر کرد و در عشق آباد دانش آموزان بلوچ را ملاقات نمود و در اجتماعات و برنامه‌های فرهنگی آنان شرکت جست، علاوه بر آن از شهر "تجن" که در حال حاضر فقط چند خانواده بلوچی ساکن آن هستند بازدید نمود، هرچند که نتوانست از منطقه ماری که عموماً اکثریت جمعیت بلوچ‌های ترکمنستان در آنجا متمرکز شده است دیدن نماید. از آن پس هیچ تماس در سطح بالایی صورت نگرفته است، خاطرات میرمحمد اکرم بلوچ از سفر به ترکمنستان در نشریه "ماه‌تاک بلوچی" منتشر شده است.

نکاتی در مورد گویش بلوچی در ترکمنستان

بلوچ‌های ترکمنستان به گویشی از زبان بلوچی سخن می‌گویند که به لهجه بلوچ‌های افغانستان بسیار نزدیک است. گویش بلوچ‌های ترکمنستان در واقع متعلق به شاخه غربی از لهجه‌های زبان بلوچی است، یعنی لهجه رخشانی. البته گویش بلوچی ترکمنستان تعدادی ویژگی‌های آوایی و گرامری خاص خود را نیز داراست. پروفیسور ایوان آی زاروبین از پیشگامان مطالعات بلوچی در روسیه بود. او گروهی از جوانان مستعد ترکمنستان را بمنظور پیشبرد تحقیقات خود در سن پترزبورگ تعیین نمود.

در این گویش هیچگونه واژه حلقی وجود ندارد. حالت اخباری افعال در زبان بلوچی یک سیستم غنی از حالات زمانی افعال را بوجود آورده است که معنایی مشترک و معین دارند (یعنی تاکید بر عملگرایی واقعی در زمان حال، گذشته و آینده). البته تفسیر این افعال ممکن است در شرایط عرف، زمان و مکان و یا مفرد و جمع بودن آن‌ها متفاوت باشد. تعدادی از این "زمان‌های فعل" در گویش‌های متعدد بلوچی متفاوت است. ساده‌ترین سیستم زمان‌های افعال (با تعداد کمتری از اشکال ابداعی) را می‌توان در گویش بلوچی ترکمنستان یافت. در این گویش تنها پنج "زمان فعل" وجود دارد

- 1- من (man-a raīn)، (من کار می‌کنم : man kār-a kanīn) زمان حال- آینده - می‌روم)
- 2- (من رفتم : man šutun)، (من کار کردم : man kār kurtun) زمان گذشته ساده
- 3- (man-a)، (من داشتم کار می‌کردم : man kār-a kurtun) زمان گذشته استمراری - من داشتم می‌رفتم (šutun)
- 4- (man šutá un)، (من کار کرده‌ام : man kār kurtá un) زمان ماضی نقلی - رفته‌ام)
- 5- (man šut-átun)، (من کار کرده بودم : man kār kurt-átun) زمان گذشته کامل - من رفته بودم)

البته زمان‌های دیگری برای افعال در زبان بلوچی نیز وجود دارد. همچنین افعال کمکی نیز در جای جای بلوچی وجود دارند، بطور مثال :

من داشتم (man rawagā-y-atun) / من دارم می‌روم man rawagā-y-un (بلوچی رخشانی). هرچند در منطقه سرحد بلوچستان ایران نیز زمان‌های گذشته استمراری حفظ شده‌اند

معنای آوایی اشکال افعال (نحوه تلفظ) به نمود و یا شیوه عمل کلامی وابسته است. بطور کلی استنتاج بر اساس یافته‌های مطالعات ما نشان دهنده ویژگی‌ای در زبان بلوچی است که تفاوت میان زمان‌های مختلف یک فعل واحد را در شکل آوایی آن نشان می‌دهد، که می‌توان گفت این ویژگی تا حد زیادی مختص زبان بلوچی است، بخصوص معانی اشکال جدید توصیفی، همانند اشکال زمان‌های حال استمراری و گذشته استمراری در گویش رخشانی.

این رویه در واقع بیش از تمام گویش‌های بلوچی در لهجه رخشانی مشاهده می‌شود. این امر ممکن است یکی از دلایلی باشد که چرا گویش رخشانی از اهمیت فزاینده‌ای به عنوان یک ابزار ادبی نوین برخوردار است و اینکه این گویش هم اکنون بیشترین پتانسیل را برای توسعه به یک زبان ادبی استاندارد در بلوچی داراست

اهمیت بالای زبان ادبی استاندارد در بلوچی را نمی‌توان نادیده گرفت، نیاز به یک استاندارد پذیرفته شده جهانی که مورد استفاده تمام سخنوران بلوچ قرار گیرد، بشدت احساس می‌شود. روشنفکران و فرهنگیان بلوچ هم اکنون بیش از گذشته به اهمیت این

موضوع پی برده‌اند.

یعنی " māšmā " در گویش بلوچی ترکمنستان یک ضمیر خاص فراگیر وجود دارد بنام "ما و شما". این ضمیر بصورت زیر تعریف می‌شود؛

māšmā حالت فاعلی؛

māšmay حالت مضاف الیه (ملکی)؛

māšmārā حالت مفعولی؛

سه شیوه برای صرف کلمات، اسامی و ضمائر در این گویش وجود دارد. حالت غیر مستقیم که معمولا برای ساخت افعال استفاده می‌شود در گویش بلوچی ترکمنستان وجود ندارد ولی افعال گذشته متغیر بطور فعال مورد استفاده قرار می‌گیرند
brās-ī sarā čādent برادر او سرش را تکان داد

man trā dīstun من تو را دیدم

(مرادکتابش را برای ما خواند : murād watī kitābā pa ammā wānt-ī)

(دشمن دست و پای او را بستند : dušman āi dast-u-pādānā baštant)

برخی از اجزای سازنده افعال بتدریج ازین گویش حذف شده‌اند، اما هنوز آثاری از آن‌ها وجود دارند. ضمیر بی‌تکیه (یا پسوند ضمیر) سوم شخص مفرد اغلب با افعال متعدی و گاهی اوقات بدون افعال متعدی استفاده می‌شوند؛

او فرار کرد : jīst-ī او رفت : šut-ī او انجام داد : kurt-ī او گفت : gušt-ī

باید اشاره کرد که پسوند ضمائر آنچنان که در بیشتر لهجه‌های بلوچی شایع است در گویش (ترکمنستان مورد استفاده قرار نمی‌گیرد) (همچنین در زبان فارسی خیلی رایج است) فرهنگ واژگان گویش بلوچی ترکمنستان تا به امروز بدرستی مورد مطالعه قرار نگرفته است، اما قدر مسلم اینکه این واژگان ریشه‌ای ایرانی دارند، همینطور نیز تمام دیگر گویش‌های بلوچی

یقینا تعداد زیادی از کلمات به زبان بلوچی راه یافته‌اند، بیشترین تعداد کلمات وارد شده به بلوچی منشأ فارسی و عربی (از طریق فارسی) دارند. بلوچ‌های ترکمنستان علاوه بر این، برخی از کلمات را در طول تاریخ در دوران شوروی سابق، از فرهنگ و زبان روسیه و ترکمنستان به زبان خود وارد نموده‌اند

مسئلاً برآورد تعداد کلمات وارد شده به بلوچی دشوار است، زیرا تاکنون هیچ فرهنگ لغت جامع بلوچی گردآوری نشده است. با این حال بر اساس مجموعه داستان های عامیانه بلوچی زاروبین، ژوزف الفبنین فرهنگ لغتی از بلوچ های ماری ترکمنستان را تهیه کرده که اطلاعات مربوط به ریشه برخی از لغات را ارائه داده است

فوریه 2012 21

i.hosseinbor@live.com

Language and Culture of the Baloch in Turkmenistan
Vyacheslav V. Moshkalo, Dept. of Iranian Languages, Institute of
Linguistics, Russian Academy of Sciences, Moscow

انسان ایرانی، هویت تعریف نشده

جلال جلالی زاده (دکترای فقه و مبانی حقوق، عضو شورای اسلامی شهر سمنان در سال 1378، نماینده مردم سمنان، کامیاران و دیواندره در مجلس ششم، و عضو هیئت علمی دانشگاه تهران)؛

عبدالرحمن دیبجی (دکترای تاریخ هنر، صاحب امتیاز و مدیرمسئول هفته نامه صحرا)؛

میرمحمود یگانلی (نماینده مردم ارومیه در مجلس ششم)

ماهنامه «نامه»، شماره 49، اردیبهشت 1385

نکته: در اواخر بحث دکتر دیبجی گفته است: «وقتی جمهوری ها اعلام استقلال کردند، در ترکمنستان مردم استقلال نمی خواستند و می گفتند این ها به ما همه چیز داده اند و راحت داریم زندگی مان را می کنیم و نهایتاً به عنوان آخرین جمهوری به زور به آنها استقلال دادند، مردم مدت ها در حسرت گذشته بوده و حس نوستالژیک داشتند. خیلی ها دوست داشتند که وضعیت برگردد و همه چیز را توطئه ای آمریکا می دانستند». نظر ایشان در مورد تمایل مردم ترکمنستان برای باقی ماندن تحت سلطه شوروی چندان قابل قبول نیست. مطالعه «خانیم در آستانه هزاره سوم» در این زمینه روشن گر خواهد بود

وبلاگ ترکمن در رسانه



میزگرد با حضور جلال جلالی‌زاده،
عبدالرحمن دیه‌جی و میرمحمود یگانلی

انسان ایرانی، هویت تعریف نشده

سرویس اقوام مجله نامه

ماهنامه «نامه»، شماره 49، اردیبهشت 1385

جلالی‌زاده: ضمن تشکر از گردانندگان نشریه‌ی وزین «نامه» که چنین فرصتی را فراهم کردند تا در خدمت دوستان ارجمند باشیم، به نظر من، بحث قومیت‌ها در موقعیت کنونی کشور ما بحث بسیار ارزشمند و مفیدی است و بحثی عدالت‌خواهانه، اساسی، اصولی و تاریخی خواهد بود. در این‌مورد که آیا مسأله‌ای به‌نام مسأله‌ی قومیت‌ها در ایران هست یا نه؟ به‌منظر من اظهر من الشمس است و ما چه بپذیریم و چه نپذیریم، در ایران مسأله‌ی قومیت داریم. من کاری با دیدگاه‌های مختلف در مورد تفاوت بین مفاهیم قومیت و ملیت ندارم که مثلاً بگوییم قوم کرد یا ملت کرد و... اما در هر صورت سرزمین ایران دارای چند گروه اجتماعی مهم است که به‌عنوان ساکنان اصلی این سرزمین مشخص شده‌اند و نقش فرزندان یک خانواده را در کشور ما دارند.

اعم از عرب‌ها، ترک‌ها، بلوچ‌ها، ترکمن‌ها، فارس‌ها و... اما این‌که چرا در کشور ما نقش و فرهنگ فارس بیش‌تر متجلی شده و نمود پیدا کرده، باز هم باید بیش‌تر تحقیق و بررسی کنیم و از دیدگاه محققان و پژوهشگران در حوزه‌های مختلف به این مشکل بپردازیم و آسیب‌شناسی را هر چه زودتر شروع کنیم و نقاط حساس و مواضع مهم را بررسی کنیم. به‌منظر من با پاک کردن صورت مسأله، این مسأله حل نخواهد شد. وظیفه‌ی اندیشمندان، روشن‌فکران و اهل نظر ایرانی است که در این‌مورد تلاش کنند. بحث من جدا از این‌که حق و حقوق هموطنان ما در این‌مورد نقض شده و تبعیض‌ها یا

بی‌عدالتی‌هایی صورت گرفته، به بحث توسعه برمی‌گردد. اگر ما معتقد به توسعه‌ی کشور هستیم، این مهم به‌وقوع نمی‌پیوندد مگر با مشارکت همه‌ی اقوام ایرانی در تمام ابعاد سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی که رعایت حقوق بشر در هر کشوری اساس توسعه است و ما اگر دیدگاه توسعه‌گرایانه در کشور داشته باشیم، باید از این دید و منظر به مسایل قومیت‌ها بپردازیم، باید به مطالبات و خواسته‌های آنها و نیز بی‌توجهی‌ها و تبعیض‌هایی که صورت گرفته و کسی هم منکر آن نیست بیش‌تر بپردازیم. هر چند ما معتقدیم ملت و کشور ایران از سابقه و پیشینه‌ی تمدنی کهنی برخوردار است، اما به‌منظر من ملتی متمدن شمرده خواهد شد که مسایل حقوق بشر در آن رعایت شود. من معتقدم که ما در ایران مسأله‌ی قومیت‌ها را داریم. این واقعیتی است انکارناپذیر، اما باید راه‌ها و راهکارهای درست، اصولی و اساسی را برای حل آن، همگام با توجه به مشکلات جانبی که کشور ما دارد، یافت

یگانگی: ضمن تشکر از مطلبی که در شماره‌ی 48 «نامه» در مورد قومیت‌ها نگاشته شده بود، باید بگویم بسیاری از مسایلی که ما می‌خواستیم به آن اشاره کنیم، در آن مبحث به‌طور جامع تشریح شده بود. اگر ما به‌عنوان افرادی از اقوام تشکیل‌دهنده‌ی کشور ایران به آن می‌پرداختیم، تهمت می‌خوردیم. اما آنچه در ابتدا می‌خواهم به آن بپردازم این است که پرداختن به مسأله‌ی افشار یا واحدها یا ملل یا اقوام تشکیل‌دهنده‌ی کشور ایران در گذشته با سوءظن‌هایی از جانب محافل رسمی یا روشن‌فکران مواجه می‌شد. من می‌خواهم بگویم سوابق هیچ‌کدام از دوستانی که این‌جا نشسته‌اند حاکی از تمایل به تجزیه یا استقلال نیست.



به‌منظر من این نظریه بیش‌تر از جانب کسانی مطرح می‌شود که خودشان شناختی از مسایل ندارند و می‌خواهند ضعف‌هایشان را با این مسأله ببوشانند. اگر به سابقه‌ی تاریخی ایران بنگرید، می‌بینید که ما پس از فروپاشی ساسانیان تا عصر صفویه مطلقاً با یک سرزمین واحد روبه‌رو نبوده‌ایم. همین صفویان که آذری هستند در احیای ایران نقش تعیین‌کننده‌ای دارند و البته در ترکیب آن، طوایف قزلباش و طوایف عمده‌ای از کردها وجود داشته‌اند، مانند طایفه‌ی جلایری؛ پس این اقوام در احیای قدرت ایران نقش بارزی داشته‌اند. انقلاب مشروطیت که انقلابی اجتماعی در عرصه‌ی نوین بود و پیش‌تاز

انقلاب‌های شرق است، عمدتاً به‌وسیله‌ی همین اقوام و ملت‌های ایرانی شکل می‌گیرد، حمایت می‌شود و به پیروزی می‌رسد؛ پس اگر بخواهیم ضعف شناخت را با آنگزدن پوشش دهیم، از نظر تاریخی کار درستی نیست. ما در ایران بعد از فروپاشی ساسانیان از نظر هویتی دچار چالش بودیم. ایران از ابتدای تاریخ خود دارای ویژگی تکرر بوده است و از اجزا و واحدهایی تشکیل می‌شده است که این واحدها در عین تکرر، در یک مجموعه وحدت تام داشته‌اند که هنر ایرانی هم این بوده است که این اجزای تشکیل‌دهنده را در حداکثر قدرت به وحدت برساند. من بیش از این در تاریخ ادبیات سیاسی چیزی نمی‌شناسم. هنر ایرانی این بوده که می‌توانسته اجزای تشکیل‌دهنده‌ی خود را با حداکثر برآیند وارد صحنه کند.

ما اولین بار در مشروطیت در جریان تحسن در سفارت انگلیس «زنده‌باد ملت ایران» می‌شنویم، بعد از شکست انقلاب مشروطیت یأس و سرخوردگی حاکم می‌شود و نیروهای روشن‌فکر به‌دنبال اقتدار حکومت مرکزی می‌گردند و پشت‌سر رضاشاه تجمع می‌کنند و پروژه‌ی ملت‌سازی ایرانی را در دولت شبه‌مدرن نظامی رضاشاه پی می‌ریزند. از آن تاریخ، شکل‌گیری ملت ایران هم با رفتار شبه‌مدرن و شبه‌نظامی رضاشاه پیوند می‌خورد. در این پروژه، برخی از جریانات روشن‌فکر ایرانی سهم بودند؛ به‌طور مثال «ملک‌الشعرا بهار» به این نتیجه می‌رسد که من به «شیخ محمد خیابانی»، «میرزا کوچک خان» و «محمد تقی خان پسیان» ارادت دارم، اما به‌ناچار باید آنها را رها کنیم و به‌خاطر جلوگیری از تجزیه و فروپاشی کل کشور به ناچار رضاشاه را گردن می‌نهیم، محتوای صحبتش این است که آنها را رها کنیم و به رضاخان نزدیک شویم.

شکل‌گیری پروژه‌ی ملت‌سازی از آن تاریخ با زور حکومتی و مبتنی بر یک باستان‌گرایی صرف آغاز شد و رابطه و نسبتش را با هزارواندی سال گسست تاریخی مشخص نکرد و قطعاً این اقدام در روند پروژه‌ی ملت‌سازی، خود دچار تناقض شد. ویژگی ملت ایران در دوران ساسانیان مذهب بود، در دوره‌ی رضاشاه این موضوع خود تناقضی در پروژه‌ی رضاشاه به‌وجود آورد؛ این پروژه با اقوام و اجزای تشکیل‌دهنده‌اش هم دچار تناقض شد که تداوم تناقض‌ها در پایان دوره‌ی رضاشاهی با فروپاشی پهلوی اول منجر به آشکار شدن تضادها و بحرانی‌تر شدن آن شد.

این سیاست در دوره‌ی پهلوی دوم در ابعاد جدیدتری تداوم یافت و ادامه‌ی این برنامه‌ریزی در سیستم برنامه‌ریزی و توسعه‌ی اقتصادی مملکت که در دوره‌ی پهلوی دوم بنیان نهاده شده بود، منعکس می‌شد، پارامتر دیگری که این موضوع را تشدید می‌کرد، آغاز جنگ سرد و قرار گرفتن ایران در دنیای آزاد و سیاست‌های برنامه‌ریزی اقتصادی و سیاسی- اجتماعی مبتنی بر مسایل دو قطبی آن روز بود. تمام مناطق جغرافیایی ما که پیش‌ترشان در مناطق قومی هستند، از این سیاست‌گذاری‌ها و ملت‌سازی‌های حکومتی، دچار تبعیض‌هایی از نظر فرهنگی، سیاسی و اجتماعی شده و از آن متأثر شدند و این روند ادامه یافت. شما در آمایش سرزمینی که زیربنای سیاست‌گذاری‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است این موضوع را می‌توانید به‌عینه ببینید.

به‌طور مثال کانال‌هایی که قرار بود در سمت آذربایجان یا کردستان زده شود، می‌بایست کانال‌های شرقی- غربی باشد نه شمالی- جنوبی، چراکه احتمال می‌دادند اگر نیروهای کمونیستی سرازیر شوند، این کانال‌ها کارکرد نظامی بیابد و مؤلفه‌های اقتصادی و توسعه مد نظر نبود! ما بعد از انقلاب در دوره‌ای فاقد سیستم برنامه‌ریزی متمرکز بودجه بودیم. قریب به ده سال این سیستم وجود نداشت و یک نظام اقتصادی ناهمگونی حاکم بود و در ثانی سیستم برنامه‌ریزی و توسعه‌ای که بر مملکت اعمال شده، تفاوت آن‌چنانی با قبل از انقلاب نکرده بود. این عدم تغییر منجر به تداوم تبعیض‌های اقتصادی اجتماعی و فرهنگی بر قومیت‌هایی شد که پیش‌تر در مناطق مرزی حضور داشتند، تا زمانی‌که به وضعیت جدیدی رسیدیم. پارامتر جدیدی که ناشی از چالش هویتی ایرانی است، به مرحله‌ای رسیده است که دیگر نمی‌شود گفت مسأله‌ای به‌نام قومیت‌ها یا ملت تشکیل‌دهنده‌ی ایران نداریم، بلکه باید به آن بپردازیم، با شناخت قضیه و ریشه‌یابی دقیق، علل آن چیزی که متأسفانه علاوه بر حکومت‌ها جریان روشن‌فکری ما را هم دربرگرفته شناسایی کرد، چراکه بدون شناخت موضوع به‌دنبال راحل می‌گردد.

دیه‌جی: در ابتدا از فرصتی که «نامه» برای این گفت‌وگو ایجاد کرد، سپاس‌گزاری می‌کنم. این عمل از این نظر هم ارزشمند است که یک نشریه‌ی ملی با گستره‌ی سراسری به مقوله‌ی قومیت‌ها پرداخته است که ان‌شاءالله تداوم یابد. در ابتدا بگوییم که قضیه‌ی قومیت‌ها مثل آفتابی روشن وجود دارد. اگر به تعاریف نگاه کنیم، قوم عبارت است از مردمی با فرهنگ و تاریخ و زبانی متنوع که در محدوده‌ی خاصی زندگی می‌کنند، این

تعریف در مورد ترکمن‌ها، ترک‌ها، بلوچ‌ها، کردها و... صندق می‌کند. قومیت وجود دارد و می‌تواند واقعیتی شیرین هم باشد. هم می‌توان به آنها نگرش مثبت داشت و هم نگرش منفی. نگرش مثبت از این منظر که اگر ایران را مانند یک قالی در نظر بگیریم که گل‌هایی زیبا دارد، فرهنگ‌های مختلف در کنار هم کشوری رنگارنگ و زیبا را تشکیل می‌دهند؛ یا این‌که بقیه‌ی گل‌ها را کنار بگذاریم و بگوییم این تنها ما هستیم که این فرهنگ را پیش می‌بریم. تا بدین‌جا مشخص می‌شود که قومیت‌های مختلفی در کشور وجود دارند، حال سوال این‌جاست که آیا معضل قومیت‌ها را داریم یا نه؟ وقتی به تاریخ ترکمن‌ها نگاه می‌کنیم، آنها همواره با دولت مرکزی مشکل داشته‌اند. ترکمن‌ها تا دوره‌ی رضاشاه کوچ‌نشین بودند و آزاد.

آنها ساکن نبودند و روحیه‌ای سرکش داشتند که آنها را از تبعیت دولت مرکزی باز می‌داشت و همیشه حکومت‌ها برای تشکیل حکومت از ترکمن‌ها استفاده می‌کردند؛ چه قاجارها، چه غزنویان و چه دیگران، اما خود ترکمن‌ها هیچ‌گاه دوست نداشتند وارد سیستم اداری شوند. در زمان رضاشاه آنها مجبور به سکونت اجباری، خانه‌سازی و کشاورزی شدند و از همان‌زمان چون این سکونت با روحیات آزاد ترکمن‌ها هم‌سو نبود، خودبه‌خود مشکل پیش می‌آمد. کسی به‌نام عثمان آخوند، ترکمن‌ها را رهبری می‌کرد تا کسی از خارج رهبری آنها را بر عهده نگیرد. رهبری عثمان آخوند از سال‌های 1910 میلادی به بعد است و سپس «آناگلدی آچ» در مرحله‌ی مبارزه با رضاشاه رهبری را بر عهده می‌گیرد و شورش می‌کند. سپس جنگ گنبد پیش آمد که تبدیل به یکی از معضلات جدی آن منطقه شد؛ اما در مرحله‌ی سوم باید دید که علل این معضلات چیست؟ بخشی از آن به روحیات اقوام برمی‌گردد که قابل تعمیم نیست؛ به‌طور مثال ترکمن‌ها هیچ‌گاه دست‌نشانده‌ی دولت نبوده‌اند و همواره در بین آنها نیروی گریز از مرکز وجود داشته است. یک‌سوی قضیه این است که آنها بالاخره ساکن شده‌اند و زندگی شهری را پذیرفته‌اند، اما سوی دیگر دافعه از سمت مرکز است.

در دوره‌ی محمدرضا پهلوی، برخی تبعیضات فرهنگی و بی‌توجهی به مطالبات فرهنگی آنها و همچنین عدم استفاده از آنان در مسئولیت‌های کلیدی نیز وجود داشت؛ ضمن آن‌که بسیاری از زمین‌های ترکمن‌ها را غصب کردند و لذا همواره درگیری و تنش و جدال بین آنها و حاکمیت وجود داشته است. در این‌دوره هم به‌نحوی همان روند در حال ادامه است،

امروز یک ترکمن ایرانی جهت ساختن این کشور، توسط نیرویی که در مرکز وجود دارد، مورد قبول قرار نمی‌گیرد. این تضاد از یکسو به لحاظ تاریخ، فرهنگ و زبان و از سوی دیگر به دلیل مذهب وجود دارد. امروز تبعیض همه‌جا هست، بین خود برادران اهل تشیع هم خودی و غیرخودی وجود دارد، برای زنان هم هست. اما روی اقوام با مذاهب دیگر، تبعیض مضاعف وجود دارد. فارس حتی اگر بگوید اصول‌گرا هم نیست، می‌تواند به دولت راه پیدا کند، اما یک ترکمن اهل سنت حتی اگر اصول‌گرا هم باشد، باید در همان حد بماند؛ یعنی قدرت قاهره‌ای وجود دارد که این ترکمن سنی مذهب را ذاتاً قبول ندارد؛ مشکل اصلی این‌جاست

خیلی از روشن‌فکران می‌گویند این تبعیض همه‌جا هست، آری درست است، اما در آن‌جا گریزگاهی هست و برای ما هیچ گریزگاهی وجود ندارد

برخی مسایل وجود دارد که ما حتی در بیان آن هم مشکل داریم. الان تعداد زیادی مهاجر سیستانی به منطقه آورده‌اند، وقتی هم اعتراض می‌کنیم، با برچسب‌هایی چون قوم‌پرست و ناسیونالیست مواجه می‌شویم. مسایل ترکمن‌ها بسیار جدی است؛ یکی از معضلات جدی، زمین‌های ترکمن‌ها است. علاوه بر آن عدم اجرای اصول 12، 15 و 19 قانون اساسی که همه‌ی مردم می‌دانند، ما در استخدام‌ها نیز معضل داریم؛ در اجرای اصل 48 قانون اساسی که توزیع عادلانه‌ی ثروت در مناطق است هم معضل داریم. هیچ‌کار پایه‌ای و صنعتی در منطقه‌ی ترکمن صحرا نمی‌شود؛ ولی در نقاط دیگر چرا! ما هم قومیت داریم و هم معضل قومیت، هم ممکن است بحران قومیت‌ها را داشته باشیم

جلالی‌زاده: ما نمی‌توانیم قومیت‌ها را انکار کنیم، چراکه مثلاً قوم بلوچ با آداب و رسوم خاص و طرز زندگی، روابط خانوادگی، رسوم ازدواج و سختی معشیت و تحمل و مدارایی که دارند یا کردها با توجه‌شان به هنر، موسیقی و لباس، ارتباط با دیگران یا آنری‌ها و عرب‌ها با نوع لباس و سنت‌هایی که از گذشته بین آن‌ها حاکم است، این تنوع را به‌وجود می‌آورند. تنها راه‌کار مواجه‌شدن با آن، پذیرش است؛ یعنی باید آن را پذیرفت و نهادینه کرد. اگر فرهنگ تنوع در ایران نهادینه شود، بسیاری از مشکلات حل می‌شود. من کاری به قبل از جمهوری اسلامی ندارم، با توجه به این‌که ما در دوران جمهوری اسلامی زندگی می‌کنیم و با توجه به اصولی که این نظام می‌گوید، آن را قبول دارد و به

آنها پایبند است، یعنی اصول اسلام و قانون اساسی، وضعیت را بررسی می‌کنم. با توجه به این‌که جمهوری اسلامی حکومتی منتج از دیدگاه‌های تشیع است، لذا باید سیره‌ی علوی را دنبال کند و من علاقه‌مندم که از دیدگاه عدالت‌خواهانه‌ی یک نظام مذهبی به دیگر انسان‌ها آن را بررسی کنم. حضرت علی وقتی می‌شنود که خلخال را از پای یک زن یهود بیرون آورده‌اند، می‌گوید اگر کسی این را بشنود و از این ننگ بمیرد، نباید او را سرزنش کرد. از سویی در نامه به مالک‌اشتر می‌گوید جامعه‌ای که کسی نتواند بدون لکنت زبان حرفش را بزند، جامعه‌ی خجسته و مبارکی نیست، من از این‌منظر می‌خواهم به شهروندان ایرانی -حتی نه اقوام- نگاه کنیم و ببینیم ما در این‌مدت چه‌میزان بر اساس این اصول عمل کرده‌ایم یا چه‌قدر آنها را در حق هم‌وطنان خود جاری ساخته‌ایم؟ من معتقدم که هنوز فرهنگ تحقیر و رسوبات آن در جامعه‌ی ما وجود دارد.

تحقیر بعضی از لهجه‌ها در صداوسیما و بی‌توجهی به برخی از اقوام ایرانی‌که با لباس‌های مخصوص خودشان در ادارات حضور می‌یابند، به‌نوعی احساس شهروند درجه‌ی اول و دوم را در بین مرکز‌نشینان و غیرمرکز‌نشینان به‌وجود آورده است که این فرهنگ حتی به‌مسئولان ما هم سرایت کرده است. یکی از دوستان ما می‌گفت در اوایل انقلاب، بخش زیادی از بودجه‌ی کشور را در اصفهان و شهرهای مرکزی صرف کردند و می‌گفتند حالا که کردستان دارد از ایران جدا می‌شود، چرا باید در آن‌جا هزینه کنیم؟ این تصور که در ذهن برخی مسئولان هست و بی‌توجهی به مناطق و ایجاد فاصله در بین مناطق مرزی و مرکزی باعث ایجاد فاصله می‌شود. ما نباید کسانی را که پی‌گیر مطالبات قومی خود هستند، به‌عنوان مخالف، معاند، دشمن، وابسته به اجنبی و بیگانه حساب کنیم. باید دید چه کسی در این قضیه مقصر است؟

نظامی که بر اساس شعارهای آزادی، استقلال، جمهوری اسلامی و عدالت و بر اساس دین در ایران بنا نهاده شده چرا باید بعد از 27 سال هنوز برخی از اصول قانون اساسی آن پیاده نشده باشد؟ آیا قانون‌گذاران تجربه‌ی کافی نداشته‌اند؟ من معتقدم باید دیدگاه‌مان را عوض کنیم. در بسیاری از اصول همین قانون اساسی موادی هست که اگر آنها را اجرا کنیم، بسیاری از مشکلات کشور ما حل خواهد شد. در اصل دوم، نفی هرگونه ستمگری و ستم‌کشی و سلطه‌گری و سلطه‌پذیری آمده است. فقط عدل و استقلال سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی است که مصالح ملی را تأمین می‌کند. در اصل سوم، نفی هرگونه

استبداد و خودکامگی و انحصارطلبی و نیز تأیید بر مشارکت عامه‌ی مردم در تعیین سرنوشت اقتصادی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، رفع تبعیضات ناروا و ایجاد امکانات برابر برای همه در تمام زمینه‌های مادی و معنوی آمده است.

آیا اگر من به‌عنوان یک کرد پی‌گیر اجرای اصول قانون اساسی شوم، باید به‌عنوان ضد انقلاب و ضد نظام متهم شوم؟ یا در بسیاری از موارد دیگر در اصول 12، 15، 19، 20 چرا مسئولان ما برای یکبار هم مواخذه و استیضاح نمی‌شوند که چرا به رعایت قانون اساسی بها نمی‌دهند؟

من از کسانی که از منظر پان ایرانیسم به مسایل نگاه می‌کنند، این سؤال را دارم که اگر اختلافی نیست، چرا بعد از 27 سال هنوز یک بلوچ استاندار یا رییس دانشگاه نشده؟ چرا معاون وزیر نشده؟ و همین‌طور چرا به اقوام دیگر بی‌اعتنایی می‌شود؟ متأسفانه در نظام ما که یک نظام مذهبی است، به اقوامی که مذهب آنها غیر از مذهب حاکم است، تبعیض مضاعف روا شده است و این موجب شده که فاصله‌ها زیاد شود و گریز از مرکز اتفاق بیافتد. یعنی قومیت‌ها احساس کنند که کسی به آنها بها نمی‌دهد و به خواسته‌هایشان توجه نمی‌کند و همین باعث انزوا و گوشه‌نشینی می‌شود؛ در این‌صورت مطمئناً در هر فرصتی که پیش آید و آنها احساس کنند که کسانی از خواسته‌هایشان دفاع می‌کنند، این‌ها نیز خواسته‌های آنها را اجابت خواهند نمود.

ما به‌هیچ وجه فراق‌کنی نمی‌کنیم و منتظر کمک دیگران نیز نیستیم. ما معتقدیم مشکلات ایرانی‌ها جز در داخل ایران و با همت همگان حل نخواهد شد. به‌عنوان نمونه مسأله‌ی شوراها، این اصل در ایران اجرا شد و در بسیاری از مناطق، شهردارها از خود افراد محلی انتخاب شدند و دیدیم که تحکیم همبستگی ملی و بالا رفتن وحدت دست‌آورد آن بود و هیچ ضرری هم متوجه کشور نشد. مردم از افرادی که خود انتخاب کرده بودند انتظار بیش‌تری داشتند، همان‌طور آنها هم احساس مسئولیت بیش‌تری می‌کردند. من معتقدم دست‌هایی در کار است تا تحت‌عنوان توازن منطقه‌ای و جمعیتی با به‌هم‌زدن جمعیت برخی از مناطق، تنش‌ها و بی‌انضباطی‌هایی ایجاد کند تا بتواند با نظامی‌گری و برخورد فیزیکی با آنها برخورد کند؛ در حالی که کشور ما نیاز به برنامه‌ریزی درست دارد تا مشکلات آسیب‌شناسی و دست‌بندی شود و به کارشناسان خبره ارایه شود. من معتقدم اگر

این کار صورت پذیرد دیگر مشکل قومیتی نخواهیم داشت؛ چراکه در موقعیت فعلی با ایجاد شبکه‌های مختلف و وجود سایت‌های مختلف اینترنتی و فروریختن مرزهای فیزیکی، ما نباید برنامه‌ها را همچون سال‌های قبل باشد، بلکه باید از اطلاعات و تجربیاتی که از گذشته داریم و به‌خصوص تجربیات کشورهای دیگر استفاده کنیم.

من به‌عنوان مثال به تجربیات دو کشور شوروی و ترکیه اشاره می‌کنم؛ در شوروی اصل بر استحاله‌ی فرهنگ‌های مختلف بود، چه در زمان تزارها و چه در دوره‌ی کمونیست‌ها و خود استالین هم در پی حاکمیت یافتن یک فرهنگ منبعث از ایدئولوژی مارکسیسم-لنینیسم بود و تلاش می‌کردند که ناسیونالیسم روسی را محور همبستگی همه‌ی ملیت‌های ساکن در شوروی کنند که در حدود 194 ملت و قوم را شامل می‌شد و تمام تلاش‌های خود را نیز انجام دادند. حتی بیش از یک قرن تلاش کردند اما نهایتاً هیچ ثمری عایدشان نشد، بلکه منجر به فروپاشی شوروی شد و این فروپاشی بدین‌دلیل بود که این وحدت و همبستگی، مصنوعی بود و لذا بعد از فروپاشی، هیچ‌کدام از ملت‌ها نتوانستند همبستگی خود را حفظ کنند و هر ملتی راه خود را رفت.

من معتقدم اقوام و ساکنان ایران با توجه به تجربیات گذشته باید به تکثرگرایی فرهنگی متوسل شوند. جز تکثرگرایی فرهنگی و پذیرش دیگران و تنوع و پذیرش اقوام ایرانی راه دیگری وجود ندارد. من اقوام ایرانی را به‌مثابه موزاییک‌هایی می‌دانم که با توجه به چشمت و تنوعشان می‌توانند زیبایی خاصی به این سرزمین دهند. در شوروی برای تحمیل زبان روسی، زبان‌های دیگر را تحقیر می‌کردند و اقوام مختلف را به‌صورت جمعی کوچ می‌دادند و... همه‌ی روش‌ها را به‌کار گرفتند، چه شیوه‌های نرم و مسالمت‌آمیز لنین، چه انترناسیونالیسم فرهنگی، چه شیوه‌های خشونت‌آمیز استالین، چه سیاست‌های خروشچف در ادغام ملت‌ها و چه سیاست برژنف در ایجاد ملت واحد شوروی، هیچ‌کدام موفقیت‌آمیز نبود. به‌نظر من باید از این تجربیات بهره بگیریم و از آنها استفاده کنیم.

با توجه به افزایش آگاهی جوانان‌مان و انفجار اطلاعات و افزایش رسانه‌ها، هر خانواده‌ای مستقیم با اخبار جهان درگیر و مواجه است، بنابراین نمی‌توان واقعیت را انکار کرد. به‌نظر من ما باید هرچه زودتر و هرچه بیش‌تر با این واقعیات مواجه شویم و بر اساس اصول علمی و منطقی و این واقعیت تاریخی که همه‌ی ملت ایران در حفظ و

نگهداری مرزهای کشور فداکاری و ایثار کردند، باید بهای یکسانی برای آن قایل شویم و همه را در مدیریت کشور و در مسئولیت‌ها مشارکت دهیم و معتقدم با چنین روشی ما هیچ مشکلی نخواهیم داشت.

یگانگی: پیرو صحبت‌های دکتر جلالی‌زاده عرض کنم که در طول تاریخ ایران می‌بینیم تمام اقوام یا ملل تشکیل‌دهنده ایران، در تمامی مقاطع با حفظ فرهنگ و مسایل اجتماعی و اقتصادی خودشان، هیچ مشکلی با همدیگر نداشته‌اند، پس تا قبل از این‌که در دوره‌ی مدرن صاحب یک زبان رسمی ارتباطی بشوند، مشکلی با هم نداشته‌اند. این بنا به مصالح حکومت‌ها بوده که هم اختلاف بین اقوام ایجاد می‌کرده‌اند و هم در اداره‌ی مملکت تبعیض‌هایی را نسبت به اقوام و ملل مختلف بسته به دوری و نزدیکی به حکومت وارد ساخته‌اند. در دوره‌ی مدرن هم این سیستم مدیریت و تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی مملکت و سیستم برنامه‌ریزی مملکت است که علی‌رغم میثاق‌های ملی و منشور ملی با عدم اجرای آنها با اصل قرار دادن مصالح خود، تبعیض‌هایی را در زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی اعمال می‌کند و این تبعیض‌ها موجب پیدایش مسایلی می‌شود به نام مسایل قومی ملی یا منطقه‌ای.

این تعریف را ملت‌ها و اقوام نخواستند و نکرده‌اند، بلکه اعمال محرومیت و تبعیض‌ها ناشی از سیستم هر کشور بوده والا اقوام مختلف ایرانی هیچ مشکلی با هم نداشته‌اند و تجربه‌ای با افتخار از زیست مشترک و مقابله با دشمنان مشترک را پشت‌سر گذاشته‌اند. ولی در عصر جدید این نوع اداره‌ی مملکت است که این مسایل را پیش می‌آورد و در یک فراق‌کنی، خواست‌های برحق اقوام یا ملل را منسوب به غیر می‌کند؛ در حالی که مدیران بیش‌تر باید خود را ملامت کنند تا اقوام را. در عصر تحولات جدید، کتمان مسأله یا اعمال چنین سیاست‌هایی درباره‌ی مسایل ملی و قومی مثل سابق مقدور نیست و این مستلزم درایت و برنامه‌ریزی است که بتواند تمام اقوام ایرانی را در جهت یک مسیر نهایی راه بیندازد و شما در مجله‌ی «نامه» شماره‌ی گذشته موردی را تحت عنوان ایستادن روی زمین ایرانی مطرح کرده بودید، این موضوع مستلزم تعریفی از انسان ایرانی مبتنی بر یک فرهنگ و جهان‌بینی خاص و ویژگی‌های فرهنگی مشخص است.

من در رابطه با میزگرد قبلی دیدم که مواردی چون مسأله‌ی مذهب، زبان و قومیت را مطرح کرده بودند و جایی هم گفته بودند مسأله‌ی ایران مسأله‌ی دموکراسی است. من مسأله‌ی ایران را چالشی هویتی می‌دانم که به تبع آن، اجزای تشکیل دهنده هم دچار چالش شده‌اند. ما انسان ایرانی را تعریف نکرده‌ایم که بخواهیم انتظاراتی را از اجزا و مجموعه‌های آن داشته باشیم. سیستم آموزشی ما قادر نیست که نیازهای اجتماعی اجزای تشکیل دهنده‌ی ایرانی را برآورده کند. تعریفی که سیستم ما از انسان ایرانی ارائه می‌دهد، یکی از این دو وجه را شامل می‌شود؛ یا در بُعد انسانی مثل آفتاب‌پرست فقط برای زنده‌ماندن خودش تلاش می‌کند یا در بعد عرفانی به‌شدت انزواطلب است؛ در بیداری به‌خود می‌پیچد و در خواب کابوس می‌بیند.

درد روشن‌بینی دارد، اما با همین درد هم خوش است. این فرهنگ قادر نیست اجزای تشکیل دهنده‌اش را در خود مستحیل کند و قادر هم نیست در رابطه با ابعاد فرهنگی جدیدی که در وضعیت جدید دنیا پیش آمده، برخورد فعال داشته باشد. چه‌گونه می‌توانیم اجزای فرهنگ‌های دیگر را در این فرهنگ مستحیل کنیم. برای همین اصرار دارم در چالش پیش‌روی ما عوامل قومی، زبانی و... صورت غالب نیست، بلکه صورت غالب این است که ما در کل هویت ایرانی دچار چالش شده‌ایم. قوم فارس و دیگر عناصر تشکیل دهنده هم دچار چالش هستند. ما در اولویت، برای این موضوع باید فکر کنیم تا بتوانیم به بقیه‌ی آن هم برسیم.

هر چند آموزش ما بیش‌تر منبعث از حکومت است و ما در این بُعد نهاد مدنی مستقلی از حکومت نداریم، اما حتی در سطح روشن‌فکری هم به این قضیه پرداخته نشده است؛ به‌عنوان مثال در رابطه با آموزش زبان ترکی، آن‌طور که دوستان می‌گویند، اصلاً آموزش زبان ترکی نباید باشد چرا که تخم تجزیه به‌صورت فیزیکی کاشته می‌شود، اگر یادم باشد آقای زعیم در مصاحبه‌ی عید این را گفته بودند، ولی به‌رحال باید بگویم که زبان، ناقل هویت یک قوم و یک اجتماع است. شما چه‌گونه می‌توانید مدعی باشید برای قومی حق قایل هستید، ولی برای عنصر ناقل هویت او حق قایل نباشید، آموزش‌های در سطح مدارس را نیز می‌توانیم مثال بزنیم، یک بچه‌ی ترک‌زبان ابتدا باید زبان فارسی را به‌عنوان زبان دوم یاد بگیرد، اما در آموزش و پرورش بعد از انقلاب متأسفانه بعد از زبان فارسی، زبان عربی را هم باید یاد بگیرد و آیا می‌دانید چه فشاری از نظر آموزش بر

بچه‌های غیرفارسی زبان وارد می‌شود؟ علاوه بر زبان مادری خود که آموزش نمی‌بینند دو زبان دیگر را باید زیر فشار، آموزش ببینند؛ در مسیر آموزش و در اثر این فشارها و این تبعیض‌ها، او نسبت به افراد سایر نقاط که این مشکل را ندارند، دچار تأخیر فاز می‌شود. روشن‌فکران ما از این بُعد هم باید به مسأله بپردازند. من مسأله‌ای را در رابطه با آذربایجان خدمت‌تان عرض کنم، آذربایجان در رابطه با فرهنگ و ادب ایرانی بیش‌ترین سهم را حتی نسبت به دیگران دارد و در رابطه با وحدت ایرانی و حفاظت از ایران و استقلال ایران بیش‌ترین هزینه را پرداخت کرده، ولی کدامیک از جریان‌های روشن‌فکری تا به حال به مسایل و مشکلاتی پرداخته‌اند که آذربایجان در طول صد سال اخیر با آن مواجه بوده است؟ کدام یک از آنها تلاش کرده که فرهنگ آذربایجان را بداند، اساطیر و عرفان آن را بشناسد و ویژگی‌های زبانش را بداند؟ کجا به شاعران، ادیبان و شخصیت‌های ما پرداخته‌اند؟

رسانه‌های سراسری ما کجا به اعیاد قهرمانان و اساطیر آذربایجان و یادواره‌های این خطه پرداخته‌اند؟ چرا نباید سیستم روشن‌فکری ما به این مسایل بپردازد؟ در عوض آن، برای ما هویت تعریف می‌کنند که شما آذری بودید، زبان‌تان این‌گونه بوده و... این کار مشکلی را حل نمی‌کند. همان‌طور که فارسی حرف‌زدن ما برای آنان خنده‌دار است، درک و فهم آنها هم از مسأله، برای ما خنده‌دار است. کدامیک از جریانات سیاسی ما تا به حال به این قضیه پرداخته‌اند؟ کدام جریان روشن‌فکری به این موضوع لااقل برای شناخت خودش پرداخته است؟ جریان روشن‌فکری ما که به اعتقاد من خاستگاه اشرافی دارد - و اکنون در وضعی قرار دارد که عقبه‌ای ندارد و ابتر خواهد شد و از بین خواهد رفت - کجا مرزبندی‌اش را با تفکر رضاشاهی مشخص کرده. او از تفکری دفاع می‌کند که رضا شاه بانی آن بوده است.

کجا از فرهنگ و زبان و ادب آذربایجانی در مقابل آنچه به‌زور بر آن اعمال شده است، دفاع کرده‌اند؟ کدام اندیشمند ایرانی اعدام‌های فرقه‌ی دموکرات چه در آذربایجان، چه در کردستان و تبعیض‌هایی که توسط حکومت مرکزی ایجاد شده بود را محکوم کرده است؟ کجا به تبعیض‌های فرهنگی اعمال شده پرداخته‌اند؟ چرا باید نشناخته برای همه برنامه و هویت تعریف‌کنند. آنها حتی در تعریف دموکراسی هم برای ما قید معین می‌کنند، در حالی که این روشن‌فکران اولین شرط دموکراسی را در مورد ما رعایت نمی‌کنند.

من اعتقاد دارم روشن فکران قضیه را نشناخته‌اند و چون نشناخته‌اند یا بیم دارند، راحل‌هایی را ارایه می‌کنند که متأسفانه اثربخش نیست. من به روشن فکران سراسری در رابطه با مسأله‌ی ایران هم نقد دارم. در جامعه‌ی ما با توجه به نارسایی و شکستی که در تئوری‌های کلی به‌وجود آمده، نواقصی هست که این نواقص باعث شده که در وضعیت موجود بحرانی ما راحل‌های ارایه شده نتواند عرض اندام کند. متأسفانه هیچ تلاشی در این رابطه صورت نگرفته است.

روشن فکران همیشه خواسته‌اند از کنار این مسایل عبور کنند یا به ارایه‌ی رامکارها و تعریف‌هایی از هویت‌های اقوام و ملل ایرانی پرداخته‌اند که متأسفانه با واقعیت‌ها بسیار فاصله داشته است.

دیه‌جی: در ادامه‌ی صحبت‌های آقای یگانه‌لی، من فکر می‌کنم بیش‌ترین هراس حکومت‌های مرکزی از مسأله‌ی قومیت‌ها به‌این سبب بوده است که بیش‌تر اقوام در نواحی مرزی ساکن هستند و این هراس بیش‌تر از موضع وحدت ارضی و معضل فروپاشی یا تجزیه‌طلبی است. والا به‌طور مثال ارمنی‌هایی که در مرکز زندگی می‌کنند، بسیاری از حقوق فرهنگی‌شان استیفا شده و فعالیت‌های‌شان را هم انجام می‌دهند. بزرگ‌ترین مشکل ما این است که در نواحی مرزی سکونت داریم که این مشکل به‌دوره‌ی صفویه برمی‌گردد. تا قبل از صفویه بیش‌تر ایرانیان اهل سنت بودند و آن حکومت توانست مذهب نواحی مرکزی را تغییر دهد، اما نتوانست مذهب نواحی مرزی را عوض کند.

حکومت‌های مرکزی برای فرونشاندن یا جلوگیری از این واهمه، روش‌های مختلفی را در پیش می‌گیرند که ابتدایی‌ترین آن‌ها استحاله‌ی فرهنگی است، تا جایی که دیگر نه ترکمنی بماند، نه کردی و نه آذری و همه یکسان شوند تا بدین طریق به مسأله‌ی قومیت فیصله دهند. اما باید تجربیات تاریخی را هم مدنظر قرار داد که اگر این موضع که از دوره‌ی رضاشاه شروع شد می‌توانست موفق باشد، تا به‌حال به نتیجه‌ای رسیده بود. تجربه ثابت می‌کند نه تنها به هیچ نتیجه‌ای نرسیده بلکه تعصب اقوام و حساسیت‌ها و درون‌گرایی آن‌ها را بیش‌تر کرده است؛ به‌طور مثال ما ترکمن‌ها برای این که از بین نرویم به غیرترکمن، دختر نمی‌دهیم.

در این میان، البته نگاه من به شوروی متفاوت است. اگر آنجا هر نوع استحاله‌ای مد نظر بود، لااقل جمهوری‌هایی ایجاد شد که می‌توان گفت مشابه حکومت فدرال عمل می‌کرد، ولی استحاله کردن و آسیمیله کردن فرهنگی در طول صد سال جواب مثبتی نداده است. باید به دنبال روش‌های دیگری رفت، باید از این زاویه نگاه کرد که یک ترکمن یک کرد یا ... با همان مذهب و زبانش در همین جغرافیا می‌تواند در پی داشتن منافع مشترک در کنار ما زندگی کند و برای آینده‌ای بهتر تلاش کند. وقتی عید قربان می‌شود، برادران غیر ترکمن ما هم سر سفره در کنار ما می‌نشینند.

من بسیاری را می‌شناسم که غیر ترکمن و فارس هستند و از هر چیزی صحبت می‌کنند غیر از این مسائل. ولی مسائل سیاسی و حکومتی که پیش می‌آید، خودبه‌خود این مسائل چهره دیگر می‌کند؛ یعنی خود مردم مشکلی ندارند. برخی از ما انتقاد می‌کنند که چرا این اندازه متعصب و ناسیونالیست هستید که حتی دختر به‌غیر نمی‌دهید؟ این یکی از مسائل ما در منطقه است. من می‌گویم شما اول به من حق بدهید که رییس‌جمهور بشوم، وزیر بشوم، بعد انتظار داشته باشید که دختران ترکمن با شما ازدواج کنند.

ما معتقدیم که سیاست استحاله‌ی فرهنگی مردود است و باید از تجربه‌ی دیگر کشورها سخن بگوییم که چه جاهایی موفق بودند و کجا به شکست انجامیده. در واقع مسأله به سیاست‌گذاری دولت برمی‌گردد به‌طور مثال در سوئیس پس از 150 سال جنگ، یک مدل فدرالی تشکیل شد. ما به‌طور مثال حتی در اصل 15 قانون اساسی مشکل داریم و انگار اگر کسی بخواهد زبان خودش را بیاموزد، شعار تجزیه‌طلبی سر داده است؛ اما در سوئیس حتی اگر پنج نفر به زبانی مشترک صحبت کنند، دولت مجبور است برای آنها معلم بیاورد تا آن زبان را تدریس کند. در افغانستان پس از تحولات اخیر از تمام اقوام در کابینه و جاهای دیگر استفاده شد، یا در عراق یک فرد کرد رییس‌جمهور شد.

این نوع نگاه، علاقه و عشق به سرزمین را ایجاد می‌کند. من فکر می‌کنم افغانستان با این مدل بسیار موفق‌تر است و مسائل قوم‌ی‌اش را به‌راحتی می‌تواند حل کند. در دنیا الگوهای موفق کم نبوده است، باید آنها را مطالعه کرد تا ببینیم در ایران چه باید کرد. به آن‌سوی قضیه هم بنگریم و کار را به جایی نرسانیم که بیگانه‌ها به ما مدل دهند، ما می‌توانیم خودمان از تجربیات خوب آنها استفاده کنیم. در مورد قضیه‌ی شوروی، در آنجا

جمهوری‌های مختلف به رسمیت شناخته شده است و من در ترکمنستان با چشم خود دیدم که هم دانشگاه ترکمنی و هم دانشگاه روسی داشت، همین‌طور رادیو و تلویزیون، برنامه‌های ترکمن و روسی دارند. آن‌جا از دوره‌ی ابتدایی تا لیسانس می‌توانستند به زبان خودشان آموزش ببینند. در کنار آن، مدارس روسی هم بود و افراد مختار بودند هر کدام را که می‌خواهند انتخاب کنند. هرچند آن‌ها با ظرافت صنایع را حول روسیه ایجاد کردند و دیگر جمهوری‌ها را به سمتی بردند که اگر فردا دچار مسأله شدند، بحران‌ساز نشود، ولی از لحاظ فرهنگی در شوروی سابق بهترین تأثیرها را برایشان ساختند.

من وقتی آن‌ها را با ترکمن‌های ترکمن‌صحرا مقایسه می‌کنم که نه دانشگاه ترکمنی دارند، نه مدرسه و نه هیچ امکان فرهنگی جدی دیگر، می‌بینم ترکمن‌های ما اصیل‌تر مانده‌اند. آن‌ها در دانشگاه‌ها ریشه‌ای‌تر کار کرده‌اند؛ لغت‌نامه دارند و فرهنگ‌های مختلف دارند، اما بین مردم نه؛ آن‌جا ترکمن‌ها به زبان روسی حرف می‌زنند و فرهنگ روسی غالب شده است؛ یعنی بین دو فرهنگ مبارزه درگرفته و مردم بدون حساسیت به آن‌سو کشیده شده‌اند. وقتی جمهوری‌ها اعلام استقلال کردند، در ترکمنستان مردم استقلال نمی‌خواستند و می‌گفتند این‌ها به ما همه‌چیز داده‌اند و راحت داریم زندگی‌مان را می‌کنیم و نهایتاً به‌عنوان آخرین جمهوری به‌زور به آن‌ها استقلال دادند، مردم مدت‌ها در حسرت گذشته بوده و حس نوستالژیک داشتند. خیلی‌ها دوست داشتند که وضعیت برگردد و همه‌چیز را توطئه‌ی آمریکا می‌دانستند.

حرف من این است که آزادی فرهنگی و زبان و حفظ حقوق و احترام به اقوام، به‌خودی‌خود منجر به تجزیه و خطر فروپاشی کشور نمی‌شود، بلکه افراط و تفریط را باید در نظر گرفت و همچنین مدل‌های موفق و ناموفق را. شوروی بیش‌تر از این‌منظر ضربه خورد که به‌شدت ایدئولوژیک بود و این تفکر بر آن حاکم بود که هر که در این مرزهای ایدئولوژیک بگنجد از ماست و بقیه بر ما، البته مشکل کشور ما هم نگاه ایدئولوژیک است و منافع ملی اصل نیست، بلکه منافع ایدئولوژیک اصل است و از این جهت ضربه هم خورده‌ایم. در کل، باید مدل‌های مختلف در نظر گرفته شود و استفاده شود چرا که مردم ایران ظرفیت آن را دارند.

جلالی زاده: صحبت‌های دوستان بیش‌تر نقد وضعیت بود، چند نکته‌ی مهم دیگر که به‌نظر من می‌رسد این است که اولاً؛ ایران ما کوچک شده، به‌طور مثال در دوره‌ی قاجاریه بسیاری از بخش‌ها از ایران جدا شده، نکته دوم این است که ما نمی‌توانیم نسبت به هم صادقانه حرف بزنیم، یعنی نوعی ترس در ذهن‌مان است و می‌ترسیم بگوییم ملت کرد یا ملت ترک؛ اما در دوره‌ی قاجاریه واژه‌ی ملل ایران را داریم که حتی تا دوره‌ی مشروطه وجود داشته است و به هر صورت با تغییر اسم، نمی‌توانیم مسما را تغییر دهیم، به هر صورت به همگی ما ایرانی‌ها ظلم شده، چون‌که آداب و رسوم مشترک تاریخی‌مان در حال فراموشی است.

در افغانستان خود افغان‌ها میراث‌دار میراث فرهنگی ما هستند. ظلمی که به همه می‌شود این است که ما رسم‌های تاریخی‌مان را از دست می‌دهیم، مسأله‌ای که آقای مهندس یگانلی اشاره کردند در ارتباط با چالش هویتی ما ایرانیان، از این منظر نیز قابل نگرش است که فشار هویت‌زدایی منطقه‌ای و محله‌ای، هویت مشترک ما را در معرض زدایش قرار می‌دهد و بحران در این نقطه است. وقتی می‌بینیم که به‌سوی بی‌هویتی می‌رویم و در تمام کشور هم بی‌هویتی در حال حاکمیت یافتن است، مجبوریم مدل‌ها را از کشورهای دیگر بگیریم. وقتی بحث غرب‌زدگی پیش می‌آید، باید به این توجه کرد که وقتی ما نتوانیم خوراک فکری به جوانان خود بدهیم و از نظر هنر و ادب و مسایل تاریخی که هویت یک ملت را می‌سازد آنان را تغذیه کنیم، جوانان ما دچار مسأله می‌شوند.

این بزرگ‌ترین مشکل ماست. ما وقتی حاضر نیستیم به مراسم نوروز در کشورهای دیگر اشاره کنیم و نامی از آن نمی‌بریم، طبیعی است که هویت ملی دچار آسیب می‌شود. در داخل در مجلس ششم دو رشته‌ی کردی و آذری جهت تدریس در دانشگاه‌های کردستان و آذربایجان تصویب شد و قرار شد در دفترچه‌ی کنکور هم بیاید؛ اما وقتی به پذیرش وزارت علوم رسید، در مقابل آن مقاومت شد. یعنی مسئولان بدون مسئولیت‌پذیری ایجاد بدبینی کردند. یکسان‌سازی ممکن نیست، می‌دانیم که حدود هفتاد سال است که حرف زدن به زبان کردی در ترکیه ممنوع است، اما نتوانسته‌اند زبان کردی را از بین ببرند.

یگانگی: پس از چندین سال ممنوعیت، یک نفر از آنها آمد و در تلویزیون صحبت کرد و حال با آنها با احترام برخورد می‌شود؛ البته پس از چندین سال که به کردهای ترکیه می‌گفتند ترک‌های کردستان !!

جلالی زاده: متأسفانه بحث‌هایی که تحت عنوان تبعیض و بی‌عدالتی وجود دارد، در بین جوانان به حساب دین گذاشته می‌شود و این خود خسارت بزرگی است. یعنی باید مشخص کنیم که در دین اسلام، زبان‌ها، نژادها و رنگ‌ها نشانه‌های الهی هستند و در قرآن هم به صراحت اشاره شده؛ در سوره‌ی حجرات می‌خوانیم وجود قوم‌ها برای شناخت است نه برای تبعیض و بی‌عدالتی، این نگرشی که بر مردم تحمیل می‌شود موجب می‌شود که توده‌ی مردم نسبت به مسایل امنیت ملی بی‌توجه شوند.

یگانگی: به هر حال اوضاع دنیا، منطقه و همین‌طور اوضاع جاری کشورمان نشان می‌دهد که ما در موقعیت خطیری هستیم که در آن، عدم اجرای قانون اساسی یا میثاق ملی چالش‌هایی را در سطح کشور به وجود آورده است. از دیگر سوی ایدئولوژی‌های توتالیتار چه از نوع چپ و چه از نوع مذهبی دچار چالش‌هایی هستند. آقای عباس عبدی در میزگرد شماره‌ی پیش ماهنامه‌ی «نامه» اشاره کرده بودند که ما در ایران هویت غالب نداریم. من این را به شکلی دیگر می‌گویم که اصلاً هویت سرتاسری و مشترکی تعریف نشده است. یک مفهومی در رابطه با ملت‌سازی تعریف شده است و خواسته‌اند همه را مشابه آن کنند.

همان موردی که آقای دیه‌جی هم در مورد آسیمیلاسیون گفتند یا موردی که آقای دکتر جلالی زاده فرمودند. خواسته‌اند که همه تبدیل به چیز دیگری بشوند، درحالی‌که اصلاً هویتی تعریف نشده است. ایستادن روی زمین ایرانی، مستلزم تعریفی از انسان ایرانی است؛ تعریف هویتی که دربرگیرنده‌ی تمام عناصر و اجزای تشکیل‌دهنده‌ی ملت بزرگ ایران در درون مرزهای خود باشد. این تعریف نباید در گذشته بماند، این تعریف باید با توجه به تجارب گذشته، روبه‌آینده باشد و برای آینده باید تعریف شود. بر مبنای همین هم باید منافع ملی تعریف شود. اگر از منافع ملی نتوانستیم تعریفی ارایه بکنیم و اگر نتوانیم برای آحاد ملت ایران و نیز اقوام و ملل تشکیل‌دهنده‌ی ملت، برای مشارکت در سرنوشت خود و برای مشارکت در تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری در آنچه مربوط به خودشان است

راهی را باز کنیم، نمی‌توانیم آینده‌ی خوبی را متصور شویم. قطعاً باید این راه را برای احاد ملت و اجزای تشکیل‌دهنده‌ی ایران باز کنیم و حقوق قانونی آنها همچنین حقوق انسانی آنها را اعاده کنیم. نمی‌توانیم دم از حقوق بشر و دموکراسی بزنیم بدون این‌که حقوق اقوام ایرانی را در این رابطه به رسمیت بشناسیم. در درجه‌ی اول انتظارمان از جریان‌های سیاسی فکری و روشن‌فکری در این است که اگر تا به‌حال در این رابطه دچار نقص‌هایی بوده‌اند، یا نتوانسته یا خواسته‌اند این حقوق را بشناسند، اینک این مسأله را بشکافند و به حق و حقوق این اقوام و ملل آن‌چنان که هست بپردازند.

جلالی‌زاده: من متأسفم در حالی‌که باید ما برای دیگران الگو باشیم باید از دیگران الگو بگیریم. با توجه به حرف‌های دوستان در ارتباط با کانادا، بد نیست به موضوعی اشاره کنم؛ آن دولت در سال 1971 میلادی سیاست کثرت فرهنگی را در قالب بهرسمیت شناختن دو زبان ملی با هدف صیانت از همبستگی و گسترش مساوات قومی در دسترسی به موسسات اجتماعی، اقتصادی و رفع تبعیضات قومی در تمام سطوح اجتماعی در پیش گرفت. حالا وقتی به خودمان نگاه می‌کنیم، حتی در دوره‌ی اصلاحات یکی از این وزرای اصلاح‌طلب که دوست ما هم بود، با تمام تلاشی که به‌کار گرفتیم تا از یک مدیر کرد استفاده کند، متأسفانه زیر بار نمی‌رفت.

اما بعد از سال‌ها که بالاخره موفق شدیم، این مدیر کرد چندین بار از دست آقای خاتمی مدال گرفت. یعنی وقتی صحبت از سپردن مسئولیت‌ها به اقوام مختلف پیش می‌آید، می‌گویند که این‌ها تجربه‌ی کاری ندارند. وقتی شما کاری به این‌ها واکذار نمی‌کنید، چگونه آنها تجربه‌ی کاری پیدا کنند؟ از سوی دیگر می‌بینیم که اکثر مراجع تقلید ایران در کشورهای مختلف اسلامی نماینده دارند و بدون هیچ‌گونه مخالفتی کار خود را انجام می‌دهند، ولی ما متأسفانه در تهران از داشتن یک مسجد برای اهل سنت محرومیم. درحالی‌که 130 کلیسا در شهر تهران وجود دارد.

دیه‌جی: اهل سنت ساکن تهران، نماز عید را در سفارت پاکستان می‌خوانند؛ یعنی ما با دست خودمان آنها را به‌سمت یک کشور خارجی سوق داده‌ایم.

جلالی‌زاده: نکته‌ی دیگری که باید از نظر سرمایه‌گذاری و اشتغال‌زایی به آن اشاره کنم این است که، با توجه به این همه نعمتی که خدا به ایران داده است، همین‌طور از نظر

خصوصیات و ویژگی‌هایی که اقوام ایرانی از گذشته تاکنون آن را حفظ کرده‌اند، می‌توان با جذب گردشگران و مردم‌شناسان موجبات ارزآوری و اشتغال‌زایی را فراهم آورد. این تنوع طبیعی و فرهنگی در ایران نعمتی است که باید قدر دان آن باشیم و متناسب این قدردانی، نیازهای لازم را برآورده سازیم و از بی‌هویت شدن مردم جلوگیری کنیم. همان‌طور که در ابتدای بحث گفتیم، اگر بنابر توسعه‌ی کشور است، بدون توجه به قومیت‌ها و حقوق‌شان و بدون توجه به آزادی بیان در بیان مطالبات آنها، قادر به برداشتن قدم‌های لازم برای توسعه‌ی کشور نخواهیم بود.

بنیان‌های فرهنگ و هویت ایرانی اسلامی

علیرضا مزروعی



بسیاری از صاحب‌نظران علوم انسانی، فرهنگ را اساس و شالوده هر جامعه‌ای می‌دانند که در پرتو آن شاخص‌های دیگر جامعه در عرصه‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی معنا و مفهوم و تشخیص پیدا می‌کند. از سویی دیگر در عصر حاضر اولویت اول در سیره عملی و رفتاری قدرت‌های استکباری، به جای تسخیر سرزمین، تسخیر باورها و اذهان مردم و در نهایت تسلط بر فرهنگ آنان است. بدین لحاظ اتحاد ملی و انسجام اسلامی در واقع دو راهبرد حیاتی برای حفظ هویت و کیان نظام جمهوری اسلامی و مقابله با دشمنان است که در این شرایط باید در اولویت قرار گیرد. نوشتار حاضر در مقام تبیین فرهنگ و هویت ایرانی و اسلامی برآمده که از بدو پیروزی انقلاب مورد هجوم همه جانبه دشمنان قرار گرفته است. اینک با هم آن را از نظر می‌گذرانیم

معنای لغوی فرهنگ

کلمه فرهنگ همچون سایر کلمات در ادبیات کشورها، دارای معنای خاص خود است. فرهنگ در ادبیات فارسی به معنای ادب، تربیت، دانش، علم، معرفت، آداب و رسوم، مجموعه علوم و معارف و هنرهای یک قوم است.

فرهنگ، واژه‌ای فارسی و مرکب از دو جزء «فر» به معنای پیش و «هنگ» است که به مفهوم کشیدن و قصد و آهنگ می‌باشد و از فرهختن اشتقاق یافته است، که در معنای گوناگونی، مانند دانش، دانایی، خرد، معرفت، حرفه و هنر، ادب و... به کار رفته است و در اصطلاح ماهیت، هویت و موجودیت يك ملت را فرهنگ می‌نامند

تعریف فرهنگ

فرهنگ مقوله‌ای بسیار گسترده است، از این رو جامعه‌شناسان، مردم‌شناسان، اقتصاددانان توسعه و سیاست‌گذاران و برنامه‌ریزان فرهنگی درباره تعریف جامع و کامل آن اتفاق نظر ندارند و هر يك تعریف خاص از آن ارائه داده‌اند. در يك تعریف ساده، از فرهنگ به عنوان میراث ملی یاد شده است. يك تعریف دیگر آن است که فرهنگ مجموعه پیچیده‌ای متضمن معلومات، معتقدات، هنرها، اخلاق، قوانین، آداب و رسوم، قابلیت‌ها و عادات مكتسبه انسان‌ها می‌باشد. فرهنگ عامل سازنده هویت فردی و اجتماعی جامعه و منشاء ساز و کارها و سرمایه‌های مادی و معنوی يك ملت در سیر تکاملی و تاریخی محسوب می‌شود. دشمن با توجه به شناخت از کاربرد و ماهیت فرهنگ با استفاده از ابزارهای متنوع و فن‌آوری‌های نوین ارتباطات با مبانی انسان‌شناختی و جامعه‌شناختی لائیسزم و سکولاریسمیون جوهره فرهنگ دین محوری را مورد تهاجم قرار می‌دهد.

در واقع یکی از بزرگترین بحران‌هایی که در جوامع اسلامی و جامعه ایران وجود دارد عبارت است از: بحران هویت که از طریق تکنولوژی جدید و وسایل ارتباطی نوین با قدرت فراگیر و یکپارچه خود تولید نوعی جهانی‌سازی فرهنگی را اشاعه می‌دهد و موجب بی‌ثباتی فرهنگی می‌گردد. بنابراین، فرهنگ به مجموعه دارایی‌های مادی و معنوی يك ملت اطلاق می‌شود. از دیدگاه جامعه‌شناسی، تمامی انسان‌ها دارای فرهنگ هستند. از این رو فرهنگ، امری اجتماعی و مبتنی بر روابط اجتماعی انسان‌هاست و چنین است که فرهنگ برای انسان و جامعه انسانی، امری لازم و حیاتی است و زندگی انسان بدون آن دچار اختلال می‌شود.

بر اساس نگرش جامعه‌شناسان غربی، فرهنگ مفهومی عام و کلی است که در برگیرنده تمام دستاوردهای مادی و معنوی شده است. به همین دلیل، دین (منظور ادیان الهی و توحیدی مانند مسیحیت و اسلام است نه ادیان بشری مانند هندو و بودا) عنصری از عناصر فرهنگی محسوب می‌شود. در صورتی که از دیدگاه اسلام دین يك پدیده الهی، فرانهادی، اجتماعی، عام و کلی است که دربرگیرنده فرهنگ نیز می‌شود و فرهنگ، جزء و بخشی از آن به شمار می‌رود زیرا دین پدیدآورنده فرهنگ است.

مثلاً یکی از احکام دین درباره پوشش مردان و زنان است که فرهنگ لباس پوشیدن را به وجود می‌آورد و همچنین، یکی دیگر از احکام دین، مسئله تغذیه است که استفاده کردن از مواد خوراکی در آن تبیین شده است و می‌توان گفت این حکم، فرهنگ تغذیه را پدید

می‌آورد. دیگر اینکه به زندگی سازمانی می‌دهد که چگونه تشکیل زندگی دهیم، فرزندان خود را تربیت کنیم، در چه ایامی شاد یا اندوهگین و سوگوار باشیم و... این امر نوعی آداب و رسوم اجتماعی پدید می‌آورد. تفاوت نگرش غرب و اسلام درباره فرهنگ، معلول دو نگرش سکولار و دین محور است. آنگاه که نگرش يك جامعه‌شناس و یا مردم‌شناس به پدیده دین الهی و توحیدی نگرش صرفاً اجتماعی باشد و دین را محدود و معنوی تصور کند قطعاً آن را از عناصر فرهنگی بیان می‌نماید، اما يك جامعه‌شناس و یا مردم‌شناس مسلمان که دین اسلام را پدیده‌ای جامع و کامل می‌داند بی‌تردید فرهنگ را معلول و ساخته و پرداخته دین برمی‌شمارد

اقسام فرهنگ

جامعه‌شناسان فرهنگ را از جهات گوناگون طبقه‌بندی و تقسیم کرده‌اند که عبارتند از:

الف- فرهنگ مادی

فرهنگ مادی به پدیده‌های محسوس و عینی که قابل اندازه‌گیری با موازین کمی و علمی باشند اطلاق می‌گردد. مانند ساختمان، ابزارآلات، صنعت و فرآورده‌های آن، لباس، کتاب، مجسمه، نقاشی و... به عبارت دیگر به تمام دستاوردهای مادی انسان در عرصه و قلمرو تاریخ و جامعه، فرهنگ مادی گفته می‌شود

ب- فرهنگ معنوی

به مجموع افکار، اندیشه‌ها و عقاید، دین، علوم، ارزش‌ها، فلسفه، حقوق، ادبیات و آداب و رسوم اجتماعی، فرهنگ معنوی اطلاق می‌شود که هر چند قابل اندازه‌گیری و لمس کردن نیست اما در تمام جوامع بشری وجود دارد. فرهنگ معنوی از طریق خط و زبان قابل انتقال بوده و هویت يك ملت را ساخته و آن را شکل می‌دهد. برخی جامعه‌شناسان و مردم‌شناسان در تقسیم‌بندی خود تنها فرهنگ معنوی را فرهنگ دانسته‌اند و فرهنگ مادی را تمدن نامیده‌اند و با تفاوت میان این دو را این گونه بیان کرده‌اند:

- 1 تمدن‌ها را می‌توان با یکدیگر مقایسه کرد مثلاً فرآورده‌های صنعتی ایران و مالزی را با یکدیگر سنجید که کدام يك برتر است
- 2 انتقال عناصر تمدن به آسانی امکان‌پذیر است
- 3 تمدن، همواره روندی تکاملی دارد

ج- فرهنگ عام

از آنجا که فرهنگ نوعی معرفت بشری است، در تمام جوامع وجود دارد براساس این عقیده، تمام فرهنگ‌ها وجوه مشترکی با یکدیگر دارند که می‌توان آنها را این گونه بیان کرد:

گرایش به پرسش و دینداری، اهمیت دادن به برخی ارزش‌ها مانند علم‌گرایی، ایثار، نوع‌دوستی، گرایش به خانواده، اقتصاد، حکومت، قوانین، مقررات و آداب و رسوم اجتماعی و... این امور جزء فرهنگ عام بشریت است

د- فرهنگ خاص

هرچند جوامع بشری در برخی عناصر فرهنگی با یکدیگر مشترکند اما هر جامعه، دارای فرهنگ خاص خود است مثلاً در تمام جامعه‌های بشری، اصل دینداری وجود دارد ولی نوع آن تفاوت می‌کند از این رو در یک جامعه مسیحیت و در جامعه دیگر اسلام حاکم است

ه- خرده فرهنگ

در درون هر فرهنگی نیز الگوهای گوناگونی وجود دارد که جامعه‌شناسان به آنها خرده فرهنگ می‌گویند. خرده فرهنگ، فرهنگ گروه و قشر خاصی است که با فرهنگ کل جامعه پیوند خورده، دارای سلسله خصوصیات هم چون فرهنگ جنس زن و مرد، جوانان و پیران، روستائیان و شهریان، کارگران، نظامیان، دانشگاهیان و... است. آنچه بیان شد از نمونه‌های عینی خرده فرهنگ‌ها است که در تمام جامعه‌ها وجود دارد یک فرد می‌تواند با خرده فرهنگ‌ها ارتباط مختلفی داشته باشد. مثلاً یک دانشجوی جوان آذری زبان می‌تواند سه خرده فرهنگ داشته باشد، فرهنگ جوانان، آذری زبانان و فرهنگ دانشگاهیان. هرگاه افکار و رفتار فرد و یا افرادی در جامعه با افکار و رفتار غالب جامعه تعارض داشته باشند یعنی رفتارشان کاملاً برخلاف ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی شکل گیرد از دیدگاه جامعه‌شناسی از آن به خرده فرهنگ معارض تعبیر می‌شود

هویت فرهنگی

برایند هویت مذهبی، ملی و فردی را هویت فرهنگی می‌نامند

تعریف هویت

هویت در اصطلاح جامعه‌شناختی، کوشش فرد به منظور تحقق یکتایی خویش است در شرایطی که در حال شکل دادن به رفتار خویش می‌باشد. نیاز به داشتن هویت آن چنان بر روان و اندیشه جوان سایه می‌افکند که او را به تکاپوی خستگی ناپذیر در راه کسب آن وا می‌دارد. آرمان‌گرایی، عشق و محبت، تشخص طلبی، رقابت، هنرنمایی، استقلال طلبی و بسیاری از ویژگی‌های نوجوانی، از شاخص‌های مهم این حرکت است. جوان برای کسب هویت از عوامل گوناگونی همچون خانواده، نهادهای تربیتی و پرورشی، رسانه‌های گروهی و مطبوعات متأثر است که در این میان، دو عامل نخست، بیشترین و پایانی‌ترین نقش را بر عهده دارند. جوانان و نوجوانانی که هویت خویش را می‌شناسند و آن را به یاری با مرئیان خود احراز می‌کنند قدرت تحلیل و تفسیر رویدادهای فرهنگی و در نتیجه مقابله با تهاجمات فرهنگی را نیز کسب می‌کنند و به افرادی توانمند و نفوذناپذیر تبدیل می‌شوند. از همین جا ضرورت تلاش برای شناساندن هویت نوجوانان و جوانان آشکار می‌گردد.

هویت دینی

انسانی که رفتار و سلوکش ریشه در وحی دارد از هویت دینی برخوردار است امروزه صاحبان فن‌آوری با ابداع فرهنگ‌های مهاجم، درصدد مقابله با هویت دینی انسان‌ها برآمده‌اند و هرگونه ارتباط قدسی را در عالم انکار می‌کنند. فرهنگ کنونی در کشور ایران، آمیزه‌ای از باورهای اسلامی و ایرانی است که قدمت بس دیرینه‌ای دارد. از

همان زمان که ایرانیان، فرهنگ اسلامی را فرا روی خویش یافتند آن را به گرمی پذیرفتند و آنگاه در ترویج و نشرش کوشیدند.

فرهنگ اسلامی و فرهنگ غربی

آیا فرهنگ همان آداب و رسوم و یا به معنا تربیت است و به جای نظام ارزشی يك جامعه بکار برده می‌شود؟ آنچه مسلم است واژه فرهنگ واژه‌ای جامعه‌شناسانه است که مفهوم خاص خود تفکیک جوامع را از یکدیگر دربردارد.

آسیب‌پذیری نسل جوان

بی‌تردید، دوره نوجوانی و جوانی از آسیب‌پذیرترین مراحل زندگی است و این امر، از دو جهت قابل تبیین است: یکی از محدودیت تجربه و دیگری غلبه احساسات بر فرد، از این روی احساسات مالک وجود آدمی می‌شود و با قدرت تمام، او را مسخر خود می‌نماید. نوجوانان و جوانان، حوادث و رویدادها را از دریچه عواطف می‌بینند و تفسیر می‌کنند و در محاسبات آنان، جاذبه‌ها و کشش‌ها، جایگاه خاصی را اشغال می‌کنند. از سویی دیگر، فقدان تجربیات اجتماعی، موجب می‌شود که این گروه سنی نتوانند معادلات پیچیده محیط ارتباطی خود را به دقت ارزیابی نموده و تحلیل کند، لذا در مواجهه با این گونه مسایل به ساده‌اندیشی و خوش بینی افراطی کشیده می‌شود.

فرهنگ مهاجم غرب با استفاده از این ویژگی‌ها و شگردهای تبلیغی روان‌شناسانه، سعی در فروپاشی نظام اعتقادی و فکری نسل جوان داشته و از طریق تهی ساختن آنها از درون، زمینه جذبشان را به مبانی فرهنگ بیگانه فراهم می‌آورد.

بحران هویت

یکی از مسائل مهم اجتماعی جوانان و نوجوانان کشور ما، بحران هویت می‌باشد. بحران هویت در واقع همان بحران شخصیت است و منظور از شخصیت نوعی خودآگاهی است که عمق آن صلابت شخصیت را تضمین می‌کند و نبود آن زمینه‌ساز بحران هویت خواهد شد. به دیگر سخن، بحران هویت، عبارت از حالتی است غیر عادی که در اثر نداشتن شناخت کافی و واقعی از خود، جامعه، فرهنگ و دیگران در خود به وجود می‌آید به طوری که در اثر اطلاعات کاذب، از روند سالم خود فاصله می‌گیرد.



سازندگان هویت ایرانی کیستند؟

نویسنده: تقی آزاد ارمکی استاد گروه جامعه‌شناسی دانشگاه تهران

با وجود اینکه <ایران> نام جدید کشورمان است، اما مردم این کشور از دیرباز خود را با تعبیر متعددی، يك ملت شناخته و برای بقا و دوام آن تلاش کرده اند. کشور پارسیان، کشور مردم خراسان و کشور دولت های بزرگ و کوچک چون هخامنشیان، مادها، ساسانیان، آل بویه، خوارزمشاهیان، سلجوقیان، صفویه، زندیه، افشاریه، قاجاریه، پهلوی و جمهوری اسلامی عبارت های متعددی است که برای بیان وضعیت کشور و فرهنگ و ملت ایرانی به کار برده شده است. به عبارتی، در زمان های گذشته هر کشوری را براساس زبان و فرهنگ و یا نوع حکومت آن تعریف می کردند و می شناختند. اما در دوره مدرن و با شکل گیری دولت های ملی، ضرورت نام گذاری دقیقی (که لزوما همسان با نام دولت و نظام سیاسی نباشد) به وجود آمده است. از این رو نام <ایران> را به جای نام دولت و نظام سیاسی آن به کار می برند.

نکته آنکه همراه و همزمان با بروز جهان و فرهنگ و اقتصاد و سیاست مدرن، تمایزهای ملی و هویتی اهمیتی مضاعف یافته است. خوب یا بد بودن این پدیده نیز خود جای بحث دارد. مدافعان جهان گرایی، غرب گرایی و در نهایت جهانی شدن قائل به حذف حد و مرزهای ملی هستند. هر چند که بعضی از دیدگاه های مهم از مارکسیسم و ضدسرمایه داری نیز به جهان گرایی میل دارند. نتیجه آنکه دو رویکرد متفاوت به جهانی شدن را در میان مارکسیست ها می توان یافت که یکی از آنها جهانی شدن را نفی می کند، چراکه این تصور وجود دارد که جهانی شدن ابزاری برای تفوق سرمایه داری بر جهان و رسیدن به يك اقتصاد واحد است. مدافعان این رویکرد می گویند که سرمایه داری با تخریب تمایزات و تفاوت ها هیچ راهی برای بروز هویت های مستقل و ملی فراهم نمی گذارد.

اما در طرف مقابل آنها هم طرفداران نظام های کمونیستی قرار دارند که به جهان واحد می اندیشند و مخالف تشکیل هویت های متکثر هستند. در چنین شرایطی نیروهای مستقل و هویت خواه در کشورهایی چون ایران، به نقد جهان وطنی غربی و شرقی می پردازند و از جهان مستقل ایرانی سخن می گویند، جهانی که با اسلام نیز پیوندی عمیق خورده است و از این رو طبیعی است که گفتمان های مبتنی بر دینداری در این جهان محوریت یابند، مانند گفتمان روشنفکری دینی. برخلاف ادعای کسانی که روشنفکری دینی را عامل تولید ایدئولوژی می دانند، روشنفکری دینی امکانی برای تحقق گفتمان های متکثر است. این جریان با تأکیدی که بر تشکیل هویت ایرانی و هویت اسلامی دارد، امکان گفت وگو با جریان های رقیب را فراهم می کند و جهان ایرانی را متکثر می سازد. بر این اساس، در این مسیر است که پدیده ایران تولید و بازتولید شده و ملت سازی و هویت سازی به شکل جدید آن تحقق می یابد.

حال بازگردیم به سطرهای پیشین! گفتیم که نام و عنوان <ایران> و <ایرانی> برای مجموعه ای از مردم و فرهنگ ها با ویژگی های خاص اجتماعی و اقتصادی برگزیده شد و طی زمان به گونه ای همه جانبه مورد پذیرش عام قرار گرفت که گویی از قدیم کشور و فرهنگ و مردم این سرزمین را ایران می نامیده اند. باید توجه داشت که اگرچه در ادبیات

و فرهنگ این سرزمین تعبیر <ایران> و <ایرانی> مصطلح بوده، اما همیشه این نظام های سیاسی و اجتماعی بودند که نام خود را بر این سرزمین تحمیل می کردند. این نوع نام گذاری و تاکید بر آن شاید حکایت از تقدم امر سیاسی بر امر اجتماعی داشته باشد. ایرانیان از قدیم آموخته اند که حوزه سیاسی مقدم بر حوزه های اجتماعی است. آنها آموخته اند که شاهان و مدیران و مسوولان کشورشان نقش عمده و اساسی در حیات و بقای کشور دارند. از طرف دیگر، همیشه دعوا و نزاع اصلی میان مدعیان قدرت بوده است تا مردم و گروه های متعدد اجتماعی. به عبارتی، حیات سیاسی و اجتماعی ایرانیان از گذشته تا امروز حول و حوش قدرت و حکومت بوده است.

در فرآیند مدرنیت معاصر بود که <ایران> متمایز از دیگر کشورها و فرهنگ ها شد. البته منظورم این نیست که در روزگاران گذشته هیچ تمایز و جدایی بین ملت ها وجود نداشته است. در گذشته هم تمایز بوده است، ولی در دوره جدید این تمایزات قابل شمارش، اندازه گیری و عینی است؛ اگرچه در گذشته این تمایزات به رسمیت شناخته نمی شد، مگر در زمان جنگ و نزاع، در دوره جدید راه های بسیاری افزون بر جنگ و نزاع به شکل گیری و تقویت این تمایزها کمک می کند. همین راه ها و شیوه ها هم هست که ضرورت جدایی و رابطه بین امور و ملت ها و فرهنگ ها را فراهم می آورد. به عبارتی، می توان مدعی شد که شکل گیری هویت های مدرن، هم راهی برای ایجاد تمایزات و تفاوت ها است و هم راهی برای ارتباط و پیوستگی نهادی.

اما در جریان شکل گیری هویت های جدید، يك مناقشه عمده و اصلی هم به وجود آمده است که نیاز به تامل و بررسی دارد. بسیاری مدعی شکل گیری هویت های چندگانه، تکه تکه شده و معارض با مدرنیته جهانی هستند. در مقابل، رویکرد دیگری هم مطرح است که از هویت های یکپارچه (که بیشتر محلی و سنتی است) سخن می گوید. من در این بحث سعی دارم تا بنیان ها و مبانی و عناصر طرح نظریه هویت های تکه تکه شده را معرفی کرده و در مقابل به دفاع از هویت های متعامل و متکثر بپردازم. نگاه اول متأثر از قبول پارادایم تضادی و نگاه دوم متأثر از پارادایم توافق است. هویت ایرانی از نظر مولف، هویتی مدرن و در تعامل با دیگر هویت ها است. این وضعیت راهی را برای توسعه فضاهای هویتی و ساختن های اجتماعی می گشاید یا شاید هم بهتر باشد اینگونه بگوییم که ایران راهی به جز تعامل در عرصه جهانی ندارد.

نکته ای که در این میان باید مورد بحث و بررسی بیشتری قرار گیرد، نیروی سازنده این هویت است. عده ای متأثر از جار و جنجال سیاستمداران باور می کنند که فقط سیاستمداران و آن هم افرادی چون رضا شاه توانایی ساختن ایرانی جدید و هویتی ایرانی را دارند و تنها آدم هایی چون او هستند که شرایط و زمینه هایی برای شکل گیری گفتمان رقیب را فراهم می سازند، اما این واقعیت ساده را فراموش می کنند که عده ای در واکنش به رضاشاه و تاکید فراوان او بر ملیت مجبور شدند از هویت اسلامی سخن بگویند و در نهایت چنین شد که تعارض بین ملیت و دین و دینداران و ملی گراها به وجود آمد. حال از شما می پرسم، آیا واقعا آنچه در دوره پهلوی اول به وقوع پیوست اینگونه بوده است؟ آیا

رضاشاه به عنوان يك فرد توانايي اين نوع ساماندهي را داشته است؟ اگر چنین بود، اسناد و مداركي كه اين وضعیت را تاييد مي كند، كجاست؟

به نظر مي آيد آنچه تحت عنوان هويت جديد ايراني در عصر پهلوي ساخته شده بيشتر ناشي از شرايط اجتماعي است تا كنشگري رضاشاه و هواداران او. شرايط اجتماعي و نيروهاي اجتماعي كه در طي زمان به دريافت هاي مفهومي و نظري رسيدند، نقش اساسي و عمده اي در اين ميان ايفا كردند. از اين ميان مي توان به نقش روشنفكران اشاره كرد. روشنفكري برآمده از دوره قاجار توانايي برساختن هويت جديد براي ايران را داشته است. حال بايد پرسيد، ويژگي ها، خواسته ها و كنش اين نيروي اجتماعي چگونه بوده است كه در نهايت جريان هويت سازي ايراني به اين صورت شده است؟

شعرا و نويسندگان اصلي ترين اين نيروها بوده اند. در دوره جديد بسياري بر اين نيرو اضافه شده اند. در جريان ساخته شدن ايران از نظر مفهومي، دولت ها و سياستمداران نيز از اين جريان تاثير پذيرفته اند و به بازيگران اين گفتمان تبديل شده اند. اين ادعا برخلاف بيان كساني است كه روشنفكران و صاحبان اندیشه در ايران را نيروي دست دوم مي دانند. به نظر مي آيد كه روشنفكران در ايران نيروي دست اول هستند و سياستمداران و مديران، نيروي دست دوم. نکته اي كه بسياري از فهم آن غافلند، پيچيدگي عمل و تلاش روشنفكران و سادگي عمل سياستمداران از نظر معنايي و سختي كار سياستمداران و سادگي كار روشنفكران از نظر عملي است.

هويت ايراني و دولت ايراني

در توضيح هويت ايراني بحث هاي متعددي صورت گرفته است. من بدون اينكه به نظام هاي مفهومي و بحث و مناقشات شكل گرفته به لحاظ تاريخي اشاره كنم، به سرعت با ارائه يك سنخ شناسي كلي و سطحی به معنایی كه از دولت در ايران جاري و ساری است، اشاره می كنم زيرا معتقدم جامعه ايراني را با وجود تاكيد و توجه به حوزه دين و خانواده، بدون توجه به ساحت دولت و نظام سياسي نمی توان فهميد و هر نوع داوري ای كه بی اعتنای به اين حوزه باشد، موجب گمراهی خواهد شد. از طرف ديگر هر نوع روايت و تصوير نادرست در اين حوزه نيز موجب خواهد شد ديگر حوزه ها و عرصه ها از قبيل دين و خانواده و مناسبات فی مابين بد فهميده شود.

در يك نگاه كلي ما با سه جريان و داعيه در مورد ايران و دولت ايراني روبه رو هستيم؛

ملی گرایان، اسلامگرایان و مدعیان عقب ماندگی ایران. ملی گرایان باستانی، ايران و هويت ايراني را امری تاريخی و پيوسته با معنایی از ملت ايران با مركزيت شاه و نظام سياسي خاص شاهنشاهی تعريف کرده اند. آنها در تاريخ معاصر سياسي ايران، هويت ايراني را با ارجاع به تاريخ كهن باستانی ريشه در نظام شاهنشاهی و بوروکراسی و فرهنگ ايراني و قلمرو تعريف می كردند. در مقابل، اسلامگرایان در تعارض با نگاه ملی گرایان، بر سنت و فرهنگ اسلامي كه معارض با مليت و ايرانيت است، تاكيد کرده و

ایران را از زمان ورود اسلام، ایران تعریف و تشریح کرده اند. از نظر این گروه ایران به دلیل اسلامی شدنش، ایران مانده است والا دچار انحطاط فرهنگی و اجتماعی می شد.

از نظر آنها ایران با قبول اسلام است که توانست از انحطاط دوره ساسانیان جان سالم به در برده و به عنوان کشوری بزرگ و بااهمیت باقی بماند! همچنین این ادعا وجود دارد که هر نوع میل به ملی گرایی در طول ۱۴ قرن گذشته زمینه بازگشت به دوره انحطاط بوده است. در کنار این دو جریان اندیشه ای و سیاسی، جریان رقیبی شکل گرفته که کمتر به طور آشکار به دعوی مطرح شده تحت عنوان «ملیت و دین» وارد شده و اصل حیات ایرانی را مورد سوال قرار داده است. اگرچه دو جریان قبلی (ملی گرایی و اسلامگرایی) بر وجود حیات ایرانی به هر شکل و جهت گیری باور داشته و حداقل حیات ملی یا دینی برای ایران قائل بوده اند، ولی رویکرد و جریان اندیشه ای و سیاسی جدید هیچ اصل و قاعده ای را که نشان از حیات ایران و ایرانی باشد، به رسمیت نشناخته اند.

من در کل این جریان فکری و سیاسی را جریان و پارادایم «عقب ماندگی» نامگذاری کرده ام زیرا اصلی که جریان ها و افراد مهم متعدد در درون این پارادایم به آن باور داشته و در جهت اشاعه آن نیز اقدام کرده اند، باور به بی اصالتی ایران و ایرانی است؛ باور به بی فرهنگی و بی ثباتی و بی قاعدگی و استمرار جریان سقوط و تکرار جریان فروپاشی. این گروه از افراد و متفکران، ایرانیان را مردمانی ضعیف، بی جهت و نظر، تابع قدرت حاکم از هر نوع و سبک و مذبذب، سلطه جو، احساسی، و مطیع قدرت های مرکزی معرفی کرده اند. از نظر این جریان در فضایی به نام ایران، جایی برای جامعه ایرانی وجود ندارد. درست است که افراد ایرانی وجود دارند، ولی به دلیل ناتوانی در عمل اجتماعی امکان اجتماع برای آنان وجود نداشته و کمتر توانسته اند عمل پیوسته و همگرایانه برای دستیابی به هدفی مشخص و معین و عقلانی داشته باشند. اگر هم حادثه ای و عملی از ایرانیان در گذر زمان به وقوع پیوسته است، ریشه در احساس و عواطف داشته که حاصل آن نیز استقرار نظام سیاسی ضد مردم و سلطه گرا بوده است.

در بیان اینکه هویت ایرانی چه ویژگی هایی دارد، بین سه گروه و حوزه اندیشه ای و سیاسی اختلاف نظر وجود دارد. ملی گرایان باستانی، هویت ایرانی را بر اساس عمل شاهی می شناسند در حالی که اسلامگرایان هویت ایرانی را بر اساس اسلام و فرهنگ اسلامی صرف معرفی می کنند و مدافعان پارادایم عقب ماندگی هویتی برای ایرانیان قائل نشده و آنها را ملتی با سابقه نزاع های مکرر و بی حاصل از یک طرف و در دوره جدید درگیر آشوب هایی که انقلاب خوانده شده است و اساس آنها هیجان ها و احساسات فردی و گروهی بوده، می خوانند.

هر یک از فضاها فکری و سیاسی سه گانه اشاره شده در مقابل اینکه «وضعیت دولت در ایران چگونه بوده و هست؟» دعوی مستقلی ارائه داده اند. ملی گرایان دولت ایرانی را با حضور شاه و بوروکراسی عریض و طویل که حکایت از جاه و جبروت شاهنشاهی است، تعبیر کرده اند.

در مقابل اسلامگرایان سنتی، دولت در ایران را امری مقدس و ریشه دار در سنت های اجتماعی دانسته اند، در حالی که جریان های اندیشه ای و سیاسی مرتبط با پارادایم عقب ماندگی دولت ایرانی را در اساس متأثر از فروپاشی پیشین و در مسیر فروپاشی جدید می دانند زیرا دولت را محل ظهور و بروز شخصیت های ناتوان و زورگو و چپاول گر می شناسند. در کل ادعای اصلی در این نظرگاه این است که دولت های گذشته در ایران به دلیل ضعف نظام اجتماعی و فقدان نیروهای اجتماعی و وجود فرهنگ استبدادی، سلطه گر و درنده خو بوده اند. هر کس که در ایران به حاکمیت رسیده است، زورگو و مستبد بوده و در مقابل هر نوع حادثه و حرکت اجتماعی، اگر امکان بروز و ظهور یافته است، به طور قهرآمیز برخورد کرده و به نابودی زمینه ها و شرایط بروز جامعه ای باز و مردمی اقدام کرده است.

به دلیل تعامل بین مردم و نظام سیاسی با محوریت فرهنگ استبدادی، برخورد حاکمان با جامعه نیز قهری و انتقامی بوده است. ادعا شده است سنت های جامعه ایرانی زورگویی شاهان و حاکمان بر مردم و گروه های اجتماعی را مشروع جلوه داده و حاکمان نیز از طریق سلطه بر فرهنگ و حافظان آنها، فضای بقای استبداد را ممکن تر ساخته اند و در نتیجه اعتراض مردم در مقابل زورگوییان نیز در مسیر تخریب و نابودی سیر کرده است که حاصل آن، فروپاشی مکرر نظام سیاسی و تولیدات و کارهای آن بوده است. این نوع عمل دوطرفه ریشه در وجود جامعه ای ضعیف دارد که امکان ظهور نهادهای اجتماعی موثر را فراهم نمی کرده که در نهایت زمینه ظهور مستبد و بقای آن را فراهم کرده است.

در نتیجه ظهور و عمل و بقای استبداد ریشه در ساختارهای اجتماعی و فضاهای فرهنگی ایرانیان داشته. اما اینکه حاکم در ایران چه مشخصاتی داشته و دارد، نیز از طرف هر یک از جریان های سه گانه فوق، روایت های متعدد ارائه شده است. در بیان اولی ها و دومی ها، حاکمان نمایندگان جامعه هستند و در جهت بقای شرایط اعتدال ضروری، در حالی که در بیان سومی ها، حاکمان نماینده جهل و نادانی جامعه بوده اند و در نتیجه نیز ساحت نادانی و جهل همراه با زورگویی داشته اند و تعارض و تضام و در نهایت فروپاشی طرفینی بروز و ظهور می کند.

از نظر این نگاه و پارادایم، راه نجاتی برای برون رفت از این چرخه جهل و تبعیت و ظلم و جور وجود نداشته الا فروپاشی های مکرر. این است که بسیاری از مدعیان و صاحب نظران ایرانی و غیرایرانی این پارادایم شکل گیری هر نوع نظام سیاسی را مقدمه فروپاشی آن می دانستند. این نگاه به چندین دلیل عمده مورد طلب بسیاری از اصحاب اندیشه و سیاست در ایران شده و در نتیجه به سیاستگذاری، تولید کالا های فرهنگی و بروز و ظهور فرهنگ سیاسی انجامیده است:

1- بحث در مورد نظام سیاسی و حکومتی در ایران از طریق صاحب نظران استبداد آسیایی چون ارسطو، منتسکیو، مارکس، وبر، ویتفولگ، و... قرین شده و تعبیر متعددی با محوریت استبداد و ظلم و جور همراه شده است.

2- بحث و بررسی در مورد سابقه سیاسی در ایران که در مجموع حکایت از ظلم و جور است، با نگاه ظلم ستیز شیعی سازگاری داشته این است که در همه جا گفته شده دولت ها از گذشته در ایران ظلم کرده اند.

3- تقلیل نظام اجتماعی ایران به نظام سیاسی و تقلیل نظام سیاسی به حکومت و دولت موجب شده درک و فهمی از نیروهای اجتماعی وجود نداشته باشد و در نتیجه جامعه تهی و در نهایت ضعیف در مقابل دولت و نظام سیاسی فربه و قوی جلوه کند.

4- در متن نظام سیاسی و حکومت و دولت ایرانی در گذشته حاکم زورگو، ضعیف به لحاظ شم سیاسی و نظامی، متأثر از اطرافیان، دارای خانواده ای بزرگ و مدعی ادامه قدرت به شکل موروثی، و وطن فروش و خودخواه عنوان شده که در نهایت زورگویی به دیگران اساس فرماندهی اش است.

5- همه آنچه در ساحت سیاسی استقرار یافته است، تحت حادثه ای ناخواسته دچار فروپاشی شده و شرایط بعد از فروپاشی نیز ظهور مستبد دیگری را ضروری ساخته. در نهایت جامعه ایرانی در یک مسیر بقا در شرایط حداقلی و انحطاطی قرار گرفته است.

با این نگاه به دولت است که بسیاری از مورخان، نویسندگان اجتماعی و سیاسی، هنرمندان، نقاشان، و تولید کنندگان فیلم های تاریخی و سیاسی در مورد ایران به طور کلی به بحث و بررسی و تولید اثر هنری و اجتماعی پرداخته که کانون آن، شاه و حاکم و مدیر و فرمانده ای است که توان اداره حتی زندگی شخصی اش را نیز ندارد؛ شاهی که نمی داند ایران کجاست، شاهی که نمی داند چند زن و بچه دارد، شاهی که نمی داند با چه کشورهایی مرز داشته و دوستی و دشمنی دارد و دوست و دشمن کشور کیانند، و شاهی که با هدیه گرفتن و هدیه دادن مشکلات کشور و جهان را حل می کند و در نهایت شاهی که به جای جنگ با بیگانه، به خواستگاری دختری از پست ترین مردم دشمن رفته و در نهایت بیگانه گرایی را تشویق می کند. در این نگاه که در اکثر تولیدات فرهنگی و سیاسی و رسانه ای زمانه ما جلوه کرده است و شاهی مطرح می شود که مساله اصلی اش سر و سامان دادن به حرمسرای شاهی است، حتماً توان مدیریت کشوری بزرگ را نخواهد داشت. این شاه و شاهان و حاکمان که همیشه بر ایران حاکم بوده اند به جز زور و ستم کاری نداشته اند و در نهایت نیز به واسطه دوستان شان کشته شده اند.

تهیه فیلم و سریال های تلویزیونی در ایران معاصر به واسطه منتقدان استبداد در ایران نیز سر به همین جا برده و در نهایت تصویری شاهی از نظام شاهی که دچار فرتوتی و حماقت شده، ارائه داده است. اکثر سریال هایی که در تلویزیون پخش شده یا اینکه با ترندهایی خاص در کوچه و بازار ارائه می شوند، تصویری نابهنجار از ایران گذشته ارائه داده اند. به نظر می آید در راستای سیاست های فرهنگی و اجتماعی نظام که ضدشاه و شاهنشاهی است، تصویری احمقانه از نظام سیاسی و اجتماعی ایرانی ارائه می دهند. به بهانه توجه به جهت گیری انقلاب اسلامی که ضد رژیم پهلوی بود و در آن شاه محور بود،

به تحقیر مردم و رجل سیاسی و دولتمردان و نظامیان و زنان از یک طرف و تحریف فرهنگ و تمدن ایرانی اسلامی اقدام می کنند. به لحاظ عمومی، سریال های تولیدشده سرگرم کننده است و با احمق جلوه دادن شاهان و صدراعظم ها و کارشناسان و نظامیان گذشته، شادی به خانه ها می رود و به دلیل اجتماعی، مردم را دور هم جمع کرده و خیابان های شلوغ را خلوت کرده و پلیس شهری فرصت کمی استراحت پیدا می کند و برای مدیران رسانه ای هم خوب شده است که میزان مخاطب بیشتری جذب رسانه شده و مردم کمتری مشغول تماشای سریال های تلویزیونی خارجی شده اند.

آیا واقعاً ایرانیان از گذشته احمق بوده و همیشه با شاهان و درباریان احمق زیست کرده اند؟ آیا همه کسانی که در نظام سیاسی و اجرایی ایران مشغول کار و تلاش بوده اند، در جهت نابودی فرهنگ و تمدن و نظام اجتماعی بوده اند؟ آیا همه کسانی که به نوعی مرتبط با دربار و حکومت های ایرانی بوده اند، ولگرد و مفت خور و بی خاصیت بوده اند؟ آیا همه حاکمان ایرانی فقط به حرمسراهای مجلل فکر می کرده اند و از اندیشیدن در مورد جزیی ترین مسائل جامعه (حتی اینکه حد و مرز کشور کجاست و زنجار و قزوین در کجای کشور قرار دارد) عاجز بوده اند؟ اگر این گونه بوده است، چرا ایران به هر شکلی که بوده ماندگار شده و هنوز نیز سخن از ادبیات و فرهنگ و اخلاق و دولت و دربار و اقتصاد و تجارت و ادب و... ایرانیان است؟

چرا کسانی در این میان توان و جسارت دفاع از گذشته ایرانی را ندارند؟ مگر امروز ایران ادامه گذشته ایران نیست؟ مگر فرهنگ اسلامی موجود ریشه در تلاش گذشتگان مان ندارد؟ اگر این گونه است چرا سخنی و فریادی در دفاع از سنت های اسلامی و ایرانی بلند نمی شود؟ چرا اجازه داده می شود به جای نقد اجتماعی گذشته، لمپنیسم فرهنگی و سیاسی و اجتماعی شیوع یابد؟ بهتر نیست در این زمینه کاری و دقتی و فریادی و شکایتی و روایتی ارائه شود؟ همه آنچه در فوق بیان شده، برای دفاع از ایران و سنت های گذشته اسلامی و ایرانی است که با وجود حضور روحانیت و روشنفکران و تجار و کشاورزان و صنعتگران، سیاستمداران و نظامیان و شاهان و حاکمان و مابقی حاضر و نقش آفرین بوده اند. برای حرکت به سوی آینده نقد گذشته لازم است ولی نفی و نابودی گذشته ما را به جایی نمی رساند. بهتر است کاری و تلاشی دیگر صورت گیرد به جای اشاعه لمپنیسم جاری و تجاری و بازاری.



نبرد همه جانبه دشمن و مبارزه رسانه ای / آیت الله خامنه ای

مقام رهبري نیز در دیدارشان با جمعی از هنرمندان حوزه رسانه تلویزیون و سینما با روشن بینی الهی خویش به نبرد همه جانبه دشمن و مبارزه رسانه ای اشاره و در این باره فرمودند: اما الان در حال يك حرکت عظیمیم؛ شما نمی بینید؟ بزرگترین قدرت اقتصادي و نظامي و سياسي و علمي دنیا دارد با ما دشمني صریح و علني مي کند؛ این خیلی مهم است، این خیلی معنادار است. يك ملت مگر از خودش چه نشان داده که قدرتهائی که اینجور برای خودشان داعیه قائلند- کشورهائی که اصلاً حاضر نیستند کشورهاي غير از خودشان را به حساب بیاورند- اینجور صریح توي میدان مي آیند و با این ملت مبارزه مي کنند؟

به هر ترتیب دشمنان جمهوری اسلامی ایران با استفاده از فناوری پیشرفته تلاش دارند تا از هرگونه ابزاری برای تهدید جمهوری اسلامی ایران استفاده نموده و با توجه به جوان بودن کشور، این قشر مورد توجه آنها را مورد اهداف شوم خود قرار دهد؛ چرا که به تعبیر مقام معظم رهبري: رسانه ها و دستگاه های تبلیغاتی و اطلاعاتی وابسته به استکبار، میدان دارترین عناصر دشمنان استقلال ملت ها برای به آشوب کشیدن ملت ها هستند؛ برای اینکه اینها را از مسیری که دارند حرکت مي کنند، منصرف کنند.»

همچنین ایشان در خصوص دشمني با هویت ایرانی و اسلامی از طریق نبرد رسانه ای و استفاده از ابزارهای نمایشی در دیدار اخیر خویش با هنرمندان رسانه ای چنین می فرمایند:

همان کسانی که سی سال با این ملت مبارزه کردند، معارضه کردند، عناد ورزیدند، همان دستگاه ها و سیستمهائی که از کارخانجات خودشان مواد شیمیائی و سلاح شیمیائی دست صدام دادند که بزند توي جبهه ها و توي جاده ها و حتي توي شهرها، همان کسانی که در عرصه فرهنگی شبکه درست مي کنند- که شماها بیشتر از من دیده اید و مطلعید که به قصد نابود کردن بنای خانواده و شکستن حریم عفاف و حجابی که میراث هزاران ساله ایرانی است - و کشور ما و ملت ما از دوران قبل از اسلام، از لحاظ مسائل شهوانی و جنسی، يك ملت عقیف و نجیب بوده - ، شبکه درست مي کنند، همین ها در زمینه های سیاسی، فیلم «بدون دخترم هرگز»، را، فیلم «300» را می سازند که علیه حیثیت ایرانی

است و سر تا پا دروغ و خباثت است؛ همان آدمها ادعا می کنند که با ایران دشمنی ندارند، با ملت ایران دشمنی ندارند، اما شب و روز دشمنی می کنند. این مسئله خیلی مهم است؛ این نشان دهنده این است که ملت ما در يك عرصه عظیمی مشغول حرکت است و در مقابل خواسته های استعماری و استکباری و جهانخوارانه و غصب آلود این قدرتها- که این هدفها در همه دنیا منتشر است و محسوس است- ایستاده است. ما در حال يك مبارزه عمومی هستیم.

ملت در حال يك مبارزه عمومی است. خوب، در يك چنین شرائطی، وظیفه ماست که در زمینه کار سیاسی، جهت سیاسی، طعم سیاسی فیلم بدانیم چه کار داریم می کنیم. از این رو حرکت همراه با بینش و بصیرت و تلاش در مسیر آگاهسازی افراد و آحاد جامعه بعنوان خطرترین وظیفه اصحاب رسانه و اهل هنر و قلم در حوزه های مختلف هنری، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی است که اهداف دشمن در جنگ نرم را ناکام خواهد گذاشت. مقام معظم رهبری در خصوص مبارزان اصلی در خاکریزهای جنگ نرم بارها به نقش اساتید و دانشجویان بعنوان فرماندهان و افسران این نبرد نابرابر اشاره فرمودند که البته در دیدار اخیرشان با اصحاب رسانه و هنرمندان تلویزیون و سینما با اشاره به اثرگذاری موضوعات نمایشی نقش و وظیفه اهل هنر و رسانه را نیز تبیین نمودند و در خطاب به آنان فرمودند:

«اگر شما به عنوان يك کارگردان، به عنوان يك هنرپیشه، به عنوان يك فیلمنامه نویس، به عنوان يك عامل مؤثر در پدید آمدن این اثر نمایشی و این اثر دراماتیک جاذب و جالب، به عنوان کسی که در این میدان فعال است- حالا یا فیلمنامه نویس است، یا کارگردان است، یا فیلمبردار است، یا هرچه- «نقش ایستادگی و نقش دشمن شناسی» را ایفاء کردید، نقش خودتان را شناختید و به آن عمل کردید، خود شما قهرمان يك داستان حقیقی هستید؛ خود شما می شوید يك قهرمان؛ همچنان که در يك هنر نمایشی، در يك داستان، يك قهرمان داریم، يك ضد قهرمان داریم؛ این قهرمان به سمت يك هدفی دارد تلاش می کند، مجاهدت می کند، کار می کند؛ شما اگر در جاي خودتان قرار گرفتید، آن نقش خودتان را ایفا کردید، شما خودتان همان قهرمانید؛ آن وقت اثری که می سازید. بازی ای که می کنید، با روح تر، گرمتر، گیراتر و جذابتر خواهد شد. این آن چیزی است که ما از جامعه هنرمند کشورمان، از شما مجموعه ای که بخصوص با صدا و سیما همکار هستید، انتظار داریم.»

هویت ایرانی ، درختی تناور که به تیغ این رشته را نتوان بریدن
بیژن صف سري

پنجشنبه، 25 آبان 1385



بی‌کمان در شرایطی که بازار اخبار و تحلیل‌ها در باره انتخابات پیش‌رو (انتخابات خبرگان و شوراها) گرم است و اظهار نظر در شرکت کردن و یا حضور نیافتن در پای صندوق‌های رای وجه همت بسیاری از قلم‌بدستان و دلسوزان مام وطن شده است، شاید باز کردن بحث "هویت" و هویت‌شناسی "در چنین شرایطی کمی نامأنوس به نظر آید در حالیکه به دلیل ناآگاهی نسل امروز از "هویت" خود، انسجام و یک‌پارچگی بین قومیت‌های ایرانی بشدت در حال متزلزل شدن است و این معضل همچون ویروسی کشنده در بین اقوام ایرانی منتشر می‌شود، از همین رو آگاهی دادن به نسل امروز که اسیر شانتاژهای سیاسی قرار گرفته و بیم آن می‌رود که با فریب وطن‌فروشان "هویت" خود را نادیده بگیرد، موضع به مراتب با اهمیت‌تر از انتخاباتی است که از همین حالا نتایج آن بر همگان روشن است.

موضوع تقسیم ایران و یا بقول ایرانستان شدن این کهنه دیار اخیراً تا بدانجا رسیده است که صرف نظر از دسیسه‌بیگانگان که نمی‌خواهند ایرانی یک‌پارچه و منسجم باقی‌بماند، امر بر برخی از هم‌وطنان جوان و ناآگاه، هم‌مشتبه شده است و با دست‌آویز قراردادن عرق قومیت، دم‌از جدایی از مام وطن می‌زنند طرفه آنکه در یک تلاش مذبوحانه در دنیای مجازی هم با راه‌اندازی وبلاگ و سایت‌هایی به زبان قومی و مادری خود، سعی در القا فراموشی هویت ایرانی در نسل جوان آذری زبان، کرد، بلوچ و اهوازی این آب و خاک را دارند. و از این رهگذر هر از گاهی دشمنان این گستره تاریخی هر بار با یک اشتباه عمده‌ی میزان قبول این فریب را در نسل امروز محک می‌زنند که آخرین آن همین ماجرای اشتباه عمده‌ی گوگل در مورد شهر تبریز است که این شهر تاریخی ایران زمین را به کشور همسایه منصوب دانسته بود.

آنچه پیش‌رو دارید مجملی از شناخت چراغ هویت ایرانی است که بحث کارشناسانه آن وظیفه صاحب‌نظران است و اهلش، نه من‌روزنامه‌نگار که تنها از سر وظیفه به وسع بضاعت قلم خود برای آگاهی نسل جوان امروز این کهنه دیار می‌نویسم.

فرازنه‌ای می‌گفت "درخت هویت ایرانی شاخه‌هایش از جیحون تا اسکندریه سایه افکن است و بنا براصلی که در بین کشاورزان و باغداران رایج است، هر درختی به اندازه شاخه‌هایش ریشه در زمین دارد، ریشه هویت ایرانی هم در تمام این سرزمین‌ها آبشخور دارد بسان درخت انجیر معابد که هر جا شاخه‌گذار، خودش درختی تازه می‌شود و آخر کار معبد را هم می‌بلعد."

برای مفهوم هر چه بیشتر شناخت هویت ایرانی شاید نقل حکایتی مرتبط با موضوع خالی از لطف نباشد تا نسل جوان این مرز بوم را، به آنچه دارد آگاه تر سازد. نقل است مرحوم تقی زاده همان سیاست مرد دوران مشروطیت در یک سخنرانی به نقل خاطره ای می پردازد که در عین عجیب بودن ماجرا، نشان دهنده روحیه ایرانی تبار است که در هر کجا باشد از هویت خود دمی غافل نبوده است.

مرحوم تقی زاده سال ها قبل از انقلاب در یک سخنرانی گفت: در قضایای مشروطه تبریز، من از تبریز آواره شدم و به قفقاز پناه بردم و در راه خطر زیادی در کمین بود، سه روز در راه بودم تا به جلفا رسیدم و روز آخر در قریه "سو جا" نزدیک جلفا، بیتوته کردم تا فردا صبح به رود "ارس" رسیده و از آن رد شوم، در آنجا از اهالی ده که در قهوه خانه جمع شده بودند این حکایت را از یکی شنیدم که می گفت: روزی به قریه مجاور ساحل روسی "ارس" به نام "باجی" رفته بودم و در میدان ده گروهی از پیرمردان را دیدم که به دور هم جمع شده بودند و ضمن صحبت با هم درختان تازه کاشته شده چنار را آبیاری می کردند، و گویا وظیفه هر روزشان همین بود. به یکی از پیر مرد ها گفتم: عمو جان شما که سنتان زیاد است، فایده صرف اوقات برای نهال چناری که رشد آن سال ها زمان نیاز دارد، چیست؟ با این سوال همه پیران که شنیده بودند ناگهان گریه کردند و یکی در میانشان گفت:

تنها آرزوی ما در زندگی این است که این درختان چنار بزرگ شوند و اینجا (روستای باجی از سرحدات شوروی سابق) باز ملک ایران شود، و مامورین مالییه ایران برای جمع کردن مالیات به اینجا بیایند و ما قادر به پرداخت مالیات نباشیم و آنها پا های ما را به این درختان چنار ببندند و چوب بزنند..... آری برای مالیات عقب افتاده تمام سال هایی که روستای ما جز قلمرو شوروی بوده، و ما نپرداخته بودیم ما را بزنند، به این درختها آویزانمان کنند و مدام به زبان فارسی به ما فحش بدهند که پدر سوخته ها چرا مالیات نمی دهید و زود مالیات عقب مانده را حاضر کنید ما هم در حالیکه شانه هایمان از ضرب تازیانه سیاه شده است، مدام به ترکی فریاد بزنیم، بخدا نداریم، والله نداریم، به سر قبله عالم قسم که نداریم!

بگذارید به نقل یک خاطره دیگر بپردازم و بعد این مقال را در یک جمله جمع کنم، باستانی پاریزی حکایتی مشابه ای از زمان راه اندازی "مس سرچشمه" دارد که نشان دهنده قوت ریشه هویت در نهاد ایرانیان است، استاد پاریزی نقل می کند قبل از انقلاب وقتی که معدن مس سرچشمه که یکی از بزرگترین معادن مس در دنیا محسوب می شود، با کمک یکی از شرکت های انگلیسی راه افتاد و شروع بکار کرد، طبعاً یک کوهستان باید می رفت در دل کوره معدن، از این رو ساکنان کوهستان به خاطر گاز های آلوده کننده و بارانهای اسیدی کوره معدن، یا می مردند و یا بار و بنه را به شهر های اطراف مثل کرمان و رفسنجان می بردند و در آنجا مقیم می شدند، علاوه بر این مردم در اطراف کوهستان مردم بی بضاعتی هم بودند که با کندن دل زمین بیغوله های می ساختند که روی آن را با

شاخه هاي چوب مي پوشانند و با بوته و خاك آن را اندود مي كردند و يك دريچه كوچك هم براي رفت و آمد مي گذاشتند .

شرکت انگلیسی هر کدام از این بیغوله ها را در آن زمان به مبلغ شش هزار تومان خرید و فروشندگان هم راضی بودند ، پیر زنی بود که دو ، سه بیغوله داشت و فروخت ، درخت توت جلوی بیغوله اش را هم جدا گانه فروخت ، اجاقی که بیرون بیغوله داشت را هم به قیمت بالایی فروخت و پولش را گرفت چون دبه آورده بود که اجاق روی بیغوله نباید حساب شود و دو سه بار دبه کرد و باز فروخت حتی چوب های اضافی را که در اطراف بیغوله بود ، حساب کرد و از شرکت انگلیسی پولش را گرفت و دمام آخر که می خواست بر روی وانت سوار شود و به شهری دیگر برود ، ناگاهی به قبرستان آبادی خود که بیش از چند قبر در آن نبود ، انداخت و با اشاره به قبر مادرش ، با قطره اشکی گفت : نمی دانم این یکی را چه کنم !؟

حال با عنایت به آنچه آمد این پرسش از آنهاست که خواب تقسیم ایران به بهانه های واهی قومیت و چه و چه را دارند ، مطرح است که برآستی چنین مردمی که با هویت خود پیوند تاریخی دارند و بدون این چراغ گامی از گام نمی توانند بر دارند چگونه این کهنه دیار را می توان " ایرانستان " ساخت ؟ این درخت تناور هویت را چه می کنید ؟ که قطع نا شدنی است ، بیایید بجای قطع درخت هویت، خود را محکمتر به آن ببندیم . که به تیغ ، این رشته را نتوان بریدن.

تعزیه، برشی از هویت ایرانی

سیدرضا شاکری



پدیده های مذهبی را می توان از دیدگاه های گوناگون مورد بررسی و مطالعه قرار داد. تعزیه در ایران فی نفسه یک فعالیت مذهبی (شیعی) است، اما در مراحل و لایه های عمیق فرهنگی، اجتماعی، ادبی و حتی اسطوره ای ایران در پیچیده است

این امر را می‌توان در نوع زبان و ادبیات حاکم بر تعزیه، (به ویژه شعر حماسی)، شخصیت‌ها و قهرمانان آن، نمادها و نشانه‌ها و لباس و پوشش و حتی تزیین و نحوه آیین بندی‌ها و... مشاهده کرد

علی شریعتی شاید نخستین متفکری بود که سخن از هویت ایرانی- اسلامی به میان آورد. نکته‌ی برجسته تحلیل وی، نگاه تاریخی بود که توانست دو جریان عمده در هویت ایران، یعنی جریان ایرانی و جریان اسلامی را برجسته کند. این دو جریان مانند دو رودخانه در تاریخ ایران جاری شده‌اند و به تناسب شرایط، بستر رودخانه و زمان بروز و ظهورهای متفاوتی دارند. این دو جریان در کلیت تاریخ ایران چنان در هم آمیخته‌اند که جدایی‌شان ممکن نیست و با این وحدت و آمیختگی در تعیین سرنوشت ایرانیان مؤثر شده است. می‌توان این در هم آمیختگی را در پدیده‌ها و مصادیق عینی آن مشاهده کرد. یکی از این مصادیق تعزیه است که به نوعی یکی از نقاط برجسته‌ی تلاقی دو جریان مذکور می‌باشد. از این رو تعزیه می‌تواند از نگاه این نوشتار به عنوان برشی از هویت ایرانی تلقی گردد.

تعزیه نوعی روایت جدال حق و باطل است که در این حالت مسأله بسیار فراتر از یک واقعه مثالی یعنی حادثه عاشورا می‌باشد و به عنوان یک اصل کلی در هستی و مقدرات خداوند می‌باشد. عاشورا حادثه‌ای است که در واقعیت، یعنی در تاریخ اتفاق می‌افتد و پس از آن در گذار از مراحل مختلف فرهنگی و اجتماعی زندگی ایرانیان مورد خوانش قرار گرفته و به واقعیتی جدید و اصیل در فرهنگ تبدیل می‌گردد. این حادثه به حوزه‌ها و ابعاد مختلف زندگی مردم مثل آیین‌ها، ادبیات، فرهنگ عامه، پوشش و آیین بندی فضاهای عمومی مثل کوچه و خیابان، سطح سیاسی و... گسترش می‌یابد. این حادثه با ارزش‌های آن به تدریج به نوعی معیار شناخت خود و تمایز از دیگران بدل شده، و در اینجاست که تعزیه صبغه‌ی هویتی به خود می‌گیرد

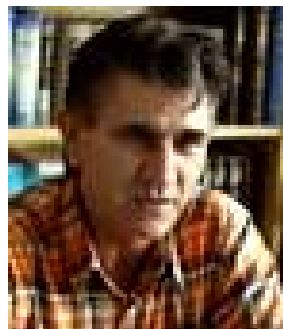
یک ایرانی از خردسالی- حتی گاه از نوزادی- وارد این فرایند می‌شود. او در ابتدا که کودکی بیش نیست. به همراه خانواده، (پدر، مادر و خواهر و برادر) در این مراسم شرکت می‌کند. جنبه‌های نمایشی تعزیه برای هر کودک و نوجوان جذاب و گیرا است. تفاوت لباس (گروه قرمزها و گروه سبزها) برای او به تدریج معنادار می‌شود. سخنان، اشعار و گفته‌های قهرمانان (مثبت یا منفی) نوعی نگاه و جهان بینی ایجاد می‌کند. نوجوانان ایران گاه در بازی‌های خود استفاده از مراسم تعزیه و صف بندی آن را به کار می‌برند. از این دیدگاه تعزیه در بازی‌های بچه‌ها هم قابل بررسی است. با رشد فرد و تکرار این مشارکت و فرایند در مراحل مختلف سنی وی به تدریج، ارزش‌ها، آثار و پیامدهای مربوط به آن در ذهن و زبان او نهادینه می‌شود.

او در تعزیه با آمادگی و شوق خاصی شرکت می‌کند. بر مظلومیت آل عبا گریه می‌کند و بر جبهه شر یعنی اشقیاء، لعنت و نفرین می‌فرستد. آب برای هر ایرانی با سابقه‌ی تاریخی که در ایران دارد، به یک پدیده‌ای مقدس تبدیل می‌شود. او به هنگام نوشیدن آب بر امام حسین و تشنگان کربلا کودکان امام حسین

علیه السلام حضرت رقیه، سکینه و طفلان مسلم درود می فرستد و یزید و سپاهش را لعنت می کند. کودک و نوجوان و جوان ایرانی برای نوجوانان کربلا مانند حضرت قاسم و جوانان مثل حضرت علی اکبر گریه می کند. وجه برجسته‌ی هویتی تعزیه در هین نقطه عطف است که حادثه عاشورا که در تعزیه بازتولید می شود، برای همه سن و سال ها از نوزادی (طفل شش ماهه) تا پیری (حبیبین مظاهر هفتاد ساله) قهرمان دارد. این ویژگی باعث شده است که هر فرد در هر مقطع سنی با قهرمانان کربلا همذیقتی کند. این وضعیت خاص ویژگی هویت بخشی تعزیه را بسیار برجسته و کارآمد ساخته است

رفته رفته فرد ایرانی که شاهد تکرار حادثه عاشورا در آیین تعزیه است، آمادگی پیدا می کند که در صورت ظهور شرایط در نوعی تعزیه مشارکت فعال داشته باشد و برای دفاع از ارزش هایش مثل مظلومیت، عدالت و مبارزه با ستم در عمل وارد میدان شود. یکی از این مصادیق مشارکت فعال ایرانیان که در دفاع مقدس بر آمد، خود یک رویداد هویتی است. چنانچه یک جزء کوچک از جنگ یعنی برای مثال در متن و محتوای وصیت نامه های شهدا و رزمندگان تأمل کنیم، بخوبی اثربخشی و هویت سازی تعزیه را مشاهده می کنیم به این ترتیب تعزیه در صورت تکرار مدام در فضاها و فرهنگی و اجتماعی ایران می تواند باز هم به عنوان نمادی از هویت ایرانیان قلمداد گردد

هویت ایرانی در شاهنامه ابوالفضل خطیبی



هویت ایرانی ریشه در اسطوره هایی دارد که از هزاران سال پیش نیاکان ما آن ها را خلق کردند و استمرار بخشیدند و داستان های حماسی درباره شاهان و پهلوانان آرمانی ایرانیان چون کیخسرو و گرشاسپ و آرش و رستم، در تاریخ ایران پشتهای فکری و معنوی نیرومندی بود که همبستگی ملی را سخت تقویت می کرد. از سپیده دم تاریخ تاکنون بهرغم آن که ایران بارها در معرض هجوم دشمنان خود بوده، و گاه شکست های وحشتناکی متحمل شده و سرتاسر کشور به دست بیگانگان افتاده، ولی ایرانیان هیچگاه هویت خود را فراموش نکردند و در سخت ترین روزگاران که گمان می رفت همه چیز نابود شده، حلقه های مرئی و

نامرئی هویت ملی چنان آنان را با یکدیگر پیوند می‌داد که می‌توانستند ققنوس وار از میان تلی از خاکستر دگربار سر برآورند.

شاهنامه منبعی بسیار غنی از میراث مشترک ایرانیان است که در آن می‌توان استمرار هویت ایرانی را از دنیای اسطوره‌ها و حماسه‌ها تا واپسین فرمانروایان ساسانی آشکارا دید. فردوسی بی‌گمان در احیای زبان فارسی که از ارکان هویت ملی است، نقش بی‌چون و چرایی داشته‌است و محتوای شاهنامه دارای ویژگی‌هایی است که سبب شده‌است تا هویت ملی تا امروز استمرار یابد. برخی از این ویژگی‌ها عبارت‌اند از:

1. یکپارچگی سیاسی: در سراسر شاهنامه هیچ دوره‌ای نیست که ایران بدون فرمانروا باشد حتی فرمانروای بیگانه‌ای چون اسکندر را از تاریخ حذف نکرده، بلکه هویت ایرانی بدو داده‌اند.

2. یکپارچگی جغرافیایی: از آغاز شاهنامه تا دوران فریدون، فرمانروایان ایرانی بر کل جهان فرمان می‌راندند و از ایرج به بعد بر ایران‌شهر که تا پایان شاهنامه کانون رویدادهاست، هرچند در دوره‌های مختلف مرزهای ایران‌شهر تغییر می‌کند. مثلاً زمانی ارمنستان بخشی از قلمرو ایران است و زمانی دیگر نیست.

3. یکپارچگی روایات: در شاهنامه برخلاف دیگر منابع فارسی و عربی درباره تاریخ ایران روایات یکدست است. بدین معنی که خواننده هیچ‌گاه با روایات گوناگونی از یک رویداد واحد روبه‌رو نمی‌شود.

این ویژگی‌ها به خود شاهنامه مربوط نمی‌شود، بلکه هر سه در کتابی به پهلوی به نام خدای نامگ

xwādāy-nāmag

تاریخ رسمی دوره ساسانی که در زمان خسرو انوشیروان مدون شده، جمع بوده‌است. این کتاب از قرن دوم هجری به بعد به عربی و فارسی ترجمه شد و منظومه‌های گران قدری بر اساس تحریرهای منثور فارسی شکل گرفت و فردوسی کاخ بلند نظم خود را بر پایه یکی از تحریرهای فارسی خدای‌نامه، یعنی شاهنامه ابومنصوری تألیف یافته به سال 345 هجری پی افکند. بنابراین هنر اصلی فردوسی در انتخاب مهم‌ترین منبع در زمینه تاریخ و حماسه ملی است که حاکی از نبوغ اوست در درک شرایط اجتماعی و فرهنگی و سیاسی ایران در آن روزگاران.

در عصر تاریخی شاهنامه، ایده ایرانی یکپارچه به لحاظ سیاسی و دینی در سه مقطع آشکارا قابل تشخیص است و در سرتاسر دوره ساسانی به عنوان جریانی مستمر حضور دارد:

مقطع نخست، زمان دارای دارایان، آخرین پادشاه کیانی در تاریخ ملی است که داریوش سوم، آخرین پاده هخامنشی را فرایاد می‌آورد و برخی رویدادهای مربوط به پادشاهی اوست که در دوران این پادشاه کیانی بازتاب یافته‌است. دوران این پادشاه در خداینامه محلّ تلاقی دو ایده کلیدی در اندیشه ایرانیان باستان است: یکی ایده ایرانی یکپارچه به‌لحاظ سیاسی با مرکزیت ایران‌شهر و دیگری ایده دینی واحد در سراسر قلمرو پادشاهی. تدوین‌کنندگان خداینامه ایرانی یکپارچه به‌لحاظ سیاسی و دینی در عصر هخامنشی را در دوره دارای دارایان تجسم بخشیدند. به گزارش دینکرد و ارداویراف‌نامه، دارای دارایان دو نسخه از همهٔ نسک‌های اوستا را در اختیار داشت که یکی در خزانهٔ شاهی نگهداری می‌شد و دیگری در دز نیست، ولی اسکندر مقدونی آن‌ها را برآورد و سوخت. بنابراین اسکندر هم یکپارچگی سیاسی ایران‌شهر را در زمان دارای دارایان نابود کرد و هم یکپارچگی دینی را. همچنان‌که از زمان اسکندر، قلمرو ایران‌شهر مرکزیت خود را از دست داد و به ایالت‌هایی با شاهان مختلف تقسیم شد، اوستا نیز که نماد یکپارچگی دینی آن دوران بود، پراکنده گشت و از همین‌رو فرمانروایان سراسر دوران اسکندر تا اردشیر یکم ساسانی را «ملوک‌الطوایف» خوانده‌اند.

مقطع دوم، پادشاهی اردشیر بابکان است که از یک سو به گزارش تاریخ طبری، مدعی بود به کین‌خواهی پسر عم خود دارای دارایان برخاست و بنابر گزارش کارنامه اردشیر بابکان، سراسر ایران‌شهر را در نظام پادشاهی واحدی متمرکز ساخت و از دیگر سو به هیربدان عصر خود، تنسر یا توسر دستور داد تا متون پراکنده اوستای عهد اشکانی را گرد آورد و سامان بخشد. متون پهلوی، شکل‌گیری دوباره یکپارچگی سیاسی و دینی در زمان ساسانیان را با عباراتی چون:

abāzārāyīh ī Ērānšahr و Abāz ō ewxwādāyīh

بیان کرده‌اند. ولی در این باره مسئله بحث‌انگیز این است که در شاهنامه و خداینامه، گذشته از خاطره مبهمی از داریوش سوم هخامنشی که در دارای دارایان کیانی باقی مانده، سخنی از پادشاهان ماد و هخامنشی نیست و مسئله‌ای که ذهن پژوهش‌گران تاریخ ملی را مشغول داشته این است که آیا ساسانیان از پادشاهان هخامنشی اطلاعی نداشته‌اند؟ در حالی که آنان از همان ایالتی برخاستند که سالیان سال موطن و تخت‌گاه هخامنشیان بوده‌است. نخست این فرضیه پیش کشیده شد که علت خالی بودن تاریخ ملی از ذکر پادشاهان ماد و پارس این است که داستان‌های مربوط به نواحی جنوب و مغرب ایران در دوره اشکانیان به‌تدریج جای خود را به داستان‌ها و روایاتی سپرد که هستهٔ اصلی آن از قوم اوستایی یا کیانی برخاسته بودند. تأثیر و نفوذ محافل دینی زردشتی در تدوین خداینامه سبب شد تا ساسانیان از هخامنشیان بی‌اطلاع بمانند. بی‌گمان تأثیر محافل زردشتی را در حذف تاریخ هخامنشی از تاریخ ملی نمی‌توان نادیده گرفت ولی برخی ایران‌شناسان شواهدی عرضه کرده‌اند که نشان می‌دهد برخلاف آنچه در تاریخ رسمی دوره ساسانی گزارش شده، ساسانیان از هخامنشیان بی‌اطلاع نبوده‌اند، برخی از این شواهد عبارت‌اند از:

1. در مجموعه مانوی کلن، قطعه‌ای هست که در آن مانی اردشیر یکم را «دارا اردشیر» نامیده‌است و این نام ترکیبی گواه کوشش آگاهانه ساسانیان است که خود را با دودمان شاهی هخامنشی پیوند دهند.
2. ساسانیان سنگ‌نبشته‌ها و پیکره‌نگاری‌های خود را نزدیک سنگ‌نبشته‌های هخامنشیان در فارس برپا کردند و با همان عناوینی خود را معرفی کرده‌اند که پادشاهان هخامنشی .
3. سکوت تاریخ ملی درباره هخامنشیان مدرک قانع‌کننده‌ای برای این نظر نمی‌تواند باشد که پادشاهان اولیه ساسانی از هخامنشیان بی‌اطلاع بوده‌اند. همچنان‌که از سکوت خدای‌نامه و شاهنامه درباره کرتیر موبدان موبد پرآوازه ساسانی یا کشمکش‌های نرسه با بهرام سکا‌شاه نمی‌توان نتیجه گرفت که ساسانیان از کرتیر یا این کشمکش‌ها اطلاعی نداشته‌اند .
4. بهودیان، ارمینان و مسیحیان نسطوری که در ایران دوره ساسانی می‌زیسته و گاه روابط نیکویی با دربار داشته‌اند، بعید است که اطلاعات موجود در کتاب مقدس درباره هخامنشیان به‌ویژه کورش را به ساسانیان انتقال نداده‌باشند .

سرانجام مقطع سوم زمان خسرو انوشیروان در قرن ششم میلادی است که این معمار واقعی شاهنشاهی ساسانی از یک سو پس از کشته شدن پدر بزرگش پیروز در جنگ با هپتالیان و تاخت‌وتاز اقوام وحشی در مرزهای شمالی یکپارچگی سیاسی غرور ملی از دست رفته ایرانیان را بازسازی کرد و از دیگر سو به دنبال تثبیت دینی در زمان پدرش قباد یکم که پیامد ظهور مزدک و رواج آموزه‌های او بود، دستور داد تا روایات پراکنده دینی و ملی در قالب خدای‌نامه مدون گردد. گذشته از این به روایتی، در همین زمان مجمعی از موبدان زردشتی به ریاست وهشاپور موبدان موبد خسرو انوشیروان، 21 نسک اوستا را تعیین کرد و به اتفاق نظر بر رأی خود مهر نهاد .

خدای‌نامه تاریخی بود مشتمل بر زنجیره‌ای پیوسته از دودمان‌ها و شاهانی که از قدیم‌ترین ایام تا زمان تدوین آن یکی پس از دیگری بر ملت و کشوری واحد فرمان می‌راندند این امر به‌علاوه شرح دلاوری‌ها و پهلوانی‌های پهلوانان در هر دوره می‌توانست غرور ملی ایرانیان را در جنگ با دشمنان شمالی بیدار و تقویت کند. شرح پُرآب‌وتاب جنگ‌های مداوم ایران و توران در دوره کیانی و تطبیق تورانی و ترک، ابزار مناسبی بود برای ترویج روحیه فداکاری و جان‌فشانی در دفاع از مرز و بوم ایران‌شهر در برابر دشمنان شمالی.

پس از فتح ایران به‌دست اعراب مسلمان، یکپارچگی سیاسی و دینی از ایران رخت برپست. ولی ایده ایرانی یکپارچه با ترجمه خدای‌نامه به زبان عربی و فارسی دری باقی ماند و در قرن چهارم هجری با سرایش شاهنامه شکل نهایی یافت. به‌تازگی تابوتی در استانبول کشف شده که به یک ایرانی مسیحی به نام خرداد پسر هرمزد آفرید که در قرن نهم میلادی به بیزانس سفر کرده‌بود، تعلق دارد. در کتیبه‌ای که به پهلوی بر روی این تابوت نوشته شده، خرداد موطن خود را که در آن زمان بخش شرقی سرزمین خلافت اسلامی بوده، و آن را دارالسلام می‌گفتند، چنین معرفی می‌کند :

az mān ī Ērānšahr, az rōstā ī čālagān, az deh ī xīšt

نکته جالب کتیبه این است که در زمانی که ایران شهر وجود خارجی نداشته يك ایرانی مسیحی موطن خود را همچنان ایران شهر دانسته است.

فردوسی جامه فاخری بر تحریر ویژه‌ای از خدای‌نامه پوشاند و در زمانه‌ای که هویت ایرانی جداً در معرض تهدید بود و بیم آن می‌رفت که فرهنگ ایرانی نیز مانند فرهنگ‌های ملل دیگر در فرهنگ قوم غالب حل شود با نمایش گذشته شکوهمند ایران، احساس ایرانی بودن را در دل‌ها نشاند. گفتیم که فردوسی تحریر ویژه‌ای از خدای‌نامه را مبنای کار خود قرار داد. این تحریر ویژه چه بوده است که چنین تأثیر شگرفی را بر جای نهاده است؟ این تحریر نه تماماً ساخته و پرداخته دستگاه شاهی و دبیران دربار بوده است و نه ساخته و پرداخته دستگاه دینی ساسانی. به احتمال زیاد طبقه متوسط اجتماعی و عمدتاً طبقه دهقان در شکل‌گیری و استمرار این تحریر که بی‌گمان اساس آن همان خدای‌نامه رسمی بوده، نقش اساسی داشته و از قضا شاهنامه را نیز دهقان فرزانه‌ای سروده است. ویژگی اصلی این تحریر این است که در بخش مفصلی از آن که بر آن بخش پهلوانی نام نهاده‌اند، به جای شاهان بیش‌تر با پهلوانان هم‌دلی شده و در برابر، پادشاهی چون گشتاسپ که در تحریر رسمی خدای‌نامه سخت محبوب است، جاه‌طلب و نیرنگ‌باز معرفی شده است.

پس از فروپاشی شاهنشاهی ساسانی، هویت دینی ایرانی رنگ باخت، ولی ملیت‌گرایی موجود در خدای‌نامه در شاهنامه تبلور و تکامل یافت. با این‌که در دوره ظهور شاهنامه برخلاف دوران شکل‌گیری کهن الگوی آن، خدای‌نامه، يك‌پارچگی سیاسی بر ایران حاکم نبود، ولی تا اندازه‌ای می‌توان این دو دوران را با يك‌دیگر سنجید. در قرن چهارم هجری دشمنان شمالی همان ترکانی بودند که این بار جذب فرهنگ ایرانی شده و خود حکومت را به‌دست گرفته‌بودند. به‌جای امپراتوری روم، اعراب مسلمانی بودند که هویت خود را در تحقیر ملت‌های دیگر به‌ویژه ایرانیان مسلمان می‌جستند و از دین جدید چون ابزاری برای فزون‌خواهی و باج‌خواهی هرچه بیش‌تر نيك بهره می‌بردند و از همین رو در شاهنامه تازیان در هیئت اژی‌دهاکه از من دشمن قدیمی ایرانیان تجسم یافته است.

پس از فردوسی هویت ایرانی نه در بستر حکومتی يك‌پارچه به‌لحاظ سیاسی و دینی، بلکه در بستری فرهنگی، ادبی و هنری استمرار یافت. ایرانیان، شاهنامه را چون شناسنامه ملی خود حفظ کردند و منتظر فرصتی بودند تا يك‌پارچگی سیاسی و جغرافیایی روزگار کهن را زنده کنند که کردند. پس از خلق شاهنامه تا 500 سال بعد که صفویان يك‌پارچگی سیاسی را به ایران بازگرداندند، بهرغم وجود حکومت‌های محلی، ابدۀ ایران شهر همچنان به حیات خود ادامه داد. گواه این معنی در مدیحه‌های شاعرانی چون خاقانی و نظامی، سنایی، خواجه کرمانی و عبید زاکانی نهفته است که پادشاهان ممدوح خود را ولو آن‌که بر شهر کوچکی چون مراغه حکم می‌راندند، «شاه ایران» یا «خسرو ایران» خطاب می‌کردند.

هویت ایرانی در شاهنامه در تحقیر ملت‌های دیگر نیست که رنگ و جلا می‌یابد، که خود بر بنیادهای فکری، معنوی و اخلاقی نیرومندی استوار است و از همین رو ملی‌گرایی ایرانیان در طول تاریخ، هیچ‌گاه به نژادپرستی منفوری چون نازیسم و فاشیسم در قرن

بیستم مبدل نشد. در قرن بیست و یکم ایرانیان می‌توانند با تعمیق این بنیادها، به‌ویژه بنیادهای اخلاقی که در سرتاسر شاهنامه موج می‌زند، در دنیایی که به‌سبب پیشرفت‌های برق‌آسای بشر در فناوری ارتباطات، بیم آن می‌رود که بسیاری از فرهنگ‌های بومی فراموش شوند، هویت ایرانی خود را حفظ کنند و آن را استمرار بخشند. سخن آخر این‌که اگر دیوان حافظ ناخودآگاه جمعی ایرانیان را باز می‌تاباند، شاهنامه خودآگاه جمعی ایرانیان است.



هویت ایرانی در گذرگاه تاریخ

گفت‌وگویی روزنامه "ایران" با شهرام اسلامی محقق و پژوهشگر

هویت هر ملتی در طول تاریخ از مسیر پر فرازو نشیبی عبور کرده است. هویت مجموعه خصایصی است که تعلق فرد را به یک مکان محکم می‌کند و نظام ارزش‌ها و هنجارهای او را مشروعیت می‌بخشد. اما یقیناً مفهوم هویت در اثر دگرگونی‌های تاریخی دچار تحولات و تغییرات اساسی می‌شود. مثلاً اگر در قرن بیستم ایدئولوژی‌ها در ساخت هویت‌ها دخالت اساسی داشتند، امروز دستگاه مختصات جدیدی به نام مدرنیته هویت‌های ملی، قومی را به چالش کشیده است. اینکه در عصر فرامردن چه عناصری هویت‌ها را می‌سازد و به چه جهان بینی برای تکوین هویت ایرانی باید معتقد بود، از جمله مسائلی است که در گفت و گو با شهرام اسلامی به بحث گذاشته می‌شود

(روزنامه ایران، ۱۶ و ۱۷ شهریور ماه ۱۳۸۴، مهرداد ناظری).

1 چرا مساله هویت در عصر جدید تا این حد اهمیت پیدا کرده است؟

طرح مساله هویت برای یک فرد و یا یک ملت در رابطه با تغییرات در شرایط زیست-جهانی قابل توضیح است. هویت فردی و تبیین آن همیشه یکی از مسایل محوری فلسفه بوده است. بر سر در معبد دلفی عبارت «خود را بشناس» نقش بسته است. که چه در دوران پیش از سقراط و چه در دوران شکوفایی فلسفه‌ی کلاسیک یونان همواره نقش مهمی داشته است. در دوره‌های مختلف، همراه با تحول نظرات فلسفی، ویژگی‌های هویت فردی در حوزه‌های گوناگون حیات انسانی به گونه‌ای متمایز مورد بحث و پژوهش قرار گرفته است. برای نمونه در دوران جدید، برای دکارت، سوژه (سوبژکت، فاعل شناسا) در محور تأملات فلسفی جایگاهی مرکزی می‌یابد و تا کنون یکی از بغرنج‌های فلسفه باقی مانده است. در اینجا مایل نیستم بطور مبسوط به تئوری‌های گوناگون بپردازم اما می‌توان به نمونه‌ی بالا این اسامی را افزود: اسپینوزا با مفهوم "جوهر"، لایبنیتس با مفهوم

”موناد“، کانت با فلسفه‌ی ”سویژکتویتی‌تری افرازانده“ (استعلایی)، مفهوم ”من“ نزد فیثته، ”ایده روح“ در فلسفه‌ی هگل و یا ”جاهستی“ (دازاین) نزد هایدگر و غیره.

بنابراین در حوزه‌ی فلسفه بطور اعم و علوم انسانی جدید بطور اخص (جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و روان‌کاوی و) همواره هویت و تبیین آن مد نظر بوده است. و استنتاج هویت ملی (جمعی) از هویت فردی با شکل‌گیری دولت‌های ملی در اروپا که از لحاظ تاریخی با تکوین سرمایه‌داری همزمان است، صورت پذیرفته است. گرچه این استنتاج بنوبه‌ی خود نیز بحث‌انگیز است. در کشور ما با توجه به ضعف تاریخی فردیت، که شکل‌گیری آن با موانع متعددی در زمینه‌های فرهنگی و مادی مواجه بوده است، دگرگونی این هویت فردی به هویت ملی نیز شکلی ناروشن بدنبال داشته است. تا آنجا که در داشتن هویت ملی و آگاهی ملی منبعث از آن تردیدهای جدی وجود دارد.

اگر از هویت یابی و هویت‌سازی در دوران تکوین دول ملی در غرب و پس از آن تلاش ملل مستعمره برای استقلال سیاسی بگذریم، مساله هویت ملی در حال حاضر باید با توجه به دو روند متناقض در مقیاس جهانی مورد ارزیابی قرار گیرد. این دو روند بدینگونه‌اند:

۱- ”روند جهانی شدن“ که در عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، حقوقی، نظامی، فرهنگی و ورزشی هر چه بیشتر تمایز ملی و منطقه‌ای را کم رنگ تر می‌کند و مساله هویت ملی را از چایگاه مهم خود به کنار می‌زند.

۲- فروپاشی نظام سوسیالیستی با سراب انترناسیونالیسم بین‌المللی برای برخی از کشورها مساله هویت را در دستور روز قرار داده است. به دنبال پایان جنگ سرد ما به نظم جهانی که بر موازین حقوق بشر و عدالت نسبی میان ملل باشد، دست نیافتیم، و درگیری با مشکلات گوناگون در سطح ملی باقی مانده است. و حل برخی از این مشکلات از زاویه منافع ملی ظاهراً میسر است. شناخت منافع ملی محتاج آگاهی ملی است، و هویت ملی نیاز به آگاهی ملی دارد، تا که قادر به تمایز خود و منافعان خود از دیگران باشیم. همه‌ی این موارد با هم، مساله‌ی هویت را برای کشورهای مختلف با درجات متفاوت مطرح می‌سازد، مثلاً هویت ملی در یوگسلاوی سابق با تبیین آن در ایران متفاوت است. با توجه به شرایط کنونی جهان منافع ملی نقطه‌ی شروع، ولی نه الزاماً پایانی تبیین روابط مان با دیگران است.

2 آیا تصور نمی‌کنید توجه بیش از حد به هویت سبب رشد جریانهای افراطی مثل یان

ترکیسم، یان عربیسم و... می‌شود؟

یان ترکیسم و یان عربیسم هویت‌سازی از نوع گذشته است، که محصول دوران استعمار و تأثیرات ناشی از آن است. گرچه بخشی از هویت ملی در خاطره مشترک قومی و زبان مشترک شکل می‌گیرد، ولی تمام آن نیست. مضمون ایدئولوژیک این گونه هویت‌سازی‌ها ناتوان از پاسخ‌گویی به مشکلات دوران جدید است. این گونه هویت‌ها به راحتی بدل به برخورد خصمانه با ملل دیگر می‌شوند. چرا که قادر به فعال کردن فردیت در هویت

اجتماعی نمی‌شوند، و حتا بلعکس تلاش دارد، هویت فردی را محو کند. هویت‌هایی از این نوع همانا همسان سازی مردم در اتحادهای مبهم‌اند که هرگونه استقلال فردی را به هیچ می‌گیرند و بر بی عدالتی‌های درونی سرپوش می‌گذارند. نا کارایی این گونه راه حل‌ها در گذشته نیز روشن است و بیراهه‌هایی بیش نیستند. این گونه هویت‌ها اگر تحمیق محض نباشند، پاسخی ساده برای شرایط اجتماعی ساده است.

3 چرا هویت ایرانی یک هویت فلسفی نیست و آیا تصور نمی‌کنید که ژن فرهنگ ایرانی

از شعر و ادبیات پدید آمده و این در تعارض با فلسفه به معنای جدید آن است؟

هویت‌ها ملی و یا حتا فردی، هیچکدام هویت‌های فلسفی صرف نیستند. فلسفه به عنوان بخشی از فعالیت فرهنگی، که فرهنگ هم خود برآستی سهمی در هویت دهی به فرد و اجتماع دارد، موثر است. فلسفه با امکانات نظری خود از یکسو به طرح مساله هویت می‌پردازد و از سوی دیگر بر وزن عقلانی هویت می‌افزاید. اگر پرسش شما را بدینگونه بفهمیم که سهم تفکر مفهومی در فرهنگ مسلط ایران به چه اندازه است و از این راه تا چه حد بر هویت ما تاثیر گذاشته است، باید اعتراف کرد که سهم ناچیزی دارد. شما بدرستی به یکی از مولفه‌های فرهنگی ما اشاره کرده اید. این مطلب احتیاج به توضیح همه جانبه‌ای دارد. که در اینجا نمی‌توان بدان پرداخت. اما بطور مختصر می‌توان به نکاتی اشاره کرد. هژمونی شعر یا به گونه‌ای دقیقتر تسلط ادبیات منظوم در فرهنگ و متعاقباً در ذهن و روح ایرانی در آغاز شکل گیری تمدن ما علت نبوده است و تنها معلول شرایط عمومی مادی – معنوی بوده است.

مسلماً مانند بسیاری از پدیده‌های اجتماعی بعدها خود به مثابه‌ی علت عمل می‌کند و با رشد یکسویه خود تفکر مفهومی را سترون می‌سازد. این فرهنگ را من اصطلاحاً فرهنگ نیمه گفتاری – نیمه نوشتاری می‌نامم. که در اینجا نمی‌خواهم ابعاد آن را بررسی کنم و فقط به مشخصاتی از این فرهنگ بسنده می‌کنم. در چنین فرهنگی گرچه عناصر نوشتاری بطور جبینی حضور دارند ولی از ضعف‌های کلی رنج می‌برد. برای نمونه می‌توان ذهنیت نیمه اسطوره‌ای – نیمه شاعرانه، تمرکز تولید و باز تولید دانش در حوزه‌ی غیر مفهومی، درک اسطوره‌ای از زمان و مکان، اهمیت حافظه‌ی جمعی به گونه‌ای شفاهی و ما لا غیر تاریخی، انبساط حوزه‌های نقلی در مقابل انقباض علوم عقلی، ارجحیت جمع بر فرد، جلو گیری از نضج ذهنیت انتقادی و... را نام برد.

پس تسلط شعر و به معنایی دیگر تسلط تخیل، و یا به زبانی فلسفی ارجحیت تصویر در مقابل مفهوم، تنها حلقه‌ای از زنجیر این فرهنگ است.

4 آیا به نظر شما برای رسیدن به توسعه و خروج از دایره جهان سومی نیاز است که

هویت خود را بر مبنای فلسفه مدرن بازسازی کنیم؟

فلسفه به ما امکان دیدن بغرنجها و طرح مسایل را فراهم می‌سازد. توسعه اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و علمی در گرو تدوین مبانی است. تفکر درباره‌ی گذشته و حال خود باید شروع طرح پرسش‌های ریشه‌ای و انتقادی را فراهم سازد. بدیهی است که به یاری فلسفه ما نمی‌توانیم بلا واسطه مشکلات اقتصادی و سیاسی و یا حتا فرهنگی مان را چاره

ساز باشیم، اما فلسفه می‌تواند رویکرد ما را به مشکلات دگرگون سازد. منظر نزدیک شدن به مسایل و کاوش در باره‌ی آنان می‌تواند فلسفی و یا غیر از آن باشد. تا کنون چنین بوده است که ما رویکردهای دیگری سوای فلسفه را برای خودمان برگزیده ایم. از آنجا که ما دستگاه مفاهیم خود ساخته که برای مشکلات ما در کوران بحث‌های نظری صیقل خورده باشد، نداریم، باید که در بکارگیری اصطلاحات عاریتی حداکثر واسواس فلسفی را داشته باشیم. تنها واژه سازی و برگردان بی مضمون مفاهیم غرب نه تنها نمی‌تواند چاره ساز باشد، بلکه بیشتر مخرب و گمراه کننده است. و در واقع توهم مضاعف ما را تنومند می‌کند.

این توهم دوگانه به شناخت از فرهنگ خودمان و فرهنگ غرب برمی‌گردد. عدم آشنایی کامل ما به مفاهیم غربی امکان دستیابی به تجارب نظری را سخت ساخته است. و اشاره به نقد فلسفه‌ی غرب نزد ما تنها به شوخی بی‌مزه‌ای می‌ماند. متأسفانه بدون ساخت دستگاه مختصات مفهومی که محصول تلاش متفکرین خودمان باشد، نمی‌توانیم حتا هویت گذشته خودمان را بدرستی بشناسیم. این دوران را (که من در جایی دیگر بدان پرداخته‌ام) دوران تدارک فلسفی نامیده‌ام. دورانی که از لحاظ زمانی می‌تواند کوتاه باشد. و در واقع پنجره‌ای زمانی است که به دلایل متعددی (چه ملی و یا فراملی) فعلاً به روی ما گشوده شده است و اکنون از جانب اهل فلسفه و متخصصین رشته‌های علوم انسانی و دانشجویان با استقبال روبرو شده است. اما هیچ تضمینی برای گشوده ماندن این پنجره وجود ندارد. تغییر شرایط می‌تواند دوباره بی‌تفاوتی به فلسفه را سبب گردد و فراموشی از وظیفه‌ی تدوین مبانی را بدنبال داشته باشد.

5 اگر از منظر آسیب شناسانه به هویت ایرانی نگاه کنیم، ایا فکر نمی‌کنید گفتمان هویتی مسلط در ایران ریشه در فرهنگ ملوک الطوائفی دارد؟

اگر منظور شما را از فرهنگ ملوک الطوائفی درست فهمیده باشم، در واقع به شرایط اجتماعی - فرهنگی نظر دارید که پیش از برآمد سرمایه داری در ایران حاکم بوده است و اطلاق زبانی به آن دورانی است که در غرب فئودالیسم نامیده می‌شود. همانطور که پیشتر بیان شد، تدوین تئوری‌های گوناگون در غرب پیرامون هویت ملی و یا اشکال مختلف دولت ملی با قوام شیوه‌ی تولیدی معینی (که همانا سرمایه داری باشد) همراه بوده است. از دوران نوزایی (رنسانس) به بعد ما شاهد شکل‌گیری فردیت در پهنه‌ی اجتماعی هستیم. این روند در عصر روشنگری با شدتی بیشتر و با غایت‌مندی روشن‌تری دنبال می‌شود. پدیده‌ی دنیوی شدن (سکولاریسم) هم انتقاد به بنیاد نظام فئودالی را پی می‌گیرد و هم به استقلال فرد از کلیسا می‌انجامد. به قول کانت دستیابی به بلوغ و خروج از ضغارت انسان محور و معنای روشنگری است. بدین معنا ما به بلوغ نرسیده ایم. و دیگران برای ما هویت مان را تعیین می‌کنند.

این دیگران تنها افراد نیستند، بلکه نهادی مختلفی را در بر می‌گیرد. اما گفتمان هویتی مسلط تنها از این دوران تغذیه نمی‌کند، بلکه ریشه‌های کهن تری دارد. در پرسشی به سیادت شعر اشاره کرده بودید، حال می‌توان به فرهنگ دینی و استمرار و نقش مرکزی آن نظر افکند. مسلماً قدمت دین و بیئت دینی (ادیان باستانی ایرانی و اسلام) بیش از قدمت فرهنگ ملوک الطوائفی در ایران است. نمی‌خواهم عناصر فرهنگی این دوره را نادیده

بگیرم، ولی مایلم که سیادت آن را نسبی کنم. در واقع ما با التقاط در همه‌ی عرصه‌های اجتماعی - فرهنگی مواجه ایم. از جمله در مساله‌ی هویت ملی. سطوح متفاوت نظری با انگیزه‌های متفاوت سیاسی - فرهنگی همزمان پیرامون هویت با یکدیگر در نزاع اند، در صورتی که باید در گفتگو با هم باشند، ظاهراً همه واقف به وجود بحران نیستیم. و فکر می‌کنیم می‌توان با مساله هویت از منظری اقتدارگرایانه و ایجابی پرداخت.

6 با چه رویکردی می‌توان به تجربه‌ای جدید از هویت سازی در ایران دست یافت و

یک هویت ناب مبتنی بر زندگی در عصر مدرن را رقم زد؟

در آغاز باید بگویم که هویت ناب در هیچ جای دنیا وجود ندارد. اگر منظور از خلوص هویت عدم التقاط باشد. برای جوامع انسانی زمانی هویت مساله می‌شود که فرهنگ سازی و تمدن سازی شکل گرفته باشد. به علت خصلت تاریخی هویت، دگرگونی و تغییرات حتا ریشه‌ای امری معمول است. بطور مثال تغییر دین در ایران، و یا دگرگونی زبانی و خطی و یا حتا تغییرات سرزمینی. پس برای ما مسلم است که هویت ملی (اجتماعی) پدیده‌ای ایستا نیست. **در جایی دیگر به چهار مولفه اشاره کرده ام، که تلاش‌های ما را برای هویت سازی جدید هدفمند می‌کند.**

1- فرهنگ: به معنای وسیع کلمه که شامل دین و زبان، هنر و دانش می‌شود، برخورد کثرت گرا به فرهنگ در ایران با توجه به وسعت سرزمینی و تنوع قومی از اهمیت فراوانی برخوردار است. در این زمینه باید از هر گونه همانند سازی از بالا دوری جست و تفاهم و احترام متقابل را ستون هویت سازی جدید ساخت.

2- حقوق: جدایی حقوق از حوزه‌ی فرهنگ به خاطر کارکرد ویژه‌ی آن در قوام بخشی به هویت ملی است. رعایت حقوق بشر، شانس برابر در مقابل قانون، دوی از تبعیض در تمام زمینه‌های حقوقی و... باعث می‌شود که همبستگی ملی در کوچکترین زوایای ملی شکل عملی به خود گیرد.

3- اقتصاد: اقتصاد در بعد مادی باید در جهت رفع تبعیض‌ها سامان یابد. بی عدالتی اجتماعی و نابرابری فرصت‌ها و امکانات شکل گیری هویت ملی را دچار ضربات غیر قابل ترمیم می‌کند. تولید، توزیع و استفاده نا بهنجار از ثروت ملی براحتی هر گونه احساس و تمایل به همبستگی را در دراز مدت ناممکن می‌سازد.

4- دولت: دولت ملی که در سرلوحه سیاست خود همیشه دغدغه‌ی منافع ملی را دارد و آشتی ملی جزء لاینفک ویژگی آن است. مشارکت و کنترل عمومی باعث می‌شود که دولت ملی تبلور هویت ملی در حوزه‌ی سیاست باشد. و جدایی میان مردم و حکومت کم رنگ شود

7 آیا پذیرش یک هویت جدید سبب تضعیف عناصر ریشه‌ای هویتی ایرانی مثل زبان

فارسی و... نخواهد شد؟

اجازه بدهید که بطور غیر مستقیم بدین پرسش پاسخ دهم. زبان فارسی امروزی با تغییرات ساختاری اش در طول تاریخ تنها عامل پیشبرنده برای نگرهبانی از هویت ایرانی نبوده است. با همه‌ی اهمیتی که برای زبان فارسی قائل هستیم، بحران هویت در ایران، بگونه‌ای بحران زبان فارسی نیز هست. آگاهی به بحران هویتی باید شرط نخست برای

ورود به مساله و شاید راهی برای خروج از آن باشد. زبان فارسی در استمرار خود با ذهنیت عرفانی پیوند خورده است. زبان فارسی و عرفان در یک رابطه‌ی تنگاتنگ با هم همزیستی داشته‌اند. عرفان، چشم اسفندیار تفکر مفهومی و خودبنیاد است. **زبان فارسی، بدون تغییرات در جهت تفکر مفهومی، سدی در مقابل هویت نوین است.**

خوشبختانه تلاش‌هایی در این زمینه رخ داده است ولی به اندازه‌ای نیست، که بتوانیم بگوییم در مسیری درست گام بر می‌داریم، برای هر تغییری باید که انرژی زیادی تلف شود و امکانات در این زمینه بسیار اندک است. اگر عبارت ویتگنشتاین درباره‌ی رابطه‌ی زبان و تفکر نیز به تمامی قابل تایید نباشد، اما بشدت باید مرا حساس کند، اگر افق زبانی تعیین کننده افق فکری است، آنگاه مشکل فکر در ایران بنوعی مشکل زبانی نیز می‌باشد. رویکرد نو به زندگی و مشکلات خودمان بدون رویکرد نو به زبان فارسی ناممکن است. **زبان فارسی در حوزه‌ی انتقال مفاهیم فلسفی و دستاوردهای علمی ضعف‌های ساختاری دارد و این مشکلات به آسانی و به سرعت حل شدنی نیستند. زبان فارسی تنها یکی از مولفه‌های هویتی است و بهر حال بدون دگرگونی ظرفیت کافی برای برتابی دوران نوین را ندارد. با این گونه برخورد انتقادی و سازنده جای زبان فارسی برای توضیح هویت مان همیشه محفوظ می‌ماند**

8 چگونه می‌توان بین عناصر هویتی متفاوت همبستگی ایجاد کرد؟

سردرگمی و رنج ناشی از خودیابی تنها در غیاب عناصر عقلانی و مفهومی نباید دنبال شود. در پهنه‌ی پژوهش و کندوکاو. معضل مسلماً راهی جز راه خردمندانه پیش رویمان نیست، اما در حوزه تحقق واقعی هویت، فضاها‌ی فراعقلانی (و نه ضد عقلانی)، مانند احساس و عاطفه، عادت و مراسم، خیال و شور و از همه مهمتر اراده و خواست نقش مهمی دارند. طبیعی است که اینگونه فضاها توضیح و تبیین عقلانی طلب می‌کنند ولی تحت کنترل صرف خرد و تفکر مفهومی قرار ندارند. بدین لحاظ پروژه خودشناسی و شکل‌گیری هویت ملی نمی‌تواند فقط بر برنامه‌ای از پیش نوشته شده استوار باشد. تاریخ و ملل هدفی از پیش تعیین شده بر سر راه خود ندارند. هم زمان با شفافیت هر چه بیشتر هویت برای مردم در ابعاد ملی (اجتماعی) و کم توجه‌ای از طرف نخبگان جامعه، گفتمان پیرامون هویت ملی زاید می‌شود. این روندی برآستی متناقض است، در واقع قبل از دستیابی نهایی به هویت، مساله موضوعیت خود را از دست می‌دهد.

ضرورت‌های عقلانی و فراعقلانی میان عناصر متفاوت و حتا متناقض ایجاد همبستگی می‌کند. وظیفه‌ی ما شناخت این ضرورت‌ها و ساختارهای محوری و تدارک برای پاسخ گویی به نیازها است، تا هرچه کم هزینه‌تر و مناسب‌تر بدان دست یابیم و یا بهتر بگوییم دیگر بعنوان معضل مان با آن مواجه نشویم. و این فعالیت و کار نظری و عملی طلب می‌کند و از هر گونه انفعال تاریخی در ابعاد ملی بدور است. امری که تا کنون بطور غالب در حیات ایران زمین شکل قضا و قدر را به خود گرفته است، تا آنجاکه حتا جایگاه مشاهدگران تاریخ را نیز از ما دریغ کرده است، در اینجا از عاملین آگاه تاریخ سخنی نیز نمی‌توان در میان باشد.

طبیعی است که مشکلاتی بدین عظمت راه حلهای بطنی و طولانی را می‌طلبند. هر گونه افراط گرایی و تعصب در برخورد با پدیده‌های نو شانس ما را محدود تر می‌کند، هم چنانکه پذیرش بی تعمق ما را به مقلدین بی هویت بدل می‌سازد. مشکل ترکیب و درجه‌ی غلظت عناصر متفاوت همیشه به عنوان مساله باقی می‌ماند. از آنجا که آگاهی ملی پیش شرط ورود به مساله‌ی هویت ملی است، از آنجا که آگاهی (ملی) منوط به رویکرد نوین ما به جهان و خودمان است، از آنجا که در تقابل و تمایز (و نه عداوت) با جهان و دیگری به ویژگی‌های خود در پهنه‌ی فردی و ملی واقف می‌شویم، هویت برای ما پدیده‌ای همیشه در حال سیلان و جریان خواهد ماند.

9 شما در پاسخ به پرسش ۴ اشاره کردید که نقد فلسفه غرب در ایران يك شوخی بی‌مزه است و ما نیاز به ساخت دستگاه مختصات مفهومی داریم که محصول تلاش خودمان باشد ، پرسش من این است که باید از کجا آغاز کنیم ، آیا لازم است مثلاً به فلسفه ملاصدرا رجوع کرده و آن را قبض و بسط دهیم و یا اینکه باید از فلسفه غرب و ترجمه آثار موجود شروع کنیم ؟

برای نقد جدی از فلسفه‌ی غرب باید نخست با مبانی و محوری‌های آن آشنایی پیدا کرد و سپس به ظرافت‌های آن آگاهی یافت. در اینجا نقد را به معنای دقیق فلسفی آن یعنی تمیز دادن و سنجیدن باید فهمید. در این صورت تا مدت‌های طولانی وظیفه‌ی یادگیری بر عهده‌ی ماست. اما همانطور که قبلاً نیز اشاره کردم، برای رفع توهم دوگانه‌ای که بدان دچار هستیم باید که با طرح پرسش‌های مناسب امکان چالش نوینی را با مشکلات مان فراهم سازیم. اما باید اعتراف کنیم که حتا طرح پرسش‌های نیکو مستلزم پذیرش بحران آگاهی نزد ماست. مسلماً همانطور که برخی از صاحب نظران هم مطرح کرده اند، تنها با تلاش عده‌ی قلیلی از دانشوران به هدف نخواهیم رسید. باید بطور جدی در مورد مرجعیت علمی دانشگاه‌ها و پذیرش این مسئولیت از طرف آنها فکر کرد و برنامه ریزی کرد.

تحلیل موقعیت هرمنوتیکی مان ، گرچه می‌تواند به گونه‌های متفاوت تعیین شود ولی حداقل در مورد مرجعیت علمی که تنها در حوزه دانشگاهی تحقق می‌تواند یابد، نباید لحظه‌ای درنگ کنیم. نه پرداختن تنها به این و یا آن متفکر ایرانی- اسلامی و یا حتا درگیری کلی با تمام فلسفه‌ی مغرب زمین ما را برای آغاز نو کمک نمی‌کند. خانه تکانی که مد نظر من است فقط در ابعاد ملی می‌تواند نتیجه‌ی مطلوب داشته باشد. بیش از آنکه در چپستی پژوهش درنگ کنیم (که به جای خود باید هدفمند صورت پذیرد) باید به چگونگی آنها توجه داشت

10 شما در پاسخ به پرسش ۷ اشاره‌ای به بحران زبان فارسی داشتید ، قاعدتا این بحران تنها شامل ما نیست و یا سایر کشورهای غیرانگلیسی زبان نیز به نوعی در معرض این تندباد قرار دارند ، اما تفاوتی به چشم می‌خورد و آن اینکه مثلاً در کشورهای اسپانیایی زبان مثل کشورهای آمریکای لاتین ، اگرچه نقاط ضعف دیده می‌شود اما تحولات هم چشمگیر است . همین امروز شعر آمریکای لاتین ، زیبا تر و خاص و عام در

کشورهای اسپانیایی زبان است . به نظر شما تفاوت بحران زبانی ما با این گونه کشورها در چه مواردی است ؟

زبان‌های اروپایی با مشکلات کمتری مواجه‌اند. رشد این زبانها تا حدود زیادی (به ویژه برای زبان‌های مهمی مانند انگلیسی، آلمانی، فرانسوی، اسپانیایی، ایتالیایی و حتی روسی) بطور ارگانیک با گذار به دوران مدرن صورت پذیرفته است. در مستعمرات این کشورها مسلماً مشکلات از نوع دیگری است. که تحلیل تخصصی خود را می‌طلبد. با اشاره‌ی درستی که به موفقیت‌های زبان اسپانیایی در امریکای لاتین کردید در واقع می‌توانیم در یابیم که قابلیت این زبان برای طرح راهی نو در حوزه‌ی ادبیات با مشکلات کمتری مواجه است تا زبان فارسی یا بعضاً عربی. مسایل و بغرنج‌های امریکا لاتین شباهتی با مشکلات ما ندارد. اصطلاحاتی نظیر کشورهای جهان سوم و یا کشورهای در حال توسعه بیان کلی‌گویی است که از زاویه‌ی دید اقتصادی و احیاناً سیاسی به ملل می‌پردازد و بر حسب دید فرهنگ (جامعه‌شناسی، اقتصاد و غیره) غربی به این کشورها تنظیم شده است. و تفاوت‌های کشورهای مختلف را برنمی‌تابد.

این مورد مصداق خوبی است از آنچه که در باره‌ی واسواس فلسفی – علمی از بکارگیری“ اصطلاحات غرب ساخته“ بدان اشاره داشتم. گرچه این تعریفات و اصطلاحات بخشی از ویژگی‌ها را دربر می‌گیرند ولی از آنجایی که با نیازهای نظری ما در هماهنگی بسر نمی‌برند باید که با احتیاط فراوان و در حوزه‌ی کاملاً مشخصی بکار گرفته شوند. زبان فارسی به دلایل گوناگونی که به هم می‌آمیزد نمی‌توان در اینجا پرداخت، برای ما ناکارآمد جلوه می‌کند. در برخی نگاه‌های متخصصان بدان اشاره شده است، ولی کار جدی در این مورد صورت نگرفته است چرا که این انتقادات جدی گرفته نشده اند، چرا که بحران زبان اندیشیده نشده است. برخی از این مشکلات در زبان فارسی ساختاری‌اند و برخی ناشی از ناتوانی ما از بکارگیری ظرفیت‌های زبان فارسی می‌باشد.

آنچه که به کار من مربوط می‌شود، حوزه‌ی مفهوم و مفهوم سازی را در بر می‌گیرد که قادر به بیان مناسب از پدیده‌های دوران ما نیستند. آمیختگی زبان فارسی با مضامین عرفانی ما را دائماً مجبور به سازش‌های غیرمطلوب زبانی می‌سازد. در پهنه‌ی تدوین و اصلاح مفاهیم مناسب دستورزبانی هنوز راهی طولانی پیش روی خود داریم. اهل فن بخوبی می‌دانند که گزاره‌های منطقی در چه رابطه‌ی تنگاتنگی با دستور زبان همزیستی دارند. بحران زبان به سختی خود را در زبان بحران می‌یابد. در پایان باید بگویم که بحران همزمان بیان خطر و فرصت نو برای ماست.

11 اگر از منظر دیگری به این مقوله بپردازیم فکر نمی‌کنید به جای تاکید بر وجهه ملی و اساطیری شعر و ادبیات و زبان فارسی لازم است به جنبه‌های کلی گرایانه و انسانی آن توجه شود ؟

ما باید به این جنبه‌ها نیز توجه کنیم. این موارد همه در ساختن هویت دخیل هستند. گرچه بیشتر وجوه غیرعقلانی در حوزه‌ی عملی را شامل می‌شوند. چرا که به نظر من هویت اجتماعی در شکل تحقق یافته و عملی خود از هر دو وجوه عقلانی و غیرعقلانی استفاده

می‌برد، مهم آگاهی ما به وجوه است. تاکید بر جنبه‌های کلی در اساطیر و ادبیات مان بدین اعتبار که ما را در پیوندهای منطقه‌ای و جهانی مجهز می‌کند، بطور یقین باید مورد توجه قرار گیرند، همانطور که در حوزه‌ی اقتصادی نیز در جنبه‌های متفاوتی (ملی، منطقه‌ای و جهانی) عمل می‌کنیم، اما از آنجا که هویت ملی و منافع ملی اساس برخورد با پدیده‌های گوناگون را در حال حاضر برای ما تشکیل می‌دهند، باید نخست بر جنبه‌های سالم و پیشبرنده‌ی ادبیات و اساطیر پافشاری کنیم. صور کلی در این موارد ما را با فرهنگ‌های دیگر نزدیک می‌کند، ولی غرض ما در اینجا تاکید بر موارد خاصی است که به کمک آنها قادریم خواهیم بود، مختصات تاریخی- مکانی فرهنگ خودمان را روشن سازیم. نخست باید دریابیم کجا ایستاده ایم و بعد در صورت نیاز با دیگران همراه شویم.

12 شما در چند بخش به جایگاه هویت فردی اشاره کردید. آیا این معضل ریشه در شکاف بین هویت و خودفهمی ندارد و این عامل مسبب تشدید بحران هویتی نمی‌شود؟

اشاره به هویت فردی از اینجا ناشی می‌شود، که در فلسفه به سختی می‌توان از هویت جمعی و اجتماعی سخن راند. ما درواقع با قبول ملاحظات از هویت ملی به مثابه تبیین ویژگی‌های این مقوله استفاده می‌کنیم. در حوزه‌ی فلسفه اگر صحبت از هویت بتوان کرد (به دلیل مواضع متفاوت فلسفی درباره‌ی مفهوم هویت و یا این همانی) همان هویت فردی مد نظر است. و پایه هویت ملی و ساختار نظری آن مدیون بحث‌ها گوناگون حول هویت فردی است. رابطه‌ی میان خودآگاهی (یا بقول شما خودفهمی) و هویت فردی بسیار نزدیک است که حتا در مواردی تمیز آنها از یکدیگر ناممکن می‌شود. و تنها در مقام کارکردهای متفاوت از این دو مفهوم بهره می‌گیریم. و نزد برخی فلاسفه درجات معینی را مفاهیمی همچون ”من“، ”سوژه“، ”خودآگاهی“، ”اینهمانی“ و یا ”هویت“ به خود اختصاص میدهند و دربرخی موارد در حوزه‌های متفاوتی بکار گرفته می‌شوند. عدم خودآگاهی نه تنها فرد را با بحران هویتی مواجه می‌کند، بلکه ما را در پهنه‌ی هویت ملی دچار استیصال می‌سازد.



باشگاه اندیشه ایرانی هویت ایرانی یا هویت اسلامی؟

ریچارد فورد در سال 1924 در کتاب خود می نویسد: "هنگامی که رومی ها 55 سال پیش از میلاد مسیح در انگلستان پیاده شدند ایرانیان 500 سال بود که تمدن را تجربه کرده بودند"

ناپلیون بناپارت در نامه خود به فتحعلیشاه قاجار می نویسد: "زمانیکه نیاکان ایرانیان در اوج قدرت و تمدن بودند و بر جهان حکومت می کردند، نیاکان ما در غارها بسر می بردند...."

یاببندی به ارزشها و قوانین جاری در جامعه به چهار علت بستگی دارد:

- 1 خرد پرورش یافته و فهم زیبایی های کردار و گفتار نیک. (هنگامی که ارزشها بخردانه باشد)
- 2 قوانین بازدارنده و پاداش و پادافره (تنبیه) های جاری
- 3 باورهای دینی و آئینی پذیرفته شده در جامعه
- 4 هویت تاریخی و خانوادگی و شخصیت اجتماعی فرد

هویت تاریخی یعنی ریشه و اصل و نسب تاریخی هر فرد. هویت تاریخی یعنی عامل اتحاد و همبستگی گروهی از مردم. شاید برای همه ما عجیب باشد که چرا مهاجران ساکن در هر کشوری به آسانی دست به جرم و جنایت می زنند؟ چرا در اصطلاح عامیانه اکثر مجرمین و متجاوزین را غربتی می دانیم؟ هیچ فکر کرده اید که چرا جوان ایرانی به راحتی در ژاپن دست به جنایت می زد در حالیکه در کشور خود فرد محبوب و سر به زیری بوده است؟

همانگونه که در بالا اشاره شد یکی از عوامل بازدارنده آدمی در برابر قانون شکنی و جنایت، هویت تاریخی و خانوادگی و شخصیت اجتماعی اوست. اگر یک مهاجر به راحتی در برابر پول یا غیره وسوسه شده و دست به جنایت می زند چون در کشور غریب برای خود هویتی قائل نیست. شاید بار ها دیده باشید که یک فرد مسئول و یا دارای درجه اجتماعی بالا مانند پزشک و استاد دانشگاه به راحتی در کوچه و خیابان با مردم درگیر نمی شود. درست است که دانش و سطح آگاهی او به این تصمیم گیری کمک می کند اما عامل دیگر شخصیت اجتماعی و ارزشی که برای مقام خود قائل است بوده و این وقار ایجاد شده مانع رفتار ضد ارزشی او می شود. فردی که در برابر صدها نفر همکار یا فامیل دارای ارزش و اعتبار خاصی است به راحتی نمی تواند دست به جنایتی بزند و تلاش می کند که آبرو و اعتبار خود را همواره ارتقا بخشد. هویت تاریخی یک ملت نیز به سان همان شخصیت و مقام اجتماعی اوست. اگر مردم یک کشور و سرزمین هویت تاریخی و ریشه و پایه خود را گم کنند به آسانی به ارزشها پشت خواهند کرد.

بیماری ای که بدبختانه سالهاست دامن مردم کشورمان را گرفته است بی ارزش کردن هویت تاریخی و فرهنگی ماست. بی ارزش کردن آثار گذشتگان که مایه فخر و بالندگی ما ایرانیان بوده و هست روز به روز افزایش یافته و در بی ارزش جلوه دادن هویت ایرانی بسیاری از مسئولین حکومت وقت از دشمنان این مرز بوم نیز پیشی گرفته اند. شکی نیست که اسلام دین پذیرفته شده بسیاری از هم میهنان ما بوده و هست اما جایگاه دین و هویت تاریخی جدا از یکدیگر است. دین نشان دهنده راه و رسم زندگی است و ارزشها را برای جامعه و مردم تعیین می کند اما هویت و شخصیت تاریخی و فرهنگی وفاداری به ارزشها را تقویت می کند. مثالی برای روشنتر شدن این موضوع می زنم.

فرض کنید به هر کدام از شما که دارای جایگاه ویژه و خاصی در محل کار خود هستید پیشنهاد داده شود که در قبال دریافت ده میلیون تومان لخت مادر زاد راه رفته و آواز بخوانید! چه عکس العملی نشان می دهید؟ به راحتی نمی توانید در برابر وسوسه پول جایگاه و موقعیت اجتماعی خود را خراب کنید. حال اگر در یک کشور غریب که کسی شما را نمی شناسد این پیشنهاد شود شاید من و شما قبول کنیم !!

آن چیزی که باعث می شود ما به ارزشهای اخلاقی وفادار باشیم علاوه بر دانش و خرد خود، هویت خانوادگی و شخصیت و موقعیت اجتماعی ماست. هنگامی که داشته های فرهنگی پرافتخار یک ملت را هیچ می شماریم آیا انتظار نمی رود که فرزندان و نسل بعدی ما احساس بی هویتی کند؟ آیا می توان با برشمردن رشادت های ابوالفضل العباس به ایرانی هویت داد؟ آیا ایرانی تنها در شیعه خلاصه می شود؟ شوربختانه بسیاری از مسئولین بر این باور هستند دین و شخصیت های دینی می تواند به یک جامعه هویت بخشد. اما هنگامی که میلیونها هم میهن سنی و زرتشتی و کلیمی زیر یک پرچم گرد هم می آیند و برای دفاع از سرزمین شان مبارزه می کنند نامی از دین نیست و نام ملیت و میهن به میان می آید. اگر آریو برزن برای ما اسطوره و مایه بالندگی است چون سمبل ایرانی و میهن پرستی است و کاری به دین و آئین او نداریم. رشادت حسین بن علی برای شیعه اسطوره است ولی برای سنی و زرتشتی و مسیحی فرد عادی است. هنگامی که نام ایران عزیزمان را می بریم بلوچ، کرد، گیلک، عرب، فارس و ترک همه را شامل می شود.

ملی گرایی یعنی حفظ و نگهداری پیشینه تاریخی و بالیدن به داشته های خود و احساس غرور کردن و دانستن جایگاه اجتماعی خود به واسطه پیشینه پرافتخار و این جدای از نژاد پرستی است. از دیدگاه نژاد پرستی یک ملت و یا گروهی خود را برتر از دیگران می دانند و بر این باور خود دیگر گروهها را مورد اهانت و استعمار قرار می دهند. اما ارزش قابل شدن به شخصیت و جایگاه خود فرای نژاد پرستی است. در ملی گرایی گرچه به پیشینه خود می بالیم اما خود را برتر از دیگران نمی دانیم. هویت ملی تنها به وسیله گذشته پرافتخار ایجاد نمی شود بلکه همبستگی و اتحاد و همصدایی در یک هدف مقدس نیز می تواند به یک ملت هویت بخشد. نمونه این اتحاد و هم بستگی را در کشورهای تازه تاسیس می بینیم. بها دادن به هویت ایرانی و تقویت روحیه ایران پرستی برخلاف

باورهای پوسیده گروهی، هیچ منافاتی با دین و آئین ندارد. زیرا همانگونه که اشاره شد جایگاه دین مشخص شده است.

اثرات روشن ایرانی ستیزی امروز کاملاً هویداست و اگر فرزندان ما با فرهنگ پرافتخار ایرانی بیگانه اند نتیجه همین ایرانی ستیزی هاست. وظیفه تک تک ما مبارزه فرهنگی با تفکر ایرانی ستیزی است و همچنین شناساندن فرهنگ و پیشینه پرافتخار ایرانی به نسل بعدی است. وظیفه ما حفظ جایگاه و مقام ایرانی در دنیاست. وظیفه ما مبارزه با هرچه که مانع اتحاد بین اقوام مختلف ایرانی است. بیاییم به ایرانی بودن خود ببالیم و بار دیگر به دنیا نشان دهیم که فرزندان کوروش و داریوش زنده اند.



مشکلات فرهنگی ما ایرانیان

حنیف بیات موحد

معمولاً ما ایرانیها ریشه بسیاری از نا بسامانیهای اجتماعی و عقب افتادگی نسبی ایران را در خارج از مجموعه خود دنبال میکنیم. این مجموعه می تواند کل جامعه ایران و یا قسمتی از آن که شامل ما و دوستان ماست باشد. ولی اگر کمی دقیق بنگریم همه ما ایرانی ها در قسمتی از رفتارهای معیوب فرهنگی مشترک هستیم که ریشه بسیاری از مشکلات جوامع ایرانی و عامل اصلی عقب ماندگی نسبی ایران می باشد. رفتارهایی که معمولاً ریشه در یکی از دسته بندی های زیر دارد:

۱. عدم تبلور بلوغ احساسی در ما ایرانیان،
۲. محافظه کاری فکری و رفتاری،
۳. ایده آل گرایی و عدم اعتماد به نفس،
۴. تفکر طبقاتی و عدم توجه به تفاوت های فردی
۵. قانون مداری و عدم درک روح قوانین جامعه مدرن

اینکه کسی ادعا کند که تمام مشکلات فرهنگی مردم کشوری (ملتی) را می شناسد ادعای بسیار بزرگی است و من هم چنین ادعایی نمی کنم ولی بر اساس مشاهداتم و مقایسه ای که بین فرهنگ ایران و سایر فرهنگها، بالاخص فرهنگهای اروپایی کرده ام به نتایجی رسیده

ام که اینجا به شرح آن می پردازم. تعریف من از مشکل، خصلتی فرهنگی است که نتایج منفی آن برای فرد و جامعه به مراتب بیش از مزایای آن باشد. پر واضح است که نحوه تحلیل من به نوعی تاثیر گرفته از رشته کاریم یعنی فیزیک می باشد. جدا از این، نوشتن این متن به این معنا نیست که من خود را عاری از این مشکلات می بینم بلکه به این معناست که این مشکلات را می بینم و در صدد رفعشان هستم. بدیهی است که منظور از ایرانیان در این متن غالب جمعیت ایرانی، و نه همه ایرانیان می باشد.

اولین نکته ای که در این متن می خواهم به آن اشاره کنم این است که من بر این باور هستم که در اثر حملات بسیار گسترده ای که بر ایران در طول تاریخ وارد شده است و در کنار آن آب و هوای گرم و خشک ایران، فرهنگ ایران دچار مشکلات عدیده ای شده است که ریشه عقب ماندگی ملت ایران است. منظور من از حمله، تهاجمی است که به سلطه قومی خارجی با منافع متفاوت، و تامین اهداف آن قوم برای مدتی طولانی منتهی شده است (که حملات تیمور و مغول از این دسته اند). آب و هوا به طرق بسیار بر فرهنگ ملتی در طول تاریخ اثر می گذارد که از مهم ترین آنها میتوان به تاثیر نسبی گرما در افزایش نیروی جنسی مرد و اثرات فراوان آن، کمبود آب و مساله مدیریت آن، تاثیر آب و هوا بر سیستم رفت و آمد آدم ها و برهم کنش طبیعت و انسان اشاره کرد.

جدا از آن حملاتی که به سلطه قوم خارجی با منافع متفاوت منجر می شود به صورت های گوناگون بر فرهنگ یک کشور تاثیر می گذارد که می توان به ایجاد ترس و روحیه محافظه کاری و در کنار آن افزایش خشونت در جامعه اشاره کرد. این ادعا به این معناست که حداقل در طول چند صد سال اخیر که حمله دهشتناکی، به مشابه آنچه که بر ایران در زمان مغول رخ داد، روی نداده است، عامل اصلی عقب ماندگی ایران چیزی جز مشکلات فرهنگی ما ایرانیان نیست.

برای درک بهتر این مطلب باید به این مطلب اشاره کرد که اگر ایران از قدرت اقتصادی ناشی از نفت بی بهره بود ظاهر ایرانیان شاید به مراتب عقب مانده تر از آنچه هست می بود. با اینکه عده ای بر این عقیده هستند که اگر نفت نبود فرهنگ ما وضعیت به نسبت بهتری داشت من بر این عقیده هستم که اکثر مشکلات فرهنگی ما ریشه ای عمیق تر در تاریخ دارد و حتی اگر نبود نفت باعث بهبود نسبی در فرهنگ ایرانی می شد این بهبود در حدی نبود که ظاهر بهتری از آنچه که به کمک نفت و ثروت ناشی از آن موجود است، ایجاد می کرد. درک این واقعیت که برای حل مشکلات ایران بیش از آنکه باید کارمحض سیاسی بشود باید اصلاح فرهنگی کرد (و این اصلاح را از خود شروع کرد)، برای بسیاری از ما ایرانیان ثقیل می نماید. ولی اگر واقع بینانه بنگریم می بینیم که بسیاری از تصمیمات غلط دولت مردان ایران ریشه در مرکز ثقل باور عمومی دارد که در صورت حرکت این مرکز ثقل بسیاری از تصمیمات حاکمان ایران دست خوش تغییر خواهد شد.

مسلم است که هیچ حکومتی قادر نیست برای مدتی طولانی تصمیماتی دور از مرکز ثقل باور عمومی بگیرد و با اصلاح و حرکت مرکز ثقل باور عمومی تصمیمات سیاسی دولت مردان هم در خور تغییر خواهد شد. در کنار این حرفها بسیار واضح است که سیاست گزاری حاکمان، خود تأثیری قابل ملاحظه در حرکت این مرکز ثقل دارد. جدا از این جنگ هایی که منجر به سلطه طولانی بر ایران نشده اند، نمی توانند دلیل اصلی عقب ماندگی ایران باشند؛ چون چنین جنگ هایی بر اکثریت ملت های دنیا تحمیل شده اند و بسیار طبیعی است که کشور ها به منافع کشور های دیگر چشم طمع می داشتند و نحوه برخورد با مهاجم است که بین آنان متفاوت بوده است. به طور مثال اگر ایران در قبال حملات روسیه در زمان قاجار نتوانستند موفق عمل کنند ریشه در ضعف فرهنگی ایرانیان داشته که از دیدگاهی باعث حس نیاز به انقلاب مشروطه در ایرانیان شده است.

مسلم است که این نواقص فرهنگی که در زیر به آن اشاره می شود، صرفاً مختص فرهنگ ایرانی نمی باشد و بسیاری از فرهنگ ها بالاخص فرهنگ های نزدیک (فرهنگ های خاورمیانه ای، شمال آفریقا و جنوب اروپا) در بخشی از این مشکلات سهیم می باشند.

۱. عدم تبلور بلوغ احساسی در ما ایرانیان:

یکی از مهم ترین این مشکلات، عدم تبلور بلوغ احساسی در ایرانیان در سنین جوانی می باشد. این بدین معنی می باشد که در حالی که اکثر ایرانیان بلوغ جنسی و بلوغ نسبی عقلی را تا زیر سن بیست سالگی تجربه می کنند، یا به بلوغ احساسی نمی رسند یا به این بلوغ بسیار دیر می رسند. بلوغ عاطفی به این معناست که فرد به حدی از پختگی احساسی می رسد که راه حل های پیچیده تری برای مشکلات روزمره عاطفی خود پیدا می کند و از احساس خود به صورت پیچیده تری برای حل این مشکلات استفاده می کند و توانایی کنترل نوسانات شدید آن را دارد. پیچیدگی رفتار به طور معمول باعث کاهش خشونت در زندگی می شود که خشونت معمولاً جزو راحت ترین راه حلهاست. دلیل اصلی چنین اتفاقی را باید در نحوه زندگی ایرانیان و مقایسه آن با زندگی جوانان در جوامع مدرن جستجو کرد.

اکثریت جوانان در جامعه مدرن بعد از رسیدن به بلوغ نسبی فکری سعی بر گرفتن مسئولیتهای اجتماعی می کنند که چنین چیزی را جامعه و خانواده به شدت از آنان می طلبد. جوان امروزی جامعه مدرن به طور معمول پس از رسیدن به سن هجده، نوزده سعی می کند که از لحاظ اقتصادی و اجتماعی زندگی مستقلی را از سر بگیرد. این بدین معناست که جوان سعی می کند حداقل در مقطعی از سال، خود پول خود را در بیاورد و از لحاظ اقتصادی مستقل باشد. برای رسیدن به چنین هدفی از انجام هیچ کار مجازی ابایی ندارد که کار نکردن در فرهنگ مدرن عار است. کار کردن در محیطهای بیرون که به طور معمول در کشورهای مدرن ضوابط سخت تری نسبت به ایران دارند، خود عاملی است در ایجاد پختگی احساسی در جوانان.

در کنار این، جوانان از همان اوایل زندگی مستقل اجتماعی، روابط شبهه پایدار و در نوسان با جنس مخالف را تجربه می کنند که خود این کش و قوس های شدید عاطفی عاملی مهم در ایجاد بلوغ عاطفیت. هر شکست عاطفی خود باعث می شود که فرد تلاش بیشتری در کنترل احساسات خود کند و شکنندگی روحی خود را تضعیف، و سنجیده تر از احساسات خود استفاده کند. در حقیقت جوانان ایرانی دیر و یا شاید ناگهانی به پیچیدگی های زندگی بر می خورند و زمانی به آن بر می خورند که توانایی هضم خوب آن را ندارند. به قول فروید تمدن با خویشتن داری شکل می گیرد و اگر قرار بود انسان هر لحظه به فکر رفع آنی نیاز های جسمی و روحی خود باشد، قادر به خلق روش های پیچیده تر و ایجاد تمدن نبود و در حقیقت انسان با به تاخیر انداختن و یا کنترل نیاز های عاطفی خود راه حل های بهتر و پیچیده تری را می تواند پیدا کند. برای اینکه شهود خواننده نسبت به مطالب فوق بالاتر رود و درک بهتری نسبت به مساله بلوغ احساسی پیدا کند در زیر به چند مورد از شواهد و نتایج این امر اشاره می کنم:

۱.۱- کار گروهی: بر کمتر کسی پوشیده است که فرهنگ ایرانی از ضعفی عظیم در کار گروهی رنج می برد. این دسته دسته شدن و ساز فردی سر دادن در فرهنگ ایرانی را میتوان در بسیاری از جاها دید، در دانشگاه، محیط کار، داخل احزاب و حتی در داخل خانواده ها. این درگیریهایی قابل اجتناب که در فرهنگ ایرانی عادی می نماید معمولاً چیزی نیست جز عدم توانایی فرد در تعمیم خود خواهی فردی به خود خواهی گروهی، که باعث ائتلاف انرژی بسیار در فعالیت های جمعی ایرانیان می شود و بازدهی و قدرت این گروهها را به شدت کاهش می دهد. تاکید بر اختلافات به جای شباهت ها، عدم گذشت و خشونت های نابجا، اثرات عدم پختگی در احساسات و روابط اجتماعی می باشد.

۲.۱- جو زندگی: تحت تاثیر القانات اطرافیان و جامعه قرار گرفتن به نوعی در همه فرهنگها وجود دارد ولی ایرانیان به طور معمول راحت تر از جوامع مدرن تحت تاثیر القانات قرار می گیرند. این امر باعث می شود که مسایلی در بین ایرانیان به شدت رایج شود که دلیل منطقی قابل قبولی برای این چنین شدتی وجود ندارد. همرنگی با جماعت، جدا از اینکه ریشه در محافظه کاری دارد، ریشه در جو زده شدن ایرانیان هم دارد. این جو زده شدن، آزادی و خلاقیت را به شدت تضعیف می کند. علاقه ناگهانی ایرانیان به قسمتی خاص از خدمات اینترنتی (به طور مثال ارکات) و یا علاقه خاص به یک نوع خاصی از پوشش یا آرایش از این دسته است.

۳.۱- عدم پختگی در نحوه کنترل فرزند: روابط بین پدر مادر و فرزند ونحوه کنترل رفتار بچه یکی از پیچیده ترین برخوردهایی است که در زندگی انسان پیش می آید. برای کنترل رفتار بچه راه حل های مختلفی وجود دارد که شامل خشونت های فیزیکی، گفتاری و روانی می باشد. حل کردن مسایل زندگی به کمک خشونت فیزیکی یا گفتاری به طور معمول یکی از ساده ترین راهها می باشد؛ راه حلی که حتی به ذهن کودک در زندگی روزمره هم می رسد. متأسفانه اگر نیک بنگریم می بینیم که بسیاری از مادران و پدران ایرانی همین راه حل ساده و در عین حال پر ضرر و بی ثبات را انتخاب می کنند چون به راه حل دیگری

مسلط نیستند. استفاده از این راه حل حتی در طبقات بالای اجتماعی ایران هم دیده می شود و موردی نیست که صرفاً مختص طبقات پایین فرهنگی ایران باشد. راه حل دیگری که می توان از آن استفاده کرد، استفاده از کش و قوس در روابط احساسی با فرزند می باشد و این چیزی است که در فرهنگ مدرن امروزی از آن به شدت استفاده می شود.

ایجاد کش و قوس در صورتی ممکن است که روابط عاطفی خاصی بین پدر مادر و فرزند ایجاد شده باشد که این خود پختگی ویژه خود را نیاز دارد. جدا از این، فرد باید این توانایی را داشته باشد که این نوسان را به صورت پله ای نشان دهد و متناسب با عمل طرف واکنش نشان دهد. حتی در زمینه خشونت های کلامی پدر و مادر باید سلسله مراتبی در نظر بگیرد؛ بدین معنی که نوسان در لحن صدا کاملاً نسبت به استفاده از واژگان گزنده در اولویت قرار دارد. مشکل ذکر شده در بالا صرفاً مختص روابط با فرزند نیست و در باقی روابط خانوادگی و دوستی های نزدیک هم می تواند خود را نشان دهد و ایرانیان راه حلهای پر ضرر را به علت عدم توانایی در کنترل هیجانات و عدم تسلط به راه حلهای پیچیده تر انتخاب می کنند.

۴.۱- زبان بدن: مثال دیگری که می توان به آن اشاره کرد ضعف ایرانیان در استفاده از زبان بدن و اشاره در ارتباطات و درک آن می باشد که خود این امر باعث افزایش خشونت در ارتباطات میشود. درک بهتر از زبان بدن باعث می شود که ما درک بهتری از احساسات نهان همدیگر داشته باشیم و برخوردهای سنجیده تری نسبت به هم درپیش بگیریم. حرکات انگشتان دست، ابرو، لب، گونه و رنگ صورت هر کدام پیامی از احساسات مخاطب ما دارد که شاید در کلام نیامده باشد.

۵.۱- پرتوقعی و فرهنگ کار بد: ایرانیها معمولاً آدم های به نسبه غر غرو و پرتوقعی هستند که این توقع لزوماً با خدماتی که به جامعه تحویل می دهند هماهنگی ندارد. این پرتوقعی از کودکی از طریق خانواده و جامعه به ما منتقل می شود. این صفت در ایرانی های خارج از ایران به علت تماس بالا با محیط های کاری کشورهای مدرن کمتر دیده می شود.

در ایران افراد در محیط های کار خود احساس مسئولیت بالایی ندارند و با آسوده خاطر بودن بیش از حد، استرس را به ارباب رجوع تحمیل می کنند. حال آنکه خود همیشه از همین بی خیالی در جایی که به آن برخورد می کنند می نالند. اصولاً در ایران ارزش کار مفید کردن آنچنان جا نیفتاده است و فرد اگر از لحاظ اقتصادی بی نیاز باشد دلیلی برای کار کردن پیدا نمی کند. این فرهنگ مخرب را می توان در فیلم ها و داستان هایمان هم دید و این در حالی است که کار کردن جدا از مسایل اقتصادی آن از لحاظ روانی فرد را ارضا می کند و جدا از آن جامعه باید کسی را که خدمات بالایی ارایه می دهد از منزلت بالایی اجتماعی برخوردار کند و خوب کارکردن و مفید بودن برای جامعه، باید در اخلاق مردم جا بگیرد. به طور مثال در فرهنگ آلمانی، کار نکردن دارای قبح بسیار بالا می باشد و بسیاری از افراد که از مزایای بسیار بالایی حقوق بیکاری در جامعه از لحاظ اقتصادی چپ آلمان استفاده می کنند از طرف جامعه تحت فشار هستند که به کار بپردازند.

۲. محافظه کاری فکری و رفتاری:

متأسفانه به علت تهاجم های ویرانگری که بر ایرانیان در طول تاریخ تحمیل شده است و منجر به سلطه شده که یکی از دهشتناک ترین این حمله ها، تهاجم مغولیان و یکی از طولانی ترین این سلطه ها، سلطه اعراب بوده، در کنار سیستم عقیدتی ایرانیان که آن هم کاملاً تحت تأثیر این حمله ها قرار گرفته، ایرانیان از لحاظ فکری و منش زندگی محافظه کار محسوب می شوند. این محافظه کاری متأسفانه نتایج بسیار منفی ای برای فرهنگ ایرانی به ارمغان آورده است که می توان به موارد زیر اشاره کرد:

۲.۱- کمبود خلاقیت در نحوه زندگی: ایرانیان بسیار شبیه به هم زندگی می کنند که مبادا از طریق دوست و آشنا مورد سوال واقع شوند. در حقیقت بخش بزرگی از زندگی ایرانیان صرفاً برای حرف های بیهوده دیگران سپری می شود و با اینکه خود گهگاه به این مساله شک می کنند ولی یا این امر را عادی می پندارند یا اینکه جسارت تغییر در این رویه را ندارند و یا به مخفی کاری روی می آورند. بسیار واضح است که ما انسانهای متفاوتی هستیم و هر کدام از ما استعداد ها و نیازهای متفاوتی داریم؛ پس باید سبک زندگی مختص خود را داشته باشیم. حال آنکه در تفکر ایرانی راه موفقیت راهیست مشخص که از سوی جامعه و خانواده به فرد تحمیل می شود و فرد جسارت سر پیچی از آن را ندارد.

اینکه بسیاری از رفتارها سریع در جامعه ایرانی مد می شود جدا از اینکه ناشی از عدم پختگی احساسی ما ایرانیان می باشد (۲.۱)، ریشه در ترس از متفاوت عمل کردن از بقیه جامعه هم دارد؛ وگرنه ما شاهد زندگی های متنوع تر با خلاقیت بیشتر در جامعه ایرانی می بودیم. برای درک بهتر از این مطلب به یک مثال روی می آورم. در داخل مدارس در ایران اگر از کسی سوال کنید که دوست دارد چه حرفه ای را برای آینده خود پیشه کند معمولاً به جوابهای یکسانی بر می خورید، جواب هایی که منجر به آن می شوند که در کنکور سراسری در ایران اکثریت رتبه های برتر به رشته های خاصی ختم بشوند. حال سوال این است که آیا این تصمیم بر اساس سنجش دقیق از آینده شغلی و درک قوی از علاقه مندی های فردی صورت گرفته؟ جواب این است که اکثریت افراد این تصمیم را بیشتر بر پایه های ارزش های اجتماعی و خانواده گرفته اند و گر نه ما شاهد توزیع بسیار عادلانه تری از هوش و استعداد بین رشته های مختلف بودیم.

۲.۲- فرهنگ جنسی: آشکار است که نیاز جنسی یکی از اساسی ترین نیازهای بشر است که وظیفه هر فرهنگی است که بر اساس موقعیت زمانی و مکانی به بهترین نحو به پاسخ گویی به آن بپردازد. عدم پاسخ گویی صحیح به این نیاز باعث صدمات بسیار در زندگی فردی و اجتماعی افراد می شود که از آن جمله می توان به ایجاد عقده های شخصیتی، افزایش خشونت اجتماعی، پریشانی فکر، افسردگی و عصبی بودن افراد اشاره کرد. متأسفانه فرهنگ ایرانی به صورتی محافظه کار سعی در جواب دادن به این نیاز دارد که طبیعتاً از پاسخ گویی صحیح و متناسب با پیشرفت های زمانه عاجز است. اینکه هر راه حلی مشکلات خود را دارد طبیعی است ولی بحث سر آن است که بسیاری از راه حل های

موجود در دنیا به مراتب مشکلات کمتری از راه حل های موجود در ایران دارد. به طور مثال، اکثریت زوج های ایرانی شناخت بسیار ناقصی از هم (و کلاً جنس مخالف) قبل از ازدواج دارند که عامل اصلی عدم موفقیت آنان در بعد از ازدواج است. این شناخت ناقص و در کنار آن عدم تجربه کافی و نا کارازمودگی، ناشی از محافظه کاری توجیه ناپذیر در فرهنگ ایرانی است.

۳.۲- دگماتیسم (جمود): در ایرانی ها با عقاید مختلف بسیار دیده می شود که دگم باشند و حاضر به شنیدن یا دیدن عقاید مخالف نباشند. تعصب در عقیده و جمود در فکر چیزی نیست که صرفاً در توده مردم دیده شود، متأسفانه این صفت در آدم هایی با عقاید به نسبت مدرن هم دیده می شود و آنان هم از نقد شدن اندیشه شان می هراسند که این امر خود باعث کند و میرا شدن اندیشه شان در طول زمان می شود. در پشت دگماتیسم جدا از محافظه کاری، مشکل ایده آل گرایی ایرانیان هم وجود دارد، چرا که وقتی ما باور کنیم که با گرفته شدن چند اشکال از اندیشه مان، تفکرمان باطل است، به شدت از نقد دیگران می هراسیم؛ در حالی که واقعیت این است که همه اندیشه ها بدون استثنا دارای مشکلاتی هستند و بحث سر میزان مشکلات است. خرافه پرستی به معنای عقیده به چیزی که برهانی بر اثبات آن وجود ندارد، هم یکی از نتایج دگماتیسم می باشد؛ چرا که در صورت وجود نقد سالم و گسترده از عقاید، خرافات در طول زمان در جامعه کاسته می شود. جدا از این تعصب به معنای جانب داری کورکورانه یکی از نتایج این دگم بودن است و جالب این است که گهگاه تعصب در اخلاق ایرانی در مواردی چون خانواده، دین و کشور مجاز شمرده می شود در حالی که تعصب و کورکورانه جانب داری کردن، در هیچ امری جایز نیست.

۳. ایده آل گرایی و عدم اعتماد به نفس:

ایرانی ها مردم ایده آل گرا و آرمان گرایی هستند که این ایده آل گرایی را در گوشه گوشه زندگی آنان می توان دید. منظور از ایده آل گرایی و مترادف آن آرمان گرایی نوع نگرشی است که به کمتر از عالی و استانداردهای بسیار بالا راضی نمی شود و نگرشی در تضاد با عمل گرایی و پراگماتیسم دارد که به رسیدن به هدف می نگرد. ایده آل گرایی ریشه در عقاید مذهبی و تاریخی ایرانی ها هم دارد که معمولاً افرادی ایده آل را به عنوان اسطوره در تاریخ مذهب و کشور خود قرار داده اند و آنان را به عنوان الگو دیده اند. شاید این فرهنگ خود موجب شده است که ایرانیان چنین برداشتی از آنان داشته باشند. در ظاهر اول به نظر نمی آید که این آرمان گرایی خصلتی منفی باشد ولی اگر نیک بنگریم می بینیم که قسمتی از مشکلات فرهنگی ما ایرانیان ریشه در این تفکر به شدت آرمان گرا دارد.

ایده آل گرایی و تبیین استانداردهای بالای بسیار پر هزینه گاهی حتی به عنوان افتخار در فرهنگ ما ایرانیان بیان می شود. اینکه سفره ای بسیار رنگین و صد البته پر هزینه پهن کنیم، اینکه وسایل آنچنانی برای منزل بخریم که تناسبی با در آمد ما ندارد، اینکه توقعات بیش از حدی از فرزند خود داشته باشیم (گویی که دوران کوچکی خود را فراموش کرده

باشیم) که باعث آسیب دیدن به اعتماد به نفس او شود یا تصویری غیر عادی و افسانه‌ای از یک آدم فرهیخته داشته باشیم، در فرهنگ ایرانی عادی می‌نماید. این خصلت، نتایج فرهنگی منفی‌ای در بر دارد که می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۳-۱. عدم اعتماد به نفس، رخوت اجتماعی و قهرمان پرستی:

وقتی انسان یک شخصیت آرمانی را به عنوان الگوی ذهنی خود قرار می‌دهد که فرسنگها از او فاصله دارد طبیعتاً دچار کمبود اعتماد به نفس می‌شود؛ چون با هر تلاشی که می‌کند کماکان فاصله بسیار زیادی با آن الگو دارد و در حقیقت ارزش قدم‌های خود را حس نمی‌کند و حس موفقیت از او گرفته می‌شود. وقتی فرد در ذهن خود آدمهایی را تصور می‌کند که به راحتی کارهای خود را پیش می‌برند و فی‌ذات بسیار خوب عمل می‌کنند، بسیار طبیعی است که آنان را قهرمانان خود بدانند و آنان را موظف به بهبود دنیا بدانند و بر خود وظیفه آنچنانی قابل نباشد. ولی اگر نیک به دنیا بنگریم در می‌یابیم که با همه تفاوتی که بین انسان‌ها وجود دارد، همه انسان‌ها دارای مشکلات نه‌چندان کمی می‌باشند و معمولاً انسان‌های برجسته انسان‌هایی هستند که خود را باور کرده‌اند.

اگر به جای ایده آل گرایی، عمل‌گرایی در ذهن افراد جایگزین شود افراد به جای اینکه خود را با یک فرد آرمانی مقایسه کنند خود را با خود مقایسه می‌کنند و به جای آنکه سعی در گرفتن نمره بیست در یک بعد زندگی کنند سعی در به دست آوردن معدلی خوب در بین ابعاد زیاد زندگی می‌کنند. اینکه درک شود زندگی ابعاد بسیار زیادی دارد که اول شدن در همه آنها غیر ممکن است و باید به معدل زندگی توجه کرد، خود احتیاج به درک بالایی از زندگی دارد. وقتی خود را باور کنیم، وظیفه اجتماعی خود را بهتر در می‌یابیم و منتظر نمی‌مانیم که قهرمانی بیاید و ما را راهبری کند. ذهن ایده آل‌گرای ایرانی معمولاً شخصی را پیدا می‌کند و از او قهرمان افسانه‌ای می‌سازد که به هیچ وجه با واقعیت آن فرد هماهنگی ندارد و اگر آن قهرمان زنده باشد از او چیزی می‌طلبد که لزوماً با توانایی آن فرد هماهنگی ندارد. این مطلب به این معنا نمی‌باشد که حرکت‌ها احتیاج به رهبر ندارند، بلکه به این معناست که رهبر حرکت، فردی است که به طور نسبی از قدرت مدیریت و هوش اجتماعی بالاتری برخوردار می‌باشد و این فرد یک قهرمان استثنایی نیست، که باید سالها منتظر آن باشیم.

۳-۲. ظاهر گرایی: ژست گرایی به جزو ثابتی از فرهنگ ایرانی تبدیل شده است. اینکه سعی کنیم در ادا در آوردن از هم سبقت بگیریم و احترام بخریم. ژست گرفتن و ادا در آوردن در صورتی که به امری همیشگی تبدیل شود و در فاصله با جایگاه واقعی فرد باشد می‌تواند به شدت مخرب و انرژی‌گیر باشد و گرنه بدیهی است که برای بسیاری از مشاغل تا حدی ژست گرفتن، طبیعی است. مشکل اصلی کار این است که این ادا در آوردن در بسیاری از اوقات ناشی از عدم اعتماد به نفس افراد می‌باشد. فرد به آنچه که هست باور ندارد و سعی می‌کند نقش دیگری را بازی کند و یا اینکه اگر خود را باور دارد جامعه آرمان‌گرا اطراف او، به او باور ندارد و فرد سعی می‌کند نقش در خواست شده از طرف جامعه را بازی کند. نتیجه این عمل آن است که انرژی که باید صرف بهبود

واقعی فرد شود صرف قیافه گرفتن و ظاهر گرایی فرد می شود. از نتایج این ظاهر گرایی و قیافه گرفتن می توان به موارد زیر اشاره کرد:

الف: تجمل گرایی: یکی از نتایج طبیعی ظاهر گرایی، تجمل گرایی است. اینکه سعی کنیم ادای قشر بسیار پولدار جامعه را در بیاوریم و از محصولاتی استفاده کنیم که به طور طبیعی (با توجه به وضعیت مالی ما) لزوماً در اولویت های ما قرار نمی گیرد. اینکه نیاز های طبیعی مان را قربانی ژست گیری کنیم تا به دیگرانی که بر اساس ظاهر قضاوت می کنند اعلام کنیم که ما را در دسته های بالای جامعه طبقه بندی کنند.

ب: آسیب به نظام اطلاعاتی: نتیجه دیگر این ژست گیری اختلال در سیستم اطلاع رسانی است که خود در تشدید کاهش اعتماد به نفس افراد جامعه موثر است. ما بسیاری از اطلاعات زندگی را از طریق شنیدن تجربه های دیگران به دست می آوریم؛ حال اگر این تجربه بیان شده آمیخته به تظاهر و اغراق باشد اختلالی اساسی در این اطلاعات به وجود می آید. اختلال در سیستم اطلاع رسانی تأثیری مخرب در نظام تصمیم گیری افراد دارد و آسیب به نظام تصمیم گیری، کاهش اعتماد به نفس را در بر دارد.

ج: فاصله روشنفکران و توده: این قیافه گرفتن در بسیاری از اوقات باعث فاصله گرفتن توده ها از نخبگان جامعه می شود. کسانی که تجربه زندگی در کشور های مدرن را داشته باشند حتماً متوجه شده اند که آدم های بالای جامعه سعی نمی کنند که برتری اجتماعی خود را به طبقات پایین دست جامعه دیکته کنند و به جای آن، خود از باور خود به خویشتن، لذت می برند که از دلایل آن می توان به داشتن اعتماد به نفس و نیاز به رای مردم برای رسیدن به مراتب بالای اجتماعی اشاره کرد.

متأسفانه در جامعه ایرانی بزرگان نسبی جامعه معمولاً در پی آنند که به هر نحو ممکن این برتری را به طبقات پایین تر نشان دهند؛ حتی اگر این نشان دادن به فاصله گرفتن از عوام و بدنه جامعه منجر شود. این رفتارها را می توان بین سیاست مداران و توده جامعه، بین پزشکان و پرستاران، بین روشنفکران و توده، اساتید دانشگاه و دانشجویان، مدیران و کارمندان و بسیار جاهای دیگر دید. وقتی روشنفکری مبنای پوشش و آرایش صورت خود را بر اساس متفاوت بودن قرار می دهد چگونه می خواهد با توده جامعه ارتباط برقرار کند. به نظر می آید ایرانیان بیش از آنکه مفاهیم ناشی از مدرنیته را درک کرده باشند از به کار گرفتن آنان برای تولید ژست لذت می برند.

به کار گرفتن واژه های دکتر و مهندس، برای افراد در ایران کاملاً معمول است، در حالی که این واژه ها در کشورهای مدرن در موارد معدودی استفاده می شود. دلیل این امر در مطالب بالا نهفته است. از دیدگاه من روشنفکری که به فکر روشنگری باشد و مهم تر از آن به فکر خود ایمان داشته باشد سعی نمی کند که با ایجاد تفاوت ظاهری با جامعه به خود اثبات کند که تافته ای جدا بافته از جامعه است. هر فردی مسلماً حق انتخاب آزاد در مورد نوع پوشش خود دارد ولی چه خوب است که این انتخاب با در نظر گرفتن نتایج آن

باشد. ژست گرایی یکی از شایع ترین مشکلات فرهنگی ایرانیان، بالاخص در جامعه روشنفکر است که یکی از دلایل اصلی عدم تاثیر گذاری و عدم به قدرت رسیدن روشنفکران ایران می باشد. اصولاً نخبگان جامعه ایرانی بیش از آنکه وظیفه خود بدانند که صدای روشنگری را به اعماق جامعه برسانند وظیفه جامعه می دانند که حرفهای آنان را گوش کنند و بفهمند، و نتیجه این طرز تفکر روشن است. (بدیهیست که علت اصلی طبقاتی بودن شدید جامعه ایران، سیستم مالیاتی به شدت راست ایران می باشد و نه علت ذکر شده در بالا. منظور از سیستم مالیاتی به شدت راست، نظام مالیاتی مبتنی بر اقتصاد کاملاً سرمایه داری می باشد. اقتصادی که، بر مبنای آن، تامین منافع قشر پولدار، بدون توجه کافی به توده جامعه، در صدر اولویت های اقتصادی قرار دارد.)

۳.۳- عدم توانایی در اولویت بندی: وقتی که ایده آل گرایی جایگزین عمل گرایی شود و هدف رسیدن به همه چیز باشد دیگر اولویتی وجود ندارد. اولویت بندی در بسیاری از اوقات به معنای آن است که ما قبول کرده ایم که نمی شود به همه چیز رسید پس باید از بین اهداف، مهم ترین ها را انتخاب کرد. ولی وقتی هدف رسیدن به همه چیز باشد و یا فرد تنها قسمتی از اهداف را ببیند و از دیدن باقی اهداف غافل باشد دیگر اولویتی مطرح نیست.

۴. تفکر طبقاتی و عدم توجه به تفاوت های فردی:

تفکر طبقاتی را می توانستیم هم در بخش بلوغ احساسی و هم در بخش ایده آل گرایی ایرانیان ببوریم ولی به علت اهمیتی که داشت من آن را در بخش جداگانه ای آورده ام. منظور من از تفکر طبقاتی، تفکری است که سعی دارد بین آدم ها، نژاد ها و موقعیت ها به يك دسته بندی جامع و ثابت از برتری برسد که این دسته بندی مستقل از جزییات شخصیت فرد متقاضی دسته بندی است. حال آنکه به دست آوردن يك تعریف از برتری در میان موقعیت ها، برای انسانها با اهداف بسیار متفاوت، امری غیر معقول است. بسیاری از اوقات برتری در موقعیت ها، تابعی کاملاً وابسته به شخصیت افراد می باشد و سعی بر به دست آوردن يك طبقه بندی جامع و ثابت بین افراد مختلف، کاری بی معنی می باشد. این خصیصه فرهنگی در تضاد محض با اولویت بندی است که آن طبقه بندی پویا و کاملاً فردی است. این خصوصیت فرهنگی ایرانیان را تقریباً می توان در همه جوامع ایرانی چه در داخل ایران و چه در خارج ایران دید. متأسفانه ایرانیان از این دسته بندی ها، بسیار، برای ارزش یابی خود و اعلام برتری خود استفاده می کنند که این خود باعث آسیب به آزادی های فردی می شود. برای ایجاد درك بهتر، به چند مثال روی می آورم:

۴.۱- رشته و پیشه: یکی از بارزترین مثال های این تفکر طبقاتی در تربیت فرزندان در جامعه ایرانی دیده می شود وقتی که پدر و مادر برای آینده فرزند، مستقل از جزییات شخصیت او تصمیم گیری می کند و خوبی و بدی را امری تبیین شده و غیر قابل بحث میدانند. این امر را می توان در انتخاب رشته دانشگاه، پیشه و همسر به راحتی دید که

خانواده (و جامعه) سعی بر قبولاندن يك باور عمومی به فرزند دارد. البته این حرف به این معنا نیست که خود جوان شناخت صحیحی از استعدادهای خود دارد، بلکه به این معنا است که جامعه و پدر و مادر، به عنوان افراد مجرب تر باید بر اساس جزییات شخصیت او، او را راهنمایی کنند.

خیلی اوقات جوان جامعه ایرانی رشته و کاری را انتخاب می کند که نه لزوماً بهینگی فردی او را از نظر استعداد، علاقه و خواسته های اولویت بندی شده ارضا کند بلکه منزلت اجتماعی بالایی داشته باشد. این منزلت اجتماعی همان دسته بندی ثابتی است که در بالا به آن اشاره شد که لزوماً تابع دقیقی از استعداد، علاقه و خواسته های فرد نیست.

۲.۴- محل زندگی: در مقیاس ریز، اکثریت ایرانیان در انتخاب شهر و محل زندگی جایی را انتخاب می کنند که بر اساس آن دسته بندی کلی مطرح بین ایرانیان، موقعیت برتری داشته باشد. در حالی که در انتخاب محل زندگی جدا از مسایل کلی همچون امنیت، رفاه و زیبایی، مسایل فردی بسیار زیادی مطرح است. مسایلی همچون نزدیکی به محل کار، علاقه خانواده یا فرد به محیط شلوغ یا آرام، نزدیکی به اقوام، خویشان و دوستان، میزان علاقه به طبیعت و بسیاری موارد دیگر که باعث فردی تر شدن این دسته بندی می شود. این یکی از دلایل متمرکز شدن بیش از حد جمعیت جامعه مرفه در نقاط خاصی از تهران است. در مقیاس درشت هم بسیار دیده می شود که ایرانیان کشوری را انتخاب می کنند که اطلاعات دقیقی از آن ندارند و بسیاری از اوقات باز از دسته بندی کلی دیگر ایرانیان استفاده می کنند که آن هم یک دسته بندی قوی و با جزییات نیست. آیا کوتاه فکرانه نیست که ما بخواهیم سرنوشت خود را با استفاده از یک دسته بندی کلی که هیچ اطلاعاتی از اولویت بندی شخصی ما ندارد مشخص کنیم.

۳.۴- مدرک گرایی: بسیار شنیده می شود که ایرانیان به مدارک تحصیلی بالای خود ببالند و یا به اینکه در کشورهای خارجی جزو اقلیت ها با متوسط مدارک تحصیلی بالا هستند افتخار کنند. آیا داشتن مدرک تحصیلی بالا لزوماً نشانه موفقیت است و یا به موفقیت ختم می شود؟ مسلماً بسته به اینکه هدف چه باشد و یا ما چه چیزهایی را ارزش بدانیم جواب به این سوال متفاوت است و تبعیت از یک دسته بندی خشک برای جواب دادن به چنین سوالی غیر عقلانی می باشد. **متأسفانه در نظام ارزشی ایرانی، ارزش کارهایی همچون کارآفرینی و مدیریت قوی که در اکثر کشورهای دنیا بسیار پاس داشته می شود و به شدت برای جامعه مفید است، جا نیفتاده است.** ایرانیان در بسیاری از اوقات بالاخص در گرفتن مدارک بالا (همچون دکترا) بیش از آنکه هدفشان از گرفتن مدرک، دادن خدمات بیشتر به جامعه و یا به دست آوردن سود شخصی بیشتر باشد، هدفشان گرفتن ژست با ارضا کردن دسته بندی خشک نظام ارزشی ایرانی است.

آیا وقتی ایرانیان مقیم خارج از ایران به دلایل زیاد، از جمله کار گروهی پایین، در تصمیم گیری های کلان آن کشورها نقشی اساسی ندارند، می توان آنها را اقلیتی موفق دانست؟ آیا این یک اصل کلی است که اگر ما بیشتر درس خوانده باشیم مفید تریم؟ آیا در بسیاری از اوقات داشتن تجربه بیشتر، بهتر از اضافی درس خواندن نیست؟ آیا ما جسارت

و خلأقیٲ مورد نیاز برای کارآفرینی را لزوماً در دانشگاه یاد می‌گیریم؟ آیا در همه رشته‌ها داشتن مدارک تحصیلی بالا مفید تر است؛ در حالی که محیط‌های کار آینده مان به مدارک پایین‌تر نیاز دارد؟ طبیعی است که برای بسیاری از افراد در بعضی از رشته‌ها، داشتن مدارک تحصیلی بالا بهتر است ولی برای بسیاری هم نه.

۴-۴. نژاد پرستی: منظور من از نژادپرستی رفتاری است که فرد نژاد و یا نژادهای دیگر را نفی یا تحقیر کند و این رفتار را به کل جامعه آن نژاد تعمیم بدهد. مشکلات چنین رفتاری این است که فرد کل جامعه یک نژاد را یکی می‌بیند و این در حالی است که انسانهای یک نژاد با همه مشترکاتی که با هم دارند بسیار متفاوت هستند و قضاوت کلی در مورد یک قوم و نژاد منطقی نیست. جدا از این، یک نژاد را بدون دانستن دقیق تاریخ و محاسن فرهنگی آن نمی‌توان قضاوت کرد. چنین رفتاری را متأسفانه ایرانیان با برادران افغان خود که از قضا بسیار شبیه ایرانی‌ها هم هستند در طول سالیان اخیر بسیار کرده‌اند؛ یا قضاوتی که هر نژاد ایرانی از نژاد‌های دیگری که در ایران زندگی می‌کنند معمولاً تحقیرانه و متکی به یک دسته‌بندی کلی بدون دلیل اساسی است. این رفتارها را می‌توان در بسیاری از قضاوت‌ها و لطیفه‌های ایرانی دید.

آیا وقتی ما با دلایل واهی اقوام مختلفی را که مشترکات بسیاری با ما دارند و با ما در یک کشور زندگی می‌کنند را به تمسخر می‌گیریم می‌توانیم با هم هویت واحد قوی بسازیم؟! چنین رفتارهایی باعث چند دستگی جامعه و عدم کارایی آن میشود. متأسفانه چنین رفتاری را می‌توان در ایرانیانی که در خارج از ایران زندگی می‌کنند هم دید. رفتاری که باعث می‌شود به طور مثال ایرانیان چینی‌ها و عرب‌ها را در محافل خود به تمسخر بگیرند. کلاً این امر که بسیاری از ایرانیان اصرار دارند که ثابت کنند که از نژاد آریایی هستند یکی از سمبل‌های تفکر نژاد پرستی ما ایرانیان است. حال نکته جالب این است که بسیاری از علایم نژاد آریایی همچون قد بلند و چشم آبی در کمتر ایرانی دیده می‌شود که از چند هزار سال پیش صدها نژاد دیگر هم به ایران مهاجرت کرده‌اند یا تاخته‌اند و ایران امروزی ما ترکیبی از اقوام متفاوت است.

۵. قانون مداری و عدم درک روح قوانین جامعه مدرن :

من کلاً در این نوشته سعی نکردم که مشکلات فرهنگی ایرانیان را از زاویه نهادینه نشدن مدرنیسم و تقابل سنت و مدرنیته در جامعه نگاه کنم که اگر نیک بنگریم قسمتی از مشکلات ذکر شده در بالا، قبلاً در جوامع دیگر هم وجود داشته است و در فرایند مدرن شدن این جوامع این مشکلات تضعیف شده است. پس می‌شد که این مشکلات را به عدم نهادینه شدن مدرنیته در ایران مربوط کرد که البته من سعی کردم از زاویه‌ای دیگر به آنها بنگرم. یکی از نمادهای این مشکلات که از عدم نهادینه شدن مدرنیته ناشی می‌شود عدم احترام به قوانین است.

بسیاری از قوانین موجود در جوامع نتیجه فرایند مدرنیزاسیون جامعه است که لزوماً ریشه در اخلاق دینی و سنتی جامعه ندارد. ایرانیان اصولاً درک صحیحی از اهمیت

قوانین ندارند و به همین خاطر به قوانین بی احترامی می کنند. قانون نتیجه فکر عقلا جامعه برای بهینگی اجتماع است که بدون رعایت آن جامعه از مسیر بهینه خود خارج می شود. یکی از وظایف جامعه و خانواده در پرورش بچه و نوجوان، نهادینه کردن اخلاق است و اخلاق در کنار قوانین جامعه وسیله ای برای کنترل خودخواهی فردی ما انسانهاست. ولی رعایت قوانین جامعه مدرن، در اخلاق ایرانیان نهادینه نشده است و بسیاری از ایرانیان به شکستن قوانین افتخار می کنند بدون اینکه درک کنند چگونه به خود و جامعه آسیب می رسانند. واضح است که علاوه بر عدم نهادینه شدن قوانین در نظام اخلاقی افراد، سیستم ضعیف نظارت بر اجرای این قوانین در ایران، نقشی اساسی در افزایش قانون شکنی دارد. برای درک بهتر از عدم احترام به قوانین در ایرانیان به چند مثال روی می آورم.

۵. ۱- قوانین راهنمایی و رانندگی: ایرانیان بسیار بد میرانند و بسیار بد از خیابانها گذر می کنند که عامل اصلی داشتن پر حادثه ترین جاده های دنیا در ایران می باشد. هر کدام از قوانین راهنمایی دلایل خود را دارد که رعایت آن موجب بهتر شدن سیستم رفت و آمد شهر و امنیت بیشتر می شود ولی متأسفانه اکثر ایرانیان یا این امر را نمی دانند و یا خود را به ندانستن می زنند. این رفتار در ایرانیان خارج از ایران هم، متأسفانه دیده می شود. گذر از خیابان بدون اعتنا به رفت و آمد وسایل نقلیه، رانندگی ماشین در مسیرهای غیر مجاز و عدم رعایت محدوده مجاز سرعت، گوشه ای از بی احترامی ما ایرانیان به قوانین راهنمایی و رانندگیست. اینکه آمار تصادف در ایران با کمتر کشوری در دنیا قابل مقایسه است گواهی بر این امر است.

۵. ۲- قوانین اقتصادی: بسیاری از قوانین اقتصادی جامعه مدرن که بر پایه علم اقتصاد بنا شده است، از طرف ایرانیان مورد بی احترامی قرار می گیرد که دولت مردان ما در ایجاد آن به شدت مقصرند. به طور مثال سیستم مالیاتی در جوامع مدرن شریان حیات اقتصادی حکومت هاست که بدین وسیله حکومتها مدیون ملت می شوند و در قبال تک تک افراد جامعه مسوول می شوند. این مالیات ریشه بسیاری از خدمات اجتماعی و وسیله ای برای ایجاد عدالت اجتماعی می باشد. این مالیات باعث می شود که حکومت ها وابسته به مردم خود و در نتیجه پاسخگو باشند و وقتی فردی مالیات می دهد دولت موظف است که حقوق شهروندی او را تامین کند. حال در ایران این سیستم مالیاتی به جای اینکه به عدالت اجتماعی بپردازد، خود در ایجاد فاصله طبقاتی موثر است؛ چون درصد مالیات پرداختی بین فقیر و غنی تقریباً یکسان است که این بسیار ناعادلانه می باشد. جدا از آن ثروتمندان به علت ضعف نظارت در نظام مالیاتی و عدم نهادینه شدن قوانین اقتصادی در اخلاق خود، معمولاً راهکاری برای فرار از دادن مالیات پیدا می کنند. نپرداختن مالیات گوشه ای از نقض قوانین اقتصادی در ایران است. نقض قوانین اقتصادی را در جاهای بسیار دیگری هم می توان دید که از آن جمله می توان به حجم بالای کالای قاچاق وارداتی در ایران اشاره کرد.

در پایان باید یاد آوری شود که مقاله فوق لزوماً همه مشکلات فرهنگی ما ایرانیان را دربر نمی گیرد ولی می تواند بیانگر قسمت اعظمی از مشکلات فرهنگی ما باشد. قدم اول برای حل هر مشکلی، دیدن آن مشکل و باور به مخرب بودن آن مشکل است و هدف اصلی از نوشتن این مطلب هم چیزی جز این نبوده است. وقتی ما مشکل را ببینیم و عمق زشتی آن را درک کنیم قاعدتاً تلاشی فراوان برای حل آن می کنیم. آشکار است که با حل کردن تدریجی این مشکلات می توان قدمی جدی در پویا کردن زندگی خودمان و بهتر کردن جامعه های اطرافمان برداریم و هویتی نو از ایرانی بسازیم.

ریشه یابی مشکلات فرهنگی جوامع ایرانی و ارایه راههای ارتقای فرهنگی و شکوفایی ایران آنچه باید انجام داد...

در این مقاله، راه حل های خرد و کلان برای بهبود اوضاع فرهنگی ایران، ارایه می شود. در ابتدای مقاله به ریشه های اصلی ایجاد این مشکلات، مانند سلطه های بلند مدت قوم های خارجی و همچنین عواملی که باعث تثبیت این مشکلات شدند، همانند اقتصاد نفتی، پرداخته می شود. در ادامه، راه حل های ریز مقیاس برای مبارزه با این مشکلات ارایه می شود؛ راه حل هایی که از طرف هر فرد، بالاخص روشنفکران جامعه قابلیت اجرا دارد و مشکلات فرهنگی ذکر شده در مقاله را هدف می گیرد و سعی دارد بالاخص با محافظه کاری فکری و ایده آل گرایی غیر عقلانی ما ایرانیان برخورد نماید. در ادامه، راه حل های کلانی که از طرف قدرتمندان جامعه و دولت قابلیت اجرا دارد، ارایه می شود. راه حل هایی که سعی دارد بنیادهای اقتصادی و اجتماعی جامعه را طوری میزان کند که با اصلاح اقتصاد نفتی و در کنار آن با اصلاح ساختارهای فرهنگی، زمینه را برای پویایی جامعه فراهم نماید.

در ادامه آنچه در مقاله در باب مشکلات فرهنگی ما ایرانیان گفته شد، سعی خواهم کرد راه حل های بلند مدتی برای ارتقا فرهنگی ایرانیان ارایه دهم. پر واضح است که مشکلاتی که خود در طول زمانی بسیار طولانی ایجاد شده است راه حل های سریعی ندارد. **راه حل های ارایه شده در دو دسته بزرگ مقیاس و ریزمقیاس تنظیم شده است و بیشتر جامعه ایرانی داخل ایران را در نظر گرفته است؛ چرا که جامعه ایرانی مقیم خارج از کشور در طول زمانی نه چندان طولانی به جامعه میزبان شباهت بسیار پیدا می کند.** منظور از راه حل خرد مقیاس، راه حلی است که از طرف تک تک ما و تا حدی مستقل از میزان قدرت اجتماعی ما، قابلیت اجرا دارد و حوزه محدودی از انسانها را می پوشاند. **راه حل بزرگ مقیاس، راه حلی است که از طرف قدرتمندان جامعه و در راس آن دولت قابلیت اجرا دارد، که حوزه تاثیر گذاری آن بالاست.** پیش از شروع مطلب نگاهی اجمالی به ریشه های مشکلات فرهنگی می اندازم تا عوامل اصلی ایجاد مشکلات قید شده در مقاله قبلی، آشکار شود. با دانستن ریشه های مشکلات، شهود بهتری برای ارایه راه حل پیدا می کنیم. در کنار بررسی عوامل اصلی تولید مشکلات، نگاهی هم به عوامل اصلی

در تثبیت بسیاری از این خصایص (به وجود آمده در طول تاریخ) می اندازم. عواملی که دانستن آنها هم نقشی اساسی در دانستن آنچه باید کرد، خواهد داشت.

عوامل اصلی در ایجاد مشکلات فرهنگی :

1. سلطه قوم خارجی با تمدن پایین تر و منافع متفاوت
2. تولید انبوه ترس و هراس
3. تأثیر فرهنگی قوم مهاجم
4. اقتصاد نفتی و جامعه به شدت طبقاتی
5. تولید فاصله شدید طبقاتی
6. عدم تحقق کامل دموکراسی
7. عدم ثبات در اثر دخالت دول بیگانه
8. جامعه طبقاتی و عدم به قدرت رسیدن نخبگان و ظهور عوام فریبی (پوپولیسم)
9. آب و هوا و فرهنگ
10. تأثیر آب و هوا در افزایش عقب افتادگی فرهنگ جنسی

راه حل های خرد مقیاس برای اعتلای فرهنگی جوامع ایرانی
خرد کردن :

1. عدم تبلور بلوغ احساسی در ما ایرانیان،
2. محافظه کاری فکری و رفتاری،
3. ایده آل گرایی و عدم اعتماد به نفس،
4. تفکر طبقاتی و عدم توجه به تفاوت های فردی
5. قانون مداری و عدم درک روح قوانین جامعه مدرن

سلطه قوم خارجی با تمدن پایین تر و منافع متفاوت
از دیدگاه من اصلی ترین عامل تولید مشکلات فرهنگی ایرانیان، حملات بسیار گسترده ای بوده است که بر ایران در طول تاریخ وارد شده است؛ حملاتی که به سلطه قومی بیگانه با منافع متفاوت و تأمین اهداف آن قوم برای مدتی طولانی منتهی شده است. مهم ترین این حملات، تهاجم های گسترده تیمور، مغول و اعراب می باشد که باعث تسلط قوم های جنگ جو و خشن برای مدتی طولانی بر ایران زمین شده است؛ استیلائی که متأسفانه گاه به صدها سال کشیده است. اقوامی که ذکر شد، بنا به شواهد تاریخی از تمدن کاملاً پایین تری نسبت به ایرانیان برخوردار بوده و نگاهشان به ایران به عنوان یک مستعمره بوده است، که هدفهای بیشتر کوتاه مدت و نه دراز مدت آنان را تأمین کند.

تولید انبوه ترس و هراس

لازمه چنین تاراجی، تسلط کامل بر مردم ایران بود و لازمه این استیلای، ایجاد به میزان بسیار گسترده ترس بود. همین ترس و محافظه کاری است که به نوعی تا به امروز باقی است و یکی از ریشه ای ترین دلایل عدم پویایی فکری ما ایرانیان می باشد. ترس و واهمه از آینده باعث می شود که پویایی یک جامعه ضعیف تر شود و کمتر به سرمایه گذاری های بلند مدت فرهنگی روی بیاورد و این وقتی بیشتر به چشم می آید که بعد از دوران رنسانس، قسمتی از دنیا به شدت پویا شده بود. شکست های گسترده ایران از روسیه در آغاز حکومت قاجار نماد این تفاوت حرکت در ایران و اروپا بود و یا وقتی در قرن بیستم، بسیاری از کشورهای شرق آسیا با تلاشی گسترده، سعی در بهبود شرایط جامعه خود داشتند، ایرانیان پیشرفت آنچنانی نداشتند؛ که البته همان طور که بعداً خواهیم گفت، یکی از دلایل دیگر ثبات این عدم پویایی فرهنگی، کشف نفت در ایران بود.

همچنانکه که در مقاله قبل هم ذکر شده بود، می توان ریشه مشکلات فرهنگی را از دیدگاه عدم درک و قبول مدرنیسم در ایرانیان هم بررسی کرد و قطعاً محافظه کاری و ترس از تغییر در ایرانیان، عامل اصلی رویارویی ایرانیان با مدرنیته و تفکرات مدرن علوم انسانی است. اگر به مدرنیته به عنوان تفکری که به اصلاح ساختارهای سنتی جامعه پرداخت، نگاه شود، قطعاً متوجه خواهیم شد که محافظه کاری و ترس از تغییر در ایرانیان، ریشه اکثریت مشکلات فرهنگی است.

تاثیر فرهنگی قوم مهاجم

جدا از مورد ذکر شده، تسلط یک قوم با فرهنگ پایین تر، بر کشوری، در طول زمان باعث نزول فرهنگی مردم آن کشور می شود. با اینکه ایرانیان تاثیر شگفت انگیزی بر این اقوام مهاجم گذاشتند و خود فرهنگ این اقوام را به شدت تغییر دادند، ولی این ساده انگاری محض است اگر باور کنیم که این اقوام مهاجم، خصلت های فرهنگی غلط و عقاید خود را به ایرانیان تحمیل و منتقل نکردند. بر اساس شواهد تاریخی، حتی اگر ایرانیان در قبول خصلت های غلط قوم مهاجم مقاومت می کردند، به زور سرنیزه و در طول زمان، قوم مهاجم عقایدش را به ایرانیان تحمیل می کرده است. این جا لازم است که یادآوری کنم که زمان تسلط این اقوام گاه به صدها سال می کشیده است یعنی چندین نسل متمادی در معرض یک فرهنگ پایین تر قرار می گرفت و در طول زمان شباهت هایی به حاکمان خود پیدا می کرد.

اقتصاد نفتی و جامعه به شدت طبقاتی

اقتصاد نفتی (و در نتیجه جامعه به شدت طبقاتی) به نوبه خود در طول کمتر از صد سال اخیر عامل بسیار مهمی در تثبیت بسیاری از خصایص بد به وجود آمده در طول تاریخ است. در اقتصاد نفتی، دولت عامل توزیع درآمدهای نفتی در جامعه است که این توزیع به طور معمول مردم را به دولت وابسته می کند. در کنار این، توزیع درآمد نفتی بین عموم مردم، بر اساس ملاحظات سیاسی بوده و به طور معمول ناعادلانه است. به طور مثال،

مقدار بسیار بیشتری از درآمدهای نفتی صرف پایتخت می شود تا ثبات سیاسی اجتماعی پایتخت حفظ شود.

تولید فاصله شدید طبقاتی

اقتصاد نفتی باعث می شود که فاصله طبقاتی در جامعه به شدت افزایش یابد. در کشورهای غیر نفتی که اقتصاد کشور با پول مالیات مردم می چرخد، درصد مالیات پرداختی بین غنی و فقیر معمولاً متفاوت است. به طور مثال این درصد می تواند برای اقشار کم درآمد جامعه صفر و برای اقشار ثروتمند جامعه گاه به سی یا حتی چهل درصد (در اقتصادهای بسیار چپ) هم برسد. جدا از این معمولاً یک نوع مالیات منفی برای بیکاران و تهیدستان به صورت کمک های مالیاتی وجود دارد که بسته به نوع حاکمیت، میزان و دوره زمانی پرداخت آن، متفاوت است. بدیهی است که تفاوت درصد مالیاتی، به نوعی توازن اقتصادی در جامعه تولید می کند و توازن اقتصادی، موجب توازن فرهنگی می شود. وقتی اختلاف طبقاتی در جامعه ای زیاد شود مردم از لحاظ فرهنگی هم به شاخه های بسیار مختلفی تقسیم می شوند، چرا که آنان که پول دارند به امکاناتی دسترسی دارند که موجب ارتقا فرهنگی آنان می شود در حالی که بخش دیگری از جامعه، بودجه ای برای این کارها ندارد.

این اختلاف فرهنگی خود باعث می شود که توده مرفه جامعه هم آنچنان که باید رشد نکند. دلیل آن هم این است که این قشر در جامعه ای زندگی می کنند که اکثریت به گونه ای دیگر و بسیار متفاوت فکر می کنند و این قشر نمی تواند از یک میزانی بیشتر، با باقی جامعه متفاوت باشد، چون منزوی می شود و منافع اجتماعی به خطر می افتد. اینجا جا دارد که اشاره کنم که با توجه به فرهنگ و اوضاع اجتماعی فعلی ایران، من یک سیستم اقتصادی چپ اروپایی را به هیچ وجه برای ایران توصیه نمی کنم. چون بر این باورم که تقلید سیستم مالیاتی یک اقتصاد چپ اروپایی (مثلاً آلمان یا سوئد) برای ایران، باعث کاهش شدید تولید ثروت در ایران می شود و جدا از آن، با توجه به سیستم اجتماعی ایران، امری غیر ممکن است.

همچنان که انسان از قربانی کردن حیوانات باکی ندارد، وقتی فاصله طبقاتی در جامعه به شدت افزایش یابد و اقلیتی هر چه اراده کنند را داشته باشند ولی عده ای حتی غذا و پوشاک کافی برای یک زندگی بسیار عادی را نداشته باشند، دید این دو دسته به هم، مثل دید یک گونه به گونه دیگر می شود. نتیجه این نوع نگاه این می شود که مرفه از استثمار گرسنه باکی ندارد و گرسنه هم از آسیب رساندن به مرفه، عذاب وجدانی حس نمی کند. نتیجه این امر، تولید ناامنی و بی ثباتی در جامعه است و نتیجه این ناامنی محافظه کاری مردم است. به طور مثال وقتی عده قابل ملاحظه ای از جامعه به خاطر عمدتاً مشکلات مالی، توانایی رفع نیاز جنسی خود را ندارند و آموزش های لازم را هم ندیده اند، امنیت جنس زن در همه طبقات اجتماعی پایین می آید و نتیجه این ناامنی، محدود شدن جنس زن و عدم تبلور بلوغ احساسی و اجتماعی او می شود. عدم ارتقا فرهنگی زن به عنوان پرورش دهنده نسل بعد در نقش مادر، فقر فرهنگی نسل بعد را نیز در پی دارد.

عدم تحقق کامل دموکراسی

نتیجه چنین اقتصادی، این می شود که برخلاف اکثریت جوامع که کشور با پول پرداختی از مالیات مردم می چرخد و دولت از لحاظ اقتصادی وابسته به ملت است در ایران این ملت است که وابسته به پول توزیعی نفت توسط دولت است که خود این، عاملی اساسی در عدم تولید دموکراسی سالم در اکثر کشورهای نفتی می باشد. احتمالاً خواننده تفاوت کشور نفت خیزی مثل نروژ که از مترقی ترین کشورهای دنیا می باشد را با باقی کشورهای نفتی را می داند و نروژ را به عنوان یک نمونه اقتصاد نفتی در نظر نمی گیرد. عدم وجود دموکراسی، باعث کاهش نظارت عقل جمعی بر رفتار دولتمردان شده و همین مساله در اکثریت مواقع باعث افزایش خطاهای تصمیم گیری در دولتمردان می شود. به طور نمونه، در به و جود آمدن اکثریت جنگ های قرن بیستم، تصمیم گیری های غلط یک حکومت غیر مردمی، نقش داشته است. جنگ معمولاً راه کاری بسیار پرهزینه برای حل اختلافات است و حکومت های مردمی حتی الامکان از آن فاصله می گیرند. اشتباه های دولتمردان خود عاملی است که باعث ناپایداری جامعه می شود و این عدم ثبات، باعث افزایش روحیه محافظه کاری افراد جامعه می شود.

عدم ثبات در اثر دخالت دول بیگانه

اقتصاد نفتی به دو طریق ثبات در جامعه را تهدید کند. یکی همان نکته قبلی است که منجر به قدرت رسیدن دولت های اقتدارگرا می شود که لزوماً پشتوانه مردمی قوی ای ندارند. دوم، علاقه مندی کشورهای خارجی به نفت، منجر به دخالت آنان در امور ایران شده که خود ثبات ایران را به طور متداوم تهدید می کند. عدم وجود ثبات، خود عاملی است که مردم را از انجام سرمایه گذاری های بلند مدت پرهیز و به سمت سرمایه گذاری های کوتاه مدت و محافظه کاری های فکری و رفتاری سوق می دهد. یکی از سرمایه گذاری های بلند مدت، سرمایه گذاری های فرهنگی است، ولی وقتی اکثر وقت ملتی، صرف این شود که چگونه بقای خود را تضمین کند، جایی برای سرمایه گذاری های فرهنگی باقی نمی ماند.

یکی از نکات جالبی که از مقایسه ساختمان سازی در ایران با کشورهای مترقی دنیا می توان استنتاج کرد (که البته می تواند ریشه های دیگر هم داشته باشد) ساختمان های کهنسالی است که در این کشورها وجود دارد که بعد از حتی صد سال همچنان پا برجاست در حالی که در ایران کهن ما، شاید چون امنیت خاطر نسبت به آینده وجود ندارد، ساختمان ها برای زمان کوتاه تری ساخته می شود و نتیجه امر این است که ما ساختمان های مسکونی بالای صد سال به ندرت داریم. مشابه این امر در سرمایه گذاری های فرهنگی هم دیده می شود. کلاً ناحیه خاورمیانه، سالهاست که ثبات آنچنانی ندارد و شروع خیلی از این بی ثباتی ها از زمان اکتشاف نفت در این منطقه بود و حقیقت این است که ثبات، یکی از عوامل اصلی توسعه است.

جامعه طبقاتی و عدم به قدرت رسیدن نخبگان و ظهور عوام فریبی (پوپولیسم) فاصله طبقاتی زیاد، همان طور که گفته شد باعث می شود که لایه های اجتماعی به هم، به دید گونه های مختلف نگاه کنند و باعث کاهش تاثیرپذیری لایه ها از هم می شود. در چنین جامعه ای که ارتباط سازنده لایه های مختلف اجتماعی با هم ضعیف است، نخبگان جامعه شانس کم تری برای رسیدن به بالای هرم قدرت دارند. دلیل این امر واضح است، چون مردم دنبال افرادی از جنس خود برای ریاست امورند و نخبگان جامعه از لایه های بسیار بالای اجتماع هستند که رنگ و بویی بسیار متفاوت از عامه جامعه دارند. نتیجه چنین امری تولید عوام فریبی و در کنار آن مهاجرت و یا به حاشیه رانده شدن نخبگان است.

در چنین جامعه ای فرد یا افرادی از توده جامعه با اعمالی عامه پسند و در راستای فرهنگ متوسط جامعه، خود را به بالای هرم قدرت می رسانند و برای تامین منافع خود، نخبگان را به حاشیه می رانند. در یک جامعه سالم فاصله لایه های مختلف جامعه از هم آن قدر زیاد نیست که مردم به نخبگان جامعه به دید غریبه نگاه کنند و خود از لحاظ فرهنگی آن قدر ناتوان نیستند که رسیدن نخبگان به صدر جامعه را به نفع خود ندانند. در نتیجه با تنظیم صحیح هرم قدرت، پویایی جامعه چندین برابر می شود. امری که در اکثر کشورهای متمدن دنیا محسوس است و مردم به شدت از دادن امور به نخبگان استقبال می کنند و نخبگان هم امور اجرایی و هم امور نظارتی را در دست می گیرند و ارتباطی کاملاً دو طرفه پیوسته و ملموس با توده جامعه دارند.

آب و هوا و فرهنگ

یکی از عوامل شکل دهنده فرهنگ ها، آب و هوا می باشد. من در این جا قصد ندارم به آب و هوا به عنوان عامل ایجاد رفتار های غلط نگاه کنم؛ بلکه به عنوان یک عامل اصلی تولید فرهنگ نگاه می کنم که نکات مثبت و منفی خود را در پی دارد. آب و هوا به طرق بسیار بر فرهنگ ملتی در طول تاریخ اثر می گذارد که از دیدگاه من مهم ترین آنها عبارتند از: تاثیر نسبی گرما در پر رنگ تر شدن هویت جنسی مرد و اثرات فراوان آن در نقش زن در جامعه، کمبود آب و مساله مدیریت آن، تاثیر آب و هوا بر سیستم رفت و آمد آدم ها و کلاً بر هم کنش طبیعت و انسان به صورت سخت یا ساده کردن زندگی.

برای درک بهتر اگر به کشورهای اروپایی بنگریم، کشورهای شمالی اروپا دارای مردمانی سرد تر، قانون گراتر، بافکاری لیبرال تر و زنانی قوی تر در عرصه اجتماعی، نسبت به جنوب اروپا هستند. اوج این مساله در کشورهای اسکاندیناوی و آلمان دیده می شود که زنان در عرصه های حکومتی فعال، دولت ها چپ گرا، برهم کنش های انسانی خشک تر و منطقی تر و آمار جرم و جنایت، پایین است. عده ای بر این عقیده اند که با گرم شدن هوا، هویت جنسی مرد پر رنگ تر و خشونت او افزایش، و زمینه های تسلط مردان بر زنان فراهم تر می شود. جدا از این با گرم شدن هوا، انسان ها از لحاظ اجتماعی گرم تر و به برخوردهای نزدیک تر، علاقه مند تر می شوند و زمینه رابطه های عاطفی قوی تر و در کنار آن برخوردهای خشن تر به وجود می آید. جدا از آن خشکی آب و هوا هم به گونه های دیگر می تواند بر رفتار های ملتی اثر بگذارد. کمبود آب معمولاً نیاز به

یک حاکم مقتدر، جهت مدیریت آب را بالاتر میبرد است. ولی نکته مهم این است که به نظر می آید این تأثیرات با مدرن شدن بشر در حال کمرنگ شدن است.

تأثیر آب و هوا در افزایش عقب افتادگی فرهنگ جنسی

مسئله آب و هوای به نسبت گرم و خشک ایران خصایص فرهنگی مرتبط با خود را به همراه داشته است که قسمتی مطلوب و قسمتی نامطلوب از لحاظ کارایی اجتماعی می باشد. ولی شاید برجسته ترین تأثیر آب و هوا را در فرهنگ ایران، آن هم نه به عنوان عامل اصلی، کمک به عقب افتادگی فرهنگ جنسی در ایران دانست. فرهنگی که به زن نه به عنوان یک فرد مشابه مرد، بلکه بیشتر به عنوان تأمین کننده نیازهای مرد نگاه می کند. جدا از آن آب و هوا می تواند در شکل گیری روحیه طغیان گر و قانون گریز ما ایرانی ها هم موثر باشد، با اینکه باز عامل اصلی ایجاد این رفتار نیست. برای مثال، در شمال کشور ایران که هوا معتدل و مرطوب است شاهد قدرت یافتن زن در اجتماع هستیم. قدرتی که شامل افزایش مدیریت زن در خانه و حضور گسترده و ملموس او در جامعه (به طور مثال حضور فعال در کشتزارها با لباس های شاد)، می شود.

جدا از این ابزارهای کنترلی مرد همچون غیرت، که معمولاً یک مالکیت شدید یک طرفه مرد بر زن است، در شمال کشور ضعیف تر از جاهای دیگر ایران است و جالب این جاست که این رفتار متمدنانه از طرف اکثر باقی جامعه ایران از طریق تولید فکاهی به سخره گرفته می شود. و یا در جهتی مخالف در سیستان و بلوچستان و جنوب کشور که آب و هوایی به شدت گرم دارند، چند همسری رایج تر، پوشش زنان سخت گیرانه تر و خشونت علیه زن به اسم غیرت بالاتر است. رفتارهای خشونت آمیز نسبت به زن مسلمان به کاهش آزادی زن منجر می شود و واضح است که عدم حضور فعال در جامعه و کاهش تنوع روابط انسانی منجر به عدم تبلور بلوغ کامل احساسی و اجتماعی زن می شود. همان طور که در قسمت قبلی هم بیان شد عدم ارتقا فرهنگی زن به عنوان پرورش دهنده نسل بعد در نقش مادر فقر فرهنگی نسل بعد را در پی دارد که اگر دقت کنیم عامل اصلی انتقال بسیاری از خرافات و عقاید غلط، خود مادران هستند و نکته تلخ این است که خود بسیاری از عقاید غلط غیر علمی در مورد جنس مؤنث رو به نسل بعد منتقل می کنند و در نتیجه این حلقه معیوب ادامه پیدا می کند.

راه حل های خرد مقیاس برای اعتلای فرهنگی جوامع ایرانی :

مخاطب اصلی من در این بخش با اینکه غالب جامعه ایرانی را شامل می شود ولی بیشتر خطاب به ایرانیانی است که به دلایل مختلف از جمله، دسترسی به امکانات بالای فرهنگی، تیزبینی در مسائل اجتماعی، دانایی بالاتر در زمینه های علوم انسانی و یا داشتن تجربه زندگی در خارج از ایران، درک بهتری از مشکلات فرهنگی رایج در ما ایرانیان دارند. با این حال میانه جامعه، هم که تا حدی درک از مشکلات دارد با اینکه شاید آنچنان مسایل را ریشه ای نبیند، هم مخاطب این بخش هستند. همیشه سوال اصلی برای روشنفکران ایرانی که بیش از ژست گیری، قصد موثر بودن داشته اند، این بوده است که

چگونه می توانند بیشترین تاثیر را در جامعه داشته باشند. برای درک بهتر به مثال روی می آورم؛ مشابه این مساله وقتی است که انسان نیکوکاری می خواهد پول خود را صرف کار خیر کند. دو راه اصلی وجود دارد. یکی دادن ماهی به معنای برآوردن غذای روزمره انسان محتاج و یا یاد دادن ماهیگیری به معنای یاد دادن روش های کسب مهارت و به دست آوردن شغل است، که قطعاً دومی کاری سخت تر و پیچیده تر است. و باز در مرحله بعد سوال این است، که چه کسی مستحق تر برای گرفتن ماهی و یا برای یادگرفتن ماهی گیری، می باشد.

همان طور که در قسمت دلایل عدم ارتقا فرهنگی ما ایرانیان گفته شد، ریشه اصلی اکثریت مشکلات فرهنگی ما ایرانیان محافظه کاری فکری است. اینکه درک مفاهیم مدرنیته این قدر در ایرانیان ثقیل می نماید و سنت در تار و پود فکری ایرانیان ریشه دوانده است، دلیلی جز محافظه کاری فکری ندارد. اگر مقاله مشکلات فرهنگی ما ایرانیان را خوانده باشید، به یاد دارید که مشکلات را من به پنج دسته اصلی تقسیم کردم:

۱. عدم تبلور بلوغ احساسی در ما ایرانیان
۲. محافظه کاری فکری و رفتاری
۳. ایده آل گرایی و عدم اعتماد به نفس
۴. تفکر طبقاتی و عدم توجه به تفاوت های فردی
۵. عدم درک روح قوانین جامعه مدرن

حال من در این قسمت راه حل هر قسمت را بر اساس کاهش دادن ترس و محافظه کاری ارایه می دهم. البته در کنار مساله ترس، و به مساله ایده آل گرایی غیر عقلانی ما ایرانیان هم خواهم پرداخت.

- نفوذ در لایه های پایین
- راه حل های کلان
- اصلاح ساختار اقتصاد نفتی
- تغییر توزیع جمعیتی
- افزایش نقش مالیات در اداره کشور
- گسترش وسایل ارتباط جمعی و افزایش ارتباط با فرهنگ های گوناگون

عدم تبلور بلوغ احساسی در ما ایرانیان

یکی از دلایل اصلی عدم تبلور بلوغ احساسی در ما ایرانیان، عدم استقلال جوانان ایرانی تا پیش و حتی بعد از ازدواج است که متأسفانه گهگاه در ایرانیان خارج کشور هم دیده می شود. یکی از دلایل اصلی چنین امری، ترس از واگذاری امور به فرزندان توسط پدر و مادر می باشد. ترسی که منجر به این می شود که خانواده ها به قیمت گرفتن استقلال فرزندان، به تامین نیاز های مالی و اجتماعی فرزندان در سنین جوانی بپردازند. این

مساله یکی از دلایل اصلی تاخیر در ازدواج در جوانان ایرانی هم می باشد، چرا که اکثر نیاز هایشان در خانه پدر و مادر تامین می شود و دلیلی برای گرفتن مسئولیت سنگینی همچون ازدواج، در زندگی نمی بینند.

مشکل ذکر شده وقتی تشدید می شود، که این فرزند دختر باشد. در جامعه ایران متأسفانه هنوز به زن به عنوان یک عنصر جنسی نگاه می شود و بزرگترین وظیفه زن را ازدواج می دانند. تفکری که در جوامع قدیمی و کشاورزی (برخلاف جوامع مدرن و صنعتی) به علت فیزیکی بودن اکثر کارها (جایی که زن به طور نسبی از مرد کم می آورد) و عدم امنیت این جوامع برای زن، به تثبیت رسیده بود؛ حال اینکه با ظهور مدرنیته و افزایش کارهای فکری و کنار آن افزایش امنیت در جامعه، نقش زن هر روز در جامعه بیشتر و بیشتر شد. ازدواج ایرانی در اکثر اوقات وسیله ای برای تامین نیاز جنسی مرد و در وهله دوم زن و همچنین ایجاد سرپناه و تامین نیازهای اقتصادی زن، می باشد. نتیجه چنین افکاری این است که زنان تا قبل از ازدواج تحت نظارت به مراتب شدید تری نسبت به برادران خود از طرف خانواده هستند.

زن و مرد در دنیای متریقی با هم برابر و نقش نسبتاً مساوی در زندگی مشترک دارند. هر دو سعی می کنند که تخصصی را یاد بگیرند و در مسایل مالی خانواده مشارکت داشته باشند و هر دو در جامعه قبل و بعد از ازدواج حضوری فعال و گسترده دارند و ازدواج بیش از اینکه وسیله ای برای تامین نیاز جنسی آنان باشد وسیله ای برای ثبات یافتن در مسایل عاطفی و روانی آنان می باشد. چنین زن و مردی قبل از ازدواج، زندگی مستقل از خانواده را بعد از رسیدن به سنین جوانی تجربه می کنند، کار می کنند و سعی می کنند از لحاظ اقتصادی مستقل باشند و کنار این استقلال مالی، استقلال فکری و رفتاری هم دارند و خود سبک زندگی خود را انتخاب می کنند. این مسئولیت پذیری و استقلال، خود متبلور کننده بلوغ احساسی در جوانان می باشد.

پس اگر می خواهیم بلوغ احساسی را در جوانان متبلور کنیم باید دو کار را به صورت موازی انجام دهیم. یک، پدر و مادران فعلی و پدر و مادران آینده را قانع کنیم که آزادی بیشتری به فرزندان شان بدهند و اجازه دهند که خود فرزندان، شیرینی و سختی زندگی را تجربه کنند. به آنان یاد آوری کنیم که در اکثر کشورهای جهان، جوانان تقریباً بعد از هجده سالگی مستقل و آزادند و این آزادی به معنای بی بند و باری آنان نیست. در مرحله بعدی به دوستان جوانان یادآوری کنیم که اگر در فیلم های خارجی بالاخص آمریکایی، دنیای آخر هفته جوانان و خوشی های آنان را می بینید، پشت این دنیای آخر هفته، پنج روز کار شدید و یک آدم مسئولیت پذیر قرار دارد. به آنان پیشنهاد کنیم که سعی کنند مسئولیت بیشتری قبول کنند و تبلی را زرنگی خود ندانند و به دنبال استقلال های مالی و فکری، با حفظ روابط محترمانه از نسل قبل خود باشند. وقتی جوانان با سختی های زندگی روبرو شوند، خود یاد می گیرند که کار گروهی بهتری کنند، کمتر تحت تاثیر القانات اطرافیان قرار بگیرند و شخصیت شناسی قوی تری داشته باشند.

محافظه کاری فکری و رفتاری

ریشه ای ترین خصلت فرهنگی ما ایرانیان که منجر به عدم پویایی ما در طول تاریخ چند صد ساله اخیر شده است، ترس ما از تغییر و پذیرش اندیشه های جدید است. اگر بتوانیم این ترس را نابود کنیم، شاید توانسته باشیم که ریشه اصلی همه مشکلات را بخشکانیم. مهم ترین راه ضعیف کردن ترس، نشان دادن غیر منطقی و غیر عقلانی بودن آن ترس است. اگر ما بتوانیم به نحو صحیح، نتایج تفکرات مترقی اجتماعی را در جوامع غربی به مردم نشان دهیم، شاید بتوانیم تا حدی مردم را قانع کنیم که این همه ترس بی جا است.

پس اگر می خواهیم مردم را به پویایی فکری دعوت کنیم باید آن ها را با مدل های دیگر فکری-فرهنگی که امتحان خود را پس داده اند آشنا کنیم و چه بهتر که اگر می توانیم، این کار را با مدلهایی که شباهت هایی به فرهنگ فعلی ایران دارند، آغاز کنیم. مردم در ایران شناخت درستی از فرهنگ های دیگر و مدرنیته ندارند و معمولاً شناخت آنان توسط رادیو و تلویزیون و فیلم های هالیوودی تامین می شود. از لحاظ اقتصادی و سیاسی توانایی سفر به کشورهای مدرن تنها برای عده اندکی از مردم فراهم است و گزارش رسانه ها در مورد خارج از ایران، معمولاً جهت دار است. در نتیجه شناخت مردم از کشورهای دیگر کاملاً ناقص و مشکل دار است.

پس اگر ما بتوانیم مزایا و مشکلات قسمت های مختلف فرهنگ های دیگر را به خوبی بیان کنیم، می توانیم زمینه را برای کاهش محافظه کاری فکری جامعه فراهم نماییم. به طور مثال بیان نقش زن در جوامع مدرن می تواند ذهنیت منفی و به شدت جنسی ایرانیان نسبت به زن را تضعیف کند؛ که اگر نیک بنگریم این تفکر حتی در لایه های روشن فکر جامعه ایران هم طرفداران بسیار دارد. جدا از آن نحوه برخورد ایرانیان با نیاز جنسی، با ساختارهای فعلی جامعه مدرن هماهنگی ندارد و اگر نیک بنگریم این نوع بینش در تمام جوامع دنیا وجود داشته است و در طول زمان با مدرن شدن جامعه و حضور وسیع اجتماعی زن، جای خود را به تفکرات دیگری داده است.

روش دیگر کاهش محافظه کاری مبارزه با اعتقادات بدون پشتوانه است. اکثریت ایرانیان، دانایی آن چنانی در مورد تاریخ دو هزار و پانصد ساله خود ندارند. خود تاریخ غیر تحریف شده، بیانگر بی پشتوانه بودن بسیاری از فکرها و جمودهای فکری است چه اندیشه هایی که خود را حق مطلق می دانسته اند و در طول زمان مشکلات آنان مشاهده شد و چه عقایدی که وجود نداشته اند و توسط حاکمی به مردم تحمیل شد و نسلهای بعدی آن حاکم، به تمام معنا به آن عقیده باور کردند. برای مثال، نگاه به زندگی شاه اسماعیل صفوی و اعتقادی که سربازانش به حق مطلق بودن او بالاخص تا جنگ چالدران داشتند نمونه این گونه اعتقادی است و یا باز مقایسه اعتقادات ایرانیان قبل و بعد از صفویان، ریشه قسمتی از اعتقادات فعلی ایرانیان را نشان می دهد.

ایده آل گرایی و عدم اعتماد به نفس

ایده آل گرایی ما ایرانیان ریشه در نگاهمان به مسایل انسانی دارد. نگاهی که بر این گمان است که اندیشه ای بدون مشکل وجود دارد که ما را می تواند به مدینه فاضله فرضی رهنمون کند. حال آنکه از نگاه علمی هر اندیشه علوم انسانی نسبت به اندیشه دیگر به طور نسبی بهتر و بدتر است و هیچ دانشمند علوم انسانی ادعا ندارد که اندیشه اش برای اداره جامعه، بدون هیچ گونه عیبی است. در علوم طبیعی مثل فیزیک که رفتارها با دقت ترین معادله های ریاضی نشان داده می شود هم تاریخ نشان داده است که معادلات دقیق تر جایگزین معادله های دقیق قبلی می شوند. وقتی علم فیزیک این است، تکلیف علوم انسانی که به نوعی پیچیده تر است، مشخص است. حال بسیاری از ایرانیان به خاطر عدم اعتقاد درست به علوم انسانی، فکر می کنند که اگر در نظام فکری و فرهنگی خاصی چندین اشکال پیدا کنند، آن نظام فکری باطل است. حال آنکه به طور مثال آنان که با نظام های اقتصادی راست و چپ آشنا هستند می دانند که بعد از بیش از یک قرن بحث و جدل بین طرفداران این نظام ها، با اینکه هر کسی به نوعی در جایی از این طیف، بین نظام اقتصادی کاملاً راست و نظام اقتصادی کاملاً چپ قرار دارد، هیچ کسی ادعا ندارد که نظامی که به آن معتقد است، خالی از عیب است.

متأسفانه چنین دیدگاهی در مورد انسانها هم وجود دارد و ما به انسان به عنوان یک موجود که در طول میلیون ها سال تکامل یافته است نگاه نمی کنیم. موجودی که ذاتاً به فکر بقای خود است و کاملاً تحت محیط پیرامونش قرار می گیرد. در نتیجه چه در خود و چه در جامعه، دنبال قهرمان بی نقص و خطایی هستیم. و چون در خود چنین قهرمانی را نمی بینیم در جامعه دنبال چنین فردی که خالی از هرگونه اشتباهی باشد و ما را به سرمنزل مقصود راهنمایی کند، هستیم؛ در حالی که چنین فردی وجود ندارد. جدا از این اکثر ما ایرانیان درک نمی کنیم که خیلی از افرادی که حتی اشتباه های وحشتناک می کنند تنها خود نیستند که مقصرند. بلکه اگر کسی در جامعه جنایتی می کند همه ما به گونه ای مقصریم. پس با حذف فیزیکی یا خشونت های شدید دیگر علیه فرد، ما در حقیقت با گناهی دیگر سعی داریم که از دیدن آن چه جامعه مان ساخته است فرار کنیم. پس باید در جامعه، دیدی واقع بینانه تر نسبت به انسان تولید کنیم.

پس کاری که می توان کرد این است با نشان دادن عیب ها و محاسن هر نظام فکری این مفهوم را به جامعه منتقل کنیم که تصور ما از یک تفکر خالی از عیب، وجود خارجی ندارد و نشان دهیم که جوامع معمولاً بر اساس شرایط خود تفکری را با تفکری دیگر که مشکلات کمتری داشته است جایگزین کرده اند و آرام آرام جامعه ای بهتر ساخته اند. تشویق به استفاده بیشتر از اینترنت و یا هر رسانه جمعی منصفی، می تواند در رشد این فکر نقشی اساسی بازی کند. تشویق به خواندن تاریخ ایران و دول دیگر دنیا باز در تولید این فکر که هیچ فرد و فکری خالی از مشکل نیست و خوب و بد بودن امری است نسبی، می تواند به شدت موثر باشد. به طور مثال در طول تاریخ، بهترین و محبوب ترین افراد، اشتباهات نه چندان کمی کرده اند، با این تفاوت که میزان اشتباهشان کمتر بوده است.

مطرح کردن مسایل علمی در مورد سیستم مغز انسان هم می تواند در به وجود آوردن دیدگاه عقلانی در مورد انسان موثر باشد، دیدگاهی که در آن، انسان خالی از خطا و عیب، امری تعریف نشده است و رفتارها و پاسخ های مغز ما به مسایل، ناشی از یک شبکه بسیار عظیم از نورون و سیناپس است که در طول زمان آموزش دیده است.

تفکر طبقاتی و عدم توجه به تفاوت های فردی

جامعه ای که محافظه کاری رویه معمول همه باشد و همه به نوعی احساس ناامنی در مورد آینده خود داشته باشند رویه زندگی همه به هم شبیه می شود و وقتی راه های زندگی همه به هم نزدیک شد، مردم به طبقه بندی روی می آورند. به طور مثال، وقتی درگیری فکری بسیاری از مردم تحصیلات بچه ها باشد و این بچه ها قرار است با هم به نوعی مقایسه شوند، اتفاقی که می افتد این است که مستقل از علاقه مندی و شرایط بچه ها، مردم در کنکوره انتخاب رشته روی می آورند و از یک دسته بندی کلی تبعیت می کنند و با تبعیت از این دسته بندی، جایگاه فرزندان و یا خودشان را در جامعه مشخص می کنند. تبعیت از این دسته بندی به معنای نادیده گرفتن تفاوت های افراد است. برای حل این مساله، باید خود به جامعه نشان دهیم که می توان زندگی مخصوص به خود داشت و می توان از این نظام های خشک کلی تبعیت نکرد.

در کنار عدم تبعیت از دسته بندی های خشک، باید با بیان و مطرح کردن روش های مختلف زندگی، تبعیت از این نظام های خشک را به چالش بکشیم. به طور مثال در انتخاب رشته اطرافیان، علاقه مندی های طرف، بازار کار آینده و بسیاری پارامترهای دیگر که معمولاً نادیده گرفته می شود، را گوشزد کنیم. یا در انتخاب محل زندگی پارامترهایی همچون نزدیکی به محل کار، ترافیک و مسابلی که به طور معمول فدای کلاس محلات می شود را نیز در نظر بگیریم. یا برای مقابله با مدرک گرایی با مطرح کردن اینکه آیا داشتن مدرک های بالای تحصیلی در سطح نیاز جامعه ایران است یا نه، این رفتار اجتماعی را زیر سوال ببریم؛ که واقعیت این است که سطح صنعت در ایران در بسیاری از رشته ها در سطح همان درس هایی است که دانشجویان در دوران کارشناسی یاد می گیرند و احداث ده ها مرکز تحصیلات تکمیلی در دانشگاه های مختلف، آن هم بدون داشتن استاد مناسب تنها یک ظاهرسازی کمی است. فرهنگ ایرانی پر است از دسته بندی هایی که زیادی کلی است و به راحتی می توان برای آن ها مثال نقض پیدا کرد و منطق چنین دسته بندی هایی را زیر سوال برد.

قانون مداری و عدم درک روح قوانین جامعه مدرن

متأسفانه وقتی بسیاری از قوانین، مطابق ساختارهای جامعه مدرن تنظیم نشده است، بهانه برای قانون گریزی بسیار است؛ چون مردم با استناد به قوانین غیر منطقی، روحیه قانون گریز و خودخواهانه خود را توجیح می کنند. با این حال بسیاری از قوانین، مانند قوانین راهنمایی و رانندگی در ایران تا حد بسیار خوبی بر مبنای ساختارهای جامعه مدرن

طراحی شده است و همین قوانین توسط اکثریت جامعه نقض و مورد بی احترامی قرار می گیرد.

رانندگی در ایران و بالاخص در تهران به طرز خارق العاده ای بد است و این حاکی از نقض ده ها و یا حتی صد ها قانون رانندگی، توسط یک فرد، در یک سفر درون شهری در تهران است. با توجه به این وضعیت، نقض نکردن قوانین شاید غیر ممکن باشد ولی اگر بتوانیم عادت کنیم و عادت بدهیم که قسمتی از این قوانین را رعایت کنیم، کار بزرگی کرده ایم. به طور مثال اگر ترافیک شدید نیست، از بین خطوط، رانندگی کنیم و یا اگر ماکزیمم سرعت در داخل شهر شصت کیلومتر در ساعت است، سرعت را به هیچ وجه از هشتاد کیلومتر رد نکنیم و بسیاری قوانین دیگر که قابلیت اجرای نسبی دارند و به طور معمول از طرف ما نادیده گرفته می شوند را رعایت کنیم.

اگر از دیدگاه ما قسمتی از این قوانین به نوعی با روحیه جامعه مدرن هماهنگی ندارد (به طور مثال بعضی از قوانین خانواده) خود می توانیم قوانین را به سبک خود اجرا کنیم و با تغییر عرف جامعه، زمینه را برای اجرای آن، توسط باقی جامعه، فراهم نماییم. برای چنین کاری باید قانون خود و دلایل خود برای اجرای چنین قانونی را به دیگران توضیح دهیم و سعی کنیم این ارزش گذاری را هم به دیگران منتقل کنیم. برای مثال، در حالی که در قوانین ایران چند همسری مشکل آن چنانی ندارد، در عرف بسیاری از جوامع ایرانی، چنین کاری به شدت زیر سوال است. این کار را می توان برای بسیاری از قوانین فعلی جامعه که از دیدگاه عقلای جامعه زیر سوال است، هم انجام داد. برای مثال تنبیه فیزیکی بچه که متأسفانه یکی از حربه های رایج کنترلی فرزند در ایرانیان است، می تواند با تلاش تک تک ما از لحاظ عرفی به شدت زیر سوال رود و برای فرد خاطی پرهزینه شود. همچنین کاری را می توان با بسیاری از قوانین تبعیض آمیز موجود نسبت به زن هم انجام داد.

6. نفوذ در لایه های پایین

اینکه بشینیم با هم بحث روشنفکری کنیم و در حین بحث، نظرات خود را تصحیح و تقویت کنیم مسلماً نیاز تک تک ماست ولی نیاز جامعه ایران امری فراتر از این است. همان طور که گفته شد فاصله طبقاتی ناشی از اقتصاد مریض نفتی، جامعه ایران را شبیه به مخلوطی از چندین مایع کرده است که در هم حل نمی شوند و جرم حجمی های به شدت مختلفی دارند و روی هم سوارند. همه جوامع به نوعی شبیه این مخلوطند، ولی تفاوت جرم حجمی های این لایه ها در مخلوط، آن قدر بالا نیست و کنار آن هم لایه ها به این ضخامت نیستند و در نتیجه ارتباط پیوسته تری با هم دارند. اگر می خواهیم ساختار هرمی خوبی در جامعه داشته باشیم که افراد دانا و توانا در صدر آن قرار گیرند باید سعی کنیم که بین لایه های اجتماعی در ایران به نوعی نقب بزنیم. این حرف به این معنا است که سعی کنیم قسمتی از افکارمان حتی به میزان کم را به لایه های پایین تر اجتماع منتقل کنیم و به آنان به دید آدم هایی که این حرف ها را نمی فهمند نگاه نکنیم. این وظیفه ماست که به

زبان آن ها با آنها ارتباط برقرار کنیم و لازمه چنین کاری در بسیاری از اوقات این است که سعی کنیم از ژست گیری پرهیز و به جای اینکه سعی کنیم با افکار و اطلاعاتمان خودنمایی کنیم، هدف اصلی خود را بر این مبنا بگذاریم که این اطلاعات و افکار را به مخاطب خود منتقل کنیم. این مخاطب می تواند راننده تاکسی، کارگر کارخانه، بقال سر کوچه و یا اقوام نزدیک ما باشد. برای مثال وقتی راننده تاکسی از یک رفتار اجتماعی گلایه کرد که از نظر شما ایرادی در آن وجود دارد و ریشه در تفکر سنتی او دارد، با پرسیدن دلایل او و بعد صحبت سر استدلال او، سعی در اصلاح هنجارهای فرهنگی او کنید.

7. راه حل های کلان

منظور از راه حل کلان، راه حلی است که از طرف دولتمردان و یا افرادی که حوزه گسترده ای از انسانها را مدیریت می کنند یا در حوزه گسترده ای از انسانها نفوذ دارند، قابلیت اجرا دارد. مسلماً تصمیم صحیح چنین افرادی نقش گسترده تری در اصلاح فرهنگ عمومی دارد ولی این تصمیمات برای شکل گرفتن نباید در فاصله بسیار زیاد با مرکز ثقل باور عمومی باشد و این بدین معنا است که در کنار تصمیم آنان، روشنفکران و مصلحان جامعه به صورت خرد، باید به وظایف اجتماعی خود عمل کنند.

8. اصلاح ساختار اقتصاد نفتی

برای کم کردن فاصله طبقاتی باید به اصلاح نظام اقتصادی روی آورد. نظامی که در آن پول نفت به نحوی عادلانه تر بین مردم ایران تقسیم شود. در کنار اصلاح توزیع درآمد نفتی باید نظام مالیاتی هم مورد بازنگری قرار گیرد. مسلماً پیدا کردن یک راه حل مطلوب برای تقسیم پول نفت بین مردم به عهده اقتصاد دانان می باشد و من در اینجا قصد ندارم یک برنامه مدون اقتصادی ارائه دهم ولی در اینجا سعی می کنم به مسایل کلی و اهداف چنین برنامه ای بپردازم.

9. تغییر توزیع جمعیتی

برنامه مذکور باید به صورتی عمل کند که بتواند توزیع جمعیتی را در ایران تغییر دهد و جمعیت را به نحو متناسب تری در شهرها پخش کند. علت حرکت توده های جمعیتی به شهرهای بزرگ، امکانات فراوانی است که در این شهرها وجود دارد. حال اگر دولت این امکانات که شامل دانشگاه های برتر، وزارت خانه ها، مدارس با امکانات بیشتر، راه های بهتر، فرودگاه های مجهز، بیمارستان ها با تجهیزات مناسب و ده ها امکانات دیگر را به شهرهای دیگر منتقل کند، مسلماً توزیع جمعیت معقول تری خواهیم داشت. برای چنین کاری به نظر می آید که یکی از بهترین راه ها افزایش استقلال مالی استان ها باشد که خود مستقیماً قسمتی از پول نفت، که متناسب با جمعیت و مساحتشان است، را در استان مربوطه سرمایه گذاری کنند. در خود شهرها هم باید امکانات به صورت عادلانه تری در

محلات مختلف تقسیم شود تا جلوی تقسیم شهر به شمال شهر و پایین شهر گرفته شود. در کنار اینها هم بدیهی است که باید به روستاها هم خدمات بیشتری ارایه شود و راههای افزایش ثروت، به طور مثال کشاورزی مدرن تر، به آنان آموزش داده شود. توزیع جمعیت عادلانه تر خود باعث آن می شود که از حاشیه نشینی در شهرها کاسته شود و زمینه برای توزیع عادلانه تر در آمد نفتی فراهم شود و فاصله طبقاتی کاهش یابد.

10. افزایش نقش مالیات در اداره کشور

دولت می تواند با گرفتن مالیات متناسب با درآمد و همچنین شاید افزایش میزان مالیات، پول و سرمایه را از طبقات مرفه به طبقات ضعیف تر منتقل کند. این کاری است که حتی در راست ترین دولت ها، به طور مثال آمریکا، هم انجام می شود و درصد مالیات پرداختی با میزان درآمد افراد تغییر می کند. جدا از این دولت باید برای سرمایه گذاری های غیر مولد سرمایه داران، مالیاتی سنگین تر مشخص کند. به طور مثال در جامعه ایران یکی از اصلی ترین نحوه های سرمایه گذاری مردم خرید زمین می باشد. حال دولت می تواند با گرفتن مالیات بالا بر زمین برای افرادی که در زمینشان کار ساختمانی یا زراعی نمی کنند، هم به پویایی اقتصاد بیفزاید و هم پولی را از طبقات مرفه گرفته و به درآمدهای خود اضافه کند.

می توان به کمک افزایش درآمد حاصل از مالیات و همچنین درآمد نفت، نظام بیمه درمانی را اصلاح کرد و بدین وسیله به نحوی مناسب پول را بین همه مردم تقسیم کرد. یا با تعیین حقوق بسیار حداقل بیکاری برای مدتی محدود، و یا دادن کمک مالی کم به طبقات پایین دست جامعه، زمینه را برای افزایش امنیت اجتماعی فراهم کرد. در کنار این با افزایش درآمد دولت، دست دولت در انجام کارهای ساختاری و عمرانی، به عنوان وظیفه اصلی، باز می شود. کارهایی که شامل افزایش و توسعه راه ها، توسعه مدارس و دانشگاه ها، توسعه سیستم آب و برق و بهینه کردن تامین اجتماعی و خدمات درمانی عمومی، می باشد. برای چنین امری، دولت باید قوانین جدیدی در مورد مالیات به تصویب برساند و نظام تنبیه و تشویق قوی تری در مورد امور مالیاتی ایجاد کند. همچنین با سازمان دهی یک نظام قوی اطلاعاتی، بر انضباط مالی سیستم نظارت کند.

جدا از اینان بدیهی است که باید امنیت سرمایه و سرمایه گذار حفظ شود و هر کسی که به تولید سرمایه می پردازد مورد تکریم قرار گیرد، چون اینان هستند که بیشترین مالیات را می پردازند و به تولید کار و شغل کمک می کنند. متأسفانه در ایران سرمایه داران از یک طرف مورد ناسزای مردم و دولتمردان قرار می گیرند و از طرف دیگر با سیاست های غلط دولت، دین خود به جامعه را ادا نمی کنند. در یک جامعه سالم، سرمایه داران به تولید ثروت برای خود و جامعه می پردازند و مالیات بالایی پرداخت می کنند و به خاطر این مالیات و همچنین تولید ثروت، مورد احترام و حمایت مردم و دولت قرار می گیرند.

11. گسترش وسایل ارتباط جمعی و افزایش ارتباط با فرهنگ های گوناگون

همان طور که گفته شد، باید به گونه ای عمل شود که مردم ایران با فرهنگ های کشورهای مختلف آشنا شوند و این کار، باید به صورتی منصفانه و بدون پیش داوری صورت گیرد. برای انجام چنین امری، مجموعه کارهای زیر می تواند صورت گیرد.

12. آشنایی با تاریخ و فرهنگ کشورهای مختلف در دروس مدارس: جای خالی آشنایی با

تاریخ و فرهنگ کشورهای مختلف جهان، بالاخص اروپا، در کتب تاریخ مدارس ایران به شدت حس می شود. این کمبود در دبیرستان در شاخه های ریاضی فیزیک و علوم تجربی به شدت شدید است، جایی که کمتر دانشجویی از روند فرایند های تاریخی و ظهور مدرنیته آگاه است. جا دارد به تعداد کتاب های درسی تاریخ افزوده شود (که در بسیاری از کشورهای اروپایی نسبت به ایران، بیشتر به آن می پردازند) و همچنین محتوای این کتاب ها مورد بازنگری قرار گیرد و قسمتی از این کتابها به تاریخ جهان، بالاخص تاریخ اروپا بعد از رنسانس، که به نوعی سرمنشا دنیای مدرن است، اختصاص یابد. جدا از مورد ذکر شده، در مرحله بعد و اگر امکاناتش فراهم بود شاید بهتر باشد در کتاب های جغرافیا و اجتماعی، بیشتر از آداب و رسوم کشورهای دیگر گفته شود. در کنار دولت، مدارس و موسسات خصوصی نیز می توانند با برپایی دوره ها و سمینارهایی به ارتقا دانش عمومی در مورد تاریخ و فرهنگ کشورهای مختلف بپردازند. به طور مثال در موسسات آموزش زبان، در کنار آموزش زبان، می توان تا حد ممکن دانشجویان را با فرهنگ کشورهای صاحب زبان مربوطه، آشنا کرد.

13. اهمیت دادن بیشتر به علوم انسانی: متأسفانه در ایران استعداد ها به رشته هایی جذب

می شوند که انچنان استراتژیک نیستند. در یک جامعه سالم باید استعدادها طوری در رشته های مختلف تقسیم شوند که در رشته هایی که تاثیر زیادی بر جامعه دارند، تعداد بیشتری آدم های با استعداد جذب شوند؛ البته مسلماً هر رشته ای به حضور افراد مستعد و باهوش نیازمند است. در حالی که در ایران، بسیاری از خوش استعداد ترین آدم های جامعه جذب رشته های مهندسی می شوند که قرار است چرخ دنده های کارخانه ها باشند، جای خالی انسانهای پر استعداد در رشته های علوم انسانی و مدیریتی که ساختارهای اصلی جامعه را تبیین می کنند و مدیران جامعه اند، به شدت حس می شود. جا دارد که در کتابهای درسی مدارس (به طور مثال کتابهای فارسی) در کنار مطرح کردن دانشمندان علوم طبیعی، بیشتر از دانشمندان علوم انسانی و مصلحان کشورهای مختلف دنیا گفته شود. بسیاری از ارزش گذاری ها و اطلاعات عمومی جامعه ایران توسط کتابهای فارسی تولید می شود؛ در نتیجه باید محتوای این کتابها مورد بازنگری جدی قرار گیرد.

14. گسترش اینترنت: یکی از راه های امکان آشنایی دادن با فرهنگ های مختلف ،

گسترش اینترنت است. گسترش اینترنت بدون محدودیت می تواند راه را برای ورود افکار متفاوت به کشور باز کند. وجود صدها هزار وبسایت و وبلاگ فارسی امکان انتخاب را به کاربرهای اینترنتی ایرانی می دهد. نگرانی از دسترسی نوجوانان به پورنوگرافی در

اینترنت می تواند با آموزش نرم افزارهای کنترلی به والدین تا حد قابل ملاحظه ای حل شود و کلاً کنترل اینترنت جوانان، به عهده پدر و مادرها و مسؤولان مدارس باشد. در کنار ایجاد تسهیلات، دولت می تواند با وضع قوانین اینترنت، زمینه را برای حفاظت از حریم شخصی و تسهیل تجارت الکترونیک، فراهم نماید؛ که افزایش درآمد کارهای اینترنتی، توسعه اینترنت را نیز در پی دارد. جدا از این، بخش خصوصی نیز می تواند تسهیلاتی برای کارکنان خود در دسترسی به اینترنت چه در خانه و چه در محیط کار ایجاد کند.

15. بخش و توزیع فیلم های فرهنگ های گوناگون و همچنین ایجاد تلویزیون های

خصوصی: در ایران متاسفانه فیلم های خارجی با تغییر در تلویزیون پخش می شود. این تغییر به دو صورت روی می دهد. یک، حذف قسمتی از داستان فیلم و دو، با دوبله کردن فیلم به سبک فرهنگ ایرانی است. یعنی بیننده به این علت که داستان فیلم عوض شده است و همچنین اینکه دوبله گر به شدت با لحن خودش تداعی کننده فرهنگ ایران است، متوجه فرهنگ پشت جریانات فیلم نمی شود. جدا از این چه فیلم های خارجی که از تلویزیون پخش می شود و چه آنچه توسط مردم دست به دست می شود، اکثریت، فیلم های تولیدی آمریکا هستند و جای خالی فیلم های اروپایی و آمریکای لاتین به شدت محسوس است. جدا از این با کمک به خصوصی سازی تلویزیون، می توان پویایی بیشتری در محصولات فرهنگی تلویزیون ایجاد کرد و قدرت انتخاب به بینندگان داد.

16. تسهیل توریسم: هم اکنون ایران با داشتن جاذبه های بی نظیر تاریخی، نتوانسته است

تعداد قابل ملاحظه ای گردشگر خارجی به ایران جذب کند. در صورتی که شرایط به گونه ای باشد که گردشگرهای فراوانی به ایران جذب شوند آنان فرهنگ خود را به ایران می آورند و این شانس برای توده مردم فراهم می شود که بدون واسطه با فرهنگ های کشورهای دیگر آشنا شوند.

در کنار این امر، هم اکنون هم به دلایل مالی و هم سخت گیری های ویزایی اکثریت کشورهای نسبت به ایرانیان، امکان سفر با مقاصد توریستی برای دیدن کشورهای متمدنی دنیا برای اکثریت جامعه ایران وجود ندارد. یک ایرانی برای ورود به همه کشورهای، به جز معدود کشورهایی چون ترکیه، احتیاج به ویزا دارد که همین، خود به عنوان مانعی گسترده در مسافرت خارجی ایرانیان خودنمایی می کند.

با اینکه غالب مطلب، در مورد جامعه ایران بود ولی راه حل های خرد ارایه شده، برای جوامع دیگر ایرانی مقیم خارج کشور هم قابل اجراست. همان طور که قبلاً گفته شد، ریشه بسیاری از مشکلات جوامع ایرانی، فرهنگی است. با ارتقا فرهنگی ایران، زمینه برای پیشرفت همه جانبه ایران در همه زمینه ها، از جمله زمینه های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی فراهم می گردد. راه حل های گفته شده، بالاخص در بخش ریز مقیاس، از طرف اکثریت خوانندگان این مقاله قابلیت اجرا دارد. جا دارد که با انجام وظایف اجتماعی خود نسبت به باقی جامعه ایرانی پیرامونمان، زمینه را برای اعتلای هویت ایرانی، فراهم نماییم.

در اینجا وظیفه خود می دانم که از همه دوستانی که به هر وجه ممکن در نقش بستن مطالب فوق دستی داشته اند تشکر کنم. هم آنانی که با هم صحبتی هایشان در آفرینش این افکار نقش داشته اند، هم آنانی که نظرات سازنده شان را با من، مطرح کرده اند و هم آنانی که من را در نوشتن این مطلب تشویق کرده اند.

خلاصه :

۱. عدم تبلور بلوغ احساسی در ما ایرانیان،

۱.۱- کار گروهی ضعیف با دیگران

۲.۱- جوزدگی سریع

۳.۱- عدم یختگی در نحوه کنترل فرزند و تماس با او

۴.۱- زبان بدن دیگران را نشناختن

۲. محافظه کاری فکری و رفتاری،

۱.۲- کمبود خلاقیت در نحوه زندگی

۲.۲- فرهنگ جنسی ضعیف

۳.۲- دگماتیزم (جمود) در عقیده

۳. ایده آل گرایی و عدم اعتماد به نفس،

۱.۳- عدم اعتماد به نفس، رخوت اجتماعی و قهرمان پرستی

۲.۳- ظاهر گرایی

الف: تجمل گرایی

ب: آسیب به نظام اطلاعاتی:

ج: فاصله روشنفکران و توده

۳.۳- عدم توانایی در اولویت بندی

۴. تفکر طبقاتی و عدم توجه به تفاوت های فردی

۱.۴- رشته و پیشه

۲.۴- محل زندگی

۳.۴- مدرک گرایی

۴.۴- نژاد پرستی

۵. قانون مداری و عدم درک روح قوانین جامعه مدرن (مثالها)

۱.۵- قوانین راهنمایی و رانندگی

۲.۵- قوانین اقتصادی

عوامل اصلی در ایجاد مشکلات فرهنگی :

1. سلطه قوم خارجی با تمدن پایین تر و منافع متفاوت
2. تولید انبوه ترس و هراس
3. تاثیر فرهنگی قوم مهاجم
4. اقتصاد نفتی و جامعه به شدت طبقاتی
5. تولید فاصله شدید طبقاتی
6. عدم تحقق کامل دموکراسی
7. عدم ثبات در اثر دخالت دول بیگانه
8. جامعه طبقاتی و عدم به قدرت رسیدن نخبگان و ظهور عوام فریبی (پوپولیسم)
9. آب و هوا و فرهنگ
10. تاثیر آب و هوا در افزایش عقب افتادگی فرهنگ جنسی

آنچه باید انجام داد...

راه حل های خرد مقیاس برای اعتلای فرهنگی جوامع ایرانی

- شکستن و خرد کردن :
1. شکستن و خرد کردن عدم تبلور بلوغ احساسی در ما ایرانیان،
2. شکستن و خرد کردن محافظه کاری فکری و رفتاری،
3. شکستن و خرد کردن ایده آل گرایی و عدم اعتماد به نفس،
4. شکستن و خرد کردن تفکر طبقاتی و عدم توجه به تفاوت های فردی
5. شکستن و خرد کردن عدم درک روح قوانین جامعه مدرن
6. نفوذ در لایه های پایین
7. راه حل های کلان
8. اصلاح ساختار اقتصاد نفتی
9. تغییر توزیع جمعیتی
10. افزایش نقش مالیات در اداره کشور
11. گسترش وسایل ارتباط جمعی و افزایش ارتباط با فرهنگ های گوناگون
12. آشنایی با تاریخ و فرهنگ کشورهای مختلف در دروس مدارس
13. اهمیت دادن بیشتر به علوم انسانی
14. گسترش اینترنت
15. پخش و توزیع فیلم های فرهنگ های گوناگون و همچنین ایجاد تلویزیون های خصوصی
16. تسهیل تورسیم



بحران هویت در ایران جلیل عرفان منش

علل ناپایداری هویت ایرانی و تداوم بحران هویت را باید در تعارض مؤلفه‌های «هویت» جست‌وجو کرد.

بررسی‌های تاریخی بیانگر این حقیقت است که هرگاه عناصر هویت (ایرانی، اسلامی و قومی) در معرض ناهمگونی یا تعارض قرار گرفته‌اند، آثار زیانباری برای جامعه داشته است.

می‌دانیم که پس از اضمحلال حکومت ساسانیان و ورود اسلام به ایران حکومت‌های طاهریان، صفاریان، آل‌بویه، غزنویان، سلجوقیان، خوارزمشاهیان، اتابکان و پس از آن آل‌جلائر، تیموریان و ترکمانان نتوانستند یکپارچگی سرزمین را احیاء کنند. تنها در زمان صفویان با حاکمیت یافتن اسلام و تشیع برای اولین بار در ایران پس از اسلام سلسله صفوی توانست حکومت‌های پراکنده محلی و قومی کشور را به حاکمیت یکپارچه، مقتدر و ملی مبدل کند و ایران را از خطر تجزیه نجات دهد. در این دوران با همگونی شاخصه‌های بنیادی، هویتی جامعه ایرانی توانست زمینه‌های تکامل و پیشرفت کشور را فراهم سازد و ثابت کرد که «هویت اسلامی تکمیل‌کننده هویت ایرانی» است.

همچنان‌که، پیش از آن «هویت ایرانی مقوم هویت اسلامی» بود و خدمات متقابل ایران به اسلام در تاریخ سلسله‌ها و حکومت‌های اسلامی مثال‌زدنی است. پس از سقوط صفویان سلسله‌های افشاریه، زندیه و قاجاریه که در چارچوب روابط قومی، ایلی و قبیله‌ای شکل گرفتند، نتوانستند اقتدار و شکوه ملی ایران را حفظ کنند. آغاز حکومت پهلوی نقطه عطفی در فرآیند وابستگی سلسله‌های پادشاهی ایران به شمار می‌رود، زیرا ظهور سلسله پهلوی و روی کار آمدن رضاشاه از همان ابتدا در امتداد استقرار نظام سلطه جهانی و استعمار انگلستان بود و بدین‌سان رضا شاه توسط بیگانگان بر مسند قدرت جایی گرفت.

تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی ایرانی افرادی چون «میرزا ملکم‌خان»، «طالبوف»، «آخوندزاده» و «میرزا آقاقرمانی» که مروج آرای نویسندگان قرن هجدهم فرانسه از

جمله؛ «منتسکیو»، «ولتر» و «روسو» بودند و همچنین مستشرقین اروپایی نظیر؛ «دوپرون»، «سرجان ملکم» و «ادوارد براون» که عموماً به طور غیرمنصفانه‌ای ورود اسلام به ایران را با حمله «بربرهای ژرمن» به امپراتوری روم مقایسه کرده‌اند، موجب شد تا تعادل مبانی هویت ایرانی-اسلامی مخدوش شود.

متأسفانه این رویکرد غلط در دوران پهلوی اول و دوم منجر به تعارض میان پیشینه هویتی جامعه ایران اسلامی شد و اختلاف میان مؤلفه‌های ایرانی و اسلامی را دامن زد. در حالی که سایر ملل باستانی و مسلمان همواره میان میراث باستانی و اسلامی ملت‌های خود همبستگی ایجاد کردند.

در این مورد اخیر می‌توان به پیوند لبنانی‌های مسلمان با میراث قدیم «فنیقی‌ها»، مصری‌های مسلمان با عهد «فراعنه» و تونس‌های با میراث «کارتاژی‌ها» و عراقی‌ها با میراث کهن «بابلی‌ها» اشاره کرد و به قول حمید عنایت؛ این ملت‌ها و سوسه‌های شکوه تمدن باستان را تحت‌الشعاع فرهنگ و زبان خود قرار دادند و همزیستی بین ناسیونالیسم عرب و اسلام را ممکن کردند، بر عکس ناسیونالیست‌های ایرانی به تعارض میان میراث ایران عهد باستان و اسلام روی آوردند.

در طول تاریخ، نوع نگاه نخبگان و سیاستمداران کشور به دو شاخصه اصلی هویت ملی؛ یعنی ایرانی و اسلامی متفاوت بوده است. گاهی هویت ایرانی رجحان و برتری داشته و گاهی هویت اسلامی مورد تأکید و توجه قرار گرفته است. «نبود اعتدال میان منابع هویتی» و نفی انکار هر کدام از آنها، بحران هویت را دامن زده است. همچنین باید به این نکته توجه کرد که هویت ایرانی، ادعای «جهان‌بینی» ندارد و اصولاً هویت‌های سرزمینی و اقلیمی، خاستگاه ایدئولوژیک ندارند.

حال آنکه هویت اسلامی، ادعای جهان‌بینی دارد. علاوه بر این، دامنه هویت ایرانی به لحاظ وظیفه و مسئولیت، در چارچوب «شهروند ایرانی و منافع وطنی و میهنی» خلاصه می‌شود؛ اما دامنه هویت اسلامی از این منظر دارای شعاع گسترده‌ای است و نسبت به «منافع جهان اسلام»، احساس مسئولیت و وظیفه دارد.



جامعه‌شناسی تاریخی هویت ایرانی
دکتر شروین وکیلی

اگر تاریخ تمدنهای انسانی را مرور کنیم، می‌توانیم با اطمینانی به نسبت زیاد ادعا کنیم که در میان هویت‌های اجتماعی کلان شناخته شده، هویت مربوط به تمدن ایرانی پیچیده‌ترین الگوی تحول را داشته است. این از سویی، به دامنه‌ی گسترده‌ی جغرافیایی، و تداوم شگفت‌انگیز تاریخی این تمدن و هویت‌های وابسته بدان باز می‌گردد. تمدن ایرانی پیکره‌ایست که در قلمروی به وسعت حدود سه میلیون کیلومتر مربع، برای مدت 25 قرن تداوم داشته است، که خود در میان سایر تمدنها بی‌نظیر است. در واقع تنها تمدنی که از گستردگی و دیرپایی‌ای نزدیک به تمدن ایرانی برخوردار است، چین است که وسعتی بیشتر، و قدمت تاریخی کمتری دارد. تمدنهای بزرگی مانند تمدن آفریقای شمالی - مصر و مغرب - که پس از ورود مسیحیت و اسلام به آن قلمرو منقرض شدند، با سابقه‌ی سه هزار ساله‌شان پیش از میلاد مسیح، می‌توانند از نظر قدمت با تمدن ایرانی مقایسه شوند.

به همین ترتیب تمدن یونانی- رومی که از عصر اسکندر شروع شد و تا پایان عصر قرون وسطا تداوم یافت - و به روایتی بخشهایی از آن هنوز هم تداوم دارد، - می‌تواند دست کم از نظر وسعت با تمدن ایرانی هم‌اورد دانسته شود. در این میان همچنین باید تمدن هند را دید که قدمتی تقریباً همتای تمدن ایرانی دارد، و گستردگی جغرافیایی آن نیز بزرگتر است، هرچند بخش مهمی از این دو تمدن در طول تاریخ در هم آمیخته و به هم مربوط بوده است. تمدن ایرانی در میان تمام این تمدنها نه به لحاظ گستره‌ی زمانی و مکانی، که به خاطر تاریخ خاص هویت اجتماعی در آن یگانه است. ایران زمین به دلیل موقعیت اجتماعی خود، و الگوی توزیع منابع طبیعی خویش، و بافت جمعیتی و زبانی‌اش، در طول تاریخ تنشهای اجتماعی بسیار شدید و تکان دهنده‌ای را از سر گذرانده است، و همچنان پیوستگی قابل توجهی از هویت اجتماعی را در خود حفظ کرده است. خود این نکته که جامعه‌ی ایرانی در بیست و پنج قرن گذشته دست کم چهار نسل‌کشی عمده - مقدونیان، تازیان، ترکان و مغولان - را از سر گذرانده است، و دست کم پنج پیکره‌ی تمدنی متمایز - هلنی، مسیحی- رومی، اسلامی، و مدرن را به شکلی انتخابی و خاص در خود جذب کرده است، به قدر کافی شگفت‌انگیز هست. ما هیچ تمدن دیگری را نمی-شناسیم که با تداوم و گسترشی چنین بزرگ، در برابر چنین تنشهایی از پا در نیامده باشد. تمدن مصری با وجود تداوم و قدمت شگفت‌انگیزش، در عمل پس از ورود مسیحیت و اسلام به آن سرزمین به کشوری عربی تبدیل شد، و حتی هند تجربه‌ی به نسبت ملایم استعمار را با هویت زدایی گسترده و عمیقی از سر گذراند.

نوشتار کنونی، دستاورد اندیشیدن در مورد هویت ایرانی است. این اندیشیدن، از منظر نظریه‌ی سیستمهای پیچیده، و به طور مشخص از دیدگاه نظریه‌ی منشها و نظریه‌ی قدرت - یعنی دو چارچوب نظری نگارنده برای فهم نظام اجتماعی- انجام خواهد پذیرفت. زمانه-ی امروزی، -مانند مقاطعی بسیار پرشمار در تاریخ گذشته‌ی ایران زمین، - با فشار زورآور نیاز به بازتعریف هویت مشخص می‌شود. از این روست که گمانه‌زنی در مورد هویت جدید ایرانی، و نقد هویت کنونی، نقل محافل است. از دید من این گمانه‌زنی‌ها، به دلیل متکی نبودن به یک چارچوب نظری مشخص و منسجم، سردرگم و مبهم هستند، و به

سطح گفتمانهای عامیانه‌ای فروکاسته شده‌اند که جز ابراز رضایت یا انزجار از هویت کنونی محتوایی ندارند.

به بیان دیگر، فکر می‌کنم بازتعریف هویت ایرانی، که ضرورت غیرقابل چشم‌پوشی زمانه‌ی ماست، تنها زمانی ممکن خواهد شد که بتوانیم با پشتوانه‌ی نظریه‌ای نیرومند و روزآمد هویت ایرانی را در چشم انداز تاریخی‌اش بفهمیم، و خواسته‌های کلان را در همین منظر طرح نماییم. بدبختانه چنین می‌نماید که قابلیت نظری چنین کاری، و اراده‌ی مشترک برای دستیابی به چنین تفاهمی در حال حاضر وجود ندارد. از این رو، هدف این نوشتار به دست دادن کاربستی از نظریه‌ی قدرت و نظریه‌ی منشهاست، که بتواند زیربنای نظری مناسبی را برای هدف یاد شده به دست دهد. در حال حاضر، تقریباً تمام تلاشهای نظری و پژوهش‌های جاری در باب هویت ایرانی را می‌توان با برجسب ساختارگرا مشخص ساخت. چنین تعریفی، در مرز جدی‌ترین کارهای نظری امروزی در مورد هویت ایرانی قرار دارند.

روش‌شناسی مشترک حاکم بر تمام این آثار، آن است که هویت را بر مبنای سیاهه‌ای از شباهتها و تفاوتها بازشناسی کنند. به این ترتیب، این نکته که مثلاً زبان فارسی در دورانی طولانی از تاریخ ایران حضور داشته است، یا این که عنصری نژادی مانند آریایی‌ها در سازماندهی این تمدن نقشی کلیدی ایفا کرده‌اند، به عنوان مبنایی برای تعریف هویت ایرانی در نظر گرفته می‌شود. به همین ترتیب، گاه بر نقاط تمایز تمدن ایرانی و سایر تمدنها تاکید می‌شود، و مثلاً این نکته بیان می‌شود که تمدن ایرانی به دلیل توجه به آسمانها و نگاه اشراقی، با تمدن مادی‌گرای هلنی – که دنباله‌اش به غلط مدرنیته دانسته می‌شود – متفاوت است.

از این رو، رویکرد رایج کنونی آن است که هویت ایرانی با به دست دادن سیاهه‌ای از شباهتهای درونی یا تفاوتها با بیرون فهمیده شود. چالشها و کشمکشهای نظری حاکم بر این شیوه از نگریستن هویت، خواه ناخواه تا حدودی به روش یاد شده باز می‌گردد. همواره می‌توان در مورد هر ویژگی مشترک، گسستهایی را در تاریخ نشان داد، و شرایطی را فرا یاد آورد که در آن ویژگی یاد شده غایب بوده است. به همین شکل، در مورد وجوه افتراق تمدن ایرانی و سایر تمدنها، همواره می‌توان به رگه‌هایی گاه تنومند اشاره کرد که تمایز زیاد شده را زیر پا می‌گذاشته‌اند. **به عنوان مثال، یکی از مواردی که به عنوان وجه مشترک "ایرانی‌ها" در طول تاریخ پیشنهاد شده، زبان فارسی و ادبیات – به ویژه شاعرانه‌ی – آفریده شده در این زمینه است.**

برای نقد این عنصر، به سادگی می‌توان به فارسی زبان نبودن طبقه‌ی حاکم بر ایران در طول هزار سال گذشته، یا چند زبانی بودن قلمرو ایران زمین اشاره کرد. و این نقد را مطرح کرد که با تاکید بر محوریت زبان فارسی این حقیقت نادیده انگاشته می‌شود که بخش عمده‌ی ادبیات و فرهنگ کتبی دو زبان تازی و ترکی نیز در زمینه‌ی ایران زمین و توسط کسانی که خود را ایرانی می‌دانسته‌اند صورتبندی و تدوین شده است. متغیری افتراقی مانند دین‌مدار بودن ایرانیان، یا توجهشان به امور فرارونده و استعلایی را نیز

می‌توان با این شاهد نقد کرد که در همین تمدن جنگهای دینی به معنای واقعی کلمه رخ نداده است، و برخی از عملگرترین نوابغ – مانند ابن سینا و ابن هیثم- نیز ظهور کرده‌اند، و عنصری کاملاً مادی و زمینی – مانند بازرگانی در تکامل فرهنگ آن بیشترین نقش را ایفا کرده است.

چنین می‌اندیشم که ایراد تعریف‌های ساختارگرا، به موارد اشتراک یا تفاوتی که بدان اشاره می‌کنند نیست، که در اصل روش ایشان است. تاریخ ایران زمین به قدری طولانی، و تنشهای وارد آمده بر جامعه‌ی ایرانی چندان پیچیده و گوناگون بوده است، که چشمداشت هویتی ساده و سراسر است، با مرزهایی مستقر و پایدار –مانند آنچه مثلاً در هویت ژاپنی دیده می‌شود-، در مورد آن غیر واقع بینانه است.



چگونه اعتماد به نفس ملی را تقویت کنیم ؟
ایرج نظافتی

15 ژانویه 2008 - سال شصت و چهارم - شماره 6 189569 - سه شنبه 25 دي 1386
کیهان

تحقق چشم انداز 20ساله در سایه خودباوري ملي چگونه اعتماد به نفس ملي را تقویت کنیم.

امروز اعتماد به نفس ملي از همیشه ضروري تر است و ملت به ویژه دانشجویان، نخبگان و مسئولین باید راه هاي جديد بيگانگان براي تضعيف ايران اسلامي را شناسايي و پيش بيني کنند تا بتوانند حيله هاي جديد آنان را خنثي سازند.

اعتماد به نفس ملي به عنوان ضرورت و پيش نیاز حرکت هاي ملي در کشورمان باید به يك اصل مهم مبدل گردد و تمامی اقشار جامعه در راستاي تحقق هرچه بیشتر آن تلاش کنند.

گرچه باید اذعان داشت که پیشرفت هاي محسوس و ملموس جمهوري اسلامي در ابعاد مختلف علمي، صنعتي و تکنولوژيکي از وجود عزم و اراده اي راسخ و اعتمادبه نفس جدي حکایت دارد، اما استمرار و حضوري جدي تر در مجامع جهاني و بين المللي در عرصه هاي مختلف اقتصادي، سياسي، فرهنگي و... نیازمند حفظ و تقویت بيش از پيش اعتماد به نفس ملي در کشورمان است.

به بیان دیگر اگر کشوری می خواهد عزت نفس و غرور ملی خود را در دنیای پرتلاطم امروزی حفظ کند و روی پای خود به ایستد و در يك کلام استکبارستیز، عدالت خواه و دین مدار باشد باید از اعتماد به نفس قوی برخوردار باشد.

توانمندی های خود را بشناسیم

ایران اسلامی کشوری است که دارای کهن ترین تاریخ تمدن بشری است، اما واقعیت امر این است که سالیان متمادی سلطه حکومت های پادشاهی مستبد در کشورمان خصوصا در دوران ستم شاهی، روحیه غرور، عزت و اعتماد به نفس ملی و دینی را به شدت مورد زیان و آسیب قرار داده بود و استکبار خارجی به کمک استبداد داخلی، ملت بزرگ ایران را بیش از پیش تحقیر نمود و تا بدانجا پیش رفت که رژیم منحوس پهلوی به دنبال القای این مسئله به مردم ایران بود و می خواست به ایرانیان بیاوراند که سرنوشت سیاسی، علمی، اقتصادی و فرهنگی ما در اختیار بیگانگان است و آنها هستند که بهتر از خود ما، بر ایمان تصمیم می گیرند.



تقویت اعتماد به نفس / فاطمه آجرلو

خانم فاطمه آجرلو، نماینده مردم کرج و عضو کمیسیون آموزش و تحقیقات مجلس شورای اسلامی در تحلیل بیانات اخیر مقام معظم رهبری می گوید: «ایران سابقه تمدنی در حدود بیش از هفت هزار سال دارد و در طول تاریخ بزرگان زیادی داشته ایم که در سطح جهان سرآمد بوده اند، اما در زمان حاضر و با توجه به اینکه علم و تکنولوژی به سرعت در حرکت است باید به تقویت اعتماد به نفس در جامعه بپردازیم تا از جامعه جهانی و قافله علوم روز دنیا جا نمانیم که در این میان سخنان حکیمانه مقام معظم رهبری می تواند به خوبی چراغ راه ما در این مسیر باشد.

خانم آجرلو می گوید: باید توانمندی ها و پتانسیل های خود را به درستی شناسایی کنیم و تمام حرکت های ما در مسیر توسعه پایدار، باید بر مدار سند چشم انداز 20 ساله شکل بگیرد.

وي در پاسخ به این سؤال که چگونه مي توانيم پتانسيل هاي جامعه را شناسايي كنيم، مي گويد: لازمه شناسايي پتانسيل هاي جامعه این است که توانمدي ها را باور كنيم و سپس براي آن سرمايه گذاري و برنامه ريزي هاي کوتاه مدت و بلندمدت داشته باشيم و زمینه رشد و شکوفايي استعدادهاي جوان جامعه را مهيا كنيم و با تمامی موانعي که مي تواند ما را از رسيدن به خودباوري بازدارد مقابله اي اصولي و حساب شده انجام دهيم. از این عضو کمیسیون آموزش و تحقیقات مجلس مي خواهم که يکي از موانع پيش روي اعتماد به نفس ملي را بيان کند، مي گويد:

امروز يکي از مسايلي که مي تواند به تقويت اعتماد به نفس و خودباوري ملي کمک کند حرکت در راستاي سند چشم انداز 20 ساله است، اما يکي از موانع مهم که پيش روي تحقق چشم انداز 20 ساله قرار دارد استفاده نکردن از نخبگان جامعه است، يعني غفلت از اندیشمندان و اصحاب فکر و اندیشه و نخبگان مي تواند ما را در رسيدن به معيارهاي تعريف شده چشم انداز بازدارد

وي مي گويد: در بعد ديگر اعتماد به نفس ملي بايد گفت که قواي سه گانه اگر به خوبي همدل و همراه هم باشند و اتحاد و همبستگي و همدلي را حفظ کنند و اين همدلي آنها در عمل هم ديده شود- که الحمدلله هم ديده مي شود- آن وقت است که مي توانيم به عزم و اراده ملي تکیه کنیم و دشمنان را نیز ناکام گذاريم.

تحقق سند چشم انداز 20 ساله

توجه به سند چشم انداز 20 ساله و تلاش جمعي براي تمام ابعاد آن قطعاً براي ملت ما اعتماد به نفس ملي ايجاد خواهد کرد و لازمه اين اعتماد به نفس نیز مشارکت مسئولانه اقشار مختلف مردم و مسئولان در رخدادها و پديده هاي سياسي و اجتماعي است، و زماني اين امر تحقق مي يابد که تلاش هماهنگ جمعي از سوي گروه ها، شخصيت ها، نخبگان و اقشار مختلف ملت شکل بگيرد و همگي همانند اعضاء يك پيکر به سمت تحقق يك هدف واحد حرکت کنند که الحمدلله اين روحیه در بعد از انقلاب در کشورمان به وجود آمد و تبلور عيني آن را در عرصه هاي مختلف همچون دفاع مقدس و دستيابي به علوم مختلف به خوبي شاهد بوديم.

این سخنان نریمان جامعه شوراني، معاونت سياسي بسیج دانشجویي دانشگاه هاي کل کشور است که در گفتگو با سرويس گزارش روز کیهان مطرح مي کند
وي مي گويد: در سايه عزت نفس و اقتدار ملي، وادادگي سياسي، ترس و واهمه و تردید در اين وادي پذيرفته نخواهد بود، چرا که وقتي توانايي ها و قابليت هاي خودمان را به درستي بشناسيم ديگر جاي هيچگونه شک و ترديدي وجود نخواهد داشت، امروز غوغاسالاري آمريکا و ابادي وابسته به آن عليه کشورمان ناشي از ترس آنها از اعتماد به نفس بسيار بالاي ملت ايران است و تلاش آنها نیز در راستاي تضعيف اين امر مي باشد.

نمایش توانمندی های ملت در تولیدات فرهنگی

آثار فرهنگی از قبیل تولیدات سینمایی، کتاب، موسیقی و... می تواند به خوبی در راستای تقویت حس اعتماد به نفس کارساز و مؤثر باشد. خانم دکتر نفیسه فیاض بخش، نماینده مردم تهران و عضو کمیسیون آموزش و تحقیقات مجلس شورای اسلامی در این باره می گوید: «نشان دادن توانمندی ها و افتخارات ملی و نمایش دستاوردهای علمی و تکنولوژیکی کشورمان در محصولات فرهنگی از قبیل تولیدات سینمایی، کتاب های داستانی، رمان و کتب مدارس و دانشگاه ها می تواند ما را به عزت نفس و غرور ملی برساند، شاید یکی از ضعف هایی که پیش رو داریم در عرصه اطلاع رسانی به موقع و شفاف به جامعه باشد، چون بسیاری از توانمندی ها و دستاوردهای نخبگان و مسئولان اجرایی کشورمان به درستی به مردم معرفی نشده است و مردم ما با بسیاری از فعالیت ها و عملکردهای مسئولان ناآشنا هستند، که در این باره لازم است به موضوع اطلاع رسانی دقیق به مردم تلاش کنیم، به عنوان مثال سند چشم انداز 20 ساله کشور افق های باز و روشنی را برای ملت ما ترسیم کرده است اما بسیاری از مردم ما از اهداف آن بی اطلاع اند.

خانم دکتر فیاض بخش معتقد است که زمانی می توانیم سند چشم انداز 20 ساله را محقق کنیم که دولت و مجلس برنامه ریزی صحیح و اجرایی در تحقق همه جانبه آن داشته باشند و تمامی مراکز سیاست گذاری نظام نیز کلیه برنامه ها را به صورت شفاف برای مردم توضیح و تشریح کنند

مقام معظم رهبری در سخنان اخیر خود در استان یزد، ایجاد یأس و ناامیدی، منحرف کردن استعدادها و تهدید به حمله نظامی را سه عامل و سه رخنه اصلی دشمنان انقلاب اسلامی برای تضعیف اعتماد به نفس ملی مردم ایران عنوان کرده اند، امروز اما این وظیفه مهم بر عهده همه مسئولان و مردم است که ضمن شناخت دقیق این عوامل مهم به ارایه راهکارهای کارشناسی شده در مقابله با دشمن بپردازیم و با ایجاد روحیه شور و نشاط و امید در جامعه زمینه رشد و بالندگی استعدادهای درخشان را هرچه بیشتر مهیا کنیم و بیش از پیش به دشمنان و استکبار جهانی بفهمانیم که دولت و ملت ما از يك جنس اند و هر دو همدل و يك صدا در راه تحقق آرمان های بلند انقلاب اسلامی با اعتماد به نفس ملی قدم برمی دارند.



هویت ملی ایرانیان **سعید زاهد**

خبرگزاری فارسی: در این مقاله، هدف شناخت هویت ملی ایرانیان و مؤلفه‌های اساسی آن است. در ضمن می‌خواهیم بدانیم که جایگاه هر يك از این مؤلفه‌ها در مجموعه هویت ملی ایرانیان چیست. با توجه به نظر نویسندگان موجود به تعریف هویت، هویت ملی و هویت ایرانی پرداخته‌ایم و تلاش نموده‌ایم مؤلفه‌های هویت ملی ایرانیان را به دست آوریم. با نگاهی گذرا به تاریخ ملت ایران به مؤلفه‌های هویت ملی ایرانیان اشاره می‌نمائیم. **در این پژوهش به این نتیجه رسیده‌ایم که جغرافیای فلات ایران، تاریخ این سرزمین، زبان فارسی، دین اسلام و تجددخواهی و میل به پیشرفت عناصر اصلی هویت ایرانی را تشکیل می‌دهند. جغرافیا، مکان استقرار، تاریخ سرگذشت ملی، زبان فارسی وسیله ارتباط، مذهب شیعه فرهنگ و تجددخواهی ابزار در استخدام فرهنگ دینی ایرانیان می‌باشد.**

مقدمه

وقتی سخن از ما پیش می‌آید بحث هویت مطرح می‌گردد. مرز ما از دیگران توسط خطوط ترسیم شده توسط هویت ما روشن می‌گردد. بررسی هویت ملی یکی از مباحثی است که از اهمیت تاریخی و جامعه‌شناختی فراوانی برخوردار است. اهمیت تاریخی آن به این جهت است که اولاً این پدیده در فرایند زمان در جامعه شکل گرفته و از رویدادها و تغییر و تحولات تاریخی تأثیر پذیرفته است. ثانیاً هر هویتی که امروزه در جامعه و میان گروه‌های اجتماعی مشاهده می‌شود، برگرفته از جریان‌های تاریخی ادوار مختلف است. از نظر جامعه‌شناختی هویت ملی به این لحاظ اهمیت دارد که یکی از عوامل مهم انسجام اجتماعی و وفاق ملی در هر جامعه تلقی می‌شود. هر اندازه يك ملت از هویت محکمتر و منسجم‌تری برخوردار باشد، به همان اندازه در تحکیم پایه‌های همبستگی و وفاق اجتماعی موفق‌تر خواهد بود.

افزایش مراودات جهانی و بخصوص بحث جهانی شدن که امروزه یکی از مباحث مهم حوزه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی و فرهنگی تلقی می‌شود، در چالش با مفهوم هویت ملی قرار می‌گیرد. آیا افزایش ارتباطات فرهنگی و فرایند جهانی شدن و جهانی‌سازی از استحکام هویت ملی کشورها خواهد کاست؟ آیا کشورهای که از انسجام و هویت و وفاق ملی یکپارچه‌ای برخوردار هستند، در قبال جهانی شدن ایستادگی خواهند کرد یا خیر؟ پاسخ دادن به این نوع سؤالات آسان نیست و نیاز به زمان دارد تا در شرایط عینی و واقعی بتوان روند رویدادهای جهانی و ملی را پیگیری و مطالعه کرد. در میان متفکران در موضوع رابطه هویت ملی و افزایش روابط جهانی و جهانی شدن دو دیدگاه وجود دارد. تعدادی از صاحب‌نظران بر این باورند که روند جهانی شدن باعث تزلزل پایه‌های هویت ملی شده و همه کشورها کم و بیش مجبورند در قبال این روند از خود انعطاف نشان دهند. برخی دیگر از متفکران بر عکس این دیدگاه را دارند. آنان معتقدند که جهانی شدن باعث می‌شود کشورهایی که خواهان حفظ هویت خود هستند، عکس‌العمل نشان دهند و درصدد تحکیم پایه‌های بومی وحدت، هویت و انسجام جامعه خود بآیند.

همانطور که ذکر شد در این مقاله هدف شناخت هویت ملی ایرانیان و مؤلفه‌های اساسی آن است. در ضمن می‌خواهیم بدانیم که جایگاه هر يك از این مؤلفه‌ها در مجموعه هویت ملی

ایرانیان چیست. برای این منظور ابتدا با توجه به نظر نویسندگان موجود به تعریف هویت، هویت ملی و هویت ایرانی می‌پردازیم و تلاش می‌نمائیم با استعانت از اندیشه اندیشمندان معاصر مؤلفه‌های هویت ملی ایرانیان را به دست آوریم. سپس با نگاهی گذرا به تاریخ ملت ایران به مؤلفه‌های هویت ملی ایرانیان در طول تاریخ پر فراز و نشیب آن اشاره می‌نمائیم و در انتها جایگاه هر یک از این مؤلفه‌ها را در ارتباط با دیگر مؤلفه‌ها مشخص می‌نمائیم. شناخت موضع ایرانیان نسبت به تغییرات حاصل از پیشرفت‌های جهانی نیز از دیگر اهداف این مقاله می‌باشد.

تعریف هویت

هویت یا الهویه کلمه‌ای عربی است. این کلمه از "هو" به معنی او که ضمیر غایب مفرد مذکر است، می‌آید و از آن لفظ هو هو یا الهو هو را ساخته‌اند که اسم مرکب است و معنی به ال. معنی لغوی آن اتحاد به ذات یا انطباق به ذات است. اتحاد به ذات به معنی اتصاف و شناخته شدن و یکی شدن موصوف با صفات اصل و جوهری مورد نظر است. وقتی از هویت پدیده‌ای سخن به میان می‌آید، باید آن سخن طوری باشد که نشان دهد پدیده مزبور به راستی گویای هیئت و ماهیت وجودی آن است، در غیر این صورت فاقد معنای ماهوی آن خواهد بود (الطائی، 1378). از نظرگاه دیگری هویت فرایند پاسخگویی آگاهانه هر فرد به یک دسته سؤالات در مورد خودش می‌باشد؛ از گذشته‌اش که او چه کسی است، کجا بود، چه بود، چه هست و به چه قبیله، نژاد یا ملت تعلق دارد، منشأ ابتدایی و اصلی‌اش کجاست و در تمدن جهان چه نقشی داشته است (باوند، 1377). برخی از اندیشمندان هویت را با تأکید بر "وجه تشخیص" تعریف کرده‌اند نظیر آنچه که شیخاوندی ارائه نموده است:

"هویت مبین مجموعه خصایصی است که امکان تعریف صریح یک شیء یا یک شخص را فراهم می‌آورد" (شیخاوندی، 1380). برخی هویت را معناداری جامعه دانسته‌اند، یعنی جامعه معنایی برای خودش قائل باشد و در چارچوب آن عمل کند و در صورت از دست دادن این معنا یا به هر دلیل گسستگی در معناداری با بحران هویت مواجه خواهد شد (رجایی، 1373). برخی دیگر از جامعه‌شناسان مقوله هویت را با دید جدلی و تقابلی آن تعریف نموده‌اند. در نگاه این گروه اساساً هویت در مقابل غیر قابل طرح است. اگر فضا یکدست باشد، عنصر هویت خود را نشان نمی‌دهد. از این منظر هویت به معنی هستی و وجود است، چیزی که وسیله شناسایی فرد باشد تا او را از دیگران متمایز کند. انسان‌ها هویت خویش را در حذف چیزی یا در برابر چیزی تعریف می‌کنند (تاجیک، 1379). در این نوشته منظور ما از به کار بردن کلمه هویت آن‌شناختی است که مردم از خود دارند و به وسیله آن خود را از دیگران متمایز می‌کنند.

هویت ملی

هویت ملی به معنای احساس تعلق و وفاداری به عناصر و نمادهای مشترک در اجتماع ملی (جامعه کل) و در میان مرزهای تعریف شده سیاسی است. مهمترین عناصر و

نمادهای ملی که سبب شناسایی و تمایز می‌شوند، عبارتند از: "سرزمین، دین و آئین، آداب و مناسک، تاریخ، زبان و ادبیات، مردم و دولت" (یوسفی، 1380: 17). به عقیده یوسفی در درون یک اجتماع ملی میزان تعلق و وفاداری اعضای به هر یک از عناصر و (نمادهای مذکور، شدت احساس هویت ملی آنها را مشخص می‌سازد (یوسفی، 1380: 17). به اعتقاد احمد اشرف این پدیده بجای مفهوم کاراکتر ملی از نیمه دوم قرن اخیر رواج یافته و از ساخته‌های علوم اجتماعی است (اشرف، 1378: 522). از نظر مکنزی هویت ملی یکی از چهار نوع هویت است که از قرن 19 بر جای مانده است و در کنار سه نوع دیگر: هویت دینی، طبقه‌ای و نژادی، مشاهده می‌شود. برخی از تعاریف هویت ملی بر عناصر یکپارچه کننده واحد سیاسی مستقل تاکید دارند و آن را مجموعه‌ای از گرایش‌ها و نگرش‌های مثبت به عوامل و عناصر و الگوهای هویت بخش و یکپارچه کننده در سطح یک کشور به عنوان یک واحد سیاسی تعریف می‌کنند (حاجیان، 1379).

برخی دیگر به جنبه روانی آن تاکید دارند. عده‌ای نیز مشترکات ملی و دلبستگی بدان را عنصر اصلی تعریف هویت ملی دانسته‌اند و آنرا به عنوان مجموعه‌ای از ویژگی‌ها و وابستگی‌ها و پیوندهای جغرافیایی، تاریخی و فرهنگی، اجتماعی و قومی که زندگی انسانی را دربر می‌گیرد و عضو جامعه به آن می‌بالد و افتخار می‌کند، تعریف می‌کنند (روح‌الامینی، 1379). استاد شهید مرتضی مطهری در کتاب خدمات متقابل اسلام و ایران می‌نویسد: "اگر هویت ملی را نوعی احساس ملی بنامیم تعریف آن عبارت خواهد بود از وجود احساس مشترک یا وجدان دسته جمعی در میان عده‌ای از انسان‌ها که یک واحد سیاسی یا ملت را می‌سازند" (مطهری، 1363). با توجه به انواع تعاریف درباره هویت ملی رزازی فر می‌گوید: "هویت ملی از نظر جامعه‌شناسی به مثابه نوعی احساس تعهد و تعلق عاطفی نسبت به مجموعه‌ای از مشترکات ملی جامعه است که موجب وحدت و انسجام می‌شود و دارای ابعاد مختلف خرده فرهنگ ملی، دینی جامعه‌ای و انسانی است و ویژگی اصلی آن قابلیت انعطاف اجزاء آن و (بومی بودن ابعاد تشکیل دهنده آن می‌باشد" (رزازی فر، 1379).

هویت ایرانی

از دیدگاه احمد اشرف مفهوم تاریخی هویت ایرانی در نهضت‌های قومی، سیاسی و دینی دوران ساسانیان شکل گرفت و در دوران اسلامی با فراز و نشیب‌هایی پایدار ماند و در عصر صفوی تولدی دیگر یافت و در عصر جدید به صورت هویت ملی ایران متجلی شد (اشرف، 1378).

هویت ایرانی به علت موقعیت خاص جغرافیائی از سه حوزه تمدنی ایرانی، اسلامی و غربی تأثیر پذیرفته است. به گفته بروجردي استراتژی روشنفکران ایرانی استراتژی اختلاط و پیوند این سه گفتمان در اشکال گوناگون و شکل دادن به هویت ترکیبی بوده است. ولی تاکنون اغلب نویسندگان ایرانی در باز تولید و بازشناسی هویت ایرانی دارای نقاط ضعف عمده‌ای بودند زیرا: اولاً اغلب ادیب بودند نه مورخ. لذا هر چند نوشته‌هایشان دارای نثر شیوا و ادیبانه است، ولی فاقد ضوابط علم تاریخ نگاری است. برای مثال فاقد

زیرنویس است و مطالب ارائه شده مستند نیستند. ثانیاً با نگاه ایدئولوژیکی و عدم برخورد انتقادی با میراث فرهنگی جامعه نگریسته شده و اغلب با جریانات خاص سیاسی همراه بوده است. ثالثاً با تکیه بر زبان فارسی به عنوان رکن اصلی و تعیین کننده هویت همراه بوده و سایر عناصر نادیده گرفته شده است. برای مثال فخرالدین شادمان بر این باور بود که هویت ایرانی صرفاً براساس زبان شناخته می‌شود (بروجردی، 1379). به هر صورت مطالعه دقیق علمی در مورد هویت ایرانی تاکنون ضعیف بوده است و این گونه از مطالعات در سال‌های اخیر شتاب گرفته است. امید است از این مطالعات دریافت‌های دقیق، تازه و مفیدی در مورد کیستی و چیستی ایرانیان به دست آید با توجه به تعاریف فوق از هویت ملی و هویت ایرانی به دنبال مؤلفه‌های هویت ملی ایرانیان در زمان حاضر می‌رویم. این مؤلفه‌ها به ما کمک می‌کنند تا عناصر اصلی احساس مشترک داشتن ایرانیان را بشناسیم و برای افزایش انسجام اجتماعی به تقویت آنان بپردازیم.

مؤلفه‌های هویت ملی ایرانیان

آنچه که اغلب محققین بر آن اتفاق نظر دارند، این است که سه رکن مهم و عمده هویت ملی در ایران عبارتند از: (1) جغرافیا و سرزمین با نوسانات میان فلات ایران با مناطق کوهستانی آن. (2) زبان فارسی با همه تغییراتی که در اثر آمیزش با زبان‌های ترکی، مغول و عربی داشته است. (3) دین اسلام که برغم همه اختلافات فرقه‌ای، اصل و اساس آن ثابت و استوار مانده است.

همة ایرانیان از دوران باستان تاکنون در فلات ایران زندگی کرده‌اند و مرزهای جغرافیایی این فلات هویت بخش مکان و بوم زیست آنان می‌باشد. آنان در این مکان خود را یافته‌اند و طی قرن‌ها با نوسانات زیست محیطی آن خود را تطبیق داده‌اند. نه تنها در ایران بلکه در بین همه ملت‌ها سرزمین مشترک در جغرافیای سیاسی امروز و تشکیل واحدهای مستقل سیاسی به اندازه‌ای اهمیت یافته است که بررسی هویت ملی بدون در نظر گرفتن آن مطالعات ناقص خواهد بود. در این میان برخی همان واحد سیاسی را محور و عامل اصلی هویت ملی می‌دانند.

اگر نپذیریم که هویت ایرانی با شعر تعریف می‌شود و آن را غلو شاعرانه بدانیم، در قبول این نکته اتفاق نظر خواهیم داشت که زبان و ادبیات فارسی یکی از عوامل مهم هویت ملی‌مان است. به تعبیر آیت‌الله خامنه‌ای رهبر بزرگوار انقلاب اسلامی ایران زبان فارسی "یک میراث عظیم و باشکوه و بسیار ارزشمند و مایه سربلندی و از گنجینه‌های عظیم موارث فرهنگی و در واقع همه چیز ماست و رمز هویت ملی ماست" این زبان وسیله مرأودة اقوامی می‌باشد که خود را ایرانی می‌دانند. هر چند به علل سیاسی بخش‌هایی از کشور ایران جدا شده و مردم ساکن در آن مناطق هنوز به این زبان با یکدیگر تکلم می‌کنند اما از قرن دوم هجری به بعد زبان فارسی وجه تمایز ایرانیان از دیگر اقوام ساکن در منطقه بوده است.

دین اسلام توسط نویسندگان مختلف به عنوان پایه مهمی از هویت ملی ایران تلقی می‌شود. وجود احساسات مذهبی و ترکیب تقریباً نود و هشت درصدی مسلمان مردم ایران و تحولاتی که این دین در طول تاریخ ایران به وجود آورده، مؤید این ادعاست که اسلام یکی دیگر از ارکان هویت ملی ایران تلقی می‌شود. اجداد ما عناصر اصیل ملی ما را با دین تطبیق داده‌اند و آنچه را از آداب و رسوم قومی مان که با دین تعارض نداشته حفظ کرده‌اند. تلفیق دین در سایر عناصر هویت ملی به قدری شدید است که موجب یگانگی روحانی و جسمانی در هویت تاریخی را سبب شده است (ثاقب فر، 1379). از طرف دیگر با توجه به اینکه امروز نظام سیاسی ما ریشه در باورها و آرمان‌های مذهبی مردم ایران دارد، لذا در تعیین نوع هویت ملی می‌تواند مورد توجه قرار گیرد چرا که نظام سیاسی تجلی گاه قوه اراده جمعی هر جامعه به حساب می‌آید و به زعم بعضی مؤلفه اصلی هویت ملی می‌باشد.

تاریخ و سرنوشت مشترک نیز از دیگر مؤلفه‌های هویت ملی است. چنان که آقای خاتمی رئیس‌جمهور سابق کشورمان نیز ذهنیت مشترک تاریخی و وجدان مشترک تاریخی را در این رابطه مطرح کرده‌اند.

به عقیده نویسندگان مختلف سایر مشترکات و نمادهای ملی اعم از پرچم، احساسات ملی، قانون اساسی به عنوان میثاق ملی، آداب و رسوم، جشن‌ها، و اعیاد ملی جزئی از هویت (ملی می‌باشند) (یوسفی، 1380: 17).

هویت ملی ایرانیان در دوران معاصر

جامعه ایرانی در طول تاریخ پر فرار و نشیب خود همواره دارای هویت دینی بوده است. اولین پادشاهی بزرگی که در فلات ایران شکل گرفت و به 2500 سال پیش باز می‌گردد، حکومت هخامنشیان است که کورش کبیر بنیان‌گذار آن از وجهه‌های کاملاً مذهبی برخوردار بوده است. نقش مذهبی کورش که در نقوش برجسته سنگی پاسارگاد به خوبی به چشم می‌خورد تا جایی است که برخی از تاریخ‌نگاران او را ذوالقرنین می‌دانند. دیگر سلسله بزرگ ایرانی قبل از اسلام یعنی ساسانیان نیز ارزش‌های حاکم خویش را با دین حضرت زرتشت (ع) توجیه می‌نمود. از همین دو تمدن بارز قبل از اسلام است که به عقیده برخی از نویسندگان می‌توان ارزش‌های دینی و نظام شاهنشاهی را به عنوان دو خصیصه مهم فرهنگ مردمی که در فلات ایران زندگی می‌کردند استنتاج نمود. جالب این جاست که در تاریخ 6000 ساله ایران نشانه‌ای از بت پرستی مشاهده نشده است.

در روند تاریخ زندگی ایرانیان می‌توان به این نکته رسید که از خصلت‌های عمده پادشاهان ایرانی عدالت می‌باشد. ابن‌خلدون مورخ عرب پادشاهان ایرانی را به عدالت ورزی شهره می‌داند. از داستان‌های آمده در شاهنامه فردوسی نیز می‌توان این خصلت را برای پادشاهان ایرانی در نظر گرفت. ماجرای ضحاک مار دوش و فریدون این خصلت را به خوبی به صورت یک امر نهادی در سیره پادشاهان نشان می‌دهد. قدرت مظلومیت و دفاع از مظلوم نیز از خصلت‌های مهم در فرهنگ و تمدن ایران قبل از اسلام می‌باشد. این

خصیصه بعد از اسلام در دفاع از خاندان عصمت و طهارت و بزرگداشت امام حسین (ع) خود را در دین مبین اسلام یافت و عدالت حضرت علی (ع) زبان زد خاص و عام گردید

بعد از اسلام زبان دری و نوشتن فارسی با الفبای قرآنی به عنوان زبان مشترک میان همه اقوام ساکن در فلات ایران و اطراف آن به دو خصیصه بیان شده در فوق یعنی دین داری و خداپرستی و اعتقاد به پادشاه عادل، اضافه شد. کتاب شاهنامه فردوسی از جمله اسنادی است که به خوبی سه صفت فوق را در فرهنگ ایرانی نشان می‌دهد. در همین اوان وجه تمایز دیگری برای نشان دادن فرهنگ ایرانی در مقابل عمده فرهنگ عربی که خود را بر محمل ایدئولوژی اسلامی به جهان متمدن آن روز تحمیل می‌کرد انتخاب شد که همان عشق و علاقه و توجه به خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام و مذهب شیعه بود. این مذهب در قالب تمدن تازه‌ای که توسط سلسله صفویه بنیان گذاشته شد در ایران رسمیت یافت. بنابراین عنصر عمده دیگری در فرهنگ و هویت ایرانی به ظهور رسید که در واقع به پالایش و تکامل عنصر دینی مربوط به قبل از اسلام پرداخت

بعد از نشیب‌هایی که فرهنگ و تمدن ایرانی در قرون بعد به خود دید تجدید نظر در عناصر اصلی فرهنگی در نیمه‌های سلسله قاجار پیش آمد؛ زمانی که جامعه ایرانی با تمدن جدید پا گرفته در اروپا و رشد یافته در قاره آمریکا مواجه شد. موج تجدد خواهی از اوایل سلطنت ناصرالدین شاه در ایران رواج یافت. ابتدا در طبقه خواص یا نخبگان جامعه و بعداً در میان عموم مردم این پدیده رشد کرد و منجر به انقلاب مشروطه گشت. به این ترتیب تجدد خواهی و یا بهتر بگوئیم میل به پیشرفت به عنوان عنصر تازه‌ای در هویت و فرهنگ ایران به ظهور پیوست

اندیشمندانی که به بحث پیرامون هویت ایرانی پرداخته‌اند هر يك به گونه‌ای بر عناصر ذکر شده در فوق اشاره می‌کنند. ذبیح‌الله صفا زبان فارسی و نهاد شاهنشاهی را دو عنصر اصلی هویت ایران ذکر می‌کند. شهید مطهری به دو عنصر ایران و اسلام تأکید دارد. شاهرخ مسکوب تاریخ و زبان را برای ایرانیان مقوم شخصیت می‌داند. عبدالکریم سروش هویت ایرانی را متشکل از سه فرهنگ ایرانی، اسلامی و غربی می‌داند و فرهنگ رجائی ضمن بیان اندیشه نویسندگان فوق خود به ایران، اسلام، و تجدد عنصر سنت را نیز اضافه می‌نماید (رجائی، 1382: 48-71). خانم نیکی کدی هم سه عنصر جغرافیای فلات ایران، زبان فارسی و مذهب شیعه را از عناصر اصلی هویت ایرانی می‌داند (کدی، 1381: 22-10).

مسئله هویت مسأله‌ای در جریان است. ملت ایران در طول تاریخ خود عناصر اصلی هویت خود را پالایش نموده و در مواقعی هم که عنصری کارآئی خود را از دست داده آن را کنار گذاشته است. عنصر دین در ایران مراحل تکاملی خود را از توجه به توحید و سپس زرتشتی‌گری تا رسیدن به دین اسلام و مذهب شیعه طی نموده است. این اتفاق در فلات جغرافیائی ایران که میان و در حاشیه دو سلسله جبال البرز در شمال و زاگرس در غرب قرار دارند صورت گرفته است. نظام شاهنشاهی که زمانی هویت بخش ایران بود با

گذشتن دوران نظام‌های دیکتاتوری و تحول و ترقی نظام‌های سیاسی به شیوه‌های دموکراتیک به مردم‌سالاری روی آورده قالب جمهوری را برای خود برگزیده است. اما عنصر عدالت خواهی را به عنوان شاخصه‌ای برای انتخاب رهبری جامعه همچنان با خود دارد. در قرن بیستم میلادی در سطح جهان شاهد فروپاشی و از میان رفتن نظام‌های متعدد پادشاهی بودیم. در ایران با ترکیب دین و مردم‌سالاری، نظام جمهوری اسلامی به رهبری فقیه عادل شکل گرفت که در واقع ساخت سیاسی تکامل یافته مرکب از دیانت و تجدد خواهی می‌باشد. زبان فارسی به عنوان وسیله ارتباطی، هنوز وحدت بخش اقوام مختلفی است که در فلات ایران زندگی می‌کنند. تجدد و ترقی خواهی نیز جزئی از هویت امروزی ملت ایران است و تلاش برای رسیدن به بالاترین مدارج تمدن و تجدید مجد و عظمت پر افتخار تمدن‌های گذشته وجهه همت ایرانیان می‌باشد.

جمع بندی :

در يك جمع‌بندی کوتاه می‌توان گفت در فلات ایران اقوامی زندگی می‌کنند که خود را ایرانی می‌دانند و به ایرانیت خویش می‌بالند زیرا از تاریخ پر افتخاری برخوردارند. این مردم نظام ارزشی و فرهنگی خود را از دین که امروز به صورت دین اسلام تجلی یافته است می‌جویند. آنان توسط زبان فارسی با یکدیگر مراد شده دارند و بر آن به عنوان وجه مشترک میان اقوامی که به زبان‌های مختلف مادری تکلم می‌کنند ارج می‌گذارند. ضمن ارزش‌گذاری به زبان فارسی به عنوان حامل اصلی میراث مشترک فرهنگی مکتوب و شفاهی، آنان فراگیری زبان‌های دیگر مانند عربی و انگلیسی را برای علم‌آموزی و تماس با فرهنگ اسلامی و فرهنگ جهانی مذموم نمی‌دانند. هدف این قوم کسب ترقی و پیشرفت در سایه دینداری است. از این رو تجدد خواهی را نیز به عنوان عضوی از عناصر اصلی فرهنگی خویش اما با يك نگاه ایزاری پذیرفته‌اند.

عناصر هویتی فوق هر يك در جایگاه ویژه خود اهمیت دارد و می‌باید در همان جایگاه دیده شده مورد توجه و تقویت قرار گیرد. به عبارت دقیق‌تر جغرافیا مکان قوم ایرانی را تشکیل می‌دهد و اقوام ساکن در این مکان با چنگ و دندان از تمامیت ارضی خود دفاع می‌کنند. تاریخ مشترک اقوام ساکن در ایران سرگذشت ملت ایران است. این اقوام زبان فارسی را به عنوان وسیله مراد شده و ارتباط برای بیان افکار، حالات و احساسات خود به کار می‌برند. دین اسلام را هم به عنوان فرهنگ خود پذیرفته و تلاش می‌نمایند کلیه رفتارهای خود را با ارزش‌ها و قواعد و قوانین آن انطباق دهند. به تجددگرایی نیز به عنوان ابزار زندگی ارج می‌گذارند و خواهان آن هستند. در این راستا معتقدند که می‌باید عناصر پیشرفته تمدن روز جهان را در فرهنگ اسلامی خود هضم نمایند و به عناصر فرهنگ خودی تبدیل کنند. یادآور می‌شود که نسله‌های فکری وجود دارند که هر کدام یکی از عناصر فوق را اصلی تلقی می‌نمایند و به آن در تعریف هویت ایرانی تأکید می‌نمایند. به نظر ما مجموعه عوامل فوق و هر کدام در جای خود، عناصر اصلی هویت ملی ایرانی را تشکیل می‌دهند.

نگاهی به کتاب «خلفیات ما ایرانیان» نوشته محمد علی جمالزاده

مجله «مسائل ایران» در شماره 4، دوره دوم (اول بهمن 1342 خورشیدی) «از نویسندگان و صاحب نظران خواست که در مورد "خلفیات یک ایرانی امروز" آینه تمام نمایی فراهم نموده و به دفتر مجله بفرستند.» که یکی از جستارهای پرمایه و ژرف نگرانه ای که فرستاده شد و در سال 1343 خ. در آن نشریه به چاپ رسید، جستار بلندی بود که زنده یاد محمد علی جمالزاده در فروردین 1343 خ. در ژنو نوشته و به دفتر مجله فرستاده بود که به نام «خلفیات ما ایرانیان» در دو مرحله به چاپ رسید. از آنجا که این جستار و دیدگاه انتقادی، تند و صریح جمالزاده نظر مخالف و موافق شماری از اندیشه ورزان آن روزگار را به خود جلب کرد و گفتمان تازه ای را در این میدان گشود، آن نشریه بر آن شد تا در سال 1345 خ. آن جستار دو بخشی را به گونه ی کتابی جداگانه به چاپ برساند. نیز گزیده ای از آن را مجله «خواندنی ها» در آن سال ها در چند شماره ی خود به چاپ رسانید. پس از نشر کتاب، جدا از اعتراض ها و مخالفت های برخی از نویسندگان، توجه ساواک و اداره ی نگارش وزارت فرهنگ نیز به این کتاب جلب می شود که، پس از یک سال، از نشر کتاب جلوگیری و از کتابفروشی ها جمع آوری می شود.

بنا بر تحقیق ما، پس از چاپ نخست در تهران به سال 1345 خ.، تا سال 1363 خ. چاپ دیگری یافته نشد. در این سال، یعنی پس از گذشت 18 سال، در ایالت فلوریدا ی آمریکا، "بنگاه معرفت" با حذف دیباچه ی چاپ تهران، و آوردن نامه ی مورخ 25 بهمن 1342 خ. جمالزاده به "مدیر مجله مسائل ایران"، و نیز "دیباچه ای تازه" و "تذکراتی در باره ی کتاب" از جمالزاده، کتاب دوباره چاپ شده است. "نشر نوید" در آلمان نیز در سال 1371 خ. با عنوان "باز چاپ" و با همان نام، ولی بدون دیباچه ی تازه ی جمالزاده، و بدون هیچگونه اشاره ای به چاپ های گذشته و پیشینه ی کتاب، آن را با همان دیباچه ی کوتاه جمالزاده، که در چاپ نخست آمده بود، چاپ کرد.

در آغاز نویسنده ی کتاب به بیان بسیار کوتاهی از مفهوم کلیدی ای که محور این گفتار است، یعنی؛ "خلفیات یک ملت" (آن هم از قول مجله ی مسائل ایران) می پردازد، که «یک نفر ایرانی امروز از بسیاری جهات و بخصوص از لحاظ اخلاق تفاوت زیادی با ایرانی دیروز و پریروز ندارد.» و دیدگاه خود را در مورد این پیش انگاره بیان نمی کند که آیا خلفیات و خصوصیات یک ملت یا یک قوم در درازای تاریخ دگرگونی زیادی ندارد؟ و یا، می توان گفت، اقوام و ملت ها در کنار ویژگی های متغیر خود، خلفیات یا ویژگی های ثابتی دارند که همواره پابرجا می ماند و آن ملت را همیشه از دیگر اقوام و ملت ها متمایز می کند؟

دریافت جمالزاده از طرح این پرسش (از سوی مجله مسائل ایران) آن بوده که: «دیگران و غیر ایرانی ها و سپس ایرانی ها در این باره چه گفته اند؟» یعنی به گونه ای به گردآوری نوشته ها و دیدگاه های پیشینیان، از ایرانی و غیر ایرانی، در مورد اخلاق و خصوصیات ایرانی ها پرداخته و کوشیده است تاریخچه و پیشینه ی این پرسش را که "دیگران در باره ما چه گفته اند؟" یا "ایرانی ها در مورد خودشان چه می اندیشیده اند؟"

، گرد آورد و، به گونه ای، ریشه یابی تاریخی می کند. او ریشه های رفتاری یک ایرانی امروز را در تاریخ جستجو می کند و ایرانی امروز را از ایرانی دیروز جدا نمی انگارد. در ادامه، جمالزاده پا را فراتر می نهد و علت بنیادی عقب افتادگی ما ایرانیان را همین خلقیات و خصوصیات و کاستی های اخلاقی - رفتاری می داند که همواره بوده است و گهگاه به آنها اشاره هم شده است. و این بیماری های روانی را علت بنیادین باز ماندن ما از کاروان پیشرفت های مادی و رفاهی می داند و می پندارد: تا وقتی که به وجود این بیماری آگاه و معترف نباشیم، به درمان نخواهیم رسید!.

پس از این بیان پرسش و پیشگفتار، به ویژگی های پسندیده ی ایرانیان می پردازد که بخش اندکی از کتاب را در برابر بخش فربه و بزرگی های ناپسند ایرانیان، تشکیل می دهد. او می نویسد که تقریباً همه ی بیگانگانی که با ایرانیان رفت و آمد داشته اند، گفته اند که ایرانیان؛ با استعداد، تیزهوش، خون گرم و باعاطفه، حاضر جواب، خوش مشرب و خوشمزه، خوش سلیقه، خوش صحبت و خوش معاشرت، دارای طبع شاعرانه، بلند نظر، متمدن، مبادی آداب، مهمان نواز، دست و دل باز و آبرومند، هستند. و نیز روستاییان ایران (یعنی بیشتر ایرانیان در آن روزگار) زحمت کش، قانع، وفادار، خوش باطن، با ایمان، اهل رضا و توکل هستند. او عشق و علاقه ی ایرانیان به علم و دانش را به دلیل استقبال از سپاه دانش و نیز پیشرفت دانشجویان ایرانی در کشورهای دیگر، به عنوان یک ویژگی پسندیده برمی شمارد. و نیز راست گویی ایرانیان در ایران باستان (هرودوت) و شهامت و از جان گذشتگی در جریان «باب» و انقلاب مشروطه (ادوارد براون) را نیز از ویژگی های پسندیده ی ایرانیان می شمارد که بیگانگان به آن اشاره کرده اند.

در ادامه، در بخشی به نام «تفاوت اخلاقی ما با دیگران»، پیش از آنکه به بیان نمونه ها و دلایل نویسندگان غیر ایرانی بپردازد، به برتری حجم و اندازه خلقیات بد ایرانیان در برابر خلقیات خوب آنها اعتراف کرده و تا اندازه ای به دفاع زودگذری از ایرانیان و انتقاد کوتاهی از غربی ها می پردازد که: در همه ملت ها صفات خوب و بد وجود دارد و بعضی جاها بدفهمی و کژاندیشی شده و صفات خوبی چون فروتنی و تعارفات ما را به چاپلوسی و دروغگویی تعبیر کرده اند. و یا برخی از این صفات منفی به تفاوت های بنیادی در تعریف حسن و قبح ها و معیار های متفاوت سنجش اخلاقی در دو فرهنگ برمی گردد و معنای بد و خوب را تغییر می دهد و یک ویژگی خوب در فرهنگ دیگر بد جلوه می کند. سپس بیان می کند که بیشتر ایرادهایی که بر ما گرفته اند به ویژگی های درونی ما بر می گردد. و در برابر ویژگی های بیرونی یا ظاهری چون خوش مشربی، خوش گفتاری، خون گرمی و... که برای ما قائل شده اند، ویژگی های درونی و مهمتری چون راستی، شرافتمندی، حقیقت جویی، شجاعت، نیکوکاری و... را از ما سلب کرده اند و ایرانیان را فاقد این ویژگی ها دانسته اند.

سپس نویسنده ی کتاب، چهار شیوه ی واکنش در برابر این برداشت ها را بر می شمارد:

- ۱- تجاهل و تغافل ۲- انکار ۳- تلافی ۴- خرد ورزی. و پس از اینکه سه راه نخست را نادرست و بی فایده می داند، تنها راه درست را استفاده از اندیشه و منطق می انگارد، که

انتقادهای را با انصاف داوری کنیم و در راه رفع عیب های خود بکوشیم. و سپس نمونه هایی از نوشته های ایرانیانی چون؛ ابن مقفع یا روزبه (سده 2ق.)، عمیق بخارایی (سده 6ق.)، نعیم سدهی (اسفهان) (سده 13ق.)، مصطفی فاتح (1300 خ.)، ارسلان پویا (1340 خ.)، و تقی دانش، در اعتراف و انتقاد از خلیفات بد ما ایرانیان می آورد. در بخش دوم کتاب، نویسنده دیدگاه های بیان شده در باره ی "خلقیات ایرانیان" را به 4 دسته بخش بندی می کند:

1. یونانیان و رومیان کهن.

2. غیر فرنگیان (ترک، تازی، تاتار).

3. فرنگیان هم روزگار ما.

4. ایرانیان.

در دسته نخست از "هرودوت" (پدر تاریخ) و "پلوت" (شاعر رومی، سده 2 پیش از میلاد)، که در ستایش ویژگی های خوب ایرانیان نوشته اند، نام می برد. و نیز به "آمی ین مارسلین" (تاریخ نگار رومی، سده 4 میلادی) که از خود ستایی و بی رحمی و راحت طلبی ایرانیان نوشته است، اشاره می کند.

از دسته دوم به "متنبی" (شاعر نامدار تازی) که بسیار از ایرانیان بد گفته است، "غازی غرای خان تاتار" از دودمان چنگیز در دوره صفویه و "روشنی بیک" از صاحب منصبان ترکیه که بسیار بدگویی کرده است، اشاره می کند.

از دسته سوم، که بخش زیادی از کتاب او را تشکیل می دهد، به نوشته های سفرا، سیاحان، سفرنامه نویسان، شرق شناسان، مورخان، مشاوران نظامی و نویسندگان زیادی استناد کرده و از نوشته های آنها بخش های کوتاهی را آورده است که در آن میان می توان به شماری از ایشان اشاره کرد:

جیمز موریه، گوته، ادوارد براون، کورنی اوبروین، شاردن، ولتر، راولینسون، سرجان ملکم، گوبینو، هانری مارتین، گوستاو لوبون، تئودور نولدکه، سرپرسی سایکس، دکتر فوریه، ابن خلدون، ونسان مونت، ژان لارنگی، هانری گوبلو و... بیشتر آنها اشاره به خلیفات ناپسندی مانند دروغگویی، دورویی، چاپلوسی، پنهان کاری، خودپسندی، فریبکاری، ستم پذیری و ستم گری، نادان و خرافاتی بودن، نداشتن روحیه ی پژوهش و پیشرفت، ترس و... کرده اند. شمار اندکی نیز، مانند ادوارد براون، گوته، هانری مارتین و ابن خلدون به ویژگی های نیک ایرانیان چون هوشمندی، خوش گفتاری، شهامت، مهربانی، ادب و بردباری اشاره داشته اند.

در گروه چهارم شمار اندکی از ایرانیان، از سده های نخست اسلامی چون عبدالله بن مقفع (روزبه) و سپس وحشی بافقی (سده 10 ق.) و در روزگار قاجاران چون سدهی اسفهان، قائم مقام فراهانی، میرزا آقاخان کرمانی، میرزا محمد خان قزوینی، و سپس، سید حسن تقی زاده، ابراهیم خواجه نوری و عارف قزوینی را نام برده و نمونه هایی از دیدگاه های انتقادی آنها به خلق و خوی هم میهنان خود را آورده است. در ادامه بخشهایی از برخی

داستان های خود در ویژگی های بد اخلاقی ایرانیان را به آنها می افزاید.

در پایان کتاب، جستار کوتاه (در 6 رویه) و بسیار متفاوتی به نام: "شیوه ی انتقاد" در زمینه ی نقد ادبی، آورده شده که اگر این کار در دهه های پیشین مرسوم بوده است، بازچاپ آن در چاپ های پسین بسیار شگفت انگیز است! تلاش جمالزاده در پاسخ به پرسش "مجله مسائل ایران" از خواست آن مجله بسیار فراتر می رود و او به عنوان یکی از اندیشه ورزان و روشنفکران روزگار خویش، با نگاهی ژرف به این پرسش می نگرد و پرسش های دیگری را پیش روی می نهد و هشدار می دهد که این ویژگی های ناپسند یکی از علل و شاید مهمترین علت عقب ماندگی ایران است و تا زمانی که به آنها آگاه نباشیم و این ایرادهای اخلاقی را نشناسیم و نپذیریم، در راه بر طرف کردن و مبارزه با آنها پیروز نخواهیم شد.

در این راه به منابع زیادی در این مورد می پردازد و از آنها نمونه می آورد و سخن های زیادی را از گفته ها و نوشته های ایرانیان و غیر ایرانیان درباره ی ویژگی های ما ایرانیان گرد آوری کرده که می تواند برای پژوهشهای پس از آن بسیار راهنما باشد. البته جمالزاده، شاید به دلیل شتابزدگی در نوشتن این جستار، بسیاری از شعرا و اندیشمندان گذشته های دور و نزدیک ایران را، که در این میدان سخن رانده اند، نادیده می گیرد و خود به این کاستی اشاره می کند.

در آغاز بسیار به جا و بایسته می بود که جمالزاده بیانی دانشورانه از واژه هایی چون "خلقیات"، "خصوصیات و روحیات"، "اخلاق یک قوم"، و "عادات یک جامعه" به دست می داد که خواننده به روشنی بداند که به درستی مراد او از این واژه ها چیست؟ و اینکه "هر ملتی دارای ویژگی های استواری می باشد که در درازای تاریخ دگرگون نخواهد شد" بر پایه ی چه دلایل و پژوهش های فرهنگی و انسان شناسی بیان می شود. اشکال دیگر این جستار دو پاره بودن آن است که به شیوه ی درستی به هم پیوند نخورده اند و همان دو پاره چاپ شده در مجله مسائل ایران را در کنار هم به کتابی یگانه تبدیل ساخته اند که به ایراداتی از جمله گسستگی و نیز بازآوری و تکرار بخش هایی انجامیده است.

سخن دیگر آنکه، بسیاری از نمونه های آورده شده از نویسندگان به تنهایی گواه بر دیدگاه اصلی و فرجامین آن نویسنده در مورد ایرانیان نمی باشد و باید در کنار همه نوشته های آن نویسنده بررسی شود و دید کلی او به دست آید و نیز جایگاه نویسنده و نوشته او و شرایطی را که در آن بوده و بر او چیره شده و میزان آگاهی و آشنایی او با فرهنگ ایرانیان نیز آشکار شود تا ارزش داوری او نیز نمودار گردد. از این رو بسیاری از نمونه هایی را که نویسنده آورده است گاهی بسیار کوتاه و فشرده می باشد و بیرون از متن و فضای سخن نویسنده داوری و بررسی شده که آن داوری درست و دانشورانه نخواهد بود.

ایراد دیگر نوشتار جمالزاده آن است که نمونه ها و کوته نوشت های آورده شده، با نشانی

روشن یا پایگاه و سرچشمه هایش همراه نیست و این از ارزش و جایگاه دانشورانه ی یک پژوهش می کاهد.
در پایان، بر فرهیختگان و فرهنگ دوستان بایسته است آن نخستین گام های اندیشه ورانه و دلسوزانه را که درد فرهنگ این کهن بوم و بر را داشته اند، و در پی شناخت درد و درمان برای بیماری ها و کاستی های فرهنگی ما بوده اند، بیشتر پاس بدارند و در راه ویرایش، نشر و نقد دانشورانه ی آنها بکوشند.

خلقیات ما ایرانیان" به قلم روانشاد محمد علی جمال زاده

۱. مهموني مي ديم اونهايي که دوست داريم و نداريم رو دعوت مي کنيم.
۲. يواشکي به لباساي اونهايي که دوست نداريم مي خنديم.
۳. بعد که رفتند با دوستهاي خودمونيمون مي شينيم به حرفهاشون مي خنديم!
۴. توي مهموني واسه همدیگه جوک ترکي مي گيم!
- جوک لري مي گيم!
- اصفهانى ها رو مسخره مي کنيم
- مي گيم کاشوني ها ترسواند!
- رشتي ها بي غيرتند!
- کردها خرمتعصب هستند!
- آباداني ها لاف مي زنند!
۵. پايين شهرها رو آدم حساب نمي کنيم.
۶. مرز بين پايين شهر و بالاي شهر رو هم خودمون تعيين مي کنيم!
- اونها که از قللک پايينتر رو قبول ندارند شيک ترند!
۷. وقتي يکي از فاميلهامون شهرستان زندگي مي کنه.
- و ما بيهوي از دهنمون مي پره فوري توضيح مي ديم که طرف بخاطر شغلش که مدير فلان کارخونه است اونجا زندگي مي کنه
۸. بشقاب و ليوانهاي فرانسوي مي خریم! لوستر هاي ساخت چين مي خریم!
۹. شکلات آيدين هديه نمي بریم چون ايرانيه کلاش پايينه!
۱۰. موقعي که اتوبوس مياد حمله مي کنيم!
۱۱. اگه اوضاع بحراني بشه با آرنجمون مي زنيم به کناريها راه رو باز مي کنيم!
- آخه خسته هستيم بايد زودتر بریم خونه!
۱۲. وقتي کسي نباشه هم همين که مي شينيم
- با ماژیک پشت صندلي ها يادگاري مي نويسيم
- که دفعه ديگه که سوار شدیم به دوستامون هنرمون رو نشون بديم
۱۳. شب چهارشنبه سوري ترقه پرت مي کنيم!
- پشت پاي زن همسايه که وقتي پريد بخنديم!
۱۴. وقتي نيم فوتبال مورد علاقه امون توي مسابقه مي بازه
- شيشه اتوبوس واحد رو مي شکنيم!
۱۵. سيزده بدر گند مي زنيم به طبيعت!

یعنی همیشه اینکارو می کنیم نه فقط سیزده بدرها !
 فحش خواهر و مادر می دیم! به همدیگه! به دین و مذهب. ۱۶
 و عربها و غیره!
 اما تا به مشکلی پیش میاد میگی یا فلان امام !!
 ..و در لوس آنجلس هم بیشتر سفره حضرت عباس باز میکنیم تا توی تهران. ۱۷
 ما همه مادرزادی سیاستمدار به دنیا اومدیم. ۱۸
 اما استراتژی تک تکمون با همدیگه و با تمام دنیا متفاوت برای همین در هیچ موردی باهم
 توافق نداریم و باز هم به هم فحش می دیم !
 سه تا که میشیم پنج نظر متفاوت داریم و هممون خیال میکنیم حق داریم. ۱۹
 میریم حتماً به یادگاری هم با هرچی که دستمون باشه روی در و دیواراش می کنیم
 ما امام زاده می سازیم! ۲۰
 بعد پول می ندازیم و از امام زاده می خوایم که مشکلاتمون رو حل کنه !
 ما روز عاشورا تاسوعا نذری می دیم! ۲۱
 اما برای اینکه زعفرون گرونه روی پلو گلرنگ می ریزیم !
 ما احتمالاً غیر از رامسر و کلاردشت جای دیگه ای از ایران رو ندیدیم. ۲۲
 اما حتماً دویی رفتیم و فروشگاه عرض الهدایا رو دیدیم !
 بی برو برگرد هم به عکسی توی صحرا روی شنها گرفتیم. ۲۳
 که به همسایه ها نشون بدیم !
 ما رانندگیمون حرف نداره! ۲۴
 رانندگی بدون فحش و فضاحت برامون معنی نداره! ۲۵
 چراغ راهنمایی عابرپاده، موتورسوارهای آدمخور ۲۶ .
 فقط یک کلمه از هر مورد کافیه !
 ماها سینما نمی ریم و عوضش عشق می کنیم قبل. ۲۷
 از اینکه فیلم روی پرده سینما بره ما سی دیشو ببریم خونه !
 ما - مخصوصاً لوس آنجلسی هامون- وقتی کانال تلویزیونی درست می کنیم. ۲۸
 یا هیمنطوری آب دوغ خیار میارندمون توی یه برنامه ای مجری بشیم
 یا گزارش بدیم یا خدای نکرده به عنوان کارشناس حرف بزیم
 از هر سه تا کلمه ای که می گیم چهار تاش انگلیسیه اونهم
 با هزار تا عشوه و ناز و غمزه شتری و صد البته تلفظ صد درصد غلط !!
 ماها عاشق رقص عربی هستیم. ۲۹
 هرچی هم سنمون میره بالاتر علاقه امون به این رقص که تا ابد یادش نمیگیریم
 هی بیشتر و بیشتر میشه و اصرار می کنیم
 که باید توی همه مهمونی ها هنرمون رو نشون بدیم
 البته دوستان خیلی اصرار می کنندا وگرنه ماها همه خجالتی هستیم
 و رقصمون نمیداد
 ما توی خیابون زل می زنیم به زن ها. ۳۰
 کوچیک یا بزرگ مهم نیست
 مهم اینه که وقتی خانومه نزدیک شد حتماً به متلک آبدار نثارش کنیم

اما از اینکارا خیلی می‌کنیم
 به آذری‌ها متلک می‌گیم، ۳۱
 اونارو مسخره می‌کنیم و براشون جوک می‌سازیم ولی
 بهترین دوستامون آذری هستن !!
 اما سه چیز برای ما خیلی مهمه :
 یک: ما هیچ وقت اجازه نخواهیم داد که روی هیچ نقشه‌ای خلیج فارس
 به خلیج عربی تبدیل بشه !!
 دو: حواسمون هست که هر جا اسمی از فیلم سیصد برده شد
 اعتراض کنیم نامه بنویسیم طومار اینترنتی امضا کنیم
 که چرا قیافه ما ایرانیها رو اینقدر وحشتناک کشیدند
 آخه ما ایرانیها اونقدر ا هم وحشتناک نیستیم !!
 سه: دولت کشورمون باید مثل دولت سوئد و نروژ باشه
 دموکرات / عشقی / مهربان !

با یک شرط :

ما همون "آدم" هایی که در بالا گفتیم بمونیم !!!

در تصاویر حکاکی شده بر سنگهای تخت جمشید هیچکس عصبانی نیست !!
 هیچکس سوار بر اسب نیست
 هیچکس را در حال تعظیم نمی‌بینی
 در بین این صدها پیکر تراشیده شده حتی یک تصویر برهنه وجود ندارد
 این ادب اصیل‌مان است: نجابت - قدرت - احترام - مهربانی - خوشرویی
 چگونه میشود که پس از حمله اعراب ما به اینجا رسیده ایم ???

خصایص زندگی ایرانیان ژان شاردن

ژان شاردن، جواهر فروش و جهانگرد فرانسوی بود که لقب «تاجر شا» را از شاه عباس دوم دریافت کرد؛ در دوره صفویه به ایران سفر کرد و شرح دیده‌های خود را در ۱۰ جلد به رشته تحریر درآورد تا این اثر به‌عنوان یکی از ارزشمندترین آثار پژوهشگران غربی درباره ایران و خاور نزدیک به شمار آید

این جهانگرد فرانسوی یک فصل کامل از سفرنامه خود را به خصایص زندگی ایرانیان اختصاص داده است. به اعتقاد او از آمیزش ایرانیان با گرجی‌ها و چرکسها، «طبیعت، مردمی بسیار زیباروی، شجاع، سرزنده، پر نشاط، مودب و عاشق پیشه پدید آورده است». شاردن این خصایص را معلول اعتدال آب و هوا و نحوه تربیت ایرانیان می‌داند. او می‌نویسد: حالت روحی ایرانیان نیز مانند بدن آن‌ها ظریف و عالی است. قوه تفکرشان فعال و ذهنشان سریع الانتقال، سرزنده و الهام بخش است. آنها از حافظه‌های قوی و آزاد برخوردارند و با اشتیاق فراوان به سوی کسب علوم، مخصوصا علوم سعبه و فنون کشیده

می شوند. طبع ایرانیان به نرمی و انعطاف تمایل دارد و روحیه آنها توداری و تواضع است، در عین حال نجیب، خوش برخورد و خوش رفتارند. شاردن ایرانیان را ولخرج ترین مردمان دنیا و لاقیدترین ملت نسبت به آینده می داند و می نویسد: آنها نمی دانند چگونه از پول خود استفاده نمایند و اگر بخت و اقبال به آنان روی آورد، همه آن ثروت و دارایی را در مدت کوتاهی خرج می کنند.

ثبت جهانی تنها پاسخگو نیست

چنانچه سازمان های متولی در کنار بسیاری از تشکلهای غیر دولتی علاقه مند نتوانند این پرونده ها را به ثبت جهانی برسانند، متأسفانه برخی کشورها که شاید حتی تاریخ تشکیلشان به چند ده سال هم نمی رسد به قلب تاریخ و واژگونه سازی آن بپردازند. ضمن آنکه به نظر می رسد تنها پرداختن به ثبت جهانی چاره ساز نباشد. به گفته دبیر کل بنیاد فردوسی نیز صرف توجه به ثبت جهانی و سپس رها سازی و عدم برنامه ریزی برای سال های پس از ثبت هرگز این مشکل را مرتفع نخواهد نمود. بلکه تاسیس و راه اندازی اماکن فرهنگی با نام مشاهیر و انجام پژوهش های دامنه دار با همکاری نهادهای داخلی و برون مرزی، عملاً با شناساندن هر چه بیشتر مشاهیر ایرانی، فرصت دست اندازی به فرهنگمان را از دیگران سلب خواهد کرد.

نامداران فرهنگی و هنری

از چهره های فرهنگی که در گستره جغرافیایی افغانستان زاده شده اند می توان از مولانا جلال الدین بلخی، خواجه عبدالله انصاری، انوری، عنصری بلخی، دقیقی بلخی، امام فخر رازی، ابوریحان بیرونی، عبدالقادر بیدل، امیر علی شیر نوایی، عبدالرحمن جامی، رابعه بلخی، ناصر خسرو، سنایی غزنوی، کمال الدین بهزاد، ملا فیض محمد کاتب، ابو عبید عبدالرحمن محمد جوزجانی، حمیدی بلخی، حنظله بادغیسی، ظهیر فاریابی، مولانا حسین واعظ کاشفی، شهید بلخی، معروفی بلخی، ابوالموید بلخی، ابونصر فارابی، ابواسحاق فارابی، رحمان بابا، خوشحال خان ختک، ابوشکور بلخی، عشقری، میر غلام محمد غبار و خلیل الله خلیلی نام برد.

گستره و شاخه های زبان های ایرانی؛ فارسی، کردی، پشتو، بلوچی، لری، و ...

نخستین کسانی که نقد ادبی به معنای مدرن آن را در ایران شناساندند روشنفکران ... دوران مشروطه نظیر فتحعلی آخوندزاده، طالبوف و زین العابدین مراغه ای بودند. دهخدا - بدیع الزمان فروزانفر - محمد تقی بهار - رضا براهنی - جلال همایی - سعید نفیسی - نیما یوشیج - محمدعلی سپانلو - مهدی یزدانی خرم پرویز نائل خانلری - صادق هدایت - عبدالحسین زرین کوب - محمد رضا شفیعی کدکنی - شاهرخ مسکوب



نویسندگان ایرانی ادبیات کودکان و نوجوانان
 شهرام - احمد رضا احمدی - حسین ابراهیمی الوند - نادر ابراهیمی - مهدی آذر یزدی
 جعفر توزندهجانی - صمد بهرنگی - محمدرضا بایرامی - احمد اکبر پور - اقبالزاده
 داود غفارزادگان - سوسن طاقدیس - شکوه قاسم‌نیا - فرهاد حسن‌زاده - محمدرضا شمس
 - رضی هیرمندی - هوشنگ مرادی کرمانی - محمد هادی محمدی - محمود کیانوش
 - ساویسا مهوار - منصوره راعی - ناصر یوسفی - محمدرضا یوسفی - عباس یمینی شریف
 توران میرهادی

فرهنگ ایرانی از دید ایرانیها



سخن گفتن پیرامون فرهنگ ایرانی بسیار سنگین و دشوار است. زیرا که پشتوانه این فرهنگ چندین هزار ساله، مملو از تجربیات و فراز و نشیبهای گوناگون است که اگر ما بتوانیم آن را گسترش و پرورش دهیم و با روزگار امروز مدرنش کنیم ملت ما نه تنها یکی از خوشبخت ترین ملتهای جهان می شود بلکه میتواند دیگر کشورهای گیتی که حیاتشان به چندین صده هم نمی رسد را سیراب نماید. گستره این فرهنگ کهن امروزه با وجود مرزهای غیر واقعی شامل کشورهای تازه استقلال یافته: تاجیکستان، ازبکستان، ترکمنستان، آذربایجان، ارمنستان، داغستان، کردستان، افغانستان، پاکستان، عراق و بحرین می باشد. امید بسیار داریم که فرزندان برومند این سرزمین با تمام نیرو و این فرهنگ را احیا کنند و بار دیگر نه تنها در ایران کنونی بلکه در تمامی سرزمینهای ایرانی اطراف ما که با مرزهای غیر واقعی، بی کفایتی و توطئه های استعمارگران جدا شده اند نیز گسترش دهند.

"فرهنگ هفت هزار ساله ایرانی را امروز میتوان به مانند یک صندوقچه ای کهن تشبیه کرد که در گوشه ای از خانه ما (ایران) قرار گرفته است و ما (نسل امروز) بهره لازم از آن نمی بریم". گنجینه ای که گرد و غبار هزاران ساله بر روی آن نشسته است و جوانان ما امروز دست به دامان فرهنگ ضد فرهنگی غرب شده اند. البته درست است که ما تا به امروز از این گنجینه کهن بهره کافی را نبرده ایم ولی از جهات دیگر میتوان اینگونه برداشت کرد که همین فرهنگ بوده است که ما را تا به امروز مستحکم و زنده نگاه داشته است. تمدنهای بزرگ مصر، آشور، بابل، سومر و... همگی از دید زمانی در ردیف تمدن ایران قرار داشته اند و همگی روزگاری بسیار نیرومند بوده اند. ولی به راستی چه شد که همگی فرو ریختند و تنها ایران و تمدن و فرهنگ ایرانی در منطقه باقی ماند؟ این جستار تجزیه و تحلیلی است پیرامون این فرهنگ کهن که امروز بدون شک باید از آن بهره لازم را برد و برای نسلهای آینده نیز این گنجینه را زنده نگاه داشت. شوربختانه برخی از هم میهنان ما وقتی سخن از فرهنگ و تمدن کهن ایرانی می شود ناآگاهانه و بدون هیچ پشتوانه دانش تاریخی و علمی سخن را آغاز میکنند، که ما هیچ نیستیم و اگر بودیم امروز چنین نبودیم!!؟؟ اگر به راستی با این افراد به مناظره بنشینیم حتی نمی دانند دوپست سال پیش در ایران چه گذشته است.

این درد بزرگی برای کشور ماست که چنین افرادی به راحتی به خود اجازه می دهد بدون پشتوانه دانش و آگاهی کافی لب به سخن بگشایند و اینچنین کوتاه فکرانه همه ارزشهای یک ملت بزرگ را به تمسخر بگیرند و نه تنها کمکی برای بهبود آینده ایران زمین نمی کنند بلکه با چنین سخنانی جو نا امیدی، جهل و فرهنگ ضد ایرانی را نیز گسترش می دهند. شاید بتوان گفت که درد و معضل دیگر ما ایرانیان این است هنوز خود را نشناخته ایم و آنگاه به سراغ فرهنگ های بیگانگان می رویم!! از مسیحیت و اسلام دانش بسیاری داریم ولی دین اصیل ایرانی زرتشت را اصلاً نمی شناسیم. بسیاری دیگر از ما ایرانیان وقتی سخن از تاریخ هند، آمریکا، فرانسه و انگلستان و شخصیهایی نامور آنان می شود آشنایی نسبی و حتی زیادی داریم.

در ادیان مختلف انسان برای دست یافتن به ذات خداوند و تکامل و سیر مراحل روحانی جهت دست یافتن به بالاترین مراحل عرفان و تصوف و خدشناسی بایستی با خودشناسی آغاز کند و سپس سیر مسیر نماید. انسان های عارف و دین مدار واقعی همچون حافظ شیرازی، مولانا عارف و اندیشمند بزرگ جهان، عطار و صائب و خیام و... همگی از خودشناسی به آن مقام والای روحانی، علمی و جهانی دست یافتند. پس در می یابیم که یک ایرانی نیز برای کسب فرهنگ و دانش جهانی بایستی از فرهنگ و تمدن خود آغاز کند و سپس به مراحل پسین رود. آنچه که کوشش می شود در این جستار آورده شود پژوهشی است پیرامون این فرهنگ کهن و گنجینه چندین هزاران ساله ایرانی. زیرا ما بدون خودشناسی (شناختن فرهنگ ایرانی) به گمراهی، سردرگمی و بی هویتی دچار می شویم و راه به جایی نخواهیم برد. در سروده های سه هزار و اندی ساله گاتهای اشو زرتشت پیرامون ضرورت خودشناسی چنین آمده است:

اهورامزدا را باید با ایمانی کامل و از روی راستی ستود چرا که او به ما نوید داده است که در پرتو خویشتن شناسی، راستی و نیک منشی میتوان به رسایی و جاودانگی راه یافت. (اشتودگات، یسنای 45، بند 10)

از دیگر عواملی که موجب می گردد به پرورش و پاسداری از فرهنگ کهن خود بیشتر بپردازیم، پدیدار شدن زندگی مدرن است. در گذشته ای نچندان دور شاید سه یا چهار دهه پیش کشور و مردم ما با فرهنگ و مهر و محبت بیشتری چرخه زمان را می گذراندند. آنچه که امروز در جامعه ایران دیده می شود آن چیزی نیست که ریشه و فرهنگ اصیل ایرانی نامیده می شود. گذر از یک جامعه سنتی که مردم با پیوستگی های عاطفی و روحی عمیق بر پایه فرهنگ شش - هفت هزار ساله مهر و میترا نیسم در کنار یکدیگر زندگی میکردند و سپس وارد شدن به جامعه ای نیمه مدرن و در حال توسعه که اینترنت و ماهوار سخن نخست را در آن می زند عواقب مثبت و منفی زیادی را در بر دارد. جدای از اثرات علمی و مثبت این جامعه نیمه مدرن، نقش فرهنگ غنی ایرانی در چنین جامعه ای شوربختانه کم رنگ می شود و زندگی صنعتی و ماشینی جایگزین مهر و انسان دوستی و عشق ایرانی میگردد.

برای رهایی از دوگانگی فرهنگی که خواسته یا ناخواسته ایجاد گردیده است، مردم ایران زمین نیازمند یک سیاست فرهنگی مثبت و سازنده هستند. این سیاست چیزی نیست به جز آمیختن فرهنگ زندگی مدرن و هویت و فرهنگ غنی ایرانی. جامعه و نسل جوان امروز ایرانی بایستی با مدرن ترین سیستم های آموزشی و تربیتی آشنا باشند و از آنها بهره مند گردند ولی فرهنگ، منش و کردار انسان ساز ایرانی را برای دست یافتن به این امر کنار نگذارند. برای نمونه به این واقعیت ادبی بنگرید که چگونه ما خود از خود بیگانه هستیم و غربیان از بطن ما بهره می برند:

در کتاب "از سعدی تا آراگون" آمده است که موريس متزلینگ نویسنده شهیر فرانسوی در سال 1892 رودابه همسر زال و مادر رستم را از میان دیگر زنان نامدار شاهنامه

فردوسی بزرگ برگزید و از سرگذشت این بانوی ایرانی و دختر گرسیوز شاهکار ادبی بزرگی را پدید آورد که نامش "پلئاس و ملیزاند" شد .

ارزش و مقام والای فرهنگ ایرانی را میتوان در این سخن فردوسی بزرگ یافت
جهان زیر آیین و فرهنگ ماست سپهر روان جوشن جنگ ماست
که خون ریختن نیست آیین ما نه بد کردن اندر خور دین ما
آنچه در این جستار پیرامون فرهنگ ایرانی میخوانید :

همدلی , نیکی کردن , عشق و مهر ورزیدن
تاثیر گذاری بر ادیان جهان
اهمیت فرهنگ در ایران زمین
نیروی جاودانه خرد در فرهنگ ایرانی
احترام به طبیعت و کشاورزی
ظلم ستیزی و دادگری
ایمان و یکتاپرستی
هنر و موسیقی غنی
فرهنگی که ایران را سرزمین نیروی مافوق بشر میداند
یکپارچگی , احترام به باورها و گویشها
دفاع از کشور و میهن دوستی
اهمیت پیشرفت , علم , دانش و تربیت

بزرگترین موهبت فرهنگ غنی ایران از دیدگاه نگارنده همدلی , خون گرمی و مهر
ورزیدن میان مردم کشورمان است . میتوان این سخن اوحدی مراغه ای را در مورد
فرهنگ ایرانی و مهر ورزیدن مردمان نیز بکار بست :
پستان خود به مهر بیالود و دوستی روز نخست دایه که میداد شیر ما را

حافظ عارف برجسته و اندیشمند ایران زمین :
درخت دوستی بنشان که کام دل به بار آرد نهال دشمنی برکن که رنج بی شمار آرد
چو مهان خراباتی به عزت باش با رندان که درد سرکشی جاننا گرفت مستی خمار آرد

در یسنا هات 28 آمده است : در پرتو اندیشه پاک و پویا مردم را آموزش میدهیم که به
راستی بگرایند و درستی پیشه خود کنند .
سعدی بزرگوار
که گر به جان رسد از دست دشمنانم کار ز دوستی نکنم توبه همچنان ای دوست

با سفری کوتاه به کشورهای اروپایی و آمریکایی و جستجوی در میان فرهنگ این
کشورها سردی , رفتار خشک و زندگی ماشینی را میتوان به وضوح دید . فرهنگی که در
ایرانیان عکس آن جاری است . در دورترین روستاها و دهکده های ایران از کردستان و

آذربایجان و خوزستان و سیستان و خراسان گرفته تا مازندران و کرمان و یزد و شیراز
همان نوازی و خونگرمی و مهمانوازی مردمان زبان زد همگان است .
حس همدلی و انسان دوستی و مهرورزی از بارزترین ویژگی های این فرهنگ کهن
است . افتخار این کشور اندیشه سعدی یزرگوار است که امروز بر سر درب سازمان ملل
نقش بسته است :

بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار دگر عضو ها را نماند قرار

فرهنگی که برای همدلی و یاری رساندن به دیگر مردمان سعدی بلند آوازه غم دیگران را
بر غم خود ارجح میداند :
من از بی نوایی نیم روی زرد غم بی نوایان رخم زرد کرد

این سخن انوشیروان دادگر نشان می دهد که وی چنان بر این فرهنگ ایرانی پایبند بود که
حتی برای آیندگان نیز نیکی به جای گذاشته است :
گذشتگان کاشتند و ما برداشت کردیم ما نیز بکاریم تا آیندگان برداشت کنند

اگر به این سخنان و صدها نمونه دیگر اندیشه کنیم در می یابیم که در این فرهنگ غم
دیگران غم ماست . مشکلات و نداری آنان مشکلات و نداری ماست . زیرا ارزش والای
انسان به همین همدلی ها و یاری دادن به دیگر هم نوعش می باشد . این امر یک آرامش
خاطر و احساس انجام وظیفه را در میان مردم ما بیدار می کند و زندگی را برایشان روان
تر و نیک تر می سازد . یاری به مستمندان ، خیرات ، اطعام کردن و بخشش از
خصوصیات ذاتی و بنیادین فرهنگ ایرانی است :

امیر خسرو دهلوی
که بخشایش کنی بر مستمندی
ز دردی وارهانی دردمندی
عبدالرحمن جامی ، هفت اورنگ
ترحم کن و عفو و بخشش نمای
فردوسی یزرگ

گر آزاد داری تنت را ز رنج تن مرد بی رنج بهتر ز گنج
هر آنکس که بخشش کند با کسی بمیرد تنش نام ماند بسی
ستون خرد داد و بخشایشست در بخشش او را چو آرایشست
همه مردگان را بر آری ز خاک به داد و به بخشش و به گفتار پاک

نیکی کردن و انسان محوری نیز از نامورترین خصلتهای ملت ایران است . سخنان هزار
سال پیش فردوسی یزرگ ، نوشته های دو هزار و سیصد سال پیش هرودوت مورخ
یونانی و نسکهای باستانی زرتشتی سندی محکم براین ادعا است :

به فرمان یزدان نیکی فزای که اویست بر نیک و بد رهنمای
سرانجام جای تو خاکست و خشت جز از تخم نیکی نیایدت کشت
هر آنکس که نیکی کند بگذرد زمانه نفس را همی بشمرد

بدین کار چون بگذرد روزگار همه خاک دارند بالین و خشت
 تو پند پدر همچنین یاددار بیا تا همه دست نیکی بریم
 ازو نام نیکی بماند یادگار خنک (نیکتر) آنکه جز تخم نیکی نکشت
 به نیکی گرای و بدی باد دار جهان جهان را به بد نسپریم
 دگر هر چه باشد نماند به کس ز گیتی دو چیز است جاوید و بس
 بماند چنان تا جهان است یک سخن نغز و کردار نیک

مولانا جلال الدین محمد بلخی پدر عرفان جهان :

بدی کردند و نیکی با تن خویش مال از همه ماند و از تو هم خواهد ماند
 تو نیکو کار باش و بد میندیش آن به که بجای مال نیکی ماند
سعدی بزرگوار :
 جهان نماند و خرم روان آدمی که باز ماند از او در جهان به نیکی
 تو نیکی کن و در دجله انداز که ایزد در بیابانت دهد باز
 همین نصیحت من پیش گیر و نیکی کن که دامن از پس مرگم کنی به نیکی یاد

در فرهنگ ایرانی یاری رساندن و نیکی به دیگر مردمان امری ستودنی است و به همین جهت ایرانیان خود را بر اساس کتیبه ها و اسناد جهانی ، نخستین پایه گذاران حقوق بشر جهان می دانند . کوروش بزرگ پایه گذار نخستین منشور جهانی حقوق بشر در واپسین سخنانش در کتاب زندگی کوروش بزرگ اثر نامورترین مورخ یونانی گزنوفون چنین می فرماید :

نیکی به دیگران در من خوشدلی و آسایش فراهم می ساخت که این آسایش برایم از تمامی لذتهای زندگی بالاتر بود.

کوروش بزرگ فرزندان و آیندگان این کشور را چنین سفارش می نماید :

همیشه الگوی خود را از میان افرادی برگزینید که در زندگی رستگار و سرافراز بوده اند و پای از راه عدالت و نیکی بیرون ننهاند .

در نبشته های پهلوی انوشه روان آذر بادهسپندان در ایران باستان آمده است هرچه برای تو نیک نیست تو برای دیگران نیک مپندار (پس از اسلام این گفته به کتب بزرگان اسلام نیز رفته است) . هرکس با تو با کینه و خشم رود هر آئینه از او دوری گزین . چندان که میتوانی مردمان را از سخن خود مرنجان پس نیک سخن گوی . به پیران و بزرگان تنندی مکن و آنان را ریشخند مکن . چرا که تو نیز روزگاری چنین خواهی شد . هیچگاه در مهمانی ، انجمن ها و بزم ها بالای مکان منشین و آنرا به بزرگان ده .

در کتاب دینی ایران باستان ویسپرد بند 1 کرده 15 آمده است : همواره در انجام کار نیک و دستگیری از بینوایان و بیچارگان استوار و ثابت قدم باش .

فردوسی بزرگ :

جهان یادگارست و ما رفتنی به گیتی نماند به جز مردمی

تأثیر گذاری بر ادیان جهان

فرهنگ ایران از روز نخست دین گرا بوده است و به همین جهت از مهم ترین و موثرترین فرهنگهای جهان در پیدایش ادیان بزرگ محسوب می شود. در شهرهای مختلف ایران مسیحیان, زرتشتیان, کلیمیان, یهودیان, بهائیان, شیعیان, سنی ها و... صدها سال پیش از آنکه سازمان حقوق بشری ایجاد گردد در کنار یکدیگر زیسته اند. هیچ گاه در فرهنگ ایرانی مردم برای همسان نبودن دینشان به دیگر هم میهنانشان شمشیر نکشیدند. هیچگاه نبردهای دینی در ایران رخ نداد و هزاران سال است که دهها آئین و باور و مذهب مختلف در کنار یکدیگر زندگی کرده اند. امری که میان اعراب و حتی اروپاییان تا پیش از رنسانس رایج بود و هست. اگر تَبیض دینی هر ازگاه دیده شده است حاصل حکومتهایی است که بر پایه فرهنگ ایرانی استوار نبوده اند. اردشیر بابکان بنیانگذار سلسله قدرتمند ساسانی چنین فرمود:

دین اساس ملک است و ملک نگهبان دین, هر چه را اساس نباشد معدوم گردد و هر چه را که نگهبان نباشد به تباهی انجامد

اهمیت فرهنگ در ایران زمین

با نگرشی به کارنامه نیاکانمان در می یابیم فرهنگ در این سرزمین جایگاه بسیار والایی دارد. فرهنگ تشکیل شده است از: فرپیشوند + هنگ پسوند از ریشه تنگ اوستایی به معنی کشیدن و فرهختن و فرهنگ. هر دو مطابق است با ادوکات وادوره در لاتینی به معنی کشیدن و نیز به معنی تعلیم و تربیت است. همچنین به معنی کسب علم و دانش وادب نیز باشد. فردوسی بزرگ را به راستی میتوان پرچم دار فرهنگ غنی ایرانی دانست. حکیم ابوالقاسم فردوسی بر آیندگان سفارش می نماید که کودکان و جوانان را با نیروی خرد, دانش و فرهنگ پرورش دهید, زیرا کشور را انسانهای بی خرد, بی فرهنگ و بی دانش نمی توانند نیک هدایت کنند.

فردوسی بزرگ

که گیتی به نادان نتوان سپرد	به فرهنگ سپردن فرزند خرد
ز کردار گیتی مگیرید یاد	جز از نیک نامی و فرهنگ و داد
که فرهنگ بهرش نباشد بسی	به چیز کسان دست یازد کسی
به بد در جهان تا توانی مکوش	دلت زنده باشد به فرهنگ و هوش
ندارد هنر شاه بیدادگر	منش هست و فرهنگ و رای و هنر
که این است آیین و فرهنگ و دین	بی آزاری و جام می برگزین
که فرهنگ بهتر بود گر گهر	ز دانا بپرسید پس دادگر
که فرهنگ باشد ز گوهر فروز	چنین داد پاسخ بدو رهنمون
به فرهنگ باشد روان تندرست	گهر بی هنر زار و خوارست و سست

اسدی

به فرهنگ پرور چو داری پسر
زنده یاد پروین اعتصامی

نخستین نویسنده کن از هنر
تا نیست رهبرت هنر و فرهنگ

در هر رهی فتاده و گمراهی

حکیم نظامی گنجوی

جواهر جست از آن دریای فرهنگ بچنگ آورد و زد بر دامنش چنگ

ناصر خسرو

به فضل و دانش و فرهنگ و گفتار تویی در هر دو عالم گشته مختار

خرد ، فرهنگ ، دانشنیروی جاودانه خرد در فرهنگ ایرانی

دانش ، خرد ، فرهنگ را میتوان سه ضلع یک مثلث فرهنگ ایرانی دانست ، که در نبود هر کدام دیگری به تکامل نمی رسد و ارتباط آن دو را قطع میکند . با دست یافتن به این سه امر انسان به درجات کمال و انسانیت دست خواهد یافت . به راحتی میتوان این امر را در خانواده و سپس محیط های و گروه های کوچک و سپس یک جامعه بزرگ بررسی نمود . نیاکان کشورمان به درستی بر معجزه این سه نیرو را در تکامل و پیشرفت جامعه آگاه بودند . خرد را میتوان راس این مثل انسان ساز چندین هزار ساله ایرانی دانست . زیرا در صورت وجود خرد انسان به درستی به فرهنگ و دانش دست خواهد یافت . ولی در صورت عدم وجود خرد ، دانش و فرهنگ کارگشا نخواهند بود . دانش به نوبه خود قابل احترام است و فرهنگ نیز همچنین و هر دو در فرهنگ ایرانی سفارش و تاکید بسیاری بر آن شده . آنچه که بررسی می شود جایگاه بسیار والاتر خرد می باشد . خرد و شعور برتر از فرهنگ و دانش است و مهمترین عامل در پیشرفت یک انسان و یک جامعه به حساب می آید . چنانکه زرتشت کسانی را که دیگران را از خرد خود بهره مند نسازند در ردیف گناهکاران می داند :

انسانی که گمراهی را ببیند و او را با دانش و خرد خویش راهنمایی نکند در ردیف

گناهکاران است . یسنای 46 – بند 6

فردوسی بزرگ می فرماید که کسانی که خرد دارند به جستجوی دانش حقیقی می روند :

چنین دان که هر کس که دارد خرد به دانش روان را همی پرورد

خرد قوه درک ، عقل و شعور است . خرد سازنده آینده یک انسان ، خانواده و یک جامعه است . خرد نیرویی است که پیش از انجام هرکاری انسان را به اندیشه و بررسی عقلانی وا میدارد و احساس و عوامل دیگر را پس از آن اثر میدهد . خرد چنان جایگاه والا و ارزشمندی در فرهنگ ایرانی دارد که نخستین سخن فردوسی بزرگ در شاهنامه چنین است :

به نام خداوند جان و خرد کزین برتر اندیشه برنگذرد

در متون اخلاقی ایرانیان در پیش از اسلام خرد مهم ترین محور بحثهای میان بزرگان بوده است . چنانچه در اندرز آزریاد مارسپندان آمده است : این چهار چیز را در میان مردمان باید بیش از دگر چیزها بکار بست :

خرد و هنر ، دیدن و دانش ، توانگری و رادی ، خوب گفتاری و خوب کرداری . "هنری که خرد در آن نباشد مرگ است بر تن مردمان"

شاهنامه کتابی که برترین موضوع آن پیرامون خداشناسی، خرد و فرهنگ و دانش است. فردوسی بزرگ خرد را برترین قوه انسان ساز بشریت می‌داند و حتی فراتر از آن می‌رود و خرد را نجات دهنده انسان در سرای پسین می‌داند. شاهنامه کتابی در راستای گاتهای زرتشت است زیرا محور گاتهای زرتشت خرد می‌باشد:

خرد برتر از هر چه ایزد بداد ستایش خرد را به از راه داد
خرد رهنمای و خرد دلگشای خرد دست گیرد به هر دو سرای
ز یزدان و از ما بر آنکس درود که تارش خرد باشد و داد و بود

بشود که همه از بهترین دانش و خرد آگاه شویم. چرا که دانش و خردی که اهورامزدا به ما می‌آموزد بی‌گمان مقدس و سودمند است. (سپنتمدگات، یسنای 48، بند 3) کسی که اندیشه و گفتار و کردارش از روی خرد پاک و برابر با آیین اهورایی باشد پروردگار دانا به او نیروی معنوی شجاعت و رسایی تن و روان خواهد داد. (سپنتمدگات، یسنای 45، بند 1)

در مجموعه ویس و رامین گرگانی آمده است در صورت وجود خرد، انسان خوب و زشت اطرافش را درک میکند و مهر و عشق این نیروی سازنده را در برخی موارد کنار می‌زند:

خرد باشد که خوب و زشت داند چو مهر آید خرد در دل نماند
در اسدی آمده است که خرد برای پادشاه بهترین تاج و نگین (افسر) است و هوش (هش) و دانشش بهتر از لشگر و ارتش کشورش باشد:
خرد شاه را بهترین افسر است هش و دانشش نیک تر لشگر است

ناصر خسرو

خرد کیمای صلاحست و نعمت خرد معدن خیر و عدل است و احسان
به خرد گوهر گردد که جهان چون دریاست به خرد میوه شود خوش که جهان چون شجر است
بیفزای قامت خرد و فکر میافزای طول پیراهن و پهنایش
عطار نیشابوری عارف بزرگ ایرانی
ای خرد را زندگی جان ز تو بندگی عقل و جان و فرمان ز تو

در یسنا هات 20 بند 2 کتب زرتشتی آمده است که مرد و زن باید خود راهشان را با خرد برگزینند.

سعدی بزرگوار

به است از دد انسان صاحب خرد نه انسان که در مردم افتد چو دد
در اهنودگاه، یسنای 28 بند 12 آمده است

انسان از همان آغاز چه طرفدار راستی و چه دروغ، خواه دانا یا نادان بنابر ندای دل و اندیشه خرد خود به این سوی کشیده شده است. ولی خرد مقدس همواره آماده است تا کسانی را که شک دارند راهنمایی کند.

احترام به طبیعت و کشاورزی

طبیعت جایگاه بسیار والایی در فرهنگ ایرانی دارد. شوربختانه آنچه امروز در اطراف ما دیده می شود هیچ همخوانی با این باور نیاکان ما ندارد. در روستاهای ایران از کردستان و آذربادگان گرفته تا خراسان و کرمان و مرکزی و شمال... مردمان ساده و حتی به ظاهر کم دانش به احترام طبیعت پس از بدنیا آوردن فرزند یک نهال میوه در خاک می کارند. این باور نیک معنوی از یک سو برای انسان که ممکن است در آینده مقداری از مزایای طبیعت استفاده کند جایگزینی می شود تا طبیعت نه تنها به مروز زمان متضرر نشود بلکه گسترش نیز پیدا کند. از سوی دیگر ذخیره ای مادی برای همان فرزند در سنین بالاتر می باشد. درختان عموماً گردو، بادام و میوه های سودمند است. زرتشت بزرگوار نخستین پیام آور صلح و خرد و یکتاپرستی جهان طبیعت را مهم ترین عامل بقای انسان می شمارند. احترام به پاسداری از آن بخشی از مشهورترین پندهای زرتشت به مردمان است.

زرتشت پیروانش را امر نمود که خاک، آب و باد را پاک نگهدارند. پاک کننده اصلی خورشید است. در مکانهایی که خورشید راه ندارد باید آتشی روشن کنند تا پاکی از وجود آتش به آن مکان راه یابد. آب را هیچکس نبایستی آلوده کند زیرا از بزرگ ترین گناهان به حساب می آید. و اگر کثافتی در آب دیدند باید داخل آب شوند و آن را بیرون بکشند. (زرتشت پیامبری که از نو باید شناخت 211)

چه بدحال است زمینی که زمان متمادی بدون بذر مانده است و در انتظار کشاورزی ماهر می باشد. همانند دوشیزه ای است که زمان طولانی بی فرزند است و در اشتیاق شوهر خوب است. (وندیداد، فرگرد سوم فقره 24)

در اوستا چنین آمده است: ای آفریننده جهان مادی، ای یگانه مقدس، چهارمین مکانی که زمین شاد و خوشبخت است کجاست؟ خداوند فرمود: آنجایی که گله ها و رمه ها روز بروز به حداکثر رسند. (وندیداد، فرگرد سوم، قسمت یکم، فقره 5)

ظلم ستیزی و دادگری

ظلم ستیزی و عدالت خواهی یکی دیگر از بارزترین خصوصیات فرهنگ ایرانی است. در طول تاریخ بارها شاهد این امر بوده ایم. دادخواهی کاوه آهنگر و قیامش بر ضد ضحاک تازی نخستین نمونه این فرهنگ کهن است. از مستندات تاریخی و نوشته های محققان، بخصوص کاوشهایی که از دو قرن پیش تا کنون صورت گرفته است و آثار و شواهد موجود، به خوبی معلوم میشود که، در ایران قبل از اسلام، قوانین و مقررات و اصولی برای تنظیم امور اجتماعی و قضایی افراد جامعه تدوین کرده بودند که پایه اصلی آنها را عادات و سنن و رسمهای ملی و فرمانهای پادشاهان و قواعد مذهبی تشکیل میداده است. در پس از اسلام نیز این امر ادامه داشت و تکمیل گشت. این وضع در 550 پیش از میلاد ایران را با افتخار میتوان درست شبیه به قوانین فدرال و قوانین محلی ایالات متحده آمریکا در سال 2007 دانست. همچنین این مساله محرز شده که، در دوره هخامنشیان

قوانین و اصولی مدون و غیرمدون اعم از کیفری و مدنی مربوط به سازمان قضایی و طرز تشکیل دادگاهها و رسیدگی به آنها وجود داشته است و از نوشته های هرودت و مورخان دیگر یونانی مانند (پلنارک و گزنون) استنباط میشود که در زمان هخامنشیان قوانین مدون کیفری و قوانین مدنی و قوانین مذهبی وجود داشته و آن تشکیلات وسیع که با نظم خاص اداره میشدند بر اثر وجود مقررات بوده است. (قانون و دادگستری در ایران پیش از اسلام - احمد اشرف)

سفارش فر دوسی بزرگ به دادگری

بکشید و از داد باشید شاد	تن آسان و از کین مگیرید یاد
تو گر دادگر باشی و پاک دین	ز هر کس نیایی به جز آفرین
بماند تا جاودان این گهر	هنرمند و بادانش و دادگر
بدان تا هر آنکس که دارد خرد	به منشور آن دادگر بنگرد
اگر دادگر باشد شهریار	بماند به گیتی بسی پایدار
اگر دادگر باشی و سرافراز	نمانی و نامت بماند دراز
اگر دادگر باشد و نیک نام	بباید ز گفتار و کردار کام
اگر دادگر باشدی شهریار	از او ماند اندر جهان یادگار

در زمان هخامنشیان دادگاه شاهي مرکب از، هفت نفر قاضي به ریاست شاه، به طور دایم برقرار بوده است. داوران شاهي همیشه در سفر و حضر با شاه همراه بوده اند، ولي این دادگاه در ظاهر مانند دیوان عالی کشور بود و برای مسایل مهم و رفع تعارض قوانین یا حل احکام و تفسیر های متناقض به کار میرفته است و دادخواست استینافی یا فرجامی یا اعاده دادرسی به آنجا تقسیم میشده است. به جرایم عمومی یا نظامی در دادگاههای که تحت نظر موبدان یا حکام تشکیل مییافته رسیدگی میشده است.

قضاوت دیوان حرب را سپاه داور می نامیدند که، به امور لشگری رسیدگی میکرد. (افلاطون - ارسوط و حقوق در ایران باستان) از نظر صلاحیت، در آن عصر، امور حقوقی و جزایی از یکدیگر منفک نبوده اند و دادرسی که، صلاحیت رسیدگی به دعاوی داشته است میتوانسته به هر دو قسمت رسیدگی کند. از نوشته های گزنون چنین استنباط میشود که، ایرانیان نسبت به اصول، عدالت، اطاعت از قضاوت و اجرای عادلانه قانون، توجه زیادی داشتند به همین لحاظ دادرسان شاهي، هیچ وقت بدون دادرسی و رسیدگی به کلیه دلایل و شواهد و قراین پرونده امر و بدون شنیدن دفاعیات کامل متهم و بالاخره بدون اثبات تقصیر، حکم به کیفر صادر نمیکردند. از محاکماتی که از آن دوران در کتابهای مورخان نقل شده است آشکار میشود که، برخی از اصول را، در دادرسی جنایی به کار میبردند:

- متهم با کمال آزادی مدافعات خود را به عرض هیات دادگاه میرسانده است.
- در دادرسیهای جنایی، مانند امروز، دادگاه حداقل، از سه نفر تشکیل میشده است.

- شاه هیچ متهمی را قبل از دادرسی و اثبات تقصیر و صدور حکم قانونی مجازات نمیکرد.

- شاهنشاهان هخامنشی مایل بوده اند بیشتر دعاوی مردم از راه داوری خاتمه پیدا کند، چنان که کوروش بزرگ، مقرر داشته بود که، اگر کسی محاکمه ای با دیگری داشته باشد، طرفین با توافق داورانی را معین کنند تا به دعاوی آنان رسیدگی و آن را پایان دهند. (قانون و دادگستری در ایران پیش از اسلام - احمد اشرف)

در ایران باستان مقام داوری شریفترین مقامها به شمار میآمد. اغلب شاهنشاهان ایران خود ریاست داوران را بر عهده داشتند و شخصا به کارهای قضایی مردم رسیدگی میکردند. عده قضاات شاهی هفت تن (بر اساس عدد مقدس هفت) بودند که در تورات در کتاب استر و مردخای نام هفت تن از داوران زمان خشایارشا با قری تحریف ذکر شده است. (تورات - استر باب اول) در کتاب تاریخ ایران باستان استاد پیرنیا به نمونه‌های اشاره شده است که: یکی از قضاات آن زمان موسوم به سیسامنس از کسی رشوه گرفت و حکمی بر خلاف حق صادر کرده بود، کمبوجیه (دومین پادشاه هخامنشی) حکم اعدام او را صادر کرد و امر داد تا پوست او را کنده و روی مسند قضاوت انداختند و پسرش که بعد از او قاضی شد روی همان مسند قضاوت میکرد.

سعدی بزرگوار

خنک (نیک) روز مشعر تن دادگر که در سایه عرش دارد مفر (جای)
نکند هرگز اهل دانش و داد دل مردم خراب و گنج آباد
انوشیروان دادگر: بدانید و آگاه باشید که کشور با بی دینی پایدار خواهد بود و زندگی چرخه خود را ادامه خواهد داد ولی ظلم پایدار نماند و بزرگترین قدرتهای جهان را سرنگون خواهد کرد.

فردوسی بزرگ از عدالت و برابری اجتماعی مردم ایران در زمان شاهنشاهی قباد (که بعدها اندیشه مارکسیست و کمونیست نیز از آن گرفته شد) چنین می فرماید:
همی گفت هر کو توانگر بود تهی دست با او برابر بود
نباید که باشد کسی بر فزود توانگر بود تار و درویش پود
جهان راست بایدکه گردد به چیز فزونی توانگر حرام است نیز

و یا نمونه ای دیگر خسرو به فرزندش شیرویه چنین نصیحت میکند به نقل از سعدی بزرگوار: در اندیشه این باش که همیشه صلاح رعیتان کشور را در نظر داشته باشی زیرا آنان از ظالمان و بیدادگران فراری هستند و به فکر نابودی ظالم در خواهند آمد. در جهان هستی برتر از انصاف و عدل چیزی نیست. مردمان جهان همگی می گذرند ولی این نام نیک است که خواهد ماند و آیندگان تو را ستایش می کنند. خدا ترسان را مامور دهقانان و مستضعفان کن زیرا آنان ظلم نخواهند کرد. مطمئن باش کسانی که فقط نفع و صلاح تو را در نظر می گیرند به مردمان جفا خواهند نمود. اگر خواهی که نامت جاودانه برای آیندگان بماند- خردمندان و نیک اندیشان کشور را مخفی مکن و آنان را به مردم معرفی کن. پادشاهان و بزرگان گذشته ایران همه رفتند و تو نیز خواهی رفت پس در

اندیشه گذاشتن خاطره نیک از خودت باش . افرادی را که ذاتا بد اندیش هستند به سزای اعمالشان برسان . هنگامی که تو را داور قرار دادند و تو نیز از گناه مجرم خشمگین شدی کمی صبر و تفکر کن و اگر پسندیده بودی وی را عفو کن .

ایمان و یکتاپرستی

ایرانیان چه پیش از اسلام در زمان زرتشت بزرگوار و چه در پس از اسلام یکتا پرست بودند و در زمره نامورترین ملت‌های متدین جهان قرار داشتند . سپاس از خداوند بزرگ در هیچ زمان و مکانی بر یک ایرانی پوشیده نبوده است . بسیاری از مردمان بر این باورند که اروپاییان هنگامی که بر میز غذاخوری می‌نشینند و برای سپاس از نعمتهای خدا نیایش میکنند از نقاط برجسته و شایان توجه آنها در قدرانی از خداوند است ! در حالی که از خود بیگانه هستند و هیچ نمی‌دانند که در آموزه های دینی نیاکان ایران (زرتشت) به این امر بارها سفارش شده است :

من نام هر مزد را می ستایم زیرا که او مواشی و زمین و درختان و آب را آفرید . اوست که به غذاها لذت داده و خوبی ها روی زمین را آفریده است . این نمونه ای از نیایشها اوستایی سه هزار ساله ایرانی بوده است که پیش از تناول غذا خوانده می شده است . نمونه دیگر در کارنامه ارتخشیر پایکان (اردشیر بابکان) در 1800 سال پیش به وضوح آورده شده است :

روزی اردشیر از نخچیر گرسنه و تشنه اندر خانه آمد . او واج (دعای قبل از غذا) گرفته بود و کنیزک آن زهر با پست (نوعی شربت) و شکر گمیخته (آمیخته) بدست اردشیر داد به اینکه کزک (پیش از غذا) از دیگر خورش فرمای خوردن . . .

یزدان پرستی فردوسی بزرگ

ز یزدان بت‌رس و زما شرم دار

سعدی بزرگوار

رود کشتی آنجا که خواهد خدا وگر جامه بر تن درد ناخدا

لوح آریارمن پادشاه ایرانی به سال 640 پیش از میلاد مسیح

آریارمن شاه بزرگ . شاه شاهان . شاه در پارس پسر چیش پیش شاه . نوه هخامنش . آریارمن شاه گوید : این کشور پارس که من دارم دارای اسبان خوب و مردان خوب است . به خواست اهورامزدا من شاه در این کشور هستم . اهورامزدا به من یاری ارزانی فرماید .

سنگ نبشته کورش بزرگ در پاسارگاد 550 پیش از میلاد

خداوند بزرگ کشورها را به دست من سپرده است . من در این کشورها به خواست اهورا مزدا آرامش برقرار کردم .

کتیبه های بدست آمده از پاسارگاد

اهورا مزدا این کشور پارس را به من عطا کرده است . که من نگهدارش باشم . به لطف اهورا مزدا من پادشاه این کشورم . اهورا مزدا به من یاری دهد برای کسی که اهورا مزدا را می پرستد قدرت هست شادمانی هست . اهورا مزدا بزرگ است . او

کوروش را شاه کرد . او جهان را آفرید . آسمان پر از شگفتی ها را آفرید . بشر را آفرید و برای او خوشی آفرید نیک بدانید که ناخوشی ها از آن اهریمنان است .

سنگ نبشته داریوش بزرگ هخامنشی در مصر , 521 پیش از میلاد

خدای بزرگ است اهورامزدا ، که زمین را آفرید ، که آن آسمان را آفرید ، که مردم را آفرید ، که شادی را برای مردمان آفرید ، که داریوش را شاه کرد ، که به داریوش شاه شهریار را ، که بزرگ و دارای اسبان خوب و مردان خوب است ، ارزانی فرمود .

سنگ نبشته خشایارشا در گنجامه همدان , 490 پیش از میلاد

خدای بزرگ است اهورامزدا . که این زمین را آفرید . که آن آسمان را آفرید . که مردم را آفرید . که شادی را برای مردمان آفرید . که خشایارشا را شاه کرد . یک شاه از بسیاری یک فرماندار از بسیاری .

سنگ نبشته خشایارشا در ترکیه , قصر وان , 490 پیش از میلاد

خدای بزرگ است اهورامزدا ، خدایی که بزرگترین خدایان است ، که زمین را آفرید ، که آن آسمان را آفرید ، که مردم را آفرید ، که شادی را برای مردمان آفرید ، که خشایارشا را شاه کرد . یگانه شاه از بسیاری ، یگانه فرمانروا از بسیاری . من هستم خشایارشا . شاه بزرگ . شاه شاهان ، شاه کشورهای دارای ملل بسیار ، شاه در این زمین بزرگ و دور و دراز ، پسر داریوش ، شاه هخامنشی .

سنگ نبشته اردشیر اول , شهر یارسه 465 پیش از میلاد

خدای بزرگ است اهورامزدا ، که این زمین را آفرید ، که آن آسمان را آفرید ، که مردم را آفرید ، که شادی را برای مردمان آفرید ، که اردشیر را شاه کرد . به خواست اهورامزدا این کاخ را خشایارشا که پدر من بود شروع کرد . پس از او من بنا کردم . اهورامزدا مرا و شهریار مرا و آنچه که کرده شد را بپاید .

سنگ نبشته داریوش دوم , شهر یارسه 424 پیش از میلاد

من هستم داریوش شاه ، شاه بزرگ شاه شاهان شاه کشورها ، شاه در این سرزمین دور و دراز ، پسر اردشیر شاه هخامنشی . این کاخ را اردشیر که پدر من بود بنا کرد . به خواست اهورامزدا پس از آن من بنا کردم .

فرمان اردشیر یایکان به مناسبت تاجگذاری , 224 میلادی , مروج الذهب مسعودی

سپاس و ستایش باد خدائی را که نعمتهایش را به ما اختصاص داد و ما را مشمول عنایت خود ساخت . خدایی که کشور ما را (ایران) دوباره آرام ساخت و مردم را از شورش (هرج و مرج) به اطاعت در آورد . او را چنانکه شایسته است می ستایم و از نعمتهایش که به ما ارزانی کرده است قدرانی میکنم . ای مردم بدانید که من همه تلاش خود را در راه برقراری عدالت ، ایجاد رفاه برای رعیت ، آباد سازی و رونق کشور ، نیکی به بندگان ، حفظ یگانگی ملی و بازسازی خرابیها به کار خواهم گرفت

سنگ نبشته شاپور یکم 240 میلادی , کعبه زرتشت استان فارس , ترجمه لوکونین

و چون خداوند شاهنشاهی های ما را یاری دادند و به کمک آنان همه شاهنشینها را به تصرف در آوریدم بنابرین ما در این شهرها آتشکده های بسیاری بنا نمودیم و موبدان بسیاری را از خود خشنود ساختیم تا اهورامزدا بزرگ را ستایش کنیم و فرمان دادیم تا در کنار این نبشته ببادبود و شادی روان ما و نیاکان ما آتش افتخار به نام شاپور بنا شود . و باز هم آتش افتخار دیگری به نام آذر ناهید یا آتورناهید به خاطر شادی روان فرزند ما

هرمزد اردشیر بزرگ شاه ارمنستان بنا گردد و سپس آتش افتخار دیگری به نامهای نرسی و روان آریایی مزداپرست او بپا کردند . سپس برای این آتشکده ها هدایای تقدیم شد که همگی در لیست فهرستهای نظامی دولت به ثبت رسید به خاطر شادی روان ما هر روز یک بره و یک مودی و نیم (40 لیتر) غله و شراب هدیه تقدیم شد .

سنگ نبشته شاه سکستان ، 321 میلادی ، در هنگام عبور از تخت جمشید

سپندارمز ماه از سال دوم بغ مزداپرست خدایگان شاهنشاه شاپور شاه ایران و انیران که چهره ای از ایزدان دارد . فرزند مغ مزداپرست هرمزد شاهنشاه ایران و انیران (غیر ایرانیان) که چهره ای از ایزدان دارد از کاخ خداوندیشان روانه خیر شد و از این مکان عبور کرد . او از این مکان از استخر (در فارس) روانه سکستان شد و به کاخ صد ستون (شهر پارسه) رسید و کنار این بنا شراب نوشید . در کنار وی نهوهر میزد و مغ نرسی و رازودن فرزند مهر شهرب و دیگر آزادان پارس و سکستان و تورستان و فرستادگان همه سرزمینها همراه شاهنشاه ایران بودند . سپس وی فرمان به شادی داد تا یزدان را ستایش کنند . سپس او نیای خود را ستایش کرد . او شاهنشاه شاپور را ستود . او خود را ستود و کسانی که این بنا را ساختند را ستود (تخت جمشید) سپس از خداوند برای آنان آمرزش خواست .

در نبشته های یهلوی انوشه روان آذر پادسپندان در ایران باستان آمده است

نسب به اورمزد و دوستان خود یگانه بیانیش و هرگز گستاخی مکن .

در نبشته ای که از بوذرجمهر فیلسوف ایران باستان در زمان شاهنشاهی نوشیروان

باقی مانده چنین آمده است

از میان مردم آنانی فرخ تر هستند که بی گناه تر هستند .
آنکسی بی گناه تر است که قوانین یزدان پاک را اجرا کند .
قانون یزدان بهی و راستی است .
بهی اندیشه نیک کردار ، گفتار نیک ، پندار نیک است .

فردوسی بزرگ درباره جاودانگی یزدان پاک می فرماید :

به گیتی جز به یزدان پاک نماند
اگر چرخ گردان کشت زین تو
که منشور تیغ تو را برنخواند
سرانجام خشت است بالین تو
در پینا ، هات 31 بند 8 آمده است : ای خداوند جان و خرد تو سرچشمه منش پاک و
آفریننده راستی و داوری و دادگری هستی .

در کتاب دینی باستانی ایران دینکرت دفتر 1 بخش 30 از زبان اهورامزدا آمده است : منم آنکه اندیشه و گفتار و کردارم نیک است و هرکس از این سه پیروی کند او را دوست خود میپندارم .

هنر و موسیقی غنی ایرانی

موسیقی در ایران مقام بسیار والایی دارد . در موسیقی ایرانی به هیچ وجه هجویات - لودگی - فساد و هرزگی را نمی توان یافت . به همین روی این موسیقی پس از پنج هزار سال مانده است و امروز روزه روز گسترش می یابد . بزرگان ایرانی همگی بر این عرفان و موسیقی ارزشمند ایرانی تاکید بسیار کرده اند . هنر و موسیقی ایرانی دارای جایگاهی جهانی می باشد که بدون شک پتانسیل بسیار بالایی در صحنه گیتی در خود نهان

دارد. امروزه میتوان بسیار بیشتر از آنچه دیده می شود از آن بهره برد. این امر نیز پیرامون معماری کهن و ارزشمند ایرانی نیز صادق است. برخی از شگفتی های معماری کهن ایران را میتوان چنین اشاره کرد: ایوان مدائن 1800 ساله در جنوب بغداد در عراق - معبد چندین طبقه 3200 ساله زیگورات چغازنبیل خوزستان - کاخهای جهانی پارسه (تخت جمشید) در پارس - آذرگشنسب 3000 ساله آذربایجان - دژ 1500 ساله بایک خرمین کلیر - قلعه 1600 ساله فلک الافلاک خرم آباد - معبد 2200 ساله آناهیتا در کرمانشاهان - آرامگاه ورجاوند 2500 ساله کوروش بزرگ در پاسارگاد و صدها اثر معماری زیبای جهانی که میتواند ایران را به یکی از قطب های توریستی دنیا تبدیل کند و دیگر نیازی به استفاده از منابع ملی نفت و گاز و طلا نداشته باشیم.

از سویی دیگر موسیقی عرفانی و کهن ایران زمین همیشه صحنه ساز بزرگترین و خاطره انگیز ترین لحظات عرفانی و خداآوری برای شنودگان بوده است. رقص های جهانی سماع مولانا جلال الدین محمد بلخی نمونه بارز این امر است. نوای دلنشین پاواروتی ایران (به قول آمریکایی ها) استاد شهرام ناظری که بیشتر از اشعار مولانا و حافظ و خیام و سعدی برای کارهای شگفتش استفاده میکند و یا استاد شجریان و... نشان از این روحیه سلوک معنوی آمیخته به موسیقی دلنشین دارد. این اساتید و دهها نمونه دیگر که مجال نام بردنشان نیست حاصل 5000 سال قدمت موسیقی ایران زمین هستند.

از سنگ نگاره بدست آمده در چغامیش خوزستان که نشان از نخستین گروه ارکست جهانی است تا موسیقی های حماسی (559 - 330 پیش از میلاد) زمان هخامنشی و سپس باربد و نکبسا (590 تا 628 پس از میلاد) که برای 365 روز مردم ایران یک موسیقی ساخته بودند تا همگان بهره ببرند و شاد باشند همگی نشان از یک پشتوانه عظیم فرهنگی است که باید آن را زنده کرد و جهانی نمود. بارزترین موسیقی های عرفانی و غیر عرفانی ایران که مقام جهانی دارند را میتوان سه تار - تار - تنبور - بریط - نی - چنگ - سنتور - کمانچه - رباب - قیچک و... نام برد. موسیقی چنان جایگاه بزرگی در فرهنگ ایرانی دارد که حافظ و مولانا چنین وصیت می کنند که پس از مرگ بر سر مزارشان به جز شادی و چنگ و موسیقی نواخته نشود:

حافظ شیرازی عارف و اندیشمند جهانی

من از آنکه گردم به مستی هلاک	به آیین مستان بریدم به خاک
به آب خرابات غسلم دهید	پس آنگاه بر دوش مستم نهید
به تابوتی از چوب تاکم کنید	به راه خرابات خاکم کنید
مریزید بر گور من جز شراب	میارید در ماتم جز رباب
مبادا عزیزان که در مرگ من	بنالد بجز مطرب و چنگ زن
تو خود حافظا سر ز مستی متاب	که سلطان نخواهد خراج از خراب

مولانا جلال الدین محمد بلخی پدر عرفان و اندیشه جهان

اگر بر گور من آیی زیارت	تو را خر پشته ام رقصان نماید
میایی دف بر گور من برادر	که در بزم خدا غمگین نشاید

عطار نیشابوری عارف برجسته

گردد از جان مرد موسیقی شناس لحن موسیقی خلقت را سپاس

حافظ شیرازی

حاشا که من به موسم گل ترک می کنم
من لاف عقل می زنم این کار کی کنم
مطرب کجاست تا همه محصول زهد و علم
در کار چنگ و بربط و آواز نی کنم

فردوسی بزرگ

می و بربط نای بر ساختند دل از بودنی ها بپرداختند
بنه پیشم و بزم را ساز کن به چنگ ار چنگ و می آغاز کن

اوحدی مراغه ای

مطرب چو بر سماع تو کردیم گوش را راهی بزن که ره بزند عقل و هوش را

سعدی یزگوار

وقت طرب خوش یافتم آن دلبر تناز را ساقی بیار آن جام می ، مطرب بزن آن ساز را
ساقی بده آن شراب گلرنگ مطرب بزن آن نوای بر چنگ

امیر خسرو دهلوی

بیا مطرب ساز کن پرده را بسوز این دلش عشق پرورده را

ارزش والای هنر از دیدگاه فردوسی بزرگ

هنر نزد ایرانیان است و بس ندادند شیر زیان را به کس
همه یکدل اند و یزدان شناس به نیکی ندارند از بد هراس
هنر بهتر از گوهر نامدار هنرمند باید تن شهریار
هنر پرور و راد و بخشنده گنج از این تخمه هرگز نبد کس به رنج

سعدی بزرگوار

بسی پای دار ای درخت هنر که هم میوه داری و هم سایه ور

فرهنگی که ایران را سرزمین نیروی مافوق بشر میداند

در کتبهای باستانی و باور نیاکان ما همیشه این اعتقاد وجود داشته است که ایران سرزمینی است که توسط خداوند و برگزیده گانش انتخاب و بنا گشته است . این امر از آئین میترائیسم و زرتشت تا پس از اسلام وجود داشته است . شاید نتوان این امر را اثبات کرد . یا شاید با خرد و اندیشه انسان شک برانگیز باشد ولی نکته ای که در این باب دارای اهمیت است این می باشد که همین باور موجب پیوستگی ها ، رشادتها و یک نیروی فوق طبیعی در میان مردمان ما شده است که ملت ایران را از دیگر ملتها تمیز میدهد . به همین روی بوده است که مردم ما همیشه در حفظ خاکشان و پاسدارای از آیین و فرهنگشان کوشا بوده اند . برای نمونه میتوان به این نسکهای باستانی در دین بهی زرتشتی اشاره نمود :

نخستین و بهترین سرزمینی که من اهورامزدا (خداوند) بیافریدم ایران و یچ (ایران) (نسکهای باستانی ایران زمین فرگرد اول ، . است آنجایی که رود نیک دایتی روان است (وندیداد 20 ، 30)

نمی توان به راحتی این امر تائید یا رد کرد زیرا فلسفه ای و رای اندیشه بشر پشت آن قرار دارد . همین امر در پس از اسلام به نام ایران سرزمین صاحب الازمان نام گرفته است . زیرا همان اندیشه گذشتگان به رنگ و بوی اسلامی در آمد تا این باور ملی حفظ شود . همین باور در سال 1360 موجب دفاع هشت ساله ایرانیان از خاک و میهن و ایمانشان شد . نبردی که ما از 30 کشور جهان اسیر داشتیم و دهها کشور بزرگ و قدرتمند جهان در حمایت از عراق برخاسته بودند ولی رشادت ها و نیروی ایمان و میهن پرستی موجب شد شبانه روز با چنین اهریمنانی مبارزه کنیم .

یکپارچگی . احترام به باورها و گویشها

کمتر کشوری را در جهان میتوان یافت که اینچنین دارای تنوع قومی و گویشی باشد و به همین دلیل یکی از رمزهای موفقیت و ماندگاری ما نیز همین احترام به آداب و رسوم , زبانها و گویشهای هر منطقه است . ایرانیان با تمام تنوع قومی و زبانی همگی بخشی از یک ملت کهن و بزرگ تاریخ هستند . برخی با سواستفاده از همین موهبت الهی , بر پروژه استعماری انگلستان پیرامون ملیت سازی اقوام ایرانی دامن می زنند و از این فرصت بزرگ که خداوند در این سرزمین قرار داده است در جهت متلاشی کردن این اتحاد تاریخی بهره می برند . برای نمونه ساخت گرو هک های وابسته به استعمار همچون (جندالله , الاهوازی , حزب دموکرات خلق عرب , پان ترکیسم ...) .

با نگاهی به شهرهای مختلف ایران مشاهده میکنید که چه شگفتی های گوناگونی در دل این کشور نهفته است . درست است که به ظاهر گویش , آداب و رسوم و لباس های هر منطقه با یکدیگر متفاوت است ولی در ریشه همگی به یک نقطه باز میگردند . برای مثال یک کورد کمتر گویش بلوچی یا تالشی را متوجه می شود در حالیکه همگی ریشه ای از زبان پهلوی ایران باستان دارند و فقط شاخه های منطقه ای زبانشان متفاوت است . همینطور لباسهای زیبا , آداب و رسومهای زیبا در مراسمهای عروسی , جشنهای نوروز , چهارشنبه سوری , سیزده بدر و اعیاد مذهبی . این تنوع زیبای قومی میتواند به بزرگترین فرصت و پتانسیل برای قطب توریستی شدن ایران در منطقه تبدیل شود . جذب میلیون ها گردشگر برای دیدن این فرهنگ و تمدن کهن .

در طول تاریخ هیچگاه دیده نشد که قومی ایرانی بر قومی دیگر شمشیر بکشد و هیچگاه دیده نشد است که قومی در هنگام نیاز به یاری قوم دیگرش نشتابد . در نگاره های تخت جمشید سربازان پارسی و مادی کنار یکدیگر ایستاده اند و هیچکدام بر دیگری برتری ندارند . این احترام به قومیت ها در ایران ریشه تاریخی دارد و دقیقاً عکس آن در مورد اعراب دیده می شود . تازیان در سالهای صدر اسلام صدها جنگ میان یکدیگر بر سر دین - مذهب - قدرت - نام و حکومت داشته اند . آخرین نمونه آن را میتوان در عراق سال 2007 دیده که چگونه یک شیعه فرد سنی دیگری را می کشد و برعکس سنی چگونه بر شیعه شمشیر میکشد . یا نبردهای خونین ملی در فلسطین و لبنان و ... این امر بی فرهنگی قومی مختص تازیان نیست و حتی در اروپا و آمریکا در همین 50 سال گذشته بسیار به وضوح دیده شده است . سفید پوستان بر میلیون ها سیاه پوست اسلحه کشیدند . آنان را

انسانهای برابر و دسته چندم خطاب می نمودند و حتی کمترین امکانات یک انسان معمولی را از آنان دریغ میکردند.

دفاع از کشور و میهن دوستی

ریشه این مهر و عشق به این سرزمین بسیار فراتر از تصور تاریخ نگاران و مورخین است. شاید چهار هزار پیش و شاید هم فراتر از آن. کاوه آهنگر و آرش کمانگیر دوتن از بزرگ ترین اسطوره های این میهن دوستی در طول تاریخ ایران بوده اند. آرش، کماندار ارتش منوچهر شاه است که برای مرزبندی جدید با افراسیاب مامور پرتاب تیر می شود. آرش که شعله های نخستین مهر ایران دوستی را در دل ایرانیان برافراشت با تمام وجود چنان تیری را از دماوند پرتاب میکند که در کنار جیحون فرو می آید و بی درنگ پس از پرتاب آرش جاننش را از دست می دهد. فردوسی بزرگ چنین می فرماید:

چو ایران نباشد تن من مباد بر این بوم و بر زنده یک تن مباد
ز بهر بر و بوم و پیوند خویش زن و کودک و خرد و فرزند خویش
همه سر به تن کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

در طول تاریخ این سرزمین مملو از نبردهایی است که برای دفاع از کشور یا زنده نگاه داشتن فرهنگ و هویت ایرانی انجام گرفته است که به اختصار میتوان به برخی از آنان اشاره نمود:

نبرد آریوبرزن در مقابل اسکندر گجستک و جان دادن در این راه به سال حدود 330 پیش از میلاد.

نبرد ابوسلم خراسانی برای پایان دادن به حکومت ننگین اعراب بنی امیه و جان دادن در این راه به سال 125 هجری قمری.

نبردهای استاذسیس برای بازگشت به هویت ایرانی و پایان حکومت های تازی و جان دادن در این راه به سال حدود 150 هجری قمری.

قیام بابک خرمدین و 22 سال دلاوری های میهن پرستانه در آذربایگان جهت برقراری حکومت ملی در ایران و جان دادن در این راه به سال 223 هجری قمری.

قیام مازیار در طبرستان برای برپا کردن حکومت ملی ایرانیان و جان دادن در این راه به سال 223 هجری قمری.

نبردهای بهرام چوبین در زمان پادشاهی هرمز چهارم برای مقابله با ترکان وحشی مغول در ایران.

دلاوری های رستم فرخزاد در نبرد قادسیه با اعراب و جان دادن در این راه در سال 636 میلادی. نبردهای مرداوچ پسر زیار و شکست لشکر تازی المقتدر عباسی و در نهایت

جان دادن در این راه در سال 323 هجری قمری.

نبردهای یعقوب لیث رویگر در برابر تازیان بدوی جهت بازگشت به هویت ایرانی.

نبردهای سنباد از نیشابور و سپس به هلاکت رساندن منصور خلیفه جنایتکار عرب و جان دادن در همین راه.

نبردهای سورنا سردار ایران دوست دوره اشکانی جهت دفاع از ایران در برابر سپاه روم که همه ساله ایران را مورد یورش قرار میدادند.

نبرد فیروز نهاوندی در گرفتن انتقام از اعراب و به قتل رساندن عمرابن خطاب و سپس کشته شدنش توسط تازیان و . . .

چنانکه بابک خرمدین سردار نامور ایرانی به افشین مزدور خلیفه ستمگر عباسی در هنگام مرگ چنین گفت: شخصی که به میهن خود خیانت کند در نزد دیگران قریب نخواهد داشت و هیچکس به فرد خود فروخته اعتماد نخواهد کرد. و یا نادرشاه افشار دلاور مرد ایران زمین چنین فرمود:

تمام وجودم را برای سرفرازی میهن بخشیدم، به این امید که افتخاری ابدی برای کشورم کسب کنم و برای اراضی ایران هیچ وقت گفتگو نمی کنم بلکه آن را به همراه قدرت فرزندان کشورم به دست می آورم.

ایستادگی ایرانیان در برابر حکومت اسکندر از دید رمان گیرشمن

سلوکیان (هلنیها) هرگز تسلط حقیقی بر ایران پیدا نکردند و نمی دانستند چطور یک دولت ملی تشکیل بدهند و نه از لحاظ سیاسی و نه از لحاظ اخلاقی توانستند بر ایرانیان چیره شوند. به طور کلی میتوان گفت هلنیسم در ایران شکست خورد.

یکی از عوامل ایجاد این میهن دوستی مهر ایرانی است. در آموزه های اوستایی ایران مهر یکی از بلندمرتبه ترین جایگاهها را دارد. مهر صفاتی دارد که در اوستا به آن اشاره شده است: مهر پیروزی و استوار کننده مملکت است. مهر بی رونق کننده ممالک خصم است. مهر پاسبان بیدار و دلیر است. مهر حامی کیش مزدیسنا است. (وندیداد 3 فقره 41 - دینکرد جلد 15 کتاب 8-18)

اهمیت پیشرفت، علم، دانش و تربیت

شاپور اول ساسانی:

ای مردم سلاح هایمان مرزها را می گشاید و دانش ما مغزها را. بر درگاه دانشگاه بین المللی ایران در خوزستان که به سال حدود 250 میلادی بنا شده است شاهنشاهان ایران اینگونه نوشته بودند: دانش و هنر برتر از زور و شمشیر است. فردوسی بزرگ خرد و دانش را سرلوحه آموزه های ایرانی می داند:

ز دانش روان را توانگر کنید خرد را همان بر سر افسر کنید
چنین دان که هر کس که دارد خرد بدانش روان را همی پرورد
ز نادان بنالد دل سنگ و کوه از ایرا ندارد بر کس شکوه

پیامبر اسلام:

اگر دانش در ثریا باشد مردان سرزمین پارس بدان دست پیدا خواهند کرد
سفارش بوذرجمهر فیلسوف ایران باستان درباره خرد:

خوی و خرد و هنر و دانش نزد مردمان چگونه بی زیان تر است؟ خرد چنانچه آنرا بد اندیشی نباشد، هوشمندی چنانچه آنرا بدعت نباشد، به دوستی چنانچه آنرا کین وری نباشد، خرسندی چنانچه آنرا بد رفتاری نباشد، رادی هرگاه آنرا هرزگی نباشد، شکوهمندی هرگاه آنرا ناخرسندی نباشد، فروتنی هرگاه آنرا فربیکاری نباشد، احترام هرگاه آنرا خودسری نباشد، یگانگی هرگاه آنرا دورویی نباشد، کوشایی هرگاه آنرا

ر شک نباشد ، دانایی هرگاه آنرا غرور نباشد ، در نهایت برای مردمان دانایی و خرد بهتر از همه چیز است .
در پيسنا ، هات 31 بند 18 آمده است : دانا باید با دانش خود نادان را آگاه سازد . چرا که نباید نابخرد در نادانی بماند .

سخن پایانی

نویسنده این جستار با دلی پر امید و روشن آینده را از آن مردمان ایران زمین می داند . زیرا که ما با کارنامه ای کهن و جهانی پای به عرصه زندگی مدرن گذاشته ایم و به همین روی میتوانیم خلع های موجود اخلاقی ، اندیشه ای ، دینی و فرهنگی این زندگی مدرن را پر نماییم و همگی در کنار یکدیگر با تمامی کشورهای دنیا با منش نیک و اندیشه پاک زندگی نماییم . ملت ایران با همه ملتهای جهان با وجود هزاران بار نامردمی ها ، دخالتها ، فتنه انگیزی ها و غارتها ، تعامل و دوستی خود را در طول تاریخ اعلام نموده است و نباید این مهر و اندیشه ایرانی موجب سواستفاده کشورهای فتنه انگیز و استعمارگر جهان گردد زیرا همانطور که تاریخ مهر ایرانی را بارها ثابت کرده است قدرت و میهن دوستی ایرانیان را نیز در خود جای داده است و کوچکترین تعدی به حقوق ملی ، آنها و خاکهای این کشور پاسخی شدیدتر را در بر خواهد داشت . به امید روزی که اندیشه پاک ایرانی گسترده شود و آرزوی دیرینه مولانا در جهان امروز برآورده شود . مولانا :
از دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست . . .

www.ariarman.com

فرهنگ ایرانی از دید بیگانگان

آریا بهرام

برای اینکه محکوم به احساسات افراطی ناسیونالیستی نشوم نظر خوانندگان را به نظرهای بزرگان و صاحب نظران و مشاهیر بیگانه جلب میکنم :

هرودوت می گوید :

ایرانیان به کشورهای اطراف خود احترام زیادتری نسبت به دیگران میگذارند . آنان زمانی که کوچه ها به یکدیگر می رسند یکدیگر را می بوسند . اگر هر دو شخص از یک طبقه باشند لبهای یکدیگر را می بوسند . اگر یکی پایین تر از دیگری باشد صورت یکدیگر را می بوسند .

افلاطون در کتاب قوانینش می گوید :

پارسیان (ایرانیان) اندازه میان بردگی و آزادی را نگاه می داشتند . از اینرو نخست خود آزاد شدند و سپس سرور بسیاری از ملتهای جهان شدند در زمان او (کورش بزرگ) فرمانروایان به زیر دستان خود آزادی میدادند و آنان را به رعایت قوانین انسان دوستانه و برابری ها راهنمایی میکردند . مردمان رابطه خوبی با پادشاهان خود داشتند از این رو در موقع خطر به یاری آنان میشتافتند و در جنگها شرکت میکردند . از این رو شاهنشاه در

راس سپاه آنان را همراهی میکرد و به آنان اندرز میداد. آزادی و مهرورزی و رعایت حقوق مختلف اجتماعی به درستی انجام میگرفت.

هانری المانی می نویسد :

مهمان نوازی ایرانیان به حد کمال است و شهره جهانی دارد. گرچه چینی ها در مراعات ادب و احترام به مهمان معروفند ولی اگر جهانیان ایرانیان را آنچنان که باید می شناختند مسلماً در صفت مهمان نوازی آنان را بر چینی ها برتری می دادند. زیرا ایرانیان به نسبت هر مهمان و بر حسب شخصیت و احترام شخص متقابل به وی ارج می نهند. ایرانیان بر این باورند که اگر بر مهمان بیش از ارزش وی ارج نهی گویی به او توهین کرده ای.

ویلز سی جی یزشک انگلیسی به سال 1866، 1881

ایرانیان نسبت به تهیدستان بدون تظاهر بخشنده هستند و بیشتر متمولان عده ای جیره بگیر و خدمتکار پیر یا خویشاوندان مستمند دارند که با کمک آنها زندگی میکنند و هرگز از گرسنگی نمی میرند.

تاثیر فرهنگ ایران در ادیان جهان از دید پرفسور آرتور پوپ

فنون کشاورزی و فلز کاری و مبانی اندیشه های دینی، مذهبی و فلسفی، نوشتن اعداد و نجوم و ریاضیات از سرزمینی آغاز شد که امروزه خاورمیانه نام دارد. سرچشمه بسیاری از این امور فرهنگی در فلات پهناور ایران است. هرگاه تاثیر ایران در ادیان جهان وجود نداشت هیچ دینی امروز چنین نبود.

اسلام فراگیر در پرتو تمدن ایران از دید پرفسور ریچارد فرای

آیا در جامعه اسلامی نوپا، فرهنگ و تمدن ایران باستان اعراب را در خود حل میکند یا آنکه فرهنگ عرب و سابقه و ارزشهای اخلاقی آنان بر دیگر ملل تاثیر خواهد گذاشت؟ بدون شک ایرانیان اسلام را در فرهنگ و تمدن خود حل کردند و اسلام را همچون یونانیان که مسیحیت را جهانی کردند با فرهنگ خود فراگیر نمودند.

ولتر فیلسوف فرانسوی معتقد است :

ایرانیان نخستین قومی بودند که به وجود خدای یکتا، شیطان، بهشت، معاد، برزخ و دوزخ پی بردند و ایمان آوردند. سپس این افکار را بر سراسر جهان گسترده و از این راه در تکامل و تحول ادیان موثر شدند. چنانچه بسیاری از باورهای دینی یهودیان و مسیحیان را در آئین های زرتشتی و میترائیسم میتوان دید. شیطان که سرچشمه بدی و تبهکاری است همان اهریمن زرتشتیان است.

هرودوت میگوید :

پادشاهان بزرگ ایران احترام و جایگاه والایی را برای طبیعت و کشاورزی قائل بودند. به طوریکه هرودوت نوشته است خشایارشاه در راه سفر خود در آسیای صغیر به یک

درخت سرو کهن برخورد . طوری پادشاه از دیدن این درخت خشنود شد که فرمان داد طلاهای بسیاری بر روی آن گذارند و سربازی را جهت محافظت از آن قرار داد . اردشیر دوم هخامنشی نیز حکایتی بسیار زیبا و در خور تامل دارد : روزی لشکریان اردشیر در راه به بوستان از درختان برخوردند و شب هنگام از سرمای زیاد پادشاه فرمان داد برای گرم کردن خود مقداری از درختان را قطع کنید تا وسایل گرما مهیا سازید ولی لشکریان سرمای زمستان را به جان خریدند تا مانع از قطع درختان مفید شوند (تعلیم و تربیت در ایران باستان برگ 255)

تشویق به کشاورزی و آبادانی طبیعت و کشور از مهم ترین خصوصیات ایرانیان در آبادانی کشور است . آمده است که پولیب گفته است : شاهان هخامنشی به مردمانی که زمینی را به زراعت گماشتند پادشاه آن زمین را تا پنج نسل پس از وی به نام او می نمودند (ایران باستان , حسن پیرنیا برگ 1502).

گزنفون در سال 445 پیش از میلاد درباره احترام به طبیعت در نزد ایرانیان می گوید : ایرانیان آب دهان خود را به زمین نمی اندازند . بینی خود را در مقابل چشم دیگران پاک نمی کنند . هرگز بدن خود را با آب رودخانه نمی شورند . زیرا آب و آتش و خاک از مظاهر قدرت و نماد خداوند است در نزد ایشان . پس شخصی که بدن خود را با آب رودخانه می شورد به این معنی است که به نعمتهای خداوند بی احترامی کرده است و آب (مایه نجات بخش زندگی) را آلوده کرده است . در نتیجه ممکن است عده ای از آن آب بنوشند و مردمان بیمار و رنجور و از کار افتاده شوند و در نتیجه نسل به نسل ایرانی رو به زوال برود . (کوروپدیا , گزنفون , برگ 10)

در فرهنگ ایرانی کودکان در سنین پایین با طبیعت , گیاهان و حشرات آشنا می شوند و این به موجب دین کهنشان است . به موجب دین ایرانی مردم باید در پرورش گیاهان مفید کوشا باشند و گیاهان مضر و حیوان مودی را براندازند .
(Dhalla, m.m Zoroasterian Civilization , Newyork)

هرودوت در کتاب تاریخ هرودوت می گوید : یکی از قوانین مهم ایرانیان این است اگر خلاقی از شخصی سر بزند و با اینکه گناه بزرگی نیز انجام شده باشد وی نباید به اشد مجازات و مرگ محکوم شود . مگر آنکه به خاندان پادشاهی و کشوری تجاوز شده باشد . در مواقعی که شخص را برای دادگری به محکمه می برند آن شخص را مورد سنجش قرار میدهند . اگر شخص کارهای نیکویش بیشتر از کارهای زشت اش باشد در اجرای قانون مجازات تخفیفی می دهند . اگر کارهای زشت او بیشتر از کارهای نیکویش باشد با شکایت شاکی وی را مجازات میکنند .

برفسور گیریشمن ایران شناس نامدار در کتاب تاریخ ایران تا آغاز اسلام می گوید : در نظام شاهنشاهی ایران باستان هر شهروان دارای دبیری می بوده است که او ناظر و رابط بین او و شاه بزرگ را داشته است . در شهربانان و فرمانداران احتمال اینکه خطایی کند

و به مردم ظلم نماید زیاد بوده است . به همین دلیل هرگاهی از طرف دولت مرکزی امپراتوری ایران افرادی به نام چشم و گوش شاه در میان عامه مردم نفوذ میکردند تا خائنین و ظالمین به مردم را شناسایی کنند این کار را دبیران کنترل کننده شهربانان نیز گزارش میکردند .

ولتر فیلسوف فرانسوی معتقد است :

ایرانیان هرگز آتش پرست نبوده اند . بلکه نادانی و غرض ورزی اروپاییان ایشان را به آتش پرست بودن در پیش از اسلام متهم کرده است . موبدان منشا اهریمن را نمی پرستیدند . در نظر آنان اهریمن همچون شیطان در نظر ما بوده است و این دیدگاه ها در کتب دینیشان همچون سدر نیز آمده است

هرودوت می گوید :

ایرانیان بر خلاف ما یونانیان (484 پیش از میلاد مسیح) عقیده به چند خدا بودن دنیا ندارند . در نتیجه معابد و منابر مختلف برای خدایان نیز ندارند . آنان پرستش چندین خدا را که در مصر و یونان امری رایج است را مایه حماقت میدانند . به اعتقاد من این تفکر از آنجا سرچشمه می گیرد که ایرانیان خدا را مانند ما دارای جسم نمی دانند . عقیده ما بر وجود خدا و اثبات آن وجود جسم مادی آن است ولی آنان خلاف این را می اندیشند . پس خدا پرستی آنان با ملتهای دیگر متفاوت است . موبدان ایرانی برای ستایش از خدای خود بر فراز تپه های بلند می روند و از آنجا به درگاه خداوند (ژوپیتز) حیواناتی را به عنوان قربانی نثار می کنند . از این رو ایرانیان به جای پرستش چندین خدا به آفریده های خدا که مایه به روزی آنان گشته است هدایایی را نثار می کردند . برای نمونه ایرانیان برای سپاسگذاری از

خورشید : مایه روشنی دهنده زندگی

آب : مایه نجات و حیات جهان

آتش : مایه قدرت , نور اهورامزدا و گرمابخش

خاک : مایه چرخش زندگی و کشاورزی

ماه : نماد مهر و بزرگی خداوند

هدایایی را نثار می کردند و سپاس خود را از خداوند خودشان به جای می آورده اند . ایرانیان برای هر بزرگی و نعمتی که از طرف خداوند (اهورامزدا) به آنان داده شده بود نگهبانی (ایزد) را در ذهن خود بوجود آورده بودند تا او را مامور نگهداری و پاسداری از این نعمت الهی کنند . برای نمونه آنهایتا نگهبان و پاسدار آب بود . او را ایزد روشنایی و آب می دانسته اند و در هنگام قحطی و خشکسالی از او می خواسته اند تا آب را به رویشان گشوده کند . این نگهبانان را آنان از طرف اهورامزدا می دانسته اند و او را گرمای می داشتند .

هرودوت میگوید:

از آن جهت کمبوجیه فرزند کورش بزرگ در اواخر عمر خود دیوانه شده بود (از نظر او) زیرا که وی به خدای مصر توهین نموده بود . هرودوت می افزاید روزی در مصر هلهله بر پا شد و کمبوجیه شاه تمامی نواحی آنجا بود . شاهنشاه پرسش کرد که این همه صدا و آشوب برای چیست ؟ ماموران شاهنشاه پاسخ دادند : خدای مصر وارد شهر شده است . کمبوجیه متعجب (زیرا ایرانیان خدا را فاقد جسم و مادی می دانستند) پرسید : مگر خدا را میتوان دید ؟ پس برویم و خدا را از نزدیک ببینیم . در حالی که به دروازه شلوغ شهر رسیدند با گاوی بزرگ و قوی روبرو شدند که مردم او را پرستش می کردند . کمبوجیه خشمیگن شد و خنجری را با قدرت به گاو زد و آن را کشت و با صدای بلند فریاد زد این چه خدایی است که با خنجری کوچک از پای در آمده . هرودوت به این جهت که شاهنشاه ایران به یک گاو که خدای مصریان بوده توهین کرده است به او لقب دیوانه داده و در بسیاری از کتابها با مرجع گرفتن از هرودوت کمبوجیه را دیوانه نامیده اند . جای بسیار شگفتی است که پادشاهان ایران در نخستین زمانهای تاریخ که بشریت در جهل و حماقت قوطه ور بوده اند از دانشی شایسته ایرانی و خردی نیک برخوردار بودند.

هنر ایرانی از دیدگاه پرفسور آندره گدار معمار فرانسوی
به طور یقین میتوان گفت که پس از انحطاط و انهدام هنر یونان باستان در سراسر جهان برای شگفتن گلهای استعداد مردمان هیچ جایگاهی امن تر و ایمن تر امپراتوری ایران ساسانی نبود . چنین شد که هنر و نفوذ ایران عالمگیر شد .

تالیوت رایس پیرامون هنر و معماری ایرانیان می نویسد
چینی ها با وجود پیشرفت های بزرگ هنری خود شیفته هنر ایرانی بودند . یکی از بزرگترین دانشمندان جهانگرد چینی قرن هفتم میلادی به نام هوان تسنگ نوشته است : ایرانیان از کارهای هنری هرچه می سازند کشورهای همسایه برای آن ارزش بسیار قائلند . همچنین از دیدگاه تاریخ هنر میراث ایرانیان بر دنیای بیزانس دارای اهمیت فوق العاده است و حتی میتوان پرسید که اگر تاثیر معماری و هنر ایران نبود آیا معماری روم شرقی آیا چنین پیشرفت میکرد؟

معماری ارزشمند ایرانیان از دید چرزیگوفسکی
تمام اختصاصات اساسی ساختمانهای گنبدی و سقفهای ضربی و حتی ساختمانهای صلیب شکل که عصاره واقعی معماری بیزانس است از ایران سرچشمه گرفته است و ایرانیان آنرا بنا نهادند و سپس اروپا آنرا توسعه داد .

هنر جهانی هخامنشیان از دیدگاه دانشنامه بریتانیکا
تمام عواملی را که فرض می شود هخامنشیان از ملل دیگر خاورمیانه اقتباس کردند در یک سازمان ترکیب شده و با شکلی زیبا بزرگترین معماری خاورمیانه را خلق نموده است . این هنر یک هنر ملی نیست بلکه یک هنر جهانی است که با ظهور هخامنشیان ایجاد میگردد .

رابرت گرنت واتسن و میهن دوستی ایرانیان :

کشور ایران با همه طبایع گوناگون مورد تحسین هر ایرانی است . ایرانیان اینگونه می پندارند که هیچ کشوری در جهان جایگاه مقایسه با ایران را ندارد . به نظر من اگر اکثر ایرانیان محکوم به تبعید از ایران شوند و به آنان اخطار شود که در صورت ورود به ایران محکوم به مرگ هستند با این وجود نمی توانند از بازگشت به میهن خود خودداری کنند .

بارزترین جلوه این فرهنگ آن است که هرگز به نام دفاع از میهن به کشوری دیگر تجاوز نکرده است و همیشه در حالت دفاعی قرار داشته . هزاران تجاوز و قتل عام در ایران صورت میگرد ولی ایران و ایرانی باقی می ماند و متخاصم را یا به مرور زمان از این کشور بیرون میکند یا در خود و فرهنگ خود حل می نماید . نمونه اش را میتوان : یورش اسکندر گجستک در سال 330 پیش از میلاد و اشغال چندین دهه ای کشورمان و سپس بیرون راندن آنها از ایران توسط حکومت مقتدر اشکانیان . نبردهای چندین صده ای ایران و روم که کشورما در بیشتر موارد نقش دفاعی را بر عهده داشته است .

تجاوز تازیان به ایران و دویست سال اشغال کشورمان و سپس سیاست های ایرانیان در مبارزات مدنی در تقابل با فرهنگ عرب که به راستی شگفت انگیز است بارزترین این موارد است .

تجاوزات تیمور و چنگیز مغول و قتل عام های گسترده از مردمان بی دفاع ایران و در نهایت حل شدن آنان در این فرهنگ و تمدن کهن . تجاوز صدام حسین از سردمداران مکتب ننگین پان عربیسم به ایران و هشت سال دفاع بی امان مردمان ما با کشوری که دهها کشور عربی و اروپایی و آمریکایی را در حمایت خود علنا داشت .
و ...

هرودوت میگوید :

ایرانیان بعد از دلاوری در جنگها و نبرد با دشمنان بالاترین اصل مردانگی را در تولید فرزند و پرورش نیکوی آن می دانند . در بین آنهایی که فرزند پسر بیشتری داشته باشند پادشاه هدایایی را برای آنها می فرستد . زیرا پسر را از این جهت گرامی میدارند که در نبردها همراه پدران برای حفظ کشور استفاده میکنند . پسران آنها از پنج سالگی تا بیست سالگی در اسب سواری ، تیر اندازی ، راستگویی تعلیم داده می شوند . اسب در نزد ایرانیان حیوانی مفید و نیکو است و بسیار از مردمان آنان پسوند نام خود را از اسب میگیرند (جاماسب ، لهراسب ، گشتاسب و ...) تیر اندازی نیز از هنرهای برجسته ایرانیان است و دوره های مختلفی در این باره در همه جا برقرار است . زیرا این امر را برای دفاع از خود و کشور لازم می دانند . راستگویی نیز در نزد ایرانیان یکی از مهمترین صفتهایی است که همیشه پابرجا بوده است . آنان فرزند خردسال خود را به این سه امر مهم تربیت می کردند تا در آینده فردی مفید و برازنده گردد .

ایرانیان یکی از بزرگترین گناهان را پدر یا مادر کشی می دانند . آنان اعتقاد دارند یک فرزند سالم و نیکو هرگز دست به چنین کاری نمی زند . در صورتیکه شخصی چنین کاری کرد یا آن فرزند بد ذات و اهریمنی است و یا اینکه از نطفه دیگری است و آن فرزند حرامزاده است .

استرابون جغرافی دان معروف درباره شیوه آموزش جوانان ایرانی میگوید :
جوانان ایرانی از 5 سالگی تا 24 سالگی آموزشهای تیر اندازی ، نیزه افکنی ، اسب دوانی و راست گویی میدیدند . مربیان آنان را در جایگاهی ویژه گرد می آوردند و پیش از طلوع خورشید با شیپوری آنان را گرد می آوردند . فرمانده یک گروه جوان 50 نفری به عهده یک شاهزاده یا یک فرمانده مدبر بوده است . آنان در دشت ها و کوهها در برابر خورشید ، سرما ، گرما دوره میدیدند و خوراک روزانه آنان نان گندم و نان جو و گوشت کباب ، تره تیزک و آب بود .

گزنفون در سال 445 پیش از میلاد میگوید : کلیه ایرانیان مجاز بودند اطفال خود را به مدارس عمومی اعزام کنند . اینکار برای کسانی است که نیاز به کمک فرزند در امور چرخش زندگی ندارند . نتیجه این کار پارسایان این است که آنان از تن پروری دوری میگزینند و ادب اجتماعی را حفظ میکنند .

در نبشته های دینی ایران باستان یسنا هات 31 بند 11 آمده است : ای اهورامزدا آنگاه که انسان را آفریدی و نیروی خرد و اندیشیدن را به وی بخشیدی پس خواستی که هر کس با دلخواه و آزادی دین خود را برگزیند .

علم دوستی ایرانیان از دیدگاه جان شیرمان نویسنده کتاب مردم و سرزمین ایران
ایرانیان چنان مشتاق علم و دانش هستند که خود به شخصه انسانهای تهیدست و ساده ای را در آن کشور دیدم که بلاشک بی سواد بودند اما به خرج خود در محله ها و روستاهای خود مدرسه و مکتب خانه ساختند .

زندگی فلسفی ایرانیان از دید شارن بازرگان فرانسوی
ایرانیان به خوب و بد زندگی ، سختی ها و ستمها ، فراز و نشیبهایی که در طول حیات با آنها روبرو می شوند از دیدگاه فلسفی برخورد میکنند . به نیک یا بد آینده اهمیت زیادی نمی دهند . نه از بد آن هراس دارند و نه از خوب آن غره می شوند .

کاهنان مصری در کتیبه ای ارزشمند به نقل از اقدامات داریوش بزرگ که امروز در موزه واتیکان نگهداری می شود چنین میگویند :
بر طبق فرمان شاهنشاه ایران و ملل گوناگون داریوش شاه ، چنین شد که خانواده های اهل دانش برای کسب فنون پزشکی به دانشگاه سانیس مصر گسیل کرد و برای همین منظور به خواست داریوش شاه افزارهای لازم و لوازم پزشکی گردآوری شد . شاهنشاه چنین

مقرر فرمود زیرا وی به ارزش واقعی فن پزشکی پی برده است زیرا آگاه است که این فن مردمان بسیاری را از مرگ رهایی میبخشد.

صائد اندلسی، طبقات الامم

از خصائص مردم ایران توجه به طب و احکام نجوم و علم تاثیر کواکب در دنیای فرودین است. اهل حساب از ایران و بابل و هند و چین و اکثر امم که معرفت به احکام نجوم دارند، معتقدند که درست ترین ادوار دوری است که ایرانیان تنظیم نموده اند و علمای عهد ما آن را سنی اهل فارس نامیدند.

داریوش بزرگ و خشیارشا برای کسب علم و دانش و گسترش آن، هیئتی گسترده به دریاهای دور دست و سرزمینهای ناشناخته اعزام نمودند که هرودوت آن مناطق را از نقاط دور دست آسیا و اطراف آن میدانند.

هرودوت میگوید:

داریوش شاه برای کشف ریزشگاههای آبهای رودخانه سند اقدام کرد. هیئتی دیگر از شهر کاسپاریتوس و سرزمین پاکتیس روانه خاور دور کرد و چندین دریانورد دیگر را برای دادن گزارش از مناطق دیگر روانه آنها کرد. خشیارشا اقدامی بزرگ کرد که امروز یونانیان از انجام آن وحشت دارند. خشیارشاه دماغه کوه آتوس در یونان را شکافت و مسیری برای گذر آب در آن درست که به راحتی دو نای دریایی بزرگ برای عبور از آن میتوانستند کنار به کنار یکدیگر رد بشوند کنند که این امر را دو مهندس ایرانی به نامهای "بوبروش پور مگابازوش" و دیگری "ارتاکائوش پور ارتائوش" هدایت میکردند.

دانش ایرانی از دید ادوارد براون شرق شناس انگلیسی به سال 1862، 1926 در نتیجه تعصب ظالمانه دولت بیزانس هفت نفر از فلاسفه بزرگ یونان به ایران پناهنده شدند انوشیروان دادگر (تاجگذاری در سال 513 میلادی و درگذشت 579 میلادی) این بزرگان را به گرمی پذیرفت و چند جلسه شخصا در مسائل فلسفی با آنان برگزار کرد. سپس زمینه تدریس آنان در دانشگاه بین المللی جندی شاپور خوزستان را فراهم آورد. پس از چندین سال آنان درخواست بازگشت به یونان را دادند و انوشیروان طی نامه ای از دولت بیزانس درخواست آزادی عمل برای آنان نمود.

دانش ایرانیان در دیدگاه ابن خلدون پدر جامعه شناسی

مابین ملتهایی که تاریخ احوالشان به ما رسیده برخی نسبت به علم و دانش توجه بیشتری داشتند همانا آنان ایرانیان و یونانیان هستند. اهمیت علوم عقلی نزد ایرانیان به غایت عظیم بود و دامنه آن به غایت وسیع. به مناسبت عظمت و فخامت دولت ایشان و طول مدت پادشاهی ایرانیان گویند که این علوم از ایرانیان به یونان منتقل شده است. وقتی که اسکندر دارا را بکشت و سلطنت کیانیان (هخامنشیان) را منقرض نمود، بر کتب و دانش ایرانیان دست یافت. سپس ما تازیان بر آنان چیره شدیم و بسیار کتب علمی در آنجا یافتیم

عجیب ولی حقیقت است که اهل دانش در اسلام چه در علوم دینی و چه در علوم عقلی همه جز چند استثنا محدود به حوزه فرهنگ ایرانی است. بین آنها کسانی که از جهت نژاد عرب محسوب می شدند از حیث زبان و محیط و اساتید خود خارجی بودند.

نبوغ ایرانی از دیدگاه ارنست رنان فیلسوف فرانسوی
فردوسی از خود ما بود. حافظ، سعدی، خیام، مولانا، رودکی و نظامی که ستاره های درخشان ادبیات ایران هستند نشان میدهند که چگونه نبوغ هند و اروپایی در طی قرنهای متمادی با دشواریهای زندگی درافتاده و همواره بر آنان پیروز شده.

گایگر ایران شناس آلمانی
در نظر محققین سرچشمه برخی از بهترین مایه های مدنیت کنونس غرب از تعلیمات و تمدن ایران سرچشمه گرفته است و زرتشت کهن ترین آموزگار و مبلغ نظریات دستورهای است که امروزه در جهان غرب موجب رفاه مادی و معنوی و آزادی بشریت گردیده است.

Giger, wilhem ostiranische kulture im altermum Erlangen

گزنوفون مورخ یزرگ و باستانی یونان
ایرانیان بر خلاف کشورهای دیگر که مجرمین و گناه کاران را مجازاتهای سنگین میکردند در مرحله نخست تمام کوشش خود را جهت گسترش تربیت و فرهنگ مینمودند تا نیازی به مجازات و پیدایش مجرمین نباشد. برای دوری از رذائل اخلاقی تلاش میکردند. کودکان را در سنین پایین در محله ای به نام "الوترا" آموزش میدهند. مکتب - تیراندازی - اسب دوانی - قضاوت و عدالت از مهم ترین آموزشهای ایرانیان است. حتی کودکان را در سنین پایین آموزش غذا خوردن نیز میدهند. قناعت در زندگی - پرت نکردن آب دهان در کوچه و بازار - پاک نکردن بینی با پوشش خود در جامعه و... همگی از نشان های خاص مردم ایران است کورودیپا - گزنوفون یونانی - برگ 8

Cyropaedia of Xenophon; The Life of Cyrus The Great

By: Xenophon (c. 430 - 355 BCE)

برفسور رپ ایران شناس آلمانی
گذشته از اینکه ایرانیان طبع بلند و نظریات عالی دارند و پیوسته مایل به ترقی و پیشرفت هستند برای رسیدن به این هدف کوشش بسیار نیز میکنند. این دو خصلت یعنی افکار پاک و بلند و اجرای بی کم و کاست آن یعنی آنکه هر دو مکمل یکدیگر هستند. این دو عامل برای ترقی و سربلندی هر ملتی کافی است و این را در آئین زرتشت در جامعه ایران باستان به راحتی می توان یافت. نمونه آن اندیشه نیک است که سرلوحه تمام زندگی ایرانیان بوده است. یعنی اگر اندیشه ای نیک نباشد پس کردار و گفتار هم نیک نخواهد شد و کردار و گفتار نیک در صورت نبود اندیشه نیک فاقد ارزش است. پس اندیشه نیک در بالای نماد ملی ایرانیان (فرَوهر - فره وشی) واقع است و کردار نیک و گفتار نیک در زیر اندیشه نیک واقع شده است (بر بالای دستان فروهر)

اخلاق نیکو و تزکیه روح و فواید آن در عالم معنوی از یک طرف - نتایج آن در امور اجتماع و پیشرفت به سوی مراحل فراتر تمدن از طرف دیگر جامعه و ملتی را به سوی سعادت و سربلندی سوق می دهد . این سعادت و تعلیمات نیک و انسان دوستانه در ایران مدیون آنین فرهمندی دین بهی زرتشتی است . نفوذ فوق العاده روحانیت و اشخاص دینی در تمدن های کهن بشری و اثرات سو آن بارها دیده شده است ولی این امر در دین زرتشتی دگرگون شده است . هرچه با تمدن جهان باستان بیشتر آشنا می شویم بر اهمیت و برتری فرهنگی ایرانیان آگاه تر می شویم . تعلیم زرتشت ایرانیان را به احترام به طبیعت و آفرینش آموزش داده و این امروزه در خون و وجود این ملت است . این به راستی در جهان امروز بسیار ارزشمند و قابل ستایش است .

Rapp adof Die relegion und Sitte der perser und ubrigen Iranier Nach
den
Griechischen und Romischen Quellen ZDMG 19:1-89-20:49-204

سریکسی سایکس ایران شناس انگلیسی

صفات اخلاقی ملت ایرانیان باستانی به طوریکه در اسناد تاریخی آمده است نیک خویی - مردانگی - پشت کار - راستگویی و درستی بوده است که دیگر صفات اخلاقی زاده اینهاست . ایرانیان بر مهمان نوازی و خون گرمی و دست دلبازی در گیتی زبان زد هستند و در گذشته از وام گرفتن از دیگران به شدت خودداری میکرده اند . ایرانیان بر پذیرش مسئولیت های زندگی و بنیاد خانواده اهمیت بسیاری قائل هستند و از اروپاییان امروزی که از زیر این مسئولیت شانه خالی میکنند بسیار بالاتر می باشند . در کتب ما اروپائیان آمده شده است که یونان مهد تمدن و صنایع و فرهنگ اروپا است ولی با تحقیق و پژوهش در مشرق زمین به روشنی دیده می شود که یونان خود نیز تحت تاثیر فرهنگ و تمدن ایرانیان - مصریان و کریت ولیدیه بوده است .

ُSykes Sir P.M A Histiry of iran (persia) 2 nd ed London 1927 vol 1

دارمستتر ایران شناس فرانسوی

اسکندر در نظر داشت شرق و غرب یعنی عالم متمدن جهان آن روزگار را با هم یکی کند و دولتی سترگ و یونانی بر آن حکمفرما نماید ولی در این امر موفق نشد . اسکندر (گجستک) برای رسیدن به این هدف یونان را با فرهنگی ایرانی گسترش داد ولی نتوانست ایران را با فرهنگ یونانی بیامیزد . مردم به جز نام اسکندر ملعون در نظرهاشان چیزی از آن هجوم تاریخی به یاد نمی آورند .

Darmesteter james Etudes Irianiennes Paris

رنه گروسه مولف کتاب تاریخ صنایع شرق نزدیک

ایرانیان در صحنه تاریخ در نظر افراد پژوهنده و تاریخ شناس جهان بدون هیچ تردیدی ملتی شریف و از نژادی کهن هستند که حس شرافت و روح جوانمردی آنها در مقابل روح متوحش آشوریان و بابلیان مایه آرامش گیتی است . از ابتدایی که ایرانیان ظهور کردند

اکنون ما احساس میکنیم که از نژاد خود ما اروپاییان هستند . بی دلیل نیست که یونانیان باستان ایرانیان را هموردان قابل و ملتی برتر از دیگر ملتها دانسته اند . ایرانیان اثبات کردند که برای جایگاه نژاد آریایی در مشرق زمین نمایندگان قابل هستند . به عبارتی میتوان گفت که ایرانیان و رومیان توانستند امپراتوری بزرگ و بدون کشتارهای وحشیانه در جهان پایه ریزی کنند امری که یونانیان نتوانستند به آن دست بیاورند . این مسئله را نمی توان امری کوچک و بی اهمیت تلقی داد زیرا آزادی دین و باور و آئین و قومیت ها در امپراتوری هخامنشی زبان زد خاورشناسان بزرگ دنیاست . ملتی ایران که متشکل از مادها و پارسها و پارتها مکی میباشد یکی از درخشان ترین حکومتهای مدنی گیتی را به یادگار گذاشته اند (که شاید خود آنان از آن بی اطلاع باشند) .

Grousset , Rene the Civilizations of the East the near and middle East
New york & London

استاد میه فرانسوی

آزادی خیال و اندیشه - غیرت دینی - هوش بالا - ذوق ویژه برای رسیدن به چیزهای بالاتر و جدیدتر و جوانمردی از خصوصیات بارز ایرانیان در جهان است . امری که در متون باستانی و حتی گاتهای زرتشت به خوبی مشاهده می شود .

پرفسور اسمیت

ایرانیان بی گمان نخستین آموزگاران جهان بوده اند و آنچه مردمان دیگر دارند از ملت ایران آموخته اند
(ایران در پس پرده تاریخ , ص 13)

استاد ویتنی آمریکایی

ایران از زمان کوروش بزرگ به بعد تا نبرد ماراتن بسیار متمدن و توانا بوده است و اقوامش بزرگترین ملت گیتی بوده است . هنوز روم طفل یا اروپای جدید پا به عرصه وجود نگذاشته بودند و یونانیان نیز ملت متمدن نبودند ولی ایرانیان دارای تمدن و فرهنگی والا و انسان پرور بودند . با اینکه ملت اش از چندین تیره و قومیت تشکیل شده است ولی در امور کشوری همگی با یکدیگر متحد می شوند . ایران را میتوان یکی از بنیان گذاران ادیان جهان نامید . بسیاری از دینهای امروزی ریشه در ایران بزرگ ان روزگار و اندیشه خدایپرستی ایرانیان داشته است . جدایی از اسناد دینهای گوناگون در ایران زمین همان سه واژه زرتشت (پندار و کردار و گفتار نیک) به راستی اساس تمام مذاهب بعدی دنیا است که پس از زرتشت ظهور کردند . یعنی همگی همان راه زرتشت را خواستند ادامه دهند . اساس زندگی ایرانیان باستان بر اندیشه نیک استوار شده است که گفتار و کردار نیک پس از رعایت اندیشه نیک به خودی خود عملی می شود .

Whitney L.H Life and Teachings of Zoroaster the great iran

رضا توفیق نژاد فیلسوف ترک

در وجود متین و محکم ملت ایران قدرت و اراده و مقاومتی غیر قابل انکار نهفته است. این بوده است که در سخت‌ترین نبردها و شدیدترین یورشهای بیگانه تاب آورده است. سرزمین اش ویران شده است - ملت اش قتل عام شدند و خراجهای بسیار از آنان گرفته شد و متجاوزان را پس از مدتی به فرهنگ خود در می‌آوردند و با تمامی تجاوزات تاریخ به کشورشان هرگز هویت ملی خود را فراموش نکرده‌اند. جسارت و ارزش والا نهادن به فرهنگ و تمدنشان مهم‌ترین عاملهای این جریان است. روح ایرانی از شدت دخالت بیگانگان زخمی و متأثر است. این امر در اعتقادات این ملت نیز مشاهده می‌شود. معنویت و عرفان اندیشمندان ایرانی بر تمامی بزرگان جهان آشکار است. از خصوصیت‌های ایرانیان باستان میتوان به صراحت در کردار اشاره نمود. آنان هر تصمیمی را با عقل و درایت و اندیشه و خرد بررسی می‌کرده‌اند و سپس تصمیم می‌گرفتند. از نزد دنیای باستان ایرانیان باستان کمترین خرافه پرستی - خیال پردازی و دروغ افکنی را در جهان داشته‌اند.

(جغرافیای تاریخ ایران تألیف استاد بارتولد ترجمه حمزه سردادور)
ایرانیان بر دنیای دیگر ارزش بسیار قائل می‌شوند و از دست زدن به کارهای زشت که سرای پسریشان را تیره می‌کند دوری میکنند. آنها از دید اخترشناسی با نگاهی عالمانه به گیتی نگریده‌اند که امروزه مایه شگفتی ماست. آنها برخی مسائل را روبروی یکدیگر قرار داده‌اند. برای مثال: الوهیت را مقابل انسانیت - شر را مقابل خیر - آخریت را مقابل دنیا و... گذاشته‌اند تا هرگز از راه راست دوری نکنند. اخلاق را میتوان مهم‌ترین سند افتخار نیک ایرانیان باستان دانست. نیک کردای و نیک پنداری بزرگ‌ترین سند مباحثات فرهنگ و تمدن ایرانیان باستان است که بدون شک آموزه‌های زرتشت راهگشای آنان بوده است.

ملتی هستند که نه تنها بر خلاف صدها ملت دیگر جهان دینشان به عاریت نبوده است بلکه خود مهد ادیان جهان نیز بوده‌اند. میترائیسم - زرتشتی - مزدکی - مانویت و... همگی ادیان و آئین‌های کهن جهان هستند که ادیان پسین از آن الهام گرفت شده‌اند. ایرانیان به طور کلی برای رسیدن به این آرزوها کوشش کرده‌اند: در زندگانی شان فیض و برکت افزوده شود. در تمامی زندگی با نیروهای شر و اهریمنی مبارزه نموده‌اند. برای رسیدن به پاکی روح و بدن باید همیشه تدرست و توانا بود. با مردانگی و سخت کوشی باید مقابل همه سختی‌ها ایستاد و با روحیه فداکاری و از خودگذشتگی سرافرازی کشورشان را رقم بزنند.

(ایران و تمدن ایرانی - استاد کلمان هوار خاورشناس بزرگ فرانسوی - ترجمه حسن انوشه)

ایران و ایرانی پس از گذشت بیش از 25 قرن همچنان استوار و پایدار است. سرزمینی پهناور و دل‌انگیز دارد. ملتی دلاور و اهل اندیشه و خرد. من نیز مانند کنت دوگوبینو

که میگوید ایرانیان با اینکه پس از یورش اعراب دینی جدید آوردند ولی این تنها سطح ملت ایران است و ذات و باطن آنان همچنان به آداب و رسومات ملی و باستانیانشان پیوند ناگسستنی دارد باور کامل دارم. آنها برای ایجاد خودمختاری و دوری گزیدن از زیر سلطه اعراب بزرگ و سنی مذهب آئینی جدید به رهبری امام علی ایجاد کردند و آن را مذهب رسمی خود نمودند. تا هم از اعراب اصلی و سلطه آنان خارج شوند و هم از طرف دیگر دین جدید را پذیرفته باشند و القاب کافر و بت پرست و مجوس به آنان داده نشود.

پرفسور گیریشمن ایران شناس

بدون تردید در جهان باستان تنها دو قطب بزرگ وجود داشته است که پایه های تمدن بشری و فرهنگ و دانش و خرد امروزی جهان را پایه گذاری کرده اند یکی از آنان امپراتوری یونانیان و اروپاییان بوده و دیگری شاهنشاهی آسیایی ایرانیان که بر آسیا آنروز تسلط داشته اند ایرانیان بارها در حمله اسکندر و مغول و تاتار و عرب نشان داده اند که این تنها فرهنگ غنی شان است که آنان را در زیر بار این حملات وحشیانه له نکرده است و نه تنها فرهنگ متجاوزان بر آنان تاثیری نکرده بلکه ایرانیان آنان را تحت فرهنگ خود قرار داده اند و هیچگاه تجاوز به کشورشان را تحمل نکرده اند همه و همه اینها حاصل قرنهای تجربه کشورداری و فرهنگ و خرد آنان است. (ایران از آغاز تا اسلام - ترجمه محمد معین)

پروفیسور کریستی ویلسون آمریکایی

در طرح صنایع ایران راهنمای تمام عالم بوده است... صنعت اساسی ترین و مهمترین فعالیت قوم ایرانی بوده و گران بها ترین خدمت آنان به تمدن جهان است (ویلسون - تاریخ صنایع ایران - عبدالله فریار)

میکادو باستان شناس ژاپنی

وی پس از پژوهش در شهرستانهای ایران میگوید: بر خلاف کتب تاریخی ژاپن بر طبق همه شواهد تمدن کهن ژاپن از ایران گرفته شده است. وی پس از اقامتی طولانی در دیلمان گیلان سرانجام سرچشمه تمدنهای چین، هند، ژاپن و تبت را از این شهر کهن دانسته است.
(مجله سپید و سیاه شماره 34)

ابن خلدون جامعه شناس و مورخ عرب

ایرانیان به سبب عظمت کشورشان که کوله بار چندین قرن تسلط بر جهان را در بر داشتند که در نتیجه تمدنی کهن را در خود جای داده بودند و به سبب استمرار شاهنشاهی شان - عظمت علوم عقلی نزدشان بسیار بزرگ و دامنه اش گسترده بود. در زمانی که ایران فتح شد کتابهای بسیاری از کتابخانه ها آنان بدست آمد که حاصل صدها سال تجربه گذشتگان بود. در نتیجه سعد ابی وقاص به عمر این خطاب نامه نوشت تا درباره کتابها تصمیم گرفته شود که در اختیار مسلمان قرار گیرد. عمر پاسخ داد که همه کتابها را در آب بریزید و یا آنکه آتش بزنید. زیرا اگر چیزهایی در آنها باشد که برای راهنمایی و هدایت

انسانها باشد - ما را الله هدایت کرده است و نیازی به آنان نیست . اگر هم گمراهی باشد که الله ما را از اینها نجات بدهد . پس به دستور عمر همه کتابها نابود گشت و هیچ برای ایرانیان باقی نماند . (مقدمه تاریخ ابن خلدون)

پرفسور انسی مان انگلیسی

"بطور کلی هیچ يك از شعب صنعت و هنر اروپاي قرون وسطی یافت نمی شود که نفوذ و تاثیر ایرانیان در آن دیده نشود... و هنرهای مغرب زمین که این همه مایه حسوت و افتخار است و هرگز بدون کمک و دستیاری ایرانیان ترقی نمی کرد و رونق نمی یافت . (علیرضا حکمت- آموزش و پرورش در ایران باستان)

ا - بنو نیست استاد کلژ دوفرانس فرانسه

سلسله هخامنشی ایران به دنیای غرب نخستین نمونه دولت منظم و امپراتوری قدرتمند را نشان داد . ایرانیان اصالت فکر و اندیشه خویش را در قالب امپراتوری بزرگ در جهان به نمایش گذاشتند . (تاریخ و تمدن ایران - برگ 80)

پروفیسور یوب دانشمند نامدار

بنا به وصیت وی کالبد بی جان او را در ایران به خاک سپردند ، می نویسد: "...کشاورزی ؛ فلزکاری ، علم نوشتن اعداد ، نجوم و ریاضی و مبانی دینی و فلسفی از سرزمینی که امروز ایران خوانده می شود آغاز شد" (پوپ - شاهکاری هنر ایرانی)

هرودوت مورخ باستانی یونان

ایرانیان دروغ گویی را بدترین عیب می دانستند. و برای آنکه ناگزیر به انجام این کار زشت نشوند حتی از وام خواستن نیز خودداری می کردند، چرا که ممکن بود وامدار به جهتی ناگزیر به دروغگویی شود. آنان از آداب دهان افکندن در آب و در رهگذرها و در نزد دیگران ابا داشتند و آن را امری بسیار نکوهیده می پنداشتند . در آب روان دست و رو نمی شستند و آنرا به ناپاکی نمی آلودند. ایرانیان کهن فرزندان خود را از دوران کودکی به ورزش هایی مانند دویدن، تحمل سرما و گرما، بکار بردن سلاح های گوناگون، سواری و ارابه رانی عادت میدادند و بزرگترین صفات آنان مردانگی، رشادت ودلاوری بود. از دیگر ویژگیهای ایرانیان محترم داشتن همسایه بود، به کسانی که در راه نگهداری میهن و حفظ کشور خدماتی عرضه داشته بودند، پاداش های بزرگ می دادند. از رشوه گیری ، دزدی و تصرف در مال دیگران خودداری می کردند. از پرخواری و شکم پرستی پرهیز داشتند. به هنگام راه رفتن چیزی نمی خوردند. و شکار را به اعتبار جنبه ورزشی آن دوست داشتند. دستورات زرتشت در زندگی ایرانیان آن زمان جنبه عملی پیدا کرده بود و همین مساله مهم سبب برجسته تر شدن ویژگی های اخلاقی آنان نسبت به اقوام دیگر می شد . (تاریخ هرودوت - گردآوری جرج راولین سن)

کنت دوگوبینو نویسنده و پژو هسگر تاریخ ایران
سرچشمه همه چیز در ایران است. آنچه در ایران یافت می شود نمی توانسته در جای دیگر یافت شود. پس از آن بوده که بهبود پیدا کرده و به شکل دیگری در آمده ، گسترش یافته یا کاهش پیدا کرده است" (گوبینو- تاریخ ایران - ترجمه نظم الدوله - ج 2- ص 5)

ژ دومزیل استاد کلژ دوفرانس فرانسه
آئین زرتشتی ایرانیان اعتقاد به خدای یکتا را در جهان تبلیغ نمود . اهورامزدا همان خدایی است که شاهنشاهان ایران باستان با ستایش از وی یاد کرده اند . اهورامزدا در معنی خدای خرد و یا دانای بزرگ معنی می دهد . اهورامزدا ی ایرانیان همان خدای آفریننده آسمان و زمین و کهکشناست .
تاریخ و تمدن ایران اثر انجمن باستان شناسان فرانسه - برگ 106.

معتبر ترین مجله علمی دنیا ، ایران را منشاء تمدن بشری دانست
به گزارش خبرگزاری مهر ، باستان شناسانی که بر روی منطقه منحنی شکل وسیعی میان روسیه تا ایران و شبه جزیره عربستان کار می کنند مدارک و شواهد جدیدی از شبکه پیچیده شهری در منطقه ایران پیدا کرده اند که ممکن است روزگاری از رونق بالایی در این منطقه از جهان و همزمان در 5 هزار سال پیش برخوردار بوده که بدین ترتیب باید نگرش جدید و متحول شده ای به ظهور تمدن بشری داشت.
آندرو لاولر مقاله نویس مجله معتبر علمی «ساینس» در شماره اخیر این نشریه به تشریح جزئیات این کشف تاریخی پرداخته که از سوی تیمی از محققان و باستان شناسان از جمله یوسف مجیدزاده باستان شناس ایرانی صورت گرفته است تا در نهایت قطعات پازل معمّاگونه شکل گیری تمدن بشری شکل واقعی و نهایی خود را پیدا کند.

ساینس در این مقاله آورده است : اگرچه تلاش های جهانی در مراحل ابتدایی هستند اما بسیاری از باستان شناسان می گویند این یافته های جدید درک تاریخی از تمدن بشری را به واسطه ارایه تصویر پیچیده تر در شمار قابل توجهی از مراکز شهری رونق یافته میان بین النهرین و رود ایندوس، تجارت کالاها، در نظر گرفتن فناوری های خاص برای هر منطقه، معماری ها و نظرات دیگر، دوباره نویسی می کند. مقاله نویس ساینس می افزاید: درحالی که بین النهرین هنوز هم به واسطه آغاز تحول شهرنشینی گهواره تمدن بشری محسوب می شود، اما ما می دانیم که مبدا زمانی و تاریخی میان بین النهرین و هند پذیرای شهرها و فرهنگ هایی در بین 3 هزار تا 2 هزار سال پیش از میلاد مسیح بوده است. به نوشته ساینس، مدارک و شواهد برای دفاع از این نظریه جدید ماه گذشته و از سوی دانشمندانی از کشورهای مختلف جهان از جمله ایران، روسیه، ایتالیا، فرانسه و آمریکا در نشست انجمن بین المللی مطالعات تمدن اولیه در فضای بین فرهنگی آسیای میانه در راوین ایتالیا ارایه شد.

به گزارش مهر، باستان شناسان یافته های جدید خود از چندین مرکز شهری با قدمتی مشابه با آنهایی که بین بین النهرین و رودخانه ایندوس در پاکستان و هند مدرن وجود

دارند را با یکدیگر بررسی کردند. حیرت آورترین مدارک به دست آمده متعلق به منطقه ای در جنوب ایران در اطراف رودخانه هلیل رود و جنوب شهر مدرن جیروفت به سرپرستی یوسف مجبیزاده بوده است که بقایای شهری بزرگ و مرفه در گذشته را کشف کرده است. این مقاله می افزاید: این شهر باستانی دو کیلومتر مربعی به دوره ای بالغ بر اواسط تا پایان هزاره سوم پیش از میلاد مسیح باز می گردد که به وسیله دژ مستحکم چسبیده به آن حفاظت می شده است. به گفته مجبیزاده، کاوش های صورت گرفته در یکی از اتاق ها در این دژ منجر به کشف حیرت آور پیکره آجری از یک انسان و نقاشی های رسی آویخته به سطح شد که به عقیده مجبیزاده بزرگترین مورد در نوع خود در آن دوره زمانی و تاریخی بوده است. در این منطقه تاریخی گورستان های غارت شده ای کشف شده اند که نشان از ثروت و رفاه در آن دوران دارند. مجبیزاده موفق شد گور بزرگی را در منطقه ای آهکی کشف کند که به نظر می رسد از زمان غارت شدن در آن دوران دست نخورده باقی مانده باشد. پلکانی که به حجره ای شامل 8 منطقه دفنی بوده و چندین تخت خواب و سایر دست سازهای گرانبها نیز از جمله موارد این کشف تاریخی است که بی تردید انقلابی در نظریه پردازی های شکل گیری و پیدایش تمدن بشری ایجاد خواهد کرد.



زن مسلمان در تقابل با تفکرات مردود فمینیستی؟؟؟ / آریا بهرام

دکتر فرشته روح افزا در مقاله ای در کیهان " زن مسلمان در تقابل با تفکرات مردود فمینیستی نگاهی به نقش زن در جامعه اسلامی ایران می نویسد :

اگر دین اسلام نجات بخش نبود، زنان اروپایی هیچ گرایشی به مسلمان شدن پیدا نمی کردند، پس می بینیم که نجات زن در بحث فمینیسم و برنامه ای که انسان برای خودش تدوین می کند، نیست

از این خانم خواهش میکنم برای استدلالهای خود **اشتباه** ننویسد .

اکثر زنانی که به اسلام در اروپا روی می آورند می‌خواهند با مردی مسلمان که شیفته او شده اند ازدواج کنند و مرد هم شرایط ازدواج را قبول کردن اسلام و حجاب و زندگی با اصول اسلام می گذارد
اتفاقاً بر عکس است

بسیاری از دخترانی که در خانواده های ترک و مصری و ایرانی و اصولاً مسلمان بزرگ شده اند حاضر به زندگی پدر سالاری و مردسالاری نیستند و از خانواده های خود میگریزند و در خانه های زنان پناه میگیرند و حتی بعضی مواقع از سوی خانواده خود به قتل میرسند زیرا که از سوی خانواده شرف خانوادگیشان لطمه خورده است .

مشکل در این خانواده این است که اسلام را به دختران خود نمی شناسانند بلکه خانواده های تعصبی هستند.
نگاهی به دختران ترکی و مصری و ایرانی نشان میدهد که آنها اکثراً حجاب را نیز رعایت نمی کنند مگر در خانواده بسیار سنتی و سخت .

حجاب ایرانی چه می باشد ؟

آیت الله صافی گلپایگانی:
حرکت خزنده غرب برای حذف حجاب شروع شده است

به گزارش خبرگزاری فارس به نقل از دفتر آیت الله صافی گلپایگانی، این مرجع تقلید در دیدار با برگزارکنندگان همایش «حجاب» در دانشگاه علوم پزشکی بابل گفت: یکی از امتیازات بزرگ اسلام، حجاب و التزام زنان و خواهران به حفظ حجاب است.

این مرجع تقلید با اشاره به حرکت خزنده غرب در محور فرهنگ حجاب در جامعه اسلامی افزود: یکی از نخست وزیران اسبق انگلیس در نطقی با صراحت گفت: «تا زمانی که کعبه، قرآن و حجاب در جوامع اسلامی باشد، ما نمی توانیم سیادت و آقایی خود را داشته باشیم و باید قرآن را بسوزانیم، کعبه را از بین ببریم و عفت و حجاب را از بانوان مسلمان بگیریم.»

آیت الله صافی گلپایگانی به قدرت رسیدن امان الله خان در افغانستان، آتاتورک در ترکیه و رضاخان در ایران را در راستای خشکاندن ریشه دین توسط انگلیس دانست و با انتقاد از وضع حجاب برخی بانوان گفت: شنیده شده مسلمانانی که از دیگر کشورها به ایران می آیند، از وضعیت حجاب بعضی از بانوان اظهار تعجب می کنند و آن را خلاف تصورات خود می دانند. این مرجع تقلید حفظ حجاب و چادر را مظهر امر به معروف و نهی از منکر عنوان و تصریح کرد: وقتی که خواهران با چادر به بیرون می روند، در واقع جهاد می کنند و ثواب می برند. حفظ حجاب و چادر مظهر امر به معروف و نهی از منکر است.

آیت الله صافی گلپایگانی با انتقاد از ترویج چادرها و لباس های رنگارنگ افزود: این که چادر متحدالشکل و مشکي باشد، بسیار اهمیت دارد. متأسفانه کاري مي کنند که هرکس يك رنگي درست کند و بپوشد که این عین زینت است و بعد از آن، کار به این حد متوقف نخواهد شد.

چادر باید عفاف برتر باشد

مجید امامی معاون دبیرخانه شورای فرهنگ عمومی کشور:

خبرگزاری فارس: معاون دبیرخانه شورای فرهنگ عمومی کشور گفت: چادر باید مساوي عفاف برتر باشد اما با اجباري کردن اینگونه نخواهد شد بلکه تنها از آن به صورت ابزار استفاده می‌شود.

به گزارش خبرگزاری فارس به نقل از ستاد خبري نخستین جشنواره بین‌المللي عفاف و حجاب نور، مجید امامی، استاد دانشگاه و معاون دبیرخانه شورای فرهنگ عمومی کشور با اشاره به این که مدت‌هاست که شاهد چادري‌هایی هستیم که چادر سرکردن را تازه تجربه می‌کنند، گفت: این افراد به دلیل شرایطی که در آن قرار گرفته‌اند چادر سرکرده‌اند نه به خاطر رسیدن به ایمان و عفت برتر.

وي افزود: متأسفانه این باور غلط که اجباري کردن می‌تواند زمینه عادت درست شود باعث شده در بعضي از ادارات و سازمان‌ها چادر سر کردن برای زنان اجباري شود. امامي ادامه داد: چادر باید مساوي عفاف برتر باشد اما با اجباري کردن اینگونه نخواهد شد بلکه به ابزاري تبدیل می‌شود که زن از آن برای رسیدن به اهداف مادي و دنيوي خود بهره می‌برد.

امامي گفت: اگر ما بخواهیم در جامعه عفاف برتر را ترویج دهیم بهتر است قبل از هر اقدامي زمینه‌هاي گرایش برتر و آموزش‌هاي لازم را در این جهت فراهم کنیم تا بتوانیم جامعه‌اي سالم و عفيف داشته باشیم

وجود تضادهای رسانه‌ای درباره حجاب نسل جدید را سردرگم می‌کند

حاجیه ابراهیمی

حاجیه ابراهیمی در گفت‌وگو با خبرنگار اجتماعی فارس درباره نقش رسانه‌ها اعم از مکتوب و غیرمکتوب در ترویج فرهنگ حجاب در جامعه گفت: در دنیای ارتباطات و تکنولوژی دیگر نمی‌توان تأثیر نقش رسانه‌ها در بهداشت روانی خانواده و اثرات آن در امنیت اجتماعی را نادیده گرفت. وي اظهار داشت: تأثیرات آموزشی غیرمستقیم و مستقیم از ناحیه انواع رسانه‌هاي ارتباط جمعي و ایجاد الگوسازي در قشرهاي خاصي از جامعه از پیامدهاي اجتناب‌ناپذیر است.

ابراهیمی اضافه کرد: این پیامدها که به منظور دستیابی به ایجاد يك نوع بستر فرهنگی در جوامع جهت القای محور ها و اهداف خاص از روش‌های متنوع و به اصطلاح امروزی پسند استفاده می‌کند هر روز با شیوه‌های متنوع‌تری در جوامع نمود پیدا می‌کند و بازار عرضه و تقاضا را از کف گروه دیگری می‌رباید.

این کارشناس علوم اجتماعی ادامه داد: در جامعه کنونی با توجه به وجود انواع خرده فرهنگ‌های اجتماعی، در سطح کلان نیاز اساسی به وجود يك پایگاه و یا مرکز ویژه برای راهبري و نظارت بر اهداف بازار تولیدات رسانه‌ای اثرگذار موجود اعم از مکتوب و غیرمکتوب برای نسل جوان به خصوص زنان و دختران را ضروري می‌کند تا بتوان یکی از ابزارهای کلیدی پذیرش، آموزش و ایجاد بستر فرهنگی برای این افراد را فراهم کرد.

وي تصريح کرد: نخبگان اجتماعی به منظور دستیابی به غنی‌سازی فرهنگی جامعه جهت نیل به اهداف اسلامی باید نسبت به پیشگیری، درمان و هدایت کاربردي، اثرات مخرب رسانه‌های جمعی اقدام اساسی کنند.

ابراهیمی اظهار داشت: این‌که منتظر بمانیم و ببینیم دستاوردهای غرب و شرق در اینترنت، سی‌دی‌ها، مجلات، فیلم‌ها، کتاب‌ها، نمایشگاه‌ها، بروشورهای تبلیغاتی، پوسترها و سمینارها با جوانان جامعه چه می‌کند و آن‌ها برای ما چه برنامه‌ای ریخته‌اند کاری بس بیهوده است و باید چاره این کار را قبل از وقوع‌اش اندیشید والا این‌که همیشه در موضع انفعالی باشیم ما را به بیراهه خواهد کشید.

وي افزود: متفکران اجتماعی باید نسبت به الگوسازی فرهنگ حجاب در سطح جامعه با توجه به نیازهای اصلی جدید و اختلافات بین نسلی، اقدام کنند و برنامه‌هایی را در این زمینه داشته باشند. حجاب یکی از مقوله‌های فرهنگی و اجتماعی است که ریشه در بنیان و اساس تفکر فردی داشته و کاربرد اجرایی آن در فرهنگ جامعه اثر مستقیم و بلامنازع دارد.

این کارشناس مسائل زنان ادامه داد: وجود تضادهای رسانه‌ای و تداخل‌های فرهنگی در ارائه الگوهای مختلف در جامعه کنونی، نسل ما را به يك سردرگمی و گیجی وا می‌دارد. وي اضافه کرد: برخوردهای متنوع قانونی و غیرقانونی عوامل اجرایی در مکان‌های اجتماعی با مسئله حجاب حاکی از نداشتن يك برنامه‌ریزی متقن و مستحکم است و نمونه‌های آزمون شده طی چندین سال پس از انقلاب در این باره نشانگر بی‌ثباتی و نداشتن برنامه در سطح کلان جامعه است.

ابراهیمی تصریح کرد: زنان و دختران جامعه ما بارها در آزمون‌های مختلف از جمله 8 سال جنگ تحمیلی پایبندی خود را به اعتقادات مذهبی ریشه‌ای در خانواده و در نهایت به جامعه ارائه کرده‌اند.

وي گفت: کم‌کاری‌های متفکران و برنامه‌ریزان اجتماعی باعث وجود نسلی بی‌هویت در تمامی جوامع خواهد شد.

ابراهیمی ادامه داد: پژوهش‌های مقایسه‌ای و مطالعات کارشناسان اجتماعی در میان خانواده‌های پایبند به اعتقادات مذهبی حاکی از این موضوع است که رضایت‌مندی و پایداری خانواده، موجب تحکیم مبانی خانوادگی و استحکام روابط اجتماعی و در نهایت جامعه‌ای استوار می‌شود.

وی افزود: پایبندی به صیانت از کیان خانواده به منظور ارائه الگوسازی برای نسل جدید با توجه به گرایش‌های نوظهور نسلی در جوامع مختلف حاکی از آن است که صیانت از الگوی غنی‌سازی خانواده در برابر بدعت‌های جدید و مدرن که اغلب تهدیدی برای خانواده امروزی بوده، گرایش به ایجاد پایبندی‌های متافیزیکی را خواستگاه افراد جوامع مختلف قرار داده است.

این کارشناس مسائل زنان گفت: مطالعه و بررسی‌های اجتماعی در مورد مقوله طلاق در جامعه کنونی مؤید این نکته است که همسران متعهد و پایبند به اصول اخلاقی از کانون خانوادگی گرمی برخوردار بوده و دارای پایبندی و تعهدات اخلاقی بیشتر خانوادگی هستند.

وی افزود: پایبندی به حفظ حجاب انسان‌ها را دارای هدف و با انگیزه می‌سازد و آن‌ها را نسبت به حفظ حریم خانواده متعهد می‌کند.

ابراهیمی تصریح کرد: بررسی مقایسه‌ای سه نسل گذشته از خانوارهای ایرانی نشانگر نکات اخلاقی بسیاری در زمینه حفظ از کیان خانواده است که مطالعه این پژوهش‌ها برای نسل جدید راهگشا خواهد بود.

وی گفت: دختران امروز جامعه که مادران فردا خواهند بود باید بدانند در دامن آن‌ها مردان فردای جامعه پرورش می‌یابند و اگر آن‌ها درست بیندیشند نسل‌های بعدی درست عمل خواهند کرد و باید به نقش محوری خود برای زیر ساخت مبانی جامعه عمیق‌تر بیندیشند تا بتوانند از پایبندی‌های اخلاقی، انسانی و عاطفی عمیق برخوردار شوند.

برخورد با پدیده بدحجابی نباید با نگرش يك سويه باشد **میترا توانچه**

خبرگزاری فارس: يك وكيل پایه يك دادگستري گفت: در برخورد با پدیده بدحجابی باید از نگرش يك سويه به زنان در امر حجاب و عفاف پرهیز شود و با در نظر گرفتن همه عوامل فرهنگ با بازنگري در شیوه‌های گذشته و آسیب‌شناسي آن و استفاده از همه ظرفیت و منابع، يك عزم و اراده ملي در جهت جامعه‌پذيري عفاف تلاش شود.

به گزارش خبرنگار اجتماعی فارس، در ارزیابی وضعیت موجود حجاب، عفاف و فراز و نشیب‌هایی آن در سه دهه گذشته گفت‌وگویی را با میترا توانچه؛ وكيل پایه يك دادگستري و کارشناس مسائل زنان انجام داده‌ایم که متن آن در ادامه آمده است.

فارس: وضعیت موجود حجاب و عفاف در ایران را چگونه ارزیابی می‌کنید، این وضعیت در سه دهه گذشته چه فراز و نشیب‌هایی داشته است؟

توانچه: حجاب یکی از عناصر فرهنگی و نماد راستین اعتقادات دینی و ارزشی است. حجاب اسلامی در جامعه می‌تواند شخصیت زن را به عنوان یک انسان کامل که در امور اجتماعی و مدنی یک فرد کامل است حفظ کرده و زمینه فعالیت‌های سالم اجتماعی، سیاسی و اقتصادی را فراهم آورد و خانواده را به عنوان هسته اولیه زندگی اجتماعی استحکام بخشد. اشاعه و تعمیق حجاب در جامعه نیازمند آموزش‌های بنیادین و مداوم در خانواده، مدرسه و سایر اجزای جامعه است. بدیهی است در کنار شرایط مساعد اجتماعی برای ارزش تلقی کردن این فرهنگ، درونی شدن آن در وجود افراد نیز لازمه وجودی گسترش آن است. برای رسیدن به این هدف نیازمند مشارکت و توجه جدی تمام دستگاه‌ها و نهادهای متولی به صورت مستمر و هدفمند هستیم. وضعیت عفاف و حجاب از ابتدای انقلاب تاکنون دستخوش تغییرات و فراز و نشیب‌هایی شده است که عوامل مختلف در آن دخیل بوده است.

سلیقه‌مداری و افراط و تفریط در امر حجاب، عدم هماهنگی و وحدت رویه میان دستگاه‌های مختلف، عدم پیش‌بینی سیستم نظارت و فقدان برنامه‌های بلندمدت و اصولی، ارائه الگوهای متضاد، ضعف معرفت جوانان و خانواده‌ها و تلقی آن‌ها از حجاب و فلسفه و ضرورت آن از جمله این عوامل مهم است. در شرایط کنونی نهادینه کردن این امر با توجه به وضعیت فرهنگی کشور نیاز به برنامه‌ریزی جدید متناسب با ویژگی‌های زمانی مکانی است. به ویژه این‌که این مسئله همواره مورد تهاجم فرهنگی بیگانگان برای خدشه‌دار کردن اعتقادات دینی و جایگاه و منزلت زن مسلمان قرار گرفته است.

فارس: در خصوص موضوع حجاب و ترویج آن چه راهکار و تدابیری باید اتخاذ شود؟

توانچه: در برخورد با پدیده بدحجابی باید از نگرش یک سویه به زنان در امر حجاب و عفاف پرهیز شود و با در نظر گرفتن همه عوامل فرهنگ و بازنگرایی در شیوه‌های گذشته و آسیب‌شناسی آن و استفاده از همه ظرفیت و منابع، یک عزم و اراده ملی در جهت جامع‌پذیری عفاف تلاش کنند.

کنکاش و تفکر در مفاهیم دینی توسط جوانان به منظور پذیرش درونی و قلبی و عمل به آن‌ها از دیگر راهبردهای گسترش فرهنگ عفاف است. به نحوی که توجه دادن به رعایت آن نه به عنوان اجبار اجتماعی بلکه به عنوان یک ارزش انسانی، دینی، معنوی و یک باور قلبی جهت مصونیت از آسیب‌های خانوادگی است.

در جامعه امروز ایرانی لازم است فلسفه و فواید عفاف و حجاب در زندگی فردی و اجتماعی برای نسل جوان تبیین شود و آثار و نتایج سوء عدم رعایت آن بیان شود همچنین

ضروری است توسط مبلغان دینی فرم حجاب، مرز حجاب، فلسفه حجاب و حدود آن مشخص شود. دستگاه‌ها و نهادهای فرهنگ‌ساز باید به مد به عنوان مولفه نوین و تأثیرگذار در جهت‌دهی به نوع پوشش و آراستگی جوانان توجه کنند و به تبلیغ نهادهای و الگوهای لباس ایرانی و بومی مناطق مختلف کشور بپردازند.

این حق مسلم زن ایرانی مسلمان است که لباس دلخواه و به روز در چارچوب شرع به تن کند که تنوع هم داشته باشد، لذا برگزاری جشنواره‌های مختلف لباس در سه حوزه اجتماعی، مدرسه و ورزشی و تشکیل کارگاه‌های آموزشی برای انتخاب نوع پوشش مناسب در مناسبت‌ها و جایگاه‌های مختلف و نیز تشویق و حمایت تولیدکنندگان و طراحان لباس مناسب شرایط روز با رعایت چارچوب و الگوهای مورد نظر و در شرع برای جلوگیری از تهاجم فرهنگی و ورود کالاهای مصرفی تحمیلی و نیز ترویج مد غرب ضروری است.

تنش رسانه‌ها در تبلیغ و ترویج این امر بسیار موثر است توسعه و تنوع بخشی به الگوهای مناسب حجاب و تبلیغ آن توسط رسانه‌ها به منظور اقناع روحیه تنوع‌طلبی و حس زیباشناختی جوانان و تشویق چادر به عنوان حجاب برتر و پرهیز از تحمیل و اجباری کردن يك الگوی ثابت از حجاب متأسفانه در برخی از نمایش‌ها و فیلم‌ها، برنامه‌های فرهنگی در رسانه‌های عمومی به جای پرداختن به این موضوع، تجمیل‌گرایی و الگوهای مغایر با فرهنگ ایرانی و اسلامی تبلیغ می‌شود که باید مورد توجه مسئولان مربوطه قرار گیرد و از هرگونه تضاد و تناقض در این امر پرهیز شود.

همچنین نظارت دقیق و همه‌جانبه در امر تولید و نشر کتاب، مطبوعات و مجلات سینمایی در خصوص رعایت حریم عفاف و حجاب از نظر محتوایی و شکلی صورت گیرد. ایجاد زمینه تبادل فرهنگی ملل اسلامی از طریق ارائه الگوها و نمادهای پارچه و لباس ایرانی، تصویب مقررات لازم برای جلوگیری از واردات پارچه و لباس غیرمتناسب با فرهنگ عفاف و حجاب، ایجاد زمینه‌های دسترسی عمومی به پارچه و لباس منطبق با الگوهای ایرانی - اسلام با قیمت مناسب و با کیفیت مطلوب و حمایت از تولیدکنندگان و طراحان داخلی تمامی موارد و راهکارهایی است که به ترویج و تقویت این موضوع در جامعه کمک می‌کند.

فارس: آیا قوانینی در خصوص عفاف و حجاب تصویب شده است؟

توانچه: قوانین و مقرراتی که در حال حاضر در زمینه عفاف و حجاب به تصویب هیئت دولت و مجلس شورای اسلامی و شورای عالی انقلاب فرهنگی رسیده است شامل سیاست‌های فرهنگی - تبلیغی روز زن مصوب 81/7/16 شورای عالی انقلاب فرهنگی، اصول مبانی و روش‌های اجرایی گسترش فرهنگ عفاف مصوب 76/11/14 شورای عالی انقلاب فرهنگی، راهبردهای گسترش فرهنگ عفاف مصوب 84/5/4 شورای عالی

انقلاب فرهنگی، بند 105 منشور حقوق و مسئولیت‌های زنان مصوب 83/6/31 شوراي عالي انقلاب فرهنگی، آئین‌نامه ساماندهی فعالیت پایگاه‌های اطلاع‌رسانی سایت‌های اینترنتی ایران مصوب 85/5/29 هیئت دولت، سیاست فرهنگی اجتماعی ورزش بانوان مصوب 76/6/7 شوراي عالي انقلاب فرهنگی، سیاست‌های اشتغال زنان مصوب 71/5/20 (ماده 4) شوراي عالي انقلاب فرهنگی، آئین‌نامه نظارت بر نمایش فیلم و اسلاید و ویدئو مصوب 61/12/4 هیئت دولت، آئین‌نامه اجرایی قانون نحوه رسیدگی به تخلفات و مجازات فروشندگان لباس‌هایی که استفاده آن‌ها در ملاء عام خلاف شرع است.

با توجه به قوانین مصوب در خصوص عفاف و حجاب در حال حاضر برای ایجاد هماهنگی بین دستگاه‌های اجرایی و سایر اشخاص حقیقی و حقوقی فعال در امر ترویج و گسترش این فرهنگ، کمیته ترویج و گسترش فرهنگ عفاف در وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی تشکیل شد که باید گزارش عملکرد کمیته هر 6 ماه یکبار به شوراي عالي انقلاب فرهنگی ارائه شود. به نظر می‌رسد این شورا ناظر بر اجرای این قانون است. تحقق اهداف مدنظر در مصوبات شوراي عالي انقلاب فرهنگ در زمینه فرهنگ عفاف و حجاب را باید از عملکرد دستگاه‌های متولی و عضو این کمیته ارزیابی کرد که ضروری است به دلیل اهمیت موضوع، کمیسیون فرهنگ مجلس شوراي اسلامي نیز در جریان عملکرد مربوطه جهت ارزیابی میزان اثربخشی فعالیت‌های به عمل آمده قرار گیرد و سیستم نظارتی و ساز و کار مربوط به آن پیش‌بینی شود.

فارس: آیا سیاست‌ها و رویکردهای نظام اسلامی در حوزه‌های سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی ولو به صورت غیر مستقیم می‌تواند بر فرهنگ حجاب در جامعه نقش داشته باشد؟

توانچه: قطعاً اهتمام جدی مراکز فرهنگی و همه رسانه‌های کشور نسبت به ارائه الگوی مطلوب از عفاف در محصولات فرهنگی خود، پرهیز از ایجاد تضاد و تناقض برای جوانان اعم از دختر و پسر یکی از راهبردهای گسترش این فرهنگ است که می‌تواند به طور غیرمستقیم بر فرهنگ حجاب در جامعه تأثیر بگذارد.

از سوي دیگر تبیین دائمی جایگاه والا و پراعتبار زن در اسلام و مقایسه آن با سایر مکاتب به منظور احساس برتری شخصیت زن مسلمان نسبت به زنان سایر مکاتب در سیاست‌ها، برنامه‌ریزی‌ها و راهبردهایی اجرایی در حوزه‌های مختلف و توجه به آن به عنوان موضوعی فرابخشی در بخش‌های دولتی و غیردولتی از راهبردهای اساسی در بسط و گسترش این فرهنگ است. ایجاد هماهنگی بین دستگاه‌های اجرایی و سایر اشخاص حقیقی و حقوقی فعال در امر ترویج این فرهنگ به ویژه سازمان‌های مردم نهاد فعال در این حوزه در گسترش آن نقش به سزایی دارد

حجاب، رسانه‌ای بی‌کلام است
معصومه آشتیانی

به گزارش خبرگزاری فارس به نقل از ستاد خبری جشنواره نور، معصومه آشتیانی؛ مشاور بانوان معاونت مجلس و استان‌های سازمان صدا و سیما حجاب زن مسلمان را بهترین راه تبلیغ اسلام عنوان کرد و گفت: یکی از دلایل مهم مقابله غرب با حجاب، تبلیغ فرهنگ اسلامی توسط این نوع پوشش است، چرا که ظاهر یک زن مسلمان، بیانگر فرهنگ و اندیشه اوست. وی افزود: حجاب ظاهری با عفت درونی و وقار نیز همراه است و این پوشش یک انتقال فرهنگ بی‌کلام است.

مشاور بانوان معاونت مجلس و استان‌های سازمان صدا و سیما ضمن جهانی دانستن پوشش و حجاب تأکید کرد: عفاف و حجاب حد و مرز ندارد و همه افراد می‌توانند آن را رعایت کنند، به همین دلیل نباید تنها به ترویج چادر به عنوان حجاب برتر بسنده کرد. بلکه باید به اقتضای زمان و مکان پوشش‌هایی مطابق شرع، مناسب، راحت و متنوع طراحی کرد تا با فعالیت زنان در جامعه هماهنگ باشد و همه سلیقه‌ها را نیز دربرگیرد.

مشاور معاونت توسعه و فناوری سازمان صدا و سیما گفت: پوشش امروزی ریشه در تاریخ کهن دارد و اکثر قریب به اتفاق ملت‌ها حجاب را رعایت می‌کردند اما حجاب پس از ظهور اسلام کامل شد.

آشتیانی در ادامه یکی از راه‌های گسترش اسلام و به تبع آن فرهنگ عفاف و حجاب را استفاده از ابزار روز و رسانه‌های دیجیتال عنوان کرد و افزود: برای ترویج فرهنگ اسلامی در عصر ارتباطات و دنیای مجازی جوانان و متخصصان مسلمان باید وارد عرصه شده و با تشکیل مجمع وبلاگ‌نویسان به طور منظم به این مسئله بپردازند.

وی با بیان این‌که فرهنگ عفاف و حجاب باید از سوی آقایان نیز رعایت شود، ادامه داد: در اسلام رعایت عفاف و پوشش به مردان نیز توصیه شده است و این مسئله نه تنها در پوشش ظاهری بلکه در رفتار و نگاه نیز باید مورد توجه قرار گیرد.

مشاور بانوان معاونت مجلس و استان‌ها اشاعه فرهنگ عفاف و حجاب را مستلزم کار فرهنگی در جامعه و بر روی همه اقشار دانست و گفت: غیرت مسئله‌ای است که بیشتر در ارتباط با مردان معنا می‌یابد و اگر فرهنگ غیرت در مردان پررنگ شود و آن‌ها حیطه خانواده خود را حفظ کنند جامعه نیز از بسیاری از آسیب‌های اجتماعی در امان خواهد ماند.

آشتیانی پوشش‌های نامناسب و چشمان ناپاک را از دلایل عمده رشد فساد دانست و گفت: بسیاری از معضلات اجتماعی تنها وابسته به پوشش‌های نامناسب نمی‌باشد بلکه حفظ جامعه از وجود نگاه‌های ناپاک و کنترل و مهار نفس خصوصاً از طرف مردان که نیازمند تذکر مداوم است را از دیگر عوامل بازدارنده فساد در جامعه دانست.

رسانه‌ها با استفاده از حضور جوانان موفق به ترویج حجاب بپردازند
هاجر تحریری نیک صفت

خبرگزاری فارسی: نماینده مردم رشت در دوره قبل مجلس شورای اسلامی گفت: رسانه‌ها می‌توانند با برگزاری میزگردهای با حضور جوانان موفق و محبیه که خود آن‌ها در آن به بحث و تبادل نظر بپردازند نسبت به ترویج حجاب در جامعه اقدام کنند.

هاجر تحریری نیک صفت در گفت‌وگو با خبرنگار اجتماعی فارس گفت: رسانه‌ها به خصوص رسانه ملی نقش الگودهی دارد و بسیاری از جوانان ما الگوی وضعیت ظاهر خود را از تلویزیون می‌گیرند.

وی اظهار داشت: از طرفی صدا و سیما می‌خواهد به نوعی وانمود کند که آنچه از تلویزیون به نمایش درمی‌آید نمونه‌ای از آن چیزی است که در جامعه می‌گذرد.

تحریری نیک صفت ادامه داد: همان‌طور که امام خمینی (ره) فرمودند که تلویزیون می‌تواند دانشگاه باشد این رسانه می‌تواند با توجه به ارائه نمونه‌های مطلوب در سیما، نقش بسیار مفیدی را در ترویج الگوی حجاب و ایجاد انگیزه برای این‌که جوانان به سمت حجاب بروند ایفا کند.

وی اضافه کرد: چند سال پیش سریالی از تلویزیون پخش شد که در آن خانم دانشجوی چادری را به تصویر کشیده شده بود که با حجاب کامل فعالیت‌های اجتماعی انجام می‌داد و نحوه حجاب و پوشش وی بعد از مدتی به علت شخصیتی که بازیگر در آن نقش ایفا کرده بود موجب شد که بسیاری از دختران جوان سعی کنند شبیه او حجاب داشته باشند.

تحریری نیک صفت با اشاره به چادر ملی با تأکید بر چادر ملی واقعی نه چادرهایی شبیه به مانتو، گفت: هدف از تولید چادر ملی این بود که در عین حالی که چادر بودن آن حفظ می‌شود دست‌ها هم مقداری آزاد باشد که افراد بتوانند فعالیت‌های اجتماعی‌شان را راحت‌تر انجام دهند. اما کمتر دیده‌ایم که این چادر توسط تلویزیون ترویج شود. این موضوع بسیار مؤثر است زیرا چه بخواهیم و چه نخواهیم نوجوان و جوانان ما از شخصیت‌های محبوب الگوبرداری می‌کنند که یکی از این شخصیت‌های محبوب هنرمندان هستند لذا رسانه‌ها می‌توانند تأثیرات بسزایی در این امر داشته باشند.

رئیس پژوهشگاه مطالعات آموزش و پرورش اضافه کرد: در سفر به کشورهای مختلف مشاهده کردم که آن‌ها میزگردهای صمیمی دارند که با حضور افراد مختلف برگزار می‌شود که الزاماً همه آن‌ها متخصص نیستند بلکه کسانی در آن شرکت می‌کنند که با موضوع آشنایی دارند، رسانه‌های ما نیز می‌توانند میزگردهایی در زمینه حجاب با حضور نوجوانان و جوانان برگزار کنند تا آن‌ها تشویق شوند و این باور برای آن‌ها به وجود نیاید که سخنرانان نشست کسانی هستند که این مرحله را پشت سر گذاشته‌اند، بلکه آن‌ها را از خودشان احساس کنند.

تحریری نیک صفت ادامه داد: الگوهای حجاب خوبی در کشور از هنرمندان، ورزشکاران و دانشمندان داریم که رسانه‌ها می‌توانند آن‌ها را معرفی کنند و این افراد با حضور خود در رسانه‌ها از حجاب صحبت کنند.

وي با اشاره به این که سرانه مطالعه در کشور پایین است، اضافه کرد: بیشترین توجه جوانان و نوجوانان به تلویزیون است و عمده تأثیر را نیز این رسانه را بر آنان می‌گذارد، لذا این رسانه می‌تواند از این ظرفیت استفاده کند و با استفاده از حضور شخصیت‌های محبوب محببه به الگوسازی حجاب در جامعه بپردازد تا جوانان از زبان خود آن‌ها بشنوند که حجاب برای آن‌ها مصونیت آورده است.

وي تصريح کرد: يکي از عواملی که باعث پایداری خانواده‌ها می‌شود و از مشکلاتی همچون افزایش آمار طلاق که در همه دنیا وجود دارد و متأسفانه در کشور ما نیز رواج داشته، جلوگیری می‌کند این بوده که افراد خود را محفوظ برای خانواده‌شان نگه می‌داشتند و اگر قرار بوده به یک غریزه درست خدادادی توجه شود در چارچوب خانواده و نقش همسری به آن پرداخته می‌شده است نه این که تعداد زیادی از افراد تحت تأثیر قرار بگیرند که حتی امکانات ازدواج را نیز ندارند.

نقش رسانه‌ها در ترویج حجاب در عصر چند رسانه‌ای ارزشمند است طیبه صفایی

خبرگزاری فارس: نماینده مردم تهران در مجلس شورای اسلامی گفت: رسانه‌های مختلف برای پیام‌رسانی به مخاطبان و ایجاد باور حجاب باید از شیوه‌های سازنده و مؤثر استفاده کنند و در عصر چند رسانه‌ای نقش آنها در ترویج حجاب بسیار ارزشمند است.

طیبه صفایی در گفت‌وگو با خبرنگار اجتماعی فارس گفت: رسانه‌ها در گسترش فرهنگ عفاف و حجاب می‌توانند نقش بنیادی و محوری را ایفا کنند زیرا بازوهای ارتباطی بین مسئولان و مردم محسوب می‌شوند و می‌توانند تعامل بسیار مثبت و سازنده‌ای در خصوص اطلاع‌رسانی شفاف درباره گسترش حجاب و عفاف داشته باشند.

وي با اشاره به این که نقش رسانه ملی در ترویج حجاب و عفاف در جامعه بسیار پررنگ است، اظهار داشت: رسانه‌ها در عصر اطلاعات و ارتباطات نقش بسیار مهم و حساسی را ایفا می‌کنند و می‌توانند به توسعه و ترویج فرهنگ ارزشی جامعه کمک کرده و در نقطه مقابل اگر به رسالت اساسی خود نپردازند از این نظر نقش متضاد را ایفا خواهند کرد. این نماینده مجلس شورای اسلامی اضافه کرد: با توجه به این که حتی آموزش‌های غیررسمی از طریق رسانه‌ها در جامعه گسترش پیدا می‌کند؛ باید در سیستم تعلیم و تربیت نیز از نقش رسانه‌ها در راستای گسترش این آموزش‌های غیررسمی استفاده مناسب کنیم.

وي ادامه داد: رسانه‌های مختلف برای پیام‌رسانی به مخاطبان و ایجاد باور حجاب باید از شیوه‌های سازنده و مؤثر استفاده کنند و در عصر چند رسانه‌ای نقش رسانه‌ها بسیار ارزشمند است.

صفایی اضافه کرد: در سیستم آموزشی، تعلیمی و تربیتی در راستای ایجاد تفکر و رفع ابهاماتی که در ذهن جوانان وجود دارد در خصوص شفافیت‌سازی برای گسترش فرهنگ

حجاب و عفاف نیاز جدی به همراهی و همگامی رسانه‌ها داریم که در این راستا اندیشمندان، صاحب‌نظران علوم تربیتی، جامعه‌شناسان و متولیان حوزه‌های علمی و دینی به نحو مؤثری می‌توانند عمل کنند.

وی معتقد است: نسل جدید نیازمند دریافت پیام از طریق رسانه‌هایی است که جاذبه لازم را داشته باشند لذا یکی از رسالت‌های رسانه‌ها پیام‌رسانی به شکل انگیزشی و با جذابیت بیشتر خصوصاً به نسل جوان جامعه است. از این طریق ارتباطات صحیح انسانی و اخلاقی بین جوانان تقویت شده و ضرورتی را از بعد پذیرش درونی، قلبی و عملی در آنان ایجاد می‌کند تا حدود عفاف و حجاب را در جامعه و خانواده‌ها به نوعی رعایت کنند

این نماینده مجلس شورای اسلامی افزود: رسانه‌ها می‌توانند با تبیین فلسفه، پیامدهای مثبت فرهنگی، اجتماعی، روانی و اخلاقی و ضرورت حفظ حجاب و آثار آن در امنیت اجتماعی و نقش حجاب در عرصه‌های مختلف زندگی، به ترویج حجاب و پذیرش درونی و قلبی آن در بین جوانان بپردازند.

وی ادامه داد: اثرات مثبت و منفی رعایت و عدم رعایت عفاف و حجاب می‌تواند در تقویت و یا سست کردن بنیان‌های اخلاقی خانواده و جامعه بسیار مؤثر باشد، وقتی زن و مرد پایبندی به رعایت مسائل اخلاقی و حقوق فردی‌شان در خصوص رعایت هنجارهای جامعه داشته باشند مقید به داشتن تعهداتی نسبت به یکدیگر و همین‌طور حفظ خود از بعد اخلاقی و روانی از آسیب‌های اجتماعی می‌شوند. صفایی گفت: امنیت روانی و خانوادگی می‌تواند افراد را از زشتی‌ها و آسیب‌های اجتماعی مصون کند.

نگاه جدی به طرح ساماندهی مد و لباس وجود ندارد

محمدتقی رهبر

خبرگزاری فارس: نماینده مردم اصفهان در مجلس گفت: نگاه دستگاه‌های اجرایی به طرح ساماندهی مد و لباس جدی نیست. به گزارش خبرگزاری فارس از اصفهان، محمدتقی رهبر پنج‌شنبه شب در نشست «جوان ایرانی نوآور و شکوفا» با انتقاد از برخی ناهماهنگی‌ها در میان دستگاه‌های اجرایی اظهار داشت: دستگاه‌های اجرایی، طرح‌های فرهنگی را جدی نمی‌گیرند.

وی افزود: نبود نگاهی جدی به طرح ساماندهی مد و لباس و از سوی دیگر بی‌توجهی مسئولان به مشکل بیکاری، موجب بروز بسیاری از مشکلات اخلاقی و رنج‌های روحی و روانی در جوانان ما شده است. نماینده مردم اصفهان در مجلس تصریح کرد: باید با جوان، با احساس خاص جوانی برخورد کرد و توجه به نیازهای جوان عامل مهمی در برقراری ارتباط با او است.

وی با تأکید بر حمایت مسئولان از جوانان اظهار داشت: باید به جای امر و نهی دائمی، همه مسئولان در طرح‌ها و برنامه‌های خود در حمایت از جوانان، نقش مهم و مؤثری را ایفا کنند.

وي با ابراز تاسف و انتقاد از عملکرد سازمان ملي جوانان اصفهان گفت: در میان عملکرد و گزارشات رسیده از این سازمان کار جدید و نويي مشاهده نشده و گزارش خوبی نیز به دست نمایندگان مردم نرسیده است.

رهبر افزود: نظام مردم سالاري ديني در جمهوري اسلامي ايران، نظامي منحصر به فرد و بي نظير است چرا که منبعث از اراده مردم و براساس ضوابط ديني است. وي با انتقاد از رویه مجلس ششم در پرداختن به مسائل سياسي و حاشيه اي تصريح کرد: مجلس هفتم با بیشترین نمود حضور نمایندگان در مردم، يکي از فعالترین نمایندگان دوره هاي مختلف مجلس شوراي اسلامي است.

دیگر نماینده مردم اصفهان در مجلس نیز در مراسم اظهار داشت: جوان بودن جامعه ایرانی هم فرصت و هم تهدید خواهد بود. حمیدرضا فولادگر افزود: اگر به جامعه جوان با توجه به انرژی، نیاز به تلاش و فعالیت، توجه خاص و ویژه نشود این فرصت را به نوعی تهدید برای سلامت جامعه مبدل خواهد ساخت.

وي تصريح کرد: تحولي که در ارتباطات جهاني ايجاد شد، تاثير شگرفي در مباحث فرهنگي و انتقال مفاهيم ديني ما داشت.

فولادگر اظهار داشت: سلطه فرهنگي با يك تهاجم فرهنگي آغاز مي شود، که توجه سياستگذاران فرهنگ نظام به اين موضوع از مهمترين اقداماتي است که بايد انجام شود.

پایان پیامها



حجاب آریا بهرام

حجاب ریشه ای تاریخی می دارد و این موضوعی مخصوص اسلام نیست. در بعضی جوامع حجاب مشخص کننده زن های پاک از فاحشه ها می بود و در جامعه دیگر

مشخص کننده تعلق یک زن به یک گروه یا قبیله ، البته رنگ و نقش و مدل حجاب هم نقش مهمی بازی می کردند.

حجابی که در دین ارزش میدارد حجاب پوشاکی و مادی نیست بلکه بیشتر حجاب معنوی و روانی است که حجاب پوشاکی را با خود می آورد. بسیاری از علمای مذهبی فقط پوشاک حجاب را می بینند و می اندیشند که حجاب (حتماً هم باید چادر سیاه باشد !!) زن را از نگاه شهوتی مرد در امان می دارد و این به سود زن و به سود مرد است. شاید در اندیشه نخست این درست باشد ولی بایستی که این علمای مذهبی به این سوالات پاسخ دهند :

آیا واقعاً زنانی فاحشه که در زیر چادر در خیابانها پرسه می زنند و بدنبال فاحشه گری (مردی زناکار که اکثر هم خود را مسلمان هم می داند !) هستند زنان مسلمان هستند زیرا چادر می پوشند ؟

آیا این حجاب برای اسلام ارزشی می دارد؟
آیا آن خانم های با چادر با نیمی از موی بیرون ریخته از چادر و با آرایشی غلیظ مانند هنرپیشه های هالیوود ، حجاب دارند ؟ آیا این حجاب برای اسلام ارزشی می دارد؟

آیا این خانم های با چادر که با گفتار و کردار زننده در خیابانها پرسه می زنند و بدنبال دوست مرد می گردند خانمهای با حجاب هستند ؟ آیا این حجاب برای اسلام ارزشی می دارد؟

برای من جواب این پرسش ها منفی می باشد و فکر می کنم برای علمای مذهبی نیز به این گونه باشد.

پس چه کار باید کرد ؟

در مکتب امام :

ما به ملت چیزی را تحمیل نمی کنیم

ما تابع آراء ملت هستیم.

ملت ما هر طور رأی داد ما همه از آنها تبعیت می کنیم.

ما حق نداریم. خدای تبارک و تعالی به ما حق نداده است.

پیغمبر اسلام(ص) به ما حق نداده است که ما به ملتمان يك چیزی را تحمیل کنیم.

صحیفه نور - ج 10 - ص 181

با ممنوع کردن، گرفتن، زدن و غیره نمیشود جلو این حرکت را گرفت. باید دید چرا و به چه دلیل، با تهدید و فشار شرایط بدتر خواهد شد.

اسلام آمده است ایمان عشق ، محبت در دلها ایجاد کند . ایمان را که نمی شود به زور به کسی تحمیل کرد . مگر با اجبار هم می شود؟ کسی را با حکمت دعوت کن ادع الی السبیل ربک بالحکمه و الوعظه الحسنه مردم را با دلیل و منطق دعوت کن تا روح و قلب آنها را خاضع بکنی ، تا عشق و محبت در دل آنها ایجاد کنی . خدا در آیه ای می فرماید (فذكر انما انت مذكر لست علیهم بمصیطر) ای پیغمبر ! وظیفه تو ابلاغ و یادآوری است ، تو که

مسلط بر این مردم نیستی که بخواهی به زور آنها را مومن و مسلمان بکنی . پس از بعضی از موضوعات است که خود آن موضوعات زور قبول نمیکند . البته در این گونه مسائل مردم باید آزاد باشند ، یعنی راهی غیر از آزادی وجود ندارد ..

بایستی در دبستان و دبیرستان ها برای دخترها و پسرها حجاب را از لحاظ معنوی تعریف کرد و با آنها به سخن نشست و آماده پذیرش انتقاد بود و برای حجاب هم الترناتیوهای مختلف گذاشت تا به شوق و ذوق دختران جوان نیز لطمه ای نخورد و آنها رو به افسردگی و یأس نبرند که این بزرگترین خطر برای جامعه می باشد.

نوجوانان بایس از کودکی (پسر و دختر) با فرهنگ حجاب یعنی پوشانیدن سر(کلاه و مقنعه) و بدن خود از کودکان تا دانشگاه و بدون وقفه را ادامه دهند و اینگونه نباشد که زمانی دختر یا پسر بچه چون در دبستان نیستند و به سن بلوغ نرسیدند بی حجاب مانند تصویر زیر در جامعه حاضر شوند . این بایس برای پدران و مادران نیز روشن شود و آگاه شوند تا حجاب نیز جا بیفتد و به یک فرهنگ تبدیل شود ؛ فرهنگی که از خود ما نیز هست زیرا ما عریانی مرد و زن در هیچ جای تاریخ خود نمی بینیم پس اینکه گفته شود حجاب پوششی اسلامی است حقیقت ندارد زیرا حجاب پوششی ایرانی است.



اینکه در یک جامعه اسلامی پوشاک برای زنان و مردان مانند جوامع دیگر نیست بدیهی است ، ولی این نمی تواند باشد که برای مثال در یک سیستم مانند سیستم کمونیسم در چین حتی لباسهای مردها و زنها یک جور و یک رنگ باشد !! یا در ایران همه زنها چادر به سر کنند ؛ همانگونه که میدانیم این سیستم در چین شکست خورد و چینی ها اکنون آزادی تنوع لباس را میدارند و به خصوص جوانها از آن لذت می برند حال اگر فردی

مذهبی در ایران تلاش بر حجاب به زور و آنهم فقط چادر سیاه !! بکند بایس گفت چیزی از خصوصیات تنوع دوستی انسانی پی نبرده و حتی در مکتب امام هم قدم بر نمیدارد.

هر روز هم که نمیشود یک خوراک را خورد و این تلاش شکست خواهد خورد و یک روز به سرنوشت لباس چینی ها در زمان کمونیست میرسد. ما مقاومت را در میان دختران و پسران جوان را هر روز مشاهده می کنیم ولی متأسفانه این مقاومت آنها را در جهتی منفی یعنی غربگرایی می اندازد؛ ولی چرا غربگرایی؟ زیرا که ما سالها است از آنها الگوهای زندگی ایرانی قبل از اسلام را در همه سطوح گرفتیم و در عوض چیزی به آنها ندادیم و آنها را به سوی غرب راندیم.

کروش و همسرش با لباسهای ایرانی و حجابی متین و زیبا



ترس از وابستگی فرهنگی
عزیزان من!

ما از حصر اقتصادی نمی ترسیم، ما از دخالت نظامی نمی ترسیم. آن چیزی که ما را می ترساند وابستگی فرهنگی است.
ما از دانشگاه استعماری می ترسیم.
ما از دانشگاهی می ترسیم که جوانهای ما را آنطور تربیت کند که خدمت به غرب بکنند.
صحیفه نور - ج 12 - ص 5

اگر جوانان ما وابسته به فرهنگ خود نباشند فرهنگ دیگری را جایگزین آن می کنند،
پس سوال از مذهب و این است: **لباس های فرهنگی و سنتی ایرانی یا لباسهای اروپایی**
برای دختران و پسران ایرانی؟ چه انتخابی می کنید؟ بایس انتخاب کنید!!
ایده یک چادر سیاه رنگ برای تمامی دختران مانند لباس کمونیست چینی ها قبول نمی شود.

در زمانه ساتلیت و اینترنت و سی دی های فیلم، مردهای گمراه شهوت بصری خود را به گونه های دیگری ارضا میکنند نه با پرسه زدن در خیابانها و با دیدن زنها.
زنائی مسیحی یا یهودی که به اسلام می گروند از بسیاری از دختران به اصطلاح مسلمان با حجاب بهترند و عقیده محکم تری دارند و پوشش آنها یا حجاب آنها همان است که واقعاً اسلام حجاب را می فهمد.
باید گفت: آنجا که اسلام کم است مسلمان زیادست و آنجا که مسلمان زیادست اسلام کم است.
وضع به جایی رسیده که دخترها و زنها نمی توانند به استادیوم ها بروند زیرا می گویند در این مکان ها حجاب رعایت نمی شود. من نمیدانم آیا در استادیوم ها ورزشکاران لخت مادرزاد به ورزش می پردازند؟؟

درباره هویت ملی و پروژه ملت سازی / استاد داریوش آشوری



در قرن نوزدهم در اروپا، با پیدایش دولت-ملت‌های مدرن، صاحب‌نظران علوم سیاسی بسیار کوشیدند که به تعریف فراگیری از مفهوم ملت برسند. در این تعریف‌ها بر سازمانه‌هایی در ساختار ملت تکیه می‌کردند که نقش یگانه‌گر یا وحدت‌بخش دارند. مهم‌ترین چیزهایی که به این عنوان برشمرده اند، یعنی سازمانه‌های یگانه‌گر ملت، به‌طبع، زبان و فرهنگ و تاریخ و «حافظه‌ی جمعی» و، گهگاه، نژاد یگانه بوده است. اما واقعیت آن است که، این سازمانه‌ها، یعنی زبان یگانه، فرهنگ یگانه، تاریخ یگانه، نژاد یگانه، به‌ویژه در مورد کشورهایی که پیشینه‌ی ساختار امپراتوری داشته اند، کمتر با واقعیت تاریخی می‌خواند. به عبارت دیگر، بیش از آن که این‌ها به‌راستی در گذشته‌ی تاریخی حضور داشته باشند و مایه‌ی یکپارچگی «ملت» از یک سرآغاز دوردست تاریخی بوده باشند، می‌بایست در زیر فشار ماشین دولت‌مدرن-- که در اروپا از دل انقلاب صنعتی برآمده است-- از راه فرایند «ملت‌سازی»، چنین نقشی بازی کنند. یعنی، ملت یکپارچه را، با زبان و تاریخ و فرهنگ یگانه، پدید آورند.

بنا بر این، ملت‌های مدرن پدید آمده از دل فرایند «ملت‌سازی» در دوران مدرن‌اند، نه پدیده‌های ازلی تاریخی. هویت یکپارچه‌ی جمعی را بیشتر در میان قومیت‌ها باید جست. قوم‌ها اغلب دارای زبان و مذهب و حافظه‌ی جمعی یگانه و چه‌بسا نژاد یگانه اند. اما ملت‌ها، به معنای مدرن کلمه، ترکیبی از قومیت‌ها هستند. در جهان، جز در برخی کشورهای بسیار کوچک، به نظر نمی‌رسد که ملتی وجود داشته باشد که تنها از یک قومیت تشکیل شده باشد. ملت‌ها مجموعه‌های انسانی‌ای هستند که در قلمرو جغرافیایی معین در زیر فرمان‌فرمایی یا حاکمیت یک دولت به سر می‌برند. در چنین انگاره‌ای از مفهوم ملت-- که انگاره‌ای ست مدرن-- دولت را قدرت فرمان‌فرمای برآمده از خواست ملت می‌دانند و سرزمین یا کشور را از آن ملت، و دولت را نگهبان تمامیت آن.

به همین دلیل، سه مفهوم کشور، ملت، دولت می‌توانند به جای یکدیگر به کار روند. اما قوم‌ها را تا زمانی که دولت بر پا نکرده اند، نمی‌توان، به این معنا، ملت نامید. کوشش برای در هم آمیختن قوم‌ها در درون یک واحد یگانه‌ی ملی و یکپارچه کردن‌شان، به‌ویژه از نظر زبانی، حرکتی بود که ناسیونالیسم اروپایی در قرن نوزدهم آغاز کرد. این ایدئولوژی، با شور بی‌کرانی که نسبت به مفهوم ملت آفرید، به بازخوانی تاریخ و «کشف» هویت یگانه‌ی ملی در درازنای آن و نگارش تاریخ ملی پرداخت. اما، در حقیقت، می‌کوشید از راه ساختار یکپارچه‌ی دولت ملی و دستگاه اداری و پلیس و ارتش آن، و همچنین آموزش سراسری ملی با زبان واحد، آنچه را که در تاریخ می‌جوید، بسازد.

زمینه‌ی این فرایند ملت‌سازی را انقلاب صنعتی در اروپا فراهم آورد که توانست بازار واحد ملی را با مرزهای گمرکی تعریف شده و حمایت شده پدید آورد. به عبارت دیگر، ملت‌های مدرن یگانگی خود را بیشتر از یک ساختار یگانه‌ی سیاسی-اقتصادی می‌گیرند، تا یکپارچگی زبانی-فرهنگی. یکپارچگی نهایی زبانی-فرهنگی هدفی ست که سپس، با به کار انداختن اهرم‌های سیاسی-اقتصادی، در پرتو ایدئولوژی ناسیونالیسم و خوانش آن از «تاریخ ملی»، دنبال می‌شود. این فرایند، با افروختن آتش شور ناسیونالیستی در اروپا،

توانست ملت‌های اروپایی را به معنای مدرن آن به وجود آورد و شور هویتی تازه‌ای به ایشان بخشید، یعنی شور تعلق به ملت، به جای شور تعلق به قومیت. به عبارت دیگر، در فرایند ملت‌سازی «روح ملی» بر روح قومی-قبیله‌ای چیره می‌شود و آن را در خود حل می‌کند و یا در سایه‌ی خود قرار می‌دهد.

حرکت به سوی درآمیختن قومیت‌ها و ذوب کردن‌شان در قالب ملت یکپارچه، با تعریف زبان یگانه، تاریخ یگانه، فرهنگ یگانه، و حتی نژاد یگانه-- که نمونه‌ی جنون‌آمیز گزافکار آن را در آلمان نازی دیدیم-- در کشورهایمانند فرانسه و آلمان، که پیش‌تازان پرشور ایدئولوژی ملت‌باوری بودند، کمابیش کامیاب بوده است. این دو کشور نیز، پیش از آن که به جمهوری‌های ملی بدل شوند، امپراتوری بودند. امپراتوری یعنی یک واحد بزرگ فرمان‌فرمایی، در یک پهنه‌ی جغرافیایی پهناور، که در آن یک قوم، با زبان و فرهنگ فرادست، بر چند یا چندین قومیت فرمان‌رواست و امپراتور و دستگاه حکومتی او نماد این فرمان‌فرمایی است. در امپراتوری‌ها، در روزگار باستان، برای یکپارچه کردن هویت، یعنی حل کردن قوم‌های فرمانگزار در قوم فرمان‌روا، کوششی نمی‌کردند، بلکه قوم سرور همواره می‌کوشید نمادهای سروری خود را برای خود نگاه دارد و قوم‌های زیردست را به حال خود وامی‌گذاشت.

در امپراتوری‌ها، در کل، بسگانگی قومی بیشتر دیده می‌شود تا کوشش برای یگانگی. زیرا امپراتوری‌ها بر بنیاد سروری قوم جهانگشا بنا می‌شوند. نمونه‌های بزرگ کوشش برای یگانه کردن قوم‌های گوناگون را، در قرون وسطا، در امپراتوری‌های دینی می‌بینیم که خود را دارای رسالت جهانی می‌دانستند. برجسته‌ترین نمونه‌های آن امپراتوری کلیسایی مسیحیت در قرون وسطای اروپا و امپراتوری اسلامی اموی و عباسی است، و جانشینان ترک‌شان در امپراتوری عثمانی، که به نام پیام جهانی مسیحیت و اسلام می‌کوشیدند به قوم‌های زیر سلطه‌ی خود هویت یگانه‌ی دینی ببخشند. در مورد عرب‌ها، عربی‌زبان کردن قوم‌های زیر سلطه نیز بخشی از پروژه‌ی مسلمان کردن‌شان بود. همچنان که پذیرش زبان لاتینی به عنوان زبان رسمی کلیسا و کتاب مقدس، پس از فروپاشی امپراتوری روم، در ریشه‌دار کردن و پاگیر کردن این زبان در بخش بزرگی از اروپا و پدید آمدن خانواده‌ی زبان‌های لاتینی بی‌گمان نقش اساسی داشته است.

در گذشته‌های دور و نزدیک، در ساختارهای امپراتوریانه نمونه‌های بزرگ دیگری از زورآور کردن زبان قوم فرمان‌روا نیز داریم که به رسالت دینی مربوط نمی‌شود و تنها زورآوری قوم فرمان‌روا و به درازا کشیدن فرمان‌روایی‌شان در درازنای قرن‌ها اسباب آن را فراهم کرده است. مانند کاری که چمبسا آریایی‌های یورشگر در اروپا و فلات ایران و در هند کرده‌اند، یعنی نشان دادن زبان خود به جای زبان‌های بومی، یا قوم‌های تازشگر ترک در آسیای میانه، آنرابایجان و اران و ترکیه، یا استعمارگران اروپایی در بخش‌هایی از افریقا، یا کوشش روس‌ها، به‌ویژه در دوران حکومت شوروی، برای روسی‌زبان کردن قوم‌های زیر سلطه‌ی آسیایی‌شان. اما امپراتوری اتریش، برای مثال، تا آن جا که می‌دانیم، کوششی برای آلمانی کردن قوم‌های مجار و اسلاو زیر فرمان‌روایی خود نکرد یا شاید

کوتاهی زمان سروري اجازه نداده باشد. در امپراتوري‌ها قوم فرمانبر چه‌بسا خود زبان بومي خود را رها مي‌کند و زبان قوم فرمان‌روا را مي‌پذیرد، چنان که در امپراتوري روم، در فرانسه و اسپانیا و روماني و برخی سرزمین‌هاي دیگر در اروپاي مرکزي، زبان لاتيني شد، اما در انگلستان و یونان و فلسطین، که قرن‌ها زیر فرمان روايي روميان بودند، به دلایلی، چنین نشد و زبان بومي بر جا ماند. در حالی که در همان انگلستان، بر اثر تاخت‌وتاز قوم‌هاي آنگلوساکسون از اسکاندیناوي، زبان سلتی بومي به زبان ژرمني آنگلوساکسون‌ها جاي سپرد.

اما، با پیدایش مفهوم ملت بر اثر دگرگوني بنيادي زیرساخت‌هاي اقتصادي و اجتماعي و سياسي کشورها در اروپا، از پایانه‌هاي قرن هجدهم و در طول قرن نوزدهم، در برخی کشورها «بوتهي خوب» ملي بر پا شد که مي‌کوشید، به نام مفهوم یکپارچه‌ي ملت، همهي نشانه‌هاي ناهمگوني زباني و فرهنگي را از میان بردارد. اما همهي کشورهاي اروپايي به راه مفهوم ملت یکپارچه نرفتند يا نمي‌توانستند بروند، مانند سوئیس و بلژیک، و کشورهاي چندزبانه و چند قومي مانند، اگرچه ساختار سياسي-اقتصادي دولت، ملت مدرن را پذیرفتند. ولي پروژه‌ي ملت‌سازي محدود به اروپا نماند و چه از راه کولونيالیسم اروپايي و چه جهان‌روايي ایده‌هاي مدرن به همه جا راه يافت. چنان که از دل امپراتوري‌هاي کهن در هم شکستهي آسیايي، مانند چین و ایران و ترکیه‌ي عثماني، ساختارهاي دولت-ملت مدرن سر برآوردند و پروژه‌هاي ملت‌سازي در پرتو ایدئولوژی ملت‌باوري به راه افتاد. پیشاهنگ این پروژه‌ي ملت‌سازي در آسیا، و کامیاب‌ترین‌شان، ژاپن بود.

اما از راه تقسیم‌بندی‌هایی که به دست قدرت‌هاي اروپايي در مستعمرات‌شان صورت گرفت، یا در سرزمین‌هاي به چنگ آمده از قدرت‌هاي شکست‌خورده در جنگ‌هاي جهاني یکم و دوم، در آسیا و افریقا کشورهایی با ساختار ظاهري دولت-ملت پدید آمدند که پروژه‌هاي ملت‌سازي در آن‌ها کامیاب نبوده و تاکنون نتوانسته اند شور مليّت را در مردم جانشین شور هویت قومي و قبیله‌اي کنند. نمونه‌ي آن عراق و لبنان است و نمونه‌ي دیگر، با تاریخی دیگر، افغانستان. امريکايي‌ها اکنون با اشغال و به‌زور اسلحه مي‌خواهند به عراق و افغانستان دموکراسي ببرند. ولي دموکراسي به عنوان ساختار کلان نهادينه‌ي اداره‌ي یک کشور نمي‌تواند بدون حسّ مليّت و پیدایش ملت به معنای مدرن، پدید آید. چیرگی بر شور قومي و قبیله‌اي و جانشین شدن شور تعلق به ملت چیزی نیست که بشود از بیرون و در زمانی کوتاه از جایی به جایی برد. به همین دلیل امريکايي‌ها سادملوحانه در گل این ماجرا گیر کرده اند.

تجربه‌ی آلمان و ژاپن در برابر عراق و افغانستان

یادآوری تجربه‌ي اشغال آلمان و ژاپن، پس از جنگ جهاني دوم، به دست امريکايي‌ها و سنجیدن آن با تجربه‌ي اشغال عراق و افغانستان، از نظر بحثی که در آن‌ایم سودمند است. در این نکته درنگ مي‌باید کرد که امريکايي‌ها در ژاپن و آلمان شکست‌خورده و اشغال شده، که کار شور ناسیونالیستی در آن‌ها به نژادپرستی کشیده بود، با هیچ ایستادگی‌ای رو به رو نشدند. در این دو کشور، پس از تسلیم، حتّا یک سرباز امريکايي (و در مورد آلمان

سرباز هیچ‌یک از کشورهاي اشغالگر) به دست آلماني‌ها و ژاپني‌ها کشته نشد. يعني، در آن‌ها با تجربه‌ای مانند عراق و افغانستان رو به رو نشدند. دليل اين پديده، به نظر من، اين بود که آلمان و ژاپن به هنگام شکست و اشغال بهراستي داراي ساختار دولت-ملت بودند. پروژه‌ي ملت‌سازي در اين دو کشور از یک قرن پيش از آن، با شتابی بيش از هر کشور ديگر در جهان، به انجام رسيده بود و ايدئولوژي ناسيوناليسم در گراف‌ترين شکل آن، يعني فاشيسم و ارتش‌سالاري، توانسته بود شور ملي را به نيرومندترين شکل در مردمان آن دو کشور دامن زند. اين احساس بسيار نيرومند بود که در اين دو کشور توانست توان صنعتي و نيروي انساني را در خدمت یک ماشين جنگي عظيم و فراگير، براي یک ماجراجويي ملي بسيار پرخطر، بسپج کند.

ژاپني‌ها و آلماني‌ها با احساس ناسيوناليسيستي پرشور و سرسپردگي بي چون‌وچرا به رهبري سياسي خود، براي جهانگشايي به نام ملت خود، به ميدان عظيم‌ترين جنگ تاريخ بشر پا گذاشتند و آن گاه که شکست خوردند شکست را در مقام ملت پذيرفتند. امضاي تسليم‌نامه به دست ژنرال‌ها نه تنها به معنای تسليم ارتش آلمان و ژاپن در جنگ بلکه تسليم شدن ملت‌هاي آلمان و ژاپن بود. زيرا که آن جنگ یک جنگ امپرياليسيستي ملي، به نام ملت و با شرکت سراسري ملت، بود. به همين دليل، پس از جنگ توانستند همان نيروي بسجيده‌ي ملي را، با همان انضباط ارتش‌سالارانه، به ميدان صنعت سويل آورند و دو ملت شکست‌خورده در دو کشور ويران، در طول کمتر از دو دهه، شگفت‌کاري اقتصادي و صنعتي آلمان و ژاپن پس از جنگ جهاني دوم را به اجرا در آوردند که چشم جهاني را خيره کرد.

آنچه امريکايي‌ها توانستند بر آلمان و ژاپن زورآور کنند نهادها و ساختارهاي پارلمانداري و دموکراسي بود (که آلمان البته پيشينه‌ای از آن و بنيادهای فکري و نظري‌اش را داشت). اگر پروژه‌ي مردم‌سالارانگري (دموکراتيزاسيون) در آلمان و ژاپن به‌زودي توانست اجرا و ريشه‌دار شود، به دليل وجود زیرساخت ملي و روحيه‌ي تعلق به ملت بود که اين دو کشور در بالاترين مرحله فراهم داشتند.

اما در عراق و افغانستان اگر پروژه‌ي مردم‌سالارانگري، يا بنیان‌گذاري نهادهاي دموکراسي، با شکست رو به رو مي‌شود، به دليل آن است که زیرساخت‌هاي ملت‌سالارانه‌ي مدرن و شور همخوان با آن، يعني شور تعلق به ملت، در اين دو کشور وجود ندارد. دموکراسي در مقياس کلان آيين کشورداري در جایی پديد مي‌آيد و ريشه‌دار مي‌شود که ملت پديد آمده باشد. مردم عراق و افغانستان هنوز ملت نيستند، زيرا شور تعلق به ملت در آن‌ها هنوز بر شور تعلق قومي و قبيله‌اي چيره نشده است. به همين دليل، شکست ارتش صدام نه شکست یک ملت که شکست قبيله‌ي فرمانروا و ارتش زير فرمان آن بود. شکست ارتش صدام در جنگ شکست ارتش شخصي او بود که سرکردگان‌اش با صدام هم‌قبيله بودند يا پيرامونيان و نوکران او بودند.

شکست این ارتش شکست «ملت عراق» نبود، زیرا چنین ملتی هنوز در کار نیست. کشور عراق و افغانستان ترکیبی ست قومی- قبیله‌ای که در آن هر قومی و هر قبیله‌ای می‌تواند، نه به نام شأن و آبروی ملی، بلکه به عنوان غیرت قومی و قبیله‌ای قیام کند. در این ترکیب ناساز هر قوم و قبیله‌ای می‌تواند با قوم و قبیله‌ی دیگر دشمن باشد. حال آن که در ساختار ریشه‌دار دولت-ملت «دشمن» همواره در بیرون از مرزهای ملی جای دارد. این جا هنوز کسی چیزی به نام «مصلح و منافع ملی»، نمی‌شناسد، که از ایده‌های ناسیونالیسم مدرن است. به همین دلیل، قوم‌ها و قبیله‌ها می‌توانند به انگیزه‌ی کینه‌ها و نفرت‌های دیرینه دست به کشتار یکدیگر بزنند یا با غیرت قومی و قبیله‌ای به جنگ «اجنبی کافر» اشغالگر بروند، نه دشمن ملت.

به نظر می‌رسد که امریکایی‌ها در این توهم بزرگ بودند که می‌توانند تجربه‌ی آلمان و ژاپن را در عراق نیز تکرار کنند. و از این نکته غافل بودند که در آن جا نه با یک ملت که با ترکیبی ناهمساز از قومیت‌ها و قبیله‌ها رو به رو هستند. در آن جا یک قبیله-- قبیله‌ی تکریت -- با خشونت تمام، در زیر نمایی دولت-ملت و یک ارتش ملی، حکومت می‌کرد و به نام فرمان‌روایی خود دست قوم‌ها و قبیله‌های دیگر را از قدرت کوتاه کرده بود و با وحشت‌افکنی آن‌ها را «سر جای» شان نشانده بود. شکست ارتش عراق-- که به هیچ‌روی ارتش ملی نبود-- تازه پرده از زیرساخت قومی و قبیله‌ای این کشور برداشت و امریکاییان را در باتلاق جنگ و- گریز قبیله‌ای گرفتار کرد، نه مقاومتی ملی.

پروژه‌ی ملت‌سازی در ایران

ایدئولوژی تشکیل دولت ملت مدرن در ایران، زیر نفوذ مدل اروپایی، به‌ویژه فرانسوی آن، لنگ- لنگان از نیمه‌های قرن نوزدهم به این کشور راه یافت و سرانجام با انقلاب مشروطیت رسمیت سیاسی یافت. جنبش برپایی دولت-ملت در ایران، که نخستین گام ناکام خود را با «اصلاحات امیرکبیر» برداشته بود، با کوشش برای بر پا کردن نهادهای بنیادی اداری و ارتشی و آموزشی ملی، در دوران رضاشاه، به اوج رسید. این ایدئولوژی-- که در اساس الگوبرداری از ناسیونالیسم اروپایی بود-- گمانی از چیزی یکپارچه به نام «ملت ایران» داشت که نشانه‌های آن را با زبان یگانه، فرهنگ یگانه، و در کل، هویت یگانه، در تاریخ یگانه‌ی دیرینه‌ای می‌جست.

این همان تاریخی بود که تاریخ‌دانان آن دوران به نام تاریخ ملی، به‌ویژه در کتاب‌های درسی می‌نوشتند و با این تاریخ و ایدئولوژی ناسیونالیستی آن ذهنیت تاریخی چند نسل در دوران سلطنت پهلوی شکل گرفت. در دوران پادشاهی پهلوی‌ها-- همچون مدل‌های اصلی آن در اروپا-- کوشیدند از راه ساختار دولت یگانه و آموزش و پرورش سراسری ملی با زبان یگانه، و نیز به کار بردن رسانه‌های همگانی با چنین گرایشی، آنچه را که نشانه‌های بی‌چون‌وچرای آن را در تاریخ می‌یافتند، در حقیقت، به وجود آورند.

پروژه‌ی ساختن «ایران نوین» با الگوی اروپایی، از دل ویرانه‌های یک امپراتوری پوسیده‌ی در هم شکسته‌ی آسیایی، با بر پا کردن نهادهای اداری و آموزشی و صنعتی

مدرن، با همه سستی‌ها و بی‌بُنیگی‌های‌اش، در پرتو اراده و قدرت دیکتاتوران، در دوران رضاشاه آرام‌آرام پیش می‌رفت که ضربه‌ی جنگ جهانی دوم آن را بازایستاند. این پروژه در دوران محمدرضا شاه نیز، پس از زیر-و-بالاهای سیاسی بسیار، به یاری درآمد نفت و بادسری ایجاد یک قدرت جهانی دیگر، این بار، در دهه‌ی آخر پادشاهی او، با ساختن زیرساخت صنعتی و ارتباطی مدرن، با شتاب بیش‌تر پیش می‌رفت که طوفان انقلاب بار دیگر آن را از حرکت بازایستاند.

باری، پروژه‌ی ملت‌سازی با مدل کلاسیک آن، یعنی پدید آوردن ملت یکپارچه از راه برنامه‌ریزی و اجرای آن به دست دولتی که خود را نماینده‌ی تآم و تمام ملت می‌داند، به دلایل بسیار، در ایران به تمامیت نرسید و شور تعلق ملی چنان که باید فراگیر نشد و از لایه‌های باریکی از طبقه‌ی میانه‌ی به‌نسبت مدرن شهری فراتر نرفت؛ لایه‌ای که از آموزش مدرن برخوردار شده و «تاریخ ملی» به روایت رسمی به آن تلقین شده بود. می‌توان پرسید که فروپاشی ارتش رضاشاهی در چند ساعت، در شهریور ۱۳۲۰، و ارتش محمدرضاشاهی، با همه توانمندی ظاهری‌اش، در یورش یک انقلاب دینی آیا به این دلیل نبود که آن‌ها هنوز بیش‌تر ارتش‌های شخصی فرمانفرمای کشور بودند تا ارتش ملی؟

یکی از دلایل ورشکستگی پروژه‌ی برپا کردن دولت-ملت در «ایران نوین» آن بود این پروژه با «اراده‌ی ملی» و بسیج سراسری ملی--مانند نمونه‌ی ژاپن--شکل نگرفت. در حقیقت، «اراده‌ی ملی»، به دلیل وجود سدهای نیرومند فرهنگی و پوشیدگی ساختارهای سیاسی، در جنبش مشروطیت بسیار بی‌جان‌تر و سست‌پایه‌تر از آن بود که از پس چنین وظیفه‌ی گرانی برآید. پروژه‌ی برپایی دولت-ملت در ایران، به دلیل وضع روابط قدرت‌ها در صحنه‌ی بین‌المللی و احساس نیاز پرنفوذترین قدرت امپریالیستی آن روزگار در ایران، یعنی بریتانیا، نخست با پشتیبانی سیاست آن امپراتوری، با روی کار آوردن رضا شاه به میدان عمل پا گذاشت. انقلاب مشروطیت، به علت وجود ساختار بومی اقتصادی--سیاسی قومی-قبیله‌ای در زیر چتر امپراتوری استبداد شرقی، نه تنها نتوانسته بود بسیج ملی کند که ساختارهای قومی-قبیله‌ای رو به فروپاشی و نظام ورشکسته‌ی استبداد شرقی را نیز فروپاشیده‌تر کرد. به عبارت دیگر، کشوری را که هنوز ملت و، در نتیجه، دولت ملی در آن به‌درستی پدید نیامده بود، دچار آشوب و بحران شدیدتر کرد.

رژیم رضاشاهی اگر چه برای پایه‌گذاری نهادهای دولت-ملت مدرن کوشش‌های جدی کرد و در کار خود کم-و-بیش کامیاب بود، اما هرگز نتوانست شبج تسلط «اجنبی» را از خود دور کند و این تصویر از او در ذهن‌ها ماند که، «همان‌ها که او را آورده بودند، او را بردند.» شبجی که از ذهن فرزند و جانشین او نیز هرگز پاک نشد. محمد رضا شاه هم همواره در این بیم بود که آن‌ها که او را با کودتای ۲۸ مرداد آورده اند، روزی ببرند. و سرانجام هنگامی که ژنرال امریکایی، هویزر، پیغام داد که باید برود، او هم بساط‌اش را جمع کرد و گریخت. شبج فرمانروایی پنهان انگلیس و سپس انگلیس و امریکا با هم، هرگز نگذاشت که ایرانیان باور کنند که دست اندر کار برپا کردن دولت-ملت با خودفرمانی ملی‌اند. همچنان که دو پادشاه پهلوی هم با همه کوششی که برای برپا کردن

ماشین اداری و ارتشی ملی کردند، هرگز در ته دل باور نکردند که بر یک دولت-ملت خودفرمان پادشاهی می‌کنند، زیرا آن شبیح همواره بر روان ایشان و فرمان‌گزاران‌شان سایه افکنده بود؛ شبیح این که فرمان‌روای اصلی در جای دیگری ست، در لندن یا واشنگتن، و اراده‌ی پنهانکار ایشان است که سرانجام‌ها را تعیین می‌کند. این شبیح هنوز بر روان اکثریت ایرانیان حکومت می‌کند.

رژیم دینی و مسأله‌ی ملی

و اما، با جانشین شدن دولتی انقلابی در این کشور با ایدئولوژی و آرمانی دینی و ضد آرمان‌های ناسیونالیستی مدرن، ماشین دولت و آموزش و رسانه‌ها در این یک چهارم قرن در جهتی یکسره دیگر به کار افتاده است. نظام‌های آموزشی مدرن، دستگاه‌های عظیم سراسری ملی‌اند، با هزینه‌ی بودجه‌ی دولت، که کارکرد آن‌ها در جهت ایدئولوژی ملت‌باوری مدرن است. دستگاه‌های آموزش و پرورش ملی یکی از ساختارهای بنیادی نظام دولت-ملت مدرن‌اند که مردمان کشور را از کودکی در جهت هدف‌های ملی برای برآوردن نیازهای کشور به کادر آموزش‌دیده با علوم و فنون مدرن و با ذهنیت ملت‌باورانه پرورش می‌دهند.

نظام مدرن آموزش و پرورش سراسری در ایران-- که جای نظام مکتب‌خانه‌ای و مدرسی دیرین را گرفت-- همچون مدل‌های اصلی اروپایی آن، بر بنیاد ایدئولوژی ملی بر پا شد و توسعه یافت. ایدئولوژی آموزش ملی، بر پایه‌ی ناسیونالیسم ایرانی برآمده از انقلاب مشروطیت، پرورش ایرانی آرمانی بود، یعنی ایرانی پرورش‌یافته و آموزش‌دیده برای خدمت به آرمان ملی. آموزش تاریخ ملی به روایت رسمی، از دوره‌ی ابتدائی، یکی از مایه‌های آموزشی اساسی در برنامه‌ی آموزش ملی ست، که در ایران دوران پهلوی نیز دنبال می‌شد. البته این را نیز می‌باید بگویم، و با تأکید هم، که میان مدل راهنمای آرمانی و آنچه در واقعیت عمل می‌کند شکاف‌هایی هست؛ چه‌بسا شکاف‌هایی ژرف و پر نشدنی. اما، به هر حال، رفتار و گفتار در هر نظام بشری، برای توجیه خود، به‌درستی یا به دروغ و نمایش، بر حسب طبیعت نظام‌ها و عملکردشان، روی‌کردشان به یک مدل آرمانی ست.

ایدئولوژی آموزشی دوران پهلوی، به هر حال، ملت‌باورانه بود و یک روایت رسمی تاریخ ملی را در ذهن سه‌چهار نسل ایرانی نشان داد. این روایت توانست شور ملی و احساس تعلق ملی را در آموزش‌دیدگان چند نسل پدید آورد یا شوری را که به دست نسل‌های نخستین منورالفران (و سپس روشنفکران) در میان باسوادان طبقه‌ی میانه‌ی شهری نمود یافته بود، نیرو دهد. سرکوب ایل‌ها و قبیله‌ها و خواباندن «فتنه»ی آن‌ها به دست ارتش نو بنیاد ملی، یا نیمه ملی، و کوشش برای محو کردن روح قبیله‌ای و قومی در روح ملی از راه نظام آموزشی رسمی و ماشین تبلیغات دولتی، هدفی بود که رژیم رضاشاهی و روشنفکران وابسته‌اش دنبال می‌کردند. اما کوتاهی زمان و سستی بنیان‌های «ملی» و ضعف و پوسیدگی فرهنگی نگذاشت که ریشه‌های خود را، مانند پروژه‌ی ملت‌سازی ژاپنی، و حتا ترکیه، استوار کند. با سرنگونی دولت رضاشاهی در شهریور ۱۳۲۰ جو

دیگری بر ایران و جهان فرمانروا شد که، بر اثر آن، آن پروژه سی و چند سال پس از آن با سرنگونی فرزنداناش، یکسره ناکام ماند.

با روی کار آمدن جمهوری اسلامی ایدئولوژی رسمی دیگری خود را حاکم کرد که-- هر چه هست و به هر نامی که نامیده شود-- به هر حال، ایدئولوژی ملی نیست. شعارهای ضد ملت‌باوری و جهاد ایدئولوژیک بر ضد آن یکی از شعارهای اساسی حکومت برآمده از انقلاب اسلامی بوده است. زیرا رژیم اسلامی خود را به نوعی «انترناسیونالیسم اسلامی» پای‌بند می‌داند و ملت ایران را بخشی از «امت اسلامی» می‌شمارد. و در این جهت کوشیده است که کینه و نفرت دیرینه‌ی شیعه و سنی را، دست کم به‌ظاهر و در نمای رسمی‌اش، به نام «اسلام ناب محمدی» از میان بردارد. در نتیجه، سیاست آموزشی این رژیم و مایه‌های تبلیغی و القایی آن هدف دیگری جز پروردن ایرانی آرمانی را دنبال می‌کند. هدف جنبش انقلابی اسلامی و ایدئولوژی رسمی نظام آموزشی آن پدید آوردن انسان آرمانی «اسلامی» ست.

اکنون باید این واقعیت را در نظر داشت که دو نسل از جوانان ایرانی در نظام آموزشی‌ای پرورش یافته اند که تاریخ را بكل با خوانش دیگری به جوانان عرضه می‌کند؛ خوانشی که می‌خواهد تاریخ را این بار در خدمت ایدئولوژی رژیمی قرار دهد که هدف آن، به هر حال، ملت‌سازی نیست بلکه مدعی امت‌سازی است. به نظر نمی‌رسد که این پروژه در جهت امت‌سازی چندان کامیاب بوده باشد، بلکه شکاف‌های هویتی مردمان این کشور را بسیار ژرف‌تر کرده و، از جمله، به عنوان واکنش، شور گزاف ناسیونالیستی را نیز در لایه‌هایی از مردم به‌شدت برانگیخته است. نظام آموزشی «اسلامی» به عنوان ماشین آموزشی فراگیر کشوری، به هر حال، در جهت خنثا کردن پروژه‌ی ملت‌سازی دوران پهلوی نقش بسیار اثرگذاری بازی کرده است که نشانه‌های آن را در بیدار شدن شورهای قومی در ایران می‌بینیم. این عامل اساسی را در هر ارزیابی‌ای از ایران کنونی و آینده‌نگری برای آن از یاد نمی‌باید برد.

ملت‌سازی پسا مدرن

چنان که گفتیم، پروژه‌های ملت‌سازی پدیده‌های دوران مدرن در تاریخ اروپا هستند. دولت-ملت‌های مدرن، از سویی، برپایه‌ی ایده‌های انسان‌باوری و فردباوری پدید می‌آیند که پایه‌گذار دموکراسی و آزادی‌های فردی اند، و، از سوی دیگر، بر پایه‌ی مفهوم خواست همگانی، که پایه‌گذار دولت مدرن و شالوده‌ی توجیه عقلی فرمان‌فرمایی آن است. و اما، زیرساخت مادی دولت-ملت مدرن را انقلاب صنعتی فراهم می‌کند. انقلاب صنعتی پدید آورنده‌ی ساختار اجتماعی و اقتصادی جامعه‌ی بورژوازی مدرن است که نهادهای سیاسی دولت-ملت در درون آن کارکرد دارند. از ویژگی‌های اساسی جامعه‌ی صنعتی استاندارد کردن برای کارآمدی بیشتر است. ساختار یکپارچه شده‌ی اقتصادی-سیاسی دولت-کشور مدرن، به نام یکپارچگی تاریخی ملت، به سوی یکپارچگی فرهنگی و زدودن عناصر «بیگانه» از درون فرهنگ ملی-- بنا به تعریف رسمی آن-- نیز حرکت می‌کند. یکپارچگی زبانی، بر پایه‌ی سراسری کردن زبان رسمی دولت در واحد جغرافیایی ملی یا

کشور، از جمله پایه‌ای‌ترین روندهای ملت‌سازی به‌ویژه در گزافگرا ترین شکل ایدئولوژی ملت‌باوری ست. نمونه‌ی برین این گرایش و تجربه‌ی تاریخی را در فرانسه‌ی ناپلئونی و آلمان بیسمارکی و دوره‌های پس از آن، تا پایان جنگ جهانی دوم، در این دو کشور می‌توان دید.

اما، نکته‌ی دیگری که به یاد باید داشت آن است که پروژه‌های ملت‌سازی در پرتو آرمان‌خواهی‌های گزافگرای ملت‌باوری در آمیخته با نژادباوری، که پشتوانه‌ی ایدئولوژیک اروپامداری سده‌ی نوزدهم بود، با پا کردن دو جنگ جهانی هولناک در میان ملت‌های اروپایی، از نیمه‌ی دوم قرن بیستم، بُرد تندی خود را در کشورهای مادر ایدئولوژی‌های ناسیونالیستی از دست داده و نرم شده است. البته، فراموش نباید کرد که پروژه‌ی ملت‌سازی در درازای قرن نوزدهم تا پایان جنگ جهانی دوم در این کشورها به هدف آرمانی خود بسیار نزدیک شده است. یعنی، ملت‌های اروپایی با زیرساخت‌های اقتصادی-سیاسی ملی و احساس همگانی تعلق به ملت و زبان ملی حدود دو قرن است که از دل فرایند ملت‌سازی سر برآورده و به زندگانی خود ادامه می‌دهند.

به عبارت دیگر، «روح ملی» دو قرن است که در آن‌ها عمل می‌کند و بر پیوندهای قومی و قبیله‌ای چیره گشته است. اما، با کاهش قدرت و شدت ایدئولوژی ملت‌باورانه‌ی گزافکار در کشورهای اروپایی پس از جنگ جهانی دوم، و به‌ویژه با انقلاب صنعتی نو در نیمه‌ی دوم قرن بیستم، که زیرساخت‌های اقتصاد ملی را-- که میراث انقلاب صنعتی قرن نوزدهم است-- دگرگون کرده و ساختارهای اقتصاد صنعتی را از قالب‌های ملی به در آورده و گِرم‌گیر کرده است، مرزهای ملی به روی وحدت اقتصادی و سیاسی در یک واحد فراگیر اروپایی گشوده شده است. یکی از پی‌آمدهای مهم این فرایند بازگشت از ایده‌ی یکپارچگی فرهنگ ملی و تک‌زبانی ملی به پذیرش بسگانگی فرهنگی و زبانی در درون یگانگی ملی ست.

چندفرهنگی و چندزبانی بودن امروزه در درون واحدهای ملی به رسمیت شناخته شده و حتا با سیاست رسمی انگیزته می‌شود. از نظر رسمی، فرانسوی و آلمانی و سوئدی و ایتالیایی امروزه کسی ست که شناسنامه و گذرنامه‌ی این کشورها را دارد، صرف نظر از این که اصل زبانی و فرهنگی او از کجاست. به عبارت دیگر، «هویت ملی» در رابطه با شهروندی یک دولت تعریف می‌شود، یعنی برخورداری از حقوق و حمایت‌های قانونی و نیز به جای آوردن تکلیف‌های شهروندی؛ و نه هیچ عامل فرهنگی، تاریخی، و نژادی.

اما، در مورد بسیاری از ساختارهای ظاهری دولت-ملت، که از راه جهانگیری کولونیالیسم اروپایی یا پراکنش ایده‌ها و ایدئولوژی‌های مدرن در آسیا و افریقا و حتا اروپای شرقی (نمونه‌ی یوگوسلاوی) پدید آمده اند، به دلیل نبود زیرساخت‌های اقتصادی-سیاسی یگانه‌گر و نهادهای پایدار کننده‌ی آن، و در نتیجه، نبود «روح ملی»، با فروپاشیدن ساختار ظاهری دولت ملی و از میان رفتن قدرتی که «وحدت ملی» را به‌زور

نگاه داشته است، آن «وحدت» ظاهری بهشتاب از هم می‌پاشد. نمونه‌های یوگوسلاوی و افغانستان و عراق در پیش چشم ما چندان که باید گویای این نکته هست. در مورد ایران، چنان که گفتیم، این پروژه نیمه‌کاره ماند و اکنون باید از دیدگاه دیگری، همساز با شرایط جهانی که اکنون در آن به سر می‌بریم، به مسأله‌ی هویت ملی بیندیشیم؛ یعنی، از دیدگاه پذیرش اصل بس فرهنگی قومی در درون یک واحد اقتصادی-سیاسی ملی آبان ۱۳۸۴

، فرانسه Créteil

از توهم شاهانه تا انتقاد بنیادگرایانه
رضا خجسته‌رحیمی



هفتم آبان روز کوروش بزرگ؛ روز کوروش شاد باد.

"فرمان دادم تا بدنم را بدون تابوت و مومیایی به خاک بسیارند تا اجزاء بدنم ذرات خاک ایران را تشکیل دهد". کوروش

آنکه خود را کوروش می‌دانست و آنکه کوروش را توطئه یهود می‌دانست

«در ویرانه‌های تخت‌جمشید ارواح دیگری به غیر از ارواح داریوش و کوروش خانه دارند؛ در شهر بزرگ تشریفاتی هخامنشیان، روح محمدرضا شاه آخرین شاه پهلوی نیز تصویر شاه بر سردری نقش نیست. زیرا تنها یکبار نمایندگان جهان به [اما] پرسیه می‌زند... تخت‌جمشید آمدند تا نسبت به شاه پهلوی ادای احترام کنند و از آن حادثه چیزی به یادگار نمانده است به جز چند ردیف صندلی فلزی که شبیه پلکان به هم وصل شده‌اند... در آنها چیزی از گذشته هست که در بقیه تخت‌جمشید نیست... تخت‌جمشید باستانی به این خاطر

آنچه بقایای خرد شده آن روز در [اما] عظمت دارد که بزرگی راسنن را بازتاب می‌دهد اکتبر 1971 (20 مهر 1350) نشان می‌دهد، احیای مصنوعی ایران عهد هخامنشی توسط محمدرضا شاه است. هنگامی که شاهان و شاهزادگان، روسای جمهور و نخست‌وزیران به تخت‌جمشید آمدند تا برای شاه پهلوی ادای احترام کنند، نه ایران، امپراتوری معتبری بود، نه شاهش دست در دست اهورامزدا یا الله حکومت می‌کرد.⁽¹⁾

محمدرضا پهلوی در مهرماه 1350، قدمت 2500 ساله پادشاهی در ایران را جشن گرفت، خطابه پادشاهی خویش را در برابر مقبره کوروش هخامنشی در پاسارگاد بر زبان آورد و میزبان میهمانان خارجی خود در تخت‌جمشید شد تا فقدان عظمت پادشاهی‌اش را به یاری عظمت بجای مانده از کوروش پنهان سازد و دستگاه سلطنت پهلوی را هویتی دست و پا کند. اینچنین بود که ایستاده در برابر مقبره کوروش کبیر، چنین گفت: «در این 25 قرن، کشور تو و کشور من، شاهد سهمگین‌ترین حوادثی شد که در تاریخ جهان برای ملتی روی داده است... اکنون ما در اینجا آمده‌ایم تا به سربلندی تو بگویم که پس از گذشت 25 قرن، امروز نیز مانند دوران پرافتخار تو، پرچم شاهنشاهی ایران پیروزمندان در اهتزاز است.»

گفت‌وگویی محمدرضا پهلوی با کوروش کبیر گویی بی‌حاصل بود و مشروعیتی برای قدرت وی نیافرید که به واقع نیز نسبتی میان سلطنت او و سلطنت کوروش نبود و بهترین توصیف این تفاوت را محمدرضا شاه خود بر زبان آورد، آنگاهی که گفت: «کوروش تو بخواب که ما بیداریم.»

این توصیف، ترجمان فکر و خیال پادشاهی بود که از سلطنت فقط تاج و تخت را به ارث برده بود و نمی‌دانست که ضرورت اقتدار شاهانه، حکومت عادلانه است و اساس سلطنت نه بر ساواک و ارتش که بر اقتدار فره ایزدی است. اینچنین بود که در آن سال‌ها اگرچه او در تلاش بود تا قدرت خود را عطف به قدرت کوروش و در ادامه آن تعریف کند اما این قدرت مقهور جلال آیت‌الله خمینی و علی شریعتی شد که یکی رهبر انقلاب بود و دیگری معلم آن.

محمدرضا شاه در مهرماه 1350، جشن‌های دو هزار و پانصد ساله را به تاسی از دو هزار و پانصدمین سالگرد به سلطنت رسیدن کوروش برگزار کرد و متوهم از قدرت خویش، خداوند را خطاب خویش قرارداد که «تو آریامهر (نورآریایی‌ها) عادل را نگهبان سرزمین ایران کرده‌ای». حال آنکه به توصیف «ساندرا مک‌کی»، کفش‌های پاشنه بلند او، تنها چند اینچی به قامت پنج پا و هفت اینچی وی می‌فزود و نمی‌توانست او را بر فراز رعایایش به شیوه تخت باستانی تخت‌جمشید نگاه دارد.⁽²⁾ شاه البته در برخورداری از چنین توهمی بی‌سابقه نبود، چه آنکه بیشتر در آستانه کودتای آمریکایی - انگلیسی 28 مرداد 1332، فرار را بر قرار ترجیح داده و جانب ایتالیا را گرفته و با این حال در بازگشت به کشور تاکید داشت که او دیگر فقط شاهی نیست که سلطنت را به ارث برده باشد، بلکه از اکنون برگزیده مردم نیز هست.

این سخنان نه سخنان يك پادشاه و سلطان که توهمات يك ديكتاتور بود؛ که تاج و تخت او ثمره تلاش بيگانگان بود و او اما بدان افتخار مي‌کرد. بي‌شک اما در این سالیان، محمدرضا شاه در جست‌وجوي هویت و مشروعیت گم‌شده خویش بود و برگزاري جشن‌هاي 2500 ساله و هم سخني با کوروش کبیر، پاسخي به این نیاز مي‌توانست باشد. اما براي محمدرضا پهلوي آنچه مهم بود گويي تنها تامين و تضمین برداشتي از عظمت ایران بود که وي را هم سطح آن نشان دهد؛ چه آنکه «محمدرضا پهلوي» نه فره ایزدي و یا سایه خدا که خورشید آریايي بود. همانگونه که جشن‌هاي 2500 ساله نشان داد، براي محمدرضا پهلوي جز شخص وي يعني مقام سلطنت، دولتمردان خارجي و ارتش، اشخاص یا گروه‌هاي دیگر ارزش ندارند... در مراسم جشن‌هاي 2500 ساله که در تخت‌جمشید برگزار شد، تنها مقام سلطنت، خارجي‌ها و ارتش به نمایش گذاشته شد.»⁽³⁾

و جالب آنکه در این جشن‌ها، تزئینات به شیوه لویی چهاردهم و چلچراغ‌هاي کریستال اروپايي و اطعمه فرانسوي و نقاشي‌هاي تروفان، نقاش فرانسوي بود که رخنمائي مي‌کرد و فرهنگ ایرانی خود مغلوب فرهنگ اروپايي شده و جاي آن خالي بود. اینچنین بود که بسیاری از روشنفکران و نویسندگان این جشن‌ها را نه نشانه هویت ملی، که نشانی از حقارت ملی دانستند و با برگزاري همین جشن‌ها نیز بود که شمارش معکوس براي افتادن محمدرضا شاه از اسب و از اصل فراهم آمد.

محمدرضا شاه، باستان‌گرایی و تاسي به چهره‌هايي همچون کوروش را مبنای مشروعیت سلطنت خویش مي‌خواست؛ چه آنکه سال‌ها پیشتر روشنفکران رضاخاني نیز چنین نسخه نوشته بودند و گردانندگان مجله «کاوه» حتي پیشنهاد کرده بودند که درفش ایرانی نشان از درفش کاویاني داشته باشد و سه رنگ بیرق ایرانی سرخ و زرد و بنفش شود و شیر و خورشید که ظاهراً از سلاجقه روم بازمانده، از پرچم ملي ما حذف گردد.⁽⁴⁾ مجله کاوه امیدوار بود که «طبقه جوان آینده، تقویم قدیم خویش را با جشن سده و مهرگان به نوروز ضمیمه سازند و بدین واسطه ملیت ایرانی را رونق دهند.»⁽⁵⁾

محمدرضا شاه اما در باستان‌گرایی خویش، در فکر نقش ایوان ماند و از همین روي سلطنتش رونقي از این باستان‌گرایی نگرفت؛ چه آنکه کوروش را مي‌ستود و اما در اخلاق، اختلاف فراوان با آن پادشاه هخامنشي داشت. او در سال‌هاي حکومت خویش يادي نیز از اعلامیه حقوق بشر کوروش نکرد و تنها زمانی که به واسطه فشارهاي جيمي کارتر آمريکايي با ضرورت حقوق بشر مواجه شده بود به تامل نشست و در فکر فرورفت و در مقام پاسخ برآمد که حقوق بشر غربي، متاخرتر از حقوق بشر ایرانی است و ایرانیان در حقوق بشر، اعلامیه کوروش را دارند که قدمتي 2500 ساله دارد و تاریخي‌تر و اصیل‌تر از اعلامیه جهانی حقوق بشر است.

فرح پهلوي از همین روي بود که تیرماه 1356 در انستیتوي مطالعات انساني «آسپن» آمریکا به سخنراني پرداخت و گفت که «کوروش بزرگ 25 سده پیش منشور حقوق بشر را صادر کرد، خردمندان ایران طی قرون و اعصار به ما آموخته‌اند که به انسان ارج

نهیم». این همان سخنی بود که محمدرضاشاه نیز در گفت‌وگویی با «ادوارد سابلیه» در تهران اعلام کرد؛ آنگاهی که گفت: «حقوق بشر برای ایرانیان بسیار عزیز می‌باشد و ایران از زمان کوروش کبیر، اولین کشوری بوده است که در راه دفاع از حقوق بشر گام برداشته است.»⁽⁶⁾ به واقع اما نسبتي میان محمدرضاشاه و کوروش برقرار نبود و بنابراین هویت‌طلبی و کسب مشروعیت شاه ایران از سلطان ایران باستان، طرفی نیست و یک‌چندی پس از برگزاری جشن‌های 2500 ساله و همبستگی با کوروش کبیر و سپس استناد به اعلامیه حقوق بشر کوروش، دولت او مستعجل شد.

برخی مخالفان شاه ایران اما گویی راه را از چاه تشخیص نمی‌دادند که در مخالفت با سلطنت شاه پهلوی و تجلیل او از کوروش، تیرکین و نقد خویش را روانه کوروش ساختند و رساله ردیه بر او نوشتند. از آن جمله شیخ صادق خلخالی بود که به مناسبت جشن‌های 2500 ساله، رساله‌ای 58 صفحه‌ای با عنوان «کوروش دروغین و جنایتکار» نوشت و در این رساله که بیشتر یک فحشنامه بود، کوروش را «سفاک و خونریز» نامید و به انحراف اخلاقی و لواط و بی‌بند و باری متهم کرد و طرح عظمت او در ایران را سیاسی استعماری و توطئه یهود دانست و مفسرین و روحانی‌تی که «توالفرنین» در قرآن را مترادف با کوروش خوانده‌اند نیز واعظان سلطنت و دربار معرفی کرد و پیروزی‌های کوروش را محصول بخت او دانست و تمام آنچه را که در تورات در وصف کوروش آمده نیز ساخته و پرداخته یهودیان آزاد شده بابل دانست. !!

صادق خلخالی در این رساله که البته پس از انقلاب انتشار یافت کوروش را مولود مادری یهودی خوانده و حمله کوروش به بابل را نیز به دستور مادرش و به جهت آزاد کردن قوم یهود دانسته و نتیجه گرفته بود که: «نژاد یهود، امروز به تبهکاری و دشمن بشریت معرفی شده‌اند... تنها معرف کوروش به نیکی و نیکنامی نیز همین یهودند... فریاد که همین یهود، همین دلال‌های سیاست بین‌المللی، برای ملل دیگر تاریخ، پادشاه نامدار معرفی می‌کنند و مردم را وادار می‌کنند که جشن بگیرند، پول بدهند و شادی کنند و برای دایر کردن این جشن‌ها، کارشناس می‌فرستند و میلیون‌ها تومان پول را به این وسیله به غارت می‌برند.!!»⁽⁷⁾

خلخالی در این رساله 58 صفحه‌ای، تاریخ زندگی کوروش را به دایره نشسته و «هرودوت» مورخ را دروغ‌پرداز دانسته و روایت گزنفون از کوروش را نیز برآمده از تخیلات وی نامیده بود و می‌گفت: «نوشته‌های هرودوت به صورت افسانه و برای نقال‌های قهومخانه و درویش‌های سرکوبه‌ها هم به درد نمی‌خورد تا چه رسد که از آن یک حماسه کوروش کبیر بسازیم و بعد هم به آن افتخار کنیم.»⁽⁸⁾

او حتی پرویز ناتل‌خانلری را نیز مهره ثابت صهیونیسم بین‌المللی می‌نامید، چه آنکه خانلری «با وجود تصریح مورخین شرق و غرب که هرودوت یا گزنفون دروغگو هستند... قلم به دست گرفته و از هر راه ممکن وارد شده، از کوروش کبیر قهرمان ساخته و لوحه او را به نام اولین لوحه حقوق بشر به مردم معرفی می‌کند.»⁽⁹⁾

صادق خلخالی بدین ترتیب تا بدانجا پیش رفت که گرامیداشت روز تولد کوروش را سیاستی استعماری دانست، آنچنانکه: «گاهی مردم را به تریاک و زمانی دیگر مردم را به میگزساری و موسیقی و هنر و وقت دیگر آنها را به ورزش و میدان المپیک و بار دیگر آنها را به هیپیگری و درویشی و عرفان موهومی و سپس به لباس و مدپرستی مثل مینیژوپ و ماکسی و میدی و غیره و بالاخره به وسیله سینما و تئاتر و تریا و کاباره و به وسیله مجلات و روزنامه‌های مزدور و عکس‌ها و فیلم‌های سکسی و به وسیله رمان و تاریخ موهومی و روز تولد موش و سگ و گربه و یا کوروش کبیر مشغول کرده و می‌خواهند که ملت هیچگاه رشد فکری نداشته باشند!!»⁽¹⁰⁾

صادق خلخالی برای زیر سوال بردن جشن‌های 2500 ساله پهلوی، تصمیم بر آن گرفته بود که هیچ نقطه ابهامی را در مذمت و لعن کوروش باقی نگذارد و از همین روی تفسیر «ذوالقرنین» در قرآن به کوروش را نیز توطئه یهودیان دانسته و می‌پرسد که «مگر یک نفر انسان به تمام معنی جانی و منحط از نظر اخلاق عمومی و خصوصی می‌تواند ذوالقرنین باشد؟» به اعتقاد خلخالی حیف بود که «ذوالقرنین مقدس و محبوب، کوروش منحوس جاه‌طلب و عیاش و آدمکش باشد»؛ فردی که «زن خود را پس از باده‌گزساری‌های بی‌حد به مردم عرضه می‌کند» و «در حالت مستی، فرمان قتل مردمانی را که ضدیهودند صادر می‌کند».

خلخالی مترادف دانستن ذوالقرنین با کوروش را توطئه یهودیان می‌نامید، حال آنکه علامه طباطبایی از جمله مفسرانی بود که انطباق کوروش با آیات قرآنی و ذوالقرنین را قابل قبول دانسته و معتقد بود که این پادشاه ایرانی نه تنها مومن به خدا که متصف به فضایل اخلاقی نیز بوده است: «به هر قومی که ظفر پیدا می‌کرد، از مجرمان ایشان می‌گذشت و عفو می‌نمود و بزرگان و کریمان هر قومی را اکرام و ضعفای ایشان را ترحم و مفسدان و خائن‌ان را سیاست می‌نمود.»⁽¹¹⁾

به اعتقاد علامه طباطبایی و آنچنان‌که او در تفسیر آیاتی از سوره کهف می‌آورد، کوروش «به وحی و یا الهام و یا به وسیله پیغمبری از پیغمبران تأیید می‌شده» و «از کسانی بوده که خداوند خیر دنیا و آخرت را برایش جمع کرده بود، خیر دنیا برای اینکه سلطنتی به او داده بود که توانست با آن به غرب و شرق برود و هیچ چیز جلوگیری نكند... و اما آخرت، برای اینکه او بسط عدالت و اقامه حق در بشر نموده، به صلح و رفق و کرامت نفس و گستردن خیر و رفع شر در میانه بشر سلوک کرده.»⁽¹²⁾

مخالفت‌ها با تکریم کوروش در میان لایه‌هایی از انقلابیون سنت‌گرا و رجعت‌گرا در ایران اما آنقدر بود که در پی انقلاب 57، برخی چهره‌های مذهبی حتی از ضرورت تخریب پاسارگاد و یادگارهای سلطنتی به جای مانده در تخت‌جمشید سخن گفتند؛ اقدامی که اگرچه توفیق نیافت اما یادگارهای تخت‌جمشید و پاسارگارد را قرین بی‌مهری ساخت. بدین ترتیب کوروش پس از توهّمات شاهانه محمدرضا شاه پهلوی، با بی‌مهری‌های رجعت‌طلبانه نظامی انقلابی در ایران روبه‌رو شد و همچنان ناشناخته باقی ماند. «کوروش در خواب نبود» چه آن‌گاهی که شاه پهلوی، سلطنت خویش را به استمداد نام‌وی قوت می‌بخشید و چه

آنگاهي که لایه‌هاي رجعت‌گرا در میان انقلابیون ایرانی، در فکر گشودن سقف فلک و بازگشت به سنت اسلامی بودند و مسیر خویش را در گذر از ویرانه‌هاي پاسارگارد و تخت‌جمشید هموار می‌دیدند. کوروش در خواب نبود، که گویی آنها در خواب بودند و کوروش اما بیدار.

یادداشت‌ها:

- 1- ساندرامککی، ایرانی‌ها، شیوا رویگریان، انتشارات ققنوس، چاپ اول 1380، ص 217
- 2- همان، ص 245
- 3- فرهنگ رجایی، مشکل هویت ایرانیان امروز، نشر نی، چاپ اول 1382، صص 227-228
- 4- به نقل از: محمدعلی اکبری، تبارشناسی هویت جدید ایرانی، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول 1384، ص 157
- 5- همان، ص 159
- 6- به نقل از: صادق زیباکلام، مقدمه‌ای بر انقلاب اسلامی، انتشارات روزنه، چاپ اول 1372، ص 172
- 7- صادق خلخالی، کوروش دروغین و جنایتکار، بی‌نا 1360، صص 10-12
- 8- همان، ص 20
- 9- همان، ص 25
- 10- همان، ص 37
- 11- علامه محمدحسین طباطبایی، ذوالقرنین یا کوروش، ص 120، در: «نامه ایران، جلد اول، انتشارات اطلاعات، چاپ اول 1384، صص 109-124»
- 12- همان، ص 111



هویت ملی / آریا بهرام

پس از خواندن مقاله های متعدد امیدوارم به اهمیت این مسئله ، یعنی هویت ملی پی برده باشید .

از زمانی که انسان کلمه " من " را بر زبان آورد کلمه " تو " را اختراع کرد و زمانی که کلمه " ماها " را بر زبان آورد کلمه " آنها " را اختراع کرد. این یکی از خصوصیات انسانی است که خود و امثال خود را از دیگران متمایز کند ؛ حتی هابیل و قابیل نمی خواستند یک حرفه را داشته باشند . این خصوصیت انسانی را نمی توان با هیچ فلسفه دینی یا غیر دینی تغییر داد و انسان به گونه های مختلف با یکسان گری مبارزه میکند چون انسانها متفاوتند و نیازها و خواهش های روحی متفاوت می دارند و اگر به این خصوصیت انسانی توجه نشود هیچ فلسفه مذهبی یا غیر مذهبی جواب نخواهد داد؛ برای مثال سیستم کمونیسم در چین خواستار کار همگانی بر زمین های کشاورزی بود و مردم را اجبار به کاری می کرد که خیلی از آنها دوست نمی داشتند و حتی لباسهای مردها و زنهای یک جور و یک رنگ بود !!

همانگونه که میدانیم این سیستم در چین شکست خورد و چینی ها اکنون آزادی تنوع لباس را میدارند و به خصوص جوانها از آن لذت می برند حال اگر فردی مذهبی در ایران تلاش بر حجاب به زور و آنهم فقط چادر سیاه !! بکند بایس گفت چیزی از خصوصیات انسانی پی نبرده و حتی در مکتب امام هم قدم بر نمیدارند

بپذیرند که : والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس ، بپذیرند که : و انك لعلي خلق عظیم و ان كنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولك ، بپذیرند که لا اكره في الدين ، بپذیرند که : و ما علي الرسول الا البلاغ المبین ، بپذیرند که : و جادلهم بالتی هي احسن ، بپذیرند که : و قولوا لهم قول لا لينا ، بپذیرند که لكم دینکم و لی دین ، بپذیرند : و لا یجرمنکم شان قوم علی ان لا تعدلوا اعدلوا هو اقرب للتعوی ، و... باز هم بپذیرند : و انك لعلي خلق عظیم و ان كنت فظا غلیظ القلب لا نفضوا من حولك با ممنوع کردن، گرفتن، زدن و غیره نمیشود جلو این حرکت را گرفت. باید دید چرا و به چه دلیل، با تهدید و فشار شرایط بدتر خواهد شد.

اسلام آمده است ایمان عشق ، محبت در دلها ایجاد کند . ایمان را که نمی شود به زور به کسی تحمیل کرد . مگر با اجبار هم می شود؟ کسی را با حکمت دعوت کن ادع الی السبیل ربک بالحکمه و الوعظه الحسنه مردم را با دلیل و منطق دعوت کن تا روح و قلب آنها را خاضع بکنی ، تا عشق و محبت در دل آنها ایجاد کنی .خدا در آیه ای می فرماید (فذكر انما انت مذكر لست عليهم بمصیطر) ای پیغمبر ! وظیفه تو ابلاغ و یادآوری است ، تو که مسلط بر این مردم نیستی که بخواهی به زور آنها را مومن و مسلمان بکنی . پس از بعضی از موضوعات است که خود آن موضوعات زور قبول نمیکند . البته در این گونه مسائل مردم باید آزاد باشند ، یعنی راهی غیر از آزادی وجود ندارد

در مقاله ای نوشته شده بود :

یکی از احکام دین درباره پوشش مردان و زنان است که فرهنگ لباس پوشیدن را به وجود می آورد و همچنین، یکی دیگر از احکام دین، مسئله تغذیه است که استفاده کردن از مواد خوراکی در آن تبیین شده است و می توان گفت این حکم، فرهنگ تغذیه را پدید می آورد.

دیگر اینکه به زندگی سازمانی می‌دهد که چگونه تشکیل زندگی دهیم، فرزندان خود را تربیت کنیم، در چه ایامی شاد یا اندوهگین و سوگوار باشیم و... این امر نوعی آداب و رسوم اجتماعی پدید می‌آورد. تفاوت نگرش غرب و اسلام درباره فرهنگ، معلول دو نگرش سکولار و دین محور است. آنگاه که نگرش يك جامعه‌شناس و یا مردم‌شناس به پدیده دین الهی و توحیدی نگرش صرفاً اجتماعی باشد و دین را محدود و معنوی تصور کند قطعاً آن را از عناصر فرهنگی بیان می‌نماید، اما يك جامعه‌شناس و یا مردم‌شناس مسلمان که دین اسلام را پدیده‌ای جامع و کامل می‌داند بی‌تردید فرهنگ را معلول و ساخته و پرداخته دین برمی‌شمارد.

این امر درست نیست. دین نقشی در پوشش مردان و زنان ندارد و آن طبیعت و محیط زیست و دما هست که در پوشاک زن و مرد نقشی ایفا میکند و لباس عرب‌ها هم لباس اسلامی نیست. در هوای گرم عربستان بهترین لباس همان لباسی سفید رنگ بلند و همان پوشش سر است زیرا که احتیاج به پوشش اضافی نمی‌دارد و چادر هم حجاب اسلامی نیست. زنها نیز با پوشانیدن خود با چادری سفید احتیاجی به پوشش‌های اضافی نمی‌داشتند و از گرمای زیاد خود را مصون می‌داشتند و فقط هنگام عزاداری خود را با چادر سیاه می‌پوشانیدند.

مسئله تغذیه نیز ربطی به دین نمی‌دارد. مردم همیشه در هر جایی که بودند و هستند از موادی تغذیه می‌کنند که در محیط آنان یافت میشود به طور مثال در کشورهای که باران زیاد می‌بارد و گیاهان و میوه‌های زیادی می‌روید مردم نیز در غذاها از گیاهان و میوه‌های متنوع استفاده میکنند و این امر حتی دین آنها را تحت تاثیر قرار داده به طور مثال میتوان از هند و چین نام برد که گیاه خوری از اصول هندویسم و بودیسم می‌باشد.

در زمان جاهلیت نیز عرب‌ها همه چیز خور بودند و هیچ رسوم تغذیه‌ای نداشتند و در این هوای داغ که رویدنی‌ها کم بودند، بیشتر به شکار حیوانات می‌رفتند و از گوشت استفاده میکردند حال سوال این است اگر اسلام آنها را به گیاه خوری و نکشتن جانداران دعوت میکرد آیا اسلام در میان عرب‌های جاهل به راحتی پذیرفته میشد؟! اسلام به اعراب گفت گوشت می‌توانید بخورید ولی نه همه جانداران را (حرامها) و آنهایی را هم که میتوانید بخورید باید با مراسم خاص کشته شوند (حلال) در واقع می‌توان گفت که اسلام با شرایط سختی که برای گوشتخواری معین کرده است گوشتخواری را خوب نمی‌داند.

مسئله تربیت فرزندان هم اصلاً ربطی به دین نمی‌دارد بلکه محیط زیست و تصمیم‌گیری پدر و مادر در آن نقشی ایجاد میکند. شرایط تربیت و پرورش و انتظار خانوادگی از طفلی که در یک خانواده دامدار در مناطق کوهستانی شمال ایران به دنیا بیاید با طفلی که در یک خانواده تحصیل کرده در تهران و یا طفلی در مزارع خرماخیز جنوب متفاوت است؛ حال ممکن است اولیا هر سه نوزاد هم مسلمان باشند و بخواهند طفل خود را بر اساس اصول دینی تربیت کنند ولی امکانات آن را هم نداشته باشند.

آداب و رسوم اجتماعی هم بخشی دیگر است و به دین ربطی ندارد برای مثال در مناطقی مرگ یک شخص را جشن می گیرند چرا معتقدند که انسان به خانه ابدی خود باز گشته است و در جایی دیگر گریه و شیون می کنند که این فرد از میان آنها رفته است. من در هیچ کتاب و مقاله ای نخواندم که اسلام در هنگام فوت شخصی مردم را به شادی یا شیون فرا میخواند مسلم است مرگ یک شخص روستایی و کشاورز همانگونه حس نمی شود که یک پروفسور دانشگاه تهران؛ هر چند قبول از دست دادن یک فرد محبوب در هیچ شرایطی آسان نمی باشد.

در کشورهای آلبانی و اتحاد جماهوری شوروی سابق دین نقشی ایفا نمی کرد ولی جامعه ای داشتند که کار میکرد و آداب و رسوم خود را هم داشتند محیط زیست حتی بر گونه سخن گویی تأثیر می گذارد. در کشور های سرد شمال اروپا مردم کمتر و آرام سخن می گویند و در کشورهای جنوب و گرم اروپا زیادتر و تندتر.

پس متوجه میشویم که نقش محیط زیست بر آداب و رسوم و نوع زندگی و سپس دین تأثیر می گذارد تا دین بر آداب و رسوم زیرا اگر دینی جدید خود را با جامعه تطبیق ندهد به طور کلی پذیرفته نخواهد شد (مانند ادیانی که نام آنها را فقط در کتابهای تاریخ می خوانیم). تنها ادیانی زنده ماندند که توانستند خود را با جامعه وفق دهند و کم کم یک رفرم در جامعه انجام دهند.

ادیانی زنده می مانند که مانند یک درخت در زمین ریشه دوانیده باشند. این ادیان اصول محکمی بر پایه منطق می دارند و اگر با گفتگو و منطق اصول این ادیان پذیرفته شود این درخت در جامعه جاودان خواهد ماند و با هیچ طوفان نیز شکسته نخواهد شد. اگر گروهی بخواهند دینی را فقط بر اصول تعصب مذهبی و نوشته های قرن ها پیش در جامعه و با زور وبدون منطق و گفتگو تحمیل کنند درختی را میکارند که ریشه نمیدواند و کم کم خشک می شود و با اولین طوفان می شکند.

پس متوجه شدیم که قبل از اینکه به شناسایی هویت ملی ایرانی به پردازیم باید :

هویت های شخصی در امور مختلف جامعه را شناسایی کنیم و به هویت های شخصی احترام بگذاریم زیرا که بدون احترام به هویت شخصی و نیازهای مختلف آن نمیتوان هویت ملی ایرانی آن هم در ایرانی با اقوام و نژادها و ادیان و زیبتهای مختلف ایجاد کرد.
حال سؤال این می باشد:

در این جنگل ایده ها چگونه میتوانیم هویت ایرانی را به گونه ای تعریف کنیم که هر ایرانی ساده ، حتی آنهایی که تحصیلات عالی ندارند به آن جوابی ساده و خوب بدهند ؟

برای جواب به این سؤال بایستی به سؤالاتی جواب داده شود که هنوز مطرح نشده و شاید خیلی ها جواب این سؤالات را ندانند و قبل از شناختن و تعریف هویت ایرانی بایس

به این سؤاها پاسخ داد و در واقع این پاسخها آجرهای چهارگوشه ساختمان هویت ایرانی هستند و هر ایرانی که خود را ایرانی مینامد بایستی پاسخ این سؤالات را در سالهای نخست دبستان فرا گیرد و آنها به این ترتیب هستند :

- 1 - نام ایران از کجا آمده و چه مفهومی می دارد ؟
- 2 - نخستین ایرانی ها که بودند و کجا زندگی میکردند ؟
- 3 - نوع زندگی آنها چگونه بود ؟
- 4 - اعتقادات معنوی آنها چگونه بود ؟

اگر به این سؤالات حیاتی هویت ایرانی پاسخ دهیم متوجه می شویم که بایستی جواب این سؤالات را در تاریخ ایران (کشور آریاییها) و آنها پیش از اسلام جستجو کرد یعنی چه بخواهیم و چه نخواهیم چشمه هویت ایرانی در اسلام نیست و در قبل از اسلام هست.

1- نام ایران

واژه ایران در فارسی باستان «آئیریانا» و در فارسی میانه به شکل «إران» بوده، و برگرفته از شکل قدیمی و به معنای «سرزمین مردمان اصیل» است.

واژه «آریا» در زبانهای اوستایی، فارسی باستان و سنسکریت به ترتیب به شکلهای «آیرییه»، «آرییه»، «آریه» به کار رفته است. همچنین در زبان سنسکریت «آریه» به معنی سرور و مهتر و «آریکه» به معنی مرد شایسته بزرگداشت و حرمت است و آریایی به زبان اوستایی «آئیرین» و به زبان پهلوی و فارسی دری «ایر» خوانده می شود و ایرج به زبان آریایی است. ایر در واژه به معنی «آزاده» و جمع آن «ایران» به معنی «آزادگان» است.

نام ایران در لغت به معنی «سرزمین آریاییان» است و مدت ها پیش از اسلام نیز نام بومی آن نیز ایران، اران، یا ایرانشهر بود

2- آریا، نامی است که نیاکان مشترک اقوام ایرانی و هندی (مردمان شمال هند) (آنان که به زبانهای هند و ایرانی سخن می گفتند) خود را بدان معرفی می کردند و آن را به معنی شریف، اصیل و آزاده دانسته اند. کسی که وابسته و از تبار قوم آریا باشد آریایی، آیین یا آریان می نامند.

تنها مورد کاربرد مجاز اصطلاح آریایی درباره اقوامی است که در ازمنه باستانی خود، خویشتن را آریا می نامیدند. هندیان و ایرانیان و مادها و اسکیت ها و آلان ها و اقوام ایرانی زبان آسیای میانه خود را آریا می خواندند. (ا. م. دیاکونوف: تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز، انتشارات علمی و فرهنگی، 1380، ص 142).

نام ایران نیز از این ریشه مشتق شده است. نمونه این اشاره ها را می توان در اوستا، سنگنبشته های هخامنشی و متن های کهن هندو (مانند ریگودا) دید.

3- آریاییان نزدیک به هشت هزار سال پیش در جنوب سیبری و در اطراف دریاچه ی آرال می‌زیستند که با مهاجرتی که به سوی جنوب داشتند بخشی به هند و افغانستان و بخشی نیز به طرف کوه های قفقاز حرکت کرده‌اند که قوم‌های ماد و پارس از کوه ها گذشتند و در اطراف دریاچه ی ارومیه ماندگار شدند و بخش دیگری به سمت اروپا حرکت کردند. دیگر دیدگاه‌ها آناتولی؛ آذربایجان یا آذربایجان (آذربایجان)؛ قفقاز و... را خاستگاه نخست این قوم می‌داند.

کهن ترین سند تاریخی در مورد مهاجرت و پیدایش اقوام آریایی کتاب اوستاست. که قریب 600 سال پیش از میلاد بوسیله زرتشت پیامبر ایرانی و با الهام از اهورامزدا آورده شده است. که در بخشهایی از آن داستان زندگی و سپس مهاجرت آریاییها آورده شده است. محل اولیه اقوام آریایی را منطقه ای به نام استپ اوراسیا دانسته اند یعنی علفزارهایی که با حفافصل دریای مازندران به فلات ایران وصل می شد.

زمان مهاجرت آریاییها به ایران را حدود 3000 تا 2500 سال قبل از میلاد مسیح دانسته اند. اقوام ساکن در این منطقه بنا به دلایل مختلف که از جمله مهمترین آنها نفوذ شدید و ناگهانی سرمای جلگه سیبری به این محل و در نتیجه آن از بین رفتن دامها و کم شدن تعداد آنها و در پی آن جنگ و درگیری بین قبایل برای بدست آوردن منابع غذایی مجبور به ترك محل ست و مهاجرت به سمت مناطق مناسب تر برای زندگی گردیدند.

پس از تقسیمات متعدد گروهی از این اقوام به نام هندو اروپایی از هم نژادان خود جدا شده به سمت مناطق جنوبی تر حرکت کردند این گروه خود را آریایی یعنی دارای نژاد اصیل و نجیب می خواندند. اینان برای ورود و سکنی گزیدن در ایران ناچار با ساکنان بومی و اولیه ایران وارد نبرد و درگیری شدند. ولی بدلیل نوع خاص معیشت یعنی گله داری و کوچ نشینی دارای طبعی سخت کوش و جنگنده و شجاع بودند و همین خصلت موجبات پیروزی آنان را در برابر بومیان ایران فراهم ساخت. با ورود آریاییان و قرار گرفتن آنها در کنار بومیان ایران نیاز به منابع غذایی بیشتر، محسوس تر شد و این امر سبب کاپوی بیشتر آنان شد که خود منجر به بعضی اختراعات نظیر اختراع قنات گردید. که تاثیر گذارترین اختراع در زمینه کشاورزی بوده است و مهمترین تحول را در این زمینه بوجود آورد.

اینجا آزاده و نجیب صفت هستند یعنی ما نمیتوانیم بگوییم که چون کشور ما کشور کنونی ایران نام میدارد دیگران که با ما قرنهای زندگی کردند مانند تاجیکها یا افغانها یا بلوچهای پاکستان و آذری های جدا شده ما در جمهوری جعلی آذربایجان و یا در سفد (ازبکستان) یا خوارزم (ترکمنستان) یا کردهای جدا شده از میهن در ترکیه و عراق و سوریه ایرانی نیستند زیرا که جدایی این مردمان فقط سیاسی و با تزویر و جنگ و مهاجرتها ی قبایل ستمگر آن زمان مانند مغولها و ترکها و عربها انجام شده پس نکته مهم اینکه

تمامی مردمی که در مناطق بالا زندگی می کنند ایرانی هستند زیرا تاریخ و دین و سرزمین و حتی برخی نژادی مشترک با مردمی که در منطقه جغرافیایی سیاسی ایران زندگی می کنند هم میهن میشوند و ایرانی هستند و این سرزمینها نیز مانند سرزمینهای دیگر ایران (استانها) سرزمینهای ایرانی هستند. دلیل روشن نیز اینکه هنوز نام "استان" را یدک می کشند.

4- سرچشمه اعتقادات معنوی و نوع زندگی ایرانیان قدیم از تعلیمات زرتشت نخستین پیامبر ایرانی است که
نقش محیط زیست و آداب و رسوم بر دین زرتشت را نباید فراموش کنیم چون می دانیم تنها ادیانی زنده ماندند که توانستند یک رفرم در جامعه انجام دهند.

نخستین کسی که به زرتشت ایمان آورد، میدیوی مانگه (میدیو ماه) بود، که فروردین یشت از او نام می برد. وی در روایات سنتی، پسر عموی زرتشت !!! به شمار آمده است.

روایت باستانی بر آن است که زرتشت در سن پانزده سالگی نزد آموزگاری به شاگردی پرداخت و از او کشتی دریافت کرد. پس از اعلام پیامبری، زرتشت به شمال خاوری ایران آن روزگار یعنی منطقه بلخ کوچ کرد. در آنجا از گشتاسب خواست تا به آیین وی درآید؛ گشتاسب پس از مشورت با جاماسپ و فرشوشتر آیین تازه را پذیرفت. و زرتشت توانست دین خود را گسترش دهد.

دشمنان زرتشت

گاتاها از برخی دشمنان شخصی زرتشت، مانند بندو و گرهمه نام می برد که همیشه مانعی در برابر او بودند. بنابراین، زرتشت از قبيله خود می گریزد و، فرمانروای بلخ، پناه می برد. در قسمتی از سرودها، نام کاوی، کرپان و اوسیچ یکجا در زمره دشمنان آیین زرتشتی آمده است. دشمنان زرتشت بر اساس این آیین کسانی هستند که از کشاورزی گریزان بوده و به شکارورزی علاقه مند بودند؛ و گاوها را قربانی کرده و یا به آنها آسیب می رسانند؛ گروهی دیگر نیز کسانی که دست از آیین کهن باز نداشته بودند.

زرتشت در سن ۷۷ سالگی در روز خور یا یازدهم اردیبهشت ماه (به نقل از متن پهلوی زادسپرم) در نیایشگاه بلخ بدست یک تورانی به نام توربراتور کشته شد.

وی در الهام های خود گیتی را سنیزی کیهانی بین درستی (اشا) و دروغ می بیند. مفهوم اصلی اشا بنیاد تمام عقیده های دیگر زردتشتی مانند اهورامزدا (خدا)، خلقت، وجودیت، و اراده آزاد است. این مفهوم بزرگترین هدایی است که زردتشت به فلسفه دینی کرده است. دلیل آفرینش انسان مانند دیگر آفرینش ها نگهداری از درستی است. این هدف با مشارکت زنده در زندگی و گفتار، پندار و کردار نیک دست یافتنی خواهد شد. خدای نیک سرشت در کیش زرتشتی، اهورامزدا نام دارد که بمعنی سرور دانا است و پرستیده

می‌شود. برای اهورا مزدا، در حدود شصت صفت نیک آورده شده و تقریباً همه چیزهای خوب به وی منتسب شده‌است. بر اساس گاتها، اهورامزدا هم آفریننده روشنایی و هم تاریکی است. بر اساس کتاب بندهشن که پس از ساسانیان نوشته شده، نیروی مخالف اهورامزدا و زاینده بدی‌ها را اهریمن معرفی می‌کند. در کیش زرتشتی، اهریمن هیچگاه توان ذاتی برای مقابله با قدرت اهورا مزدا را ندارد و رقیبی برای او نیست بلکه اهریمن همان اندیشه بد است اما در باور زروانیان، اهریمن برادر و رقیب اهورا مزدا و پسر زروان و دارای هویتی جداگانه از اهورا مزدا است. زرتشتیان امروزی نیز خود را یکتاپرست می‌دانند و اهریمن را تنها نمادی تمثیلی از بدیها می‌نامند نه یک خدا.

پنج بار نماز در شبانه روز می‌باشد :

هاونی : نماز بامداد

رپیتون : نماز نیمروز تا سه بعد از ظهر

ازیرین : نماز سه بعد از ظهر تا فرو رفتن آفتاب

ایویسروتیریم : نماز غروب آفتاب تا نیمه شب

اوشهین : از نیمه شب تا برآمدن خورشید

نماز را با خشنوتره اهوره مزدا آغاز میکنند یعنی برای خشنودی خداوند

نیکی و بدی از زبان اشوزرتشت

اشوزرتشت همه خوبیها و بدیها را به سه بخش تقسیم کرده و هیچ کار درست یا نادرستی نیست که از این سه بخش خارج باشد یعنی خوبی در اندیشه و گفتار و کردار، یا بدی در اندیشه و گفتار و کردار.

1- نیکی در اندیشه عبارتند از :

خداشناسی - ایمان و توکل به خداوند یکتا - فروتنی - قناعت - خیر خواهی - مهربانی - حق شناسی - آشتی خواهی - سپاسگذاری - دلیری - رحم و مروت - خوش قلبی - پاک چشمی - انصاف - خوش خویی - بردباری - بی آزاری - خوشرویی - اعتماد به نفس - بخشندهگی - بی آزاری - دانش پژوهی - وظیفه شناسی - حق پرستی - رحیم دلی و غیره.

2- نیکی در گفتار عبارتند از :

سپاس و ستایش به پروردگار یکتا - راستگویی پیمان داری - حق گویی - حق گویی - درود و سلام گویی - راست داوری - خوش گفتاری - درست گویی - نغز گویی - سنجیده گویی و مانند اینها.

3- نیکی در کردار عبارتند از :

فرمانبرداری از خدا و پیامبر - درستی‌کاری - امانت‌داری - کار و کوشش - ضعیف‌نوازی - فرمانبرداری از پدر و مادر و استاد - کسب علم و هنر - خدمت به خلق - مهمان‌نوازی - پرهیزگاری - اجتناب از منهیات و کارهای زشت - مهرورزی - مردم‌نوازی - اطاعت از قانون - قدردانی - یاد در گذشتگان - حق‌طلبی - عیادت بیماران - دستگیری نیازمندان - دادگری - هنر پروری - اغماض - بخشندگی - دقت در کار و غیره.

1- بدی اندیشه عبارتند از:

خدانشناسی - خرافات پرستی - عدم ایمان و توکل به خداوند یکتا - غرور - آز و حرص - بدخواهی - دشمنی - ناسپاسی - حق‌نشناسی - جنگ‌جویی - بزدلی - بدچشمی - سنگدلی - بی‌انصافی - خشم‌گینی - حسدورزی - بی‌بندوباری - عدم اعتماد به نفس - خساست - بددلی - بی‌وفایی - نادانی - بی‌فکری - وظیفه‌نشناسی - بدخویی - ناپرهیزی - ستیزه‌جویی - کینه‌دلی - نادرستی - وسوسه - شکاکی - حيله‌گری - غفلت و فراموشی.

2- بد گفتاری عبارتند از:

ناسپاسی از یزدان - دروغ‌گویی - شهادت دروغ - فریب‌کاری - پیمان‌شکنی - کفرگویی - ناحق‌گویی - سوگند دروغ - بدزبانی - نسنجیده‌گویی - زورگویی - بد‌دوری و مانند اینها.

3- بد کرداری عبارتند از:

نافرمانی از خدا و پیامبر - تنبلی و بی‌کاری - دزدی - آدم‌کشی - بی‌عفتی - مردم‌آزاری - ستمگری - گدایی - خیانت در امانت - بی‌هنری - ارتکاب منهیات - حرام‌خواری - نسنجیده‌کاری - انتقام‌جویی - مکاری - تقلید کورکورانه - طرفداری از ظالمان - گناهکاری - ضعیف‌آزاری - پیروی از عادات زشت و ناروا - زیانکاری و غیره.

اشوزرتشت فرماید:

"آن دو گوهر همزادی که از آغاز در اندیشه آدمی پدیدار گشتند؛ یکی نیکی در اندیشه و گفتار و کردار و دیگری بدی است در اندیشه و گفتار و کردار. از میان این دو، دانا نیک را برمیگزیند و نادان بدی را.

هنگامی که این دو گوهر همزاد به هم رسیدند، هستی و نیستی و حرکت و سکون پدیدار گردید و تا هستی برقرار است؛ بدترین زشتی و مرگ بهره‌پروان بدی و بهترین هستی و نیکی پاداش‌پروان خوبی است." (پسنا سی بند سه-چهار)

"ای مردم اگر از قانون ازلی که مزدا برقرار داشته آگاه می شدید و از خوشی و پاداش نیکی و رنج و پادافره بدی در این جهان و سرای دیگر با خبر می شدید، آنگاه کاری می کردید که همیشه روزگار به خوشی بگذرد." (یسناپی سی بند یازده)

آن کس که اندیشه نیک داشته باشد مورد فضل و رحمت اهورامزدا و دانا و توانا واقع می شود و مستحق دخول در بهشت برین می گردد. بر عکس، هرگاه نیت و اندیشه انسانی خوب نباشد و به وسوسه اهریمن نفس و هوای گرفتار شود به طور یقین گرفتار او سراسر دروغ و اعمالش گناه و معصیت خواهد بود. بدین سبب است که پیامبر ایرانی در هشتاد و پنج قرن پیش (بین 3700 تا 8500 سال پیش) این سه اصل اخلاقی و دینی را به ابناء بشر ارزانی داشته و تعلیم داده و آنها را سرچشمه سایر تعالیم اخلاقی قرار داده است.

گناهکار پس از رسیدن به سر پل چینوت که همان پل صراط است اول به محل اندیشه بد، گرفتار بد، کردار بد داخل می شود و پس از طی این مراحل در مرحله چهارم به فضای تیرگی بی پایان که انفرتنگه نام دارد در می آید. آنجا مقر اهریمن است و خان و مان دروغ نامیده می شود. در تورات از بهشت و دوزخ و عالم برزخ نامی برده نشده و در انجیل هم به طور اختصار به آن اشاره شده و در سایر ادیان نیز خیلی کم، نامی از بهشت و دوزخ به اختصار به آن اشاره شده و در سایر ادیان نیز خیلی کم، نامی از بهشت و دوزخ به میان آمده است، ولی در قرآن و احادیث و اخبار اسلامی مفصلاً از آنها گفتگو شده است.

در مندرجات اوستا پس از مردن در صبح روز چهارم، روح از تن انسان جدا می شود. اگر مرده نیکوکار بوده باشد، نتیجه احساسات یا وجدان او به صورت دختر زیبایی در پیش روی او نمودار گشته او را به طرف فردوس و روشنایی مطلق راهنمایی می کند. روان نیکوکار از روی پل چینوت (پل صراط) به سرعت گذشته بعد از طی مراحل سه گانه که برای اندیشه نیک، گرفتار نیک و کردار نیک تعیین شده به بهشت برین و بارگاه قدس اهورامزدا می رود.

در افسانه های موبدان زرتشتی چنین آمده است: در بهشت برای اوکره فصل بهار و انواع نعمتها را فراهم می سازند و در نهایت خوشی و خرمی به سر خواهد برد. اما نتیجه احساسات شخص بدکار به هیئت پیرزن بد قیافه و اهریمنی در مقابل او مجسم می شود و او را به طرف دوزخ تاریکی ها رهنمون می گردد. پل چینوت که برای نیکوکاران پهن و وسیع می شود، برای این قبیل ارواح باریک و تیز می شود. روان بدکار از پل چینوت به میان نهی که از فلز گداخته است می افتد و از آنجا پس از طی مراحل سه گانه اندیشه بد، گرفتار بد و کردار بد معین شده به چهارمین جایگاه که جای تاریک و محل دروغگویان و بدکاران است میرسد. در آنجا برای او خوراک زهرآلود و متعفن آورده و با دیوان و گناهکاران به سر می برد. ولی اگر عمل خوب و بد انسان مساوی باشد وی را به جایی که همیستگان نام دارد که همان برزخ است می برند. آنجا نه دارای لذات بهشتی و نه دارای عذاب دوزخ است.

پل چینوت در اوستا چینونت پرتو آمده که معنی آن پل تشخیص و تصمیم و داوری است. بنا به کتب پهلوی چینونت برای نیکوکاران به بلندی نه نیزه یا بیست و هفت تیر، فراخ روزها و شبهایی که می گردد، اما برای گناهکاران مانند لبه تیغ، باریک و تیز می شود هنوز روح میت در روی زمین به سر میبرد، از هیبت دیو ویزارش (2) در بیم و هراس و معذب است (این دیو بر در دوزخ آرام دارد). روزها و شبهای مزبور همان سه روز و سه شب است که روح پس از مرگ بالای سر مرده می ماند و روز چهارم از جسد دور میشود. اوستا کتاب دینی زرتشتیان می باشد که از پنج قسمت تشکیل شده است

هویت ایرانی در دین او ظاهر میشود. ما میدانیم که ادیان یهودیت و مسیحیت قبل از اسلام نیز رواج داشتند و در ایران آزاد اندیش نیز مسیحیان و یهودیان زندگی می کردند ولی چرا ایرانیها دین یهود و مسیح را به آن اندازه که میان ارمنیها مسیحیت گسترش یافت را ندیدیم؟ خیلی ها ممکن است بگویند شرایط ایرانیها و ارمنه متفاوت بوده و من قبول دارم ولی ایرانیها میتوانستند یهودیت و مسیحیت را بپذیرند و جزیه بدهند ولی اسلام را قبول کردند هرچند که با عوض کردن آن به شیعه به اعراب حق ای مهم زدند زیرا که اصول زرتشت و اصول کشور داری ایرانی قبل از حمله اعراب را یک روکش اسلامی دادند

لطفاً به تصاویر حضرت زرتشت و حضرت محمد (ص) بنگرید، ایرانی گرایی را می بینید؟



در قسمت بالا تمامی شباهت های دین زرتشت و اسلام را مشخص کردم که متوجه شوید که چرا ایرانی ها ادیان دیگر مهاجمان را (یونانی ها ، ...) نپذیرفتند و دین اسلام را پذیرفتند زیرا که اسلام خود اعتراف به پذیرفتن دیگر ادیان خدایی می کند و اولین دین توحیدی دین زرتشت بود و در اینجا با نگاهی به قواعد دینی زرتشت نمی توان منکر نفوذ قواعد دینی زرتشتی در اسلام شد. در واقع ایرانیان پس از شکست سیاسی و نظامی

با قبول اسلام دین قدیمی خود را باز یافتند و آن اسلامی را ساختند و قبول کردند که مشخصات ایرانی را بروز دهد؛ اینکه اسلام شیعه در واقع یک دین پدر به پسر (امامان) مانند سیستم شاهنشاهی است نشان دهنده این واقعیت است، در حالی که اعراب (سنی ها) با داشتن قبیله های مختلف و اجبار به اتحاد برای جنگ و یا تصمیمات دیگر می بایستی با هم به گفتگو بپردازند و راه حلی پیدا کنند و در واقع اسلام به گونه جمهوری را برگزیدند. حال نگاهی به رهبر آن زمان (کوروش کبیر) و این زمان (آیت الله خامنه ای کنید. شباهتی نمی بینید؟



علی شریعتی شاید نخستین متفکری بود که سخن از هویت ایرانی- اسلامی به میان آورد. نکته‌ی برجسته تحلیل وی، نگاه تاریخی بود که توانست دو جریان عمده در هویت ایران، یعنی جریان ایرانی و جریان اسلامی را برجسته کند. این دو جریان مانند دو رودخانه در تاریخ ایران جاری شده‌اند و به تناسب شرایط، بستر رودخانه و زمان بروز و ظهورهای متفاوتی دارند. این دو جریان در کلیت تاریخ ایران چنان در هم آمیخته‌اند که جدایی‌شان ممکن نیست و با این وحدت و آمیختگی در تعیین سرنوشت ایرانیان مؤثر شده است. می‌توان این در هم آمیختگی را در پدیده‌ها و مصادیق عینی آن مشاهده کرد. یکی از این مصادیق تعزیه است که به نوعی یکی از نقاط برجسته‌ی تلاقی دو جریان مذکور می‌باشد. از این رو تعزیه می‌تواند از نگاه این نوشتار به عنوان برشی از هویت ایرانی تلقی گردد.

بایستی توجه داشت که این دو رود منشأ و مبدأ مختلف دارند و در یک نقطه تاریخی زمانی به هم رسیدند و آن سقوط ساسانی‌ها بود و نمی‌توان خصوصیات این دو رود را فراموش کرد.

در تعزیه

تفاوت لباس (گروه قرمزها و گروه سبزها)

در نظر داشته باشید که این دو رنگ، رنگهای پرچم ایران را تشکیل می‌دهند که از هم جدایند و در میان آنها رنگ سفید (رنگ مقدس زرتشت !!) قرار دارد.

در تعزیه

آب برای هر ایرانی با سابقه‌ی تاریخی که در ایران دارد، به یک پدیده‌ی مقدس تبدیل می‌شود. فراموش نشود که آب، هوا، آتش، خاک چهار عنصر مقدس در دین زرتشت هستند که نباید آلوده شوند !!!

آیا تمامی این شباهت‌ها اتفاقی است؟ خیر من این گونه نمی‌اندیشم؛ این گونه نیست بلکه عشق ایرانی‌ها به میهن خود و زندگی قبل از اسلام به گونه‌ای باور نکردنی در خون آنها جاری است که این نیاز به گونه‌های مختلف خود را بروز می‌دهد و نبایست جلوی آنرا گرفت زیرا اگر ما آنرا آزاد بگذاریم ایران مجدداً بر دو پای خود برخاسته و امپراطوری جدیدی را بنیان خواهد کرد که مایه حسادت دنیا خواهد شد.

آیا کسی سخن مرا متوجه میشود؟

در زمان تازیان

بعد از گذشت ناملایمات تاریخی ایران و جبران نمودن و جمع‌آوری اوستا بار دیگر حادثه تلخ دیگری بر ایران وارد شد. هنوز ضایعات وحشی‌گری‌های اسکندر ملعون کاملاً از میان نرفته بود که قومی وحشی‌تر از مقدونیان و مغولان به ایران حمله کردند و اینان تازیان بیابانگرد و شتر سوار عرب بودند که با تمدن و فرهنگ خوبی نداشتند. تعصب دینی آنان بر آن ایده استوار شده بود که جز قرآن و سنت همه علوم و معارف و ادبیات دیگر بیهوده است. به همین مناسبت بعد از یورش وحشیانه‌شان کتابخانه‌های ایران منجمله کتابخانه بزرگ کسروی سوخته شد و نسخه‌های منحصر به فرد کتب فراوانی که حاصل قرن‌ها مطالعه و تجربه بود همراه با آثار و بناهای تاریخی ایران مهدم گشت. بویژه هرگاه نام و نشانی از کتب اوستایی می‌یافتند آنجا را به آتش میکشیدند و با خاک یکسان مینمودند. سرگذشت اوستا بعد از اسلام بسیار تاریک است. در آن دوران سیه‌چهل و نادانی و توحش اعراب روحانیون ایرانی برای حفظ اوستا آنرا میان خود تقسیم نمودند تا هر کدام قسمتی از آن را از بر داشته باشند و نسل اندر نسل آنرا به بازماندگان بیاموزانند. پس از قرن اول که ایران زمین مسکن اهریمنان تازی گشت عده‌ای از ایرانیان ترک وطن نمودند و به سوی هند رهسپار گشتند.

در زمان خلیفه‌های اسلامی

اما در روزگار عباسیان نهضت بسیار شگفتی در رستاخیز آیین زرتشتی بر پا گشت. در این رستاخیز عظیم مردی بلند همت و دانشمندی زرتشتی به نام "آذرفرنبغ" که در روزگار مامون و در سالهای 218 تا 198 زندگی می‌کرده به گردآوری و تهیه و تدوین دینکرد پرداخت و تمدن ایرانی را دوباره زنده کرد. او در بغداد زندگی میکرد و از دانشمندان به نام زمان خود بود. در کتاب سوم دینکرد فصل 420 بند چهارم آمده است آذر فرنبغ نخستین کسی است که به گردآوری و تدوین و تالیف مجلدات دینکرد پرداخت. وی تبارش به آذرپاد - پسر مهراسپند میرسیده است. ولی روزگار بار دگر تغییر میکند و

زرتشتیان مورد آزار و اذیت قرار میگیرند و متعصبان عرب علاوه بر تعرضاتی که به جان و مال و آنان میکنند بار دگر کتابهای دینی ایرانیان را از بین بردند. که این موارد در بخشهای واپسین کتاب سوم دینکرد به روشنی آمده است.

در همان سالها نهضت جاودانه خرمدینان (بابک) جان گرفت و 22 سال دست اهریمنان تازی را از ایران کوتاه کردند و در نهایت تمام سرداران و زن و فرزندش کشته شدند و خودش به دست ضحاکان تازی تکه تکه شد. در همان زمان مازیار شاهزاده ساسانی که دودمان و تاریخ کشورش توسط اعراب نابود شده بود دست به قیامی برای نابودی فرهنگ عرب از ایران زد و حکومتی را برای خود در شمال ایران تشکیل داد ولی در نهایت به دست تازیان کشته شد. نهضتهای دیگری مانند ابومسلم که هشت سال به طول انجامید و یا مبارزات سنباد که هفتاد روز بود و یا قیام استاذسیس که یکسال به طول انجامید یا مبارزات هاشم پسر حکیم (مقتع) که چهارده سال مبارزه کردند میتوان نام برد.

پس از اعمال هارون الرشید نسبت به ایرانیان و قتل عام آنان که حامی از عقده حقارتش بوده - بار دگر زرتشتیان و ایرانیان اصیل در زمان مامون (آغاز سده سوم هجری تا سی سال پس از آن) فرهنگ و کلام زرتشتی در میان توده مردم شکوفا گشت و مامون زیاد با آن مخالفت نکرد ولی پس از مامون کم کم مسلمانان و دستگاه خلافت متوجه عمق این جنبش شدند و مشاهده کردند که در مدت کوتاهی کتابهای زیادی از دین بهی و تاریخ ایران تهیه گردیده است و چون منطقی با آن نمی توانستند مبارزه کنند با کشتار و قهر مبارزه را آغاز کردند. بهدینان ایرانی را تعقیب کردند و به قتل رساندند و آثار آنان را مهندم گردانند. که نمونه ای کوچک آن قتل عام زنان و کودکان کازرون و شیراز در سده پنجم هجری در زمان شیخ ابواسحاق کازرونی میتوان نام برد که یکی از کشتارهای فجیع زمان نام گرفت.

در کل اوستایی موجود بخش بسیار کمی از کتاب اصلی زرتشتیان می باشد و در تجاوزهای متعدد کشورهای منطقه به ایران صدمات بسیاری دیده است و بخش عظیم آن از بین رفته است ولی با این حال پنج پختی که در بالا ذکر شد هنوز باقی است و مورد استفاده می باشد. تاریخ اوستا بر هیچ کس مشخص نیست ولی بیش از 3000 سال می باشد. اولین نویسنده آن هم بر مشخص نیست و به مرور زمان توسط موبدان بزرگ از سخنان زرتشت گردآوری شده و نوشته گردیده است. از دیدگاه برتری مطالب دینی زرتشتیان گاتها به نظر می رسد بر اوستا ارجحیت داشته باشد.

فکر می کنم به این سؤاها پاسخ داده شد و در واقع این پاسخها آجرهای چهارگوشه ساختمان هویت ایرانی هستند و هر ایرانی که خود را ایرانی مینامد بایستی پاسخ این سؤالات را در سالهای نخست دبستان فرا گیرد و آنها به این ترتیب هستند:

- 1 - نام ایران از کجا آمده و چه مفهومی می دارد؟
- 2 - نخستین ایرانی ها که بودند و کجا زندگی میکردند؟

3 - نوع زندگی آنها چگونه بود ؟

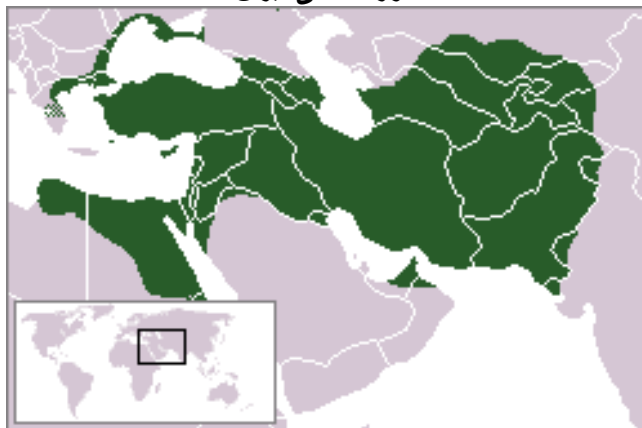
4 - اعتقادات معنوی آنها چگونه بود ؟

در اینجا مشخص میشود که میان مناطق ایرانی و حوزه تمدن ایرانی یک تفاوت وجود دارد برای بهتر متوجه شدن بهترست به نقشه های این دو توجه کنیم

مناطق ایرانی



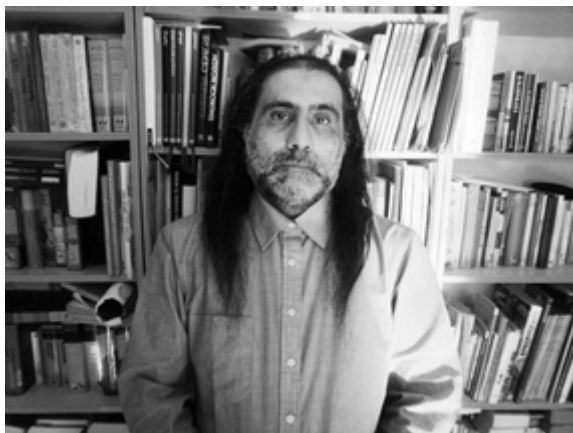
حوزه تمدنی ایران



هویت ایرانی چیست ؟ (قسم نامه)

من ایرانی هستم زیرا که می دانم که نام ایران از کجاست و چه مفهومی می دارد
 زیرا که می دانم که نخستین ایرانی ها که بودند و کجا زندگی میکردند
 زیرا که می دانم که نوع زندگی و اعتقادات معنوی آنها چگونه بود
 زیرا که می دانم که آنهایی که به این اصول معنوی بنیان گذاران ایران؛ اصولی را که
 کوروش و داریوش نیز نام میبرند ، اصولی را که زرتشت نام میبرد وفادار باشند یعنی به
 بنیان گذاران این کشور وفادار باشند ایرانی هستند . از هر نژاد و زبان و دین باشند اگر
 خود را بخشی از این حقایق تاریخ می دانند ایرانی هستند. حتی اگر جسم خود را خارج
 از ایران و روح خود را در ایران میبینند ایرانی هستند . اگر به بیگانه میروند برای ایران
 دلتنگ می شوند ایرانی هستند. من ایرانی هستم و به این فرهنگ و تاریخ افتخار می کنم.

در اینجا متوجه اهمیت قبول زبان ایرانی به جای زبان فارس عربی کنونی را پی برد.
 زبان فارس عربی کنونی که ما آن را به اشتباه فارسی می نامیم نه الفبای پارسی را دارد
 و نه الفبای پارسی و هیچ ایرانی با شنیدن جملات پارسی و پارسی نیز چیزی نمی فهمد
 ولی زبان فارس عربی کنونی میتواند مانند زبانها و خط های منطقه ای و در اینجا
 بسیار مهم زندگی فرهنگی خود را مانند زبانهای کرد و بلوچ و ... ادامه دهد و حتی با
 کشورهای که به این خط و زبان نزدیکند رابطه داشته باشد. از سویی زبان و خط نوین
 ایرانی 1 غربگرایی و عرب گرایی را از زبان ملی ما میزداید و 2 زبان و خطی جهانی
 برای گسترش نفوذ ایران در جهان میشود 3 یک پشتوانه لغتی خالص از فرهنگ برای
 زبان فارس عربی میشود 4 این زبان به عنوان زبان ملی یک کشور و نه به عنوان زبان
 یک قوم پذیرفته میشود
 این رفرمها باعث میشود که نزدیکی مناطق ایرانی که کشور شده اند به ایران بسیار
 بسیار بیشتر شود



چرا امپراطوری ایران در برابر اسلام فرو ریخت ؟ / آریا بهرام
فرهنگ ایرانی بر دو یا استوار است : خدا پرستی و میهن پرستی

هر گاه هر کدام از این دو گروه (ملی گرایان و مذهبیون) در تاریخ ایران حق دیگری را انکار کردد و برای گروه دیگر کارشکنی کردد ایران ضعیف شد و دو یاره شد و رژیم آن سقوط کردند و کشور ما به دست خارجی ها افتاد و بر ما حکومت کردند در اینجا هم حقوق ملی گرایان از دست رفت و هم حقوق مذهبیون . این را می نویسم تا همه متوجه بشوند اگر در یکی از این دو گروه قرار دارند به ایران خیانت می کنند و والسلام و بس.

در زمان آخرین پادشاه ساسانی فساد اقتصادی درباری و سوء استفاده های مذهبیون و فشار بر گروه های دینی دیگر مردم را از آنها برگرداند. مثال دیگر رژیم شاه بود که به فرهنگ اسلامی ایران توجه نداشت و پایه خداپرستی را حذف کرد و خود با دست خود رژیم خود را ساقط کرد. متأسفانه در حال حاضر گروه هایی عکس آن را انجام می دهند یعنی میهن پرستی ایرانی ها را انکار میکنند و تاریخ ایران پیش از اسلام را ناچیز می شمارند و با آنها به ستیزه جویی بر می خیزند ، سمبولها و نشانه ها و آداب و رسوم های این امپراطوری بزرگ را از جامعه طرد می کنند و اجازه زندگی مجدد را به آنها نمی دهند . این گروه متعصب مذهبی کاری را میکنند که شاه کرد یعنی بریدن پای دیگر فرهنگ ایرانی یعنی میهن پرستی ؛ این افراد فراموش می کنند که نام این کشور ایران است و نه جمهوری اسلامی که نام یک سیستم سیاسی حکومتی می باشد.

نشانه های شوم این ستیزه جویی با تاریخ قبل از اسلام و شاهان آنها و آداب و رسوم آن زمان را در میان جوانان امروز شاهدیم این جوانانی که در سیستم جمهوری اسلامی متولد شده اند و دخترانی که به جای خواندن آهنگ های زیبای ایرانی به دنبال آهنگ های آمریکایی میروند و با آنها در مناطق مخفی یا در کشورهای همسایه می رقصند و مایه تبلیغات منفی برای کشور می شوند (زیرا که ما آنها را ممنوع کردیم) ، به جای یادگیری سازهای اصیل ایرانی ناشاخته قبل از اسلام به دنبال گیتار برقی و ارگ الکترونیک میروند (زیرا که ما آنها را ممنوع کردیم) ، به جای آموزش رقص های سنتی ایرانی به دنبال رقص های راک اند رول و دیگر در اتاق های مخفی میروند(زیرا که ما آنها را ممنوع کردیم)

به جای پوشیدن لباسهای سنتی و ملی به دنبال جین آمریکایی میروند (زیرا که ما آنها را ممنوع کردیم) والگوهای آنها سوپرمن و مرد عنکبوتی و باربی شد (زیرا ما آنها را از شناختن زنان و مردان قهرمان قبل از اسلام محروم کردیم و ...) با یک سخن ما رابطه جوانان خود را با فرهنگ ایرانی قطع کردیم و نپایستی انتظار دیگری داشت: از ماست که بر ماست.

حال من از این مذهبیون متعصب می پرسم : آیا این چیزی است که چهل و دو سال پس از جمهوری اسلامی می خواستید یا قبول می کنید که اشتباه کردید ؟

ولی هنوز دیر نشده است ولی آیا کسی این سخن من را می فهمد یا می خواهد بفهمد ؟؟

حال چگونه هویت ایرانی را باز سازی می کنیم ؟
بهترین راه این است که بخوانیم دو شاه بزرگ ایران چگونه بودند ؛ چه می گفتند و چه
گونه می اندیشیدند و چگونه می انجامیدند :

وصیت داریوش به پسرش



داریوش بزرگ چنین گوید : خدای بزرگ است اهورامزدا. که این جهان را بیافرید . که
خرد و نیروی کوشش را بر من ارزانی داشت به خواست و نیروی اهورامزدا شاهم و
فرمانهای او را اجرا میکنم این چنین : دوستدار و پیرو راستی هستم و بدی را دشمنم .
خواهان داد و عدل هستم . نه می خواهم که از سوی توانایی به ناتوانی ستم شود و نه
میخواهم که ناتوانی به توانایی بد کند . آنچه موافق راستی است میل من است و آنچه
خلاف راستی است به شدت با آن مخالفم . خویم را در حد اعتدال نگه میدارم و چون خشم
بر مرا فرا گیرد با اراده بر آن چیره میشوم تا مبادا ناروایی روی دهد . تو که بعد از من
شاه خواهی بود از دروغ سخت بپرهیز . مردی که خواهد دروغزن بود نیک کیفر ده.

اگر چنین می اندیشی باید کشورم در امان باشد . آنهایی که پیشتر شاه بودند در آن مدت ،
آنچه را که من در يك سال و اندی به خواست اهورامزدا کردم نکردند . از آن رو
اهورامزدا مرا یاری کرد ، چون بدکردار نبودم ، دروغزن نبودم ، خطاکار نبودم ، نه من ،
نه دودمانم . بر پایه راستی رفتار کردم : نه به ناتوان و نه به توانا بد کردم ، مردی که با
خاندانم همکاری کرد او را نیک پاداش دادم و آنکه زیانکاری کرد ، او را نیک کیفر دادم . تو
که سپس شاه خواهی بود ، مردی که دروغزن یا خطاکار است او را دوست مباش و او را
نیک کیفر ده . تو که سپس این نوشته ها را که من نوشتم ، یا این نگاره ها را ببینی ، آنها
را ویران مکن ، تا جایی که ممکن است آنها را بپای ، تا زمانی که تندرست باشی

منشور کورش بزرگ (اولین اعلامیه حقوق بشر)
به مناسبت تاج گذاری کوروش ،



اینک که به یاری مزدا ، تاج سلطنت ایران و بابل و کشورهای جهات اربعه را به سر گذاشته ام ، اعلام می کنم :

که تا روزی که من زنده هستم و مزدا توفیق سلطنت را به من می دهد دین و آیین و رسوم ملت‌هایی که من پادشاه آنها هستم ، محترم خواهم شمرد و نخواهم گذاشت که حکام و زیر دستان من ، دین و آیین و رسوم ملت‌هایی که من پادشاه آنها هستم یا ملت‌های دیگر را مورد تحقیر قرار بدهند یا به آنها توهین نمایند .

من از امروز که تاج سلطنت را به سر نهاده ام ، تا روزی که زنده هستم و مزدا توفیق سلطنت را به من می دهد ، هرگز سلطنت خود را بر هیچ ملت تحمیل نخواهم کرد و هر ملت آزاد است ، که مرا به سلطنت خود قبول کند یا ننماید و هر گاه نخواهد مرا پادشاه خود بداند ، من برای سلطنت آن ملت مبادرت به جنگ نخواهم کرد .

من تا روزی که پادشاه ایران و بابل و کشورهای جهات اربعه هستم ، نخواهم گذاشت ، کسی به دیگری ظلم کند و اگر شخصی مظلوم واقع شد ، من حق وی را از ظالم خواهم گرفت و به او خواهم داد و ستمگر را مجازات خواهم کرد .

من تا روزی که پادشاه هستم ، نخواهم گذاشت مال غیر منقول یا منقول دیگری را به زور یا به نحو دیگر بدون پرداخت بهای آن و جلب رضایت صاحب مال ، تصرف نماید من تا روزی که زنده هستم ، نخواهم گذاشت که شخصی ، دیگری را به بیگاری بگیرد و بدون پرداخت مزد ، وی را بکار وادارد .

من امروز اعلام می کنم ، که هر کس آزاد است ، که هر دینی را که میل دارد ، بپرستد و در هر نقطه که میل دارد سکونت کند ، مشروط بر اینکه در آنجا حق کسی را غضب ننماید ، و هر شغلی را که میل دارد ، پیش بگیرد و مال خود را به هر نحو که مایل است ، به مصرف برساند ، مشروط به اینکه لطمه به حقوق دیگران نزند .

من اعلام می کنم ، که هر کس مسئول اعمال خود می باشد و هیچ کس را نباید به مناسبت تقصیری که یکی از خویشان‌دانش کرده ، مجازات کرد ، مجازات برادر گناهکار و برعکس به کلی ممنوع است

و اگر يك فرد از خانواده یا طایفه ای مرتکب تقصیر میشود ، فقط مقصر باید مجازات

گردد ، نه دیگران . من تا روزی که به یاری مزدا ، سلطنت می کنم ، نخواهم گذاشت که مردان و زنان را بعنوان غلام و کنیز بفروشند

و حکام و زیر دستان من ، مکلف هستند ، که در حوزه حکومت و ماموریت خود ، مانع از فروش و خرید مردان و زنان بعنوان غلام و کنیز بشوند و رسم بردگی باید به کلی از جهان برافتد . و از مزدا خواهانم ، که مرا در راه اجرای تعهداتی که نسبت به ملت‌های ایران و بابل و ملت‌های ممالک اربعه عهده گرفته ام ، موفق گرداند .

این یک قسم نامه از سوی رهبر ایران برای کشورهای حوزه تمدنی ایران است.

بازسازی هویت ایرانی

فقط زمانی امکان دارد که جامعه خود را با جامعه قبل از اسلام مطابقت داده و تا آنجایی که امکان دارد انحرافات کنونی را در بخش‌های مختلف فرهنگی ، زبانی ، اقتصادی و تعلیم و تربیت حذف کرده و آنها را با بخش‌های مختلف فرهنگی ، زبانی و خطی ، آداب و رسوم ، آموزش اداری ، آموزش کشوری ، نظامی ، سیاسی ، صنعتی ، حرفه ای ، نیرومندی و بهداشت ، آموزش های هنری ، سوادآموزی ، دانش آموزی ، اقتصادی و تعلیم و تربیت ایرانی و نشانه ها و سمبلها با احترام و رعایت به اسلام جایگزین کنیم . برای این تغییرات میتوان از کتاب آموزش و پرورش در ایران باستان نوشته علیرضا حکمت سود برد . این تغییرات بایستی در قانون اساسی ذکر شود .

////////////////////////////////////



نفرت راه حل نیست / آریا بهرام

هر کسی حق دارد کسی را به دلیل آنچه که میگوید یا فکر می کند یا عمل میکند دوست نداشته باشد ولی حق ندارد از

کسی به دلیل آنچه میگوید یا فکر میکند یا عمل میکند نفرت داشته باشد
دوست داشتن با نفرت داشتن دوطرز تفکر متفاوت و تصمیم برای زندگی میباشد

کسی که امروز مرد هست میتواند سال آینده یک زن باشد یا برعکس
کسی که امروز یهودی هست میتواند سال آینده مسلمان باشد یا برعکس
کسی که امروز خود را ترک حس میکند میتواند هویت خود را آلمانی بداند یا برعکس
کسی که امروز فردی بسیار متعصب هست میتواند سال آینده فردی لیبرال باشد یا برعکس

تنفر فقط تنفر می آورد و تنفر مرگ و ویرانی می آورد
تنفر به هیچ کس کمکی نمی کند خصوصاً مرده ها و خانواده های آنها

حقیقت و حقوق بایس حقیقت و حقوق بمانند و ما بایس همیشه در کنار کسانی بمانیم که در جامعه ضعیف ترین و صدمه خورده ترین و بازندگان هستند ولی این یک مسئله و گفتگوی دیگرست

چرا ما از تاریخ انسانها و جنگها درس نمی گیریم؟؟
در آخر یک روز یا بعداً بایس دو بازنده در پشت میز مذاکره برای صلح مداوم بنشینند

ما حق داریم از یک نفر برای دین او و فرهنگ او و نوع زندگی او انتقاد کنیم ولی این انتقاد نبایس از روی تنفر و نفرت و کوچک کردن او باشد بلکه از راه منطق و روشن گرایی و راهنمایی و علاقه برای پیدا کردن راهی برای زندگی مسالمت آمیز همه با هم

خود بینی و غرور دینی و نژادی و قومی اینجا هیچ جایی نمیدارد.

آنان که خواب نابودی ایران را دیدند / روزنامه شرق

اظهارات تند و غیراصولی پمپئو، وزیر خارجه دولت ترامپ، یادآور سخنان وزیر دفاع سابق دولت ریگان، کاسپار واینبرگر در سال 1366 است

روزنامه شرق در سرمقاله ای به قلم غلامعلی دهقان استاد تاریخ، نوشته است: او در آن سال صراحتاً اعلام کرد: ریشه ایرانیان را خواهد خشکانید! از آن روز تاکنون 31 سال می گذرد. کاسپار واینبرگر مغرور در سال 1385 درگذشت ولی ملت ایران همچنان پابرجاست و نفوذ منطقه ای آنان تا سواحل مدیترانه گسترده شده است

در این باره نکات زیر در خورتوجه است :

- 1
زمانی که اسکندر مقدونی تصمیم به حمله به ایران گرفت، هرگز فکر نمی‌کرد بعد از مدتی جانشینانش با خفت و خواری توسط اشکانیان شکست را پذیرا باشند. سلوکیان رفتند. اما ایران و ایرانی ماند
- 2
زمانی که سه سردار روم باستان هم‌قسم شدند تا جهان خود را رومیزه کنند، کراسوس عازم جنگ با ایران شد و دو سردار دیگر رومی، ژولیوس سزار و پمپئوس، رهسپار شاخ آفریقا و شرق مدیترانه شدند. هرچند این دو نفر پیروز شدند ولی کراسوس توسط سورنا، سردار دلاور ایرانی، زمین‌گیر شد و شکست سنگینی را تحمل کرد
- 3
در حمله عرب، ایرانی، اسلام را پذیرفت ولی عربیزه نشد. فاتحان عرب هر کجا رفتند، پس از مدتی مردم آنجا عربی سخن گفتند که نمونه بارز آن کشور مصر با آن پیشینه تمدنی بود. اما ایرانی با گزینش و انتخابگری درست، زبان و برخی آداب و رسوم پیشین خود را حفظ کرد
- 4
در حمله خانمان‌سوز مغول هرچند در مرحله اول ایرانی غافلگیر شد اما به‌تدریج کار به آنجا رسید که حاکم مغول الجایتو، سلطان محمد خدابنده شد و مغولان چنان در فرهنگ ایرانی هضم شدند که این ایرانیان بودند که حاکم بودند و نمونه آن فرمانبری هولاکوخان مغول از وزیرش خواجه نصیر طوسی بود
- 5
یکه‌تازی پشتون‌های مستقر در شرق ایران و تصاحب اصفهان در زمان شاه سلطان حسین صفوی پس از مدتی چنان با جواب دندان‌شکن نادرشاه روبه‌رو شد که دیگر کسی فکر حمله به ایران نکند. هنوز هم ضرب‌المثل «نادر آمد» در خطه افغانستان و هندوستان شنیده می‌شود
6.
دوران نفوذ و سلطه قدرت‌های استعماری در 200 سال اخیر با پیروزی انقلاب اسلامی در سال 1357 به سر آمد و ایرانی پس از سال‌ها مرکز تصمیم‌گیری را به تهران منتقل کرد. اما باز هم مهره‌ای مثل صدام تکریتی، جنگ دیگری را به ایرانیان تحمیل کرد. وی که خواب فتح هفتگی خوزستان را می‌دید، فقط در خرمشهر 50 روز زمین‌گیر شد و سرانجام پس از نرسیدن به خواسته‌هایش خواهان صلح شد. سال‌هاست که از دارزدن او می‌گذرد
- 7
توصیه می‌شود پمپئو کمی تاریخ ایران را بخواند یا اینکه حداقل به سرنوشت کاسپار واینبرگر بیندیشد تا بیش از این آبروی خود را نبرد. ایران ریشه‌دار و اصیل است. درست گفت روحانی که با دم شیر نباید بازی کرد؛ واقعا عاقبت خوبی ندارد !

تا ثریا... نه تا انته لیژانمحمد ایمانی

دانشمندان می گویند از زمین تا ثریا (خوشه پروین) حدود 400 سال نوری راه است. درست به همین دلیل هم هست که ستارگان خوشه پروین (ثریا) نماد فاصله و بعد مسافت و دوردستی شده اند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله وسلم برای آن که میزان اهتمام قوم سلمان فارسی به دین و دانش را در افق آینده نشان دهد فرمود اگر دین (یا دانش) به «ثریا» آویخته باشد، مردانی از قوم این مرد (سلمان) به آن دست پیدا می کنند. ظاهراً این کلام شریف یکبار ذیل آیه 54 سوره مائده و بار دیگر ذیل آیه 38 سوره محمد (ص) و در تفسیر این آیات عنوان شده است آنجا که خداوند خطاب به برخی یاران اهل تردید و ارتداد تصریح می کند اگر رویگردان شوید خداوند قومی را جانشین شما می کند که دوستدار آنان است و آنها هم او را دوست دارند و در راه او مجاهدت می کنند بی آن که از سرزنش ملامتگران بهراسند. و نیز امام جعفر صادق علیه السلام در تکریم شرح صدر و حق طلبی و حق پذیری همین مردمان فرمود «اگر قرآن بر عجم نازل شده بود عرب به آن ایمان نمی آورد ولی قرآن به عرب نازل شد و عجم به آن ایمان آورد و این فضیلتی برای آنهاست

».

این گوهر و جوهره نسل سلمان فارسی است؛ سخت کوشی در راه دین و دانش به موازات فروتنی در برابر حق و معارضه با جهل و تبعیض و ستم و استیلا. درخت این قوم در برابر تندباد تهاجم ها خم شد اما نشکست و اگر شکست، خشک نشد و دوباره بالید و سر برآورد. نه، ما نژادپرست و ناسیونالیست نیستیم که اگر چنین بود نه در طول تاریخ برابر حق فروتنی می کردیم و نه ضعف ها و نقص های امروز خود را می دیدیم و می پذیرفتیم. مقصد موعود تکاپوی دینداری و دانش دوستی ما تا دور دست ثریاست اگر هنوز پا بر زمین داریم. و این بی قراری به آرامش نخواهد رسید اگر ثریای دانش را زیر پا نیابیم.

تاریخ ما با همه فرودها و نشیب ها و سقوط ها، گواه این روح بزرگ و بیقرار است. و اگر امروز به سان هزاره اخیر در معرض تهاجم و تطاول قرار گرفته ایم، همین خود شاهد بزرگی است بر اینکه ملت ما روحی بزرگ دارد و لاجرم برای روح بزرگ، جریمه های بزرگ است. ملت ایران اراده کرده به جایگاه درخور خویش در عرصه عزت و استقلال و پیشرفت و دانش برسد و به همین جرم بزرگ مغضوب قدرت هایی قرار گرفته که مهربانانه ترین! عکس العملشان «تحریم» بوده است

ملت ایران و دانشمندان و فرزندگان آن برای همین يك قلم معارضه و عداوت، ممنون قدرت های زورگو هستند که اگر این تحریم کینه توزانه- به قصد فلج کردن و نابود کردن ایران- نبود ما کجا باور می کردیم که باید خود را از شیر خصم بگیریم و خوش یا ناخوش، سرپای خود بایستیم؟ اگر قرار بود آلمانی و فرانسوی یا آمریکایی و روس با مهربانی و وفای به عهد برای ما نیروگاه بسازند و سوخت اتمی آن را نیز تدارک کنند و به اصفهان و سایت غنی سازی UCF ثمن گزاف به ما بفروشند، ما کجا به ساخت تأسیسات

3/5 درصد نطنز و فردو فکر می کردیم، چه رسد که راه به این تصور ببریم؟ اگر قرار بود راکتور تهران روی انگشت غربی ها بگردد و سوخت آن جهت تولید محصولات دارویی و پزشکی تأمین شود، ما کجا به غنی سازی 20 درصد راه می بردیم؟ و اصلاً ایرانی تو سرخور دهه 30 را که «نمی تواند آفتابه و لولهنگ بسازد و کارخانه سیمان را اداره کند» چه به شکافتن اتم و راه بردن به دل ذرات و نانوتکنولوژی و بیوتکنولوژی و شبیه سازی؟

اینها دیگر خیال و رؤیا نیست- که روزگاری حتی جرئت نداشتیم در خیال خود نیز به مرزهای این فنون و دانش ها نزدیک شویم- بلکه قله های دانشی است که یکی پس از دیگری زیرپای دانشمندان و نخبگان ملت ما می آید و خوشه های معرفتی است که یکی پس از دیگری در دست رس قرار می گیرد. این تعبیر الهی است که «آیا کافران می خواهند مکر بورزند؟ پس آنها در دام مکر خود می افتند.» (آیه 42 سوره طور). اما با همه این دستاوردها، راه ناپیموده بسیاری تا ثریای دانش و دین داریم. فاصله وضع موجود تا مطلوب و آرمان را باید با همت مضاعف، جهاد علمی، جنبش نرم افزاری و برنامه ریزی براساس «نقشه راه» و نقشه جامع علمی پیمود

این باور ماست که «ما کان لله ینمو. هر آنچه برای خداوند باشد، رشد و نمو می کند». این هنر مردان خداست که هر روز به کار نو همت بگمارند و هر روز دانه ای بیفشانند و نهالی بکارند و آن خوشه و نهال نورس را چون باغبانی دلسوز- با امید و اهتمام و دلوایسی توأمان- بدارند تا به طراوت و برگ و بار رسد. و جنبش نرم افزاری و جهاد علمی در کشور ما از این جنس است. مستکبران عالم، علم و فناوری را سلاح قدرتمند و تعیین کننده در زور آزمایی خود می دانستند و طراحی کردند که از جمله با راه انداختن تندباد تهاجم و بی ثباتی و تهدید و تحریم و حاشیه های بسیار این تلاطمات، مراکز علمی و دانشگاهی ایران را از هدفگذاری «قدرت علمی» غافل کنند و هنر رهبر فرزانه ایران این بود که در کوران همین تندبادها و معارضه ها که باید راه دشمن از جهات گوناگون سد می شد، از باغبانی نهال علم و فناوری- با وجود انبوه تیغ ها و علف ها و حرف های هرز و موربانه های یأس و وادادگی و مرعوبیت و شیفتگی در برابر غرب- غافل نماند.

او نهالی را که روح خدا خمینی(ره) در خاک حاصلخیز ما کاشته بود 20 سال پاس داشت تا به بار نشست. کلام و کلمه برای خدا که شد- چندان که دعای همیشه مقتدای انقلاب است- به بار می نشیند. «کلمه طیبه کسجهره طیبه اصلها ثابت و فرعها فی السماء... کلام پاکیزه مانند درخت پاکیزه، ریشه ای استوار و شاخه بر آسمان دارد و هر زمان به اذن پروردگار میوه می دهد» (آیه 42 سوره ابراهیم). ذات کلام پاکیزه صعود و بالا رفتن است. «الیه یصعد الکلم الطیب و العمل الصالح یرفعه... کلمه طیبه به سوی پروردگار بالا (می رود و عمل شایسته آن را به اوج می برد)». (آیه 01 سوره فاطر)

معارضه و چالش کم نیست. از تحریم و تهاجمات آشکار قدرت ها که بگزیم، ملت ما به ویژه در سده اخیر با موربانه های وطنی علیه «فکر و امید و جرئت و خلاقیت» مواجه

بوده است. همان ها که به تعبیر ژان پل سارتر «چند روزی در آمستردام و لندن و بلژیک و پاریس می چرخانیدیم و روابط اجتماعی تازه ای یاد می گرفتند و آرزوی اروپایی شدن را در دلهایشان به وجود می آوردیم. بعد اینها را به کشور هایشان می فرستادیم که در آنها برای همیشه به روی ما بسته بود. ما در آنها راه نداشتیم، ما نجس بودیم، ما دشمن بودیم. و روشنفکر هایی را که درست کرده بودیم فرستادیم به کشور هایشان. بعد از آمستردام و بلژیک و پاریس فریاد می زدیم برادری، انسانیت، بعد می دیدیم پژواک صوت ما از دهان همین روشنفکر ها عین سوراخ آب حوض پس می آید... هر وقت ساکت می شدیم آن ها هم ساکت می شدند. هر وقت حرف می زدیم، انعکاس وفادارانه و درست صوت خودمان را از حلقوم هایی که ساخته بودیم می شنیدیم. مطمئن شده بودیم این روشنفکران هرگز کوچک ترین حرفی برای زدن جز آنچه در دهانشان گذاشته ایم ندارند بلکه حتی حق حرف زدن را هم از مردم خودشان گرفته اند» (مقدمه سارتر بر کتاب «فرانتس فانون» با عنوان (مغضوبین روی زمین)

این رنج دیرین دانشگاه و علوم انسانی ما- پایه و مایه هر دانش و دانشمند و دانشگاه- تا به امروز است که در آغاز قرن حاضر بر زبان خان ملک ساسانی و در توصیف فضای «مدرسه علوم سیاسی»- یکی از نخستین مراکز تربیت روشنفکری و دانشگاهی- آمده است «روزی جناب سید ولی الله خان نصر که تشریح درس می دادند فرمودند ایران مثل خزه ای است که به دیوار استخر چسبیده باشد و دولت انگلیس به منزله دیوار آن است که اگر نباشد، خزه وجود خارجی ندارد. در میان فارغ التحصیلان مدرسه کمتر باسواد پیدا شد و سطح معلوماتشان اساساً از سیکل اول مدرسه بالاتر نبود یعنی همان اندازه که البته لیژان [اینتلیجنت] سرویس از مستعمرات مایل است اما اکثر آنها به واسطه تلقینات و تبلیغات مدیران به نوکری خارجی تن در داده و به جاسوسی اجنبی رفتند...» (حسین فردوست، «ظهور و سقوط سلطنت پهلوی»، جلد دوم، صفحه 041)

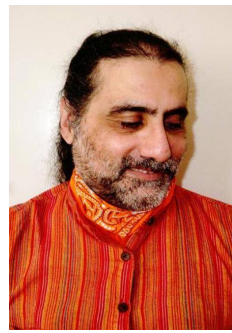
اگر قرار است دانشگاه موتور پیشرفت کشور باشد که هست، این موتور را باید با تراز «ایران جدید» و «انقلابی» باز تعریف و باز مهندسی کرد. حس اعتماد به نفس و امید و جرئت مناقشه با گفتمان سیطره طلب لیبرال- دموکراسی است که می تواند روح در کالبد واژه روشنفکری بدمد و گرنه این چه روشنفکری شتر مرغ نمایی است که هر چه در برابر فرهنگ و تمدن بومی- اسلامی پر خاشاکر، شورشگر، بدگمان- و دست کم منتقد- است، در برابر فرهنگ متعدی بیگانه، تصویری تماماً مطیع و نرم و خوش گمان و تسلیم از خود بر جای می گذارد؟! این حس مجادله و منازعه با خویشتن، و شیفتگی و رعب در برابر دشمن، هیچ ملّتی را به رشد و پیشرفت و عزت نرسانده است تا چه رسد به ملّتی که با انقلاب اسلامی 75 از خواب و رخوت طولانی مدت برخاست. با تردید و تناقض و ترس نمی توان قدم از قدم برداشت و بر چالش ها فائق آمد.

شبه روشنفکرانی که همواره و منحصر خطاها و ضعف ها و زمین افتادن ها را به رخ ملت ایران کشیده اند می دانند اما پنهان می کنند که اینها عوارض جرئت و حرکت است و گرنه آن که درجا می زند یا می نشیند دچار عارضه دیگری هم نمی شود جز همان درجا

زدن و عقب افتادن و از قافله تمدن و پیشرفت گم شدن. جرئت و جسارت «نقادی» غرب از يك سو و «تولید ایده و فکر» از طرف دیگر است که می تواند استارت پیشرفت علمی را بزند. این روحیه باید در 3 رکن مدیریت، اساتید و دانشجویان تزریق شود وگرنه آن که «نخواهد» به طریق اولی «نمی تواند». با جرئت باید گفت که بخش قابل توجهی از علوم انسانی رایج در دانشگاه های ما تزریق روحیه «نخواهیم چون نمی توانیم!» است و اگر چنین باشد دانشگاه از فلسفه وجود خود ساقط خواهد شد، همچنان که افراط در سیاست زدگی و علم گریزی یا تفریط در سیاست گریزی و بی بصیرتی دانشگاه را از نقطه طلایی تعادل دور و تبدیل به قربانگاه «جنگ نرم» می کند.

دانشگاه تراز «ایران جدید» مستلزم «توسعه هدفمند» است و هدفمندی غیر از وسعت بخشی آماری و توأم با سردرگمی است. ارتقای هدفمند دانشگاه مستلزم داشتن راهبرد و نقشه راه و نیازمند دوراندیشی و آینده نگری است. و این یعنی 1-شناسایی اهداف، نیاز و ضرورت ها 2-شناسایی آسیب ها و ضعف ها 3-شناسایی ظرفیت ها و استعدادها 4-شناسایی رقبا و معارضین و مزاحمین و موانع 5-طراحی چشم انداز بلندمدت به صورت گام ها و ایستگاه های مرحله ای

شورای عالی انقلاب فرهنگی قرار است اتاق فکر و مدیریت «تحول و اصلاحات در دانشگاه» باشد. لازمه این مهم، اهتمام قوای سه گانه- حاکمیتی- به اعتبارافزایی بلامنازع «شورا» می باشد و البته شایسته است که این اهتمام از درون این شورا هم بجوشد. تدبیر استوار، اجرای قاطع، و ارزیابی و ارتقای تصمیم سازی ها، شرط توفیق شورای عالی انقلاب فرهنگی است.



بی حجابی خط قرمز ندارد / آریا بهرام

مشکل ما با بد حجابی و پس از آن بی حجابی نیست بلکه نداشتن خط قرمز آن و سوءاستفاده دشمنان ایران برای ترویج دیگر افکار فرهنگی غرب در ایران است یعنی نابودی پله به پله فرهنگ ایرانی.

بی حجابی کم کم حیا و خطوط قرمز اجتماعی ایران را بر میدارد و لیکن بایستی کار را از خانه شروع کرد و نه از مدارس .

در کشورهای اروپایی نیز با حجاب برداری، زنها آن اهمیت مهم خود را از دست دادند و حال مانند یک مرد با آنها رفتار میشود در صورتی که زن از لحاظ روحی و جسمی با مرد برابری ندارد ؛ نه اینکه از لحاظ حقوقی با او برابر نباشد.

متأسفانه بی حجابی گروهی از زنان بی فرهنگ و نا پخته و به بلوغ نرسیده ، انهایی که فکر میکنند با بد حجابی و بی حجابی میتوانند کمبودهای فرهنگی و عدم اعتماد به نفس خود را جبران کنند راه را برای لخت گرایی و ولنگاری کامل جنسی و پورنوگرافی و فاحشه گری باز میکنند و با خود گروهی دیگر از زنان ساده لوح که استفاده های زود گذر آنها را میبینند به گمراهی میکشانند.

از همه بدتر این اقلیت از زنان فرهنگ ملی ایران که در آن عفاف و حیا نقشی دارد و فرهنگ لبسهای ایران را نیز به نابودی میبرند . اینجا دیگر مسئله تعصب اسلامی این و آن نیست بلکه اینجا مشکل فرهنگ زدایی ایران و مبارزه سرد و نرم با دشمنان ایران است . این کار از خیلی وقت پیش بایستی شروع میشد و بایستی متداوم و ادامه داشته باشد . راجع به حجاب زنان فقط چادر و مقنه و مانتوهای گشاد تا زانو و مدلهای زیبا و رنگارنگ سنتی و مدرن ایرانی میتوانند مشکل گشای کار باشند .

روسی فقط بازی با موسست . هر چیز دیگر (روسی و غیره) حجاب سر را ایجاد نمیکند . مردان هم بایستی موهای سر و دست خود را در جمهوری اسلامی ایران بپوشانند . این چه حرفی است که می گویند بدحجابی معضل فرهنگی است و حسابش از فتنه جداست اگر از فتنه جداست پس چرا آمریکایی ها میگویند برای زن های ایرانی دامن کوتاه بفرستید .

اگر فتنه نیست چرا با بی حجابی عمداً میخواهند به رژیم دهن کجی کنند؟

کسی میگوید : نگاه بنده در این باره مبتنی بر کار فرهنگی و فرهنگسازی است البته باید توجه داشت که فرهنگسازی يك کار درازمدت است .

تا چه زمان ؟ تا جامعه اسلامی بی حجاب شده باشد؟
خط قرمز بد حجابی برای این افراد چیست؟
خود آنها چه راهی برای مبارزه با بد حجابی در جامعه دارند؟
اینها همه حرفهای بی حساب کتاب است .
یا حقیقت را نمیبینند یا بدتر نمیخواهند ببینند .

به اندازه کافی سعی و فرصت داده شد تا فرهنگی عمل شود ولیکن دهن کجی به سیستم مورد نظر است و مردم قبول نخواهند کرد .

اینجا مسئله اشتباه در حجابداری نیست که بایستی با آن مبارزه شود بلکه مبارزه با جیره خواران از خارج است که میخواهند ضعف ایران را به خارجی ها نشان دهند .

مسلم است که امر به معروف و نهی از منکر بایستی انجام شود ولی دولت باید و وظیفه دارد محیطی را بوجود آورد که امر به معروف و نهی از منکر اجرا پذیر باشد .
دولت بایستی تمام مسایل اجتماعی را با دید حجاب بنگرد تا دیگران این راه را ادامه دهد .

به نظر میرسد که نیروی دولت رو به فرسایش است وگرنه دلیل دیگری برای عدم کار کردن نمی بینم . تنها بی حجابی و بدحجابی یکی از عوامل ناپسند در جامعه نیست و بایستی به لوازم آرایش نیز توجه کرد .

زیبایی چیزی است که هر کسی آنرا میخواهد .

کسی نمیگوید که زنان با پر از موی صورت مانند یک مرد در اداره و مغازه پیدا شوند یا اگر دماغ بزرگ و کج یا دهان و گوش نا زیبا دارند در پی برطرف شدن (جراحی) آن نباشند ولی سوال اینست که مالیدن ماتیک سرخ بر لب ، یا پودر سرخ بر گونه یا برگرداندن مژه ها ودرشت تر نشانیدن چشم برای بیرون رفتن از خانه و آن هم مکاتیه و معاشرت با نامحرمان چه پیامی غیر مستقیم برای مردان نامحرم دارد؟ آیا این شناخت حجاب اسلامی است ؟ یک روسری نصفه بر سر و آرایش غلیظ مانکنی در خیابان ؟ آیا این زنان در دبیرستانها عربی یاد نگرفتند ؟؟

آیا هر مرد غیرتمندی نبایستی از خود بپرسد که زن من که بیرون میرود برای چه و که این آرایش را میکند؟ آیا این عمل بذر شک و تردید و عدم اعتماد را در یک خانواده نخواهد پاشید؟

بایستی گفت که گروه بزرگی از این زنها مشکل انسانی و هویت دارند و با یک کلام عقده ای و بی ظرفیت هستند و میخواهند کمبود هویت و ارزشهای فرهنگی خود را با آرایش غلیظ بپوشانند زیرا که یک زن با اعتماد به نفس به صورتی پاک احتیاج دارد ولی به صورتی مانند یک تابلوی نقاشی احتیاج ندارد .

فروش این لوازم آرایش در سطح وسیع (که اکثر آن هم از خارج می آید !!) مشکلی است که باید با محدودیت اجازه فروش حل شود و به لوازم آرایش سنتی بر گردیم .

در هنگام تعطیلات خود در تهران آرایش بسیاری از زنان به قدری زشت بود که مرا به یاد فاحشه گرانی انداخت که در بعضی از خیابانهای وین قدم میزنند!! زیرا در وین هم زنان به اندازه ایران آرایش نمیکنند و آرایش فقط در مواردی صورت میگیرد که به

جایی دعوت شده باشند و مهمانی باشد. آیا به این اندازه مسئولان جمهوری اسلامی ایران در حل این مشکل بی لیاقت هستند؟؟!! زمان شاه مذهبیون جنجال میکردند که قدرت دست ما نیست، پس حالا چه میتوانند بگویند؟

بسیاری از این زنان دانسته (سلطنتی ها و عوامل فتنه و ...) این کار را میکنند تا به وجهه زن ایرانی در جمهوری اسلامی ایرانی صدمه بزنند و تبلیغات برای خارجی ها درست کنند و نیاستی با این بد حجابی بی تفاوت بود. اینها فتنه سازند.

پاک بودن صورت یک چیزی است، آرایش چیز دیگری است

اصولاً آرایش صورت زن در خارج از خانه درست نیست زیرا برای چه کسی یک زن خود را در جامعه آرایش میکند؟؟ برای مردان نامحرم؟؟

ما به یک انقلاب فرهنگی، ایرانی گرایی در جامعه احتیاج داریم، چه در مورد پوشاک و خوراک و آرایش و حجاب و موسیقی و رقص و...
اگر این کار را نکنیم یعنی جایگزینی فرهنگ غربی و شرقی با فرهنگ ایرانی عاقبت بدی در انتظار فرهنگ ایران خواهد بود

قشنگ صحبت کردن دیگر بس است

مقاله جالب زیر را بخوانید

متن نهمین جلسه از سلسله مباحث اخلاقی آیت الله حاج آقا مجتبی تهرانی پیرامون محیط

خانوادگی و تربیت فرزندان است

اولین محیطی هم که انسان در آن ساخته میشود و روش یاد میگیرد (و در روشگیری اش هم بسیار سریع است) محیط خانوادگی است. رابطه تنگاتنگی که بر محور محبتهای شدید بین پدر و مادر و فرزند است، از نظر روش دادن به فرزند، نقشی اساسی و زیربنایی دارد.

در تربیت فرزند، پدر و مادر باید پرده داری کنند و مراقب فرزند باشند که حیاء در او رشد کند نه اینکه او را سرکوب کنند. پدر و مادر باید مراقبت کنند که پرده دری نشود.

رابطه حیاء و ایمان

حیاء، در رابطه تنگاتنگ با ایمان است

از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که: « لا اِیْمَانَ لِمَنْ لَا حَیَاءَ لَهُ² » کسی که حیاء ندارد، ایمان ندارد.

امام باقر (علیه السلام) داریم که فرمود: «الْحَيَاءُ وَالْإِيمَانُ مَقْرُونَانِ فِي قَرْنٍ وَإِذَا ذَهَبَ أَحَدُهُمَا تَبِعَهُ صَاحِبُهُ³» حیاء و ایمان دو همراه هستند که هرگاه یکی از آنها برود دیگری دنبالش خواهد رفت.

یعنی حیاء و ایمان به تعبیری با یک نخ، به هم پیوند دارند؛ مثل بند تسبیح که دانه ها را به همدیگر متصل کرده است. اینها تمام، جنبه های کنایی دارد و زیبا هم هست. اگر این پرده حیاء دریده شود، دین هم رفته است. مطمئن باشید!

علی (علیه السلام) میفرماید: «الایمانُ و الحیاءُ مَقْرُونانِ فی قَرْنٍ وَ لَا یَفْتَرَقانِ» 4 «حیاء و ایمان دو همراهند که از یکدیگر جدا نمیشوند.

اگر حیاء برود دیگر از دین و ایمان خبری نیست

یک روایت از پیغمبر اکرم (ص) است: «قال رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم): الْحَيَاءُ هُوَ الدِّينُ كُلُّهُ» 5 «پیامبر اکرم (ص) فرمودند: حیاء همه دین است. پیغمبر اکرم یک هوئیت (این همانی) درست میکند. اصلاً دین همین حیاء است. میخواهد بگوید که این را بدانید: اگر حیاء برود دیگر از دین و ایمان خبری نیست؛ حتی در بُعد اعتقادی.

آیات درباره روابط خانواده، خیلی روشن است که مراقب باشید و نگذارید اطفالتان در خلوتگاههای شما سرزده وارد شوند. مراقب باشید که وقتی آنها میآیند شما در یک حالی نباشید که قباحث دارد. طوری نشود که پرده دری شود! پرده حیاء فرزند را حفظ کنید و به اینها بیاموزید که با اجازه وارد شوند و سرزده وارد نشوند.

هشدار و اعلام خطر!!

از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که حضرت از پدرشان و ایشان از پدرانشان نقل کردند که پیامبر اکرم (ص) فرمودند: پسر بچه! و پسر بچه! و پسر بچه! دختر بچه! و دختر بچه! و دختر بچه! وقتی به دهسالگی رسیدند بسترهایشان باید از همدیگر جدا شود. فرمود: پسر بچه! و پسر بچه! و پسر بچه! بعد از آن، دختر بچه! و دختر بچه! و دختر بچه! خیلی مهم است که هرکدام را سه بار گفتند. رسول خدا چه میخواهد بگویند؟

وقتی به ده سالگی رسیدند بین بسترهای اینها فاصله بیندازید. یعنی دو پسر بچه ده ساله را در یک بستر ن خوابانید! دو دختر بچه که ده ساله شدند را در یک بستر ن خوابانید! دقت کنید اول میفرماید: پسر ها را! بعد میگوید دخترها را در این سن جدا کنید! این تکرار خیلی روشن و گویاست. اگر بخواهیم ضعیفش کنیم، بخاطر این است که حضرت میخواست هشدار بدهد. اگر بخواهیم با انصافتر برخورد کنیم، باید بگوییم: دارد اعلام خطر میکند! جهت این است که وقتی بچه به این سن میرسد، ممیز میشود. ده سالگی سنی است که بچه در آن غالباً ممیز میشود، تمیز میدهد و چشم و گوشش باز میشود. این رابطه تنگاتنگ ممکن است به پرده داری اش ضربه بزند و در نتیجه به پاکدامنی اش سرایت کند.

ریشه پاکدامنی حیاست

میگوید: عفت، پاکدامنی! ریشه عفت چیست؟ عفت از شاخه های حیاست. علی (علیه السلام) میفرماید: «سَبَبُ الْعِفَّةِ الْحَيَاءُ» سبب پاکدامنی حیاست آنچه موجب پاکدامنی میشود، عبارت از پرده داریست، حیاء است. حتی حضرت یک موازنه بین اینها برقرار میکند و میفرماید: «عَلَى قَدَرِ الْحَيَاءِ تَكُونُ الْعِفَّةُ» 7 «پاکدامنی به مقدار حیاء و پردهداری است

چون حیاء جنبه کمی ندارد و مربوط به روح است. جنبه کیفی دارد، شدت و ضعف دارد. هر چه حیاء شدیدتر باشد و پدر و مادر روی آن کار کردند، عفت و پاکدامنی فرزند بیشتر میشود. فرزند به مقدار حیایش، پاکدامنی پیدا میکند. اینکه عرض کردم در تربیت آنکه

نقش زیربنایی دارد حیاء است این است. در روابط گوناگون هم مطرح است که من الآن وارد این فضای محدود خانوادگی شدم. پدر و مادر باید دنبال این باشند که از همان کوچکی، مراقبت کنند که این پرده الهیه، این حیاء که یک پوشش الهی بر روی روح انسان است و هر انسانی هم دارد، دریده نشود. باید روی آن کار کنند تا شکوفا شود. همه ما از نظر نهادمان موحد هستیم، اما بحث این است که اگر روی آن کار کنیم بالا میروند، کار نکنی از بین میروند؛ استعداد است، در وجود فرزند هست.

پیغمبر اکرم (ص) در این روایت، ده سالگی را فرمود؛ روایت مُرسَلی هم شیخ صدوق (رحمة الله علیه) دارد که حتی در روایتی سن را کمتر نقل میکند. آنجا شش سال را نقل میکند. اینکه مسلم است، این است که وقتی بچه به این حد برسد - ما تعبیر میکنیم - چشم و گوش او باز میشود، باید مراقب این روابط بود. چشم و گوش او باز میشود. با این شدت پیغمبر (ص) میفرماید.

اختلاط پسر و دختر، خیانت و جنایت به جامعه

گاهی یک سنخ امور را مطرح میکنند که مثلاً اختلاط پسر و دختر چه اشکالی دارد؟ ببینید اینها چه جنایتی را نسبت به جامعه دارند مرتکب میشوند!! من روایت خواندم. به ده سال که رسید، یک وقت نشود اینها با هم رابطه تنگاتنگ این گونه پیدا کنند. در خلوتگاه والدین بی اجازه وارد نشود! به این سن میرسد، وقتی به بستر میروند، با همجنس خودش در یک جا خوابد! یک وقت اشتباه نکنید! اول فرمود: **الْصَّبِيُّ وَالْصَّبْيَةُ وَالصَّبِيُّ**، دوم: جدا کرد. نه دختران در یک بستر بخوابند و نه پسران!

نترسید که میگویند: فلانی سنتگرا است. بله افتخار من این است که سنتگرا هستم! چون پیغمبر من سنتگرا است. من تابع او هستم. تابع سنت انسانیه و الهیه هستم. نه سنت حیوانیه روشن فکر مآبانه! میدانم این حرفها را از چه کسی نقل میکنند. نترسید! میگویند: سنتگرا! بله، افتخار من این است. اولین سنتگرا پیغمبر بود. او میگوید، من نمیگویم. «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» 8» او از سر هوس سخن نمیگوید. هر چه میگوید وحیای است که به او شده است.

حیاء زلیخا از بتش

آنچه که در این باب میگوید، با فطرت انسانیت همسو است. ای کاش لا اقل میرفتند آن بت پرست را میدیدند و حیاء را از او یاد میگرفتند. شما قصه حضرت یوسف (علیه السلام) را میدانید. من یک روایت از امام باقر (علیه السلام) برای شما میخوانم که وقتی از ایشان راجع به جریان حضرت یوسف سؤال میشود، حضرت فرمودند: در آنجایی که زلیخا یوسف را به گناه دعوت کرد، پوششی روی بتش انداخت. من یک بخش از روایت را میخوانم: «فَقَالَ لَهَا يَوْسُفُ: مَا صَفَ بَ» یوسف به او گفت: این چه کار بود کردی؟ «قَالَتْ: طَرَحْتُ عَلَيْهَا ثَوْبًا أَسْتَحْيِي أَنْ يَرَانَا» روی او پوششی انداختم. پیراهن، پوشش را ثوب میگویند. خجالت میکشم، شرمم میآید که ما را ببیند. حیاء میکنم که این بت، ما را ببیند. «قَالَ (علیه السلام): فَقَالَ يَوْسُفُ (علیه السلام): فَأَنْتِ تَسْتَحْيِينَ مِنْ صَنْمِكَ وَهُوَ لَا يَسْمَعُ وَ لَا يَبْصُرُ وَ لَا أَسْتَحْيِي أَنَا مِنْ رَبِّي؟» 9» حضرت امام باقر فرمود: که یوسف در جواب او

گفت: تو از بت خود حیاء میکنی، و حال آنکه او نه میشنود و نه میبیند. نه سمیع است، نه بصیر است. حال من نباید از پروردگارم خجالت میکشی؟ تو از بت خود خجالت بکشی، من از خدایم که سمیع و بصیر است خجالت نکشم؟!

مرحوم ملاصدرا میگوید: مسئله حیاء غریزهای انسانی است. ما به الامتیاز انسان از حیوان است. بت پرست هم خجالت میکشد، اکتسابی نیست. تو از خدایت خجالت نمیکشی؟ «أَلَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى ۱۰» آیا نمیداند که خدا میبیند؟ مسئله این است که انسان - نگاه کنید؛ انسان را میگوید- اگر بخواهد انسانیتش را حفظ بکند، باید پرده دار باشد. پرده دری انسان را از وادی انسانیت، دور میکند. شخص را بیرون میکند.

وظیفه پدر و مادر در غیرت داشتن نسبت به فرزندان

تمام دستورات دینی ما، دقیقاً حساب شده است. تمامش برای حفظ انسانیت من و تو است؛ و بعد از آن هم برای حفظ الهیت است. هم بعد انسانی، هم بعد الهی است. نگاه کنید از کجا هم شروع میکند؟! از همان اول، از محیط خانواده؛ از همان موقع کودکی دستورات داده شده تا آخر.

اینکه من عرض کردم - ای پدر، ای مادر - بدان تو غیرت داری؟ - گفتم: غیرت، حالتی روحی است که از محبت نسبت به فرزند نشأت گرفته است. به این میگویند: غیرت برای حفظ و حراست محبوب؛ - باید هر کس دیگری را که دوست داری، نسبت به او غیرت داشته باشی و او را حراست کنی. ای پدر! که به بچه ات علاقه مندی! ای مادر! که به بچه ات علاقه مندی! غیرت داشته باش! او را در بُعد انسانی و الهی اش حفظ کن! نگذار مثل حیوانات بشود، «إِنَّ الْغَيْرَةَ مِنَ الْإِيمَانِ» اگر دین داری باید غیرت داشته باشی و از انسانیت و الهیت وجودی فرزندت حفاظت کنی. بحث ما اینجا است.

منشاء بی عفتی؛ رواج بیحیایی در جامعه است

رابطه میان غیرت و مسئله حیاء هم تماماً هماهنگ است. معارف ما اینگونه است، یک انسان - من حتی میخوامم بگویم، انسان نه مؤمن! - هر آدمی که بخواهد انسانیت خودش را حفظ کند، باید یک همچنین غیرتی نسبت به بچه اش داشته باشد؛ چه دخترش، چه پسرش. اگر بخواهید فرزندانتان را عقیف بار بیاورید، بدانید عفت از حیاء نشأت گرفته است، شاخه ایست از حیاء. علی (علیه السلام) فرمود: سبب عفت، حیاء است. هر مقدار حیاء بالا برود، سطح عفت و پاکدامنی هم بالا میرود.

منشأ بی عفتی در جامعه ما، بی حیایی است. مردم را دریده کردند. عواملی هم که این پرده را میدرند، متعدّد است. پدر و مادر باید بر سرشان بزنند؛ هیچ کار هم نمیتوانند بکنند. تا آن موقع که در محیط خانواده است، در دست والدین است خوب است. وقتی که رفت بیرون و در محیط آموزشی قرار گرفت، بدبختی او بالا میرود. بدتر از همه هم محیط حاکم بر جامعه است. این رسانه های تصویری، جنایتکارهای جامعه هستند. نمیتوانم دیگر حرف بزنم. بفهمید چه کار دارند میکنند.



علوم انسانی بومی ایرانی اسلامی / آریا بهرام

یاد گیری علوم انسانی بومی ایرانی اسلامی !!!؟ این کار مانند انداختن سکه ای بر هوا و انتظار نشستن آن بر زمین بر روی یکی از گونه های آن سکه است

ولی ممکن است رویی بر زمین باشد که به مذاق ما خوش نیاید.
این کار یک ریسک است و یک شانس.

اگر قرار باشد علوم انسانی بومی و دستیابی به الگوی پیشرفت ایرانی - اسلامی بگونه ای باشد که که علوم انسانی برخواسته از غرب و شرق را نفی کنیم و بخواهیم آنرا با علوم انسانی ایرانی اسلامی فقط جایگزین کنیم بدون اینکه خود را با تفکر غربی و شرقی علوم انسانی (طرز تفکر علوم انسانی در شرق را فراموش نکنید خصوصاً در حوزه بوداییسم و هندوایسم و کشورهای ژاپن و چین) مشغول کنیم این میشود دیکتاتوری اندیشه و در نتیجه کتابهای مخفی که در میان دانشجویان رواج می یابد و درست نتیجه عکس میگیریم .

اگر واقعاً بخواهیم طرز تفکر ایرانی و اسلامی را وارد کنیم و با تفکرهای غربی و شرقی مقایسه و تحلیل کنیم و به بحث پردازیم بایستی مانند ورقی پاک که آماده نوشته شدن است باشیم و تعصبات را بدور بریزیم و بایستی آمادگی داشته باشیم و خود را آماده کنیم بسیاری از تابوهای مهم که کنون در جامعه ما هستند در رشته هایی مانند فلسفه و حقوق و جامعه شناسی و غیره از میان بروند.

مثال :

زمانی که من در پاریس در رشته جامعه شناسی تحصیل میکردم استاد ما کتابهای پایه جامعه شناسی از دکارت و وپر و مارکس و... را میداد که بایستی میخواندیم و نظریه هایی مینوشتیم .

در اینجا فردی مسلمان با فردی مسیحی یا بودایی نظریات مختلفی میدادند زیرا که ذخیره اجتماعی و علمی آنها با هم فرق داشت. حال اگر این کار در ایران انجام گیرد نمیتوان مثلاً در مورد فلسفه جمله تابویی مانند " چون در قرآن آمده است " را قبول کرد زیرا که برای یک محقق و آزاد اندیش هر کتاب میتواند زیر سوال برود حتی اگر قرآن باشد و آن چیزی است که باز بودن اندیشه غربی و سکولار و بدون تعصب است .

در اینجا تعصب مذهبی جایی ندارد.

حتی در علوم حقوقی، قانون اساسی ایران زیر سوال خواهد رفت. مثلاً در امور مذهبی اندیشه تولد مجدد انسان که در بوداییسم یا هندوایسم قابل قبول و در اسلام شیعه غیر قابل قبول است پیش خواهد آمد. اگر دلایل اندیشمندان بودایی قوی تر از اندیشمندان ایرانی اسلامی بود آیا اندیشه را قبول خواهند کرد یا به تعصب روی خواهند آورد؟ مثال دوم :

ما میدانیم که در زمان عثمان قرآن جمع آوری و کتابی یگانه شد و از سوی دیگر میدانیم که عثمان فردی مانند حضرت علی نبود. پس آیا میتوانیم به این قرآن که مدعی هستیم تمامی آن جملات خدایی هستیم اعتماد کنیم ؟

چگونه میشود اگر آیاتی با ضد و نقیض یا سوره هایی از سوی دانشجویان زیر سوال برود؟

برای یک مسلمان شیعه ایرانی جواب مثبت است و تمامی قرآن از خداست ولی برای یک محقق که تاریخ و فلسفه را معیار قرار میدهد جواب معلوم نیست و بایستی تحقیق کند و از جواب هم ترسی ندارد.

ما دیگر نمیتوانیم از فلسفه هایی مانند فلسفه مزدک و مانی و بهائیت و بوداییسم و هندوایسم دوری کنیم و آنها را ندیده بگیریم بلکه بایستی الگوی ایرانی اسلامی با آنها مقابله اندیشه ای کند .

حال چگونه است اگر یک دانشجوی مسلمان زاده (نه مسلمان) فلسفه بوداییسم یا بهایی را برای زندگی بهتر از اسلام ببیند و برای خود انتخاب کند؟ جامعه ایرانی - اسلامی ما با این شخص چگونه برخورد میکند؟ مانند کوروش یا عمر؟ آیا سوره الکافرون را پیش میگیرد یا ایده مرتد شدن را ؟ حال اگر اندیشه ایرانی اسلامی در مقابله با اندیشه ای دیگر کم آورد چه میشود ؟ بسیاری از قوانین اسلامی زیر سوال خواهند رفت تعصب راپیش میگیریم ؟

حتی در علوم حقوقی، قانون اساسی ایران زیر سوال خواهد رفت.

به عنوان مثال چرا در تمامی سطوح کشور مردم خود حق انتخاب دارند (جمهوری) ولی در مورد ولایت فقیه مردم مستقیم انتخاب نمی کنند یا اینکه چرا بایستی زبان یک اقلیت (عربها) به صورت اجباری در مدارس تدریس شود و دیگر اقلیتها از این حق بهره مند نباشند؟

چرا بایستی خط ایران خطی بیگانه باشد؟
چرا سرود و پرچم ایران هیچگونه وابستگی به ایران را نشان نمیدهند ؟

آیا جامعه ما برای شکستن این تابوها آماده است ؟ من فکر نمی کنم.

اگر آمادگی و انتظار و جرات دیدن شکسته شدن این تابوها را نداریم بهترست شروع نکنیم هر چند این قبول یک شکست فرهنگی برای کشورست ؛ امید داشته باشیم مردم کم کم خود جامعه خود را بدون مشارکت دانشگاهها بسازند.

سوالهای بسیار انتقادی در مورد فلسفه و علوم دینی خواهد شد که اگر استادان الگوی ایرانی اسلامی جوابی قانع کننده برای دانشجو نداشته باشند حتی به پیشرفت سریعتر علوم انسانی شرقی و غربی منتهی خواهد شد.



در راه میهن مردن بهتر از جهاد است
آریا بهرام

اسلام گراها فکر می کنند و اشتباه هم فکر می کنند که فقط اسلام و جهاد در راه اسلام ایران را حفاظت کرد و جنگهای چندین ساله با عراق بدون نگاه اسلامی و جهادی امکان نداشت.

حقیقت از این گفته فقط لبخندی زدم !!

نخست اینکه جهادی که خود آنها میگویند یعنی چه ؟ یعنی برای خدا و در راه اسلام مردن. خوب در جنگ با عراق صحبت از اسلام و شیعه نبود و خود صدام هم نگفت که

برای نابودی اسلام و شیعه به ایران حمله کرده بلکه همیشه می گفت که بدنبال قادسیه دوم است (آقایان و خانمهای اسلام گرای یا تاریخ را نمیدانند یا میدانند و از عمد سکوت می کنند !!) و میخواد سرزمین عرب که منظورش خوزستان ایران بود را آزاد کند و میخواد برادران عرب که منظورش هم میهنان خوزستانی عرب زبان ما بود را آزاد کند!!

البته این هدف اولش بود و میخواست تا تهران بیاید و جمهوری اسلامی را به دستور اربابانش به سقوط بکشانند. پس :

1 ایرانیهایی که عرب زبان بودند نیایس با او می جنگیدند زیرا خوب مانند او عرب زبان بودند (جنگ عرب زبانها با عربها برای مجوس ها ؟!) ولی همین عرب زبانهای ایرانی بودند که سخت ترین نبردها را با او کردند و کشته شدند

2 ایرانیهای سنی نیایس با او می جنگیدند (جهاد سنی ها برای یک کشور شیعه و ولی فقیه !!؟) زیرا که ایران کشوری با اکثریت شیعه است اما با او جنگیدند و کشته شدند

3 ایرانیهایی که اسلام دینشان نبود نیایس با او می جنگیدند (کشته شدن مسیحی و یهودی و زرتشتی برای مسلمانان شیعه !!؟!) ولی آنها جنگیدند و کشته شدند

4 ایرانیهایی که اصلاً خدا شناس و یا بی علاقه به دین بودند نیایس به او می جنگیدند (کشته شدن برای اسلام ؟!) ولی آنها جنگیدند و کشته شدند و ...

خوب اینها چند از گروه های به غیر از جهادی ها بودند که هشت سال با عراق جنگیدند و هزارها هزار کشته دادند و تنها نقطه مشترک میان این افراد ملیت آنها فقط یک اصل است :

عشق و وفاداری به ملیت خودشان و نه هیچ چیز دیگر

حالا جالب میشود : حتی آن شخص که خود را جهادی مینامد و می گوید برای اسلام جنگید خود نمیداند یا نمیخواهد بروز بدهد که برای ایران جنگید زیرا ناخودآگاه میدانست که اگر ایران نباشد دیگر خبری از اسلام و جمهوری اسلامی هم در آینده ایران نمی بود ، ایران میشد یک جمهوری سکولار . پس در واقع ایران اصل بود و اسلام فرع قضیه

جمهوری اسلامی را نمیشد روی آسمان بنیان گذاری کرد یا در بهشت !!

حال بر میگردم به عنوان مقاله یعنی در راه میهن مردن بهتر از جهاد است دلایل زیادی دارد ولی خوب خودتان متوجه شدید اگر ما فقط جهاد اصغر (تلاش در راه دفاع از دین اسلام یا گسترش قلمرو اسلام) را در نظر بگیریم تمامی چهار گروه بالا از

جنگ با عراق حذف میشوند و من فکر نمی کنم که ما با این حساب و بدون آنها پیروز این جنگ می شدیم

دوم اینکه برای دین مردن (جهاد اصغر) فقط یک دلیل برای در راه ایران مردن است

برای ایران مردن یعنی برای دفاع کردن از ناموس خود مردن که تجاوز گران دستشان به زن و دختر و خواهر و ... من نرسد تا آنها پاک دامن بمانند

برای ایران مردن یعنی برای دفاع کردن از فرهنگ خود مردن که تجاوز گر نگوید چگونه بنویس و حرف بزن و چه مراسمی را بگیر یا نگیرد (ان کاری که اعراب پس از تجاوز به ایران کردند)

برای ایران مردن یعنی آزادند تصمیم گرفتن که سرنوشت من و بچه ام چگونه باشد

برای ایران مردن یعنی اینکه با دین و اعتقادات مذهبی خود زندگی کنم و مراسم مذهبی خود را نیز اجرا کنم و بیگانه ای حق نداشته باشد من را از این حق محروم کند
برای ایران مردن یعنی در چشم جهان عزت و احترام داشتن و
قبول میدارید؟؟

برای ایران مردن آخرین درجه فداکاری است ولی ساختن ایران نیز به فداکاری احتیاج دارد. برای ساختن ایران به ایده های جدید احتیاج دارد برای ساختن ایران به احزاب جدید احتیاج داریم. اصولگرایی و اصلاح طلبی به بن بست رسیده و دیگر جواب ده نمی باشند. ملی گرایی راه جدید ایران در قرن جدید است. مکتبی نیاکان و اصول آن پایه های درست آینده ایران را نشان میدهد.

مکتب نیاکان / آریا بهرام

مانیفست

ده فرمان (اصول) مکتب نیاکان چیست؟

1 پذیرفتن نقش انسان و خدا در جهان و رابطه آنها با هم

- هدف خالق ، هدف استاد چیست ؟

2 پذیرفتن نقش رابطه جسمی و روحی انسان با خود

3 پذیرفتن نقش حفاظت انسان از بدن خود

- دوری از لاشه خوری

- لاشه خوری در نگاه ادیان

- گوشت و بیماری ها

- چگونه میتوان اعتیاد به لاشه خوری (گوشت خوری) را از میان برداشت؟

- مواد مخدر

- چگونه میتوان اعتیاد به مواد مخدر را از میان برداشت؟

4 پذیرفتن نقش حفاظت انسان از روح خود

5 پذیرفتن نقش رابطه انسان با جامعه

- چگونه باورهای اشتباه و راه های غلط را تصحیح می کنیم؟

6 پذیرفتن نقش استقلال اقتصادی و سیاسی و فرهنگی کامل جامعه و حفاظت آنها

- چگونه همه انسانها میتوانند همزمان از همه طبیعت بهره برداری کنند؟؟

7 پذیرفتن نقش حفاظت از محیط زیست جامعه و منابع آن

- انرژی آینده میهن انرژی از طبیعت می باشد

8 پذیرفتن نقش تصمیم گیری جهانی در امور جهانی بر پایه عدالت و حق

9 پذیرفتن نقش مبارزه با نیروهای شیطانی

- چگونه بایستی با این نیروها مبارزه کرد؟

- فرق گذاری میان کشورهای دوست و دشمن و بی طرف در مکتب نیاکان

10 پذیرفتن نقش آماده کردن انسانها برای آخرین روز

بنام خدای بخشنده و مهربان



قانون اساسی نوین ایران (اتحاد سرزمینهای ایرانی) رفرم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران پس از 42 سال از انقلاب ایران است و با توجه به مکتب نیاکان و با اضافه کردن چندین قانون مهم می باشد.

متون جدید قانون اساسی با خطوط سرخ نوشته شده و از لحاظ جمله بندی قضایی قابل تغییر می باشند ولیکن مفهوم آنها غیر قابل تغییر است. خطوط سیاه همان قوانین جمهوری اسلامی ایران قدیم هستند.

جان اف کندی یک بار یک جمله بسیار عاقلانه گفت :
"از کشورت نپرس که برای تو چه کار کرده بپرس که تو برای کشورت چکار کردی"

با نوشتن پنجگانه (پنج کتاب برای تشریح مکتب نیاکان) ، مانیفست مکتب نیاکان ، بنیان گذاری سازمان پاینده ایرانی و قانون اساسی اتحاد سرزمینهای ایرانی آنچه را که خدا بر گردن من گذاشته بود با زحمت بسیار انجام دادم. سپاس خدا را برای پشتکار و صبری که به من داد.

من مشکلات را نشان دادم، راه حل ها را نشان دادم، و کلیدهای راه حل مشکلات را نیز به دست هم میهنان خودم میدهم. باقی تصمیم آنهاست.

فصل اول: اصول کلی.

فصل دوم : زبان، خط، تاریخ و پرچم، روزها و ماه ها و ایام تعطیل رسمی کشور

فصل سوم : حقوق ملت

فصل چهارم : اقتصاد و امور مالی

فصل پنجم : حق حاکمیت ملت و قوای ناشی از آن

فصل ششم : قوه مقننه - مجلس شورای اسلامی

فصل هفتم : شوراها

فصل هشتم : رهبر یا شورای رهبری

فصل نهم : قوه مجریه مبحث اول : ریاست جمهوری و وزراء

فصل نهم : قوه مجریه مبحث دوم : ارتش و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی

فصل دهم : سیاست خارجی

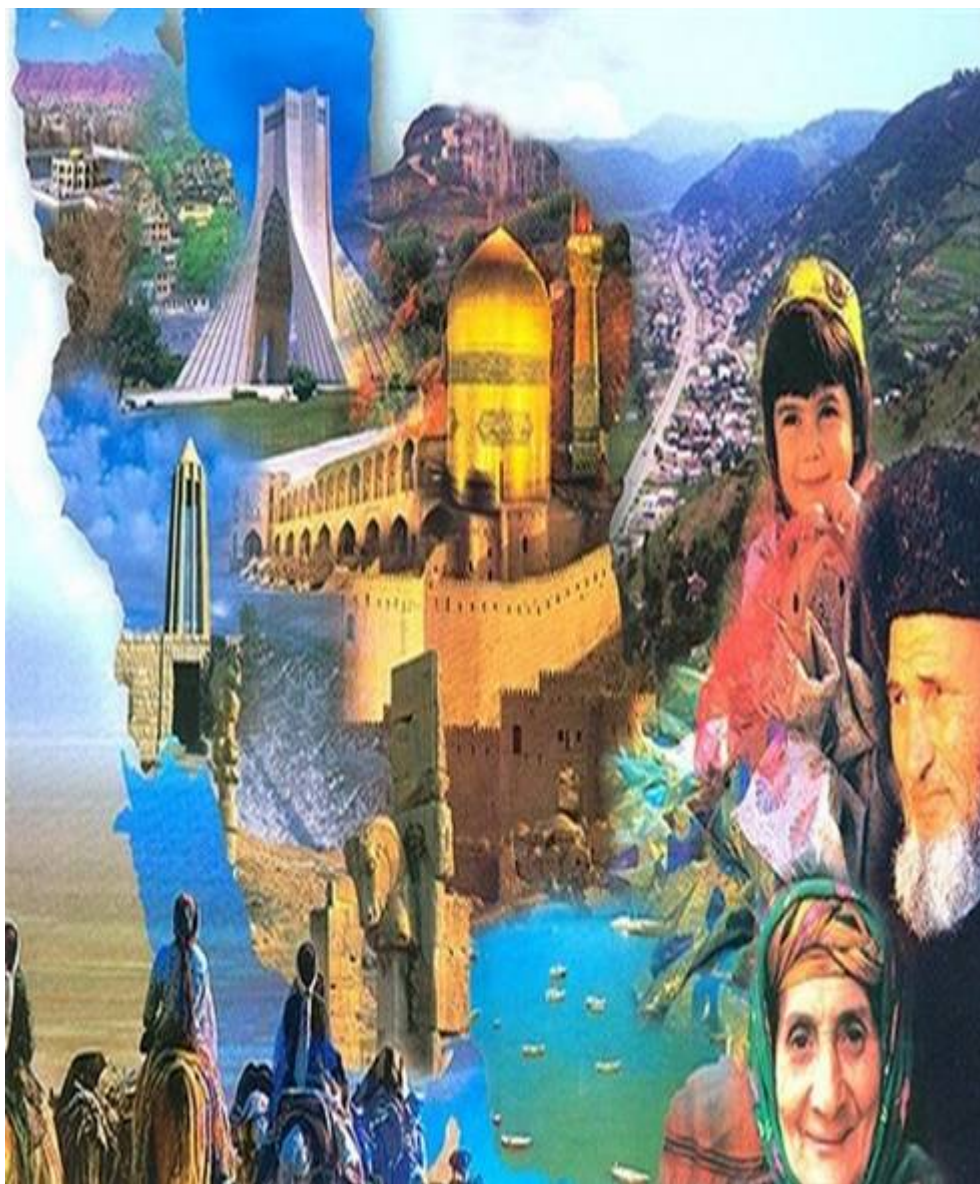
فصل یازدهم : قوه قضائیه

فصل دوازدهم : صدا و سیما

فصل سیزدهم : شورای عالی امنیت ملی

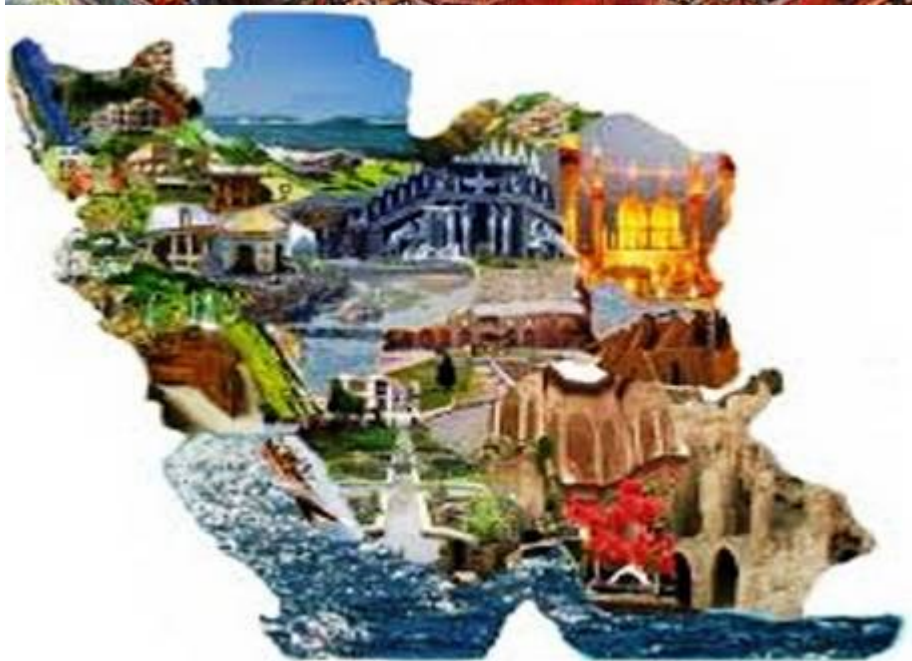
فصل چهاردهم : احیاء و نگهدانی ارزشهای فرهنگی و هنری ایران

فصل پانزدهم : بازنگری در قانون اساسی











منابع:

- 1- ابن خلدون، عبد الرحمن، (1357) مقدمة ابن خلدون. تهران: امیر کبیر. اشرف، احمد - (1378) هویت ایرانی در بین ایرانیان خارج از کشور، جلد دوم سنت و تجدد، بولتن فرهنگی معاونت امور بین الملل وزرات فرهنگ و ارشاد اسلامی. تهران
 - الطائي علي (1378) بحران هویت قومی در ایران، نشر شادگان، تهران-3
 - باوند، داوود (1377) چالش‌های برون مرزی و هویت ایرانی در طول تاریخ، ماهنامه - اطلاعات سیاسی - اقتصادی. سال دوازدهم شماره 129، 130
 - بروجردی، مهرداد (1379) فرهنگ و هویت ایرانی در فراسوی مرز، فصلنامه - مطالعات ملی. شماره پنج، سال دوم، پائیز 79
 - تاجیک، محمدرضا (1379) روشنفکر ایرانی و معمایی هویت ملی، فصلنامه مطالعات ملی. سال دوم، شماره 5، پائیز 79،
 - ثاقب فر، مرتضی، (1379) شاهنامه فردوسی و فلسفه تاریخ ایران. انتشارات قطره و - معین، تهران
 - رجائی، فرهنگ (1373) هویت و بحران هویت ایرانی، مجله جامعه سالم، شماره 24-8
 - رجائی، فرهنگ (1382) مشکلة هویت ایرانیان امروز، تهران: نشر نی-9
 - رزازی فر، افسر (1379) الگوی جامعه‌شناختی هویت ملی در ایران، فصلنامه - مطالعات ملی، شماره 5، سال دوم، پائیز 79
 - روح الامینی، محمود و دیگران (1379) میزگرد فرهنگ و هویت ایرانی، فرصت‌ها - 11 و چالش‌ها، فصلنامه مطالعات ملی. شماره 4، تابستان 79
 - شایگان، داریوش، نگاه شکسته. ترجم سعید شاهسوندی، بی جا، بی تا-12
 - شیخاوندی، داور (1380) ناسیونالیسم و هویت ایرانی، مرکز بازشناسی اسلام و - ایران، تهران
 - کدی، نیکی (1381) ایران دوران قاجار و برآمدن رضاخان، تهران: ققنوس-14
 - مطهری، مرتضی (1363) خدمات متقابل ایران و اسلام. تهران: دفتر انتشارات اسلامی
 - یوسفی، علی (1380) روابط بین قومی و تاثیر آن بر هویت ملی اقوام در ایران، -16 فصلنامه مطالعات ملی، شماره 8، سال دوم، تابستان 80
- منبع: فصلنامه راهبرد یاس، شماره 4

- ابن خلدون، عبد الرحمن، (1357) مقدمة ابن خلدون. تهران: امیر کبیر. اشرف، احمد (1378) هویت ایرانی در بین ایرانیان خارج از کشور، جلد دوم سنت و تجدد، بولتن فرهنگی معاونت امور بین الملل و زرات فرهنگ و ارشاد اسلامی. تهران
- الطائي علي (1378) بحران هویت قومي در ایران، نشر شادگان، تهران-3
- باوند، داوود (1377) چالش‌های برون مرزی و هویت ایرانی در طول تاریخ، ماهنامه -4 اطلاعات سیاسی - اقتصادی. سال دوازدهم شماره 129، 130
- بروجردی، مهرداد (1379) فرهنگ و هویت ایرانی در فراسوی مرز، فصلنامه -5 مطالعات ملی. شماره پنج، سال دوم، پائیز 79
- تاجیک، محمدرضا (1379) روشنفکر ایرانی و معمایی هویت ملی، فصلنامه مطالعات -6 ملی. سال دوم، شماره 5، پائیز 79،
- ثاقب فر، مرتضی، (1379) شاهنامه فردوسی و فلسفه تاریخ ایران. انتشارات قطره و -7 معین، تهران
- رجائی، فرهنگ (1373) هویت و بحران هویت ایرانی، مجله جامعه سالم، شماره 24-8
- رجائی، فرهنگ (1382) مشکلة هویت ایرانیان امروز، تهران: نشر نی-9
- رزازی فر، افسر (1379) الگوی جامعه‌شناختی هویت ملی در ایران، فصلنامه -10 مطالعات ملی، شماره 5، سال دوم، پائیز 79
- روح الامینی، محمود و دیگران (1379) میزگرد فرهنگ و هویت ایرانی، فرصت‌ها -11 و چالش‌ها، فصلنامه مطالعات ملی. شماره 4، تابستان 79
- شایگان، داریوش، نگاه شکسته. ترجم سعید شاهسوندي، بی جا، بی تا-12
- شیخاوندي، داور (1380) ناسیونالیسم و هویت ایرانی، مرکز بازشناسی اسلام و -13 ایران، تهران
- کدی، نیکی (1381) ایران دوران قاجار و برآمدن رضاخان، تهران: ققنوس-14
- مطهری، مرتضی (1363) خدمات متقابل ایران و اسلام. تهران: دفتر انتشارات -15 اسلامی
- یوسفی، علی (1380) روابط بین قومي و تاثیر آن بر هویت ملی اقوام در ایران، -16 فصلنامه مطالعات ملی، شماره 8، سال دوم، تابستان 80
- منبع: فصلنامه راهبرد یاس، شماره